هو المراد فهرست [illegible]



در احوال

کلمات آن

در شئونات

در عقل

۲ [illegible]



حرره [illegible]
[illegible] ۱۳۲۳
[illegible]

حساب اعداد فرنگ تا [illegible]

پنج صد هزار عدد یک کرور ده کرور [illegible] ده صد هزار است یک میلیون و هزار میلیون یک
بیلیون و هزار بیلیون یک طریلیون و هزار طریلیون یک کاترلیون
و هزار کاترلیون یک سکفلیون و هزار سکفلیون یک بیتلیون
و هزار بیتلیون یک سکتلیون خوانند

۱۳۶۱ سلطان تاریخ ۱۳۹۸ سلطان التواریخ

تاریخ [illegible] مرحوم مغفور میرزا [illegible] ملک [illegible]
۱۳۲۱
[illegible] وفات [illegible] میرزا [illegible] مرحوم [illegible] وفات [illegible] روز [illegible] ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۲ [illegible]

الان در سه شنبه ۲۷ شهر صفر المظفر [illegible] ۱۳۲۳ [illegible] وفات [illegible] ۱۲۹۶ [illegible]

بالله التوفیق و الاتمام

بسم الله الرحمن الرحیم ستایش بی‌نهایت و سپاس بی‌غایت حکیمی را سزاست که ... توفیق بخشید [illegible] و صلوات [illegible] علیه و آله
و الائمة ... المعصومین ... [illegible] ... اجمعین
و بعد بر رای ... بنده ... [illegible] ... جایی ... [illegible]
اول ... [illegible] ... بجوید ... [illegible]
الملوک ... [illegible] ... ظل الله ... [illegible]
... [illegible] ... ابو القاسم ... والنصر والظفر
السلطان ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... القرار
از ترجمه ... [illegible] ... حضرت امام ... جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه و آبائه و اولاده ... المعصومین ... [illegible]
... [illegible] ... الاربعین ...
... [illegible] ...
شرح احوال ... [illegible] ...
و سایر ... [illegible] ... سید المرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین ... [illegible] ...
... [illegible] ...

باب ترجمه حدیث شریف حضرت
امام جعفر صادق در توحید مفضل معروف است

بنده ... [illegible] ... حدیث شریف ... [illegible] ... صانع قدیر و توحید خالق بصیر
و سایر صفات ... [illegible] ... مفضل بن عمر جعفی
... [illegible] ... حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ... [illegible]

بر آنکه



ترجمه توحید مفضل



بنده ... [illegible] ... صلوات الله علیهم ...
... [illegible] ...
امام علیه السلام ... [illegible] ...
حضرت ولایت ... [illegible] ... در کتب احادیث ... [illegible]
... از مفضل بن عمر جعفی ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... احوال ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

کتاب توحید مفضل

به نیکوئی ترکیب داده و به تمام ترتیب صورت بخشیده است و تو را در احوال خلقت و کیفیت آن
بگذارده است که بر عمل آن خدای دانا آگاه نوری و او را نعمت ها [illegible] را که در نفس تو نیست بنگر اول
نیز و بخشش و خلقت بود [illegible] بخواهی دانست و دلالت بر وحدانیت و بر صنع و علامات
بود و دلیل حضرت باری در تو [illegible] و بحوالی دلالت است بر آثار علم و حکمت آن دانا و واضع
در دوره است [illegible] این کلمه عطف [illegible] و دلالت خود [illegible] بود و [illegible]
امیر اگر تو از جماعت شکاکی [illegible] نزد [illegible] تو نخرکم اگر [illegible] [illegible]
با محبت و بر [illegible] اگر از جهت [illegible] باشد [illegible]
جعفر بن محمد الصادق [illegible] او [illegible] بنگر [illegible] و [illegible] دلیل [illegible]
بی برافروخته [illegible] تو [illegible] رشیده [illegible] زمانه و [illegible] آن [illegible]
[illegible] صاحب علم و [illegible] و [illegible] بیرون آمدم [illegible]
[illegible] و [illegible] و ملکوت و [illegible]
[illegible] نه کار [illegible] در [illegible] جهت [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] مقام [illegible] مختصر سخن [illegible]
در [illegible] لدی [illegible] تفکر [illegible]
[illegible] اگر تو [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] مفضل [illegible]
[illegible] مقام [illegible] و [illegible]
رد [illegible] و شبهات [illegible] در انکار [illegible] تفکر و تحیر و [illegible]
دیگر [illegible] امام جعفر صادق صلوات الله علیه در آخر [illegible] شک [illegible]
بر [illegible] فرمود یا مفضل لا [illegible]
مِن حِکمَةِ البارِئ جَلَّ وَعَلا وتَقَدَّسَت أسماؤُهُ فی خَلقِ العالَمِ وَالسِّباعِ وَالبَهائِمِ وَالطَّیرِ
وَالهَوامِّ وَکُلِّ ذی روحٍ مِنَ الأنعامِ وَالنَّباتِ وَالشَّجَرَةِ المُثمِرَةِ وَغَیرِ ذاتِ الثَّمَرِ وَالحُبوبِ
وَالبُقولِ المَأکولِ مِن ذلِکَ وَغَیرِ المَأکولِ ما یَعتَبِرُ بِهِ المُعتَبِرونَ وَیَسکُنُ إلی مَعرِفَتِهِ المُؤمِنونَ
وَیَتَحَیَّرُ فیهِ المُلحِدونَ فَبَکِّر عَلَیَّ غَدًا [illegible] باری تو از [illegible] قدرت [illegible]
خلق [illegible] و [illegible] و جنبندگان زمین و [illegible] از حیوانات [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

وفرمود



[illegible] خدا که [illegible] عبرت [illegible] و معرفت مؤمنان و تحیر ملحدان [illegible]
[illegible] آن مفضل [illegible] از [illegible] [illegible] جعفر [illegible]
در [illegible] و [illegible]

شرفیابی مفضل در مجلس اول در خدمت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و بیان فرمودن سبب شک در [illegible]

مفضل [illegible] در صبح [illegible] مجلس [illegible] آن [illegible]
حضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] و [illegible] مفضل
[illegible] و [illegible] تو [illegible]
[illegible] فرمود یا مُفَضَّلُ إنَّ اللهَ کانَ وَلا شَیءَ قَبلَهُ وَهُوَ باقٍ وَلا نِهایَةَ لَهُ
فَلَهُ الحَمدُ عَلی ما ألهَمَنا وَلَهُ الشُّکرُ عَلی ما مَنَحَنا فَقَد خَصَّنا مِنَ العُلومِ بِأعلاها وَ
مِنَ المَعالی بِأسناها وَاصطَفانا عَلی جَمیعِ الخَلقِ بِعِلمِهِ وَجَعَلَنا مُهَیمِنینَ عَلَیهِم بِحُکمِهِ
ای مفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible] خلق [illegible]
مفضل [illegible]
فرمود ای مفضل [illegible] یا مُفَضَّلُ إنَّ الشُّکّاکَ جَهِلوا الأسبابَ وَالمَعانِیَ فِی الخِلقَةِ
وَقَصُرَت أفهامُهُم عَن تَأمُّلِ الصَّوابِ وَالحِکمَةِ فیما ذَرَأَ الباری جَلَّ قُدسُهُ وَبَرَأَ مِن
صُنوفِ خَلقِهِ فِی البَرِّ وَالبَحرِ وَالسَّهلِ وَالوَعرِ فَخَرَجوا بِقِصَرِ عُلومِهِم إلَی الجُحودِ وَبِضَعفِ

تجاوزتهم الى التكذيب والعنود حتى انكروا خلق الاشياء وادعوا ان كونها
بالاهمال لا صنعة فيها ولا تقدير ولا حكمة من مدبر ولا صانع تعالى الله عما
يصفون وقاتلهم الله انى يؤفكون فهم في ضلالهم وعماهم بمنزلة عميان دخلوا
دارا قد بنيت اتقن بناء وفرشت باحسن الفرش وافخره واعد فيها ضروب
الاطعمة والاشربة والملابس والمآرب التي يحتاج اليها ولا يستغنى عنها
ووضع كل شيء من ذلك موضعه على صواب من التقدير وحكمة من التدبير
فجعلوا يترددون فيها يمينا وشمالا ويطوفون بيوتها ادبارا واقبالا محجوبة ابصارهم
عنها لا يبصرون بنية الدار وما اعد فيها وربما عثر بعضهم بالشيء الذي
قد وضع موضعه واعد للحاجة اليه وهو جاهل بالمعنى فيه ولما اعد ولماذا
جعل كذلك فتذمر وتسخط وذم الدار وبانيها فهذا حال هذا الصنف في انكارهم
ما انكروا من امر الخلقة وثبات الصنعة فانهم لما عزبت اذهانهم عن معرفة
الاسباب والعلل في الاشياء صاروا يجولون في هذا العالم حيارى فلا يفهمون
ما هو عليه من اتقان خلقته وحسن صنعته وصواب هيئته وربما وقف بعضهم
على الشيء لجهل سببه والارب فيه فيسرع الى ذمه ووصفه بالاحالة و
الخطاء كالذي اقدمت عليه المانية الكفرة وجاهرت به الملحدة المارقة
الفجرة واشباههم من اهل الضلال المعللين انفسهم بالمحال فيحق على من
انعم الله عليه بمعرفته وهداه لدينه ووفقه لتأمل التدبير في صنعة
الخلائق والوقوف على ما خلقوا له من لطف التدبير وصواب التعبير
بالدلالة القائمة الدالة على صانعها ان يكثر حمد الله مولاه على ذلك
ويرغب اليه في الثبات عليه والزيادة منه فانه جل اسمه يقول لئن
شكرتم لأزيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد ای مفضل آنچه در عجب
صانع عالم دعوی کنند ... بو بطر ... از ... عالم عجیب
آمده جاهل و از حکمتهای ... در مخلوقات ... صحرا و کوه ...
فهم ایشان از دریافتن آن قاصر است ... طریق انکار
در بیابانها ... قاصر است ...





موجبات بود فالود عالم بود و بر بینه دانکه واقع بوده از روی صنعت و تقدیر حکیم
و تدبیر مدبر تعالی الله عما یصفون خدا لعنت کند ایشان را چگونه از حق بر می‌گردند
یکبار در دنیا بطلب ... در گمراهی و کوری و حیرت ... از
... کوران ... در کمال استحکام ... بهترین فرشها
و انواع ماکول و مشروب ... آراسته
و هر چیز ... در نهایت مناسبت و موافقت ...
... و جانب ... ترددی ... بوستان
... از ترتیب ... از آن ...
... از وضع هر چیز در موضع خود ... که محتاج الیه است آگاه ...
... هر چیز ... در نهایت مناسبت در موضع خود ...
... و حال ... از هر چیز ...
... تمام ... و ...
در آن جمع ... در ... عمل و
تدبیر عالم ... آن ...
و علل و فواید ... عالم ... حیران ...
و اتقان خلقت و حسن طبیعت ... نظام و حکمت ...
... هر چیز ... از حکمتهای ... بطلع ...
... و ... حکمت تدبیر و ... جماعت ... کرده ...
و فاجر ... از اهل ضلال ... ضلالت ...
... و ترک ... تعالی ...
... در زمان ... از ...
... علم ... عالم ...
... عالم ... نور ... ظلمت ...
... نور ... ظلمت ... و خلق ...
... ظلمت ... خلق آنچه ...

صلوات الله علیه [illegible] و [illegible] در [illegible] و از [illegible] که [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] بر [illegible] این [illegible] و [illegible] در [illegible]
حیوانات از جمیع [illegible] آنها [illegible] خلق [illegible] اگر [illegible] و [illegible]
و حکمت خلقت آنها آگاه [illegible] اجزای [illegible] و عبرت [illegible] لازم است بر آنکس [illegible]
قال نعمت [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در تدبیر [illegible] در [illegible] تدبیر [illegible]
آفریده شده و [illegible] بدلالت [illegible] بر صانع آن دلالت [illegible]
بر این توفیق [illegible] کتاب [illegible] بر این مطالب [illegible] بود [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ثواب [illegible]

بیان کلمات حضرت صادق علیه السلام
فصل در باب اثبات صانع [illegible]

يا مُفَضَّلُ أَوَّلُ الْعِبَرِ وَالْأَدِلَّةِ عَلَى الْبَارِي جَلَّ قُدْسُهُ تَهْيِئَةُ هَذَا الْعَالَمِ وَتَأْلِيفُ أَجْزَائِهِ وَنَظْمُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكْرِكَ وَمَيَّزْتَهُ بِعَقْلِكَ وَجَدْتَهُ كَالْبَيْتِ الْمَبْنِيِّ الْمُعَدِّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ فَالسَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ كَالسَّقْفِ وَالْأَرْضُ مَمْدُودَةٌ كَالْبِسَاطِ وَالنُّجُومُ مَنْضُودَةٌ كَالْمَصَابِيحِ وَالْجَوَاهِرُ مَخْزُونَةٌ كَالذَّخَائِرِ وَكُلُّ شَيْءٍ فِيهَا لِشَأْنِهِ مُعَدٌّ وَالْإِنْسَانُ كَالْمَالِكِ ذَلِكَ الْبَيْتَ وَالْمُخَوَّلِ جَمِيعَ مَا فِيهِ وَضُرُوبُ النَّبَاتِ مُهَيَّأَةٌ لِمَآرِبِهِ وَصُنُوفُ الْحَيَوَانِ مَصْرُوفَةٌ فِي مَصَالِحِهِ وَمَنَافِعِهِ فَفِي هَذَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مَخْلُوقٌ بِتَقْدِيرٍ وَحِكْمَةٍ وَنِظَامٍ وَمُلَاءَمَةٍ وَأَنَّ الْخَالِقَ لَهُ وَاحِدٌ وَهُوَ الَّذِي أَلَّفَهُ وَنَظَمَهُ بَعْضاً إِلَى بَعْضٍ جَلَّ قُدْسُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ وَكَرُمَ وَجْهُهُ وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْجَاحِدُونَ وَجَلَّ وَعَظُمَ عَمَّا يَنْتَحِلُهُ الْمُلْحِدُونَ

ای مفضل اول عبرتها و [illegible] و دلیلها بر اثبات وجود صانع عالم تعالی شأنه [illegible] نظام این عالم و [illegible] اجزای عالم و نظم و نسق [illegible]
آن است براینحال که [illegible] از [illegible] ترتیب و نظام [illegible] و نظم [illegible]
اول و قوی ترین براهین [illegible] و [illegible]
این عالم [illegible] آن [illegible] این عالم [illegible] خانه [illegible]

[illegible]



[illegible] چنانچه در آن [illegible] پس [illegible] رفیع مانند سقف این خانه و زمین [illegible] مانند [illegible]
[illegible] گسترده [illegible] و [illegible] و [illegible] مانند [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] آدمی [illegible] در [illegible] این خانه [illegible] و [illegible] از اصلاح
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] آن
[illegible] و انواع نباتات [illegible] و [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] او خلق [illegible] پس [illegible] از [illegible] احوال [illegible] دلیل است بر [illegible] عالم مخلوق
بتقدیر و حکمت و نظام [illegible] و [illegible] خالق [illegible] صنف مخلوق
[illegible] و [illegible] بعضی را بعضی مربوط و محتاج [illegible] و [illegible]
تعالی عما یقول الجاحدون و جل و عظم عما ینتحله الملحدون [illegible]
[illegible] این جمله [illegible] اعظم [illegible] و [illegible]
[illegible] اجزای عالم و ارتباط آنها بیکدیگر و احتیاج هر یک [illegible] دلیل [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] عقل [illegible]
[illegible] اجزای عالم [illegible] و [illegible] عقل
[illegible] و [illegible] عقل [illegible] یک [illegible] عالم [illegible]
[illegible] احوال [illegible] این عالم [illegible]
[illegible] آنها [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] هر جزئی [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] علم [illegible]
[illegible] و ارتباط اجزای عالم [illegible] دلیل [illegible] صانع [illegible]
[illegible] عالم کبیر [illegible] عالم صغیر [illegible]
عالم کبیر [illegible] افلاک و بروج و نجوم و [illegible] و [illegible]
آن [illegible] عالم صغیر [illegible]
[illegible] و در این عالم کبیر [illegible] آدمی
[illegible] و [illegible]

در عجایب خلقت انسان

گردانیده درجات بدیع عالم قدرت را هر قومی بشری هستند و هر یک بتقاضای حکمت و مصلحت
و برخی دیگر در مرتبه او را ابتدا فرموده اند و ترتیب هر یک العلوم در نظام و قوام

بیان عنوان فرمودن حضرت صادق علیه السلام از
خلقت انسان و عجایب کیفیت و تولد او بتفصیل

تحقیق در شرف انسان

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود ابتدا از خلقت بدء لکون خلقت انسان است که عجیب ترین مخلوقات است
و اتم موجودات که از جمیع عالم و اکمل از نوع دیگر انسان و نوع او مشتمل بر جمیع انواع و
مخلوقات است و آنچه در سایر عالم از علویات و سفلیات پراکنده است در او جمع است
این کون در عالم نفس بعد انسان تمام است و در او زمین جمیع مخلوقات هست و هر چه مطلوب
مقام داراست جنین تربیت کرده بر حالات مختلف در ملائکه و جمیع نوع از مخلوقات
علویه و سفلیه حکمت محبوب خدا مرتبه دیگر ادنی و بهتر از ملائکه جمیع موجود و از آن رفت آدم معلوم
شد و مقام آن رتبت و مقام بود که نوع عطا کرده بود که عقل و شعور است
بیان آنکه آدم را بهتر از جمیع علوم اوج اوست و از ملائکه بعلاقه پست تر
داد از خلق که خداوند کرده برتر و تمام چیزها رفتند در آن رحم و مطرود از آنکه منافق
گشت و نوع طبیعی که برتر است منافق ابلیس عطا و حضرت قائم الامام و شرف تمام
الاول و آنچه در سوم گفت از علم و هر چه بنحو در او دارد و این تکلیف بنحو تمام
حفظ آن ذخیره لطیف که آنچه جمع است و علامات قدرت الهی در این خلقت
حالت خلق که در او تمام است در مشرق و مغرب و در ایام جهالت و جمیع قدرت الهی
عجایب لا تحصی از خلقت کیفیت انسان وضع آنکه فرمود فاول ذلک ما یدبر
به الجنین فی الرحم وهو محجوب فی ظلمات ثلاث ظلمة البطن وظلمة الرحم وظلمة المشیمة
حیث لا حیلة عنده فی طلب غذاء ولا دفع أذی ولا استجلاب منفعة ولا دفع
مضرة فانه یجری الیه من دم الحیض ما یغذوه کما یغذو الماء النبات فلا یزال ذلک
غذاءه حتی اذا کمل خلقه واستحکم بدنه وقوی أدیمه علی مباشرة الهواء وبصره
علی ملاقاة الضیاء هاج الطلق بأمه فأزعجه أشد ازعاج وأعنفه حتی یولد
واذا ولد صرف ذلک الدم الذی کان یغذوه من دم أمه الی ثدییها فانقلب
الطعم واللون الی ضرب آخر من الغذاء وهو أشد موافقة للمولود من الدم

فیوافیه



فیوافیه فی وقت حاجته الیه فحین یولد قد تلمظ وحرک شفتیه طلباً للرضاع فهو یجد
ثدی أمه کالاداوتین المعلقتین لحاجته فلا یزال یتغذی باللبن ما دام رطب
البدن رقیق الامعاء لین الاعضاء حتی اذا تحرک واحتاج الی غذاء فیه صلابة
لیشتد ویقوی بدنه طلعت له الطواحن من الاسنان والاضراس لیمضغ به الطعام
فیلین علیه ویسهل له اساغته فلا یزال کذلک حتی یدرک فاذا أدرک وکان ذکراً
طلع الشعر فی وجهه فکان ذلک علامة الذکر وعز الرجل الذی یخرج به من حد
الصبا وشبه النساء وان کانت انثی یبقی وجهها نقیاً من الشعر لتبقی لها البهجة والنضارة
التی تحرک الرجال لما فیه من دوام النسل وبقاؤه ترجمه حضرت بیان فرمود که هر گاه
دیده عبرت بگشائی در آنچه مذکور شد بیان تدبیر در خلقت جنین و تولد او در رحم مادر و تغذیه
و تربیت و ترقی او بنمائی، بنگر در این وقت آن جنین در سه ظلمت در تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی
بچه دان محجوب است و در این مکان این جنین بود نه در طلب غذا و نه دفع آزار و ملاحظه منفعت و نه در
طلب نفع و نه در رد ضرر تدبیری در او از جبر بدست او نیست و در این وقت از حیض در رحم داخل شده

تحقیق در حال جنین

خلقت و ارزاق برای آن از خون حیض و در وقت صحبت سودمند است که آن خوراک او و غذای او و لطافت
جنین بود و جانش آب را ازدیاد که غذا را بطعم رسانیده و حکم در آن جسم از اول ایام تکوین او هست و
جنین سوا این غذا با سیر در وجود هست و در حکم بازیست و دارای روح با دوام است چنانکه از بدن
و بتدریج تربیت او توان که بهم پیوسته این غذا بود تا آنکه خلقتش تمام شود و کل مکمل
دوست او نیز و در مباشرت هوا باین آغاز کرد و کمال آن بار و دیده او تاب دیدن و شنوایی او نیز
رنگ هر نیز آن قدرت در قوت بصره بسی لطیف و ظرافت العلم که آن چنان از شعاع ضیا بود و تابش
و دو حوصله عالم گردد و در لذت آنچه در عالم بود و در خلاص از جای او بود و بعد از آب حیات و جلیس روشن نور
ما بعد که او بود از شکم و حوصله عالم بود و چرا اشک در زمان خروج از جهان شد در این وقت
بار ترقی و شیر میرود او غذای دیگر حاجت او بود که بحقیقت او غذای لطیف بود و تا در آن
که در رحم غذا او را پس از آن و بهر قدرت که در وقت شیر لطیف متبدل بغذای لطیف
شیر که لذت و لطف و رنگ و قوت است از آن رنگ و جانب غذای شیر بود و بروی و بود و مزه و صفات
و رنگ دیگر کرده در آنچه در این حالت این گونه غذا را بر بدن طفل که از غذای سابق موافق تر است
فرستاد و آنچه باید قدح نمود از برای آنکه در دوران طفولیت و بکمال حکمت غذای شیر بار آورد و تمام است

و باعلام آنکه بعد از آنکه از رحم بیرون آمد و در طلب شیر شود در آن وقت بدان ترتیب و وجه او را لازم است [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] مستعد شود در این وقت بتقدیر خداوند داده در پستان مادر از ابتدای [illegible]
و تربیت او است [illegible] که [illegible] در [illegible] حروف [illegible]
[illegible] و [illegible] از غذای [illegible] از طفلی [illegible]
و عمر [illegible] حیوانات [illegible] در پستان مادر [illegible] عالم [illegible]
در [illegible] طفل [illegible] پستان [illegible] غذای [illegible] طبیعت [illegible]
این [illegible] بیان [illegible] تغذیه [illegible] قوت [illegible] از پستان [illegible]
او [illegible] در رحم [illegible] تولد [illegible] تغذیه [illegible]
او [illegible] در آن [illegible] تربیت [illegible] تقاضای [illegible] تغذیه [illegible]
[illegible] او [illegible] طبیعت [illegible] در رحم [illegible]
[illegible] بتقدیر [illegible] در [illegible] تربیت [illegible]
و [illegible] طبیعت [illegible] عالم [illegible]
این [illegible] که [illegible] لطیف است [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] غذا [illegible] نشود [illegible]
و [illegible] در وقت [illegible] حکمت [illegible] خداوند حکیم [illegible]
[illegible] شود [illegible] لوکان [illegible]
[illegible] از [illegible] احوال [illegible]
[illegible] بر [illegible] مردان [illegible] اطفال [illegible]
زنان [illegible] مردان [illegible]
[illegible] مردان [illegible] منقطع [illegible]
معلوم [illegible] و [illegible] بجای [illegible]
[illegible] بچه [illegible] تحفظ [illegible]
او [illegible] بر [illegible] داده [illegible]
[illegible] بر [illegible] زنان [illegible]
[illegible] الطلاق [illegible] حدیث [illegible]

[illegible]



اینهمه حکمت شامل رحم و [illegible] طفل است و [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] بوقت [illegible] ضعف [illegible] نیز بجهت [illegible]
در حالتی [illegible] تغذیه [illegible] او [illegible]
[illegible] در حالت [illegible] ضعف [illegible] نیز ترتیب
[illegible] در [illegible]

در حالات مختلفه جنین

اعتبر یا مفضل فیما تدبر به الانسان فی هذه الاحوال المختلفة هل تری یمکن ان
یکون بالاهمال افرأیت لو لم یجر الیه ذلک الدم وهو فی الرحم الم یکن سیذوی
و یجف کما یجف النبات اذا فقد الماء ولو لم یزعجه المخاض عند استحکامه الم یکن
سیبقی فی الرحم کالموؤد فی الارض ولو لم یوافقه اللبن مع ولادته الم یکن سیموت
جوعا او یغتذی بغذاء لا یلائمه ولا یصلح علیه بدنه ولو لم تطلع علیه الاسنان
فی وقتها الم یکن سیمتنع علیه مضغ الطعام واساغته او یقیمه علی الرضاع فلا یشتد
بدنه ولا یصلح لعمل ثم کان تشغل امه بنفسه عن تربیة غیره من الاولاد
ولو لم یخرج الشعر فی وجهه فی وقته الم یکن سیبقی فی هیئة الصبیان
والنساء فلا تری له جلالة ولا وقارا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الموؤدة [illegible]

تحقیق در [illegible] اثر

چه تا اینکه این مخلوق جمیع در صلب پدر و مادر بود با تقدیر نقیضات آن علم اکنون در تکلیف و تکلّم و
ترکیب حالات [illegible] از تنفس و جنین در رحم [illegible] بحسب ترتیب [illegible] در [illegible]
و از زمانیکه علقه و مضغه در رحم بود در [illegible] صورت [illegible] تا بحدی [illegible] خلقه [illegible]
رحم [illegible] و تقدیر [illegible] و تکلیف [illegible] و ترکیب حالات اکنون در آن علم [illegible]
[illegible] ادراک واردات و حقایق علم [illegible] نقوش و [illegible] علم [illegible]
[illegible] و صداق [illegible] و عرصه [illegible] و ترکیب [illegible] و تکالیف [illegible] بر حسب [illegible]
بر حسب واردات و تکلّم صور از این علم ترتیب [illegible] این است [illegible] حقیق و حکم [illegible]
بر وفق تقدیر این علم او را ترتیب [illegible] و ترکیب [illegible] از [illegible] علم [illegible]
علم [illegible] بر ادراک عوالم [illegible] در علم [illegible] آن علم [illegible]
و تکلیف آن علم را او تقدیر [illegible] و [illegible] بحجت [illegible] کلام امام علیه السلام [illegible]
[illegible] دیده ام [illegible] بود [illegible] حالت [illegible]
[illegible] صورت [illegible] ظاهره [illegible] حکمت [illegible] از [illegible]
[illegible] این [illegible] ظاهر [illegible] این [illegible] است آن [illegible] دست [illegible]
[illegible] عالم [illegible] و [illegible]
[illegible] از جمله اولاد [illegible] این [illegible] دیوار
[illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] از [illegible] دیوار اولاد [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] انفعال [illegible]
[illegible] و از [illegible] دیگر [illegible]
افعال اولاد [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] قال علیه السلام
مَنْ هٰذَا الَّذِي يُوجِدُهُ حَتّى يُؤاخِذَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ آلا رَبٌّ إلّا الَّذِي أنشأه

تحقیق در مطلب

فلقائد



فلقائد ان لم يكن ثمّ توكّل له بمصلحته [illegible] فان كان الاهمال يأتي بمثل
هذا التدبير فقد يجب ان يكون العمد والتقدير يأتيان بالخطاء والمحال لانهما
ضدّ الاهمال وهذا افظع من القول وجهل من قائله لان الاهمال لا يأتي
بالصواب والتضاد لا يأتي بالنظام تعالى الله عما يقول الملحدون علوا كبيرا
ولو كان المولود يولد فهما عاقلا لانكر العالم عند ولادته ولبقي حيران تائه العقل
اذا رأى ما لم يعرف وورد عليه ما لم ير مثله من اختلاف صور العالم من البهائم
والطير الى غير ذلك مما يشاهده ساعة بعد ساعة ويوما بعد يوم [illegible]
[illegible] در تمام حالات و دقایق [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام مصالح [illegible]
[illegible] اختلال امور
[illegible]
[illegible]
[illegible] اختلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خالف نقض
عقول [illegible] خلق [illegible] نظام [illegible]
[illegible] امور متضاده [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
انتظام کرده [illegible] نقیض آن [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
واردات [illegible] اعتبر ذلك بان [illegible]

جان جمیع اعمال متعلق

در نقد [illegible] آدمی

بلدٍ إلى بلدٍ وهو عاقلٌ يكون كالواله الحيران فلا يُسرع في تعلّم الكلام وقبول الأد
كما يُسرع الذي ينشأ صغيرًا غيرَ عاقلٍ ثمّ لو وُلد عاقلًا كان يجد غضاضةً
إذا رأى نفسه محمولًا مُرضَعًا معصَّبًا بالخِرَق مُضجَعًا في المهد لأنّه لا يستغني عن
هذا كلّه لرقّة بدنه ورطوبته حين يولد ثمّ كان لا يوجد له من الحلاوة والوقع
من القلوب ما يوجد للطفل فصار يخرج إلى الدنيا غبيًّا غافلًا عمّا فيه أهله فيلقى
الأشياء بذهنٍ ضعيفٍ ومعرفةٍ ناقصةٍ ثمّ لا يزال يتزيّد في المعرفة قليلًا
قليلًا وشيئًا بعد شيءٍ وحالًا بعد حالٍ حتّى يألف الأشياء ويتمرّن ويستمرّ
عليها فيخرج من حدّ التأمّل لها والحيرة فيها إلى التصرّف والاضطراب في المعاش
بعقله وحيلته وإلى الاعتبار والطاعة والسهو والغفلة والمعصية وفي هذا
أيضًا وجوهٌ أُخَر فإنّه لو كان يولد تامّ العقل مستقلًّا بنفسه لذهب موضع
حلاوة تربية الأولاد وما قدّر أن يكون للوالدين في الاشتغال بالولد
من المصلحة وما يوجب التربية للآباء على الأبناء من المكافآت بالبرّ
والعطف عليهم عند حاجتهم إلى ذلك منهم ثمّ كان الأولاد لا يألفون آباءهم
ولا يألف الآباء أبناءهم لأنّ الأولاد كانوا يستغنون عن تربية
الآباء وحياطتهم فيتفرّقون عنهم حين يولدون فلا يعرف الرجل أباه
وأمّه ولا يمتنع من نكاح أمّه وأخته وذوات المحارم منه إذ كان لا
يعرفهنّ وأقلّ ما في ذلك من القباحة بل هو أشنع وأعظم وأفظع و
أقبح وأشنع لو خرج المولود من بطن أمّه وهو يعقل أن يرى منها ما
لا يحلّ له ولا يحسن به أن يراه أفلا ترى كيف أقيم كلّ شيء من الخلقة
على غاية الصواب وخلا من الخطأ دقيقه وجليله عبارتش آنکه هرگاه مولود
بعد از تولد از شکم مادر بیرون آید و در آن وقت عقلش مانند مردم بزرگ گشته باشد حال
او مانند وضع آن کس بود که در سیاحت در شهرها حیران گردد در تحصیل و قبول ادب تعلیم زود
[illegible] در آن حال غیر عاقل است تا از تربیت و تعلیم زود [illegible] بالجمله
عاقل قبول ادب و تعلیم کلام نماید و [illegible] تولد [illegible] عقل و شعور باشد
در خوردن شیر و [illegible] هر آینه [illegible] او را [illegible]

و در کهنه



و در کهنه و پارچه پیچیده و در گاهواره خوابانیده بر [illegible] و حال [illegible]
[illegible] از تربیت ایشان بود برای حفظ و صیانت و تربیت او چاره نیست و در
[illegible] متولد [illegible] بدنش رقیق و نازک و در رطوبت [illegible]
در حقیقت اگر عاقل متولد شده [illegible] عقل و
[illegible] افعال و [illegible] خردمندان
[illegible] اگر [illegible] متولد شد [illegible] اطفال
[illegible] در دل [illegible] در طفل [illegible] از [illegible]
[illegible] کمال افعال [illegible] خردمندان [illegible]
[illegible] از [illegible] در حقیقت [illegible]
و [illegible] با تربیت و تعلیم [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible] حال [illegible] در مرتبه [illegible]
[illegible] و غافل [illegible] ضعیف و معرفت ناقص [illegible]
و [illegible] روز بروز [illegible] اندک اندک [illegible]
[illegible] الفت [illegible] احوال مختلف عادت [illegible]
و حیرت [illegible] بعقل [illegible] تصرف [illegible]
و سهو و غفلت [illegible] و طاعت و معصیت [illegible]
حال [illegible] عقل [illegible]
[illegible] حلاوت تربیت اولاد [illegible] و مصلحت [illegible]
تربیت اولاد [illegible] حقوق
والدین [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] فرزندان از [illegible] تربیت و حفاظت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] متولد شده
از هم جدا [illegible] و [illegible] و از نکاح مادر

دوام بوده و بر هر چیز که در نظام خود نموده که آدمی نمود و کمتر قادر هر در این کار بود بلکه
قبیح ترد و شنیع تر بود تا آنکه ... که کودک بعقل از شکم مادر بیرون
آید هر چیز را که در حقیقت ... از بهر او صلاح ... [illegible]
نیز بود از شنیدن این چیزها حکمت ... بر حقیقت چگونه هر امری از امور خلقت بود
در نهایت صواب حکمت ... و جزئیات ... امور ... از صواب و خطا
و زلت ... [illegible]
... [illegible] ...
عدد ... در کتاب ... الجلال
... الغفور ... آیهٔ شریفه هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء یعنی خداوند ... در ارحام ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
در سلطان ... و حکیم ... آیهٔ شریفه ...
و حکمت ... در ارحام ...
انواع ... صورت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و ... [illegible]
... از حضرت صادق علیه السلام ... حروف ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

در بیان خلقت انسان

تحقیقات در نطفهٔ انسان

مولفه عزی



... الله علیه و آله از جمله حکمای بزرگ و صفت آدم ... از ... 
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... از طین ...
... النطفه ... فی الارض ...
... [illegible] ...
آدم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
از آن از نطفه ... پس از آن از علقه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
مضغه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... از حضرت صادق علیه السلام ... و منفعت ...
و معنی این خبر ... یا مفضل ما للاطفال فی البکاء من المنفعة
واعلم ان فی ادمغة الاطفال رطوبة ان بقیت فیها احدثت علیهم احداثا جلیلة وعللا
عظیمة من ذهاب البصر وغیره فالبکاء یسیل تلک الرطوبة من رؤوسهم فیعقبهم ذلک الصحة
فی ابدانهم والسلامة فی ابصارهم افلیس قد جاز ان یکون الطفل ینتفع بالبکاء و
والداه لا یعرفان ذلک فهما دائبان لیسکتاه ویتوخیان فی الامور مرضاته لئلا یبکی
وهما لا یعلمان ان البکاء اصلح له واجمل عاقبة فهکذا یجوز ان یکون فی کثیر

در منفعت گریهٔ اطفال

من الأشياء منافع لا يعرفها القائلون بالإهمال ولو عرفوا ذلك لم يقضوا على الشيء أنه لا منفعة
فيه من أجل أنهم لا يعرفونه ولا يقفون على سببه فإن كل ما لا يعرفه المنكرون
يعلمه العارفون وكثير مما يقصر عنه علم المخلوقين محيط به علم الخالق جل قدسه و
علت كلمته فأما ما يسيل من أفواه الأطفال من الريق ففي ذلك خروج الرطوبة
التي لو بقيت في أبدانهم لأحدثت عليهم الأمور العظيمة كمن تراه قد غلبت عليه
الرطوبة فأخرجته إلى حد البله والجنون والتخليط إلى غير ذلك من الأمراض المتلفة
كالفالج واللقوة وما أشبههما فجعل الله تلك الرطوبة تسيل من أفواههم في صغرهم
لما لهم في ذلك من الصحة في كبرهم فتفضل على خلقه بما جهلوه ونظر لهم بما لم يعرفوه
ولو عرفوا نعمه عليهم لشغلهم ذلك عن التمادي في معصيته فسبحانه ما أجل نعمته
وأسبغها على المستحقين وغيرهم من خلقه وتعالى عما يقول المبطلون علوا كبيرا
معلوم باد دوست بعضی چیزها در گریه کودکان در کار است و توقف از ما ستعجلی بعضی تحریر و قصه دو الام
علیه السلام که اکثر لا یعرف فیه ما یقصر عنه علم المخلوقین و کثیر من علوم العقل از حاجت لا یطلع بمکان
بسیاری از منفعت منفعت اینکه اطفال بود و جانکه در دهن اطفال رطوبت است که اگر بماند بر آن علتها
و دردهای بزرگ در ایشان موجود میگرداند مانند کوری و بیماری مرض عظیم بسی چنین که کسی را اینطور رطوبت
از بود مغز او فرود آید بود باعث تندرستی و سلامتی قوه عقل ایشان میگردد و سی آن طوره کودکان از
گریستن بود نه میمون و مردم بار از منفعت آنکه بدبه خبر میشود و هر کوششی کنند دیر بود که اطفال
تمام او بود نا میمون کند دار گریستن بازداشته زیرا که از فوائد گریه دهن عقل شود که ایشند مگان
علاج به مرد بسیار از چیزها منفعتها باشد و چون علت ظاهر شده وقت جز فالی بود میشه بر آن دست
باشد و اگر به نه و تفصیل بدانند فواید در اینها امور است که تخواهیم که بر چیزها چیزها عقل ما
در آن بود بیشه علت بنیاد بر کیفیت عالم هستند زیرا که بسیار از آن چیزها که منکران نیز دانند عارفان
میدانند و چه بسیار چیزها است که علم مخلوق از آن قاصر و علم خالق حق جل شانه و علت کلمته آن محیط است
واما آن آب که از دهان کودکان روان میگردد از آن است که بسبب دفع رطوبت زاید میگردد اگر
آن رطوبت در ابدان ایشان بماند در ایشان دردهای عظیم احداث کند چنانکه ترا میبینی
که بسیار رطوبت بر دماغ چیره میگردد و او را به کند بلاهت و مرض جنون و مختلط شدن عقل یا مرض فالج
و لقوه و مانند آن از امراض خطیره مبتلا میگرداند پس خداوند علیم حکیم مقرر فرموده این رطوبت از





دهان کودکان بیرون آید در حال بزرگی شده و شبیه آنها بوجه حقیقت به آنها کودک و
وا نکوکاران تفضل فرموده در آنچه اکثر ایشان نمیدانند و جاهلند از عطف آن و لطف کرد
در آنچه ایشان به آن نمیدانند آن سبب آن که ایشان نعمتها را نخوانده بودند چنانچه بخود و کرم او ایشان را
البته تفکر نموده در نعمات والای کلا مشغول بجا آوردن طاعات او از ارتکاب معصیت
خواهد شد پس منزه است خداوند بزرگ که لطف او نعمتها را بر آفریدگان بی بدیل ارزانی
مستحق و غیر مستحق و بلند است از آنچه میگویند باطلان و ملحدان به برتری و برتری بلند
انظر الآن يا مفضل كيف جعلت آلات الجماع في الذكر والأنثى جميعا على ما يشاكل
ذلك فجعل للذكر آلة ناشرة تمتد حتى تصل النطفة إلى الرحم إذ كان محتاجا إلى
أن يقذف ماءه في غيره وخلق للأنثى وعاء قعرا ليشتمل على الماءين جميعا ويحتمل
الولد ويتسع له ويصونه حتى يستحكم أليس ذلك من تدبير حكيم لطيف سبحانه
وتعالى عما يشركون نظر کن ای مفضل که چگونه قرار داده خداوند آلتهای جماع را
در مرد و زن بقدری که مشابه باشد به آن کیفیت و خاصیت تمام وا از پس بر د بالا گرد که ره یعنی رسد بلند
دختر میشود تا بولد نطفه بود قعر او بزرگ تا ایم محتاج که آب در آمد بسوی کسی دیگر بود که در از رحم ظرف
عمیق یا قرار داده شد تا آب مرد و زن هر دو در آن جمع شود و محمل ولد تا بولد ولد و وسعت آنجا از آن بود
و نگاهداری آن ولد بود تا مستحکم شود آن ولد در حکم بنی آدم است که آن ولد و بعض خود را ترتیب میدهد از
حکیم و غریب چه بقدر حکیم لطیف نقد مینمود که منزه و بالاتر است از چیزی که در کار شریک قرار میدهند او را و در نفی
از نطفه خلق نموده در روایت حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند إن للرحم أربعة سبل
في أي سبيل سلك فيه الماء كان منه الولد واحد واثنان وثلاثة وأربعة ولا يكون
إلى سبيل أكثر من واحد یعنی رحم را چهار راه است و در هر راهی نطفه گردد فرزند از آن
متولد میگردد که یک و دو و سه و چهار و در هر راهی فرزند از یک متولد نمیشود در آن که ب
از محمد بن حمران روایت کرده است که فرمود إن الله عز وجل خلق للرحم أربعة أوعية
فما كان في الأول فللأب وما كان في الثاني فللأم وما كان في الثالث فللعمومة
وما كان في الرابع فللخؤولة یعنی خدای عز و جل برای رحم چهار ظرف قرار داده چون نطفه در ظرف
نخست بریزد فرزند به پدر شباهت بود و چون در ظرف دوم بریزد فرزند به مادر شبیه شود و چون در ظرف
سوم بریزد شبیه است به عم و عمه و چون در ظرف چهارم قرار گیرد نطفه شبیه بود به خال و خاله شود

دربیان آلات جماع

فکّر یا مفضّل فی أعضاء البدن أجمع وتدبیر کلّ منها للإرب فالیدان للعلاج و
الرجلان للسعی والعینان للاهتداء والفم للاغتذاء والمعدة للهضم والکبد
للتخلیص والمنافذ لتنفیذ الفضول والأوعیة لحملها والفرج لإقامة النسل
وکذلک جمیع الأعضاء إذا تأمّلتها وأعملت فکرک فیها ونظرک وجدت
کلّ شیء منها قد قدّر لشیء علی صواب وحکمة یعنی فکر کن ای مفضل و نظر عمیق
نظاره نما در تدبیر حکیم قدیر در تمام اعضا و اجزای بدن و مگو نه هر عضوی برای غرضی و مقاصدی
آفریده شده نیز در تمام اجزا نظاره و بنظر درآور هیچ جزء نیست مگر از روی کمال لطف و
حکمت و سبب دادن دستها برای کار کردن و معالجه کردن و پاها برای راه رفتن
و طلب معاش و مقصود و چشمها برای دیدن و دهان برای غذا خوردن
و معده برای هضم غذا نمودن و جگر برای جدا کردن اخلاط و منافذ بدن برای
بیرون رفتن فضلات و رگها برای جمع و فرج برای حفظ نسل و هم چنین تمام اعضا و اجزا
و هرچه در بدن است نظر کنی و فکر نمائی و تحقیق و دیده دقت بکار بری خواهی دید که
هر یک برای کاری خلق و ساخته شده و حکمت و مصلحت دقیق به او مختص است قال المفضل فقلت یا مولای إنّ قوماً
یزعمون أنّ هذا من فعل الطبیعة یعنی این همه از فعل طبیعت است حضرت صادق علیه السلام فرمود سلهم
عن هذه الطبیعة أهی شیء له علم وقدرة علی مثل هذه الأفعال أم لیست
کذلک فإن أوجبوا لها العلم والقدرة فما یمنعهم من إثبات الخالق فإنّ
هذه صنعته وإن زعموا أنّها تفعل هذه الأفعال بغیر علم ولا عمد وکان فی
أفعالها ما قد تراه من الصواب والحکمة علم أنّ هذا الفعل للخالق الحکیم
وأنّ الذی سمّوه طبیعة هو سنّة فی خلقه الجاریة
علی ما أجراها علیه یعنی بپرس از این جماعت که قائل بطبیعت و موجبات هستند از
افعال طبیعت که آیا این طبیعت چیزی است که برای این افعال علم و قدرت دارد
یا اگر میگویند علم و قدرت دارد پس چه مانع است ایشان را از اثبات خالق مرکب و خالق
را طبیعت نامیدند چرا این افعال را از روی علم و قدرت ظاهر میشود و حق تعالی را بحکمت صنعت
صانع حکیم و خالق قدیر و رازق علیم است و طبیعت را شعور و ادراک نیست و اگر گویند
طبیعت این کارها را بدون علم و تدبیر و قصد انجام میدهد این افعال که در کمال صواب

(Left margin, right page:) در بعضی از نسخ [illegible]

(Right margin, right page:) رد قول طبیعیه [illegible]

و حکمت [illegible]



و حکمت جاری و از علم کامل شده است پس معلوم شود این فعل از خالق حکیم و آنچه را که طبیعت نام گذاشته
سنت و عادت الهی است که در آفرینش عالم جاری شده است بر وجهی که اراده فرموده و ابداً تا زمانی که
بحسب الامور الا باسبابها و مراد و مقصود جامع بر این باب این است که هر که وارد بسبب از اسباب
غافل نشود که واقف حرف کند تمام شی مخلوق میشود و لابد خالقی خواهد بود و در این وقت
ممکن الوجود خواهد بود و مرتبه خالقیت خواهد بود و این وقت واجب الوجود خواهد بود و لابد
علم و قدرت و حکمت او موجود در کثرت علم و قدرت و حکمت او موجود است هرگونه برای موجود صفت
علم و قدرت و حکمت قائل میشوند نمود بچه توانیم قائل گشت تمام این صفات عدمی و
سلب است و ضعف داشته نتواند موجود شود این صفات مسلوب و لهذا چرا
سلوب ضد حیات و منافی آن افعال و صنایع را از موجودی ندانند و چرا این طلب را بر
الیه در آن که ممکنات را او از علم صرف بوجود آورده و این مرتبه و مقام
عالیه در موجودی که استعداد او از این صفات حقیقه به کمال است پس طبیعت الا ذات
و شعور است لابد الامر که عالم و حکیم و خبیر و قادر و مختار باشد او خود فاعل حقیقی
و نیز بدلایل عقلیه ثابت است برای خالق موجودات و صانع مصنوعات از ملک و انسان بیشک
بحکم عقل سلیم و ذهن مستقیم ثابت میشود خالق ممکنات و فاعل این مصنوعات قدیم قادر حکیم عالم
خبیر واجب الوجود فرد مطلق است و قدرتش و عظمت سلطنتش و کبریائیش در کمال است و علم و علو قدرت
و این است که اگر علم بر ایشان ثابت شود فما یمنعهم من اثبات الخالق پس از این جهت است که قائل بطبیعت شده و گفته
فاعل این افعال طبیعت است غیر از افکار دقیقه و کثرت غفلت مختلف آخر الامر ناچار شده که
در وجود صانع قائل و معتقد شوند و قول ایشان نیز اینست که موجد و صانع بر این طبیعت غیر از او
و فعلات و تفکرات را در پی صانع کل و قادر بر طبیعت و از این طبیعت مخلوق است پس این طبیعت
دارای علم و اراده و قدرت نیست و همه صور وجود و طبیعت از این جهت ساخته شده و هرچه
این طبیعت و غفلت دارد نتیجه باطل است و دو امر است که عادت و قانون الهی بر این است
که اسباب آن از این طور است و نظم این بر مستقیم و مشتمل بر لطف و مصلحت و حکمت است
و مستحکم و عادت خدا که بسبب حکمتها بسیار بر آن جاری شده است که از این موجد و مرکب و ترکیب
نظم و ترتیب غیر از افکار او از آن و غیر از جبر و تفکر بدون تمام این جمله بستند و قدرت و
تدبیر الهی تعالی و این چنین موجود است که از ما و در حق صانع قادر حکیم شده است این موجود

(Left margin, left page:) تحقیق در این مسئله

ضمیر در کلمه اجرا بسبب راجع و مرجع ضمیر [illegible] فکّر یا مفضّل فی وصول الغذاء
الی البدن وما فیه من التدبیر فانّ الطعام یصیر الی المعدة فتطبخه وتبعث بصفوه
الی الکبد فی عروق رقاق واشجة بینها قد جعلت کالمصفّی للغذاء لکیلا یصل الی
الکبد منه شیء فینکأها وذلک انّ الکبد رقیقة لا تحتمل العنف ثمّ انّ الکبد تقبله
فیستحیل بلطف التدبیر دماً وینفذه الی البدن کلّه فی مجاری مهیّأة لذلک بمنزلة المجاری
تهیّأ للماء حتّی یطّرد فی الارض کلّها وینفذ ما یخرج منه من الخبث والفضول الی مفائض
قد اعدّت لذلک فما کان منه من جنس المرّة الصفراء جری الی المرارة وما کان من جنس
السوداء جری الی الطحال وما کان من البلّة والرطوبة جری الی المثانة فتأمّل حکمة التدبیر
فی ترکیب البدن ووضع هذه الاعضاء منه مواضعها واعداد هذه الاوعیة فیه لتحمل
تلک الفضول لئلّا تنتشر فی البدن فتسقمه وتنهکه فتبارک من احسن التقدیر واحکم
التدبیر وله الحمد کما هو اهله ومستحقّه فکر کن ای مفضل در تدبیر خداوند حکیم قدیر در رسیدن
غذا و [illegible] بجمیع بدن [illegible] اول غذا [illegible] در [illegible] بپزد [illegible]
ولطیف آن غذا [illegible] بسیار عروق [illegible] در میان جگر و معده [illegible]
غذا [illegible] تا [illegible] غذا [illegible] جگر و موجب [illegible]
[illegible] غذای [illegible] و غلیظ [illegible] تدبیر حکیم [illegible]
و بلغم و صفرا و [illegible] بدن و [illegible] حیوان را [illegible]
آن مجاری [illegible] در زمین [illegible] آب [illegible] زمین [illegible]
و از آن غذا [illegible] و فضول [illegible] اوعیه و ظرفها [illegible] خلق [illegible]
از خلط صفرا [illegible] زهره [illegible] سودا [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] تدبیر خداوند حکیم [illegible] در ترکیب بدن و وضع [illegible]
اعضا [illegible] اوعیه و ظرفها [illegible] فضول [illegible] اخلاط [illegible] این فضول
[illegible] در بدن [illegible] و موجب [illegible]
آن خداوند [illegible] تقدیر [illegible] تدبیر [illegible]

[illegible] کلام حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] برای مفضل [illegible]

اینوقته مفضل

در کیفیت وصول غذا به بدن

در [illegible] و [illegible]



اینوقته مفضل از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام [illegible] در [illegible]
[illegible] تمام و کمال [illegible] فکّر یا مفضّل فی تصویر الجنین فی الرحم
حیث لا تراه عین ولا تناله ید ویدبّره حتّی یخرج سویّاً مستوفیاً جمیع ما فیه قوامه
وصلاحه من الاحشاء والجوارح والعوامل الی ما فی ترکیب اعضائه من العظام واللحم
والشحم والمخّ والعصب والعروق والغضاریف فاذا خرج الی العالم تراه کیف ینمی
بجمیع اعضائه وهو ثابت علی شکل وهیئة لا تتزاید ولا تنقص الی ان یبلغ
اشدّه ان مدّ فی عمره او یستوفی مدّته قبل ذلک هل هذا الّا من لطیف التدبیر
والحکمة [illegible] جنین [illegible] دیده [illegible] دست [illegible]
و این جنین در قرارگاه [illegible] تربیت و تقدیر خالق [illegible] زمین [illegible]
[illegible] خروج [illegible] رحم [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
بقدرت و حکمت و تدبیر خالق [illegible] اعضا و جوارح
[illegible] در [illegible] بدن [illegible] ترکیب [illegible] لازم [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] مواضع [illegible] لازم [illegible]
[illegible] تمام اعضا [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] سایر اعضا [illegible]
[illegible]
[illegible] لطیف حکمت و تقدیر [illegible]
خداوند قدیر [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]
[illegible] تدبیر [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible]

در احوال جنین در رحم

عجیب تفضل مناسبت بزرگ نشود الا خواننده را لازم است بزرگ ترکیب تو در هم جمع سایر جنبه و جهان شد
تا سبب بآن بجهتم کارش چگونه بود و حالت تیغی و زنده داشتن کش و شکل و تن همچنین بود پس این
خود بود و در اظهار چگونه آنها بنظر و خوار می شود و چگونه از زبان شد تو در انوار قدرت خود
الرحمن الرحیم یا مفضل انظر الی ما خص به الانسان فی خلقه تشریفا وتفضیلا علی
البهائم فانه خلق ینتصب قائما ویستوی جالسا لیستقبل الاشیاء بیدیه وجوارحه
ویمکنه العلاج والعمل بهما فلو کان مکبوبا علی وجهه کذات الاربع لما استطاع
ان یعمل شیئا من الاعمال ای مفضل نظر کن بسوی آنچه مخصوص گردانیده خدا انسان را در خلقت او برای
تخصیص شرف دادن و تفضیل دادن او بر سایر حیوانات مخصوص همچنین است زیرا که خلق آفریده شده
درست می ایستد و درست می نشیند تا اشیا را بدست خود و جوارح خود استقبال نماید و عمل
او بکند و متجاوز امور در قبول سوی بطور انکه چگونه سر بر او پیش رو باشد و پیش از آنکه از کردن
چهارپایان بود و بر رو در افتاده بودی سوی زمین نتوان بهتر از آنچه اعمال بودی و از
پیوسته بار کرده اند تو نخست بار شده راقم حروف گوید که در این کلام معجز نظام تنبیه عظیمت و حکمت
و دعوت انسان است بر مرتبه و مقام او که انسان سزاوار شرف گوهر عقل بر همه حیوانات است تا
بخشنده و پیچ و بخشیده بود چنانکه آدم فاضل است او که بر لطیف انسانی رفعت و مقام
لطیف بجسم دیده تحقیق مقدار فاضل علم تحقیق کرده ام ...
رسیده مرتبه ... در دستان و مقام او ظاهر نشود و بروز آن در مقام و جمع فواید جمله آن را
بعارف و کسب علوم و صنایع و تحقیق ... و خیرات و ... دنیا و آخرت جز بجوارح
انسان نمایان نگردد ... بروز صنایع از کارها ... و ... تفاخر الخیر بقوة ...
راجع بود از دست و پای حیوانات ... که ... محسوس است ... فاعلم ...
و دادن صنعت آدمی بود از اوست بر تمام حیوانات ... در ... قوة ...
اشرف ... بود ... ضعیف ... ملکوت ... و ...
بلکه بود از آنکه وقت و ... حیوانات ... و ...
قادر ... زمین ... مختلف ... حیوانات
بر حیوانات نسبت ... جهان ... با ... و شعور ...
حیوانات ... و ملکوت ... بیان ... محسوس و مشهود

بیان کلمات



بیان کلمات حضرت صادق علیه السلام در اظهار حکمت
تشریف بمفضل جعفی در بیان حواس انسان

انظر الآن یا مفضل الی هذه الحواس التی خص بها الانسان فی خلقه وشرف
بها علی غیره کیف جعلت العینان فی الرأس کالمصابیح فوق المنارة لیتمکن من
مطالعة الاشیاء ولم تجعل فی الاعضاء التی تحتهن کالیدین والرجلین فتعرضها الآفات
وتصیبها من مباشرة العمل والحرکة ما یعللها ویؤثر فیها وینقص منها ولا فی
الاعضاء التی وسط البدن کالبطن والظهر فیعسر تقلبها واطلاعها نحو الاشیاء
فلما لم یکن لها فی شیء من هذه الاعضاء موضع کان الرأس اسنی المواضع للحواس
وهو بمنزلة الصومعة لها فجعل الحواس خمسا تلقی خمسا لکیلا یفوتها شیء من المحسوسات
فخلق البصر لیدرک الالوان فلو کانت الالوان ولم یکن بصر یدرکها لم تکن فیها
منفعة وخلق السمع لیدرک الاصوات فلو کانت الاصوات ولم یکن سمع
یدرکها لم یکن فیها ارب وکذلک سائر الحواس ثم هذا یرجع متکافئا فلو کان
بصر ولم تکن الالوان لما کان للبصر معنی ولو کان سمع ولم تکن اصوات لم یکن للسمع
موضع فانظر کیف قدر بعضها یلقی بعضا فجعل لکل حاسة محسوسا یعمل فیه ولکل
محسوس حاسة تدرکه ومع هذا فقد جعلت اشیاء متوسطة بین الحواس و
المحسوسات لا تتم الحواس الا بها کمثل الضیاء والهواء فانه لو لم یکن ضیاء یظهر
للبصر لم یکن البصر یدرک اللون ولو لم یکن هواء یؤدی الصوت الی السمع
لم یکن السمع یدرک الصوت فهل یخفی علی من صح نظره واعمل فکره ان مثل
هذا الذی وصفت من تهیئة الحواس والمحسوسات بعضها یلقی بعضا وتهیئة اشیاء
اخر بها تتم الحواس لا یکون الا بعمد وتقدیر من لطیف خبیر ای مفضل الحال ببین
در این حواس که مخصوص گردانیده انسان را در خلقت خود بآن خصوص و بر غیر او شرف داده است
چگونه خلق کرده دیده‌ها را چون چراغها در سر او بود و بر او مقرر داشته مانند چراغها بر فراز
منار برای او دو دیده بجای خود بلند ساخته تا بر همه بنگرد و مطالعه نماید و چشم را نه بود در جهان که بر ...
بمنزله صومعه ... از ... سر ... و ... عمل الجوارح ... در آنها
حادث ... اگر ... در دست و پا در ... سعد ... بر ... اعمال ...

تا چار دیدگاه نیز در موقعی از آفات و عوارض صورت نقصان یابند چون غور آنها دشوار است آنها را سبکی
نزدیک نشده و دچار داد داشته نزد از بعض خوبی ناقص گشته و هم چنین آن حکم هر دیدگاه
در بهار و بیان قرار داده نه که هم دلیلت تا در دیوان شیء از عالم کار بردیدار دشوار گردد
و چون هیچ موضعی برای این حاسه شریف از سر نیافتند نبود در آنکه قرار بود از سر اعضا
بلند تر نهادند و آن سوراخی است نگاه نزدیک نه به منزله چه بودند که اینها محسوسات نگهدارد
دیده داد را که بعضی از محسوسات از قوت شنوایی هم چشم بود آنها را نگه بود در این
بها که دیده بیان نبود چه اصل الوان که الحجر و در نماز رنگها رنگ بود نیز در خلق
الوان ترتیب فایده کرد به نظر و وسع دقت نتواند بود بار ادراک صدا باید
اگر صدا نبود و گوش از نبود نبود آنرا که صدا فایده نبود و هم چنین سایر
حواس را که محسوسات در بعضی دو این بعضی خلق آنها بیان فایده بود و از آن طرف نیز اینها
سؤال را سایر را که دیده نبود و حاجب نشدند به دیده دیده لطف نبود دیده نبود
فایده نبود دیده بود دیده آن را که نشر و نیز چنین نبود فایده نبود بود از گوش
نبود و شنیده نبود گوش بایدی فایده نبود پس نیک بنگرد چگونه بر هر جزو چیز آفریده
و برای هر حاسه محسوسی و برای هر محسوسی حاسه مقرر داشته و نیز در این امر چند مقرر
لکانیده که در بسط نیست حاسه و محسوس نشد و چیزی برخی آنها هم نیست دو دیده را
آن نور است ... نیز در شنیده و هوا را دیده و شنیده را که لون بازنگ بازدید
ظاهر دیده و درک آن نیز نتوان دید که نعمت از این جهت صدا بالطبع را به سبب ادراک صدا از گوش
که برسید که دارای نظر صحیح و فکر ثاقب است البته چگونه این و صفها را از این چیزها که محسوسات
و هر یک را دیگری مطابق و مساوی است در نیست چه حال چون با اینها تو فقط دانی جمله است و آنکه
پوشیده و مکتوم شیخ از این اجزا بعد و تقدیر را منافع لطیف هر جزئی ... در فعل که اکثر
در این جمله هر یک شریف نیست در ضمن قرار گرفته بود را سبب مهمه و در بیان
از جمله حکمتها آن که از این جهت هر عضوی در کار را بسبب بلکه انواع ... در منفعت دارند
دیگر مسموع است تصرف آن و او را آن بجهت آن از نیز در تحریک قوه سامعه نیز در ...
جانشین قوه عاقله از آنست که ادراک قریب نمود از راه گوش این است که مرد عاقل
دانشمند در مقل مطالب از شنیده امور مختلف فایده حاصل شود هم چنین از دیده ...

بیانیز



تماشای آنها نیز بود که حسب این معنی فعل و علم اگر از آنکه با یکی در خوب و مطلوب است و از شنیده و دیده
همه چیزها را بشنیده که متفرق و متوضح داد از آنکه شنیده و دیده هر یک موجب ... است غلط در کردار
در گفتار زده و در راه صحیح به کلفت فرار نکند و ... چاه راه بسوی ... بیان آن کلمات
محکم این چنین که اینکه داده است چاه ... متفرق و از کلمات که هرچه نیز و اصول ... شکسته
و تو فقت ... یکی معلوم ... اصلاح ... ... اینهمه حاسه که تعلیم گوشه
برای آن ... مقصود است آنها به حق مقبول ... و فواید آنها نیز راجع باشد که هر از این ... فکر یا

مفضل فیمن عدم البصر من الناس وما يناله من الخلل في أموره فإنه لا يعرف
موضع قدمه ولا يبصر ما بين يديه ولا يفرق بين الألوان وبين المنظر الحسن
والقبيح ولا يرى حفرة إن هجم عليها ولا عدواً إن أهوى إليه بسيف ولا
يكون له سبيل إلى أن يعمل شيئاً من هذه الصناعات مثل الكتابة والتجارة
والصياغة حتى أنه لولا نفاذ ذهنه لكان بمنزلة الحجر الملقى وكذلك من عدم السمع
يختل في أمور كثيرة فإنه يفقد روح المخاطبة والمحاورة ويعدم لذة الأصوات
واللحون الشجية المطربة ويعظم المؤنة على الناس في محاورته حتى يتبرموا به ولا
يسمع شيئاً من أخبار الناس وأحاديثهم حتى يكون كالغائب وهو شاهد أو
كالميت وهو حي فأما من عدم العقل فإنه يلحق بمنزلة البهائم بل يجهل كثيراً مما
يهتدي إليه البهائم أفلا ترى كيف صارت الجوارح والعقل وسائر الخلال
التي بها صلاح الإنسان والتي لو فقد منها شيء لعظم ما يناله في ذلك
من الخلل يوافي خلقه على التمام حتى لا يفقد شيئاً منها فلم كان كذلك إلا أنه
خلق بعلم وتقدير ... ای مفضل فکر کن در حال کسیکه دیده اش از نور دیدار بی بهره است و مکونه
خللها در امور او و احوال او بهم میرسد زیرا که جای قدم خود را نبیند و پیش روی خود را نبیند
و رنگها را از همدیگر و میان نیکو و زشت و بد و حفره و دیوار را تمیز نکند و فرق نکند تا بود اگر به گودالی
نزدیک شود و از آن در آن ... و او کرد نیز ... شمشیر بر آن ... ... بکند و
دفع دشمن نتواند و هیچ صنعت از قبیل کتابت و تجارت و صنعت و زرگری ... هر گاه او نه
بسبب تیزی ذهن و فطانت او دیگر ... حکم تخته سنگ خواهد بود ... و هم چنین

باشد حلال گشته اند از جهت تسویه و زیر درین معنی به ایشان تشنیع بسیار نمود و در تحریم غنا [illegible]
واز لذت خطبه و قصص و محاورات و شنیدن نغمات و ترجیعات از ادا [illegible] دل را محروم ساخته و در
مقامات و محاورات او کار بردن و شوارش و از طلبه او [illegible] و این نکته
از شنیدن خبر را برده و اما [illegible] به نفسیه [illegible] و در مجلس [illegible]
و خطابات [illegible] به جهت تفرق [illegible] و در حالت [illegible] حکم [illegible]
و اما آنکه عقل [illegible] و در [illegible] و مرتبه [illegible] جمله بسیار [illegible]
و [illegible] راه [illegible] و این [illegible] از آن [illegible]
که [illegible] الجوارح و [illegible] و [illegible] و صفات [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] و هر یک از آنها در [illegible] فقهای بزرگ در [illegible] عظیم
و [illegible] در فلسفه او [illegible] و این دلیل و برهان [illegible] بتقریر [illegible] علیم
خبر آورده شده [illegible] از [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] لذت اصوات و الحان [illegible] طرب [illegible] عدم [illegible]
غنا و [illegible] مراد [illegible] اصوات [illegible] حلال [illegible] چنانچه
[illegible] در تلاوت قرآن [illegible] در [illegible] حروف [illegible]
کتاب احوال حضرت [illegible] در [illegible] و صوت [illegible] در [illegible]
قرآن [illegible] ادراک این لذت [illegible]
[illegible] موجب اجر و ثواب عظیم [illegible] و [illegible]
[illegible] اقسام اصوات طرب [illegible]
[illegible] و لذت [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] غنا [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
[illegible] عقل [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و آن قرآن [illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

تحقیق [illegible]

قوت و جنبش



قوت و جنبش [illegible] عظیم [illegible] و مراعات احوال [illegible] و [illegible]
[illegible] احوال و افعال [illegible] قوت و [illegible]
زنده [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از حیثیت [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] عقلا [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] جوارح [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] الموت [illegible] الموعظة [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] ان الذین [illegible]
من الثواب بعد الموت [illegible]
حتی انهم لو [illegible] الموت [illegible] الی الدنیا [illegible]
الثواب این [illegible] از [illegible] آن [illegible]
و موعظت آن [illegible]
[illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]

وحقیر نیز هر چند اگر این جهت سو یک جا نوشتم و در روز در دو جا هم در دیده همه یکجا بی نه اند
از خواهش صحیح دارد که تعقد بنا به غیر از بلا سو خواهم کرد و اجر ثواب او [illegible]
سیف مو بر سر شرف بیم در بعیدی در جلد سو شرف اید که ابلاد و نیز از بعض [illegible]

کلمات حضرت صادق علیه السلام در این موضع

در بیان بیان حکمت خلقت اعضا افراد و ازواج

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي الْأَعْضَاءِ الَّتِي خُلِقَتْ أَفْرَاداً وَأَزْوَاجاً وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْحِكْمَةِ
وَالتَّقْدِيرِ وَالصَّوَابِ فِي التَّدْبِيرِ فَالرَّأْسُ مِمَّا خُلِقَ فَرْداً وَلَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ صَلَاحٌ
فِي أَنْ يَكُونَ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَوْ أُضِيفَ إِلَى رَأْسِ الْإِنْسَانِ رَأْسٌ
آخَرُ لَكَانَ ثِقْلًا عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَيْهِ لِأَنَّ الْحَوَاسَّ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَيْهَا مُجْتَمِعَةٌ فِي
رَأْسٍ وَاحِدٍ ثُمَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَوْ قُسِمَ قِسْمَيْنِ لَكَانَ لَهُ رَأْسَانِ فَإِنْ تَكَلَّمَ مِنْ
أَحَدِهِمَا كَانَ الْآخَرُ مُعَطَّلًا لَا أَرَبَ فِيهِ وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ وَإِنْ تَكَلَّمَ مِنْهُمَا جَمِيعاً بِكَلَامٍ
وَاحِدٍ كَانَ أَحَدُهُمَا فَضْلًا لَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَإِنْ تَكَلَّمَ بِأَحَدِهِمَا بِغَيْرِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ
مِنَ الْآخَرِ لَمْ يَدْرِ السَّامِعُ بِأَيِّ ذَلِكَ يَأْخُذُ وَأَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأَخْلَاطِ وَ
الْيَدَانِ مِمَّا خُلِقَ أَزْوَاجاً وَلَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ خَيْرٌ فِي أَنْ يَكُونَ لَهُ يَدٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ
ذَلِكَ كَانَ يُخِلُّ بِهِ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَى مُعَالَجَتِهِ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَلَا تَرَى أَنَّ النَّجَّارَ وَالْبَنَّاءَ
لَوْ شَلَّتْ إِحْدَى يَدَيْهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُعَالِجَ صِنَاعَتَهُ وَإِنْ تَكَلَّفَ ذَلِكَ لَمْ يُحْكِمْهُ وَلَمْ
يَبْلُغْ مِنْهُ مَا يَبْلُغُهُ إِذَا كَانَتْ لَهُ يَدَانِ يَتَعَاوَنَانِ عَلَى الْعَمَلِ تفکر نما ای مفضل در اعضا
و حکمت آفریده شده است و ملاحظه کن مصلحت و تدبیر در آنها که از اینها بعضی را خدا یکی بیافرید
زیرا که مطلع او بنود از او با زحمت در این پیش دارد و در وجه آنکه اگر سر دیگر بر او افزوده شود
دانسته که گران بر او خواهد بود و بی فایده زیرا که اعضا و حواس که بدان محتاج است همه در یک سر است
حواس را در یک جا جمع کرده و اگر دو سر داشتی یکی از آن معطل بودی
معطل و بیکار بود و حاجتی به آن نبود و اگر از هر دو یک سخن گفتی یکی زیادتی بود
اگر به هر دو سخن مختلف گفتی شنونده نمی دانست که کدام را قبول کند و خلاف در فهم بهم رسد
و مانند حکم دستها را جفت آفریده زیرا که اگر آدمی را یک دست بود در کارها نقص عظیم در کارها
به هم رسد و نمی تواند ملاحظه کرد که اگر درودگر و بنا را یک دست شل شود



حکمت خلقت بعضی اعضا فرد و بعضی زوج



ارکان بشود نمی تواند صنعت خود را کامل بجا آورد و اگر خود را به تکلف و مشقت بعضی از آن [illegible]
آن صنعت را محکم نمی تواند که آنچه باید درست دارد و هر دو دست معاون دیگر باشد می تواند کامل
او بنود [illegible] کیفیت خداوند حکیم و صانع و مدبر علیم در تمامی مخلوقات و مصنوعات خود
برای حکمت و مصلحت و بروز رحمت و ظهور قدرت و دلیل بر وجود خود و کمال و بیان آنکه تمام
علیم و به بواطن و ظواهر امور و حکمت و مصلحت آگاه باشد بر حسب اقتضای وقت و مقدار فهم و استعداد
و کمالات [illegible] فرموده که خلقت حکمت در دیگر آدمی برای تمامی اوج و عقل
[illegible] و هر فرد که در خلقت ذو جنبه ترکیب یافته در شیء دیگر آن تمام و نیل ظاهر و
باطن که همه در یک با خود دارد از آن زیاده در امور و ملکوت بر هر کس که در نظام کارخانه
[illegible] و معارف ملکوت و علم باطن و ترتیب [illegible] و خصایص [illegible]
[illegible] در هر دو در اوج و عقل تنزل در ملکوت [illegible]
و معقولات و [illegible] معارف و صنایع و علم نفوس [illegible] آدمی مشغول [illegible]
[illegible] عقل جاری [illegible] از یک ملکوت [illegible] خداوند و اخلاق [illegible]
[illegible] که از عالم [illegible] ظهور و بروز [illegible] ساقط می شود [illegible]
تکلیف به هم [illegible] از عوالم توحید و [illegible] لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
در این جا [illegible] نور عقل [illegible] از انوار ملکوت و [illegible] که در
خانه [illegible] افزون از [illegible] که در [illegible] علم [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] مطلق و [illegible] خصوصیت علم [illegible]
[illegible] ظهور و [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حقیقت [illegible] و [illegible] ظاهر و
[illegible] آنها [illegible] اجزاء [illegible]
[illegible] افزوده از آن [illegible] و اگر یکی [illegible]
و اگر یکی [illegible] حق [illegible] افزوده [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] دو [illegible] افزوده از [illegible]
[illegible] عقل [illegible] یک [illegible] از طرف [illegible]

[illegible]

باب کلمات الاحجی ناطق حضرت صادق علیه السلام

[illegible]

تَأَمَّلِ الفِكْرَ يَا مُفَضَّلُ فِي الصَّوْتِ وَالكَلَامِ وَتَهْيِئَةِ آلَاتِهِ فِي الإِنْسَانِ فَالحَنْجَرَةُ كَالأُنْبُوبَةِ لِخُرُوجِ
الصَّوْتِ وَاللِّسَانُ وَالشَّفَتَانِ وَالأَسْنَانُ لِصِيَاغَةِ الحُرُوفِ وَالنَّغَمِ أَلَا تَرَى أَنَّ
مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ لَمْ يُقِمِ السِّينَ وَمَنْ سَقَطَتْ شَفَتُهُ لَمْ يُصَحِّحِ الفَاءَ وَمَنْ ثَقُلَ
لِسَانُهُ لَمْ يُفْصِحِ الرَّاءَ وَأَشْبَهُ شَيْءٍ بِذَلِكَ المِزْمَارُ الأَعْظَمُ فَالحَنْجَرَةُ تُشْبِهُ قَصَبَةَ
المِزْمَارِ وَالرِّئَةُ تُشْبِهُ الزِّقَّ الَّذِي يُنْفَخُ فِيهِ لِتَدْخُلَ الرِّيحُ وَالعَضَلَاتُ الَّتِي تَقْبِضُ
الصَّوْتَ كَالأَصَابِعِ الَّتِي تَقْبِضُ عَلَى الزِّقِّ حَتَّى تَجْرِيَ الرِّيحُ فِي المِزْمَارِ وَالشَّفَتَانِ

والاسنان



وَالأَسْنَانُ الَّتِي تَصُوغُ الصَّوْتَ حُرُوفاً وَنَغَماً كَالأَصَابِعِ الَّتِي تَخْتَلِفُ فِي فَمِ المِزْمَارِ
تَصُوغُ صَفِيرَهُ أَلْحَاناً غَيْرَ أَنَّهُ وَإِنْ كَانَ مَخْرَجُ الصَّوْتِ يُشْبِهُ المِزْمَارَ بِالدَّلَالَةِ وَالتَّعْرِيفِ
فَإِنَّ المِزْمَارَ بِالحَقِيقَةِ هُوَ المُشَبَّهُ بِمَخْرَجِ الصَّوْتِ قَدْ أَنْبَأْتُكَ بِمَا فِي الأَعْضَاءِ مِنَ الغَنَاءِ فِي صَنْعَةِ
الكَلَامِ وَإِقَامَةِ الحُرُوفِ وَفِيهَا مَعَ الَّذِي ذَكَرْتُ لَكَ مَآرِبُ أُخْرَى فَالحَنْجَرَةُ لِيَسْلُكَ
فِيهَا هَذَا النَّسِيمُ إِلَى الرِّئَةِ فَتُرَوِّحُ عَنِ الفُؤَادِ بِالنَّفَسِ الدَّائِمِ المُتَتَابِعِ الَّذِي لَوِ احْتَبَسَ شَيْئاً
يَسِيراً لَهَلَكَ الإِنْسَانُ وَبِاللِّسَانِ تُذَاقُ الطُّعُومُ فَيُمَيِّزُ بَيْنَهَا وَيَعْرِفُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا
حُلْوَهَا مِنْ مُرِّهَا وَحَامِضَهَا مِنْ مُزِّهَا وَمَالِحَهَا مِنْ عَذْبِهَا وَطَيِّبَهَا مِنْ خَبِيثِهَا وَفِيهِ
مَعَ ذَلِكَ مَعُونَةٌ عَلَى إِسَاغَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَالأَسْنَانُ تَمْضَغُ الطَّعَامَ حَتَّى
يَلِينَ وَتَسْهُلَ إِسَاغَتُهُ وَهِيَ مَعَ ذَلِكَ كَالسَّنَدِ لِلشَّفَتَيْنِ تُمْسِكُهُمَا وَتَدْعَمُهُمَا
مِنْ دَاخِلِ الفَمِ وَاعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّكَ تَرَى مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ مُسْتَرْخِيَ الشَّفَةِ
وَمُضْطَرِبَهَا وَبِالشَّفَتَيْنِ يُتَرَشَّفُ الشَّرَابُ حَتَّى يَكُونَ الَّذِي يَصِلُ إِلَى الجَوْفِ مِنْهُ
بِقَصْدٍ وَقَدْرٍ لَا يَثُجُّ ثَجّاً فَيَغَصُّ بِهِ الشَّارِبُ أَوْ يَنْكَأُ فِي الجَوْفِ ثُمَّ هُمَا بَعْدَ ذَلِكَ كَالبَابِ
المُطْبَقِ عَلَى الفَمِ يَفْتَحُهُمَا الإِنْسَانُ إِذَا شَاءَ وَيُطْبِقُهُمَا إِذَا شَاءَ فَفِيمَا وَصَفْنَا مِنْ هَذَا
بَيَانُ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الأَعْضَاءِ يَتَصَرَّفُ وَيَنْقَسِمُ إِلَى وُجُوهٍ مِنَ المَنَافِعِ كَمَا
تَتَصَرَّفُ الأَدَاةُ الوَاحِدَةُ فِي أَعْمَالٍ شَتَّى وَذَلِكَ كَالفَأْسِ تُسْتَعْمَلُ فِي النِّجَارَةِ وَالحَفْرِ
وَغَيْرِهِمَا مِنَ الأَعْمَالِ وَلَوْ رَأَيْتَ الدِّمَاغَ إِذَا كُشِفَ عَنْهُ لَرَأَيْتَهُ قَدْ لُفَّ بِحُجُبٍ بَعْضُهَا
فَوْقَ بَعْضٍ لِتَصُونَهُ مِنَ الأَعْرَاضِ وَتُمْسِكَهُ فَلَا يَضْطَرِبُ وَلَرَأَيْتَ عَلَيْهِ الجُمْجُمَةَ بِمَنْزِلَةِ البَيْضَةِ
كَيْمَا تَقِيَهُ هَدَّ الصَّدْمَةِ وَالنَّكْبَةِ الَّتِي رُبَّمَا وَقَعَتْ فِي الرَّأْسِ ثُمَّ قَدْ جُلِّلَتِ الجُمْجُمَةُ بِالشَّعْرِ
حَتَّى صَارَ بِمَنْزِلَةِ الفَرْوِ لِلرَّأْسِ يَسْتُرُهُ مِنْ شِدَّةِ الحَرِّ وَالبَرْدِ فَمَنْ حَصَّنَ
الدِّمَاغَ هَذَا التَّحْصِينَ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَجَعَلَهُ يَنْبُوعَ الحِسِّ وَالمُسْتَحِقَّ لِلْحِيطَةِ وَ
الصِّيَانَةِ بِعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ مِنَ البَدَنِ وَارْتِفَاعِ دَرَجَتِهِ وَخَطَرِ مَرْتَبَتِهِ [illegible]
البيضة كيما تقيه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بگلو مانند طعام یا چیزی دیگر که نتواند بآسانی فرو برد و خفه شود نزدیک است از حرکت بگلو افتد
گلو گرفته بجهت آنکه هم دوم بمعنی الحلق است و مشکل بر تنزیه مقصد بمعنی گلو است
فتح با و تا و فوقانی مشدد بمعنی شکستن است و بنیاد را دال مشدد بمعنی شکسته
و سست شده بنیاد و عمارت است گفته سیف و یثلم الحصینة یعنی آن کلان ادنی
سست شود حیطه با لکن هادم بمعنی حایط است و اجابت است ای بعضی دراز کردن رشته
اندیشه و سلسله تفکر خود در آواز و نغمه ای که در اینجا نشان برای آواز و نغمه در اینجا بقرار
داشته است پس حنجره آدمی مانند لوله ایست برای بر آمدن آواز و زبان و دندانها و لبها
و غیره برای تقطیع حروف و ظهور نغمه های مختلفه و مانند انگشتهای حروف لیکن
چنانکه صاحب اداره آن بند نماید آنکه آنکس الحبل را اشیم هر حرفی از حروف
تقویت است در است برای ادای نغمه و آنکس بلاد زبان سنگینی شده از ادای حروف
مربوط و شیرین تر حیفه یا دوات بر فی ادکون حروف واضح است آنان که زیرا که حنجره به
منزلت بسته است پس در آن بیکه و آن بخلاف آن حکم شد بقبض پر زبانه نام است
انگشتان است ما را بآن بکار برند تا دخل شود بر دهان و لبها و دندانها حروف نقار آن تقطیع است
مانند انگشتان است که به دیگر بر دهان بکار برند تا صدای آن با نشان مختلفه بر فی که در خدمات
حروف صدا شود برای نشان دادن بدان ابا نه قسمه کردیم و در حقیقت به آنکه با دوات خروج
شکل هر آن بر یک بعضی است و انبیا از آن بر فاسده و آن خلقت صانع و این تدبیر مخلوق را از
صفت خالق ما خود نمود بر حیرت هم تا بنا فرو این خطاب در صفت کلام و اخراج حروف است
و از این خطاب که منافع مذکوره منافع دیگر است که حنجره برای است آنهم از آن راه بر آمدن
ترویح نمودن با حرارت تنفس به تنفس و داعم دست یا و آن نفس دائما که حبس شود
آدمی هلاک شود و بر دیگر یکی از طعام حیوانات و مزه آنها را تمیز کند و معلوم نماید که کدام تلخ و کدام ترش
و کدام شیرین و کدام ترش و کدام شور و کدام تند و کدام نرم و کدام گرم و کدام دیگر
است و با این منافع مذکوره را در زبان است همچنان یعنی فرو بردن طعام و آب است و دندانها طعام را
خورد می‌نماید تا نرم شود و فرو بردن آن آسان شود و دندانها سعید و این منفعت نیز مانند پشت باشند برای لبها
و از اخورفتن است که لبها بر آن است و آب را نگاه داشته و جاری بکنند این از حل الیکه ر دندانها
از مانع است تا آن چیزی که لبهای است و بکشند آب سوی معده ابتدا بگلو
شود و اگر در اینجا فرو شود بجهت اینکه از آن جرعه نیکو دانه این منافع را لبها باشد





لبها مانند در بسته و دروازه بسته و هر گاه خواهند برکنند و هر وقت خواهند فرو بندند و مانند
جمه از نیز به وصف آدمیان تو را معلوم شده در اینجا از خشک شود چیزی نیست پس یکی
چیز که آنجا چیزی بنقشه که بکار آید است مانند تیشه بر دو ور کار گرفته است و کند
و چیزی دیگر که از گرسنه و آن که دماغ و مغز شود که سر پوشیده است بآنکه شوخ سرش
چیز بغیر از فراز پیچیده شده که بار نه مغز سر از حواد شده هوا در بیان احتمال آن مطلوب
و مغز برای است پس مغز سر از حرکت و خطرات محفوظ مانده و به حوادث گاهی بتر بکلله خود خراب
تا اگر صدمه وجود و آسوده بر جای مغز است که مغز آن نیو بد و آن گردد و بر قرار خود باشد
تا بر دوستی کرده آن بود و سر از تخت سر و جهت آن محافظت آن لکن دماغ مغز سر تکو
محفوظ به سر ضرب آمده که حقایق دماغ است و دماغ منبع حواس آدمی است و این چند محفوظ است
و از دماغ و سر را بوکیل اوست و هو محض عضو بزرگ و از طرف دیگر مرتبه خطیر آن است

ما بقی کلمات حضرت صادق علیه السلام در این صورت
ترجمه از حکمت و غیبت دل در صدر

تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ الْجَفْنَ عَلَى الْعَيْنِ كَيْفَ جُعِلَ كَالْغِشَاءِ وَالْأَشْفَارَ كَالْأَشْرَاجِ وَأَوْلَجَهَا
فِي هٰذَا الْغَارِ وَأَظَلَّهَا بِالْحِجَابِ وَمَا عَلَيْهِ مِنَ الشَّعْرِ يَا مُفَضَّلُ مَنْ غَيَّبَ الْفُؤَادَ فِي جَوْفِ الصَّدْرِ
وَكَسَاهُ الْمِدْرَعَةَ الَّتِي هِيَ غِشَاؤُهُ وَحَصَّنَهُ بِالْجَوَارِحِ وَمَا عَلَيْهَا مِنَ اللَّحْمِ وَالْعَصَبِ لِكَيْلَا
يَصِلَ إِلَيْهِ مَا يَنْكَأُهُ مَنْ جَعَلَ فِي الْحَلْقِ مَنْفَذَيْنِ أَحَدُهُمَا لِمَخْرَجِ الصَّوْتِ وَهُوَ الْحُلْقُومُ
الْمُتَّصِلُ بِالرِّئَةِ وَالْآخَرُ مَنْفَذٌ لِلْغِذَاءِ وَهُوَ الْمَرِيءُ الْمُتَّصِلُ بِالْمَعِدَةِ الْمُوصِلُ الْغِذَاءَ إِلَيْهَا
وَجَعَلَ عَلَى الْحُلْقُومِ طَبَقًا يَمْنَعُ الطَّعَامَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الرِّئَةِ فَيَقْتُلَ مَنْ جَعَلَ الرِّئَةَ مِرْوَحَةَ لِلْفُؤَادِ
مِرْوَحَةَ الْفُؤَادِ لَا تَفْتُرُ وَلَا تَخِلُّ لِكَيْلَا تَتَحَيَّزَ الْحَرَارَةُ فِي الْفُؤَادِ فَتُؤَدِّيَ إِلَى التَّلَفِ
مَنْ جَعَلَ لِمَنَافِذِ الْبَوْلِ وَالْغَائِطِ أَشْرَاجًا تَضْبِطُهُمَا لِكَيْلَا يَجْرِيَا جَرَيَانًا دَائِمًا فَيُفْسِدَ عَلَى الْإِنْسَانِ
عَيْشَهُ فَكَمْ عَسَى أَنْ يُحْصِيَ الْمُحْصِي مِنْ هٰذَا بَلِ الَّذِي لَا يُحْصَى مِنْهُ وَلَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ أَكْثَرُ مَنْ
جَعَلَ الْمَعِدَةَ عَصَبَانِيَّةً شَدِيدَةً وَقَدَّرَهَا لِهَضْمِ الطَّعَامِ الْغَلِيظِ وَمَنْ جَعَلَ الْكَبِدَ رَقِيقَةً
نَاعِمَةً لِقَبُولِ الصَّفْوِ اللَّطِيفِ مِنَ الْغِذَاءِ وَلِتَهْضِمَ وَتَعْمَلَ مَا هُوَ أَلْطَفُ مِنْ عَمَلِ الْمَعِدَةِ
إِلَّا اللّٰهُ الْقَادِرُ أَتَرَى الْإِهْمَالَ يَأْتِي بِشَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ كَلَّا بَلْ هُوَ تَدْبِيرٌ مِنْ مُدَبِّرٍ
حَكِيمٍ قَادِرٍ عَلِيمٍ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِيَّاهَا لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ يَا مُفَضَّلُ

در ملک جسم او بمنزلهٔ بعضی بود در آن مقرر بود که او که تنها گذارند تمام جسم او مرده گردد و
و آن سو تدبیر بعضی از اول گوید مانند رشتها و حلقها قبیله کرده بود وقت و نخواهند بعضی از اجزاء او
و هر زمان خواهند از هم گسسته و دیده بود در کارخانهٔ جسم او مخفی غارت بود عاری حس و بدان کشیم و بوالهوس
و هر آن بروی اینده مصنوع محفوظ میکردانند که ام کی از منفذ جاری بود در میان سینه مقرر و پوشیده
داشته و بعضی جاری میل برابر رحمت و دندانها را بر بالای آن حافظ آن گردانیده با لبها و گونها
و بر اوراق آن جوانح و دندانها بر روی اینده تا جز از فرج بر آن جا نگردد و موجب مرحمت ... 
کدام کسی برای حلق دو منفذ در راه و لو ازم مقرر داشته و یکی مجری برد بسوی صدا و نفس گردد و آن
حلقوم است و مجرای دیگر برای اکل و شرب مقرر داشته که فرود آید به معده و آن مری است که مخلوق است و جهت ... 
و غذا را بمعده برساند و بر حلقوم سرپوشی قرار داده که دربند حلقوم چون طعام مانع گردد تا آنکه غلیظ و
خشن و کثیف نشود بر دو دو سوراخ که دائم حس و شعور ساری بجز آن جاری گردانیده است ... 
... و در وقت بیرون آمدن گذارند تا موجب جمع شدن حرارت در دل و
جگر آدمی گردد و بر آن منفذ های بسیار ... قرار داده و در میان آنها افزوده
و هر وقت که بنیهٔ هر زمان خواهند بهم آورد تا منفذ ضعیف دفع گردد و اگر چنین نبود و از تن بیرون شود لیکن
در کار بعضی پیشه از آن منفذها و منفعت و عیش آدمی فاسد و در دوام آن خوب نیست چه قرار داد ...
مقوله از منافعات واقعیه بود در هر وصف و جمال دارد بلکه اگر نبود جمال و حکم او نیز از
آن است که اعضای نطق دیگر بود و مردم نزدیک آن فزون ترا از آن است و بسینه کدام کس معده و
عضو بسیار دیگر غیر بود و حلقوم ... تا آنکه طعام غلیظ بود و هضم نکند کدام کس حکم بود
در نرم فارغ کسی است تا ... لطیف خاص و خالص بوده و بدن قرار شود آن غلظ تر
میکرد ... از هضم معده به مرض ضرر فرا و قادر کرد کمال حیرت او چنین سوده بر
اقسام و انواع مصالح شامل است بر وفق تدبیر حکیم و علیم بعدی که در همه هر جز از
ضرر او نرم قادر حکیم علیم او بر نافع ... از خلقت آنها عالم است و هیچ جز از حفظ و ضرر
او بر تدبیر و لطیف و خبیر است تمیز هیچ گشته از غذا بیکن جز امام علیه السلام ... 
باید کلمات امام جعفر علیه السلام دوا از نبوت
شریفه از ترک ... در کسی ...

فکّر یا مفضّل لم صار المخّ الرقیق محصّناً فی أنابیب العظام هل ذلک إلّا لیحفظه و

یصونه



یصونه لم صار الدّم السّائل محصوراً فی العروق بمنزلة الماء فی الظروف إلّا لتضبطه
فلا یفیض لم صارت الأظفار علی أطراف الأصابع إلّا وقایة لها و معونة علی العمل
لم صار داخل الأذن ملتویاً کهیئة الکوکب إلّا لیطّرد فیه الصّوت حتّی ینتهی إلی السّمع
و لیتکسّر حمة الرّیح فلا ینکأ فی السّمع لم حمل الإنسان علی فخذیه و ألیتیه هذا اللّحم إلّا
لیقیه من الأرض فلا یتألّم من الجلوس علیهما کما یألم من نحل جسمه و قلّ لحمه إذا لم
یکن بینه و بین الأرض حائل یقیه صلابتها من جعل الإنسان ذکراً و أنثی إلّا
من خلقه متناسلاً و من خلقه متناسلاً إلّا من خلقه مؤمّلاً و من أعطاه الآلات
إلّا من خلقه عاملاً و من خلقه عاملاً إلّا من جعله محتاجاً و من جعله محتاجاً
إلّا من ضربه بالحاجة و من ضربه بالحاجة إلّا من توکّل بتقویمه من خصّه بالفهم
إلّا من أوجب له الجزاء و من وهب له الحیلة إلّا من ملّکه الحول و من ملّکه الحول
إلّا من ألزمه الحجّة من یکفیه ما لا تبلغه حیلته إلّا من لا یبلغ مدی شکره فکّر
و تدبّر ما وصفته هل تجد الإهمال علی هذا النّظام و التّرتیب تبارک الله
ربّ العالمین تفکر کن و بیندیش ای مفضل در آنچه ای در چه ملک گذاشت ... 
نازک و رقیق بود در میان لولهای ... استخوان مصون و محفوظ و ... لطیف
و لطیف بود و بسیار ضعیف باشد و در حقیقت ... تا محفوظ دارد تا ضایع و
فاسد نشود از آن است چرا که خون روان ... در کار ... آید و ... 
محصور گشته ... که آن محفوظ باشد تا از بدن بیرون ... و ...
در ... بود در اطراف انگشتان مقرر ... از برای آنکه نگاه دارد انگشتان را و ... 
در احوال ... از ... کوتاه بود در ... مانند ... و ... 
آوازها ... بر ... و تند ... بر پرده گوش ... قوت ... صورت
و عظمت ... و ... گوش ... ضعیف ... آن موجب ... 
و ... کوتاه ... از ... علیم ... گوشت ... 
دانستن که ... مقرر ... از ... و آزار ... 
فاعل ... کس ... گوشت ... تا ... نشستن
زمین ... از ... صلابت ... خشونت زمین

رنجبر لکهو که ام کسی بحکمت بالغه نوع شریف آدمی را نزد ما ده مقرر داشته بر آنکس که او را
تا سلسله و توالد باقی بوده و کدام کس او را دارای نسل گردانیده بر کسیکه او را محتاج [illegible] از
قوت [illegible] از برای ادراک آن اعمال و آثار [illegible] [illegible] گفتار [illegible] و کدام کس آلات و
ادوات هر نوع بود داده بر آنکس هم او را کارکن ساخته و عاقل آفریده و کدام کس او را
کارکن خلق کرده بر آنکس هم او را نیازمند و محتاج گردانیده و کدام کس او را نیازمند نعمتها
بر آنکس هم اسباب رفع حاجت او را آماده ساخته است و کدام کس جنس نوع آدمی را به علم
فهم و فهمانیدن از میان سایر حیوانات مخصوص و ممتاز گردانیده بر آنکس هم او را مستعد
حمل تکلیف و مستحق به مقام ساخته و برای اعمال حسنه و سیئه او جزا و سزای بر قرار [illegible]
و کدام کس او را در تحصیل امورات مختلفه چاره و حیله و تدبیر بخشیده بر آنکس هم او را نیروی چاره
گری بخشیده و کدام کس او را قوه چاره عطا کرده بر آنکس هم [illegible] او را تمام [illegible]
و کدام کس آن امور [illegible] دست قوت و چاره گری [illegible] ازان [illegible] [illegible]
و اطلاع آن شده بر آنکه او را قادر حکیم علیم الخبیر [illegible] [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible] او بالغ نتوان گشت فکر و تدبیر [illegible] از [illegible] [illegible]
حالی جمیع امور [illegible] کارخانه منظم [illegible] گشت [illegible] [illegible] را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] بحث ازین [illegible] شریف
[illegible] [illegible] و [illegible] و ازین کلمات [illegible] امام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] و حقایق و [illegible] و استعارات از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حقایق [illegible] و دقایق امور [illegible]
[illegible] و ترکیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و علاوه [illegible] الآن [illegible] از عروق و [illegible]
اما از [illegible] ترکیب و ترتیب و خواص دقیقه [illegible] [illegible] و از تحقیق و
تدقیق ازین کلمات و عبارات و درین [illegible] [illegible] استنباط دانسته [illegible] دقایق و حقایق
[illegible] توحید توان [illegible] کدام کس [illegible] [illegible] بر آنکس هم او را [illegible] خلق [illegible]

و کدام کس

تحقیق [illegible]



و کدام کس او را [illegible] [illegible] بر آنکس هم او را [illegible] [illegible] صانع حکیم [illegible]
او را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکمت [illegible] و طبیعت حکیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لازم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صانع و خالق متعدد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خالق [illegible] اراده [illegible] [illegible] خالق او [illegible] [illegible] خالق
[illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] خالق او [illegible] [illegible] و
خالق [illegible] [illegible] اعمال او [illegible] [illegible] [illegible] از افعال و [illegible] [illegible]
در [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حجت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکیم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترتیب امور [illegible] [illegible] [illegible] قوه
چاره گری [illegible] [illegible] حجت [illegible] تمام [illegible] [illegible] امور
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حجت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اطلاع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] او [illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اطلاع [illegible] [illegible] [illegible] اطلاع [illegible]
آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در انواع قوه و استطاعت [illegible] [illegible] از انواع ادراک و فهم [illegible] [illegible]

بیان کلام حضرت صادق علیه السلام در اینکه
حدیث شریف از قلب و ریه بیان فرموده

أَصِفُ لَكَ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ الْفُؤَادَ اعْلَمْ أَنَّ فِيهِ ثُقَباً مُوَجَّهَةً نَحْوَ الثُّقَبِ الَّتِي
فِي الرِّئَةِ تُرَوِّحُ عَنِ الْفُؤَادِ حَتَّى لَوِ اخْتَلَفَتْ تِلْكَ الثُّقَبُ وَتَزَايَلَ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ
لَمَا وَصَلَ الرَّوْحُ إِلَى الْفُؤَادِ وَلَهَلَكَ الْإِنْسَانُ أَفَيَسْتَجِيزُ ذُو فِكْرٍ وَرَوِيَّةٍ أَنْ يَزْعُمَ أَنَّ مِثْلَ
هَذَا يَكُونُ بِالْإِهْمَالِ وَلَا يَجِدُ شَاهِداً مِنْ نَفْسِهِ يَنْزِعُهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ لَوْ رَأَيْتَ فَرْداً مِنْ
مِصْرَاعَيْنِ فِيهِ كَلُّوبٌ أَكُنْتَ تَتَوَهَّمُ أَنَّهُ جُعِلَ كَذَلِكَ بِلَا مَعْنًى بَلْ كُنْتَ تَعْلَمُ ضَرُورَةً أَنَّهُ مَصْنُوعٌ
يَلْقَى فَرْداً آخَرَ فَتُبْرِزُهُ لِيَكُونَ فِي اجْتِمَاعِهِمَا ضَرْبٌ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَهَكَذَا تَجِدُ الذَّكَرَ مِنَ الْحَيَوَانِ
كَأَنَّهُ فَرْدٌ مِنْ زَوْجٍ مُهَيَّأٌ مِنْ فَرْدِ أُنْثَى فَيَلْتَقِيَانِ لِمَا فِيهِ مِنْ دَوَامِ النَّسْلِ وَبَقَائِهِ فَتَبّاً وَتَعْساً
لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخِلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَالْعَمْدَ
فِيهَا لَوْ كَانَ فَرْجُ الرَّجُلِ مُسْتَرْخِياً كَيْفَ يَصِلُ إِلَى قَعْرِ الرَّحِمِ حَتَّى يُفْرِغَ النُّطْفَةَ فِيهِ وَلَوْ
كَانَ مُنْعَظاً أَبَداً كَيْفَ كَانَ الرَّجُلُ يَتَقَلَّبُ فِي الْفِرَاشِ أَوْ يَمْشِي بَيْنَ النَّاسِ وَ
شَيْءٌ شَاخِصٌ أَمَامَهُ ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مَعَ قُبْحِ الْمَنْظَرِ تَحْرِيكُ الشَّهْوَةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنَ
الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ جَمِيعاً فَقَدَّرَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ ذَلِكَ لَا يَبْدُو لِلْبَصَرِ فِي
كُلِّ وَقْتٍ وَلَا يَكُونَ عَلَى الرِّجَالِ مِنْهُ مَؤُونَةٌ بَلْ جَعَلَ فِيهِ الْقُوَّةَ عَلَى الِانْتِصَابِ وَقْتَ
الْحَاجَةِ إِلَى ذَلِكَ لِمَا قَدَّرَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ مِنْ دَوَامِ النَّسْلِ وَبَقَائِهِ اکنون ای مفضل
از برای تو وصف میکنم دل را بدانکه در آن سوراخها میباشد که در سوراخهای ریه است که
مقابل ریه ... است ... از برای او ... وصل میشود و از برای ... رسید
... ... وفا ... و ... ... ... ... و ... هر ... حیوان
... ... ... ... ... ... ... ... آب ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... صنعت ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... حیوان نر
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... از
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... و عذاب
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

عجب کور



عجب کور گردیده است ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

بیان کلام امام جعفر صادق علیه السلام در اینکه
... مطعم و مشرب و مخرج و ...



اعْتَبِرِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ بِعِظَمِ النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي مَطْعَمِهِ وَمَشْرَبِهِ وَتَسْهِيلِ خُرُوجِ الْأَذَى
أَلَيْسَ مِنْ حُسْنِ التَّقْدِيرِ فِي بِنَاءِ الدَّارِ أَنْ يَكُونَ الْخَلَاءُ فِي أَسْتَرِ مَوْضِعٍ فِيهَا فَكَذَا جَعَلَ
اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَنْفَذَ الْمُهَيَّأَ لِلْخَلَاءِ مِنَ الْإِنْسَانِ فِي أَسْتَرِ مَوْضِعٍ مِنْهُ فَلَمْ يَجْعَلْهُ بَارِزاً
مِنْ خَلْفِهِ وَلَا نَاشِراً مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بَلْ هُوَ مُغَيَّبٌ فِي مَوْضِعٍ غَامِضٍ مِنَ الْبَدَنِ مَسْتُورٌ
مَحْجُوبٌ يَلْتَقِي عَلَيْهِ الْفَخِذَانِ وَتَحْجُبُهُ الْأَلْيَتَانِ بِمَا عَلَيْهِمَا مِنَ اللَّحْمِ فَيُوَارِيَانِهِ فَإِذَا احْتَاجَ
الْإِنْسَانُ إِلَى الْخَلَاءِ وَجَلَسَ تِلْكَ الْجِلْسَةَ أَلْفَى ذَلِكَ الْمَنْفَذَ مِنْهُ مُنْصَبّاً مُهَيَّأً
لِانْحِدَارِ الثُّفْلِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ مَنْ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ وَلَا تُحْصَى نَعْمَاؤُهُ فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ
فِي هَذِهِ الطَّوَاحِنِ الَّتِي جُعِلَتْ لِلْإِنْسَانِ فَبَعْضُهَا حِدَادٌ لِقَطْعِ الطَّعَامِ وَقَرْضِهِ وَبَعْضُهَا
عِرَاضٌ لِمَضْغِهِ وَرَضِّهِ فَلَمْ يَنْقُصْ وَاحِدٌ مِنَ الصِّفَتَيْنِ إِذْ كَانَ مُحْتَاجاً إِلَيْهِمَا جَمِيعاً تَأَمَّلْ
وَاعْتَبِرْ بِحُسْنِ التَّدْبِيرِ فِي خَلْقِ الشَّعْرِ وَالْأَظْفَارِ فَإِنَّهُمَا لَمَّا كَانَا مِمَّا يَطُولُ وَيَكْثُرُ حَتَّى
يُحْتَاجَ إِلَى تَخْفِيفِهِ أَوَّلاً فَأَوَّلاً جُعِلَا عَدِيمَيِ الْحِسِّ لِئَلَّا يُؤْلِمَ الْإِنْسَانَ الْأَخْذُ مِنْهُمَا وَلَوْ
كَانَ قَصُّ الشَّعْرِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ مِمَّا يُوجَدُ لَهُ مَسٌّ مِنْ ذَلِكَ لَكَانَ الْإِنْسَانُ مِنْ ذَلِكَ بَيْنَ
مَكْرُوهَيْنِ إِمَّا أَنْ يَدَعَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَتَّى يَطُولَ فَيَثْقُلَ عَلَيْهِ وَإِمَّا أَنْ يُخَفِّفَهُ بِوَجَعٍ
وَأَلَمٍ يَتَأَلَّمُ مِنْهُ عبرت ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

[illegible] بدن مقرر داشته است و از [illegible] بلکه آن محل را در موضع مستور از دیده‌ها
ساخته و در آنجا پوشیده [illegible] و [illegible] راه [illegible] الکوت [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] موضع [illegible] آن [illegible] مخصص [illegible] آن [illegible]
دفع [illegible] نعمتها [illegible]
[illegible] تفکر [illegible] دندانها [illegible]
قادر در دهان آدمی [illegible] قطع [illegible] و بریدن [illegible] طعام [illegible]
و [illegible] طعام [illegible]
[illegible] در دهان [illegible] آنها [illegible] از [illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دردها [illegible]
[illegible] دراز [illegible] و بردن [illegible]
از [illegible] موی [illegible] تا [illegible] آن [illegible]
[illegible] فرموده اِنَّ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ اسْمُهُ فِي ذٰلِكَ عَلَى العَبْدِ
نِعَماً لا يَقُومُ بِها فَيَجِبُ عَلَيْنا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ الآلامَ وَالأَدْواءَ تَخْرُجُ بِخُرُوجِ الشَّعْرِ
[illegible] وَبِخُرُوجِ الأَظْفارِ مِنْ أَنامِلِها وَلِذٰلِكَ أُمِرَ الإِنْسانُ بِالنُّورَةِ وَحَلْقِ الرَّأْسِ
وَقَصِّ الأَظْفارِ مِنْ أَنامِلِها فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ لِيُسْرِعَ الشَّعْرُ وَالأَظْفارُ فِي النَّباتِ
فَتَخْرُجَ الآلامُ وَالأَدْواءُ بِخُرُوجِها وَإِذا طالا تَحَيَّرا وَقَلَّ خُرُوجُهُما فَاحْتَبَسَتِ الآلامُ
وَالأَدْواءُ فِي البَدَنِ فَأَحْدَثَتْ عِلَلاً وَأَوْجاعاً وَمُنِعَ مَعَ ذٰلِكَ الشَّعْرُ مِنَ المَواضِعِ
الَّتِي تَضُرُّ بِالإِنْسانِ وَتُحْدِثُ عَلَيْهِ الفَسادَ وَالضَّرَرَ لَوْ نَبَتَ الشَّعْرُ فِي العَيْنِ أَلَمْ
يَكُنْ سَيُعْمِي البَصَرَ وَلَوْ نَبَتَ الشَّعْرُ فِي الفَمِ أَلَمْ يَكُنْ سَيَغُصُّ عَلَى الإِنْسانِ طَعامَهُ
وَشَرابَهُ وَلَوْ نَبَتَ فِي باطِنِ الكَفِّ أَلَمْ يَكُنْ سَيَعُوقُهُ عَنْ صِحَّةِ اللَّمْسِ وَبَعْضِ الأَعْمالِ
وَلَوْ نَبَتَ فِي فَرْجِ المَرْأَةِ أَوْ عَلَى ذَكَرِ الرَّجُلِ أَلَمْ يَكُنْ سَيُفْسِدُ عَلَيْهِما لَذَّةَ الجِماعِ فَانْظُرْ
كَيْفَ تَنَكَّبَ الشَّعْرُ هٰذِهِ المَواضِعَ لِما فِي ذٰلِكَ مِنَ المَصْلَحَةِ ثُمَّ لَيْسَ هٰذا فِي الإِنْسانِ

فقط بل



فَقَطْ بَلْ تَجِدُهُ فِي البَهائِمِ وَالسِّباعِ وَسائِرِ المُتَناسِلاتِ فَإِنَّكَ تَرىٰ أَجْسامَهُنَّ مُجَلَّلَةً
بِالشَّعْرِ وَتَرىٰ هٰذِهِ المَواضِعَ خالِيَةً مِنْهُ لِهٰذا السَّبَبِ بِعَيْنِهِ فَتَأَمَّلِ الخَلْقَ كَيْفَ
يَتَحَرَّزُ وُجُوهَ الخَطَإِ وَالمَضَرَّةِ وَيَأْتِي بِالصَّوابِ وَالمَنْفَعَةِ إِنَّ المانَوِيَّةَ وَأَشْباهَهُمْ
حِينَ اجْتَهَدُوا فِي عَيْبِ الخِلْقَةِ وَالعَمْدِ عابُوا الشَّعْرَ النّابِتَ عَلَى الرَّكَبِ وَالإِبْطَيْنِ وَ
لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ذٰلِكَ مِنْ رُطُوبَةٍ تَنْصَبُّ إِلىٰ هٰذِهِ المَواضِعِ فَيَنْبُتُ فِيها الشَّعْرُ كَما يَنْبُتُ
العُشْبُ فِي مُسْتَنْقَعِ المِياهِ أَفَلا تَرىٰ فِي هٰذِهِ المَواضِعِ أَسْتَرَ وَأَهْيَأَ لِقَبُولِ تِلْكَ الفَضْلَةِ
مِنْ غَيْرِها ثُمَّ إِنَّ هٰذِهِ تُعَدُّ مِمّا يَحْمِلُ الإِنْسانَ مِنْ مَؤُونَةِ هٰذا البَدَنِ وَتَكالِيفِهِ لِما
لَهُ فِي ذٰلِكَ مِنَ المَصْلَحَةِ فَإِنَّ اهْتِمامَهُ بِتَنْظِيفِ بَدَنِهِ وَأَخْذِ ما يَعْلُوهُ مِنَ الشَّعْرِ مِمّا يَكْسِرُ
بِهِ شِرَّتَهُ وَيَكُفُّ عادِيَتَهُ وَيَشْغَلُهُ عَنْ بَعْضِ ما يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الفَراغُ مِنَ الأَشَرِ وَالبَطالَةِ
[illegible] موهای [illegible] و بریدن آنها [illegible]
[illegible] دردها [illegible]
موها [illegible] آنها [illegible] دراز [illegible]
[illegible] نوره [illegible]
و [illegible] آمدن آنها دردها و الم [illegible]
[illegible] دردها [illegible] در بدن [illegible] بیماریها [illegible]
در موضع [illegible] موی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] موی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] آن [illegible]
موی [illegible] در موضع [illegible] موی [illegible]
[illegible] و این [illegible] آن [illegible] در بهایم و درندگان و سایر
حیوانات [illegible] آنها موی [illegible] این مواضع مذکوره [illegible]
[illegible] خلقت [illegible] حکیم [illegible] آن راه
[illegible] صواب [illegible] در خلقت [illegible]
راه [illegible] عیب [illegible]
[illegible] این موها [illegible] مواضع [illegible] در آنجا [illegible]

[illegible]

زمین و آب در آن جمع میشود [illegible] جایی از مواضع پنهان کرد و غایب [illegible] قول [illegible]
فضله از مواضع دیگر [illegible] دیده این مویها نفعت دیگر هست [illegible]
[illegible] این مویها [illegible] مشغول شده [illegible]
[illegible]
مویها [illegible]

تأمَّلِ الرِّيقَ وما فيه من المنفعة فإنّه جُعِلَ يجري جرياناً دائماً إلى الفم ليبلَّ الحلقَ واللهواتِ فلا يجفَّ فإنَّ هذه المواضع لو جُعِلَت كذلك كان فيه هلاكُ الإنسان ثمّ كان لا يستطيع أن يُسيغَ طعاماً إذا لم يكن في الفم بِلّةٌ تُنفِذُه، تشهد بذلك المشاهدة، واعلم أنّ الرطوبة مطيّة الغذاء، وقد تجري من هذه البلّة إلى موضعٍ آخر من المرّة فيكون في ذلك صلاحٌ تامٌّ للإنسان ولو يبست المرّة لهلك الإنسان، ولقد قال قومٌ من جهلة المتكلّمين وضعفة المتفلسفين بقلّة التمييز وقصور العلم: لو كان بطنُ الإنسان كهيئة القباء يفتحه الطبيب إذا شاء فيعاين ما فيه ويُدخِل يده فيعالج ما أراد علاجه ألم يكن أصلح من أن يكون مُصمَتاً محجوباً عن البصر واليد لا يُعرَف ما فيه إلّا بدلالات غامضة كمثل النظر إلى البول وحسّ العرق وما أشبه ذلك ممّا يكثر فيه الغلط والشبهة حتّى ربّما كان ذلك سبباً للموت، فلو علم هؤلاء الجهلة أنّ هذا لو كان هكذا كان أوّلُ ما فيه أنّه كان يسقط عن الإنسان الوجلُ من الأمراض والموت، وكان يستشعر البقاء ويغترّ بالسلامة فيُخرِجه ذلك إلى العتوّ والأشر، ثمّ كانت الرطوبات التي في البطن تترشّح وتتحلّب فيُفسِد على الإنسان مقعده ومرقده وثياب بذلته وزينته بل كان يُفسِد عليه عيشه، ثمّ إنّ المعدة والكبد والفؤاد إنّما تفعل أفعالها بالحرارة الغريزيّة التي جعلها الله محتبسةً في الجوف، فلو كان في البطن فتحٌ ينفتح حتّى يصل البصر إلى رؤيته واليد إلى علاجه لوصل بردُ الهواء إلى الجوف فمازج الحرارة الغريزيّة وبطل عمل الأحشاء فكان في ذلك هلاك الإنسان، أفلا ترى أنّ كلَّ ما تذهب إليه الأوهام سوى ما جاءت به الخلقة خطأٌ وخطلٌ.

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جایی تا آن



جایی تا آن سو [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] جماعتی از متکلمین [illegible] و فلسفیان ضعیف العقل [illegible]
[illegible] شکم آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب کلام امام علیه السلام در این موضع شریف
در طعم و نوم و مباشرت و امثال آن

فكّر يا مفضّل في الأفعال التي جُعِلَت في الإنسان من الطعم والنوم والجماع وما دُبِّرَ فيها

[illegible]
[illegible]

فانه جعل لكل واحد منها في الطبع نفسه محركا يقتضيه ويستحث به فالجوع يقتضي الطعم الذي به حياة البدن وقوامه والكرى يقتضي النوم الذي فيه راحة البدن واجمام قواه والشبق يقتضي الجماع الذي فيه دوام النسل وبقاؤه ولو كان الانسان انما يصير الى اكل الطعام لمعرفته بحاجة بدنه اليه ولم يجد من طباعه شيئا يضطره الى ذلك كان خليقا ان يتوانى عنه احيانا بالتثقل والكسل حتى ينحل بدنه فيهلك كما يحتاج الواحد الى الدواء لشيء مما يصلح به بدنه فيدافع به حتى يؤديه ذلك الى المرض والموت وكذلك لو كان انما يصير الى النوم بالتفكر في حاجته الى راحة البدن واجمام قواه كان عسى ان يتثاقل عن ذلك فيدفعه حتى ينهك بدنه ولو كان انما يتحرك للجماع بالرغبة في الولد كان غير بعيد ان يفتر عنه حتى يقل النسل او ينقطع فان من الناس من لا يرغب في الولد ولا يحفل به فانظر كيف جعل لكل واحد من هذه الافعال التي بها قوام الانسان وصلاحه محركا من نفس الطبع يحركه لذلك ويحدوه عليه

تفكر كن اى مفضل در آنكه حق تعالى قرار داد براى آدمى از خوردن و خفتن و جماع و آنچه در اين جمله تدبير فرموده براى هر يك از خوردن و خوابيدن و جماع در اين حركتى در نفس آدمى قرار داده است كه تقاضاى آن كار را ميكند و ترغيب در آن ميكند پس گرسنگى مقتضى طعام خوردن است كه زندگى و قوام بدن بآن است و ماندگى و خفتن مقتضى تحريك بخواب رفتن است و شهوت محرك براى جماع است كه بقاى نسل بآن است اگر آدمى بمجرد دانستن احتياج بدن بطعام ميل نمايد و طبيعت او را بآن نخواند ممكن است كه در بعضى اوقات از طعام خوردن كاهلى كند تا آنكه بدن ضعيف شود و هلاك گردد چنانچه آدمى براى اصلاح بدن محتاج بدوا ميشود و بسبب كراهت طبع از دوا خوردن تأخير ميكند تا آنكه بمرض و هلاك منجر ميشود و همچنين اگر مجرد دانستن احتياج بدن براحت باعث خواب ميشد ممكن بود كه گاهى بسبب فكر و مشغله از خواب بازماند تا آنكه بدنش ضعيف گردد و اگر محض طلب فرزند باعث جماع ميشد ممكن بود كه در آن فتور ورزد تا آنكه نسل كم شود يا منقطع گردد

از اين قبيل



زيرا كه بعضى مردم هستند كه رغبت در فرزند ندارند و بعضى پروا ندارند پس نظر كن كه هر يك از اين افعال را كه قوام بدن بآن است محركى از نفس طبع قرار داده كه آدمى را بآن ميخواند و بر آن باعث ميشود

بيان كلام امام عليه السلام در اين حديث شريف از قوه جاذبه و ماسكه و هاضمه و دافعه

واعلم ان في الانسان قوى اربعا قوة جاذبة تقبل الغذاء وتورده على المعدة وقوة ممسكة تحبس الطعام حتى تفعل فيه الطبيعة فعلها وقوة هاضمة وهي التي تطبخه وتستخرج صفوه وتبثه في البدن وقوة دافعة تدفعه وتحدر الثفل الفاضل بعد اخذ الهاضمة حاجتها فكر في تقدير هذه القوى الاربع التي في البدن وافعالها وتقديرها للحاجة اليها والارب فيها وما في ذلك من التدبير والحكمة ولولا الجاذبة كيف يتحرك الانسان لطلب الغذاء التي بها قوام البدن ولولا الماسكة كيف كان يلبث الطعام في الجوف حتى تهضمه المعدة ولولا الهاضمة كيف كان ينطبخ حتى يخلص منه الصفو الذي يغذو البدن ويسد خلله ولولا الدافعة كيف كان الثفل الذي تخلفه الهاضمة يندفع اولا فاولا افلا ترى كيف وكل الله سبحانه بلطيف صنعه وحسن تقديره هذه القوى بالبدن والقيام بما فيه صلاحه وسامثل لك في ذلك مثالا ان البدن بمنزلة دار الملك وله فيها حشم وصبية وقوام موكلون بالدار فواحد لاقضاء حوائج الحشم وايرادها عليهم وآخر لقبض ما يرد وخزنه الى ان يعالج ويهيأ وآخر لعلاج ذلك وتهيئته وتفريقه وآخر لتنظيف ما في الدار من الاقذار واخراجه منها فالملك في هذا هو الخلاق الحكيم ملك العالمين والدار هي البدن والحشم هي الاعضاء والقوام هي هذه القوى الاربع ولعلك ترى ذكرنا هذه القوى الاربع وافعالها بعد الذي وصفت فضلا وتزدادا وليس ما ذكرته من هذه القوى على الجهة التي ذكرت في كتب الاطباء ولا قولنا فيه كقولهم لانهم ذكروها على ما يحتاج اليه في صناعة الطب وتصحيح الابدان وذكرناها على ما يحتاج في صلاح الدين وشفاء النفوس من الغي كالذي اوضحته بالوصف الشافي

والمثل المضروب من التدبیر والحکمة فیها با آنکه در آدمی چهار قوه است اول قوه جاذبه که غذا را
مر تن ... بجمله اندر ... کشد ... و این قوه غذا ... و جز آن ... [illegible]
فعل ... در ... تکثیف ... آلات ... دوم قوه ماسکه ... غذا ... طبخ ... [illegible]
آن ... در ... بدن ... دافعه ... و دفع فضول ... [illegible]
غذا ... هضم ... آن ... [illegible]
این قوای چهارگانه ... در بدن اندر ... و احوال آنها ... [illegible]
... و اگر جاذبه ... آدمی ... غذا ... [illegible]
آن ... و اگر قوه ماسکه ... [illegible]
آن ... و اگر قوه هاضمه ... غذا طبخ ... فاضل ... [illegible]
بدن ... و اگر قوه دافعه ... [illegible]
... حکیم ... لطیف ... [illegible]
دقایق آنها ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

آدمی را



آدمی را، اول قوه غاذیه و نامیه و مولده است قوه غاذیه عبارت از آن قوه است که غذا را ...
... [illegible]
بدن از اجزاء ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... حکیم علیم ... قوه غاذیه ... [illegible]
... [illegible]
... حکیم علیم قوه نامیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حکیم قوه مولده ... قوه غاذیه ... [illegible]
... قوه غاذیه ... [illegible]
اما قوه جاذبه ... غذا ... [illegible]
... [illegible]
اول ... غذا ... [illegible]
... هضم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و هضم دوم در جگر شود و تمیز اخلاط اربعه کرده و آن را کیموس گویند و تفاوت این هضم دو با سابقها
را شود هضم سیم در رگها شود بعد از آنکه داخل [illegible] در راه دخول اخلاط است در رگ بزرگ که از جگر
رسته است و از آنجا به رگهای دیگر و جمیع بدن منتشر است و فضل میگردد هضم چهارم در اعضا صورت گیرد
و ابتدای آن وقتی است که از آنها در اعضا ترشح شود و اما قوه دافعه آن است که فضول را
از غذا جدا کرده است مانند بول و براز دفع نماید و قوه مولده [illegible] آن است که آن
هضم چهارم [illegible] منتقل میگرداند [illegible] حصول [illegible] اعضا
حقیقیه میگرداند [illegible] اعصاب [illegible] قوتهای [illegible] محسوسات
[illegible] و حرکت [illegible] تحریک [illegible] نفس [illegible]
[illegible] حصول مطلوب
دفع منافر و غضب این قوه باعث میشود قوه عامله را بر تحریک اعضا تا [illegible]
برای طلب [illegible] حصول مطلوب قوه شهویه نامند و اگر برای دفع غیر مطلوب باشد از
آن قوه غضبیه خوانند و فاعله آن قوه محرکه است در عضلات و اوتار [illegible]
حرکت [illegible] و اما مدرکه ده قوه است پنج در ظاهر و پنج در باطن اما آن پنج قوه ظاهره اول
قوه باصره است و آن قوتی است [illegible] در مجمع النورین است و مراد از مجمع نورین
موضع ملاقات دو عصب مجوف است از [illegible] مقدم [illegible] بعد از [illegible]
در تجویف [illegible] در موضع ملاقات [illegible] و بعد از ملاقات آنکه از طرف راست است به جانب
[illegible] منعطف میشود و آنکه از طرف چپ رسته است به جانب [illegible]
این قوه نفس جمیع رنگها و روشنیها را بالذات و [illegible] ادراک
نماید و [illegible] مدرک بالذات [illegible] صورت [illegible] از آن منطبع میشود
در رطوبت جلیدیه چشم و [illegible] در مجمع النورین و از آن به حس مشترک منتقل میشود و این [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] طبیعیین و [illegible]
بخروج شعاع از [illegible]
این شعاع [illegible] نفس [illegible]
و جمعی [illegible] بخروج شعاع [illegible] کیفیت
شعاع [illegible]

چنانکه از



چنانکه از بعضی [illegible] نیز ظاهر شود دوم سامعه است و این قوه ایست که در آن دو عصبه که در عصبه مقعر
صماخ است و نفس به این قوه جمیع اصوات و صداها را ادراک نماید و صوت عبارت از کیفیتی است که در هوا
حادث میشود به واسطه تموج [illegible] از [illegible] جسم [illegible] از هم جدا شدن دو جسم از هم [illegible]
به شرط مقاومت [illegible] و آن تموج مخصوص [illegible] در هوا [illegible] صوت [illegible]
[illegible] و چون آن صوت [illegible]
[illegible] عصبه مذکوره [illegible] قوه [illegible]
گردد سوم قوه شامه است و این قوه ایست [illegible]
[illegible] مقدم دماغ رسته است و نفس [illegible] این قوه ادراک [illegible]
بسبب [illegible] کیفیت [illegible] ذائقه است و ذائقه عبارت
از قوه ایست [illegible] در عصبه جرم زبان است و نفس به توسط این قوه
مزه‌ها [illegible] رطوبت لعابیه [illegible] کیفیت [illegible]
ادراک [illegible] پنجم لامسه است و لامسه عبارت از آن قوه ایست [illegible] در اکثر اعضا
ساری است و نفس به توسط این قوه [illegible] حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و ملاست و خشونت و لینت و صلابت [illegible] ادراک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و این قوه در [illegible]
از سایر اعضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در اعضا [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] اول حس مشترک است و آن عبارت از قوه ایست
که در مقدم بطن [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] آن قوه [illegible]

و هو بعض ظاهر را نسبت بود بیان این قوه خواهد آمد و هر کدام را چند سواد را که تابع خود اندر دارند
و نقش آن را در آن وقت به دست بیاورد و بر سبیل بود در زبان یونانی بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس و خیال
باشد و آن قوه ایست در آخر بطن اول دماغ که ثابت صورتهایی که در حس مشترک مرتسم می‌شوند
حفظ نماید و این قوه حافظ حس مشترک است سیم وهم و قوه واهمه است و آن قوه ایست در
مؤخر بطن اوسط دماغ است و ادراک معانی جزئیه محسوسات متعلق است به آن چون معنی شوق یا نفرت
عداوت و دوستی جزئیه مثلاً گوسفند از گرگ نسبت بخود را ادراک نموده و به سبب این بگریزد
و منها زمانی که آن قوه را فوات محجوب ظاهره ادراک نموده و نقص از او ... آن امور
محسوسه ظاهره را ادراک نموده چهارم قوه حافظه است و آن قوه ایست در مقدم بطن آخر
از دماغ و معانی جزئیه را حفظ نماید و نسبت این قوه بقوه واهمه چون نسبت خیال بحس
مشترک است پنجم قوه متخیله است و آن قوه ایست که در مقدم بطن اوسط دماغ است و ترکیب صور
محسوسه جزئیه بعضی با بعضی و جدا نمودن بعضی از بعضی چنانچه مثلاً به سبب قوه متخیله انسان
ظاهر نقش ... دارای ... آدم ... تخیل ... [illegible] ... در واقع ... و
یا خلاف از ... در واقع دارد ... [illegible] ... و دیگر ... الی غیر
ذلک و اما آن قوتها مخصوص نوع انسان نیست و در سایر حیوانات نیز قوه عاقله
... این قوه ... [illegible] ... و هم بسیار ... حقیقت
که ... [illegible] ... اعمال و افعال ... حقیقیه است
و قوه عاقله ... مرتبه ... [illegible] ... معقول
حاصل ... و مستعد ... [illegible] ... مرتبه عقل ... 
مرتبه ... [illegible] ... نظریات
عقل ... و این مرتبه ... نفس بود و این مرتبه عقل بالملکه خوانند مرتبه سیم آن است که
معقولات نظریه را ... [illegible] ...
و این مرتبه ... عقل ... و این مرتبه عقل بالفعل گویند تمام آن است که معقولات ... 
... [illegible] ...
... و این مرتبه ... نفس بود و این مرتبه عقل مستفاد و قوه قدسیه ... 
... [illegible] ...

و حجت بر تاییدیات



و حجت بر تاییدیات فی بروج القدس نیز ... و این مرتبه انبیا و اوصیا صلوات الله
علیهم اجمعین مختص دارند و قوه عاقله نیز به چهار مرتبه منقسم می‌گردد اول آن است که واردات ظاهر خود
تابع شریعت حقه و آداب سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیر آن بکند و تخلیه ظاهر ...
دوم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات ردیه طاهر و مطهر نماید سیم آنکه نفس خود را
به علوم حقه و حکم یقینیه آراسته گرداند چهارم آنکه از مرادات و ارادات ...
... و غیر از تقرب به حضرت حق و محبوب مطلق و تحصیل رضای الهی ... 
... [illegible] ... اراده حق تعالی ... 
... [illegible] ... 
چنانچه ... قال ... الا ... الله ... کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به ... [illegible] ...
و این مرتبه نیز ... ائمه طاهرین علیهم السلام ... مختص دارند ... 
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... و الله الموفق ... [illegible] ...

باب ... [illegible] ...

شرح ... [illegible] ...

تأمّل یا مفضّل هذه القوی التی فی النفس و موقعها من الانسان اعنی الفکر و الوهم و العقل و الحفظ و
غیر ذلک افرأیت لو نقص الانسان من هذه الخلال الحفظ وحده کیف کانت تکون حاله و کم
من خلل کان یدخل علیه فی اموره و معاشه و تجاربه اذا لم یحفظ ما له و علیه و ما اخذه
و ما اعطی و ما رأی و ما سمع و ما قال و ما قیل له و لم یذکر من احسن الیه ممن اساء
به و ما نفعه مما ضره ثم کان لا یهتدی لطریق لو سلکه ما لا یحصی و لا یحفظ علماً و لو
درسه عمره و لا یعتقد دیناً و لا ینتفع بتجربة و لا یستطیع ان یعتبر شیئاً علی ما مضی
بل کان حقیقاً ان ینسلخ من الانسانیة اصلاً فانظر الی النعمة علی الانسان فی هذه الخلال
و کیف موقع الواحدة منها دون الجمیع و اعظم من النعمة علی الانسان فی الحفظ النعمة فی النسیان
فانه لولا النسیان لما سلا احد عن مصیبة و لا انقضت له حسرة و لا مات له حقد

وَلَا اسْتَمْتَعَ بِشَيْءٍ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا مَعَ تَذَكُّرِ الْآفَاتِ وَلَا رَجَا خَلَاصاً مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا فَتْرَةً مِنْ حَاسِدٍ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ جُعِلَ فِي الْإِنْسَانِ الْحِفْظُ وَالنِّسْيَانُ وَهُمَا مُخْتَلِفَانِ مُتَضَادَّانِ وَجُعِلَ لَهُ فِي كُلٍّ مِنْهُمَا ضَرْبٌ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَمَا عَسَى أَنْ يَقُولَ الَّذِينَ قَسَّمُوا الْأَشْيَاءَ بَيْنَ خَالِقَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ فِي هٰذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمُتَضَادَّةِ الْمُتَبَايِنَةِ وَقَدْ تَرَاهَا تَجْتَمِعُ عَلَى مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَالْمَنْفَعَةُ از سخنان حضرت صادق بود بنا بر آنچه ... کرد دو قوه را
بحوال ... در نفس انسانی بعد از تقریر حفظ و فواید آن بیان ... قوه متفکره و داهیه و عاقله و حافظه و جز
اینها ... قوه حافظه بود ... حال این ... بیان ... و ... در امور ...
و معاملات ... شد ... در نظام ... عزت ... در ... و تعداد ... هم گرفته ... و در نظام ... آنچه ... بود ... و آنچه ... شد ... لغت ...
... او ... لغت و ... از ... و جز ... بود ... و جز ...
را ... در ... بالطبع ... و ... در تمام عمر ... در علم ... که ... بود ...
... در همه ... تجربت ... نمودند ...
روزگار عبرت ... آن ... از ... 
... الطلاق ... از ... علاج ... از ... 
... در احوال ... بر ... تمام ... از ... و نعمت ...
... از نعمت ... از ... از ...
... و ... از ... از ...
از نعمت ... از ... از ...
... و ... از ... از حال ... و یاد ...
... از ... یاد ... حفظ و نسیان بود ... و ...
... در ... از ... و ... نظام امور آدمی ضرورت دارد
پس از ... و همه این امور متضاده موجب ... و ... صانع ... 
... از ... وجود خالق ... قولون ...
... خالق ... از ... جهان ...
... و صانع ... در ...

عالم کبیر نیز



عالم کبیر نیز ... متضاده ... بعضی بود خیر و بعضی بود شر ... و ... و ضرور ...
... خیر ... و آنچه ... بحسب ضرورت ...
... بعضی ... و بعضی بود خیر ... صانع آنها نیز ... بشد ...
بر حسب ... و این ضرورت ... امور در ...
... اگر این ضرورت ... آن حجت ... قرآن ... آن ...

پایان خلاصه این رساله شریف مبارکه

... در این مقاله ...

راقم حروف ... خلاصه این ... در ... سطور ... حفظ
و ضبط آن ... در کتب حکما و ... 
... نفس و ... 
... نفس ... از نفس طبیعی و نفس نباتی و نفس حیوانی و نفس انسانی ...
نفس طبیعی عبارت است از قوه ... جسم ... از ... 
... و ... و ...
... و این نفس ...
از قوه ... محیط ...
از قوه ... 
... و نفس نباتیه ... عبارت است از قوه ... جسم ...
نفس طبیعی ... از طول و عرض و عمق ...
... نفس طبیعی ... نفس نباتیه ... و این نفس نباتیه ... نفس طبیعی
... جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و مغیره و مولده و منمیه
جاذبه آن قوه را گویند ... اغذیه ...
... و هاضمه آن قوه است ... و مغیره قوه ایست ...
... و ... آن ... از جسم ...
... و مصوره آن قوه است ...
... و مولده آن ... از غذا ... آن ...

شود و این معمول بود و نباتات تخم خود نهند و در حیوانات نطفه نهند و قوة منمیه آن است که جسم را
در بزرگ کردن مدد کند و این هر سه نفس طبعی و نباتی و آن قوتهای مذکوره خدام نفس حیوانی اند
و نفس حیوانی عبارت از آن قوتی است که جسم باختیار و ارادت حرکت کند و دیگری حس
دریابد و نفس طبعی مقام نفس نباتی باشد و نفس طبعی تولد جسم بود در درازی و پهنای و عمق
و نفس نباتی آنرا نشو و نما دهد و تولد جسم شود باختیار و ارادت نفس حیوانی و نفس طبعی و نفس
نباتی و آن قوتها خادم اند که مذکور شد بجمله خادم نفس حیوانی باشند و نفس حیوانی را نیز از آن
خدام دیگر است که خادم دیگر اند عبارت از حواس ده گانه و قوة شهوت و آن دیگر قوة غضب
و حواس ده اند خمسه ظاهر باصره و سامعه و ذائقه و لامسه و شامه و حس مشترک و خیال و
وهم و فکر و حفظ است و این سه نفس و سه ده خادم مذکور اند خدام نفس انسانی باشند
و این حواس را هر یک کاری است مخصوص و اما حواس ظاهر از آن کار هر یک معلوم است
عاجز نشود بامره و همه محسوسات ذائقه داشته حقیقة که حس مشترک بود از آنکه حس
مشترک خوانند که اوراک همه محسوسات کند و این همه چیزها بیرون است و او ادراک تمام صور محسوسات جز
و حس مشترک یاد کند و از آنکه حس مشترک فعل بیند آن یک چیز را دو چیز بیند چنانکه احول
چیز یکی را دو بیند که از ولوج بخار بصر دو بیند از قبل چشم احول اقتضا کند و نظر دو
چشم یک چیز را دو بیند چنانکه چیزی بر چیزی آن چیز بود که ادراک کند و ازاین سبب اکثر صورت
آن چیز نقش کند بعینه آن چیز که در بیند و از باب آن قادر بحکم بود و از نسبت اکثر یک بود
کور پا بسته یا بی هر چیز بود و یک چیز را دو بیند و اگر دو از چشم بر یک بود یک نگردد و اگر از ادراک
طبع و خلق بگردد و خلل یابد در روایت او غلط و خطا افتد و این حال بر بیرون حس مشترک است
و کرنا بانگ با یکدیگر یکی بود و کار یکی بیند و چون چشم راست یکی بود تا نگردد یا یک چشم را
ببندد و با دو چشم ببیند یک بود تا نگردد تا شود تا هم چیز را یک بیند حس مشترک این است
معنی این است که حس مشترک گویند که نقش ظاهر و اول حواس باطن است و آنکه از حواس ظاهر است
اول بود و دیگر و هر از ادراک حواس باطن و هر چیز که از باطن بظاهر آید اول بدو رسد هر آنکه از حواس ظاهر
پس این حس بود بمنزلت و مذکور حس مشترک گویند و ازین جهت ظاهر گشته کار دو عمل حس مشترک
حجت و کار خیال این است که از هر چیز معلوم باشد نقش کند آن از آن یک خیال صورت
بیند بی آنکه صورت در نظر آید چنانکه کسی را ببیند و از آن بگذرد دیگر وقت صورت آن در خیال بماند





خیالیه انگهی شود چون بر ندید باشد آنچه آن را بنفس رسیده که ادراک او غیر معین بیش کار خیال او اگر معنی
از صورت است چنانکه مثلا کاتب معانی بود از صورت الفاظ عبارتها مدرک الفاظ که معنی الفاظ کاتب
آن معنی بود و دیگری تواند خواند بجهت آنکه الفاظ و صدا که در ریاض است همچنین خط حروف بود از آنجا تواند
تواند خواند چنانکه آن چیز در یاد کند و یسر چشم یکی از حواس ظاهر آنچه در نقش بشد
یکی از حواس باطن وهم است در جنگ ایمان را بر سر چیزی که قصد آن قوة است که آن بود
دکار وهم و خیال این است که چیزها در دیده و در بسیار دروغ و با چیزها و چیزها بود در یک معنی بینند
خلاف آن باشد و در نسبت قوة وهم از صورت صورت خارج و وجه خارج و شیئیت باشد و این اجلی باشد
با منع ادراک بیش از میان او شده کشف قوة وهم که مرده نبود از آن بیرون آمدن که او را
دار بجانب آن رفته و بیرون آن که با قوة جدا المال او خشنده و در دامن غلطان بنوازد کسب اوراد
که آدمی مرده بیرون و مرده بود دست و بیش انسان مطلق صورت حاضر آن با خود و این قوة واهمه است
کار عقل است چنانکه مرده با در خود بود بیرون از این قوة وهم است و در همه اینها که در تمام انسان است و
حس مشترک بود نسبت بجمله در تشبیه بود جز قوة خیال نیز و دار که او همه شبان ماده برند
و بعضی از شیخ این قوة را شیطان خوانده اند و نیز گفته اند هر چه بخور انسان الهی مر این قوة چنانکه
حجت ملائکه آدم را سجده کردند مگر شیطان و این بحکم شیخ است که بدیده تمییز نباید سجود آدم و بدان
نیز با خود بوجه شیطان بود چنانکه و گفته اند که حدود است و شیطان را به تعلیم بر صورت صلاح او بعمل
کفر است بجز این شیطان را جز ابلیس پدید است چنانکه از روی اصل الامر صحبه گفت که بعدها است او دیگر که از قوة
بر آدم مرا از دریا بر او بود شیطان بنهاد بر او بود ذاکره و متفکره گویند و آن قوة وهم است و این قلم
نظام از آن است که قوة وهم بحقیقت از دروغ راستی و چیزها که و نمایند صورت باز نماید چیز از
حواس باطن فکر نیز از اندیشه است و فکر قوتی است که در زمان عقل او را ذاکره و متفکره خوانند
و اگر در حکومت وهم باشد متخیله گویند و فرق این قوت این است که از حواس ظاهر و باطن
در قوة حافظه بر یکی از آن چیزها که در بر آید در حقیقت قوة فکریه نوعی قوای مختلفه است
حاصل و در یکی امر بیند و اگر در آن صفحه مسطور و محفوظ است بجمله حس ها از حواس باطنه
قوة حافظه است و این قوة جمع بود و هر چه از حواس ظاهر و باطن بدو رسد نقش آن چیز در حفظ کند
و او حفظ بود و اما آنکه در آن مکان کرد دیگر صورت در خوف و وحشت مردم از هر چیز او نمی دیده شد
و این قوت سامع یابد آن است و حفظ دو قسم اول آنکه هر چه رسد نقش آن در قوة حافظه نگاه دارد

و هیچ یاد دیگر بهم رسد قوه ذاکره آن نقش اول بود در حافظه است با این نقش دوم در خزینه ... برابر نگاه
نوشته و در حافظه نقش و حفظ می‌شود برابر پس از آن معلوم کند که این کس بود که از او دیدم ... قوه
حافظه مانند لوح است و قوه ذاکره مانند قاری و خواننده است و قوه خیال مانند نویسنده و قوه وهم مانند
و حس مشترک مانند دریا که هر چه از نهرها آید در آن افزاید ... یا افزاید یا شهوت یا غضب و
شهوت و حس است هر حرکتی برای دفع ضرر است غضبیه گفتنی پس هر حرکت در حیوان ... آن را غضب گویند
و هر حرکت برای جلب منفعت یا طلب لذت در حیوان بود که آن را شهوت گویند و کار غضب و شهوت
دفع آنچه در این عالم است و این جمله جسمانی و قوتها و نفوس که بیان شد مجموع خدام نفس شریف انسانی‌اند
و نفس ... شاه است که بود و این خدام مذکوره می‌خدمت می‌کنند و او را قوه عقل نظری و آن دیگر بود
قوه عقل عملی گویند و مثال عقل نظری چنان است که ... بود که از نخست ... الاعظم
... چنانکه خیر حقیقی و خیر رونق ... و این جمله ... که در نظر جلوه گر
کند و این کار عقل نظری بود و بعد از آن که عقل نظری این تصور بود نقوش در کارگاه خیال نقش را
... آن را به صورت خارجی گرداند و قوه عقل عملی از قوه نفس ... که عقل
نظری تصور کرده است و ... در این عالم است ... عقل نظری را از عقل عملی
... و از او معلوم شد که عقل عملی خادم عقل نظری است ... عقل عملی نیز نو
الکون گوییم اصلیت ابوان مردمان ... از افلاک است و ... از آن ... اقلیم
دهر اجرام و اعتدال عنصر صورت فلکی در هیئت ترابیه ... بود صورت نبات ... از
آن پس نبات ... و در ... زمین غذای حیوان و حیوان غذای انسان ... بمنزله غذای
انسان ... و آن غذا اول مرتبه قوت ... کند ... دارد ... هضم
و قوه ممیزه کثیف را از لطیف جدا نماید و قوه دافعه غذای کثیف و غلیظ را از راه ... بیرون کند
... در ... آنگاه آنچه از لطیف باقی ماند ... قوه جاذبه از معده ... شود
... دیگر قوه جاذبه ... الطف ... از آن قوه جاذبه معده ... در دیگر
... و بعد در معده ... در کارگاه جگر
این قوه‌ها ... کار ... آنگاه ... قسم ... نسم ...
... و صفرا ... قسم دیگر ... و سوا ... قسم دیگر ... دیگر آنگاه آنچه لطیف
... دیگر ... عقل ... در ... آنگاه ... لطیف

نگاه دارد



شد از ... اند چون ... کوهها و آب ... و ... و ... رقیق که در
هم ... و اگر ... غذا ... خون ... شد ... و بود ... در اندام ...
که ... آنچه لطیف ... عضو بعضو ... تا ... آنگاه قوه ... هر جزو
رنگ ... عضو ... موافق با ... عضو و در ... لطیف ... با ... قوت ... که
... و لطیف از کثیف جدا ... آنچه کثیف ... آنچه لطیف ... که
آن ... جذب ... در ... رحم ... نطفه در رحم ... نطفه
... نطفه ... و قبول ... تا ... رحم
... صورت ... شد ... و ... چندی ... مدت ... بعد از آن ... کرد
گوشت ... و ... در آن ... استعداد ... گرد ... عروق و عظام و ... گوشت
و ... در ... و ... از ... انتقال نطفه ... بود ... چون ... آن
... غذا ... و آن غذا از ... بود ... اول نطفه در رحم است
در تربیت کیوان و ماه دوم در تربیت مشتری و ماه سوم در تربیت بهرام و ماه چهارم در تربیت
آفتاب و ماه پنجم در تربیت ستاره زهره و ماه ششم در تربیت ستاره تیر و ماه هفتم در تربیت قمر
... که ... در ... تربیت قمر ... تولد شود ... اگر در ...
... تولد گردد ... زیرا که در این وقت در ... تربیت زحل ... و کیوان ... 
و با طبیعت ... و ... اکبر ... و ... تولد شود ... زیرا که در ...
تربیت مشتری ... مزاج ... و در ... شود ... گرد
و ... مزاج ... اکبر ... و ... این حالت ... بود
... از ... مرتبه ... و از ... به ... و آن
... حیوان و آن حیوان انسان ... از ... غذا ... از غذا نطفه ... نطفه
علقه ... علقه مضغه ... اطوار ... در قرآن مجید در آیه شریفه
ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ... تا ... و ...
و از ... هزار ... ذره ... و از ... بود ... و ...
غیر از ... جزو حیوان شود و از ... حیوان یک جزو انسان گردد و از ... جزو
انسان یک ... شود و از ... قطره ... یک نطفه گردد و از ... نطفه یک ... رحم ...

و شود که عفو و از جهت نیز شود که بعضی بقا یابد و از جهت نیز شود بقا شده که بهم آید و از جهت
نیز رسیدن که تا یابد آدمی و از جهت نیز شود که طالب و از جهت نیز شود که طالب یابد
و از جهت نیز شود که وصل نشود و مقصود از موجبات آن کلمه و تبع هر طبقه او باشد

در بیان حیا و شرم

بیان کلام امام جعفر صادق علیه السلام
صفت حیا از گوهر حیا و فایده شرم انسانی

انظر یا مفضل الی ما خص به الانسان دون جمیع الحیوان من هذا الخلق الجلیل قدره العظیم غناؤه اعنی الحیاء فلولاه لم یقر ضیف ولم یوف بالعدات ولم تقض الحوائج ولم یتحر الجمیل ولم یتنکب القبیح فی شیء من الاشیاء حتی ان کثیرا من الامور المفترضة ایضا انما یفعل للحیاء فان من الناس من لولا الحیاء لم یرع حق والدیه ولم یصل ذا رحم ولم یؤد امانة ولم یعف عن فاحشة افلا تری کیف وفی الانسان جمیع الخلال التی فیها صلاحه وتمام امره

نظر کن ای مفضل که چه داده انسان را از میان سایر حیوانات
این صفت جلیل القدر عظیم النفع حیا و شرم که مخصوص نمود اگر حیا نبود مهمان داری
نمی کرد و قبول پیمان نمی نمود و حاجت کسی روا نمی کرد و کارهای نیک و اخلاق جمیله
نیکو را ترک نمی کرد و از کارهای قبیح و افعال قبیحه اجتناب نمی کرد حتی بسیار امور واجبه از
مردم اگر صادر می شود از جهت شرم و حیا است زیرا که بعضی کسان هستند که اگر
به واسطه شرم و حیا از دیگر مردم نبود حقوق پدر و مادر را ادا نمی کردند و صله رحم و نیز
احسان نمی ورزیدند و امانت را ادا نمی کردند و ترک فحش نمی کردند پس نظر کن که چگونه
هر خصلتی که مطلع آدمی در آن بود از دنیا و آخرت در آن پس تمام گردانیده

بیان کلام امام علیه السلام در ایجاد حرف
بیان کردن بر نطق انسانی و انسان در حیوانات

در باب نطق و کتابت

تامل یا مفضل ما انعم الله تقدست اسماؤه به علی الانسان من هذا النطق الذی یعبر به عما فی ضمیره وما یخطر بقلبه ونتیجة فکره وبه یفهم عن غیره ما فی نفسه ولولا ذلک کان بمنزلة البهائم المهملة التی لا تخبر عن نفسها بشیء ولا تفهم عن مخبر شیئا وکذلک الکتابة التی بها تقید اخبار الماضین للباقین واخبار الباقین للآتین وبها تخلد الکتب فی العلوم والآداب وغیرها وبها یحفظ الانسان ذکر ما یجری





بینه وبین غیره من المعاملات والحساب ولولاه لانقطع اخبار بعض الازمنة عن بعض واخبار الغائبین عن اوطانهم ودرست العلوم وضاعت الآداب وعظم ما یدخل علی الناس من الخلل فی امورهم ومعاملاتهم وما یحتاجون الی النظر فیه من امر دینهم وما روی لهم مما لا یسعهم جهله ولعلک تظن انها مما یخلص الیه بالحیلة والفطنة ولیست مما اعطیه الانسان من خلقه وطباعه وکذلک الکلام انما هو شیء یصطلح علیه الناس فیجری بینهم ولهذا صار یختلف فی الامم المختلفة بالسن مختلفة وکذلک الکتابة العربی والسریانی والعبرانی والرومی وغیرها من سائر الکتابة التی هی متفرقة فی الامم انما اصطلحوا علیها کما اصطلحوا علی الکلام فیقال لمن ادعی ذلک ان الانسان وان کان له فی الامرین جمیعا فعل او حیلة فان الشیء الذی یبلغ به ذلک الفعل والحیلة عطیة وهبة من الله عز وجل له فی خلقه فانه لو لم یکن له لسان مهیأ للکلام وذهن یهتدی به للامور لم یکن لیتکلم ابدا ولو لم یکن له کف مهیأة واصابع للکتابة لم یکن لیکتب ابدا واعتبر ذلک من البهائم التی لا کلام لها ولا کتابة فاصل ذلک فطرة الباری جل وعز وما تفضل به علی خلقه فمن شکر اثیب ومن کفر فان الله غنی عن العالمین

ترجمه ای مفضل در نطق و گویائی که انسان را حق تعالی کرامت نموده بنوعی که هر چه در دل او گذشته آدمی بسیار نجیح
گویا و داند که به بیان را نموده آن چیزی که در نفس او انور دید و آن خطور کند در دل او تا آنچه تعبیر و تفسیر نماید
و نیز آنچه دیگران بود ضمیر و دید و نظر و نتایج عقل و فکر ذهن انور است به زبان گویا گردانیده است و اگر
گویا نطق و نطق نکرد انسان بنحو آدمی نقص و بی لسان و بی زبان دانسته اند بهایم نیز آنچه در نظر دارد
خوانند و آنچه در نظر دیگران است حواله داشته و هم چنین ای مفضل در
فایده کتابت و کارآمدن او و به واسطه کتابت اخبار گذشتگان و آثار ماضیان و دیگر
حاضران به روزگار آینده خبط می نمایند و علوم و آداب و غیر آن مدون گشته و به نوشتن باقی مانده
و به واسطه کتابت حفظ میکند آدمی آنچه در میان او و دیگران از معاملات و حسابهاست اگر
کتابت و نوشتن نبود اخبار بعضی از زمانها منقطع گشته و هر کس
بر سر حرف خبر از کسی نمی رسید و علوم که مندرس شده و آداب ضایع و در امور و معاملات
خلل عظیم و اضطراب جسیم پدید می شد و امور دینیه و احکام الهی که ضرور و نظر در آن واجب
الهی است و دانستن آن لازم است از ایشان فوت می شد و اگر کسی گمان کند که نوشتن از آن کسی
حیله است و افعال تعلم و فطنت آدمی در خلق که طبع و جبلت مردم بجبلت داده گویا که تحصیل لغت و اصطلاح است

در میان نوع بشر هم از این مصطلح در بیان آنچه در کار است از این اسم مختلف و لغات اول شده است در
اسم مختلفه و لغات مختلفه نمی‌بینی که و هم چنین کتابت مختلف می‌کنند مانند خط عربی و سریانی و عبرانی و رومی
و غیر اینها و در اکثر بلاد شایع گردیده و نقل بنگارند و جواب گویند هر چند آدمی بود در نوشتن و خط
و تدبیر بیشتر اما آنچه اصل این تدبیر و حکمت در آن نگاه بیند فراز و فرود خداوند
تعالی و عطای فرمان رحمت الهی است زیرا که اگر نتوان قلم آدمی را زبان و دست ادراک
حاصل نمی‌شد مانند سایر حیوانات قوت نطق و نوشتن و اگر کف دست و انگشتان که آلت
و آلت کتابت است آدمی را نبود هرگز نمی‌توانست چیزی بنگارد و مانند سایر حیوانات
حیوانات بود قدرت گفتن و نوشتن نیست پس اصل این جمله از فطرت حکیم قدیر و تفضل
او بر مخلوق خود است پس هر که در بیان این نعمت سعی کند جزو ثواب است و هر که کفران
و شکر نکند منافق از شکر عاملان و طاعت‌گزاران است و جمیع اعمال مقابله نمود از این کلمه که
حکمان پرورده و واضع لغات آن است و اقسام حروف که مطلب است اما امام علیه السلام فرمود
اگر نه نعمت آدمی بود در نطق و گفتن و نوشتن حساب و تدبیر که اصل و منشأ آن از عطای خداوند
است خلق حروف بجهة آنکه بتوان گفت و وضع لغات و علم ترکیب کلمات از ترکیب
الفاظ و نطق بیان بتوانست که بفهم داد هر دو نوع آدمی موجود شده و او بتعبیر اقسام
نوبت آدم صفی علیه السلام رسیده است از آن عوام نطق و گفتار از آدم بهشت رفته چنانکه
ادریس پیغمبر علیه السلام علم کتابت را بگذارد و ادریس را بحسب تعاضد وضع لغات
اصل نشده از آنجا که چنانکه در هر عصری و هر طبقه وضع لغات می‌شود و هر صنعتی و فنی
را نامی می‌گذارند و لغت از ابداع وضع می‌کنند و این جمله در حقیقت ترکیب جدیده و ترکیبات تازه
وضع شده است اما حروف بسیطه از حروف معینه است چنانکه در هر زمانی ادوات ترکیب ادویه
و معجون جدیده می‌دهند اما اصل آن دوا از نباتات و معدنیات و اصل آن بجمله مخلوق
خداوند و عطیت بتوان نشان است تا خلق اولین و آخرین که ابنه و دست در دست و بنده را
کامله تدابیر ساخته و انگشت و عقول مستقیمه معقوله بخشیده و هر نوع کارها بر او ازو نوشتن
معلوم دارند پس در قطره آب نطفه منعقد شده بر پیچ و تاب از عجایب ساخته و حفظ آن را برای دیگر
و مبارک آدمی و بداد و بلا که برنخیزد برخوردار و هوس او را دور دار از حرص و طمع و تفرقه و تشتت
نساز از او بلا این مقدار جهد آدمی هم خداوند تا در قرار در نهایت اینکه بجهت وسعت از حیوانات

دو ابواز صنایع

کیفیت ... نطق



در بروز صنایع و ظهور بدایع که اکثر از الهام خدا و تفکر مخلوقات است و تفوق ایشان است بر دیگر حیوانات
در نفع و دفع و دانش آن است و نیک تفکر بنده در سایر حیوانات نیز بحسب تفوق مرتبه و مدارک
مختص او اگر در هر حیوان و اول در حیوان شده است مقدار اکثر است لطیفه حکمت تقوی با حروف و
تفرقه است در نوع و جنس بشر و بیان اقسام و ترتیب ضعفا و قدما و در آنچه بشر در بعضی فرمود امام علیه السلام

باب کلام امام علیه السلام در این صورت شریف

در تمیز حیوانات آدمی بعقل و تفقد و تعقل

فکّر یا مفضّل فیما أعطی الانسان علمه وما منع فانه أعطی علم جمیع ما فیه صلاح دینه
ودنیاه فمما فیه صلاح دینه معرفة الخالق تبارک وتعالی بالدلائل والشواهد القائمة
فی الخلق ومعرفة الواجب علیه من العدل علی الناس کافة وبرّ الوالدین وأداء
الامانة ومواساة أهل الخلّة وأشباه ذلک مما قد توجد معرفته والاقرار والاعتراف
به فی الطبع والفطرة من کل أمة موافقة او مخالفة وکذلک أعطی علم ما فیه صلاح
دنیاه کالزراعة والغراس واستخراج الارضین واقتناء الاغنام والانعام واستنباط المیاه
ومعرفة العقاقیر التی یستشفی بها من ضروب الاسقام والمعادن التی یستخرج منها
انواع الجواهر ورکوب السفن والغوص فی البحر وضروب الحیل فی صید الوحش والطیر
والحیتان والتصرف فی الصناعات ووجوه المتاجر والمکاسب وغیر ذلک مما یطول شرحه
ویکثر تعداده مما فیه صلاح امره فی هذه الدار فأعطی علم ما یصلح به دینه ودنیاه
ومنع ما سوی ذلک مما لیس فی شأنه ولا طاقته ان یعلم کعلم الغیب وما هو کائن
وبعض ما قد کان ایضا کعلم ما فوق السماء وما تحت الارض وما فی لجج البحار واقطار
العالم وما فی قلوب الناس وما فی الارحام واشباه ذلک هذا مما حجب علی الناس
علمه وقد ادعت طائفة من الناس هذه الامور فأبطل دعواهم ما یبین من خطائهم
فیما یقضون علیه ویحکمون به فیما ادعوا علمه فانظر کیف أعطی الانسان علم جمیع
ما یحتاج الیه لدینه ودنیاه وحجب عنه ما سوی ذلک لیعرف قدره ونقصه
وکلا الامرین فیهما صلاحه ... تدبیر و تفکر کن ای مفضل در آنچه خداوند حکیم داده علم آن را
بمردم عطا کرده است و آنچه را از او منع کرده ... که مخفی داشته و هر یک را از روی حکمت
و مصلحت است زیرا که به مطلع دین و دنیا آدمی بنشسته آنچه را که آن علم و دانش بود ...

برگشته و تاریخ عالم است اما آنکه مطلع دین زاده در آن جه موجب قائل است قول وی نه بر دلیل
و شواهد بوده و صفت الهی و ظاهر است معنی آنچه در این جمله بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت
و لطف او دلالت و رحمت و مغفرت او دلالت کند و نیز بر وجوب آنکه او را ارسال
و حجت و لازم است از حسن عدالت با کافر در دنیا خوش بود و مادر و ضیافت فقر و زمین و
اعانت حال فقراء و مساکین بوده و شبهه و شقاوت بود از نعمت است هر موجب باشد
سیر و اوامر داد عام بنکته این جمله و حجت لازم است در طبیعت حکم کرده اند و همه در
و عقل سلیم خواه ایشان در آن که قدر آن تخالف خواه موافق به حکم دلیل آن دارد و آنها
حکم می‌کند اما آنکه مطلع آنکه در دنیا در دانستن آن است او را که علم آن جمله را از نعم
مانند از صحت و عزلت کار دارد که گویند ز انها و برخی از آدم قوت و کفایت بداشتن
جانوران و شناختن نباتات و اصحاب و رسته و خفا و رویید نهاد آن استعمال کنند دوا
دواها نیز داده انواع بیمار و درد و سلامت کنند و معرفها و مقدار آن است برخی آنکه و علم
سوار برگشتها و فرو رفتن در دریا و انواع حیلها در صید کردن وحشیان و مرغان و
ماهیان و ترکیب خطی را در صدا افکنده و تصرف نموده در تمام صانع و دوخته تا حد
دیگر کتب جز نهاده و شرع و بنا آنها مطول و مقدار آنها دشوار و مفصل و مطلع امور
دنیویه جانداران در آن است بلی خداوند علیم کریم عمیم رحیم مطلع دین و دنیا را آدمی در آن جمع
علمی بود عطا فرموده و امور چند بوده علم آن برخی از اول آنکه و طاقت او نیست
از دین و دانسته داد بود از آن علم منع کرده است مانند علم غیب و دانستن چیزهای پوشیده و دانستن
امور گذشته بعد از آن چیزها بالای آسمان یا زیر زمین یا در میان دریا یا در دلهای عالم است
و آنکه در قلوب مردمان یا ارحام امهات اندر و پنهان مانده این دل لیکن علم آنها
از خلق محجوب نیست بلی طایفه دعوی دانستن انبیا بود به حسب نبوتها خلقها را از غیب خبر دادند
ایشان و حکیم و دعوی ایشان ظاهر نبود ادعا ایشان دلیل بر کذب ایشان بود و در ضمن اینها
ظاهر شد سنوسی ... گفتگوی ... آنکه بود آدمی در دو عقد و دنیا بر خط آن چیزها نیست
عطا فرموده که و آن علم و دانستن بود برخی از آنچه از دو منع داشته که آدمی بود
شناخته و نقصان خود و ... دانستن بعضی و ندانستن بعضی چون اتفاق معلومات و در تمام
واقع هر و خود تمیز این بحث کنیم امام علیه السلام بر اثبات صانع علیم حکیم و ابطال اقوال و عقاید

جماعت دهریین



جماعت دهریین و طبیعیین ذمیم از تعجب بنجوم لطیف تر است چرا که علوم و دانش و معارف
از کودار طبیعت در دور کار معرفی جالینوس بیان که جمله معارف علم و تقریبا بعض از علم و معارف در قول
اینها همه به یک میزان رفتن زیرا که تمام آدمیان در وجود ابزار به دو طرف حس و شرکت در عالم وجود و اختلاط
و امتزاج است ایشان برخی از دیگری بیشتر بس از چه امری است که در آنکه زمانه عالمی نتوجه و دقت و تصرف و تعارض
تفتیش و کار تفکر کرده و برخی در سالیان دراز تحمل زحمتها شدند و در تحصیل علوم و کسب معارف و
فنون محنتها کشیدند و ابدا نیافتند یا با بر دیگر آنچه علاج نیکو تحقیق و تنقیح شدند و برخی بود طرز اختیار داده
ظلمت بکوچه عرفان راه نیافت و بعضی بعد از نور عقل و فرط خرد بر راه دراز به راه فنون و فضل ازین رو کرد
و عدم کمال عقل هیچ معدودند و نه نیکو روی و مصلح و سواد و ذکاوت ادراک شعور و کار این امور
بر حسب طبیعت نبود و هر دو از آن امور فرق ... باشد و تفاوت در رتبت و سطوت و ارکان آن
پس معلوم می‌شود که نور عقل و علم و فضل از حق تعالی بر کرم و تقدیر اولو از ذکر پایدار است و ذکر فضل از دو فرستند
بعد از این تفاوت در سایر حیوانات بلکه نباتات و اکثار شعور و بحسب انواع آن اما در شتر
و مادر که آنها چه طلاقی است به نیکو نگران آخر درجه جلا و اول درجه باشد و در دریا مردم اکابر
جماعت بود آن روح و دقیقه و ستاره در رتبه زینت و در ایشان درخت از سوی آدم کرد و شخص نقصان آن
تخمه و ثمر بود و دیگر باد بود و اگر درخت خرما بود تا چه در هر چند از نیز آنها نیکو و در جمادات
از سنگها و ... یاقوت و جواهر و فلزات و از بابا ما و کهن سنگ خیره و یاقوت و نقره و آب و آهن کبریت
و سنگهای برهر با خلاف بود و چه بود نیکو و از جنب و احد و معدن اکثر هر نیکو بر حکمت
آفتاب به جز بر طلاق تعلق و از حیوانات الارض بعضی از هم استعداد و لطف روح و ذوق و کمال
فراطیس و گرده و هیأت آن را خبر از فکر و طبیعی نیکو تواند جهد آید و بعضی مانند بود باشند دارا است
آن ادراک و شعور نیکو بود و ایشان بعضی بکوچک کوسفند و حمار و حیوانات بنده است از وی که و میوه
باشند و لایق بر نوع تربیت و تعلیم و را داراند به آنچه انسان و دو جنب او ال و تکمیل و شرب
شده بمقام انسان تنزل از خیر و عوامل بر روز سر پنجه به انسان نشود در شرکت و اما
چه بود هم چند بار دوری رفته کارها ... کند و بسته از کنه برده بود و در سوار شدن زخم رسید بر
از دوری لازم شود ... قصر کند و لیکن تو در آن دو سلطان جنگ در تقسیم نفع برای آنکه
و سلطان چه بود نیکو و هم صف جنگ بارها برده و بر هم زنند و از هم بگسلند و سلطان بود رکاب
سر جا بر دهند و در آنکه لحظه ... بجنبند و ... باده بدار و در هم چنین در حیوانات دریایی

تحبيب حس بی‌ها ذات به مرغ از دریا کامل آید دفعه برگشته تا کدام حیوان دهان

بر آب و سفره شکم بر هم کشد و دریا با زنش و صدف گوهر در قعر دریا از دهان داده

نیز و اگر دریا اندر از دریا با گوهرهای ... در دهان آنها نباید ...

با تقریب ... به قدر ... بود که ... تا دهان آن

حیوان ... کند از آن طرف آن حیوان بیرون دهان ... نزد بوده

آن مرغ دهان بر هم ... آن فارغ ... چند تا ... آن

مرغ ... که پرواز کند در حیوانات ... در ... و آنها چه

اختلافات ... حس و شعور ... سکون ... نبود ... عالم ...

و لکن ... و ... و تقریر قواعد سلطنتها و ... و ... در بعضی

چه قوة ... و ... نباتات ... از ... و ... در ...

... و ... و ... و ... و اوراق و حیوانات ...

و عجایب معدنیه و ... در این ... هر کس ... دیگر

و ... عقل ... و بصیرت و الفت ... از ... و صانع عالم ...

تأمل الآن يا مفضل ما ستر عن الإنسان علمه من مدة حياته فإنه لو عرف مقدار عمره

وكان قصير العمر لم يتهنأ بالعيش مع ترقب الموت وتوقعه لوقت قد عرفه بل كان

يكون بمنزلة من قد فنى ماله أو قارب الفناء فقد استشعر الفقر والوجل من فناء

ماله وخوف الفقر على أن الذي يدخل على الإنسان من فناء العمر أعظم مما

يدخل عليه من فناء المال لأن من قل ماله يأمل أن يستخلف منه فيسكن إلى

ذلك ومن أيقن بفناء العمر استحكم عليه اليأس وإن كان طويل العمر ثم عرف ذلك

وثق بالبقاء وانهمك في اللذات والمعاصي وعمل على أنه يبلغ من ذلك شهوته

ثم يتوب في آخر عمره وهذا مذهب لا يرضاه الله من عباده ولا يقبله ألا ترى

لو أن عبدا لك عمل على أنه يسخطك سنة ويرضيك يوما أو شهرا لم تقبل ذلك

منه ولم يحل عندك محل العبد الصالح دون أن يضمر طاعتك ونصحك في كل

الأمور في كل الأوقات على تصرف الحالات فإن قلت أوليس قد يقيم الإنسان

على المعصية حينا ثم يتوب فتقبل توبته قلنا إن ذلك شيء يكون من الإنسان

در حکمت پوشیدگی مقدار عمر

لغلبة الشهوات



لغلبة الشهوات له وتركه مخالفتها من غير أن يقدرها في نفسه ويبني عليه أمره

فيصفح الله عنه ويتفضل عليه بالمغفرة فأما من قدر أمره على أن يعصي ما

بدا له ثم يتوب آخر ذلك فإنما يحاول خديعة من لا يخادع بأن لا يتكلف

التلذذ ومعاناة التوبة ولا سيما عند الكبر وضعف البدن أمر صعب ولا يؤمن

على الإنسان مع مدافعته بالتوبة أن يرهقه الموت فيخرج من الدنيا غير

تائب كما قد يكون على الواحد دين إلى أجل وقد يقدر على قضائه فلا

يزال يدافع بذلك حتى يحل الأجل وقد نفد المال فيبقى الدين قائما عليه

فكان خير الأشياء للإنسان أن يستر عنه مبلغ عمره فيكون طول عمره يترقب

الموت فيترك المعاصي ويؤثر العمل الصالح فإن قلت وها هو الآن قد ستر

عنه مقدار حياته وصار يترقب الموت في كل ساعة يقارف الفواحش

وينتهك المحارم قلنا إن وجه التدبير في هذا الباب هو الذي جرى

عليه الأمر فيه فإن كان الإنسان مع ذلك لا يرعوي ولا ينصرف عن المساوي

فإنما ذلك من مرحه ومن قساوة قلبه لا من خطأ في التدبير كما أن الطبيب

قد يصف للمريض ما ينتفع به فإن كان المريض مخالفا لقول الطبيب لا يعمل بما

يأمره ولا ينتهي عما ينهاه عنه لم ينتفع بصفته ولم تكن الإساءة في

ذلك للطبيب بل للمريض حيث لم يقبل منه ولئن كان الإنسان مع ترقبه

للموت كل ساعة لا يمتنع عن المعاصي فإنه لو وثق بطول البقاء كان أحرى

أن يخرج إلى الكبائر الفظيعة فترقب الموت على كل حال خير له من

الثقة بالبقاء ثم إن ترقب الموت وإن كان صنف من الناس يلهون

عنه ولا يتعظون به فقد يتعظ به صنف آخر منهم وينزعون عن المعاصي

ويؤثرون العمل الصالح ويجودون بالأموال والعقائل النفيسة في الصدقة

على الفقراء والمساكين فلم يكن من العدل أن يحرم هؤلاء الانتفاع بهذه

الخصلة لتضييع أولئك حظهم منها ارشاد فرمود ... در ... نبودن مقدار عمر

بر کسی از ... اگر کسی مقدار عمر خود ... از عمر ... بر ... و ...

... که ... از عمر ... و ... که ... از ... و ...

تلقف بغرابی حرکت

از عالم بد ... از ... و ... بکار ... و اخلاق ... از آن ...

عقاید صحیح عقلیات و ... نفیس و کریم از ... و ... و ... عقل ... از ...

او فانی و تقویت نفس رسیده [illegible] بوسته [illegible] و خوف [illegible]
[illegible] بیم [illegible] کیسه [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] اداز [illegible] امیدوار [illegible]
دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] معقول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امور و احوال [illegible]
مردی [illegible] توبه [illegible] حضرت
امر [illegible] معقول [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
قلب [illegible]
[illegible]
[illegible] آنکس که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible]

باب در خواب



[illegible] و توبه [illegible]
ادای [illegible] قرض [illegible]
[illegible] مقدار عمر [illegible]
[illegible] بسبب [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible]
[illegible] عیش [illegible]
زیرا که آدمی [illegible] ترک [illegible] و افعال [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] توصیف [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible] الطریق [illegible]
آدمی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] آدمیان [illegible]
و موعظت [illegible]
ترک [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در خواب [illegible]

باب [illegible] در [illegible]
[illegible] از کیفیت و فوائد خواب [illegible]

فكّر يا مفضّل في الأحلام كيف دبّر الأمر فيها فمزج صادقها بكاذبها فإنها
لو كانت كلها تصدق لكان الناس كلهم أنبياء ولو كانت كلها تكذب

لم يكن فيها منفعة بل كانت فضلاً لا معنى له فصارت تصدق أحياناً فينتفع بها الناس
في مصلحة يهتدى لها أو مضرة يتحذر منها وتكذب كثيراً لئلا يعتمد عليها كل
الاعتماد فكر في هذه الأشياء التي تراها موجودة معدة في العالم من مآربهم
فالتراب للبناء والحديد للصناعات والخشب للسفن وغيرها والحجارة
للأرحاء وغيرها والنحاس للأواني والذهب والفضة للمعاملة والجوهر للذخيرة
والحبوب للغذاء والثمار للتفكه واللحم للمأكل والطيب للتلذذ والأدوية للتصحح
والدواب للحمولة والحطب للتوقد والرماد للكلس والرمل للأرض وكم عسى
أن يحصي المحصي من هذا وشبهه أرأيت لو أن داخلاً دخل داراً فنظر إلى
خزائن مملوءة من كل ما يحتاج إليه الناس ورأى ما فيها مجموعاً معداً لأسباب
معروفة لكان يتوهم أن مثل هذا يكون بالإهمال ومن غير عمد فكيف يستجيز قائل
أن يقول هذا في العالم وما أعد فيه من هذه الأشياء. تفکر کن ای مفضل در منفعت
خوابها و خواب دیدن که چگونه تدبیر و تقدیر فرموده در باب خواب و ممزوج گردانیده است راستها
بدروغ پس بعضی از خوابها راست و صادقه و متضمن صدق و راستی و بعضی اضغاث احلام
دروغ است فایده در آن است که اگر همه آدمی در خواب میدید مثل پیغمبران صادق بود تمام
مردم پیغمبران می‌شدند پس خبر دادن بر طبق حکم پیغمبران نبود و تصدیق ایشان نتوان کرد
و آنوقت پیغمبران را از دیگران امتیازی نبود و اگر همه خوابها بجهت دروغ معیوب
در خواب نبود چیزی و همه در خواب بی منفعت بود بلکه فضول و بی فایده بود لاجرم
چنین مقرر فرمود که گاهی در خواب بی شبهه راست است تا مردمان بخود را بگیرند که مطلع
و مصلحت ایشان در آن است یعنی آنچه از آن احتراز بایست نمایند منفعت برند و سبب این که دروغ
شود بسیار آنست که بر خواب تکیه نکنند و بالکل اعتماد بر آن ننمایند در این چیزها که در عالم
کرده است برای مصالح فرزندان آدم پس خاک را برای بنا کردن ابنیه و آهن
برای صنایع و چوب برای کشتیها و جز آن و سنگ برای آسیا و جز آن و مس برای ظرفها و طلا
و نقره برای معامله و جواهر برای ذخیره نمودن و حبوبات برای قوت بودن و میوه‌ها
برای تفکه و لذت یافتن و گوشت برای خوردن و بوی خوش برای لذت بودن و دواها
برای صحت و استعمال [illegible] و چهارپایان برای حمل اثقال و سوار شدن و هیزم

برای برافروختن



برای برافروختن و خاکستر برای ساروج و ریگ برای زمین و کی میتوان جمیع فواید
اشیاء را شمرد و مثل اینها را چگونه برشمرد پس خبر ده اگر کسی بخانه درآید که انبار شود خزانها و مخزنها
در آن بحسب حاجت مردم است بنظم و نسق نگاه داشته و خبر ندهد که کار حکیمی است که ده هر امری را با خبر
مطابق مصلحت [illegible] پیدا شده و بی قصد خود بخود پدید آمده توهم میکند که این نظم و ترتیب و اختیار
تعیینه و این عمارت که محتاج بیرون از تدبیر و تقدیر یک مقدری مقبول نمی باشد پس چگونه
جایز میتوان شمرد که عالم با این وسعت و جمیع آنچه در برابر او از امور آماده گردانیده
و انواع مصلحت و حکمت بکار رفته بغیر تدبیر حکیمی صانع علیم وجود و ظهور تواند یافت

تحقیق در اقسام خواب

راقم حروف عفی عنه گوید که حلم بضم حا و تسکین لام بمعنی خوابی است که دیده شود و نیز بمعنی خواب
دیدن نیز آمده است و جمع آن احلام است و رؤیا بر وزن فعلی مصدر و بمعنی آنچه در
خواب بیند و جمع آن رؤی بر وزن هدی آمده و منام بمعنی نوم و بمعنی خواب و بمعنی جای خواب
شدن و جمع آن منامات است و آنچه در حدیث است از احوال حضرت صادق علیه السلام
و خبر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعضی [illegible] و مرات
آن [illegible] و از [illegible] شریف [illegible]
خواب [illegible] اضغاث احلام
[illegible] رؤیا [illegible] و خواب [illegible] و از جمله [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم غیبیه و عالم [illegible]
و نیز [illegible] و از [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] عالم عنصری [illegible] لطیف [illegible]
که در خوابها جمع [illegible] از [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و حالات و [illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
و [illegible] عالم [illegible] بر قبول آن [illegible]
و [illegible]

درانکه ... می‌نگرد ... کیفیت ... در خواب ... [illegible]
در عالم بیداری ... [illegible]
در دست ... دقیقه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در پرده ... عالم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کلام حضرت صادق علیه السلام در
صورت ... [illegible]

فَكِّرْ يا مُفَضَّلُ بأشياءٍ خُلِقَتْ لمآرِبِ الإنسانِ وما فيها من التدبيرِ فإنّه خُلِقَ له الحَبُّ لطعامِه وكُلِّفَ طَحْنَهُ وعَجْنَهُ وخَبْزَهُ وخُلِقَ له الوَبَرُ لِكِسْوَتِهِ فكُلِّفَ نَدْفَهُ وغَزْلَهُ ونَسْجَهُ وخُلِقَ له الشَّجَرُ فكُلِّفَ غَرْسَها وسَقْيَها والقِيامَ عليها وخُلِقَتْ له العَقاقيرُ لأدويتِه فكُلِّفَ لَقْطَها وخَلْطَها وصُنْعَها وكذلك تَجِدُ سائرَ الأشياءِ على هذا المِثالِ فانظُرْ كيفَ كُفِيَ الخِلْقَةَ التي لم يَكُنْ عِنْدَهُ فيها حِيلَةٌ وتُرِكَ عليه في كُلِّ شَيءٍ من الأشياءِ مَوضِعُ عَمَلٍ وحَرَكةٍ لِما لَهُ في ذلك من الصَّلاحِ لأنّه لو كُفِيَ هذا كُلَّهُ حتّى لا يَكونَ لَهُ في الأشياءِ مَوضِعُ شُغْلٍ وعَمَلٍ لما حَمَلَتْهُ الأرضُ أشَراً وبَطَراً ولَبَلَغَ به كذلك إلى أن يَتَعاطى أُموراً فيها تَلَفُ نَفْسِهِ ولو كُفِيَ الناسُ كُلَّ ما يَحتاجونَ إليه لَما تَهَنَّؤوا بالعَيشِ ولا وَجَدوا

له لذة



لَهُ لَذَّةً ألا تَرى لو أنّ امرأً نَزَلَ بِقَومٍ فأقامَ حِيناً بَلَغَ جَميعَ ما يَحتاجُ إليه من مَطْعَمٍ ومَشْرَبٍ وخِدْمَةٍ لَتَبَرَّمَ بالفَراغِ ونازَعَتْهُ نَفْسُهُ إلى التَّشاغُلِ بِشَيءٍ فكيفَ لو كانَ طُولَ عُمْرِهِ مَكْفِيّاً لا يَحتاجُ إلى شَيءٍ فكانَ من صَوابِ التَّدبيرِ في هذهِ الأشياءِ التي خُلِقَتْ للإنسانِ أن جُعِلَ له فيها مَوضِعُ شُغْلٍ لِكَيلا تُبْرِمَهُ البَطالةُ ولِتَكُفَّهُ عن تَعاطي ما لا يَنالُهُ ولا خَيرَ فيهِ إن نالَهُ

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید ... خلقت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بهم رسند در ترتیب و اصلاح آن حیران در کار خود [illegible] مانع باشند راقم حروف گوید اگر در این
حدیث [illegible] و لطایف دقایق آن و مطالب [illegible] حضرت و اسباب [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] برای [illegible]

باب کلام امام علیه السلام در این صورت

در باب آب و نان و فواید آن

وَاعْلَمْ يَا مُفَضَّلُ اَنَّ رَأْسَ مَعَاشِ الْإِنْسَانِ وَحَيَاتِهِ الْخُبْزُ وَالْمَاءُ فَانْظُرْ كَيْفَ دُبِّرَ الْأَمْرُ
فِيهِمَا فَإِنَّ حَاجَةَ الْإِنْسَانِ إِلَى الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ حَاجَتِهِ إِلَى الْخُبْزِ وَذَلِكَ أَنَّ صَبْرَهُ
عَلَى الْجُوعِ أَكْثَرُ مِنْ صَبْرِهِ عَلَى الْعَطَشِ وَالَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّا يَحْتَاجُ
إِلَيْهِ مِنَ الْخُبْزِ لِأَنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِشُرْبِهِ وَوُضُوئِهِ وَغُسْلِهِ وَغَسْلِ ثِيَابِهِ وَسَقْيِ أَنْعَامِهِ
وَزَرْعِهِ فَجَعَلَ الْمَاءَ مَبْذُولاً لَا يُشْتَرَى لِتَسْقُطَ عَنِ الْإِنْسَانِ الْمَؤُونَةُ فِي طَلَبِهِ وَتَكَلُّفِهِ
وَجَعَلَ الْخُبْزَ مُتَعَذِّراً لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْحِيلَةِ وَالْحَرَكَةِ لِيَكُونَ لِلْإِنْسَانِ فِي ذَلِكَ شُغُلٌ يَكُفُّهُ
عَمَّا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْفَرَاغُ مِنَ الْأَشَرِ وَالْعَبَثِ أَلَا تَرَى أَنَّ الصَّبِيَّ يُدْفَعُ إِلَى الْمُؤَدِّبِ
وَهُوَ طِفْلٌ لَمْ تَكْمُلْ ذَاتُهُ لِلتَّعْلِيمِ كُلُّ ذَلِكَ لِيَشْتَغِلَ عَنِ اللَّعِبِ وَالْعَبَثِ اللَّذَيْنِ رُبَّمَا
جَنَيَا عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِهِ الْمَكْرُوهَ الْعَظِيمَ وَهَكَذَا الْإِنْسَانُ لَوْ خَلَا مِنَ الشُّغُلِ لَخَرَجَ
مِنَ الْأَشَرِ وَالْعَبَثِ وَالْبَطَرِ إِلَى مَا يَعْظُمُ ضَرَرُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى مَنْ قَرُبَ مِنْهُ وَاعْتَبِرْ
ذَلِكَ بِمَنْ نَشَأَ فِي الْجِدَةِ وَرَفَاهِيَةِ الْعَيْشِ وَالتَّرَفُّهِ وَالْكِفَايَةِ وَمَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ
إِلَيْهِ بیان [illegible] آدمی [illegible] پس [illegible] در این [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]

بوده



موجب [illegible] او [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

باب کلام امام علیه السلام در این صورت

از کیفیت عدم مشابهت نوع آدمی با همدیگر

اعْتَبِرْ لِمَ لَا يَتَشَابَهُ النَّاسُ وَاحِدٌ بِالْآخَرِ كَمَا تَتَشَابَهُ الْوُحُوشُ وَالطَّيْرُ وَغَيْرُ ذَلِكَ فَإِنَّكَ
تَرَى السِّرْبَ مِنَ الظِّبَاءِ وَالْقَطَا تَتَشَابَهُ حَتَّى لَا يُفَرَّقَ بَيْنَ وَاحِدٍ مِنْهَا وَبَيْنَ الْأُخْرَى
وَتَرَى النَّاسَ مُخْتَلِفَةً صُوَرُهُمْ وَخَلْقُهُمْ حَتَّى لَا يَكَادُ اثْنَانِ مِنْهُمْ يَجْتَمِعَانِ فِي صِفَةٍ وَاحِدَةٍ
وَالْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَتَعَارَفُوا بِأَعْيَانِهِمْ وَحُلَاهُمْ لِمَا يَجْرِي
بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَلَيْسَ يَجْرِي بَيْنَ الْبَهَائِمِ مِثْلُ ذَلِكَ فَيُحْتَاجَ إِلَى مَعْرِفَةِ كُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهَا بِعَيْنِهِ وَحِلْيَتِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ التَّشَابُهَ فِي الطَّيْرِ وَالْوَحْشِ لَا يَضُرُّهَا شَيْئاً وَلَيْسَ
كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ رُبَّمَا تَشَابَهَ التَّوْأَمُ تَشَابُهاً شَدِيداً فَتَعْظُمُ الْمَؤُونَةُ عَلَى النَّاسِ
فِي مُعَامَلَتِهِمَا حَتَّى يُعْطَى أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ وَيُؤْخَذَ أَحَدُهُمَا بِذَنْبِ الْآخَرِ وَقَدْ يَحْدُثُ
مِثْلُ هَذَا فِي تَشَابُهِ الْأَشْيَاءِ فَضْلاً عَنْ تَشَابُهِ الصُّوَرِ فَمَنْ لَطَفَ بِعِبَادِهِ بِهَذِهِ الدَّقَائِقِ
الَّتِي لَا تَكَادُ تَخْطُرُ بِالْبَالِ حَتَّى وَقَفَ بِهَا عَلَى الصَّوَابِ إِلَّا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ
شَيْءٍ لَوْ رَأَيْتَ تِمْثَالَ الْإِنْسَانِ مُصَوَّراً عَلَى حَائِطٍ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ إِنَّ هَذَا ظَهَرَ هَهُنَا
مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ لَمْ يَصْنَعْهُ صَانِعٌ أَكُنْتَ تَقْبَلُ ذَلِكَ بَلْ كُنْتَ تَسْتَهْزِئُ بِهِ فَكَيْفَ
تُنْكِرُ هَذَا فِي تِمْثَالٍ مُصَوَّرٍ جَمَادٍ وَلَا تُنْكِرُ فِي الْإِنْسَانِ الْحَيِّ النَّاطِقِ اعتبار [illegible]
[illegible] نوع انسان [illegible] و طیور [illegible]
شباهت دارند [illegible] فرق میان [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
صفت [illegible]
و [illegible]
[illegible]

چنین بیان داد که شبیه بهم که باشند اما با رحمت و خوف و... [illegible]
و فرزند بگذارد بود و بهره برداد و توان و دو گانه باشند و بهطور کثرت مشابهت کار بود دماغ تواند که
و در معامله و سیاسات بسیار صعوبت افتد... [illegible]
بکسوم... بگذرد موافقت که آن پیکر را کارا دا خود دستول دادند و کار خاص افتد... [illegible]
اشتباه و التباس... [illegible]
... جمیع فطرت ظهور کرده... [illegible]
... رحمت و هم... [illegible]
دیوار برکشیده... [illegible]
... [illegible]
... موجد و خالق... [illegible] علیه السلام...
... [illegible]
غیر... از علامات بزرگ قدرت خداوند صانع عالم قادر... [illegible]
... ذرات موجودات... [illegible]
باران... [illegible]
... مخلوقات... [illegible]
... [illegible]
را... تطبیق حقیقت... [illegible]
... قدرت کامله است... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... از حیثیت شباهت صورت... [illegible]
... مرحوم میرزا احمد معروف به نواب... [illegible]
... مرحوم میرزا محمد تقی... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]



و دو داد... [illegible]
... [illegible]
و حجم ملکوت... [illegible]
برادر... [illegible] شباهت... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

پایان کلمات امام علیه السلام در این صورت
مبارک از همه حیات... [illegible]

لِمَ صارَت أبدانُ الحَیَوانِ وهِیَ تَغتَذِی أبَداً لا تَنمِی بَل تَنتَهِی إلَی الغایَةِ مِنَ النُّمُوِّ ثُمَّ تَقِفُ ولا تَتَجاوَزُها لَولا التَّدبِیرُ فِی ذلِکَ فَإنَّ مِن تَدبِیرِ الحَکِیمِ فِیها أن یَکُونَ أبدانُ کُلِّ صِنفٍ مِنها عَلَی مِقدارٍ مَعلُومٍ غَیرِ مُتَفاوِتٍ فِی الکَبِیرِ والصَّغِیرِ وصارَت تَنمِی حَتّی تَصِلَ إلَی غایَتِها ثُمَّ تَقِفُ لا تَزِیدُ والغِذاءُ مَعَ ذلِکَ دائِمٌ لا یَنقَطِعُ ولَو کانَت تَنمِی نُمُوّاً دائِماً لَعَظُمَت أبدانُها واشتَبَهَت مَقادِیرُها حَتّی لا یَکُونَ لِشَیءٍ مِنها حَدٌّ یُعرَفُ لِمَ صارَت أجسامُ الإنسِ خاصَّةً تَثقُلُ عَنِ الحَرَکَةِ والمَشیِ وتَجفُو عَنِ الصِّناعاتِ اللَّطِیفَةِ إلّا لِتَعظُمَ المَؤُونَةُ فِیما یَحتاجُ إلَیهِ الإنسانُ مِنَ المَلبَسِ والمَضجَعِ والتَّکفِینِ وغَیرِ ذلِکَ لَو کانَ الإنسانُ لا یُصِیبُهُ ألَمٌ ولا وَجَعٌ بِمَ کانَ یَرتَدِعُ عَنِ الفَواحِشِ ویَتَواضَعُ لِلّهِ ویَتَعَطَّفُ عَلَی النّاسِ أما تَرَی الإنسانَ إذا عَرَضَ لَهُ وَجَعٌ خَضَعَ واستَکانَ و

ورغب في العافية وبسط يديه بالصدقة ولو كان لا يألم من ضربه لما كان السلطان يعاقب الدعار ويذل العصاة المردة وبه كان الصبيان يتعلمون العلوم والصناعات وبه كان العبيد يذلون لأربابهم ويذعنون لطاعتهم أفليس هذا توبيخ لابن أبي العوجاء وذويه الذين جحدوا التدبير والمانوية الذين أنكروا الألم والوجع لو لم يولد من الحيوان إلا ذكور فقط أو إناث فقط ألم يكن النسل منقطعا وباد مع ذلك أجناس الحيوان فصار بعض الأولاد يأتي ذكورا وبعضها يأتي إناثا ليدوم التناسل ولا ينقطع لم صار الرجل والمرأة إذا أدركا تنبت لهما العانة ثم تنبت اللحية للرجل وتخلفت عن المرأة لولا التدبير في ذلك فإنه لما جعل الله تبارك وتعالى الرجل قيّما ورقيبا على المرأة وجعل المرأة عرسا وخولا للرجل أعطى الرجل اللحية لما له من العزة والجلالة والهيبة ومنعها المرأة لتبقى لها نضارة الوجه والبهجة التي تشاكل المفاكهة والمضاجعة أفلا ترى الخلقة كيف تأتي بالصواب في الأشياء وتتخلل مواضع الخطاء فتعطي وتمنع على قدر الإرب والمصلحة بتدبير الحكيم عز وجل

تفکر کن ای مفضل در اصناف بدن حیوانات با اینکه حیوانات غذا بخورند نمو نکنند و بر طبق آنکه خوراک برای اندام بیابند بلکه بعضی از آنها در وزن کم شده باقی می‌مانند و بزرگتر نمی‌شوند و اینحال از آن است که مصلحت در آن است که هر یک از اصناف و انواع حیوان در آن حد که هست در بلندی و ضخامت باندازه باشند و ملکه [illegible] نشوند و آن [illegible] از بهر آنها خلق شده از آنها فوت نشود اگر هر چه در حالت تنومندی و دراز کشیدن بعضی آن لکن از میان بر خیزد از آن اندازه با بسته شده باشد خوردن غذا نمو نکند بلا جهت از میان نیست حیوانات ... آدمی مخصوصا از حرکت که درین ... دراه سر در بنا ... و سنگینی ... و ضعیف ... لطیف ... و ... هنگام ... بار ... مردمان باین ها حاجت ... و حاصل ... و ... آن ... نظم ... و انتظام در احوال رسد و اگر آدمی ... و از هر ... نمی‌رسد ... و ... فواحش ... در حضرت ... تقاطع ... و ... شکل ... وصالح ... صدقات ... و ... در جمیع ... و ... ماند ... از ... ایشان ...

تقاضیه



تقاضیه چه خواستار عافیت می‌شود و بذل صدقات دست می‌گشاید و اگر آدمی از ضرب زدن متألم نشود عاصیان و متمردان سلاطین چه عقوبت می‌کردند و بچه سبب اطفال و کودکان صنایع و علوم می‌آموختند و بچه چیز زرخریدان و مملوکان ذلیل آقایان و مطیع اوامر و نواهی ایشان می‌شدند آیا این نکته و دلالت برابن ابی العوجاء و سایر اتباع او از ملاحده و ... که منکر تدبیر و مانویان او از جماعت بی‌دین که منکر خلقت الم و درد اند حجت نیست اگر از جنس انسان و سایر حیوانات در عالم بجز نر یا بجز ماده متولد نشود البته نسل آدمی منقطع می‌شد و سایر حیوانات بجز ... لاجرم خداوند علیم حکیم چنان مقرر فرموده از انواع حیوانات نر و ماده بوجود آید ... چرا مرد و زن بحد بلوغ رسیدند موی ... در زیر ... ایشان ... و ... ایشان ... مرد ... و بر ... زن ... نمی‌روید حکمتش این است که چون خداوند حکیم مطلق مرد را قیم و نگاهدار زن کرده ... و زن را ... و فرمان‌بردار ... که ... مرد ... او ... و ... و جمال ... و ... خالق ... رنه ... نشانه حکیم علیم داده از ... انچه ... و در حکمت ... و راه خطاء در آن ... عطا یا ممنوع می‌شود بحکمت و مصلحت بتدبیر حکیم عز و جل ... مفضل ... گفت ... زوال آفتاب ... و ... در ... و ... با ... آن ... و ... و ... کمال ... و ... مولای ... تعلیم ... دولت علم و نعمت معرفت ... و ... فواید و معارف و حقایق ... مجلس ... در ... مجلس ... و ...

باب مجلس دوم در ذکر فرمایشات مفضل و خطبه و موعظه حضرت صادق علیه السلام

مفضل گفت ... آن شب ... نور معرفت روشن و ... او ... کوهساران ... و ... از ... ضمیر ... زمین ... با ... تشرف ... و ... فقال الحمد لله مدبر الأدوار ومعيد الأكوار طبقا عن طبق وعالما بعد عالم ليجزي الذين أساؤا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى عدلا منه تقدست أسماؤه وجلت آلاؤه

و ده بود و بودن ماند

مجلس دوم خطبه امام علیه السلام

لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس أنفسهم يظلمون يشهد بذلك قوله جل ذكره
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره وفي نظائرها
في كتابه الذي فيه تبيان كل شيء ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من
خلفه تنزيل من حكيم حميد ولذلك قال السيد محمد صلى الله عليه وآله
أيها الناس إنما هي أعمالكم ترد إليكم ثم أطرق هنيئة ثم قال يا مفضل الخلق حيارى
عمهون سكارى في طغيانهم يترددون وبشياطينهم وطواغيتهم يقتدون بصراء
عمي لا يبصرون نطقاء بكم لا يعقلون سمعاء صم لا يسمعون رضوا بالدون
وحسبوا أنهم مهتدون حادوا عن مدرجة الأكياس ورتعوا في مرعى الأرجاس
الأنجاس كأنهم من مفاجأة الموت آمنون وعن المجازاة مزحزحون يا ويلهم
ما أشقاهم وأطول عناءهم وأشد بلاءهم يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا
هم ينصرون إلا من رحم الله [illegible] ادوار [illegible]
[illegible] افلاک [illegible] از هر قرنی [illegible] از هر زمانی [illegible]
[illegible] فراوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذره [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دار ليلاه





دار [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] از مولای خویشتن [illegible]
[illegible]

ونیب [illegible]

بیان کلمات امام علیه السلام در این حدیث
مبارک از کیفیت بنیان ابدان حیوان

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود از جمله حیوان را [illegible]
خلقت حیوان را [illegible] فكّر في أبنية
أبدان الحيوان وتهيئتها على ما هي عليه فلا هي صلاب كالحجارة ولو كانت كذلك
لا تنثني ولا تتصرف في الأعمال ولا هي على غاية اللين والرخاوة فكانت لا تتحامل
ولا تستقل بأنفسها فجعلت من لحم رخو ينثني تتداخله عظام صلاب يمسكه عصب
وعروق تشده وتضم بعضه إلى بعض وعليت فوق ذلك بجلد يشتمل على البدن
كله ومن أشباه ذلك هذه التماثيل التي تعمل من العيدان وتلف بالخرق وتشد
بالخيوط ويطلى فوق ذلك بالصمغ فتكون العيدان بمنزلة العظام والخرق بمنزلة اللحم
والخيوط بمنزلة العصب والعروق والطلاء بمنزلة الجلد فإن جاز أن يكون الحيوان المتحرك
حدث بالإهمال من غير صانع جاز أن يكون ذلك في هذه التماثيل الميتة فإن كان هذا
غير جائز في التماثيل فبالحري أن لا يجوز في الحيوان وفكر بعد هذا في أجساد الأنعام
فإنها حين خلقت على أبدان الإنس من اللحم والعظم والعصب أعطيت أيضا السمع
والبصر ليبلغ الإنسان حاجته فإنها لو كانت عمياء صماء لما انتفع بها الإنسان
ولا تصرفت في شيء من مآربه ثم منعت الذهن والعقل لتذل للإنسان فلا تمتنع
إذا كدها الكد الشديد وحملها الحمل الثقيل فإن قال قائل إنه قد يكون للإنسان عبيد
من الإنس يذلون ويذعنون بالكد الشديد وهم مع ذلك غير عديمي العقل
والذهن فيقال في جواب ذلك إن هذا الصنف من الناس قليل فأما أكثر
الناس فلا يذعنون بما تذعن به الدواب من الحمل والطحن وما أشبه ذلك

وَلا يعوزون بما يحتاجُ اليه منه ثم لو كان الناس يزاولون مثل هذه الأعمال بأبدانهم
لشغلوا بذلك عن سائر الأعمال لأنه كان يحتاج مكان الجمل الواحد لثقل
الواحد الى عدة اناسي فكان هذا العمل يستفرغ الناس حتى لا يكون فيهم عنه
فضل لشيء من الصناعات مع ما يلحقهم من التعب الفادح في أبدانهم والضيق
والكد في معاشهم اكنون بعضى لغات اين حديث را تشريح ميكنيم بدانكه ... مراد از
تولد ... شد ... بانكه ... در بعضى نسخ ... با
... است ... جمع ... است ... بسيار از ... است
و نيز ... و گفته ... و مراد از آن ... فرمود مراد از
... و تمامت ... در روز ... است
نخستين ... جزو ... از ... در هر زمين طبقه ...
طبقه ... قول امام عليه السلام ...
... و قول آن حضرت ... و عقوبات ... در ...
... يعنى ... بعضى ...
... عطف ... قول امام عليه السلام
لا يعوزون در بعضى نسخ ... صيغه ... از ... الطلب ...
... جمع ... است ...
جمع ... در مردمان ... آن ... در بعضى نسخ با ...
... زياده ...
... حيوان ...
... حيوان ...
... از آن حيوان ... بسيار ...
... و تحمل ... احوال ...
... آن ...
... در ...
يكديگر ... محافظت ... خلقت

همو البتة



... از ... بجا ... بر ...
... بر ... در علم ... است
... بلكه ... اگر ... آن
زنده حركت كننده است ... آن ...
... از آن ...
طريق ... است ...
... و ...
... زنده ... حيوان ...
... در ... و ...
... و ... و ...
... كه آدمى ...
... امور ... تحمل ...
... از ... امور ... تحمل
... و ... سلوك ...
... تحمل ... امور ...
تحمل ... از ... زيرا كه ...
... از آدميان تحمل آن ...
تمامت مردمان ... و ...
... و ... و ...

كلمات امام عليه السلام در اين حديث شريف
در بيان ... 

فكّر يا مفضل في هذه الأصناف الثلاثة من الحيوان وفي خلقها على ما هي عليه بما
فيه صلاح كل واحد منها فالانس لما قدر ان يكونوا ذوي ذهن وفطنة وعلاج
لمثل هذه الصناعات من البناء والتجارة والصياغة والخياطة وغير ذلك خلقت
لهم اكف كبار ذوات اصابع غلاظ ليتمكنوا من القبض على الأشياء وأوكدها

... حيوان

هذه الصناعات وآكلات اللحم لما قدر أن يكون معاشها من الصيد خلقت
لهم أكف لطاف مدمجة ذوات براثن ومخاليب تصلح لأخذ الصيد ولا تصلح
للصناعات وآكلات النبات لما قدر أن يكونوا لا ذات صنعة ولا ذات
صيد خلقت لبعضها أظلاف تقيها خشونة الأرض إذا حاولت طلب الرعي ولبعضها
حوافر ململمة ذوات قعر كأخمص القدم تنطبق على الأرض لتهيأ للركوب والحمولة
تأمل التدبير في خلق آكلات اللحم من الحيوانات حين خلقت ذوات أسنان حداد
وبراثن شداد وأشداق وأفواه واسعة فإنه لما قدر أن يكون طعمها اللحم خلقت
خلقة تشاكل ذلك وأعينت بسلاح وأدوات تصلح للصيد وكذلك تجد سباع الطير
ذوات مناقير ومخاليب مهيأة لفعلها ولو كانت الوحوش ذوات مخاليب لكانت قد
أعطيت ما لا تحتاج إليه لأنها لا تصيد ولا تأكل اللحم ولو كانت السباع ذوات أظلاف
لكانت قد منعت ما تحتاج إليه أعني السلاح الذي به تصيد وتتعيش أفلا ترى
كيف أعطي كل واحد من الصنفين ما يشاكل صنفه وطبقته بل ما فيه بقاؤه
وصلاحه انظر الآن إلى ذوات الأربع كيف تراها تتبع أمهاتها مستقلة بأنفسها لا
تحتاج إلى الحمل والتربية كما تحتاج أولاد الإنس فمن أجل أنه ليس عند أمهاتها
ما عند أمهات البشر من الرفق والعلم بالتربية والقوة عليها بالأكف والأصابع
المهيأة لذلك أعطيت النهوض والاستقلال بأنفسها وكذلك ترى كثيرا من
الطير كمثل الدجاج والدراج والقبج تدرج وتلقط حين ينقاب عنها البيض
فأما ما كان منها ضعيفا لا نهوض فيه كمثل فراخ واليمام والحمر فقد جعل في الأمهات
فضل عطف عليها فصارت تمج الطعام في أفواهها بعد ما توعيه حواصلها فلا تزال
تغذوها حتى تستقل بأنفسها ولذلك لم ترزق الحمام فراخا كثيرة مثل ما ترزق
الدجاج لتقوى الأم على تربية فراخها فلا تفسد ولا تموت فكل أعطي بقسط
من تدبير الحكيم اللطيف الخبير در این کلام معجز نظام [illegible] اول [illegible]
[illegible] اجزاء النوع في خلق هذه الصناعات [illegible] ارجع ضمیر [illegible]
[illegible] هذه الصناعات [illegible] ارجع ضمیر لفظ الکف
[illegible] الفقه [illegible]
[illegible] در آن [illegible]

دراج



[illegible] و در بعضی نسخ [illegible] معلوم از آن [illegible]
از آنکه [illegible]
بعضی [illegible] در [illegible] و در [illegible] در حکم [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] مجمع [illegible] خصوص
اخص از [illegible] آنست [illegible] زمین [illegible] طعم [illegible] طاء
مهمله بعنی طعام [illegible] جمع [illegible] و گویند [illegible] تعالی [illegible]
امهات گویند [illegible] ینقاب الطیر بیضها [illegible]
[illegible] یمام [illegible] بعضی [illegible] حمر بضم حاء مهمله و
فتح میم [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] حمره بعضی [illegible] حمره و حمرات
[illegible] جمع [illegible] مج الرجل الطعام من فيه [illegible] طعام [illegible]
[illegible] قاف [illegible] و این کلمه [illegible]
قاف [illegible] کلمه از کلام عرب جمع [illegible]
استعمال [illegible] و لفظ یعقوب مخصوص [illegible]
گویند [illegible] مرغ [illegible]
و در اقسام [illegible] دراج [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] اول [illegible]
[illegible] لفظ خروس [illegible]
[illegible] این حدیث [illegible]
حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منتهی باز نیست اما برای ضایع بشر بکار نمی آید و برای حیوانات علف خورنده نه برای صفت آفریده شده‌اند و نه برای نگاه داشتن بلکه بکار می‌آید تنها با ذخیره ما فرحیوانات خورده شد
تا هموار زمین که نیاورند و برای پا از چارپایان تنها با ذخیره ما مانند گاه آدمی
برگ درخت داد و بر زمین منطبق نمی‌شد که از دست برکند و برکند کسی هم علم
قدر نمود در خلقت حیوانات درنده و شکار کننده هم و غذای او گوشت است امر ایشان ستوده
و چنگالها دارند در دهانها که شکار کنند پس ببین که حیوانات ... آن از ... در دهان
حیوانات سوی هم دو دندان ... از ... بشکافند ... و تیز ...
... مرغان درنده ... چنگالها ... و منقار ... آنچه ... و اگر ...
علف خوار سم و چنگال ... است ... آنها ...
... کشند و گوشت نمی‌خورند و اگر درندگان سم داشتند ... چنگال داران ...
... و ممنوع ... که ... از ... تا ...
کند ... از ... کرم ... قدرت ... صفت حیوان اگر
... او ... و ... آن ... اگر
... از آنکه ... از ... 
داشتن و تربیت ... آدمی ... پس سبب آنکه ... حیوانات
آن ... را ... تربیت اولاد ... بسیار ... زمین ... دراز ...
... آدمیان ... اولاد حیوانات ... ولادت
... و ... و ... تا ...
مرتبه ... مرغان ...
و ... از آن ... از ... راه ... آنها ...
قوت و ضعیف ... پرواز ... و ... جو ... آنها
... نمی‌تواند ... و ... آنها ... در ...
... جمع ... دانه ... آن ... است ... حیوان
... مرغان ... آن ... دانه ...
تربیت اولاد ... یک ... دست ... پس ... از ...





تدبیر لطیف حکیم ... در ... مرد ... در ... حدیث ... بیده بصیرت نظر
تکرار لطایف الطاف الهی ... در ... ودقایق علم امام علیه السلام بر ظهر ... علیهم ... مفضل

در قوائم حیوان

انظر الى قوائم الحيوان كيف تأتي ازواجا لتتهيأ للمشي ولو كانت افرادا لم تصلح لذلك لان الماشي ينقل قوائمه و يعتمد على بعض فذو القائمتين ينقل واحدة و يعتمد على واحدة وذو الاربع ينقل اثنتين و يعتمد على اثنتين و ذلك من خلاف لان ذا الاربع لو كان ينقل قائمتين من احد جانبيه و يعتمد على قائمتين من جانب الآخر لما ثبت على الارض كما لا يثبت السرير وما اشبهه فصار ينقل اليمنى من مقاديمه مع اليسرى من مآخيره و ينقل الاخريين ايضا من خلاف فيثبت على الارض ولا يسقط اذا مشى اما ترى الحمار كيف يذل للطحن والحمولة وهو يرى الفرس مودعا منعما والبعير لا يطيقه عدة رجال لو استعصى كيف كان ينقاد للصبي والثور الشديد كيف كان يذعن لصاحبه حتى يضع النير على عنقه و يحرث به والفرس الكريم يركب السيوف والاسنة بالمواتاة لفارسه والقطيع من الغنم يرعاه رجل واحد ولو تفرقت الغنم فاخذ كل واحد منها في ناحية لم يلحقها وكذلك جميع الاصناف المسخرة للانسان فبم كانت كذلك الا بانها عدمت العقل والروية فانها لو كانت تعقل و تروي في الامور كانت خليقة ان تلتوي على الانسان في كثير من مآربه حتى يمتنع الجمل على قائده والثور على صاحبه و تتفرق الغنم عن راعيها وامثال هذا من الامور وكذلك هذه لو كانت ذات عقل و روية فتوازرت على الناس كانت خليقة ان تجتاحهم فمن كان يقوم للاسد والذئاب والنمورة والدببة لو تعاونت و تظاهرت على الناس افلا ترى كيف حجر ذلك عليها وصارت مكان ما كان يخاف من اقدامها ونكايتها تهاب مساكن الناس و تحجم عنها ثم لا تظهر ولا تنتشر لطلب قوتها الا بالليل فهي مع صولتها كالخائف للانس بل مقموعة ممنوعة منهم ولولا ذلك لساورتهم في مساكنهم و ضيقت عليهم ثم جعل في الكلب من بين هذه السباع عطفا على مالكه و محاماة عنه و حفاظا له فهو ينتقل على الحيطان والسطوح في ظلمة الليل لحراسة منزل صاحبه و ذب الدغار عنه و يبلغ من محبته لصاحبه ان يبذل نفسه للموت

دونه ودونك ما شئته وما له ولا لقد غاية الالف حتى لم يرمعه على الجوع
والخوة فلم يطع الكلب على هذا الالفات لكونه ضاريا للانسان له [illegible]
بانياب ومخاليب ومناج هائل ليذعن منه السارق ويتجنب المواضع التي يحفظها
ويحرسها در این کلام [illegible] اگر لفظ مودع بفتح دال بمعنی [illegible] و نیز القفدان [illegible]
[illegible]
[illegible] بمعنی موافقت است [illegible]
[illegible]
عین بفتح عین بمعنی غلظت وخشونت در جسم [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] عقل [illegible]

البته از



البته از نوادر [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در خصال سگ و هنر ... حکایات

هندوستان در فرصت [illegible] از عجایب [illegible] دیدیم سنگ [illegible] بود و در میان آن [illegible]
المعلم و [illegible] بغداد و عجایب اقلیم و [illegible] بود [illegible]
[illegible] روزی [illegible] برگشته و بکنار دریا [illegible] بسیار [illegible] و این [illegible]
سنگ [illegible] بود [illegible] بدریا [illegible] این سنگ [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] بر او [illegible] هر چند [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] دیدیم [illegible]
[illegible] آن زمین [illegible] و [illegible]
[illegible] بدریا [illegible] از [illegible]
[illegible] زمین [illegible] هر جوانی [illegible]
[illegible] زمین [illegible] در میان آن [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible] از دریا [illegible]
[illegible] بدریا اندر [illegible] از این حال [illegible] و آن جوان [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible] از آن راه [illegible]
خان [illegible] از [illegible]
[illegible] هر چه [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] و [illegible] المقام [illegible]
[illegible] شاه [illegible] السلطان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عنایات [illegible]
[illegible] آن زمین [illegible] خان [illegible] و هم در آن [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و آن [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible] محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] و در میان [illegible] محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] و [illegible] از چشم [illegible]

حکایت سنگ [illegible] محمد جعفر خان [illegible]

دا بودیم



دا بودیم بدیدیم و آن سنگ [illegible] بود [illegible]
و [illegible] بر [illegible] بردن [illegible] آن [illegible] رسیدیم [illegible] آن [illegible]
[illegible] از خان [illegible] محمد جعفر [illegible] از این [illegible] سنگ
[illegible] بود [illegible]
[illegible] آن [illegible] از سنگ [illegible]
[illegible] و از [illegible] از جوان [illegible] و [illegible] آن
وقت [illegible] محمد جعفر خان [illegible] سنگ [illegible] و آن سنگ [illegible]
[illegible] زمان از [illegible]
[illegible] آن [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible] از آن طعام [illegible]
[illegible] آن طعام [illegible] از آن طعام
[illegible] از آن طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] و این وقت [illegible] سنگ [illegible]
و آن [illegible] سلطان [illegible]

سگ خانگی نزد آن شخص آمده بود نزد او نشسته بود با آن ظرف راد او بود و از آن طعام بخورد فورا بر
پهلو غلطید و از اثر آن زهر گوشت آن حیوان بریخت پس چون خلیفه مشاهده نمود تعجب شد و آن
جاریه نزد آن کشت چاره باشد که از کیفیت مار و زهر آن خبر الطعام باز تفحص نمود تحقیق
دیگر نمود طعام بود در ریخته و طعام نبود چرا که این ظرف طعام بود با زکشته شده در جمع
تا در لگد و آن سگ بود و دفن کرد این کتاب بود فرار از حضرت ابی بکر نزد آن کل منع نوشته
و نیز در حیوة الحیوان مسطور است که در زمان حضرت خلیفه عباسی مردی در بغداد بود و سگی داشت
هر کجا بود آن حیوان با او همراه بود روزی از یک جماعت برخی که از سفها بودند قصاص
داشت آن مرد را در بیابان سگ بود باز کردند باز گشته و به جستجوی مرد خود تا قبرش رسید
در میان آمد و آن جا ماند لیکن در آن جا نبود تا که آمد بود مردمان عورت و عورت به آن یافته و او
گرفته و سرا در خود برد و آن سگ نیز با ایشان رفت تعجب آمد و تحقیق و جستجو بود
که بهر آنکه در افکنده بر زمین بود پوشیده و سگ بالای آن دراز کشید و چون گفت آن سگ ایشان را به
[illegible] تا رخت و آله و نیز از خانه او بود و که چنین بود شود و از آن طرف
با او آن مرد سر بریده بود به دم و به بهشت کل منع بود مجلس نوکر و این تا قاتل
رسید و او از برای خود برگشت این سگ از عقب او رفت و ایشان به حوالی رسید و معلوم شد
[illegible] و ماجرا بود کشته بعضی از آن در مکان شتر آن سگ بر قاتل حمله
رحمت و بود و برزد و ساق پای بود بدان بگزید و بر جای او خون بریخت تا که
از آنکه مرد رسیده اند بر خود خواهند و بود از جنس سگ با آن دو نفر نوشته و بداریم
بعد از آن در آن برابر او رفتند و گفتند این سگ بوفای عقل بر این مرد حیف نکشته ابه
حکایت در میان بود و بر این جمله که شخص مجلس بود مجموع داشته ما در قتل این
تحمل بیشتر و از خانه بیرون رفته و آمد بود و گفت ای بیچاره سگ پیش و روی
او را از دقت و تا نظر کرد و با او بود و یکی از ایشان پیر او است و هموار و طلب
در میکوشید و در قلب او افتاده و قاتل او است و بیرون رفت مردمان او را بود
خلیفه نظر کرد و آن زن گفت در پی او بود خلیفه فرمود آمد و حضور آن آورد و او را گفت
که آن مرد را در زندان بفرستد بر باب زندان ملازمت نمود و از آن جمله گذشته
آمد بود و گفت در این زندان بیرون آمد آن سگ بر او با او آمد و در آن کتب مردمان از قاتل





در عجب شده و بعد از گوشتهای بسیار از هم بکشید برفتی او بعد و حکایت بود بعضی از حضرت خلیفه
رسانید خلیفه فرمان کرد یکی از غلامان در آن روز بود که سگ بود نیز از دنبال کرد او
دانسته و چون آمد و پس از آن خوردن آن غلام با خود سگ بود به جهت آن نیز از راه دور و بعد
جمع کند و خوش پرید غلام شتاب کرد با سگ در جای خود و چون بر زمین رسید و میان
که رفت و در نزد برکشید غلام در تعجب شد و بعضی خلیفه رسانید خلیفه گفت کرد و دست
آن جا سگ فرو شد آن گشته بود بر فرار او بعد صاحب او بود خلیفه خواهد کرد بعد
و بعد ابلاغ کرده او و چون قاتل در سر آمد و قاتل بود و سقوط در آن جا بود و طلب کرده جماعت
خود را دفن کرد و از این قبیل حکایات بسیار است و نیز در تعداد کرامتی بر این حیوان ترحم کرده
دامن زنده شده و از کتب حکایت و در کتاب فلق طلب کرده و شیخ عطار آن دو ابیات گفته
از آن بر بالای ترقی داشته و خوب بود یک گز آنجا نشسته در دل این کتاب از این حیوان
بسیار دارد و در تاویل و بعد بشنود و به ترجمه کرده ام بهر او حرف بود در
بزرگ به سبب غلبت و حرص که گوشت دارد از این جهت اکثر در گوشت او است و هم چنین
اند در نفس او است و از جهت بوده بهار دارد و بعضی از مبقر خانه در کتب طبیه
خواص ادویه و جواهر و سوم و حیوانات فرمانده از آن لذت کرده بود
حیوان و خصلت بخته او از دیگر حیوانات بیشتر است و از نوع اکثر اصطلاح است و هام و قیمت
بعد از این حیوان بحث است اما درحق آن که در بیابان خانه نیز در امر و حکمت و حفظ
نوع و تا هضم بیشتر است دریغا بر آن مردم بود خورد و خصلت و بر دیگر از آزار و حقوق وفا
و وفور پیغمبر ده از سگ فروتر است آنکه در زرقت و بر مردمان بار دارد
سگ را صاحب لطف روزی چند به نان گرفته و آدم با بر هلال دیگر و از نظر
نیک بدان و افزون زد ایل و اخلاق و صفات او وصف ده و اطوار از سگ یکی شمرد

باب کلام امام علیه السلام در این حدیث
ترجمه در باب ١٥٥

يا مفضل تأمل وجه الدابة كيف هو فانك ترى العينين شاخصتين امامها
لتبصر ما بين يديها لئلا تصدم حائطا او تتردى في حفرة وترى الفم مشقوقا
شقا في اسفل الخطم ولو شق كمكان الفم من الانسان في مقدم الذقن

[illegible]

لما استطاع ان يتناول به شيئا من الارض الا ترى ان الانسان لا يتناول
الطعام بفيه ولكن بيده تكرمة له على سائر الآكلات فلما لم يكن للدابة
يد تتناول بها العلف جعل خطمها مشقوقا من اسفله لتقبض به على العلف
ثم تقضمه واعينت بالجحفلة تتناول بها ما قرب وما بعد اعتبر بذنبها والمنفعة
لها فيه فانه بمنزلة الطبق على الدبر والحياء جميعا يواريهما ويسترهما ومن
منافعها فيه ان ما بين الدبر ومراقي البطن منها وضر يجتمع عليه الذباب والبعوض
فجعل لها الذنب كالمذبة تذب بها عن تلك المواضع ومنها ان الدابة تستريح
الى تحريكه وتصريفه يمنة ويسرة فانه لما كان قيامها على الاربع باسرها
وشغلت المقدمتان بحمل البدن عن التصرف والتقلب كان لها في تحريك
الذنب راحة وفيه منافع اخرى يقصر عنها الوهم يعرف موقعها في وقت الحاجة
اليها فمن ذلك ان الدابة ترتطم في الوحل فلا يكون شيء اعون على نهوضها من
الاخذ بذنبها وفي شعر الذنب منافع للناس كثيرة يستعملونها في مآربهم ثم جعل
ظهرها مسطحا مبطوحا على قوائم اربع ليتمكن من ركوبها وجعل حياها بارزا من
ورائها ليتمكن الفحل من ضربها ولو كان اسفل البطن كما كان الفرج من المرأة لم
يتمكن الفحل الا ترى انه لا يستطيع ان يأتيها كفاحا كما يأتي الرجل المرأة

تعلیم امام علیه السلام در این حدیث مفضل را آنست حضرت نیز به نفع ... اثر شکل البعر
نیز از نفع دیگر ... حیوانات ... را ... او ... نقاره ...
دراز ... نقدیم ... دهان ... تقدیم ... روز ...
دندان ... علف ... دندان ...
... دهان ... بقیه ... و ...
کرده ... حیا ... و عورت ... و ...
برای ... آن ... از ... که ... و ...
و ... بر ... و ... مقدم ...
تحریک ... حیوان ... مکروه و ... بطن ...
موضع ... و ... ناهر ... استقبال ...



بجهت نبودن دست ... حیوانات ... حکمت ... حکیم در آن ... آب
چهار ... آنها ... ببرد ... تا ... بدون باز ...
و ... آنها ... و ... چه ...
دهان ... در میان ... بالا ... از زمین چیزی ... بر ...
اگر آدمی ... چیزی ... از زمین ... کف ...
آدمیان ... از دیگر حیوانات ... آنها ... انگشتان ... که ...
برگیرد ... دیگر حیوانات ... آدمیان ... دست ...
دهان آنها ... علف ... دندان ... برگیرد ... آنها ...
... دندان ... منافع ...
حکیم علیم ... حیوان ... عورت آنها ...
... آدمیان عورت ... پوشانند ... میان ... و ...
... نیز ...
... آن ... و ... مواضع ... حیوان ...
حیوان ... و ... دم ... حیوان ...
... و نیز ... دم ... حیوان ...
... حیوان ... از میان ...
... منافع ... حیوان ...
... و ... برآن ... آنها ...
... و عورت ... انگشتان ...
در ... حیوان ...
... و ... از ...

بیان کلمات امام علیه السلام در این حدیث
شریف در باب ... فیل ...

تأمل مشفر الفيل وما فيه من لطف التدبير فانه يقوم مقام اليد في تناول
العلف والماء وازدرادهما الى جوفه ولولا ذلك ما استطاع ان يتناول

شيئاً من الأرض لأنه ليست له رقبة يمدها كسائر الأنعام فلما عدم العنق
أعين مكان ذلك بالخرطوم الطويل ليسدله فيتناول به حاجته فمن ذا الذي
عوضه مكان العضو الذي عدمه ما يقوم مقامه إلا الرؤوف بخلقه وكيف
يكون هذا بالإهمال كما قالت الظلمة فإن قال قائل فما باله لم يخلق
ذا عنق كسائر الأنعام قيل له إن رأس الفيل وأذنيه أمر عظيم وثقل ثقيل
ولو كان ذلك على عنق عظيم لهدها وأوهنها فجعل رأسه ملصقاً بجسمه لكيلا
ينال منه ما وصفنا وخلق له مكان العنق هذا المشفر ليتناول به غذاءه فصار
مع عدمه العنق مستوفياً ما فيه بلوغ حاجته انظر الآن كيف جعل حياء الأنثى من
الفيلة في أسفل بطنها فإذا هاجت للضراب ارتفع وبرز حتى يتمكن الفحل من ضربها
فاعتبر كيف جعل حياء الأنثى من الفيلة على خلاف ما عليه في غيرها من الأنعام
ثم جعلت فيه هذه الخلة ليتهيأ للأمر الذي فيه قوام النسل ودوامه فكر في
خلق الزرافة واختلاف أعضائها وشبهها بأعضاء أصناف من الحيوان فرأسها رأس
فرس وعنقها عنق جمل وأظلافها أظلاف بقرة وجلدها جلد نمر وزعم ناس من الجهال
بالله عز وجل أن نتاجها من فحول شتى قالوا وسبب ذلك أن أصنافاً من حيوان
البر إذا وردت الماء تنزو على بعض السائمة وينتج مثل هذا الشخص الذي هو
كالملتقط من أصناف شتى وهذا جهل من قائله وقلة معرفته بالباري جل قدسه
وليس كل صنف من الحيوان يلقح كل صنف فلا الفرس يلقح الجمل ولا الجمل
يلقح البقر وإنما يكون التلقيح من بعض الحيوان فيما يشاكله ويقرب من خلقه كما يلقح
الفرس الحمارة فيخرج بينهما البغل ويلقح الذئب الضبع فيخرج بينهما السمع على أنه
ليس يكون في الذي يخرج من بينهما عضو من كل واحد منهما كما في الزرافة
عضو من الفرس وعضو من الجمل وأظلاف من البقرة بل يكون كالمتوسط بينهما
الممتزج منهما كالذي تراه في البغل فإنك ترى رأسه وأذنيه وكفله وذنبه
وحوافره وسطاً بين هذه الأعضاء من الفرس والحمار وشحيجه كالممتزج من
صهيل الفرس ونهيق الحمار فهذا دليل على أنه ليست الزرافة من لقاح أصناف
شتى من الحيوان كما زعم الجاهلون بل هي خلق عجيب من خلق الله للدلالة

على قدرته



على قدرته التي لا يعجزها شيء وليعلم أنه خالق أصناف الحيوان كلها يجمع بين
ما يشاء من أعضائها في أيها شاء ويفرق ما شاء منها في أيها شاء ويزيد في
الخلقة ما شاء وينقص منها ما شاء دلالة على قدرته على الأشياء وأنه لا يعجزه
شيء أراده جل وتعالى فأما طول عنقها والمنفعة لها في ذلك فإن منشأها و
مرعاها في غياطل ذوات أشجار شاهقة ذاهبة طولاً في الهواء فهي تحتاج إلى
طول العنق لتناول بفيها أطراف تلك الأشجار فتتقوت من ثمارها جوهری بلکه
مشفره لغت شتر است و بمنزلهٔ جحفله و ... اسب است و در اینجا مراد خرطوم است ... زرافه
... و نیز لغت آن ... و فاء مخففه نیز آمده است ... شتر گاو پلنگ
... از کفار ... این حیوان از مرغ
... ذراع حقیقت ... اجزا الف
... عظیمه ... جهت
... در ... فیل ...
لطف ... خرطوم فیل ... آب ... بود ...
... دلالت است ... فیل ... خرطوم ... زمین ...
حیوان ... حیوانات ... فیل ...
... خرطوم ... عوض
... این خرطوم ... حیوان ...
حکمت ... قوا ... ضعیف ...
این حیوان ... خود ...
آن ... بود ...
... خرطوم ...
... بود ...
... فیل ...
... حیوان ... تعالی ...
با آن حیوان ... عبرت ... حیوانات

فایدها فربه را [illegible] نبود در سوختن و تقارب [illegible] چنانکه گذشته و باید که تأمل
تفکر کن در خلق زرافه و اختلاف اعضای این حیوان و شباهت هر عضوی به حیوانی از
حیوانها زیرا که سرش چون سر اسب و گردنش چون گردن شتر و سمش چون سم گاو و پوستش مانند پوست
پلنگ است و گروهی از مردم جاهل پنداشته‌اند که [illegible] چند گونه
حیوان یعنی حیوان ماده [illegible] حیوانی متولد [illegible] از جنس [illegible]
[illegible] محال [illegible] یک حیوان [illegible]
حیوان [illegible] هر عضوی از وی به حیوانی [illegible] این سخن از نادانی گوینده [illegible]
[illegible] و از قلت معرفت او به قدرت خالق عالم [illegible] زیرا که [illegible] حیوان
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible] چنانکه درازگوش [illegible]
[illegible] گرگ و کفتار [illegible] حیوانی از آنها [illegible]
[illegible] این حیوان را [illegible] زرافه [illegible]
در هر عضوی به حیوانی مانند [illegible] مجموع [illegible] آن حیوان [illegible]
[illegible] در میان آن [illegible] چنانکه سر [illegible]
[illegible]
به همین زرافه از اصناف حیوان [illegible] حیوان ماده [illegible] مخلوق است
از غلبات غریب صانع [illegible]
[illegible] خالق [illegible] حیوانات [illegible]
حیوان [illegible]
[illegible] اراده [illegible]
[illegible] زرافه [illegible] حیوان
درختها [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
کند [illegible] حیوانات عالم [illegible]
[illegible] فلقته [illegible] داده است

تحقیق غرایب [illegible]

[illegible]



صنف بدیع آن عجیب‌تر و غریب‌تر و بدیع‌تر و عجیب‌تر [illegible] حیوانات
عالم از وحش و دام [illegible] آدمی [illegible] آن از [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
احوال [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] تصرف [illegible]
و مطعومات و مشروبات و مشمومات و ملبوسات [illegible] مختلفه [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] از جنس آدمی [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] و مولدات [illegible] بطون الارض
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] حیوانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
آدمی [illegible] آدم [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] از [illegible] جنس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]

مردد در زیر و آن الفیل نیز وحشی بود [illegible] در حبشه و در ایام سلاطین قدیم با او کارزار میکردند و ضرب بر آن [illegible] بر خرطوم [illegible] بسته و در حربها [illegible] با خرطوم از روی زمین بهوا افکنده [illegible] در زیر پا [illegible] در هم میکوبید و دیوارهای عظیم را از بیخ بر کنده [illegible] [illegible] حروف [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و زرافه بعوارض مذکور [illegible] حیوانی [illegible] خلقت [illegible] دستهای دراز و پای کوتاه [illegible] ده ذراع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در زمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از میان [illegible] [illegible] در باب زرافه

نوعی بو



نوعی بود از میان حایط [illegible] بر کشیده و از دیوار بر گذشته [illegible] میکشید و بعنوان [illegible] [illegible] مطبوع و آرام و بی آزار بود و جانوری [illegible] که بعضی [illegible] [illegible] [illegible] شد

در باب بوزینه

تا [illegible] کلمات امام علیه السلام را از حدیث مفضل که از بوزینه [illegible] [illegible] [illegible]

تأمّل القرد وشبهه بالانسان في كثير من اعضائه اعني الرأس والوجه والمنكبين والصدر وكذلك احشاؤه شبيهة باحشاء الانسان وخصّ مع ذلك بالذهن والفطنة التي بها يفهم عن سائسه ما يومي اليه ويحكي كثيرا مما يرى الانسان يفعله حتى انه يقرب من خلق الانسان وشمائله في التدبير في خلقه على ما هي عليه ان يكون عبرة للانسان في نفسه فيعلم انه من طينة البهائم وسنخها اذ كان يقرب من خلقها هذا القرب وانه لولا فضيلة فضّله بها في الذهن والعقل والنطق كان كبعض البهائم على انّ في جسم القرد فضولا اخرى يفرق بينه وبين الانسان كالخطم والذنب المسدل والشعر المجلّل للجسم كله وهذا لم يكن مانعا للقرد ان يلحق بالانسان لو اعطي مثل ذهنه وعقله ونطقه والفصل الفاصل بينه وبين الانسان بالصحة هو النقص في العقل والذهن والنطق

[illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و از حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقل و نطق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان عقل و نطق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقل [illegible] [illegible] نطق

نیست راقم حروف گوید قرد بکسر قاف و سکون را بوزینه می گویند و این حیوان را کپی و میمون و بوزنه
خوانند جمعش قرود و در نگاهی جمع آن قردة بکسر قاف و فتح را و ماده آن را قردة
بکسر قاف و سکون را گویند و جمع آن قرد بکسر قاف و فتح را و در فرهنگ بوزینه ابو خالد
و ابو حبیب و ابو خلف و ابو ربه و ابو قشة است حیوانی است قبیح و ملیح و ذکی و سریع الفهم
نسناس نیز نوعی از این حیوان است و در خلقت و خلق و ذکاء و فطنت بوزینه مانند و داب
زنی که متوله شود بوزینه را از کثرت بوالی و فطانت صنعت را [illegible] در وقت [illegible] بوزینه
در بلاد [illegible] از جانب [illegible] و بوزینه دیگر را ذکر توانستی و اهل [illegible] این حیوان بود و
تعلیم [illegible] و قفار [illegible] و نقال و قص [illegible] ازدکان [illegible]
نقد این حیوان را محافظت و حراست دکان [illegible] تا باز آید و نیز او بود [illegible]
و دنبه [illegible] و این حیوان در کار [illegible] دست [illegible] و [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] از دوربود [illegible] دفتر و [illegible]
سخت [illegible] بوزینه [illegible]
کشیده [illegible] و بیمه و نیز گویند [illegible] از نظر توان [illegible]
بر [illegible] و این حیوان در [illegible] بوزینه [illegible]
[illegible] و این حیوان در [illegible] انسان شبیه [illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible] و تعلیم قبول کند و با مردم [illegible]
و [illegible] و [illegible] آدمی بر زمین [illegible] و [illegible]
[illegible] این حیوان [illegible]
انسان و حیوان و آخر درجه حیوان و اول درجه انسان [illegible] در آب [illegible] مانند آدمی
[illegible] غرق شود [illegible] و بر [illegible]
از [illegible] است و از اخلاق این حیوان [illegible]
[illegible] بخط مستقیم [illegible] از [illegible]
[illegible]
تا [illegible] در [illegible]





[illegible] احمد بن [illegible] که [illegible] بوزینه [illegible]
[illegible] ترکی [illegible] مردی [illegible]
تا [illegible] بوزینه نیز [illegible] مقدار [illegible]
و از [illegible] و [illegible] حال [illegible] که این دنیا [illegible]
[illegible] از [illegible] فراز [illegible] بر [illegible] در [illegible]
تا [illegible] رسید و از [illegible] [illegible]
[illegible] و از [illegible] عجائب این گونه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بوزینه [illegible]
[illegible] عجیب [illegible] حیوان
در بلاد مغرب [illegible]
[illegible] شده [illegible] کند [illegible]
و غلبه [illegible] و [illegible] کند [illegible]
و [illegible] و [illegible] که [illegible]
و حکایات این حیوان بسیار است و از [illegible] بوزینه [illegible]

[illegible] در این صورت

ترجمه [illegible] الطاف الهی در [illegible]

فكّر يا مفضّل في لطف الله جلّ اسمه بالبهائم كيف كُسيت أجسامهم هذه الكسوة من الشعر
والوبر والصوف ليقيها من البرد وكثرة الآفات وأُلبست الأظلاف والحوافر والأخفاف
ليقيها من الحفاء إذ كانت لا أيدي لها ولا أكفّ ولا أصابع مهيّأة للغزل والنسج فكفوا
بأن جُعل كسوتهم في خلقهم باقية عليهم ما بقوا لا يحتاجون إلى تجديدها والاستبدال
بها فأمّا الإنسان فإنّه ذو حيلة وكفّ مهيّأة للعمل فهو ينسج ويغزل ويتّخذ لنفسه
الكسوة ويستبدل بها حالاً بعد حال وله في ذلك صلاح من جهات من ذلك
أنّه يشتغل بصنعة اللباس عن العبث وما تخرجه إليه الكفاية ومنها أنّه
يستريح إلى خلع كسوته إذا شاء ولبسها إذا شاء ومنها أن يتّخذ لنفسه من الكسوة ضروباً
لها جمال وروعة فيتلذّذ بلبسها وتبديلها وكذلك يتّخذ بالرفق من الصنعة ضروباً

مِنَ الْخِفَافِ وَالنِّعَالِ يَتَّقِي بِهَا قَدَمَيْهِ وَفِي ذَلِكَ مَعَايِشُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ مِنَ النَّاسِ
وَمَكَاسِبُ يَكُونُ فِيهَا مَعَاشُهُمْ وَمِنْهَا أَقْوَاتُهُمْ وَأَقْوَاتُ عِيَالِهِمْ فَصَارَ الشَّعْرُ
وَالْوَبَرُ وَالصُّوفُ يَقُومُ لِلْبَهَائِمِ مَقَامَ الْكِسْوَةِ وَالْأَظْلَافُ وَالْحَوَافِرُ وَالْأَخْفَافُ
مَقَامَ الْحِذَاءِ جوهری در صحاح اللغة میگوید حفوه و حفایه بکسر هاء و حفار [illegible]
[illegible] حاشیه محجون [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
مقصوره بمعنی [illegible]
[illegible] که نسبت بحیوانات چگونه [illegible] آنها [illegible]
[illegible] از صنف مخلوق [illegible]
[illegible]
حیوانات بود [illegible]
[illegible] از این [illegible] حیوانها بود خلقت [illegible]
[illegible] زنده [illegible] آنها [illegible] حیوانها [illegible]
[illegible]
[illegible] و انواع [illegible] خلقت [illegible]
و در این اعمال [illegible]
[illegible]
و در پوشیدن آن [illegible] پوشیده و انواع مختلفه [illegible]
رنگها [illegible]
[illegible] اقسام و انواع کسب [illegible]
مردم [illegible] قوت و رزق [illegible] و در سایر حیوانات
پشم و مو و کرک [illegible] آنها در عوض کفش و موزه است
راقم حروف [illegible] کلمات امام علیه السلام [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
و مو و کرک [illegible] خلقت آنها [illegible]

چون



حیوانات چگونه فواید [illegible] از پوست [illegible] و گوشت و موی حیوانات [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این فواید [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]

در دفن شدن حیوان

بیان کلمات حکمت آیات امام علیه السلام
در این حدیث شریف از دفن شدن حیوانات

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي خِلْقَةٍ عَجِيبَةٍ جُعِلَتْ فِي الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُمْ يُوَارُونَ أَنْفُسَهُمْ إِذَا مَاتُوا كَمَا يُوَارِي
النَّاسُ مَوْتَاهُمْ وَإِلَّا فَأَيْنَ جِيَفُ هَذِهِ الْوُحُوشِ وَالسِّبَاعِ وَغَيْرِهَا لَا يُرَى مِنْهَا شَيْءٌ وَلَيْسَتْ
قَلِيلَةً فَتَخْفَى لِقِلَّتِهَا بَلْ لَوْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهَا أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ لَصَدَقَ فَاعْتَبِرْ ذَلِكَ بِمَا تَرَاهُ فِي
الصَّحَارِي وَالْجِبَالِ مِنْ أَسْرَابِ الظِّبَاءِ وَالْمَهَا وَالْحَمِيرِ وَالْوُعُولِ وَالْأَيَائِلِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ
الْوُحُوشِ وَأَصْنَافِ السِّبَاعِ مِنَ الْأُسْدِ وَالضِّبَاعِ وَالذِّئَابِ وَالنُّمُورِ وَغَيْرِهَا وَضُرُوبِ
الْهَوَامِّ وَالْحَشَرَاتِ وَدَوَابِّ الْأَرْضِ وَكَذَلِكَ أَسْرَابُ الطَّيْرِ مِنَ الْغِرْبَانِ وَالْقَطَا وَالْإِوَزِّ
وَالْكَرَاكِيِّ وَالْحَمَامِ وَسِبَاعِ الطَّيْرِ جَمِيعاً وَكُلُّهَا لَا يُرَى مِنْهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا الْوَاحِدُ بَعْدَ
الْوَاحِدِ يَصِيدُهُ قَانِصٌ أَوْ يَفْتَرِسُهُ سَبُعٌ فَإِذَا أَحَسُّوا بِالْمَوْتِ كَمَنُوا فِي مَوَاضِعَ خَفِيَّةٍ
فَيَمُوتُونَ فِيهَا وَلَوْلَا ذَلِكَ لَامْتَلَأَتِ الصَّحَارِي مِنْهَا حَتَّى تَفْسُدَ رَائِحَةُ الْهَوَاءِ وَيُحْدِثَ الْأَمْرَاضَ
وَالْوَبَاءَ فَانْظُرْ إِلَى هَذَا الَّذِي يَخْلُصُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَعَمِلُوهُ بِالتَّمْثِيلِ الْأَوَّلِ الَّذِي مُثِّلَ
لَهُمْ كَيْفَ جُعِلَ طَبْعاً وَادِّكَاراً فِي الْبَهَائِمِ وَغَيْرِهَا لِيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ مَعَرَّةِ مَا يَحْدُثُ عَلَيْهِمْ
مِنَ الْأَمْرَاضِ وَالْفَسَادِ سرب بکسر [illegible] از آهو و مرغ قطا [illegible]
[illegible] جمع [illegible] و عل بفتح عین [illegible]
[illegible] جمع آن و عل و وعول [illegible] ایل بضم همزه [illegible] مشدد [illegible]
[illegible] جمع آن [illegible] قانص [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] و در این علم ما [illegible] یعنی بوصل [illegible] و متولد [illegible] بتحصیل الدول [illegible] در فضای [illegible] دفن [illegible] اذیت و آزار [illegible] تفکر کن ای مفضل در این خلقت [illegible] حیوانات [illegible] مردگان [illegible] پنهان [illegible] مردار [illegible] در غارها و جز آنها [illegible] بوی مردار [illegible] و در این جهت [illegible] دیده نمی‌شود [illegible] نیست در صحراها و کوهسارها [illegible] و دشتها آهو و گوران [illegible] و جز آنها از وحشیان و اصناف حیوانات از درندگان [illegible] و غیر از اینها و انواع حشرات که در زیر زمین و در روی زمین [illegible] و انواع پرندگان از کلاغ و کلنگ و کبوتر [illegible] در غارها [illegible] جیفه [illegible] درندگان [illegible] حیوانات [illegible] در مواضع مخفیه پنهان [illegible] اگر چنین نبود [illegible] صحراها [illegible] از لاشه مردار این حیوانات [illegible] هوا را متعفن [illegible] و بیماریها و ناخوشیها [illegible] نظر کن [illegible] آدمیان مردگان خود را [illegible] علم [illegible] در خواب [illegible] حیوانات [illegible] از لاشه آنها [illegible] در این جهان خلق [illegible] او نیز [illegible] و اگر [illegible] از حیوانات [illegible] در کوه و دره [illegible] آدمی واقع [illegible] و دیدن آنها [illegible] را افکنند و از عفونت [illegible] آنها [illegible] بعضی اعضای آنها [illegible] آدمی [illegible] گوشت آنها [illegible] آدمی [illegible]

[illegible]



بیان کلام امام علیه السلام در این حدیث شریف از فطانت و زیرکی حیوانات

در فطانت حیوانات

فكّر يا مفضّل في الفطن التي جعلت في البهائم لمصلحتها بالطبع والخلقة لطفاً من الله عزّ وجلّ لهم لئلّا يخلو من نعمه جلّ وعزّ أحد من خلقه لا بعقل وروية فإنّ الأيّل يأكل الحيّات فيعطش عطشاً شديداً فيمتنع من شرب الماء خوفاً من أن يدبّ السمّ في جسمه فيقتله ويقف على الغدير وهو مجهود عطشاً فيعجّ عجيجاً عالياً ولا يشرب منه ولو شرب لمات من ساعته فانظر إلى ما جعل من طباع هذه البهيمة من تحمّل الظماء الغالب خوفاً من المضرّة في الشرب وذلك ممّا لا يكاد الإنسان العاقل المميّز يضبطه من نفسه والثعلب إذا أعوزه الطعم تماوت ونفخ بطنه حتّى يحسبه الطير ميتاً فإذا وقعت عليه لتنهشه وثب عليها فأخذها فمن أعان الثعلب العديم النطق والروية بهذه الحيلة إلّا من توكّل بتوجيه الرزق له من هذا وشبهه فإنّه لمّا كان الثعلب يضعف عن كثير ممّا يقوى عليه السباع من مساورة الصيد أعين بالدهاء والفطنة والاحتيال لمعاشه والدلفين يلتمس صيد الطير فيكون حيلته في ذلك أن يأخذ السمك فيقتله ويشرحه حتّى يطفو على الماء ثمّ يكمن تحته ويثوّر الماء الذي عليه حتّى لا يتبيّن شخصه فإذا وقع الطير على السمك الطافي وثب إليها فاصطادها فانظر إلى هذه الحيلة كيف جعلت طبعاً في هذه البهيمة لبعض المصلحة

یعنی [illegible] و همچنین [illegible] اعوزه [illegible] یعنی [illegible] از [illegible] خود را مرده نمود [illegible] حیلت [illegible] دلفین [illegible] به [illegible] امام علیه السلام [illegible] الماء [illegible] ای مفضل تفکر کن [illegible] لطف و [illegible] فطانت [illegible] بهائم [illegible] آنچه [illegible] کار کنند [illegible] آدمیان [illegible] از نعمت [illegible] عقل و [illegible] در [illegible] حیوان [illegible] و [illegible] آن [illegible]

در باب کبوتران

نارج مدهم مانده اگر آب بنوشد آن زهر را دفع میکند بعلاوه آب هم از هر جانب
ترشح در جسم می بود و نفوذ نماید و با وجودی که لهذا این حیوان تشنه در کنار آب ایستاده و هرگاه
تشنه شده قدری طاقت از وی برفته بعد از آنکه میگرفته قدری زیاد رسیده چون به آب برگشته
و قطره از آب نمیچشد تا آنکه میمیرد و با آن همه حیات هلاک میشود پس نظر کن ای صانع حکیم
چگونه سرشت این بهیمه را بصورتی که خفی آشکار نمیشود و عطش غالب او را زهر میبخشد آن محول
فرمود اما نمی‌دانند که آن نهایت عقل و تیز هوشی نفس خود را از خفی امر داند چند نفع شد ... (در تعریف روباه)
آن شیر ملاحظه فرمائی که میکند و خود را از جنگ او دور داشته هر وقت که طعمه بنماید بر او امانت میکند
بر زمین می افکند و شکم می بندد و باز میگرداند و خود را مرده نماید مرغان که هر روز خود را مرده پندارند
مرده است لیکن طعمه آن لاشه میشوند و از گوشت او میخورند میبرد چنانکه ...
روباه بر ایشان جهد و آن مرغ را میگیرد الحکیم خداوند علیم را این حیوان هوشمند او را
واداشته است به نطق و معرفت حکمت لاجرم این گونه تدبیر را نهاده است و بطن او را
گردانیده تا منفعت پیدا کند چنانکه اگر روباه را قوت و توانایی آن نیست ...
و ملکه صنعتی آید نتواند ... خداوند حکیم علیم در اوایل اینها
و در زمانها دیگر از روباه میشود بر آن غلطت و زیرکی نمود ... فرمودند منفعت هر یک خود را
در هر ... آب ... مرغ میشکارد که هر ... و شکم ...
تا بر ... آب ... آن ... که ...
در زیر آب ... از هوا ... که ... مرده ... 
و مرغ ... یک ... از ... نور ... حقیقی ... (بیان حیوانات و گوزن)
کرده است راقم حروف ... صاحب حیوة الحیوان نوشته است ... 
طرفگی ... که هر ... حیوانی است ... گوزن ...
این حیوان ... و این حیوان ... از ...
که ... و از ... آن ... و ...
شاخ ... ده ... و ... گوزن ...
از ... و این حیوان ... 
طلبس ... حیوان ... و ...

از نخست



از نخست مدهم ... و ... هر سال ... شاخ خود را میافکند
و این حال ... از ... شاخ او ... 
و ... هر وقت ... آب ... الحاب ... حیوان
... و از این حیوان در تریاق ... 
... زهر حیوانی از این حیوان ... 
(در باب دلفین) دلفین بضم دال مهمله و لام و فا ... و دال مهمله و فا ...
... جانوری است دریایی ... آدمی را در دریا غرق ... ادب ...
... این جانور ...
آدمیان ... این حیوان ... 
... جانب دریا ...
حیوانی ... این حیوان ... 
... دریا ...
... این حیوان ...
... این حیوان ...
... اولاد ... 
(در تعریف روباه) ... این حیوان ... در قعر دریا ...
... در ...
... آب ...
... حیوانی است معروف ... روباه ...
... و ابو الحصین و ابو النجم و ابو نوفل و ابو الوثاب
و ابو الحنبص است ... روباه ... 
... روباه ...
... روباه ... 
... روباه ...
و از کثرت ... 
و ... آن ... 

شتر ... روباه

حال و بآن حال استقبال دهند و نان و ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... روباه بسیار ... [illegible] ... که عادت بنی ظالم ... [illegible]

اربٌّ یبول الثعلبان برأسه لقد ذل من بالت علیه الثعالب

لاجرم روباه بر روی ... افکند بر در دکان ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... چه نام دار عرض که عادت بنی ظالم ... [illegible] ... از ثعلبان ... روباه ... [illegible] ... عرب ... روباه گفته از جهت ... [illegible] ... روزی ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... رزاق عالمیان ... [illegible] ... روزی ... [illegible]

نکته حیوانات ...

... [illegible] ... آن حالت ضعف ... رزاق ... [illegible] ... و حیلت کردن روباه ... [illegible] ... از جمله حیوانات ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... روباه ... [illegible]

بکلاه روباه



حکایت روباه و ...

بکلاه روباه اندر آید ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... طعام ... [illegible] ... مرغ ... [illegible] ... روباه ... [illegible]

حکایت ... روباه

... [illegible] ... آن حیوان حیلت ... [illegible] ... الثعلب ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... روباه ... [illegible] ... از روباه حیلت ... [illegible] ... این حیوان ... [illegible]

در باب ... و ...

... [illegible] ... این حیوان ... [illegible] ... این حیوان ... [illegible]

نزدیک است که آوازی بجوانب دریا در لسان البحر و ذکر طول حجاره دا بوده برهم زد تا بود که شکوه
در آدمی بود بر آن و بعد و نیز بر هم شکسته و در جمله واین حیوان در دریای شرق از شهرهای زنان است در صحرا
جانوران آبی سود خمان فار ایشان در خفاء از هم میدارد و شتران خان نمکه تمام حیوانات
دریائی از وی متنفر باشند بحکم هذا ان حق ربک عظیم بدنه واز ده ذراع بلند تر شقوق بجمله ایشان بوده نهنگها
مانند سنان نیزه است و دراز آن حیوان از ده هزار ذرع بلند تر است و او را چشمی مانند چشم گاو است
دهان و شکم فراخ داشته چهار پای چند شتر حیوانات را از جمله جانوران دریائی و صحرا
ازین حیوان ترسان باشند و چون در آب حرکت نماید از شدت قوت او دریا بموج آید و این حیوان
در داشته حالها ارگزیده دار در بحر ارداب بابان بود آنکه چند نجوم بود بعضی گفته‌اند که در زمان
تغییر شده ام طول آن بقدر دو فرسنگ بود و رنگ این حیوان مانند پلنگ و بر چهار پای
فلوس دار بود و بال بزرگ نه بالهای پر و سرش چون سر آدمی و باندازه تیغ عظیم و دو گوش بس
دراز و هر دو چشمی هم مدور و بزرگ بود سینه عقیق مخروطی سیاه داشته این حیوان
از دریا بهوا بر آمده و جانوران بود را بحر آزار رسانیده خداوند ابری بوی فرستاد و ابر
این جانور عظیم بود را ببرد و بهوا بر آورده و این حیوان چون رعد ابر بود بر او آمد از
کمال اضطراب دم بر زمین افکنده و سنگها را قوت دم از زمین بر کنده و بهر طرف افکنده
بعقوبت خدا آفت ابر خفه شده و لاشه او بر زمین افتاده است والله تعالی اعلم بحقایق امور

بیان کلام امام علیه السلام در اینجوهرت زیف
از کیفیت خلقت مورچه و ذره و عنکبوت و طیر

در بیان مور و طیر

مفضل بن عمر گفت بعد از کیفیت خلقت و احوال ماهی آنحضرت در بیان عبرت گرفتن بهمه موجودات است
بیان فرمود که خلق از ذره و مور و طیر بر این توصیف فرمود فقال علیه السلام یا مفضل تأمل وجه
الذرة الحقيرة الصغيرة هل تجد فيها نقصاً عما فيه صلاحها فمن أين هذا التقدير والصواب
في خلق الذرة إلا من التدبير القائم في صغير الخلق وكبيره انظر إلى النمل واحتشادها
في جمع القوت وإعداده فإنك ترى الجماعة منها إذا نقلت الحب إلى زبيتها بمنزلة
جماعة من الناس ينقلون الطعام أو غيره بل للنمل في ذلك من الجد والتشمير ما ليس للناس مثله
أما تراهم يتعاونون على النقل كما يتعاون الناس على العمل ثم يعمدون إلى الحب فيقطعونه قطعاً
لكيلا ينبت فيفسد عليهم فإن أصابه ندى أخرجوه فنشروه حتى يجف ثم لا يتخذ

النمل الزبية



النمل الزبية إلا في نشز من الأرض كيلا يفيض السيل فيغرقها فكل هذا منه بلا عقل و
لا روية بل هو خلقة خلق عليها لمصلحة لطفاً من الله عز وجل انظر إلى هذا الذي
يقال له الليث وتسميه العامة أسد الذباب وما أعطي من الحيلة والرفق في
معاشه فإنك تراه حين يحس بالذباب قد وقع قريباً منه تركه ملياً حتى
كأنه موات لا حراك به فإذا رأى الذباب قد اطمأن وغفل عنه دب دبيباً
دقيقاً حتى يكون منه بحيث تناله وثبته ثم يثب عليه فيأخذه فإذا أخذه اشتمل
عليه بجسمه كله مخافة أن ينجو منه فلا يزال قابضاً عليه حتى يحس بأنه قد
ضعف واسترخى ثم يقبل عليه فيفترسه ويحيى بذلك منه فأما العنكبوت
فإنه ينسج ذلك النسج فيتخذه شركاً ومصيدة للذباب ثم يكمن في جوفه فإذا
نشب فيه الذباب أحال عليه يلدغه ساعة بعد ساعة فيعيش بذلك منه
فكذلك يحكي صيد الكلاب والفهود وهكذا يحكي صيد الأشراك والحبائل
فانظر إلى هذه الدويبة الضعيفة كيف جعل في طبعها ما لا يبلغه الإنسان
إلا بالحيلة واستعمال الآلات فيها فلا تزدر بالشيء إذا كانت العبرة فيه
واضحة كالذرة والنملة وما أشبه ذلك فإن المعنى النفيس قد يمثل
بالشيء الحقير فلا يضع منه ذلك كما لا يضع من الدينار وهو من ذهب أن
يوزن بمثقال من حديد احث و بعد حل و ترجمه از افعال بغیر جمیع است
زبیه بضم زاء معجمه و باء موحده و یاء حطی بمعنی حفره و دخمه است نشز بفتح نون و سکون شین معجمه
معقوده بمعنی جای بلند است لیث بیاء حطی و ثاء مثلثه بمعنی نوعی از عنکبوت است که صید
بطریق بر جستن میکند موات بفتح میم بمعنی چیز بی روح در آن باب شرک بالتحریک بمعنی
دام و حباله بمعنی تله سیاه و حبائل جمع آن کفته شده حال فلان بالتوط بفرسه بمعنی
اقبل کلمه ام علیهم فکذلک مر کفعل اللیث و قول اکثر است که این کالعنکبوت از ذره
بزاء و لام و دال و راء مهملتین و الف میدهد بمعنی بیست افعال دیگر حقارت ذره بفتح ذال
معجمه مور ریز است و اوله آن ذره است امام جعفر صادق علیه السلام و الصلوة فرمود
ای مفضل تفکر کن در ذره یعنی مور حقیر صغیر که از آنچه صلاح این حیوان در آنست نقصانی بود
آن میشود یا این حسن تقدیر و لطف تصویر در آفرینش چنین حیوان حقیر جز از تدبیر

[illegible] نفیس [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] در آیهٔ شریفه ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها [illegible]

[illegible]

[illegible] آیهٔ شریفه ان الله لا یظلم مثقال ذرة [illegible] ذره [illegible]

[illegible] ذره [illegible]

ذره [illegible] ذره [illegible]

[illegible] ذره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible]



[illegible] عنکبوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عنکبوت [illegible]

[illegible]

[illegible] عنکبوت [illegible]

[illegible]

در ذکر مگس

[illegible] مگس [illegible]

[illegible] مگس [illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible]

[illegible] عنکبوت [illegible]

[illegible]

و گفته‌اند که این حیوان نه از نکاح و تولد خیزد زیرا که بچه نزاید و خود متولد در آن نفوذ کند و چون
به نمو رسد قسمت است بلکه قوت او از آن است که مرده نبود و نه کند و چون آن بلوغ یابد تا نخم ماند
بونه که نه نیز و از این بچه ها با مردم فقیر الحال بود و گونه خلاف نیکی بود زنده بچه نوشته خبر داده و علم
و مورچه و مور به هیچ حیوان نشسته ... بود و گفته که اما فوق ... [illegible]
اسباب چون که مورچه بر اوقات او دانه زیرا که مخفی بر او بود و ظرافت نمو عصا فی گرد حال
بود از لگد کشد که چون نشسته او را به بهار فرو خورد دانه کنند که اکثر اوقات در هرکس با او در نیز چند
روز که کار یکم و نوشته نمک و هنگامی در رسید و این حیوان در زمستان دانه با اسباب ذخیره
و چگونه دانه را دو نیمه کند تا بر نخیزد و تخم گشتن بو بالمام هوای بر بهار یا ان که ...
و یکی نیز ایذا نیز از نقش وهم از نقش آن دفاع کند نمو بر فی او هم تفرق بنده و انبار او را نیز
است یعقوب شرح داده و از داو فاضل از بهر خو نکند گیاه و علف‌ها و شهادت
فقیر و هم تا آن جامه‌ای آن بوی ... و لا به نیز فراز لانه بر کرد تا از [illegible]
او فقیر به انواع غیر ... در کتاب حیوة الحیوان دمیری از او اکابر ... مطلوب است
و اگر چه زاید بهار مورد از مور ان فقیر ... حیث و آنها ... [illegible]
بر سر آن حیوان نان بود نیز بود و هیچ حیوان جز بر دوش خود نبرد ... [illegible]
و حرص او که یک نیز ... سوراخ آن ... از انکال حرص غذای چند
ساله خود انبار کند ... [illegible]
و [illegible] ... چوی حبات ... و از عجایب کار این حیوان است
که لانه ... [illegible] ... طبقات منقسم در آن [illegible]
از ذخیره ... [illegible]
بگزد و [illegible] الاسد ... [illegible]
و حضرت موسی علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مورچه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



فخار و حیات او بود از عبرت آن که با مره چگونه نگاه ... یعقوب آن ... [illegible]
از موران ... عقاب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
یکی از خواص ... و در داستان نمل و حضرت سلیمان ... در سورة النمل ... مشهور است
و در تاریخ احوال حضرت صادق علیه السلام ... و نام آن مور ... [illegible]
از ... [illegible]
... ابوحنیفه ... [illegible]
... حضرت سلیمان ... ابوحنیفه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نوعی از عنکبوت است ... و از عنکبوت ... و عنکبوت
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عنکبوت ... [illegible]
... [illegible]
عنکبوت ... [illegible]
... [illegible]
... عنکبوت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

عنکبوت [illegible]

[illegible]
نوعی از عنکبوت است

آنگاه جانوری دیگر بر روی عنکبوت ... روز از تولد ... که ... عنکبوت
... از میان ... از میان ... بسته است ...
... و [illegible] ... حکیم گویند دار حکمتی
... ابتدا از ... آن خانه ... و جمیع
... و حرکت ... بر ... آن ... ضعیف ... آنگاه
... اگر آن ... را آن ... که عنکبوت ...
... از ... از ... در
آن از طرف طول ... و این نوع عنکبوت ... خانه ... میتند ...
جانوران ... در کتاب ... احوال مجاهد ...
... ایّنما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدة ... باشد ...
... در زمان سابق ...
... دختری زاد و آن زن ... آتش ...
از ... آن مرد ... این زن ... دختر ...
دختر ... آن ... عنکبوت ...
... این ... دختر ...
... نکاح ... دختر ...
... و هم در آن ... از ... دریا ...
و از آن طرف ... دریا ...
... از ...
در ... بوستان ... از تمام ...
... دریا ...
اقامت ... مردم ... از ...
... دریا ... آن ...
اقامت ... از ... نکاح در
آورد آن زن ... دریا ... حسن و جمال



حکایت زنی با عنکبوت



و غیر دد دلالت ... دو ... و جانوران ...
... مردان ... آن زن ...
مردی ... خود ...
پس او ... در میان ...
... و روز و شب ... جانوران ...
... روز ... حال ...
... دختر ...
... عنکبوت
... در آن ...
روزی آن ... عنکبوت ... بر ...
... عنکبوت ... آن خوان
که ... آن جانور در میان ...
آن زهر ... آن ... فرمود ... آن ... شریف
... عنکبوت ...
... عنکبوت ...
... آن ... از ...
و آن اوهن البیوت لبیت العنکبوت در سورهٔ عنکبوت ...
احوال حضرت امام ... عنکبوت ...
... عنکبوت ... بر ...
... بر غیر قبله ... قبله ...

در بیان حکمت پرواز مرغ در هوا

باب کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف

در کیفیت جسم طایر و طیران در هوا و صفات بعضی

تأمّل یا مفضّل جسم الطائر وخلقته فإنّه حین قدّر أن یکون طائراً فی الجوّ خفّف جسمه وأدمج خلقه فاقتصر به من القوائم الأربع علی اثنتین ومن الأصابع الخمس علی أربع ومن منفذین للزبل والبول علی واحد یجمعهما

ثمّ خلق ذا جؤجؤ محدّد ليسهل عليه أن يخرق الهواء كيفما أخذ فيه كما جعل السفينة
بهذه الهيئة لتشقّ الماء وتنفذ فيه وجعل في جناحيه وذنبه ريشات طوال
متان لينهض بها للطيران وكسي كلّه الريش ليتداخله الهواء فيقلّه ولمّا قدّر أن يكون
طعمه الحبّ واللحم يبلعه بلعاً بلا مضغ نقص من خلقه الأسنان وخلق له منقار صلب
جاس يتناول به طعمه فلا ينسحج من لقط الحبّ ولا يتقصّف من نهش اللحم ولمّا عدم
الأسنان وصار يزدرد الحبّ صحيحاً واللحم غريضاً أعين بفضل حرارة في الجوف تطحن له
الطعم طحناً يستغني به عن المضغ واعتبر ذلك بأنّ عجم العنب وغيره يخرج من أجواف
الإنس صحيحاً ويطحن في أجواف الطير لا يرى له أثر ثمّ جعل ممّا يبيض بيضاً ولا يلد
ولادة لكيلا يثقل عن الطيران فإنّه لو كانت الفراخ في جوفه تمكث حتّى تستحكم
لأثقلته وعاقته عن النهوض والطيران فجعل كلّ شيء من خلقه مشاكلاً للأمر الذي
قدّر أن يكون عليه ثمّ صار الطائر السائح في هذا الجوّ يقعد على بيضه
فيحضنه أسبوعاً وبعضها أسبوعين وبعضها ثلاثة أسابيع حتّى يخرج الفرخ
من البيضة ثمّ يقبل عليه فيزقّه الريح لتتّسع حوصلته للغذاء ثمّ يربّيه ويغذيه
بما يعيش به فمن كلّفه أن يلقط الطعم ويستخرجه بعد أن يستقرّ في حوصلته ويغذو به
فراخه ولأيّ معنى يحتمل هذه المشقّة وليس بذي رويّة ولا تفكّر ولا يأمل
في فراخه ما يأمل الإنسان في ولده من العزّ والرفد وبقاء الذكر فهذا هو
فعل يشهد بأنّه معطوف على فراخه لعلّة لا يعرفها ولا يفكّر فيها وهي دوام
النسل وبقاؤه لطفاً من الله تعالى ذكره در این حدیث مبارک فقط نقل مجلد و ترجمه
جاس بودن دعا بجز انوار و ... سخت جلده فانسحج بمعنی ساییده شدن
تقصف بمعنی شکسته شدن نهش بمعنی گزیدن غریض بمعنی طعام تازه عجم بمعنی دانه و حیوانات
کفش ... الطایر بیضه ... تخم خود بود ... تربیت ... بچه
زق الطایر فرخه یعنی بچه را دانه خورانید طعام خورانیدن ... تحقیق ...
جسم پرنده‌ها ... تعالی معتقد ... در هوا پرواز کند جسم این حیوان بوسیله
... و خلقت ... در هم ... ازاو ... و در عوض ...
... پرندگان ... و ... که ... را بآسانی ...





و سینه‌های او باریک و تیز آفریده تا اینکه هوا را بآسانی بشکافد و پرواز نماید همانطوریکه کشتی
را بر این شکل قرار داده تا آب را بشکافد و در آب نفوذ کند و در بالها و دم
او پرهای بلند و محکم آفریده تا بتواند پرواز کند و تمام بدن او را پر پوشانیده تا هوا در آن
داخل شود و او را در هوا نگاه دارد و چون مقرر فرموده طعم او دانه و
گوشت باشد که بدون جویدن فرو برد دندان را از او برداشته و بجای آن منقار صلب
به این حیوان عنایت فرموده طعمه خود را با آن بگیرد و از چیدن دانه ساییده نگردد و از کندن
گوشت نشکند و از آنجا که دندان این حیوان گرفته شد دانه را سالم و گوشت را بدون جویدن
فرو می‌برد این حیوان را بحرارت زیاد که در معده دارد اعانت فرموده تا طعمه او را خرد کند و کفایت از
جویدن نماید مانند هسته انگور و غیره که از شکم آدمی درست بیرون می‌آید ولی در شکم
مرغان خرد می‌شود و اثری از آن باقی نمی‌ماند و مقرر فرموده که مرغان
تخم بگذارند و تخم را بگذارد و بچه در شکم نگاه ندارد زیرا اگر بچه در شکم او باشد تا محکم
شود او را سنگین کند و از پرواز باز دارد و پرواز او را مانع گردد از پرواز
و غذا ... و هر چیز را ... تقدیر فرموده ... مناسب ... درست
در هر جهت ... در هوا پرواز می‌کند ... روی ... تخم خود می‌نشیند و بچه را ...
بعضی یک هفته و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته تا بچه از تخم بیرون آید ...
دهان ... غذا ... و ... می‌دهد تا ... تربیت
و غذا ... زنده ... کسی که ... آن ... طعمه را ... پس
چینه‌دان خود جمع نماید ... بچه‌های خود را تغذیه ... و ... تحمل این
زحمت ... دارای رویه و تفکر نیست و در ... بچه‌ها ... مانند انسان
که از اولاد عزت و ... بقای نسل ... ندارد ... بچه‌های
او ... و ... طبیعت آن حیوان ... تربیت ... و ...
آن ... آن حیوان ... آن حیوان ... تفکر ...
... مجبول ... نسل ... و ... نوع ...
برطرف ... و این ... لطف و عنایت خداوند علیم حکیم است

انظر یا مفضل الی الدجاجة کیف تهیج لحضن البیض والتفریخ ولیس لها بیض مجتمع ولا
وکر موطی بل تنبعث وتنتفخ وتقوقی وتمتنع من الطعام حتی یجمع لها البیض فتحضنه
وتفرخ فلم کان ذلک منها الا لاقامة النسل ومن اخذها باقامة النسل ولا رویة
ولا تفکر لولا انها مجبولة علی ذلک اعتبر بخلق البیضة وما فیها من المح الاصفر الخاثر
والماء الابیض الرقیق فبعضه لینتشر منه الفرخ وبعضه لیغتذی به الی
ان تنقاب عنه البیضة وما فی ذلک من التدبیر فانه لو کان نشوء الفرخ فی تلک
القشرة المستحصفة التی لا مساغ لشیء الیها لجعل معه فی جوفها من الغذاء ما یکتفی
به الی وقت خروجه منها کمن یحبس فی حبس حصین لا یوصل الی من فیه فیجعل معه
من القوت ما یکتفی به الی وقت خروجه منه فکر فی حوصلة الطائر وما قدر
له فان مسلک الطعم الی القانصة ضیق لا ینفذ فیه الطعام الا قلیلا
قلیلا فلو کان الطائر لا یلتقط حبة ثانیة حتی تصل الاولی الی القانصة
لطال علیه ومتی کان یستوفی طعمه فانما یختلسه اختلاسا لشدة الحذر
فجعلت الحوصلة کالمخلاة المعلقة امامه لیوعی فیها ما ادرک من الطعام بسرعة
ثم تنفذه الی القانصة علی مهل وفی الحوصلة ایضا خلة اخری فان من
الطائر ما یحتاج الی ان یزق فراخه فیکون رده للطعم من قرب اسهل علیه

در این حدیث شریف تقوقی با دو قاف بمعنی تقیع است مح بضم میم وحاء مهمله زرده تخم
و در بعض نسخ مخ با خاء معجمه مسطور است [illegible] خاثر با خاء معجمه و ثاء مثلثه [illegible]
[illegible] تنقاب [illegible] نظر کن ای مفضل که
حکمت [illegible] بهیجان مرغ برای برآوردن تخم و جوجه برآوردن و حال آنکه تخم را هم
جمع [illegible] برای خود [illegible] مراقبه [illegible]
میکند و چیزی نمیخورد تا [illegible] تخم جمع میکند و آن تخم [illegible]
فرا میگیرد و جوجه بر میآورد و حال آنکه تخم را [illegible] حکیم علیم این حالت را
آن مقرر فرمود [illegible] نسل [illegible] و این حیوان [illegible] تفکر و رویت [illegible]
امر مجبول فرمود [illegible] تخم و آب غلیظ زرد و آب رقیق سفید در میان تخم خلق [illegible]
برای آنکه جوجه از آن بهم رسد و بعضی [illegible] غذای جوجه تا زمانیکه جوجه از تخم [illegible]

[illegible]



تامل کن و از آن ظاهر [illegible] جوجه در میان پوست محکم [illegible] دخول هیچ چیز بود [illegible]
[illegible] در میان تخم [illegible] زرده [illegible]
[illegible]
[illegible] خورد [illegible] تا [illegible]
[illegible] چینه دان مرغان [illegible]
[illegible] چینه دان [illegible]
[illegible] دهان [illegible] دانه [illegible]
[illegible] دانه [illegible]
[illegible] برای [illegible] دانه [illegible]
[illegible] دانه [illegible] چینه دان [illegible]
[illegible] چینه دان [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
کلمات امام علیه السلام [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] دقایق [illegible] حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible] مرغ [illegible]
[illegible] دقایق [illegible] علیه السلام [illegible] علم [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] علم [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] قطره [illegible] دریا [illegible]

[illegible] دقایق
آن کلمات

فلکیت در رفعت کائنة ما کانت و در هر فن علامه منصوص و صاحب شخص دانا و از کبار علوم زمانه
در تمام مسائل و منقولات فرزانه مرتبه اعلم و اشهر و خبیر داشتم چند بیکس نزد که دانشمند [illegible] حقوق
[illegible] بود با آن مرا [illegible] اشتغال بعلوم دینیه و [illegible] دائم [illegible] وقت
محال اشتغال بهر گونه عوالم و [illegible] جز [illegible] علم باطن و [illegible]
و این گونه بیانات و تحقیقات جز [illegible] از حقایق [illegible] و حالات علم [illegible]
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible] عرفان [illegible]
هوا رف و کار معارف [illegible] علم [illegible] علوم [illegible]
دجاجه [illegible] مرغ خانگی [illegible] دجاجه [illegible] مذکر و مونث [illegible]
کنیت دجاجه ام الولید و ام حفصه و ام جعفر و ام عقبه و ام [illegible] و ام قوب [illegible]
[illegible] دجاجه [illegible] از آن [illegible]
این حیوان [illegible] هر گونه درنده [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
بیدار شده موصوف [illegible] خواب و بیدار شده این حیوان [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] بر زمین [illegible] دیوار [illegible]
و جوجه [illegible] این حیوان [illegible] الطبیعه [illegible]
[illegible]
[illegible] مرغ [illegible] از آن [illegible] مرغ
فاخته [illegible] زمستان [illegible]
[illegible] هوا [illegible]
[illegible] مرغ این [illegible]
از آن [illegible] الا از [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] بحسب [illegible]
از [illegible] مال و تجارت دنیا [illegible] غافل [illegible]
[illegible]

دو نوع



و نوع [illegible] و مرغ نگاه [illegible] [illegible]
[illegible] مخالطت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و فقیر [illegible] محروم [illegible] ابوالفرج
جوزی از احمد بن طولون [illegible] حکایت [illegible] از [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] از غلامان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن طولون [illegible] ابن طولون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوت قلب [illegible]
[illegible] دیگر حکایت [illegible] (مشغول الملک ملطا)
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
این مرغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعض [illegible]

گفتم بیان فرما که مهمان تنها چگونه بایاران خویش بهم از آن بر فاقیه و مقدار کند که تو خبر
نکرده‌ای از شور و در آدم تا آنگاه که نشست و هم نخورد و چون دیدم گفتم نعم الله ایرا که مقدار
شیر تا بخورد است پس سلام بر او پس از آن که گفت ای برادر باز کرد گفتم بیان فرما کن تا از طلا
فلان‌دفت زنده بودار دلی قرص ببر از شیر تا بیا بسوی برادر آن که همچنین دیدم خبر داده‌ام بیش
و هر دانا بمانند تو طعام نکرد بر گفتم لا اله الا الله چه خبر نکو بعد ام آن برادر چنانکه بر خانه و نه تو آن را ز
دوا فتح و گفت دار بر تو خوش طعام بخورد و مهمان خود سوی کار مکرد از گفت ای آدم گفتم طعام
نکو شود و خواهم پس بخورد در میان بسیار خیر ما هم اکنون دهنها که بر و در آن را ز که بودکه گفت آنگاه
کار در بزرگ برکرد و هر فراز و نه تو و خورد سوی خبر نکو گفتم عافاک الله بر خیز مکرر گفت
سوگند؛ فما رآنم گذشت بر روز بادرم و هم نعم مهمان فرمود گر بر شیر بیس که این خبر از خدا تم گفتم
آنکه بر او وقت وهم که سلام نیز بخورد به هر دو بیا تا کتاب آنزمان انگشتری گفت بخور از اطعمات
نکو بعد از وعده؛ بماند برخاست و فراخود پاکرده طعام باغم و بر ترم برو تا ناشتا نکو خبر عذر
او را عذر کردم بدوار زن و شتر بر خود آوردم اکنون آید از دیوار که خسته باشی
آنگاه گفت این کار تا چگونه است از آن که باز گشته بر سابق مراد بر تا تو شتر کنار
بوده و نیز از آنچه طالب ذکر شده، فرمودند تا که تو بر هم نگه داری بکار هم ببینی تو نگاه بحجه
اعراب اسلام گفتم تو ز نور دقیقه نکو سلام سوی مانع برد و گفت هر گز تا نگه گفتم مهمان هم
گفت هر جا بر تو ظاهرت زنده و بی قیمت برو بوار برا بوسی از شتر زیر آمدم آنگاه که
و مقدار گفتم آنکو خبر و بخته گفتم و با مقدار آن که هم تو را نکند تا شتر روغن کباب نیز با تمام آن
و گفت بعد تو بخورد، برو فردا را بخور متن برگشته بودم و بر در اعراب نکو بیدم هم
بود و بعد سلام بر دو و الحق بلام آنگاه گفت هر دو را گفتم مهمان گفت مهمان تو با خبر گشته است از
آن تعو دو جهو برده و گفت طعام فرزندان او بره گفتم مهمان بخور اینم بر تعجب گفت بالای طعام
بسیار خورانید و هم دره نه بخورد رفت چنانکه اعراب او شود و بر در راه برو گفت و من هم
نخوردم اعراب بسوی آمد و گفت بسبب خنده حرمت فرزند تا جائز و دو زن سابق بود ام تو
آنها را خوشنود بم باز نمام اعراب را در نیکو گفتم این زن را او هم فرزند را آنگاه که
داد از تو مهمان چند روز دار تو این را نو فراد و سه د تو نکو مرد هم حرمت خدا بر نیکو نیستم کم ام
یکی از جهت دستار آنگاه گفت در عجب ماندم و در آن شب مهمان در گفتن تجسم نکردم تو را دیدم





در بیان الوان ریش

کلمات معجز آیات حضرت صادق علیه السلام

در این صورت ریش مرغ و بیان الوان آن

مفضل گفت که حضرت فرمود ای مفضل تأمل کن در این اختلاف الوان و شکل ها در بال
مرغ و ریشها که اگر از جهت امتزاج اخلاط بود و اختلاف مقادیر آن در یک مقدار مقرر و بر هو
نمی‌بود یا مفضل هذا الريش الذي في الطواويس والدراج والتدارج على استواء
ومقابلة كنحو ما يخط بالأقلام كيف يأتي به الامتزاج المهمل على شكل واحد لا يختلف
ولو كان بالإهمال لعدم الاستواء ولكان مختلفا تأمل ريش الطير كيف هو فإنك
تراه منسوجا كنسج الثوب من سلوك دقاق قد ألف بعضه إلى بعض كتأليف
الخيط إلى الخيط والشعر إلى الشعر ثم ترى ذلك النسج إذا مددته ينفتح قليلا
ولا ينشق لتداخله الريح فيقل الطائر إذا طار وترى في وسط الريشة عمودا غليظا
متينا قد نسج عليه الذي هو مثل الشعر ليمسكه بصلابته وهو القصبة التي
في وسط الريشة وهو مع ذلك أجوف ليخف على الطائر ولا يعوقه عن الطيران
مرغ تجه کن که در ریش هست اختلاط ریشها در هر ضرب رنگ‌ها و بعضها که
وسعت بیش و هر ریشه را از یک جهت جامه دارد و از یک سو جمع گشته به یک ریش بعضی را فرا
رسانیده که به هم تراکم شود و از جانب دیگر متراکم آن در هر دو روی آن
خوب بهم آورده که چه گونه هر دو را از چوبی مبارک تر خو گرفته از هم بهم بر ریش خود آنچه
کافی در دو بر جانب او در دو در تدارج و تدارج ز ترکیب با آن حال که این آنچه ما در تقدیر نکرده
نقشی بمانند از گشته آن آنچه در آن نقش روشن عاجز و متعجب است مقدر تو معرفت فکر و
هم و طبیعت در او ارشاد و ادراک نیست در امتزاج اخلاط و بدون تقدیر خداوند که تقدیر و مقدور آن
در صورت نمود قصد ریشه از او عالی قال المهموه علوا کبیرا آنگاه فرمود که در هر ریشی که ملکوت هم
نقش و بیان ما هذا رشته و دو بهم الف قیمه و بدانکه در هم نشسته و فرود که آنرا نگر
گنجه رشته دراز بهم جدا نموده بر آن را پیشه نکرده و دراز بود در میان آنها از وسط و آنچه
در میان نهاده تا بود تر از آن هیچ در میان نرم عود غلیظ که از تقدیر خشک و آنکه
بعد از آنکه بر نرم صلابت و محکم را از آن نمو است و اندو و میان آن عمود و در میان رشته
قرار داده؛ بر بر نرم شکسته نگردد و دراز بر قرار گیرد؛ زیرا که هل رأيت یا مفضل هذا الطائر

الطويل الساقين وعرفت ما له من المنفعة في طول ساقيه فإنه أكثر ذلك في ضحضاح
من الماء فتراه بساقين طويلين كأنه ربيئة فوق مرقب وهو يتأمل ما يدب في الماء
فإذا رأى شيئاً مما يتقوت به خطا خطوات رفيقاً حتى يتناوله ولو كان قصير الساقين
وكان يخطو نحو الصيد ليأخذه يصيب بطنه الماء فيثور ويذعر منه فيتفرق عنه
فخلق له ذلك العمودان ليدرك بهما حاجته ولا يفسد عليه مطلبه تأمل
ضروب التدبير في خلق الطائر فإنك تجد كل طائر طويل الساقين طويل
العنق وذلك ليتمكن من تناول طعمه من الأرض ولو كان طويل الساقين
قصير العنق لما استطاع أن يتناول شيئاً من الأرض وربما أعين مع طول
العنق بطول المناقير ليزداد الأمر عليه سهولة وإمكاناً أفلا ترى أنك لا تفتش
شيئاً من الخلقة إلا وجدته على غاية الصواب والحكمة ، ضحضاح یعنی آب تنک و
در [illegible] آید [illegible] تو بینی [illegible] ربیئه [illegible] موضع [illegible]
جانوری [illegible] مراقب [illegible] قوت [illegible] دو ساق [illegible]
که [illegible] دراز [illegible] مرقب [illegible] دیده‌بان [illegible] دراز
آن [illegible] دیده آن [illegible]
[illegible] بسیار دراز داد [illegible] بسیار دراز [illegible] منفعتها [illegible]
مرغ [illegible] در میان آب [illegible] حیوان دراز [illegible]
[illegible] جانوران [illegible] جانور [illegible]
[illegible] آهسته آهسته گام [illegible] آن جانور [illegible]
[illegible] آب [illegible] آن جانوران
[illegible] دراز [illegible]
طلب [illegible] فاسد نگردد [illegible] انواع تدبیر حکیم قدیر [illegible] مرغان [illegible]
دراز [illegible] گردن دراز [illegible] تا بتواند طعمه خود را از زمین بر گیرد اگر [illegible] گردن کوتاه
[illegible] نتوانستی [illegible] از زمین بر گیرد [illegible] گردن [illegible]
دراز [illegible] بواسطه آن [illegible] اعانت [illegible] در هر جزو [illegible] خلقت
[illegible] صواب و حکمت [illegible] انظر الى العصافير كيف

تطلب



تطلب أكلها بالنهار فهي لا تفقده ولا هي تجده مجموعاً معداً بل تناله بالحركة
والطلب وكذلك الخلق كله فسبحان من قدر الرزق قوته فلم يجعل مما لا يقدر
عليه إذ جعل بالخلق حاجة إليه ولم يجعله مبذولاً ينال بالهوينا إذ كان لا صلاح
في ذلك فإنه لو كان يوجد مجموعاً معداً كانت البهائم تنقلب عليه ولا تنقلع
عنه حتى تبشم فتهلك وكان الناس أيضاً يصيرون بالفراغ إلى غاية الأشر والبطر
حتى يكثر الفساد ويظهر الفواحش أعلمت ما طعم هذه الأصناف من الطير التي
لا تخرج إلا بالليل كمثل البوم والهام والخفاش قلت لا يا مولاي قال إن
معاشها من ضروب تنتشر في هذا الجو من البعوض والفراش وأشباه الجراد
واليعاسيب وذلك أن هذه الضروب مبثوثة في الجو لا يخلو منها موضع
واعتبر ذلك بأنك إذا وضعت سراجاً بالليل في سطح أو عرصة دار اجتمع عليه
من هذا شيء كثير فمن أين يأتي ذلك كله إلا من القرب فإن قال قائل
إنه يأتي من الصحاري والبراري قيل له كيف يوافي تلك الساعة من
موضع بعيد وكيف يبصر من ذلك البعد سراجاً في دار محفوفة بالدور فيقصد
إليه مع أن هذه عياناً تتهافت على السراج من قرب فيدل ذلك على
أنها منتشرة في كل موضع من الجو فهذه الأصناف من الطير تلتمسها إذا خرجت
فتتقوت بها فانظر كيف وجه الرزق لهذه الطيور التي لا تخرج إلا بالليل من هذه
الضروب المنتشرة في الجو واعرف مع ذلك المعنى في خلق هذه الضروب المنتشرة التي
عسى أن يظن ظان أنها فضل لا معنى له خلق الخفاش خلقة عجيبة بين خلقة الطير
وذوات الأربع بل هو إلى ذوات الأربع أقرب وذلك أنه ذو أذنين ناشزتين
وأسنان ووبر وهو يلد ولاداً ويرضع ويبول ويمشي إذا مشى على أربع وكل
هذا خلاف صفة الطير ثم هو أيضاً مما يخرج بالليل ويتقوت بما يسري في الجو
من الفراش وما أشبهه وقد قال قائلون إنه لا طعم للخفاش وأن غذاءه من
النسيم وحده وذلك يفسد ويبطل من جهتين أحدهما خروج ما يخرج منه
من الثفل والبول فإن هذا لا يكون من غير طعم والأخرى أنه ذو أسنان
ولو كان لا يطعم شيئاً لم يكن للأسنان فيه معنى وليس في الخلقة شيء لا معنى

له و اما المآرب فیه فمعروفة حتی ان [illegible] یدخل فی بعض الاعمال و من اعظم الارب
فیه خلقته العجیبة الدالة علی قدرة الخالق جل شانه و تصرفها فیما شاء کیف
شاء لضرب من الحکمة انتهی ... موصده و دلیل محبه و ترکیب بعض تجربت قرار [illegible]
[illegible] در شعر [illegible] و [illegible] یعسوب [illegible] و [illegible]
زنبور عسل است و [illegible] ملک است [illegible] بزرگ [illegible] و قول الله [illegible]
[illegible] مرتفعتین [illegible] و [illegible] مبسوطتین [illegible]
[illegible] در [illegible] نظر کن [illegible] و [illegible] روز [illegible]
[illegible] محروم [illegible] رزقی برای او [illegible] فراهم و آماده [illegible]
[illegible] و جستجو [illegible] سایر حیوانات و آدمیان ارزاق [illegible]
[illegible] و [illegible] خداوند [illegible] ارزاق مرزوقین [illegible]
و [illegible] برای [illegible] مقدر [illegible] و [illegible] از طلب [illegible]
خلق [illegible] چند [illegible] است و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] در این [illegible] فراهم و آماده [illegible]
بر آن [illegible] و خداوند [illegible] و آدمیان [illegible]
موجب [illegible] و [illegible] نظر و [illegible] انواع
[illegible] مرغان مانند بوم و [illegible] جهت
[illegible] از جانوران [illegible] در هوا [illegible] مانند [illegible]
[illegible] و [illegible] عسل [illegible] و [illegible] از آنها [illegible]
و [illegible] از [illegible] بر [illegible] فراز [illegible]
[illegible] اندر جانوران [illegible] اگر این جانور [illegible]
از [illegible] اگر [illegible] این جانور [illegible]
[illegible] از مواضع [illegible]
[illegible] و [illegible] مشاهده است [illegible]
[illegible] این جانور در تمام مواضع [illegible]
در هوا [illegible] مرغان [illegible] بر [illegible] مرغان [illegible]

بر آید



[illegible] این جانور را در میان [illegible] و [illegible] نظر کن [illegible]
[illegible] از جانوران [illegible]
رزق [illegible] و [illegible] خلق [illegible] جانوران
[illegible] فایده و [illegible] و از [illegible] مصلحت [illegible] عظیم [illegible] خلق این حیوانات غافل
باشند [illegible] خلقت [illegible] این حیوان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خلقت و صفت سایر طیور [illegible]
و [illegible] برخلاف سایر [illegible] از جانوران [illegible] از [illegible]
[illegible] این [illegible] از [illegible]
این جانور [illegible]
حیوان [illegible] این حیوان [illegible] فایده [illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible] خلقت عجیب [illegible] این حیوان
[illegible] خالق [illegible] حکمت و مصلحت [illegible]
[illegible] عصفور [illegible]
کنیتش ابو [illegible] و ابو مزاحم و ابو یعقوب [illegible] عصفور است و این حیوان [illegible]
[illegible] آواز [illegible] عصفور [illegible]
عصفور [illegible] حیوان [illegible] و آن گنجشک [illegible]
[illegible] سایر طیور [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] این حیوان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] طیور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گنجشک [illegible]

در باب [illegible]

در باب کنجشک

و بخلاف بعضی دیگر است در بعضی صفات و جمعی از پرندگان هستند و منقار نداشته بودند و بیرون آمدن بچه
چنانکه مرده بوده و خروس که بچه‌اش پیدا نشده مرده بود ایوب جانب هم بعض بعضی تکیه کرده در ایام دو
نزدیک به پسری عصفور بوده است و به پسر آمدن بچه ایوب بر برگیرد و گفت تا کی مادر مهربان
برگشته و در کف دست خود نهاد از عصفور را از هوا برگرفت و بکف دست نهاد و بچه‌ها بخورد که آن
آن ایوب بیاید این حیوان نخواهند و گفت الحمد بازگو عصفور پرواز کرد روی وجه‌ای پرواز داده و در
باز شد و ایوب هم آنگونه آب داد تا جواد و در روزی پیچید همی حالت دراز شد تا آن بعضی از ایمان و جمعی
آنگاه ایوب فرمود که هیچ میدانید که این عصفور چه گفت گفتند نه فرمود که چنین گفت هر روز دو قرص
برای آن و هر روز آب فرستادی و حق بعضی از سر بچه‌ها آنجا به بر فرستاده و آنگه در جهت نخواسته و در طلب نمود
نخستین روز از سه داده شد تا در روز تمام یکیک قطع نمود و علفی و به بر رسیده گفت که در این نفر تم
در ایام مکرر گنجشک به جز قسم و حفظ بر پا ایستادیم از دنیا تم رسید و در تنگنا خود بود در شب دو شب
گنجشک به در جهت حفظ کرده بود و در روز بروید که دو حفظ کند و گفت هذا بیت ذکر کرد چنانچه باقی را
چرا الوس جمع از دل گذر در پیشی مرکز نشسته در طلب علم باب کار بعضی کلام از او رسید و معانی به حکمت
و قطع شد و جماعت خفاش بضم خاء معجمه و فاء و الف و شین معجمه شب پره است که جمع آن خفافیش
تحریک و نور چشم و ضعف بصر از روی خلقت و عادت در آن که بهتر از روز تا دو مقدار و جمعیت شکل در حال
تاریکی و در آن که بهتر می‌بیند تا در زمان روشنایی خفاش مدود تاریک بود از تا که بود شب نیز شب شکار طیران می‌کند
و وصف عجیب است و بعضی گفته‌اند که خفاش جنس است و بقول دیگر این نوع است و در هوا از بس تیره نکرده و جنس
صاف بی‌نگرد و چه بسیار تیکه نوعی است و اعضای دیگر است و در روز نگرد و لیک شب نگرد و جمیع را ترا
و بعضی از ضعیف‌تر چشم او تنگ‌تر بود و اعضا که بوده آن کار چشم بهم گفته که در روز در حضور بینای کار
اگرچه چشم احول و خفیف دو چشم داخل و در داخل دارد و بعد این جز بعضی گفته که این حیوان
هم است خفاش و خطاف و ظلام و طواط در رتبه است نرد این جمع این حیوان در روز
هرچند در طلب رزق است و تا رسیده نه روزش نیز و این نوع یک نوع ملقب است و در این وقت
نیست بسیار بیرون از به جوتی و ورق نخواهد جز حیوان است پرواز کردن خفاش نیز در طلب ارزاق خود
پرواز کند و طلب رزق بر طلب رزق بعد فقال الحکیم و خفاش در تمام طور بینید نیز اگر چه نه
کسی که امر داده است کو هم و دو دانه و خشیتی و نقار است حیثیتی بیند و ظاهر بیند و تجدد وهم
انسان منجمد و خفیف بازیان مولکه و بچه بزرگ بود گر به دا و سوی بزرگ و این حیوان بود که

اخراج

دو رفتار این شب پره و
بسیار زده و تو نیز ندید
و لیکن این بیت و نشانه
ذیل و دب ان ذو کو
نیز نور بودن علا ۱۵
و لیک باره و در نتیجه باز
و لیک هر که و لیک باره
و لیک باره ها و طلوع
شب بوزه و نشانه تمیع
یکی جز در رخش



دهی مرغ عیسی نامند و جز خفاش بال حیوانی است که عیسی بن مریم علیه السلام باذن خدا آن حیوان خلق کرده
خلق کرده است چون خلقت مخلوق بخلقت خلق بیافریند داخل این نوع حیوانات مرکب از چند نوع و منقار
داد و بعضی گفتند میان او و هر کدام گوشت از پشت و از این حیوان خلق شد و هر یک گوشت خوار باشند که
شیند و بعضی گفته که در شب پرنده می‌باشد و بعضی گفته‌اند که حضرت عیسی علیه السلام جز این حیوان از ایام حیوان
خلق نکرده چه این حیوان از سایر طیور در حیثیت خلقت اکمل است و این حال را بر رد احوال ابلیغ است
و مخلوق او حیوانی کامل الخلقه بود که چون خدا خلق نموده و بعضی گفته که این حیوان ماده به پرواز
مرد و نرگان بچه پرواز کند و جمعی از حکم این جانب سلوک کرده گفته‌اند که خلق از خلق مخلوق ممتاز
مرد و معلوم شود که او مخصوص ذات خدای تعالی ذوالجلال والکمال است و بعضی گفته که ایشان یعنی مرد از جانب
عیسی علیه السلام خفاش را طلب گفته و ظاهر این بود از سایر پرندگان از حیثیت خلقت عجیب است
چه این حیوان مرکب از گوشت و دم است و چون پر پرد و طیران شود مرد انبوه دل که معروف نطول
عجیب است چنانکه گفته که از نفس دیگر خروج و حشی بیشتر کند و دو بچه از سه جوجه بیضه حیوانات خود
و خفاش سرکب رتبه او در بیان حالتی که در هوا طیران می‌کند و هم جمع بیضه و در جمع حیوانات جز خفاش
و بعد زیر و لیکن از زنان خود بوسه می‌گیرند و بچه را در زیر بال خود می‌گیرد و هر جا پرواز کند که در دب بشد
و خفاش هم در حال طیران بچه خود را با خود می‌برد و اتم حروف گفته که حضرات فقها در قرآن مجید در ذیل آیه
شریفه خطاب به حضرت عیسی علیه السلام واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی دقیقه اشارت داد

حکایت آدم علیه السلام در اینجا مرحوم ... کرده باب
و نقل حکایت
ابن تمره و جراد و کیفیت خلقت آنها

فَأَمَّا الطَّائِرُ الصَّغِيرُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ ابْنُ تَمْرَةٍ فَقَدْ عَشَّشَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ فِي بَعْضِ
الشَّجَرِ فَنَظَرَ إِلَى حَيَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ عُشِّهِ فَاغِرَةً فَاهَا لِتَبْلَعَهُ فَبَيْنَمَا هُوَ يَتَقَلَّبُ
وَيَضْطَرِبُ فِي طَلَبِ حِيلَةٍ مِنْهَا إِذَا وَجَدَ حَسَكَةً فَحَمَلَهَا فَأَلْقَاهَا فِي فَمِ الْحَيَّةِ فَلَمْ
تَزَلِ الْحَيَّةُ تَلْتَوِي وَتَتَقَلَّبُ حَتَّى مَاتَتْ أَفَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ أُخْبِرْكَ بِذَلِكَ كَانَ يَخْطُرُ
بِبَالِكَ أَوْ بِبَالِ غَيْرِكَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ حَسَكَةٍ مِثْلُ هَذِهِ الْمَنْفَعَةِ الْعَظِيمَةِ أَوْ يَكُونُ مِنْ
طَائِرٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ مِثْلُ هَذِهِ الْحِيلَةِ اعْتَبِرْ بِهَذَا وَكَثِيرٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ تَكُونُ فِيهَا
مَنَافِعُ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِحَادِثٍ يَحْدُثُ بِهِ أَوْ خَبَرٍ يُسْمَعُ بِهِ انْظُرْ إِلَى النَّحْلِ وَاحْتِشَادِهِ
فِي صَنْعَةِ الْعَسَلِ وَتَهْيِئَةِ الْبُيُوتِ الْمُسَدَّسَةِ وَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ فِي اجْتِمَاعِهِ مِنْ دَقَائِقِ

الفطنة فإنك إذا تأملت العمل رأيته عجيبا لطيفا وإذا رأيت المعمول وجدته
عظيما شريفا موقعه من الناس وإذا رجعت إلى الفاعل ألفيته غبيا جاهلا
بنفسه فضلا عما سوى ذلك ففي هذا أوضح الدلائل على أن الصواب والحكمة
في هذه الصنعة ليس للنحل بل هي للذي طبعه عليها وسخره فيها لمصلحة الناس
انظر إلى هذا الجراد ما أضعفه وأقواه فإنك إذا تأملت خلقه رأيته كأضعف
الأشياء وإن دلفت عساكره نحو بلد من البلدان لم يستطع أحد أن يحميه منه
ألا ترى أن ملكا من ملوك الأرض لو جمع خيله ورجله ليحمي بلاده من الجراد
لم يقدر على ذلك أفليس من الدلائل على قدرة الخالق أن يبعث أضعف
خلقه إلى أقوى خلقه فلا يستطيع دفعه انظر إليه كيف ينساب على وجه الأرض
مثل السيل فيغشى السهل والجبل والبدو والحضر حتى يستر نور الشمس بكثرته
فلو كان هذا مما يصنع بالأيدي متى كان يجتمع منه هذه الكثرة وفي كم من
سنة كان يرتفع فاستدل بذلك على القدرة التي لا يؤودها شيء ولا
يكثر عليها علامه مجلسی علیه الرحمه در جلد چهاردهم بحار در ذیل [illegible] از جوهری [illegible] نموده
بوزن قبره [illegible] پرنده ایست از گنجشک کوچکتر [illegible] در کتب تفسیر [illegible] المنیر
المنیر و حیات الحیوان و تحفه حکیم مؤمن [illegible] [illegible] لغت وارد [illegible] [illegible]
بلکه ابو زید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جنس [illegible]
و بعقیدت بعضی [illegible] گنجشک سیاه رنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسیار
آواز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نقار [illegible] [illegible] [illegible]
و صحرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بقول [illegible] گنجشک [illegible] نقار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بعضی [illegible] [illegible] آن پرنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لغت
الکتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نوشته [illegible] [illegible] آن پرنده [illegible] [illegible] [illegible] گنجشک [illegible]
این حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در باب القبره

جوهری



جوهری [illegible] [illegible] [illegible] حالت مضطرب گردید [illegible] [illegible]
[illegible] هر چه [illegible] خار خشک [illegible] از هر طرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس این حیوان صغیر [illegible] امام فرمودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن جانور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عجیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عسل
[illegible] [illegible] [illegible] عسل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فاعل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و عدم شعور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شعور [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بجمیع امور [illegible] [illegible] [illegible]
حیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ضعیفترین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] بر دفع آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قدرت خالق [illegible] [illegible] ضعیفترین خلق [illegible] [illegible] [illegible] خلق [illegible] [illegible]
مخلوق قوی بر دفع این مخلوق ضعیف قادر [illegible] [illegible] این حیوان [illegible] [illegible]
بر روی زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نور آفتاب [illegible] [illegible] [illegible]
از جمله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در باب عسل

در باب نمل

تحقیق در مگس عسل

پس در این کار استدلال کن بقدرت قادر توانا که هیچ چیز بر عالم فراتر از آن نیست و به
بسیار است در مقام خلقت او کثیر باشی را آنچه حروف که بنحل؛ یعنی مفهوم و معنای لغت است که
ولام مگس عسل است و معروف که نحل نیز گفته اند نحل نحیف است و لغت نحل نزد آنها است که قرآن
بده است زجاج یکی از این افراد حیوان است نحل؛ و همه مفسران قائل نحل از انّ من الفعل التی خلیع نها
بخشید عسل و از این حیوان بود او حق بر دهان چه نحل بر نحل است و یک تصرف در آن بس
در مفسران قائل و وحی داد و ربک الی النحل یعنی مفسران قائل این حیوان به علم خدا داد تا کیف
و این حیوان از آن که است دفع است و شجاعت است در هوا قسامور نگرد و فضول هر سالی داد
باران و تدبیر چراگاه و مطاعم بر دارد و از آن کار اتفاق نیز مثلی دانه هر کس از آنها که این نیست و کل و
نباتات و نشور و شکوفه ها رنگین بود تا شد بر آنها نشسته و آنچه صلاح او نمی بود در او است و
بوی نکت نموده در آنکه چه امانی نجات دهد و سلطان خود را اطاعت کند و نسبت به خود فروتر بود و از
فضول ملوثات در حلول، نشسته از شکوفه ها و اوراق و اشجار ترشح نماید و ذخیره نماید و غذا سازد و عسل
از آن چه داد عینه و ظروف نیز فانها نماید سدس در از هیچ مایه جز موم در ظرفها و از هر چه باو
جمع کند و گرد عسل از آن سازد و این ذو مساه و چهار ماه بان موم است و آنچه از آنها در دارو بکار
خورده کرد و بهره در آن صحرا از هر جا زینی بر نشسته و نقش کند و از عسل او فیه شفاء للناس
که آنها گفته و سوار بر آنها برگ و جانور طعم عسل بسبب چراگاه جمله خوراک او نیز
نیز از جهت بسیار اوستاد طبیعت مگس عسل نه ضعف و از طبیعت مانای او است که در فصلها
نیز وجه مطلقه از گرمی خانها از موم بنا بود پس از آن خانها یا کند و هر کدام بکار نزل
کند پس از آن خانها که بنا بود مگس دو چیز را دور بهم نیابد فرزند کرد و پنجار زن از هم
بعضی چیزی و برخی بخوابه پرواز کند تخم طیران بنهد و در مقابل بنده گفته و دیگر بارها بکند در
خفاء بزآینه و مگس عسل از تحت موم سپس بو فیرا از آن تخم کنار او چه آن خانه موم در آن
انسان زنیخ است و چیز تخم نگاه او بخلاف تخم نشنید مانند مرغ تخم خود حفاظت کند و از آن تخم ولادت
کرم بهم آن رنگ در سبب پس از آن کرمها جنس نر کند و غذا از نفس خود دهد تا آنکه پرواز کند و
بر شکوفه مختلف نشینند بلکه بر یک نوع از شکوفه نشسته بعضی فانها بود از تخم و بعضی بود از عسل
برکنند و از عسل این چهار وجه در همه محل نگیرد او هر عسل کند، بچه سه دو ماهی در بر وی
افکنده، هر آنها در آن مایه بود سه ماه آنها در آن مایه و چهار بود ده ماه از این حیوان عاجز نشو هم

اوراق ۱۵۶/۱



او را بر دوش گیرند و همه در پیرامون او معیوب نامند و اگر کد در آنجا دارد مرد و خیر سلطنت نیز
کم بود همچنین و هیچ بود سلطنت مستقل نگرد از ادراک امیرالمؤمنین علیه السلام بود و پس از ده شیعیان و
اهل ایمان بآن منسوب شده و از انام علم برشمرده همگی از آن در سلطنت آنکه زن و مرد همه طلب
کند قلیل لازم نیست و غذا نیکو ادراک کند و او نمی شود از خواص سلطان این است و او سرشته
و این عزت و از انام الیق و عشاق حیوانی جنس غالب همه فانها نگوار قابل سقت
و همه جنسه بنده و بهترین بود آنچه در آن حیوان همه لطف نشسته اند و از نیکوتر آنها سیاه است و در
نقطه سفید و بر کار این همه چیز خود بدور باشد و تمام مگس عسل، بر دیگر او بنشد و بر آن او که
و این بود که در کار ربقه خود و عیب امور آنها در این کار دفع بود و اسم امور ملک
و رعیت خود را نگه دارند همه نمی خواهد بکار نیکو است بود و شاه بر در گرد و باشد تا مکها در
یک هم در آن روز بی کار خود بودند بر سر خود نمی شد و بیت عقب بنا نازل هر کار کند و یک سلب و در آن هم
و مقدم و در آن نماز در نمرد و فانها امور لشکر بکار در محضر لشکر از اطراف نیست آنقدر اندر بر در محضر بیست
تا لشکر بر تمامی تن تو ازین به همه کار ترتیب نظام امور لشکر و تمام این ملکها در حکم تن و هر سینه
و بهم متفق باشد و از صفات مگس عسل این است که بجهت ذاتی که در کار او بود و بیان نموده است
ساخته بعض عسل هم از او از مغز موم ترتیب و بنیاد ساخته بر غرفه ها بنا نهند و خانها آنها
عجیب ترین بنای عالم است همه بنا با پرگار مسدس است و از زوایای خارج در آن بنا که این حیوان
بالهام بنا کند چنانچه چنین استنباط این کوتاه باشد است و دو دایره مستوی که در آن اطراف و مقدار
در آن بهمان خانها فرد نباید همه آلت و پرگار بنیان نمود و آنکه آنها بهم چنان اتصال یافته است که
بهم یک قطعه و یک نگین است بقضا و قدر در آن سقف این را که مکها از مثلث و مربع و مخمس
تا مسدس هر یک جنس؛ بیش خود دایره و جمع آنها بهم متصل کرده و فرجها در بیرون آن ماند که
بر اشکال مسدس است این اشکال پیش خود دایره جمع آنها بهم متصل تو فانها گوید یک قطعه
باشد و تمام این کارها بدون آلت و نیکی کردند بر کار و به ارادت صنع خداوند لطیف جز الهام او
بر حیوان است چنانچه فرموده و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر
و تا آخر سوره الآیه فیه بر درد کار بر مگس عسل الهام فرموده و دلیل است بنا و بنیاد در خانها
و عمارات مردم لاسقف برای مربع خانها از بعضی خانها در و خود مسند و نیک چیز در این آیه شریفه
بنگرید کمال اطاعت و حسن نظام و فانها بر دارد این حیوان بود و امر پرورد کار خود معلوم از ره فضولی

فخانها را به ... در اینها که ... کوهستان و ... و خانهای مردمان ... از سقف آن ... بنند
[illegible] خود ... مسدس ... خانها ... کوهستان ... است ... موضع
... و بعضی از آن در ... و بعضی از کوهستان و بعضی از خانهای مردمان است و بعضی از آن در خانهای
مردم است ... از ... محفوظ ... اقل ... حیوان ...
... و ... از ... حیوان ... بعضی از ... بخت
خانها ... و ... آن وقت ... و ... از ... بود و ...
... که ... از ... در ... بعضی ... عسل ... و ...
... از ... و ... خانها ... که ... و ... بر ... در ...
... و عسل ... در ... از ... کل ... نادر
... از ... و ... این حیوان ... از ... اقوال ... از ...
... و ... از جنس ... از آنها ... است ... آنها ...
... و ... در ... آنها ... است ... از آنها ...
... خانه ... در خانه ... در ...
بصیرت ... از ... و ... و ... اوقات و ... اوقات ...
... و ... و ... این حیوان ...
از ... که ... در ... خانه ...
... مسدس ... در ... مسدس ... و این ...
و فهم ... از ادراک آن ... مسدس ...
... خانه ... فایده ... خانه ... مسدس ... از ... 
... مسدس ... بعضی ...
... مسدس ... اگر در دایره ... و ... اوقات ...
... مسدس ... و ... از آن ... بعضی ...
... از ... آنها ... مسدس ... و ... از ...
... حیوان ... و ... آنکه ... و ...
... نه ... علم ... و ... لطف

واتفاقاً



واتفاقاً ... از طبیعت این حیوان است ... از ... بعضی ... خانها ...
و ... که ... بعد ... اگر از ... عسل در خانه
... اطلاع ... این حیوان ... لطیف ... و اگر
... از آنها ... که ... و این ... در ... عسل
... در ... بیشتر از ... و این حیوان از ... 
و این ... از ... طبیعت ... و از عسل ... و ... از عسل ... 
... آب ... عسل ... از ... عسل ... 
... از ... ارکان ... عسل در ...
خانهای آنها ... در ... فایده ... بیشتر از
خانه ... و عسل ... و ... عسل ... 
... از آنکه ... و ... از ... 
... و از طبیعت این حیوان ... از ... خانها ... 
هر یک ... خانه ... و ... از ... در خانه آن
... و ... در ... خانها ... عسل ... 
... در ... خانها ... 
عسل از خانهای ... و از ... 
خانه ... این حیوان ... 
... از ... که ... رسول ... إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبْتَهُ
نَفَعَكَ وَإِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ جَالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَكُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعُ وَكَذَلِكَ
النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعُ ... این ... وجه ... بیان ... و ... و ...
و قلت اذیت و ... کثرت منفعت ... و ... از ... و طیب
... این حیوان ... این حیوان از ... و ... 
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... کُونُوا فِي النَّاسِ كَالنَّحْلَةِ فِي الطَّيْرِ
إِنَّهُ لَيْسَ فِي الطَّيْرِ شَيْءٌ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَضْعِفُهَا وَلَوْ تَعْلَمُ الطَّيْرُ مَا فِي أَجْوَافِهَا
مِنَ الْبَرَكَةِ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهَا خَالِطُوا النَّاسَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ وَزَايِلُوهُمْ بِأَعْمَالِكُمْ

وَقُلُوبُكُمْ فَانَّ لِلأَمْرِ مَا الكُتُبُ وَهُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ اَحَبَّ نیز در بیان بود، مانند مگس عسل
در وزن پرندگان باشد چه هیچ پرنده نیست که بغیر از این حیوان ضعیف و بیقدر بنا نهاده کرده
جانه و چه بکس در شکم این حیوان است هر که این حیوان را ضعیف و ذلیل نماید با مردمان بازبان
و جهت فضل مخالطت در ذم مگس و جهت انتقال ضعفای و قلوبشان نیز آنچه در دل [illegible] مفارقت
دنیویت و نیه کاینات از نیم آدمی بالیت بر ده او بر حاله [illegible] بود از نظام امور [illegible]
از حیثیت ملکیت و ملت و کار و جهت [illegible] بود به و نکات مخالطه [illegible]
دنیا شد او رجب عمر به دوری او بر و بکه راجع بود و اقرونیه است که تنها عاری و تیمی لکه
چه برابر مگس اگر لیک لکه ذخیره بنه و در آخرت به هر که را استاد نیست محمود و دلها جنبه
و جمهور مردمان لو عمر به بر آن است و عسل از دهان مگس عسل بر طرف آید و از حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام در تحقیر دنیا داوود و بیان از طرف لباس فرزند آدم که ابریشم است و ابریشم است
و لباس کرم ابریشم است [illegible] و در دار دنیا بر کدام نیه مگس عسل است [illegible]
انبیا آدم عسل است و عسل بر کونه مع بر منت و از ظاهر این حرمه و کمال تحقیر دنیا دلالت
نیز معلوم شود و عسل از بغیر از دهان این حیوان بر طرف آید و آنچه تحقیق شده آنست که عسل
از شکم مگس عسل است نه معلوم شده است از دهان او [illegible]
این عمل بود مکشوف و ابو ظرفیه [illegible] و این حیوان بود [illegible]
حیوان قول این [illegible]
نشده عسل از گیاه [illegible] قدرت [illegible] مطلق این است و از این حیوان ضعیف
زهر [illegible] عسل [illegible]
و نیز عسل بود ممزوج [illegible]
و آیات و اخلاق [illegible] علیهم السلام [illegible] النحل [illegible]
و قصار این حیوان [illegible]
د [illegible]
انکار [illegible]
و عسل [illegible]
د [illegible] حافظ و [illegible]

کذا نه



کذا نه محفوظ [illegible] مرده [illegible]
[illegible] این حیوان و حکایات آن بسیار است [illegible]
[illegible] که [illegible] ماهیه آن جراده است
و ذکر و مونث [illegible] جراده و در مونث [illegible]
و این حیوان [illegible] من الاصوات [illegible] جراد [illegible]
جراده ام [illegible]
بالف [illegible] آن غوغاء است [illegible]
و [illegible] جراد [illegible] حیوان [illegible]
[illegible]
جراد [illegible] الصفراء [illegible]
[illegible] این حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] و این حیوان [illegible]
[illegible] این حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیها السلام [illegible]
آنکه طعام [illegible] و این حیوان ضعیف
از ده حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
حیوان [illegible]

ماهی

بر مرد ا بود و [illegible] در زیر جثه [illegible] و بهتر [illegible] است و در تنور کباب شود

بیان کلام امام علیه السلام در این صورت

[illegible] در کیفیت خلقت [illegible] آن

تأمّل خلق السمك ومشاكلته للأمر الذي قدّر أن يكون عليه فإنّه خلق غير ذي
قوائم لأنّه لا يحتاج إلى المشي إذ كان مسكنه الماء وخلق غير ذي رية لأنّه لا
يستطيع أن يتنفّس وهو منغمس في اللجّة وجعلت له مكان القوائم أجنحة شداد
يضرب بها في جانبيه كما يضرب الملّاح بالمجاذيف من جانبي السفينة وكسي
جسمه قشوراً متاناً متداخلة كتداخل الدروع والجواشن لتقيه من الآفات
فأعين بفضل حسّ في الشمّ لأنّ بصره ضعيف والماء يحجبه فصار يشمّ الطعم
من البعد البعيد فينتجعه وإلّا فكيف يعلم به وبموضعه واعلم أنّ من فيه إلى
صماخه منافذ فهو يعبّ الماء بفيه ويرسله من صماخيه فيتروّح إلى ذلك
كما يتروّح غيره من الحيوان إلى تنسّم هذا النسيم فكّر الآن في كثرة نسله وما
خصّ به من ذلك فإنّك ترى في جوف السمكة الواحدة من البيض ما لا
يحصى كثرة والعلّة في ذلك أن يتّسع لما يغتذي به من أصناف الحيوان
فإنّ أكثرها يأكل السمك حتّى أنّ السباع أيضاً في حافات الآجام عاكفة
على الماء أيضاً كي ترصد السمك فإذا مرّ بها خطفته فلمّا كانت السباع تأكل
السمك والطير يأكل السمك والناس يأكلون السمك والسمك يأكل السمك
كان من التدبير فيه أن يكون على ما هو عليه من الكثرة فإذا أردت أن
تعرف سعة حكمة الخالق وقصر علم المخلوقين فانظر إلى ما في البحار من ضروب
السمك ودوابّ الماء والأصداف والأصناف التي لا تحصى ولا تعرف
منافعها إلّا الشيء بعد الشيء يدركه الناس بأسباب تحدث مثل القرمز فإنّه
إنّما عرف الناس صبغه بأنّ كلبة تجول على شاطئ البحر فوجدت شيئاً من
الصنف الذي يسمّى الحلزون فأكلته فاختضب خطمها بدمه فنظر الناس إلى
حسنه فاتّخذوه صبغاً وأشباه هذا ممّا يقف الناس عليه حالاً بعد حال وزماناً
بعد زمان [illegible]

ملاحظه آن



ملاحظه آن بعض اطراف جثه است [illegible] مواظبت [illegible] نمود
صاحب قاموس گفته قرمز [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] در تذکره گفته قرمز [illegible] و آن حیوانی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در بلاد ارمنیه [illegible] حلزون [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] در خلقت [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدمیان [illegible]

از دانه انواع ریاحین و اشجار و حیوانات آبی و صد هزار نوع از مخلوقات بلکه شمار آنها را
هیچکس جز خدا نکند و منافع آنها سوای جزء یسیری بر مردمان نرسیده از زمین و صدف
برآید الملوک و خالق حکیم و انواع جواهر از در و مرجان که از آن بیرون آید از آن
در و گوهر ها بیرون آید از کرم نخود و از خون ماهی رنگ قرمز ... سنگ یشب که از آن
آن رنگ سفید و زرد و سبز ... و بنا بر ... مردم ...
و اقف و مطلع از آن عارف حقیقت و راقم حروف که سنگ ... دیدم ...
و امواه آن سنگ ... تا آب مخلوق شود و انواع
کثیره ... از مخلوقات ...
در آب ... از انواع ... از نهایت عظمت ...
و اخرها ... در آب ... اول ... [illegible]
در آب ... و استنشاق آب کنند ... حیوانات ... استنشاق هوا کنند ...
و ... حیوانات ... استنشاق هوا ... و ...
صدف ... آب کنند و آب ... و ... حیوانات ...
دائم ... حیات ... از آب ... و ... از عالم آب ...
و ... از عالم زمین و آب ... و ... در آب ...
اگر ... که ... در آب ...
... طیران ... و انواع ... [illegible]
... حیوان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
الا الله ... [illegible]
... [illegible]
و اللہ ... عجائب المخلوق ... [illegible]
... [illegible]

بلغ مقابله



که به نسبت ... تو ... از آن ... و از آن لطائف علوم و دقائق حکم ... منافع ... و
... و ... و معبود ... و آن ... از ...
بیان خطبه حضرت امام الهمام ... الصادق
جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة و التسلیم ... یم

خطبه

مفضل ... که ... مولای ... که ...
... فقال علیه السلام الحمد لله الذی اصطفانا و لم یصطف
علینا اصطفانا بعلمه و ایدنا بحلمه من شذ عنا فالنار مأواه و من تفیأ بظل دوحتنا
فالجنة مثواه قد شرحت لك یا مفضل خلق الانسان و ما دبر به و تنقله فی
احواله و ما فیه من الاعتبار و شرحت لك امر الحیوان و انا ابتدئ الان بذكر
السماء و الشمس و القمر و النجوم و الفلك و اللیل و النهار و الحر و البرد و الریاح
و الجواهر الاربعة الارض و الماء و الهواء و النار و المطر و الصخر و الجبال و الطین و الحجارة
و المعادن و النبات و النخل و الشجر و ما فی ذلك من الادلة و العبر ...
... مخلوق ... علم ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... و انواع ... حیوان ... [illegible]

در بیان رنگ آسمان

آسمان و آفتاب و ماه و ستارها و خلق را [illegible] و دلیل و نهار و دریا و کوه [illegible] ظاهر شود
[illegible] و آب و [illegible] و باران و [illegible] و کوهها و معادن و نباتات و [illegible]
[illegible] از ادله قدرت حضرت احدیت و مایه اعتبار و عبرت و علامت نهایت تدبیر و حکمت

بیان کلام امام علیه السلام در این حدیث شریف
از کیفیت رنگ آسمان و حکمت آن

فَكِّرْ فِي لَوْنِ السَّمَاءِ وَمَا فِيهِ مِنْ صَوَابِ التَّدْبِيرِ فَإِنَّ هٰذَا اللَّوْنَ أَشَدُّ الْأَلْوَانِ
مُوَافَقَةً لِلْبَصَرِ وَتَقْوِيَةً حَتَّى إِنَّ مِنْ صِفَاتِ الْأَطِبَّاءِ لِمَنْ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَضَرَّ بِبَصَرِهِ
إِدْمَانُ النَّظَرِ إِلَى الْخُضْرَةِ وَمَا قَرُبَ مِنْهَا إِلَى السَّوَادِ وَقَدْ وَصَفَ الْحُذَّاقُ مِنْهُمْ
لِمَنْ كَلَّ بَصَرُهُ الْإِطِّلَاعَ فِي إِجَّانَةٍ خَضْرَاءَ مَمْلُوَّةٍ مَاءً فَانْظُرْ كَيْفَ جَعَلَ اللّٰهُ جَلَّ وَتَعَالَى
أَدِيمَ السَّمَاءِ بِهٰذَا اللَّوْنِ الْأَخْضَرِ إِلَى السَّوَادِ لِيُمْسِكَ الْأَبْصَارَ الْمُتَقَلِّبَةَ عَلَيْهِ
فَلَا يَنْكَأُ فِيهَا بِطُولِ مُبَاشَرَتِهَا لَهُ فَصَارَ هٰذَا الَّذِي أَدْرَكَهُ النَّاسُ بِالْفِكْرِ
وَالرَّوِيَّةِ وَالتَّجَارِبِ يُوجَدُ مَفْرُوغاً مِنْهُ فِي الْخِلْقَةِ حِكْمَةً بَالِغَةً لِيَعْتَبِرَ بِهَا الْمُعْتَبِرُونَ
وَيُفَكِّرَ فِيهَا الْمُلْحِدُونَ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ [illegible] در این حدیث [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] [illegible] [illegible] اطلاق [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] تفکر کن در رنگ آسمان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الوان موافق‌تر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نظر [illegible] [illegible] و حذاق اطبا [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] نظر [illegible] [illegible] خالق [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] بسیار و از [illegible]
[illegible] خلقت فلاق حکیم علیم [illegible] مواضع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خلقت [illegible] حکیم علیم قدیر [illegible]

شفقه بود



شفقه بود [illegible] و کیفیت [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خلق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افلاک [illegible]
بسیط [illegible] الوسط [illegible] ولا [illegible]
[illegible] [illegible] در شرح نهج البلاغه [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دخان
خلق [illegible] ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ [illegible]

در بیان طلوع و غروب شمس

بیان کلام حضرت صادق صلوات الله علیه در این
حدیث شریف از کیفیت طلوع و غروب آفتاب

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ وَغُرُوبِهَا لِإِقَامَةِ دَوْلَتَيِ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ فَلَوْلَا طُلُوعُهَا
لَبَطَلَ أَمْرُ الْعَالَمِ كُلِّهِ فَلَمْ يَكُنِ النَّاسُ يَسْعَوْنَ فِي مَعَايِشِهِمْ وَيَتَصَرَّفُونَ فِي أُمُورِهِمْ
وَالدُّنْيَا مُظْلِمَةٌ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَكُونُوا يَتَهَنَّوْنَ بِالْعَيْشِ مَعَ فَقْدِهِمْ لَذَّةَ النُّورِ وَرَوْحَهُ
وَالْإِرْبُ فِي طُلُوعِهَا ظَاهِرٌ مُسْتَغْنٍ بِظُهُورِهِ عَنِ الْإِطْنَابِ فِي ذِكْرِهِ وَالزِّيَادَةِ فِي شَرْحِهِ
بَلْ تَأَمَّلِ الْمَنْفَعَةَ فِي غُرُوبِهَا فَلَوْلَا غُرُوبُهَا لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ هُدُوءٌ وَلَا قَرَارٌ مَعَ عِظَمِ حَاجَتِهِمْ
إِلَى الْهُدُوءِ وَالرَّاحَةِ لِسُكُونِ أَبْدَانِهِمْ وَجُمُومِ حَوَاسِّهِمْ وَانْبِعَاثِ الْقُوَّةِ الْهَاضِمَةِ لِهَضْمِ
الطَّعَامِ وَتَنْفِيذِ الْغِذَاءِ إِلَى الْأَعْضَاءِ ثُمَّ كَانَ الْحِرْصُ يَسْتَحْمِلُهُمْ مِنْ مُدَاوَمَةِ الْعَمَلِ
وَمُطَاوَلَتِهِ عَلَى مَا تَعْظُمُ نِكَايَتُهُ فِي أَبْدَانِهِمْ فَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَوْلَا جُثُومُ
هٰذَا اللَّيْلِ لِظُلْمَتِهِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ هُدُوءٌ وَلَا قَرَارٌ حِرْصاً عَلَى الْكَسْبِ وَالْجَمْعِ وَالْادِّخَارِ
ثُمَّ كَانَتِ الْأَرْضُ تَسْتَحْمِي بِدَوَامِ الشَّمْسِ بِضِيَائِهَا وَتُحْمِي كُلَّ مَا عَلَيْهَا مِنْ حَيَوَانٍ
وَنَبَاتٍ فَقَدَّرَهَا اللّٰهُ بِحِكْمَتِهِ وَتَدْبِيرِهِ تَطْلُعُ وَقْتاً وَتَغْرُبُ وَقْتاً بِمَنْزِلَةِ سِرَاجٍ
يُرْفَعُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ تَارَةً لِيَقْضُوا حَوَائِجَهُمْ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ مِثْلَ ذٰلِكَ لِيَهْدَؤُوا وَ
يَقِرُّوا فَصَارَ النُّورُ وَالظُّلْمَةُ مَعَ تَضَادِّهِمَا مُنْقَادَيْنِ مُتَظَاهِرَيْنِ عَلَى مَا فِيهِ

صلاح العالم وقوامه ثم فكر بعد هذا في ارتفاع الشمس وانحطاطها لاقامة
هذه الازمنة الاربعة من السنة وما في ذلك من التدبير والمصلحة ففي
الشتاء تعود الحرارة في الشجر والنبات فيتولد فيهما مواد الثمار ويستكثف
الهواء فينشأ منه السحاب والمطر وتشتد ابدان الحيوان وتقوى وفي الربيع
تتحرك وتظهر المواد المتولدة في الشتاء فيطلع النبات وتنور الاشجار ويهيج الحيوان
للسفاد وفي الصيف يحتدم الهواء فتنضج الثمار وتتحلل فضول الابدان ويجف
وجه الارض فتهيأ للبناء والاعمال وفي الخريف يصفو الهواء ويرتفع الامراض
ويصح الابدان ويمتد الليل فيمكن فيه بعض الاعمال لطوله ولطيب الهواء فيه
الى مصالح اخرى لو تقصيت لذكرها لطال فيه الكلام و[illegible] فصل اول بعد
[illegible] حالت [illegible] در [illegible] و [illegible] هر [illegible]
[illegible] در میان [illegible] و [illegible]
[illegible] الحیوان [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]



چه اگر همیشه روز می‌بود [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

کلام امام علیه الصلوة والسلام در این حدیث
شریف از کیفیت گردش آفتاب در بروج [illegible]

فكر الان في تنقل الشمس في البروج الاثني عشر لاقامة دور السنة وما في ذلك
من التدبير فهو الدور الذي تصح به الازمنة الاربعة من السنة الشتاء
والربيع والصيف والخريف وتستوفيها على التمام وفي هذا المقدار من دوران
الشمس تدرك الغلات والثمار وتنتهي الى غاياتها ثم تعود فيستأنف
النشوء والنمو الا ترى ان السنة مقدار مسير الشمس من الحمل الى الحمل فبالسنة
واخواتها يكال الزمان من لدن خلق الله تعالى العالم الى كل وقت وعصر من غابر
الايام وبها يحسب الناس الاعمار والاوقات الموقتة للديون والاجارات والمعاملات

وغير ذلك من امورهم وبمسير الشمس يكمل السنة ويقوم حساب الزمان على الصحة انظر الى شروقها على العالم كيف دبر ان يكون فانها لو كانت تبزغ في موضع من السماء فتقف لا تعدوه لما وصل شعاعها ومنفعتها الى كثير من الجهات لان الجبال والجدران كانت تحجبها عنها فجعلت تطلع في اول النهار من المشرق فتشرق على ما قابلها من وجه المغرب ثم لا تزال تدور وتغشى جهة بعد جهة حتى تنتهي الى المغرب فتشرق على ما استتر عنها في اول النهار فلا يبقى موضع من المواضع الا اخذ بقسطه من المنفعة منها والارب التي قدرت له ولو تخلفت مقدار عام او بعض عام كيف كان يكون حالهم بل كيف كان يكون لهم مع ذلك بقاء افلا يرى الناس كيف هذه الامور الجليلة التي لم تكن عندهم فيها حيلة فصارت تجري على مجاريها لا تفتل ولا تتخلف عن مواقيتها لصلاح العالم وما فيه بقاؤه استدل بالقمر ففيه دلالة جليلة تستعملها العامة في معرفة الشهور ولا يقوم عليه حساب السنة لان دوره لا يستوفي الازمنة الاربعة ونشوء الثمار وتصرمها ولذلك صارت شهور القمر وسنوه تتخلف عن شهور الشمس وسنيها وصار الشهر من شهور القمر ينتقل فيكون مرة بالشتاء ومرة بالصيف

غایب؛ یعنی تحقیق در احوال بعضی امور دیگر ... و در این مقام مفضل ای مفضل تفکر کن در روز و شب ... که چگونه حکمت ... آغاز طلوع آفتاب ... در سیر ... از مشرق ... که آفتاب بحرکت خاصه خود در دوازده ماه ... در حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت ... در این باب ... و بر ... تمام ... فصول چهارگانه ... از زمستان و بهار و تابستان و پاییز ... و در این مقدار از حرکت آفتاب ... و تمام نعمت ... آدمی و حیوانات ... و سایر منافع آنها ... از ... و ... و در این ... مقدار ... از اول ... آفتاب به برج حمل ... تا آخر برج حوت ...





مرجانه ... بود از آن ... عالم ... ذره ... بهره ... دو ... مقدار ... و اوقات ... و معاملات و سایر امور ... یک دوره آفتاب ... تمام شود حساب زمان بصحت ... نظر کن ... آفتاب ... خداوند حکیم ... اگر آفتاب ... در یک موضع از مواضع ... از آن موضع ... نور و نفع آن ... جهات و ... کوهها و دیوارها ... جهات ... نور ... محجوب ... حکیم ... آفتاب ... عالم و نفع ... از اول روز از مشرق طلوع ... مغرب ... بر ... از ... پس ... از ... که ... در اول روز ... بهره ... و ... مواضع ... از نور آفتاب ... اگر ... تخلف ... یک سال ... چگونه ... حال ایشان ... در بقا ... چگونه ... بصیرت ... امور جلیله ... و تدبیر ... و ترتیب ... تخلف ... از مواقیت ... و ... استدلال کن ... به قمر ... ماه ... در این مخلوق ... دلالت ... شهور ... سال ... فصول چهارگانه ... و سالهای آن ... از شهور شمسی و سالهای آن تخلف می‌ورزد ... ماه ... گاه در زمستان و گاه در تابستان ... و گاه در بهار ... و ... در برج ... آخر ... تفکر کن در ... آن ...

تفكر في انارته في ظلمة الليل

دورو ... ۵۰

والتدبير في ذلك فإنه مع الحاجة إلى ظلمة هذه لهدوء الحيوان وبرد الهواء على النبات
لم يكن صلاح في أن تكون الليل ظلمة داجية لا ضياء فيها فلا يمكن فيه شيء
من العمل لأنه ربما احتاج الناس إلى العمل بالليل لضيق الوقت عليهم في تقضي
الأعمال بالنهار أو لشدة الحر وإفراطه فيعمل في ضوء القمر أعمالا شتى كحرث
الأرض وضرب اللبن وقطع الخشب وما أشبه ذلك فجعل ضوء القمر معونة
للناس على معايشهم إذا احتاجوا إلى ذلك وأنسا للسائرين وجعل طلوعه
في بعض الليل دون بعض ونقص مع ذلك من نور الشمس وضيائها لكيلا ينبسط
الناس في العمل انبساطهم بالنهار ويمتنعوا من الهدوء والقرار فيهلكهم ذلك وفي
تصرف القمر خاصة في مهله ومحاقه وزيادته ونقصانه وكسوفه من التنبيه على
قدرة الله خالقه المصرف له هذا التصريف لصلاح العالم ما يعتبر به
المعتبرون. در این حدیث شریف [illegible] لیلة ظلمة شب [illegible] بجهة [illegible]
علیه السلام [illegible] در روشنائی [illegible] شب سیاه [illegible] آن است [illegible]
آن [illegible] شب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
زمین و درخت [illegible] در شب [illegible] آن [illegible] و نقصان [illegible]
نور [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
حکیم [illegible] ماه [illegible] شب [illegible] نور [illegible]
[illegible] نور شب [illegible] از نور آفتاب [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خسوف [illegible]

[illegible]



[illegible] [illegible] آن است [illegible]
علم است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

کلام امام علیه السلام در این حدیث شریف از
کیفیت ثوابت و اختلاف سیر آنها

فكر يا مفضل في النجوم واختلاف مسيرها فبعضها لا تفارق مراكزها من الفلك ولا
تسير إلا مجتمعة وبعضها مطلقة تنتقل في البروج وتفترق في مسيرها فكل واحد منها
يسير سيرين مختلفين أحدهما عام مع الفلك نحو المغرب والآخر خاص لنفسه
نحو المشرق كالنملة التي تدور على الرحى فالرحى تدور ذات اليمين والنملة
تدور ذات الشمال والنملة في تلك تتحرك حركتين مختلفتين إحداهما بنفسها فتتوجه أمامها
والأخرى مستكرهة مع الرحى تجذبها إلى خلفها فاسأل الزاعمين أن النجوم
صارت على ما هي عليه بالإهمال من غير عمد ولا صانع لها ما منعها أن تكون
كلها راتبة أو تكون كلها منتقلة فإن الإهمال معنى واحد فكيف صار يأتي بحركتين
مختلفتين على وزن وتقدير ففي هذا بيان أن مسير الفريقين على ما يسيران عليه
بعمد وتدبير وحكمة وتقدير وليس بإهمال كما تزعم المعطلة فإن قال قائل ولم
صار بعض النجوم راتبا وبعضها منتقلا قلنا إنها لو كانت كلها راتبة لبطلت الدلالات
التي يستدل بها من تنقل المنتقلة ومسيرها في كل برج من البروج كما قد يستدل
على أشياء مما يحدث في العالم بتنقل الشمس والنجوم في منازلها ولو كانت
كلها منتقلة لم يكن لمسيرها منازل تعرف ولا رسم يوقف عليه لأنه إنما يوقف
عليه لأنه إنما يوقف بمسير المنتقلة منها بتنقلها في البروج الراتبة كما يستدل على
سير السائر على الأرض بالمنازل التي يجتاز عليها ولو كان تنقلها بحال واحدة
لاختلط نظامها وبطلت المآرب فيها ولساغ لقائل أن يقول إن كينونتها على
حال واحدة توجب عليها الإهمال من الجهة التي وصفنا ففي اختلاف سيرها وتصرفها
وما في ذلك من المآرب والمصلحة أبين دليل على العمد والتدبير فيها «انتهى»
علیه السلام بطلت الدلالات [illegible] علامات [illegible]
حضرت علیه السلام لا تفارق مراکزها [illegible]

فانکه در سیارات خمسه متحیره اولا مختلف نسبت بعضها الی بعض بالقرب والبعد از کره محکمه
الاولیه مشتره لها و جمال داده شده بر اکراه آن بروج و انجم که منسوب به سیه
در میان عرب مطلع است از جهت تقارن ایشان و انتقال ایشان در بروج و ان منقلبات
غیرهوانها و بنابراین عنوان تثلیث داده قول آنحضرت علیه السلام و بعضها مطلقة متحقق
فی البروج بنابراین هر شهر به جهت انتقال آنها در بروج ظاهر و در مرتبه بعد بعضی از این
ها و متحرکات اکثر است فانکه از این پس کلام بر کلی ظاهر شده و کلام آنحضرت علیه السلام
فی الاهلة واحد جمال داده شده سماوات بر وطبقه شده در این جهت محکم
و ملکها الهی معلوم تقدیر هر یک از بروج ایشان واحد غیر در شود واعلم
بر ومشخص است که اختلاف از جهت خیر بر جاری شده بکه سماوات شده تحقیق علم
فیه بکه سیارات در مرتبه آن بروج با قدر و حکمت جاری شده غیر از حکمت و تقدیر کلام
در آنها موجود در جهت ظاهر شده بکه سماوات شده و اول غیر معلوم محقق شده
و در تقدیم اول فی برج فانکه مخصوص لها غیر از واحد بوده و در ایشان مطلق است
از جهت اول از نیز ثابته و آن غیر منقله بوده و ملکی شده و غیر اول اکثر
فانکه مخصوص شده و کلام آنحضرت علیه السلام بطلت الاهلة ظاهر غیر متحیره دافع
بقوله علامة از بروج ثابت شده و کلام ما در کجا فی البروج الاثنتی عشر ظاهر و دلالت بر
داده واحد علیه السلام محقق شده در انتقال بروج نفس الاهلة بوده الکلیه
و معلوم در حکمت بطور حرکت است بود از این الکمال علامت در بروج دلو و غیر آن است
و علامت داشته بر حکم از غیر شده بحسب آن از نقطه تقدیر در ایشان سیارات و
خلاف حرکت آنها بعضی از منازل و غیر آن کرده و تا که بر متحیره دانسته از ایشان
و بعضی مطلق الفلک شد واز بعضی بروج حرکت سکته و در حرکت لازمه که امر
و هر یک بوده حرکت مختلف است بحسب عالم و هر کواکب آن حرکت متحرک شده و آن حرکت
شب و روز بوده از مشرق بر مغرب حرکت کرده و حرکت یکی حرکت خاص است و هر یک را
خود حرکتی مخصوص داده اند آن حرکت از جانب مغرب بطرف مشرق است مانند مور که بر
سنگ آسیا حرکت کند بخلاف حرکت سنگ آسیا بطرف است حرکت دهند پس این مور را حرکت
که غیر متحرک بوده اراده او است که از جمیع اول حرکت کند دیگر حرکت ذاتیه او
میکردانند



میگردانند پس بر سبیل قسر از آنچه اراده او مخصوص است در این سیارات راجعند طبایع خود متحرک گشته و دو مرتبه
و تقدیر بر ما غیر در کار است اگر خصوص بر این جهت بگویند چه وجه سماوی است پس اینها چه وجه از ...
متفق غیر شده زیرا که اجمال بر یک شخص و یک حالت است پس چگونه در تقدیر داده اند و حرکت مختلف بوده
مطلع اندازه متقرر شاکی شده بر از ظهور این خلاف تفاوت شده پس فرق چه به آن سابق شده
از وقت عدد و تدبیر و حکمت و تقدیر است و از قبل اتصال و عدم شمول حکمت جماعت مطلع بر این کمال حکمت
و بحث واقع شده فانکه ملاحظه کوکبها اگر کوکب و تقدیر آنها بعضی از سیارات ثابت شده
نفس جواب میگویم اگر جمله بر یک نسق بوده این اختلاف در اوضاع آنها نسبت به یکدیگر نبوده اصلا آثار
از تقدیر مختلفه و سیر آن در هر یک از بروج و در ظهور داده شده بر آن استدلال میشود چنانکه بسیار بر تحقیق
در بیان آن ظاهر در عالم حادث شود به تقدیر حکیم و سیارات در منازل خود شأن به استدلال کرده اند
از جهت مقابله و مقارنه و تثلیث و تسدیس آن به نجوم با نور کم و بیش در عالم حادث ظاهر شده
علم منجمین پس اگر جمله نجوم متفق بوده و حرکات ایشان بر یک نسق بوده پس آنها تا ابد موجود و محسوس
نبوده در کمیه بر آن و وقفه ما بر طلوع بوده زیرا که وقوف بر آن نجوم سیارات جمله نجوم متفق است به وسط
تفکر آن در بروج و ثابته حکم ما بر شده غیر از انتقال سیارات سوی ما داشته ظهور بعضی از ثوابت انتزاع
کرده عنوان داشته چنانکه بر سبیل دور بر تقدیر آن در زمین از نظر متأثر است بلکه از گذشته است
استدلال کرده اند که از نجوم بجمله نیز حرکه مر کرده و به یک حال انتقال میداده و حرکات ایشان بر یک نسق بود
این غرض و مقصود محقق نشده و آن مصالح در این انقلابات منظور و فوت میشده و نظام آن به اختلاف
و تقدیر در آن است باطل میگشت و در این وقت نمیتوانست که جمیع احکام این حرکات بر یک
نسق است چه بوده مطلقه بر شعور مستند بر لاجرم در خلاف سیر و تفرقه حرکات آنها
مصالح در آن معلوم شده و حصول آن به اذن او است و حکمتهای در آن منظور است
موافقت داده بر تقدیر دلیل روشن است و این حرکات و اختلافات که اکثر از اهل ذکر اتفاق
نیست بلکه از اهل تقدیر و تدبیر و تقدیر حکیم است در آن واقع است و افهم و تفکر در نظام کلام
که معظم امام علیه السلام چنانکه در بعضی از کواکب سبعه سیاره مانند قمر و عطارد و زهره
و شمس و مریخ و مشتری و زحل سایر کواکب بر حرکت خاصه نیست چنانکه در اول امر بر جمیع
ثوابت بوده و بر حسب آنها ثوابت سیاره و غیر آن بر خط احاطه بر حرکت قطع دور فلک
هر قدر از قدم حد واحد باشد و آن را که یاد کرده است چنانچه یک قدر از فلک ثوابت و بقیه سال

تکمیل در حرکه
مختص کواکب

که رجوع بود قطع می‌نماید و در مدت بیست و هفت روز و ثلث به مکان اولی عود می‌نماید و آفتاب در یک سال
همین دائره را قطع می‌نماید و ماه در یک ماه و زحل در سی سال به جای اولی عود می‌نماید و مشتری در دوازده سال و مریخ در
دو سال الا چیزی کم و زهره و عطارد در مدت قریب یک سال قطع
می‌نماید پس [illegible] از جهت [illegible] که [illegible] انتقال بروج [illegible] لازم آید
بعضی از آنها [illegible] و ظاهر است که آن جزء از فلک در [illegible] قمر در عقرب در [illegible] و [illegible]
در [illegible] و [illegible] ستاره [illegible] عقرب [illegible] در زمان [illegible] در اصطلاح منجمان
ستاره اول [illegible] و در این زمان [illegible] از بروج قمر از برج عقرب [illegible] و [illegible] مراد از
ولسبب آن ستاره‌ها [illegible] مختلف [illegible] بعضی [illegible] اول [illegible] دو وجه [illegible]
الانوار و بعضی کتب دیگر [illegible] علم نجوم [illegible] مذکور است [illegible] مخصوص [illegible]
امام علیه السلام [illegible] حرکت مختلف [illegible] آن طبیعت [illegible] طبیعیین
و در [illegible] طبیعت [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] از ذوی [illegible] شعور [illegible] فعل مختلف [illegible]
[illegible] از آن [illegible] آب [illegible]
و افعال مختلف [illegible] حکمت [illegible] از طبیعت [illegible] شعور [illegible]
[illegible] آن [illegible] طبیعت [illegible]
پس این حرکت مختلف [illegible] از طبیعت [illegible]
[illegible] شعور [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] و [illegible]
و اصل [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] حرارت [illegible] و آفتاب [illegible]
[illegible]
و [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] تولید بلغم کند [illegible]
بلغم [illegible] حرارت تولید [illegible] از [illegible] روز

نماز



[illegible] اگر [illegible] در [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] طبیعتی [illegible] اهل الطب و مطلع [illegible] اهل [illegible]
از [illegible] حکیم [illegible] حکمت [illegible]
و حیوانات [illegible] موافق [illegible]
[illegible]
[illegible] شعور [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
اگر [illegible] طبیعت [illegible] اصلاح [illegible]

اما کلمات امام علیه السلام در این موضوع
[illegible]

فکّر في هذه النجوم التي تظهر في بعض السنة وتحتجب في بعضها كمثل الثريا والجوزاء
والشعريين وسهيل فإنها لو كانت بأسرها تظهر في وقت واحد لم تكن لواحد فيها
على حياله دلالات يعرفها الناس ويهتدون بها لبعض أمورهم كمعرفتهم الآن
بما يكون من طلوع الثور والجوزاء إذا طلعت واحتجابها إذا احتجبت فصار ظهور
كل واحد واحتجابه في وقت غير الوقت الآخر لينتفع الناس بما يدل عليه كل
واحد منها على حدته وكما جعلت الثريا وأشباهها تظهر حيناً وتحتجب حيناً لضرب
من المصلحة كذلك جعلت بنات النعش ظاهرة لا تغيب ولا تتوارى فهم ينظرون
إليها متى أرادوا أن يهتدوا بها إلى حيث شاؤوا وصار الأمران جميعاً على اختلافهما
موجهين نحو الإرب والمصلحة وفيهما مآرب أخرى علامات ودلالات على أوقات
كثيرة من الأعمال كالزراعة والغراس والسفر في البر والبحر وأشياء مما يحدث في
الأزمنة من الأمطار والرياح والحر والبرد وبها يهتدي السائرون في ظلمة الليل
لقطع القفار الموحشة واللجج الهائلة مع ما في ترددها في كبد السماء مقبلة ومدبرة
ومشرقة ومغربة من العبر فإنها تسير أسرع السير وأحثه أرأيت لو كانت الشمس

والقمر والنجوم بالقرب منها حتى يتبين لنا سرعة سيرها بكنه ما هي عليه لكانت
تستخطف الأبصار بوهجها وشعاعها كالذي يحدث أحيانا من البروق إذا
توالت واضطرمت في الجو وكذلك أيضا لو أن أناسا كانوا في قبة مكللة
بمصابيح تدور حولهم دورانا حثيثا لحارت أبصارهم حتى يخروا لوجوههم فانظر
كيف قدر أن تكون سيرها في البعد البعيد لكيلا تضر في الأبصار وتنكأ فيها
وبأسرع السرعة لكيلا تتخلف عن مقدار الحاجة في سيرها وجعل فيها جزءا يسيرا
من الضوء ليسد مسد الأضواء إذا لم يكن قمر ويمكن فيه الحركة إذا حدثت
ضرورة كما يحدث الحادث على المرء فيحتاج إلى التجافي في جوف الليل وإن
لم يكن شيء من الضوء يهتدي به لم يستطع أن يبرح مكانه فتأمل اللطف
والحكمة في هذا التقدير حين جعل للظلمة دولة ومدة لحاجة إليها وجعل خلالها
شيئا من الضوء للمآرب التي وصفنا فكر في هذا الفلك بشمسه وقمره ونجومه
وبروجه تدور على العالم هذا الدوران الدائم بهذا التقدير والوزن لما في
اختلاف الليل والنهار وهذه الأزمان الأربعة المتوالية من التنبيه على الأرض
وما عليها من أصناف الحيوان والنبات من ضروب المصلحة كالذي بينت و
شخصت لك آنفا وهل يخفى على ذي لب أن هذا تقدير مقدر وصواب
من مقدر حكيم فإن قال قائل إن هذا شيء اتفق أن يكون هكذا فما
منعه أن يقول مثل هذا في دولاب تراه يدور ويسقي حديقة فيها شجر
ونبات فترى كل شيء من آلته مقدرا بعضه يلقى بعضا على ما فيه صلاح
تلك الحديقة وما فيها وبم كان يثبت هذا القول لو قاله وما ترى الناس
كانوا قائلين له لو سمعوه منه أفينكر أن يقول في دولاب خشب مصنوع بحيلة
قصيرة لمصلحة قطعة من الأرض أنه كان بلا صانع ومقدر ويقدر أن
يقول في هذا الدولاب الأعظم المخلوق بحكمة يقصر عنها أذهان البشر لصلاح
جميع الأرض وما عليها أنه شيء اتفق أن يكون بلا صنعة ولا تقدير
لو اعتل هذا الفلك كما تعتل الآلات التي تتخذ للصناعات وغيرها أي
شيء كان عند الناس من الحيلة في إصلاحه جو هر که ستاره ایست

و بجز از جزو ای



و بجز از جزو او طلوع میکند و طلوعش در زمان شدت گرما [illegible]
معمور است و در جزو او نشسته و آن دیگر سو غیر معمور است و طلوعش در [illegible]
[illegible] هر ستاره [illegible]
[illegible] قول امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
در بعضی ستارها [illegible] ظاهر و در [illegible] پنهان [illegible]
[illegible]
[illegible] طلوع بعضی از ستارها [illegible]
[illegible] پنهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ستارها [illegible]
[illegible]
[illegible] ستارها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ستارها [illegible]
[illegible]
[illegible] این ستارها [illegible]
[illegible] ستارها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و کسوف [illegible] در فصل [illegible] نمیکند و نیز آن مصلحت در حرکات [illegible] کواکب مقرر داشته و [illegible]
[illegible] مقدار نور [illegible] ضرورت [illegible] حرکت [illegible] نور [illegible] انوار [illegible]
[illegible] لطف و حکمت علیم قادر حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و حرکات [illegible] و نباتات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صانع قدیر [illegible]
[illegible] صانع [illegible]
[illegible]
[illegible] صانع [illegible]
[illegible]
از ادراک آن قاصر و عاجز است [illegible]
[illegible] صفت و تقدیر صانع قدیر [illegible] افلاک عظیمه
[illegible]
[illegible]

در مقادیر لیل و نهار

کلمات امام علیه السلام در مقادیر لیل و نهار
و حکمت و مصلحت در این مقدار است

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي مَقَادِيرِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ كَيْفَ وَقَعَتْ عَلَى مَا فِيهِ صَلَاحُ هَذَا الْخَلْقِ فَصَارَ

منتهی کل



مُنْتَهَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا امْتَدَّ إِلَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَاعَةً لَا يُجَاوِزُ ذَلِكَ أَفَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ
النَّهَارُ يَكُونُ مِقْدَارُهُ مِائَةَ سَاعَةٍ أَوْ مِائَتَيْ سَاعَةٍ أَلَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ بَوَارُ كُلِّ مَا فِي
الْأَرْضِ مِنْ حَيَوَانٍ وَنَبَاتٍ أَمَّا الْحَيَوَانُ فَكَانَ لَا يَهْدَأُ وَلَا يَقِرُّ طُولَ هَذِهِ الْمُدَّةِ وَلَا الْبَهَائِمُ
كَانَتْ تُمْسِكُ عَنِ الرَّعْيِ لَوْ دَامَ لَهَا ضَوْءُ النَّهَارِ وَلَا الْإِنْسَانُ كَانَ يَفْتُرُ عَنِ الْعَمَلِ
وَالْحَرَكَةِ وَكَانَ ذَلِكَ سَيُنْهِكُهَا أَجْمَعَ وَيُؤَدِّيهَا إِلَى التَّلَفِ وَأَمَّا النَّبَاتُ فَكَانَ يَطُولُ عَلَيْهِ
وَوَهَجُ الشَّمْسِ حَتَّى يَجِفَّ وَيَحْتَرِقَ وَكَذَلِكَ اللَّيْلُ لَوِ امْتَدَّ مِقْدَارَ هَذِهِ الْمُدَّةِ كَانَ
يَعُوقُ أَصْنَافَ الْحَيَوَانِ عَنِ الْحَرَكَةِ وَالتَّصَرُّفِ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ حَتَّى تَمُوتَ جُوعاً وَتَخْمُدُ
الْحَرَارَةُ الطَّبِيعِيَّةُ مِنَ النَّبَاتِ حَتَّى يَعْفَنَ وَيَفْسُدَ كَالَّذِي تَرَاهُ يَحْدُثُ عَلَى النَّبَاتِ إِذَا
كَانَ فِي مَوْضِعٍ لَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ اعْتَبِرْ بِهَذَا الْحَرِّ وَالْبَرْدِ كَيْفَ يَتَعَاوَرَانِ الْعَالَمَ وَيَتَصَرَّفَانِ هَذَا
التَّصَرُّفَ مِنَ الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ وَالِاعْتِدَالِ لِإِقَامَةِ هَذِهِ الْأَزْمِنَةِ الْأَرْبَعِ مِنَ السَّنَةِ
وَمَا فِيهِمَا مِنَ الْمَصَالِحِ ثُمَّ هُمَا بَعْدُ دِبَاغُ الْأَبْدَانِ الَّتِي عَلَيْهَا بَقَاؤُهَا وَفِيهِمَا صَلَاحُهَا فَإِنَّهُ
لَوْلَا الْحَرُّ وَالْبَرْدُ وَتَدَاوُلُهُمَا الْأَبْدَانَ لَفَسَدَتْ وَأَخْوَتْ وَانْتَكَثَتْ فَكِّرْ فِي دُخُولِ
أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ بِهَذَا التَّدْرِيجِ وَالتَّرَسُّلِ فَإِنَّكَ تَرَى أَحَدَهُمَا يَنْقُصُ شَيْئاً
بَعْدَ شَيْءٍ وَالْآخَرَ يَزِيدُ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى يَنْتَهِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْتَهَاهُ فِي الزِّيَادَةِ
وَالنُّقْصَانِ وَلَوْ كَانَ دُخُولُ أَحَدِهِمَا عَلَى الْأُخْرَى مُفَاجَاةً لَأَضَرَّ ذَلِكَ بِالْأَبْدَانِ
وَأَسْقَمَهَا كَمَا أَنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ خَرَجَ مِنْ حَمَّامٍ حَارٍّ إِلَى مَوْضِعِ الْبُرُودَةِ لَضَرَّهُ ذَلِكَ وَأَسْقَمَ
بَدَنَهُ فَلِمَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا التَّرَسُّلَ فِي الْحَرِّ وَالْبَرْدِ إِلَّا لِلسَّلَامَةِ مِنْ ضَرَرِ
الْمُفَاجَاةِ وَلِمَ جَرَى الْأَمْرُ عَلَى مَا فِيهِ السَّلَامَةُ مِنْ ضَرَرِ الْمُفَاجَاةِ لَوْلَا التَّدْبِيرُ
فِي ذَلِكَ فَإِنْ زَعَمَ زَاعِمٌ فِي ذَلِكَ أَنَّ هَذَا التَّرَسُّلَ فِي دُخُولِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ إِنَّمَا
يَكُونُ لِإِبْطَاءِ سَيْرِ الشَّمْسِ فِي الِارْتِفَاعِ وَالِانْحِطَاطِ سُئِلَ عَنِ الْعِلَّةِ فِي الْإِبْطَاءِ
سَيْرِ الشَّمْسِ فِي ارْتِفَاعِهَا وَانْحِطَاطِهَا فَإِنِ اعْتَلَّ فِي الْإِبْطَاءِ بِبُعْدِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقَيْنِ
سُئِلَ عَنِ الْعِلَّةِ فِي ذَلِكَ فَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ تَرْقَى مَعَهُ إِلَى حَيْثُ
رَقِيَ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ حَتَّى اسْتَقَرَّ عَلَى الْعَمْدِ وَالتَّدْبِيرِ لَوْلَا الْحَرُّ لَمَا كَانَتِ الثِّمَارُ
الْجَاسِيَةُ الْمُرَّةُ تَنْضَجُ فَتَلِينُ وَتَعْذُبُ حَتَّى يُتَفَكَّهَ بِهَا رَطْبَةً وَيَابِسَةً وَلَوْلَا الْبَرْدُ لَمَا كَانَ

الزرع يفرخ هكذا ويريع الكثير الذي يتسع للقوت وما يرد في الارض للبذر
افلا ترى ما في الحب والارز من عظيم الغناء والمنفعة وكلاهما مع غنائه والمنفعة
فيه يقوم الابدان ويغذيها وفي ذلك عبرة لمن فكر ودلالة على ان ثمة تدبير
الحكيم في مصلحة العالم وما فيه قول امام عليه السلام لا يكاد وذلك ازين مظلم المعمورا فرو درز
قانون تكمه حوت الدار فرستند درواية تر فيه فائدة عمرو انها عليهما السلام عرب دحوت
النجوم فا قمر تملة تحت قطر وپيكيد شكست بنير مقبول ولاغ وتربتي بعض افق ونوده آن
وكلهم آنحضرت عليه السلام اربونه نبوده بين المشرقين قمر بين مغرب ومشرق واين كه است از
آن دايره است در بروج سوم آن قطع ميشد وقول آن حضرت عليه السلام المجاسب ميز صلبه
وكلهم آنحضرت تنفكه با متع تتمتع بها اربع بار اعلاوه اهل بعض نحو وزيادة شده عبد قجار
ميكيد المقصر الجمع انضافا كما رجعت درد والم باد وبقية تفكري ارتفاع والعلاد
لعروبها ره مكونه بردن مطلع حال عاد بعقد دمغرور كور است در اكثر معمورا تبات است از علم
نقصه نشر نشده من خمس دهم روز يا للشاذ است واتفاق باشد بر تقريب ساعتي داكر مقدار
روز ، بيست حد ساعته ، يا است ساعته برساله تمام جبند كاه ، در روند كاه ادو
زمين هلاك وتباه ميشد زيرا حيوانات بواسطه حكمه دراين موت طويل قرار وسكوت نتوانستند
وهمچنين در اين روز بنحو در ازمنه طويل مشغول بسر نشود آدميان در ايام اين موت مشغول
عمروهم كه نشر شوند ومعلوم است وازين فعلها وحيوانات بعض هلاك ميشد واما با تيه
از حرارت آفتاب در عين مورد طويل خشك ومحترق نكشت وهم حيوان است اكو ترسيم
بيست ساعته يا ولت ساعته متوالي ميكردند حيوانات در بعض اينها از حركت وطلب
وطلب معاش متوانسته بود واز كثرت هلاك ميشد بر وجود حرارت طبيعت نباتات پنهان
ميكرديد وفاسد وتعفن ميشد زيرا كه بالا زكم بها بر كه دهنده بود برد اينكه آفتاب بر آن
تابيد برگزينه فاسد كو عبرت ديگر از براه وكار به آنچه كه بياورد اين حكمه عالم فاتورانكم زياد شد
ديعود واعتدال دراينها ان تعرف تنهد از هنين جهت كه قبول او فيه در هر يك بوده اين
ومصالح مذكوره وغير مذكوره معلوم باشد دين اينها ان را اوركا بونه راد بانعي كنند واموال رابا اصلاح
آوردند واكر اين براوركا بر حيوانات انسان وحيوان بودند و دوام و توخ وتعب

بشود

> كه در سرخ وجنال التي
> بيجو ، جسم ودمين
> بعد كار روحشك
> وكنه كفك



مشغول فكر كه در اين مصلحت وحكمت ما از برا ، تمود ما بجز ، ولاركا ، تشدو تا كه تبر ، انقدر معقد
خواهد بود اند ، ومتفكر ، را اوركه اوك نقصان ميكردد وكل را اوكر فصلان تحول مر ، كه تبديل كم منقح
دريا ، تبديل وفتنه ودانه ، كاه بر وكم ، هودي با نباتات بري ، با را بالا از زهدن كه نباتات رسيد
داكر اين تبديل نبود وبماند ، وار ، زما يكنا با يا زكما ، بر ، ا نقصان آيد البته جنبه وانات وحيوان مضر
مر حصه بود تا زمانه آن وخواهد اكر حيله از كه بار لبي كم كه جبار بسيار در رد واقرار آيه البته ضرر عظيم
جنه ودانه موجب تمارت نمت انقلاب مي نبود انكاي اينحالت تبديل نبود در تمام عيون وفصول السبع
با نقصان وكاهش بر ، وكما ، نمود زمين ، موجب مطلع حال مينقان حقير واين جهت كه ما
براى وجود حكيم قدير اكر كسي كه ره اين تبديل وتا تنها بواسطه ابطاء حركت قمر آفتاب كه كسب
شده وحفظ شدن ميرسيد ومعلت ابطاء ودرنك ورزيدن آفتاب جهت كو تيه علت سرعت ابطاء
عظمه ورز که دايره است ورآفتاب آن دايره بيجر كيه قطع مينكند ، باز علت آن چه بر
حيث وبغاه برديد انام كند علت آنوه تم تا اظهار ، كاربره لجوم فلك حكمه قادر
قادر علم سوه قدرت ما هر وحكمت تام داين حركت شو برتاقمي بعظمت منطق كه اينها
زيرا كه تمامي بلاد بريخ كمال وتسلسل على ممتنع واحتمال صفت بر حلكه دلي وقطعي كه
وعلم حادث قادر است اكر اين نبود ميوان ذريعه كه تلخ كه دهن ناخ ، بر دمان از ردو جنس
بوده لوند را اكر اين نبود بخ در زمين يهام دوقم داسه وبانه درقي عجز قدرت آن بمقدار مطلوب
ماده يادر قوت ورزق انسان وحيوان بود زيرا ميز از مقدار ، حاكم ازا تخم رسد
بيجان بود ديگر زرعت داده لا از آن بر ده در كار ، درما ، وملانع است ومربه ، كار آن
مقام تواتر وضعيت عظيم دار دار زيرا نه بود ما تم اركه نه وبكرد واده بود شود بر ساز
واينها براى آدمي منفعت دارد وبراى آن حيوانات موجب حيرت است وجز دلالت براين
دارد ايز مورد او آن تعب شد مطلع عالم عامل است بر از اختيار تدبير ونه حكيم است

در كيفيت باد

كلمات امام عليه السلام در كيفيت باد
وخواص ومنافع آن در ظهور ترف

وانتبه يا مفضل على الريح وما فيها ألست ترى ركودها إذا ركدت
كيف يحدث الكرب الذي يكاد أن يأتي على النفوس ويحرض الأصحاء و

تُهلِكُ المَرضى وتُفسِدُ الثِّمارَ وتُعفِّنُ البُقولَ وتُعقِبُ الوَباءَ في الأبدانِ والآفةَ في
الغَلّاتِ ففي هذا بيانٌ أنّ هُبوبَ الرّيحِ من تدبيرِ الحكيمِ في صلاحِ الخَلقِ وأُنبِّئُكَ
عن الهواءِ بخَلّةٍ أُخرى فإنّ الصّوتَ أثرٌ يُؤثِّرُهُ اصطِكاكُ الأجسامِ في الهواءِ
والهواءُ يُؤدّيهِ إلى المَسامِعِ والنّاسُ يتكلّمونَ في حَوائجِهِم ومُعامَلاتِهِم طولَ نهارِهِم
وبعضَ ليلِهِم فلو كانَ أثرُ هذا الكلامِ يبقى في الهواءِ كما يبقى الكتابُ في القِرطاسِ
لامتلأَ العالَمُ منهُ فكانَ يَكرُبُهُم ويَفدَحُهُم وكانوا يحتاجونَ في تجديدِهِ والاستبدالِ
بهِ إلى أكثرَ ممّا يُحتاجُ إليهِ في تجديدِ القَراطيسِ لأنّ ما يُلقى من الكلامِ أكثرُ
ممّا يُكتَبُ فجعلَ الخَلّاقُ الحكيمُ جلَّ قُدسُهُ هذا الهواءَ قِرطاساً خفيّاً يحمِلُ الكلامَ ريثَما
يبلُغُ العالَمُ حاجتَهُم ثمّ يُمحى فيعودُ جديداً نقيّاً ويحمِلُ ما حُمِّلَ أبداً بلا انقطاعٍ وحسبُكَ
بهذا النّسيمِ المُسمّى هواءً عِبرةً وما فيهِ من المَصالحِ فإنّهُ حياةُ هذهِ الأبدانِ والمُمسِكُ
لها من داخلٍ بما تستنشِقُ منهُ ومن خارجٍ بما تُباشِرُ من رَوحِهِ وفيهِ تطّرِدُ هذهِ
الأصواتُ فيُؤدّي بها من البُعدِ البعيدِ وهو الحاملُ لهذهِ الأراييحِ ينقُلُها من
موضعٍ إلى موضعٍ ألا ترى كيفَ تأتيكَ الرّائحةُ من حيثُ تهُبُّ الرّيحُ فكذلكَ
الصّوتُ وهو القابلُ لهذا الحرِّ والبَردِ اللّذَينِ يتعاقبانِ على العالَمِ لصلاحِهِ ومنهُ
هذهِ الرّيحُ الهابّةُ فالرّيحُ تُروِّحُ عن الأجسامِ وتُزجي السّحابَ من موضعٍ إلى
موضعٍ ليعُمَّ نفعُهُ حتّى يستكثِفَ فيُمطِرَ وتَفُضُّهُ حتّى يستخِفَّ فيتفشّى وتُلقِحُ الشّجرَ
وتُسيِّرُ السُّفُنَ وتُرخي الأطعمةَ وتُبرِّدُ الماءَ وتَشُبُّ النّارَ وتُجفِّفُ الأشياءَ
النّدِيّةَ وبالجملةِ إنّها تُحيي كلَّ ما في الأرضِ فلولا الرّيحُ لذَوى النّباتُ وماتَ
الحيوانُ وحَمَّتِ الأشياءُ وفسدَتْ كلام امام علیه السلام رکود الریح [illegible]
[illegible] بادها [illegible] و صلاح [illegible] فساد [illegible] شکسته [illegible]
او [illegible] کلام آن حضرت علیه السلام والهواء یؤدیه [illegible]
از [illegible] هوا [illegible] صوت [illegible] در [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] مجرد [illegible]





ظاهر بود [illegible] هوا [illegible]
و نسیم [illegible] جمع [illegible]
از اسباب [illegible] تفریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میوه‌ها [illegible] بقول [illegible] متعفن
می‌گردد و مواد وبا و طاعون [illegible] در ابدان حادث [illegible] و در غلات آفات [illegible]
و در این هوا [illegible] ارزاق عباد است و خبر [illegible] حکمت [illegible] هوا [illegible] صدا
اثریست که از اصطکاک اجسام در هوا حاصل می‌شود و هوا آن اثر را به قوه سامعه [illegible] و مردمان
در تمام اوقات روز و بعضی از شب در معاملات و حاجات خود سخن [illegible] اگر این سخن در هوا [illegible]
هر آینه عالم از صداها پر [illegible] کار بر مردمان دشوار [illegible]
[illegible] صفحه هوا [illegible] صفحه کاغذ [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار بیشتر است از آنکه [illegible]
لاجرم خداوند خلاق حکیم جل قدسه این هوا را کاغذ لطیف مخفی [illegible]
اهل عالم [illegible] کلام محو [illegible] قبول [illegible]
[illegible] انقطاع و انفصال ابدا [illegible] محو و تجدید [illegible]
[illegible] نسیم [illegible] هوا [illegible] مصالح [illegible] عبرت [illegible] حیات
و زندگی ابدان [illegible] ابدان [illegible] استنشاق [illegible] این هوا [illegible]
و نیز از بیرون [illegible] روح [illegible]
و نیز در این هوا اصوات [illegible]
نسیم [illegible] از موضعی به موضعی [illegible]
که نسیم از آن [illegible]
هوا [illegible]
[illegible]

تا حد اول بوده و دیگر دو غلیظ و کثیف بوده و دارد و نفعش عام شده و نفعی بالاتر تفوق می کند از و
برا که نه بلکه واضح به جهت و در خارها را آبیاری کند و کرمی هم دارد و روان است نبوده آب [illegible]
نه و طعام را لطیف و نرم کند و کرمی بود برا و زرد و سبزه را تر و تازه بود بنا بر البته واینه و جز
آن غذا نشاید عجالة ببینید که بوده در زمین [illegible] باز زنده [illegible] اگر به نسبت [illegible]
و حیوانات بر روی زمین و شعر [illegible] واقع حروف [illegible] بسم الله [illegible]
این همه [illegible] علم [illegible] قول [illegible]
او عالمانه [illegible] در کتب نجوم و هیئت
و جغرافیه در [illegible] مضبوط [illegible] و علوم [illegible]
و آلات ارصاد [illegible] این مستفاد [illegible]
[illegible] سموات و افلاک و کواکب و نجوم [illegible] و حرکات و سکنات
و مقدار طول و عرض و ارتفاعات [illegible] و حرکت زمین [illegible] فصول و غیر ذلک [illegible]
فهم و [illegible] آلات نجوم و علم [illegible] این [illegible]
و علم نجوم و جغرافیه و آلات رصد [illegible] و علوم [illegible] و هیئت [illegible]
و بدین [illegible] آلات [illegible] اطلاعات [illegible] و حرکات [illegible] نجوم و کواکب
[illegible] و در این فضای وسیع [illegible] ارتفاعات [illegible] علم [illegible]
و [illegible] کتب [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] در قرآن کریم از سموات سبع [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] قرآن [illegible] سموات سبع [illegible] کواکب [illegible] افلاک [illegible]
و ملائکه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین و [illegible]
[illegible]
[illegible] عظمت [illegible]

از عظمت [illegible]

تحقیق آب [illegible]



از عظمت [illegible] آنها و کثرت و عظمت [illegible]
زیرا که از عظمه فلان ملک [illegible] عرصه [illegible]
و [illegible] ترتیب [illegible] از [illegible] در [illegible] یکی از [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] موجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طبیعی [illegible] علم [illegible] و الآت [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
و تعیین [illegible] ارتفاعات [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] از زمین [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] آلات [illegible] نور [illegible]
[illegible] نور [illegible]
نور [illegible] زمین [illegible] نور [illegible]
[illegible] نور [illegible] زمین [illegible] آفتاب [illegible] زمین [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible] نور [illegible]

[illegible]

راه از قوت تا مقصود و طی میلیارد است چه هر میلیارد یعنی هزار هزار کرور است که رقمیه او در دو لک ثانیه طی
یهورو یک نصف دقیقه میلیارد فرسنگ پیموده میکند و بطوری این حساب معلوم میشود که نور آفتاب پس از
طلوع در مدت هشت دقیقه و بیست ثانیه به ما میرسد و حرکت فلک در نه کرور و سیصد و پنجاه هزار فرسنگ
شب بزمین میرسد و صد ستاره مشتری و زحل تا زمین قریب صد کرور فرسنگ دارند و صد ستاره
نظیر بلوطون که کره ستاره از آن ستاره ستاره دورتر از زمین یک قطعه و نیم نقطه اند که
از نیم یک از فلک و چنین فرانسه مسیو لودوتیه نام دانشمند فرانسوی بوده و نشان معلوم کرده که تا یک
یهورو یک نصف کرور فرسنگ تا بزمین بیشتر دیده و بیره داین بلوطون ادراک میکند و این مدار
بر تمام مدار سیارات احاطه دارد و قوتها ستاره هزار کرور فرسنگ میشود مثلاً مشتری ستاره زحل
دارد یقینه لذا طول دایره اش را بیست کرور فرسنگ است مثلاً گویند ستاره الفاداراع
ستاره گان سیار و ثوابت دیگر کمتر از ثوابت به زمین فاصله آن تا زمین دولیست میلیارد برابر
بیشتر از فاصله آفتاب به زمین و در فرسنگ فاصله آفتاب به زمین ثابت کرور فرسنگ تمام فاصله
ستاره ثابت الفا طی حساب از زمین تعداد ده میلیارد فرسنگ نصف و هر میلیارد
هزار کرور فرسنگ بیست و دو هزار فرسنگ بیشتر لذا نور آفتاب پس از طلوع آن تا زمین بیست
مدت سه سال طول میکشد و از این حساب هر اولا سابقا نسبت بخورشید نور آن پس از طلوع
جز از هشت دقیقه و بیست ثانیه بزمین میرسد معلوم میشود که میزان است و در حساب بقول حکماء
مقدار و دولیست میلیارد برابر فاصله آن ستاره بزمین نظیر بود و گویند سوی فاصله آن تا بزمین
در حین طلوع به نور آن جز از هفتاد یک سال و گری بزمین میرسد و نور ستاره جدی پس از
طلوع در مدت سی و یک سال و کسری بزمین میرسد و در این ستاره از زمین برابر
مقدار مسافت ستاره الفا به زمین است بلکه قدری بیشتر و نسبت فاصله و رشته بزمین
چهار کرور و کسری فاصله دارد و عدد ستاره ها هزار میلیارد و کسری هر میلیارد
هزار کرور فرسنگ و گویند ستارگان هستند که نور آنها هزاران سال یک دو هزار
ساله بخوبی ده هزار سال مدت به زمین میرسد و بعضی ده هزار سال است
و نسبت بر آن هم نه هزار و سیصد و کسری میشود هر یک عدد ستاره است
هزار میلیارد و کسری فرسنگ نظیر این حساب تقریبا بیست و یک کرور و پنجاه هزار میلیارد
فرسنگ نظیر و گویند ستاره ها پس از دقیقه طلوع تا فروغ آن به زمین برسد مدتی طولانی بیشتر



[illegible]



ازده هزار سال نظیر بعضی سیاره و ستاره ها مجموعه فلکی مقدار زیادی را بیست و دو هزار دو فرسنگ
نظیر نصف هزار سال ده کرور سال مدت منظور داشته لذا در نظیر مجلس نوشته که صد هزار
بطول بزمین آن مقدار است و اگر یک قطعه زمین مثلاً در کره آفتاب هزار ذرع
اگر در بلوطون نگاه کنیم یک ذرع نظیر نمیشود فاصله بلوطون هزار برابر فاصله آفتاب
زمین مثلاً از زمین تا بلوطون ششصد هزار کرور فرسنگ مسافت دارد و مسافت آن تا
مریخ نیم بار آن است و چندین هزار سال نور از آنها بما رسیده و آن کرات فلک
نشده لذا نمیتوان گفت و چه قدر یک ستاره که نور آن هزار سال است طول کشیده تا برسد
بیشتر از حساب که هم فلک را فضای دعوات عمر مردم شغل آن ستاره ها عمر مردم نمیشود
نیز هر یک هم دیده اگر فرضا قادر بر یک مجموعه که در آن فاصله روز فلک را بیکران نور
آن موجب آن به نور آنها هم دیده و در تعلیمات سیر جهت ستارگان بوده و بیست و سه
وبحسب قوت نور و در جسم که هر یک ضعیف تر است قدری تعریف آن به تر از دیگری
تصور نکنند خیال است و مثالی و هر یک که هر یک از دیگری آن چندین رشته که هفت
آدمی که در یک از دیگری بزرگتر است آفتاب با این ستاره ها مخصوص آفتاب نیست
و مدار بلوطون بر همه احاطه دارد و بقدری که کمتر نیز ثوابت تحت الفا از ثوابت ستارگان
مدار ستاره و تصور کند که آن فاصله را از کرات ثوابت است مثلا از مدار بلوطون که مدار
تقریبا نیز ستارگان نیز دولیست و هشتاد و پنج میلیارد فرسنگ فاصله دارد و هزار کرور کره
مدار بلوطون فاصله نظیر میشود مثلا اگر آفتاب بیش از الفا از نظر بیاید و مدار عطارد
و کره بالاتر آن مدار زهره و مدار بلوطون هم مدار بلوطون تصور کنیم به بینیم مدار بلوطون
فاصله به محیط به نجم این مدار را اندازه میتوان کرد و مجموع آن را
از هر یک اندازه بثوابت تخمین زنند و آن که یکی از ثوابت و نظیر آن بر یکی از آن
ثوابت به زمین نزدیکتر است فاصله دو هزار و اندی معلوم شده و هزار میلیارد فرسنگ از آن
و دولت عالم که اندازه میشود و این به صحیح آن نبوده و هم را این ستارگان به هم
نوع بسیار زیاد بیشتر به قوه و در زمین نظیر و نقطه این وصل و عود ستاره
بیشتر نظر نمی آمد مثلا که کمک آن چه در نظر ایشان بزرگ است از چندین نور نور ستاره ها
و آن ستارگان از نور است که در آن ضعیف تر نه و الا هر یک آفتاب علیحده دنیاهای دیگر محسوب میشوند

[illegible]

[illegible]

و از این پس نیز مقصود علم ترقی بشر و صنایع کامله بعض اطلاعات بشر که بر نوشته‌اند که
میزان روشنی آفتاب را بخواهند بسنجند باندازه هفتاد نور کرور میلیون شمع است
ترقی جمع کواکب که دیده میشود با نسبت به شب هایی که بر روی زمین میرسد بقدر نور ...
هر روشنائی که در زمین میرسد نور ماه بقدری است که روشنی ...
روز هایی که روز آفتاب برطرف ابر معادل شود و در تقدیر مقدار حرارت آفتاب یافت شده
که هر وقت از هر روشنی تواند بود آفتاب بود آن مقدار حرارت است و از حرارت آن آ...
و بعضی میگویند که روشنی هر ستاره به زمین ... تواند بود
و بر قاعده ... رنگ مربع و برای ارتفاع ... آب ...
قدرت خداوند ... کاملا عقل ...
نهایت بی پایان ... بزرگتر از آن است
بی پایان ... ضعیف ...
و در این کرات و کواکب چه حرکات مختلف است موجب ... دال است
چه میشود از ... علم و مفهوم نشده است ... عالم
... و عالم ملکوت و دیگر عوالم و عجب ... استعداد ...
از آنها نیست در آن مقام ... عوالم ...
الملک لا اله الا هو له العزة والکبریاء ... الفناء ...
و اگر بعضی مردم ... ائمه اطهار علیهم السلام ...
نظر و ضیق صدر ... علوم ... گفت ... از
علم کثیره ائمه اطهار علیهم السلام ... آن ...
و انکار بعضی علم جغرافی و هیئت و ... نجوم در ... کمال ...
و ... در تعریف ... و اشارات ... مختلفه ...
... امروز ... این علم ... فرنگستان ...
... تحقیق ... نظر دقیق ...
حقیقت ... موافق اخبار و نصوص ... اهل بیت علیهم السلام ...
... علم ... اخبار ائمه علیهم السلام ...

[illegible]



بیان کلام حضرت صادق علیه السلام در اثبات صانع شریف
در جواهر اربعه و منافع وسعت زمین و ...

فكّر يا مفضّل فيما خلق الله عزّ وجلّ عليه هذه الجواهر الأربعة ليتّسع ما يحتاج إليه منها فمن ذلك سعة هذه الأرض وامتدادها فلولا ذلك كيف كانت تتّسع لمساكن الناس ومزارعهم ومراعيهم ومنابت أخشابهم وحطبهم والعقاقير العظيمة والمعادن الجسيمة غناؤها ولعلّ من ينكر هذه الفلوات الخاوية والقفار الموحشة فيقول ما المنفعة فيها فهي مأوى هذه الوحوش ومحالّها ومرعاها ثمّ فيها بعد متنفّس ومضطرب للناس إذا احتاجوا إلى الاستبدال بأوطانهم فكم بيداء وكم فدفد حالت قصوراً وجناناً بانتقال الناس إليها وحلولهم فيها ولولا سعة الأرض وفسحتها لكان الناس كمن هو في حصار ضيّق لا يجد مندوحة عن وطنه إذا حزبه أمر يضطرّه إلى الانتقال عنه ثمّ فكّر في خلق هذه الأرض على ما هي عليه حين خلقت راتبة راكنة فتكون موطناً مستقرّاً للأشياء فيتمكّن الناس من السعي عليها في مآربهم والجلوس عليها لراحتهم والنوم لهدوئهم والإتقان لأعمالهم فإنّها لو كانت رجراجة متكفّئة لم يكونوا يستطيعون أن يتقنوا البناء والتجارة والصناعة وما أشبه ذلك بل كانوا لا يتهنّؤون بالعيش والأرض ترتجّ من تحتهم واعتبر ذلك بما يصيب الناس حين الزلازل على قلّة مكثها حتى يصيروا إلى ترك منازلهم والهرب عنها

حضرت صادق علیه السلام ... بعضی ... و ... بعضی اضطرار ... استغنا ... بعضی ... قادریه ... فدفد ... زمین ... بعضی وسعت ... از ... دیگر ... کثرت ... بعضی ... ساکنه ... سکون ... حرکت ... بعضی اهل ... و ارتجاج بعضی اضطراب ... جواهر ... شعاع حیوان ... ساکن ... زمین ... و سبع ... ساکن در ... آدم ... آنها ... 

[illegible]

سبب زلزله و منافع
آب دریا

بیان کلمات حضرت صادق علیه السلام در بیان
[illegible] از سبب زلزله و منافع آب دریا

فإن قال قائل فلم صارت هذه الأرض تزلزل وما أشبهها موعظة وترهيب يرهب بها الناس
ليرعووا وينزعوا عن المعاصي وكذلك ما ينزل بهم من البلاء في أبدانهم وأموالهم يجري
في التدبير على ما فيه صلاحهم واستقامتهم ويدخر لهم إن صلحوا من الثواب والعوض في
الآخرة ما لا يعدله شيء من أمور الدنيا وربما عجل ذلك في الدنيا إذا كان ذلك في الدنيا
صلاحاً للعامة والخاصة ثم إن الأرض في طباعها الذي طبعها الله عليه باردة يابسة
وكذلك الحجارة وإنما الفرق بينها وبين الحجارة فضل يبس في الحجارة أفرأيت لو أن اليبس

افرط على



أفرط على الأرض قليلاً حتى تكون حجراً صلداً أكانت تنبت هذا النبات الذي به حياة الحيوان
وكان يمكن بها حرث أو بناء أفلا ترى كيف تنقصت من يبس الحجارة وجعلت على ما هي
عليه من اللين والرخاوة ولتتهيأ للاعتماد ومن تدبير الحكيم جل وعلا في خلقة الأرض
أن مهب الشمال أرفع من مهب الجنوب فلم جعل الله عز وجل كذلك إلا لتنحدر المياه
على وجه الأرض فتسقيها وترويها ثم تفيض آخر ذلك إلى البحر فكأنما يرفع أحد
جانبي السطح ويخفض الآخر لينحدر الماء عنه ولا يقوم عليه كذلك جعل مهب الشمال
أرفع من مهب الجنوب لهذه العلة بعينها ولولا ذلك لبقي الماء متحيراً على وجه الأرض
فكان يمنع الناس من أعمالها ويقطع الطرق والمسالك ثم الماء لولا كثرته وتدفقه
في العيون والأودية والأنهار لضاق عما يحتاج الناس إليه لشربهم وشرب أنعامهم
ومواشيهم وسقي زروعهم وأشجارهم وأصناف غلاتهم وشرب ما يرده من الوحوش
والطير والسباع وتتقلب فيه الحيتان ودواب الماء وفيه منافع أخر أنت بها عارف
وعن عظم موقعها غافل فإنه سوى الأمر الجليل المعروف من غنائه في إحياء جميع ما
على الأرض من الحيوان والنبات يمزج بالأشربة فتلين وتطيب لشاربها وبه تنظف
الأبدان والأمتعة من الدرن الذي يغشاها وبه يبل التراب فيصلح للاعتمال وبه
يكف عادية النار إذا اضطرمت وأشرف الناس على المكروه وبه يسيغ
ما غص به وبه يستحم المتعب الكال فيجد الراحة من أوصابه إلى أشباه هذا من
المآرب التي تعرف عظم موقعها في وقت الحاجة إليها فإن شككت في منفعة هذا
الماء الكثير المتراكم في البحار وقلت ما الإرب فيه [illegible]

[illegible] دجله و فرات

از طرف شمال بسمت جنوب روان است و مجرای آبها در شکم زمین مایل بجنوب است زمین نیز در ارتفاع و
انخفاض تابع این امر است و جهت آن منحرف است از سمت شمال بجنوب جاری میشود بر این زمین
روان نگردد و [illegible] و لذا گفته اند که جانب شمال بر طرف جنوب تفوق دارد و اکثر جبال
بزرگ و [illegible] در این جانب است و تودهها بر [illegible] الا آنکه [illegible] علم [illegible] در
دراین [illegible] فانی کردن آبها [illegible] بدان [illegible] و [illegible] اسباب تغییر
تصنیف [illegible] و [illegible] است و [illegible] سوی [illegible] المعروف [illegible]
راجع است و این [illegible] و [illegible] نیز برای آب [illegible] نفع [illegible] معروف
[illegible] از جمله [illegible] است و [illegible] که [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] اذا [illegible] به [illegible] اعتدال [illegible]
وصف [illegible] بعض [illegible] که [illegible] از جمله [illegible] زمین [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] در [illegible] این [illegible]
و [illegible] که [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] در اموال [illegible] برای آن [illegible] در دنیا [illegible]
و اگر در عوض [illegible] از [illegible] در آن [illegible]
از [illegible] از امور [illegible] این عوض [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از جمله [illegible] از زمین [illegible] طبیعت [illegible]
و [illegible] در زمین [illegible] زمین [illegible] از [illegible]
اجزای زمین از [illegible] که [illegible] حیوانات
[illegible] از [illegible] از این امر [illegible]
زمین [illegible] زمین [illegible] در آن
صورت [illegible] از جمله [illegible] حکیم [illegible] زمین این [illegible]
[illegible] از [illegible] جنوب [illegible] این امر [illegible] سوال [illegible]
[illegible] آب [illegible] زمین [illegible] زمین [illegible] از
[illegible] از طرف [illegible] و [illegible] از
[illegible] راه [illegible] زمین از [illegible]

صانوله ۱۷



خارج است لهذا طرف شمال بهم جا بلندتر است از طرف جنوب و نیز بسبب اکثر آبها [illegible] و [illegible]
از جبال شمال بجانب جنوب جاریست و مجرای آبها در شکم زمین از [illegible]
تابع امر زمین است لهذا عیون و قنوات و مجاری چشمه ها از شمال بجنوب [illegible] و زراعات
و عمارات [illegible] و [illegible] از [illegible] این [illegible] بر [illegible]
[illegible] طرف [illegible] و [illegible] و [illegible] بلندتر [illegible] تر [illegible]
[illegible] و [illegible] شمال [illegible] تر از [illegible] جنوب
[illegible] آب [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible] زمین [illegible] از
[illegible] و [illegible] و اگر آب [illegible] زمین
این [illegible] و [illegible] که [illegible]
و آب [illegible] زراعات و [illegible] و [illegible]
و [illegible] حیوانات [illegible] آب [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] از [illegible]
زمین است از حیوانات و نباتات [illegible] آب [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
آب [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] جهت [illegible] فانه
انه مکتنف و مضطرب بما لا یحصی من اصناف السمک و دواب البحر و معدن اللؤلؤ
والیاقوت والعنبر واصناف شتی فیخرج من البحر فی سواحله منابت العود
[illegible] وضروب من الطیب والعقاقیر ثم هو بعد مرکب للناس و محمل لهذه التجارات
التی تجلب من البلاد البعیدة کمثل ما تجلب من الصین الی العراق ومن العراق
الی [illegible] فان هذه التجارات لو لم یکن لها محمل الا علی الظهر لبارت وبقیت فی
بلدانها وایدی اهلها لان اجر حملها کان یجاوز اثمانها فلا یتعرض احد لحملها
وکان [illegible] اصدها فقد اشیاء کثیرة تعظم الحاجة الیها واذا انقطع

تعاش من بحملها وتعيش بفضلها وهكذا الهواء لولا كثرته وسعته لاختنق
هذا الانام من الدخان والبخار التي يتحير فيه ويعجز عما يحول الى السحاب والضباب
اولا اولا وقد تقدم من صفته ما فيه كفاية والنار ايضا كذلك فانها لو كانت مبثوثة
كالنسيم والماء كانت تحرق العالم وما فيه ولم يكن بد من ظهورها في الاحايين لغنائها
في كثير من المصالح فجعلت كالمخزونة في الاخشاب تلتمس عند الحاجة اليها وتمسك بالمادة
والحطب ما احتيج الى بقائها لئلا تخبو فلا هي تمسك بالمادة والحطب فتعظم
المؤنة في ذلك ولا هي تظهر مبثوثة فتحرق كل ما هي فيه بل هي على تهيئة و
تقدير اجتمع فيها الاستمتاع بمنافعها والسلامة من ضررها ثم فيها خلة اخرى وهي
انها مما خص به الانسان دون جميع الحيوان لما له فيها من المصلحة فانه لو فقد النار
لعظم ما يدخل عليه من الضرر في معاشه فاما البهائم فلا تستعمل النار ولا تستمتع
بها ولما قدر الله عز وجل ان يكون هذا هكذا خلق للانسان كفا واصابع مؤاتية
لقدح النار واستعمالها ولم يعط البهائم مثل ذلك لكنها اعينت بالصبر على الجفاء
والخلل في المعاش لكيلا ينالها في فقد النار ما ينال الانسان وانبئك من
منافع النار على خلقة صغيرة عظيم موقعها وهي هذا المصباح الذي يتخذه الناس
فيقضون به حوائجهم ما شاؤوا من ليلهم ولولا هذه الخلة لكان الناس تصرف
اعمارهم بمنزلة من في القبور فمن كان يستطيع ان يكتب او يحفظ او ينسج في
ظلمة الليل وكيف كانت حال من عرض له وجع في وقت من اوقات الليل فاحتاج
الى ان يعالج ضمادا او سفوفا او شيئا يستشفي به فاما منافعها في نضج الاطعمة و
دفاء الابدان وتجفيف اشياء واشباه ذلك فاكثر من ان تحصى واظهر من ان
تخفى [illegible]
الكتف [illegible]
تكون [illegible] برهان الطلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] والنجح [illegible]
ومن العراق [illegible] من البصرة الى العراق اى الكوفة [illegible]

والعجز [illegible]



والعجز [illegible] از کثرت هوا و بخور [illegible] از بخار [illegible] متحیر [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] هوا اولا [illegible] احایین جمع [illegible]
و احایین جمع حین [illegible] بالمادة و الحطب [illegible]
دائما [illegible] زیادت [illegible]
و دفاء [illegible]
[illegible]
[illegible] مرجان و یاقوت و عنبر [illegible] از ادویه و جواهر از دریا [illegible]
[illegible]
[illegible] بلاد بعیده [illegible]
[illegible] بلاد [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس بخواه رؤف حکیم تقدیر این عنصر سو نبوعی فرموده است که بنا برآن منتفع واز فضول محترز
باشند و نیز در آتش خفتی و سحاقی پدید که وآن این است که دیگر انسان بو یابی بی احتیاج دیگر
حیوانات بوده خداوند انسان را بو کهربائی از میان دیگر حیوانات مخصوص ساخته هم حیوانات
دیگر بو یابی آن احتیاج و تشخیص داده اگر آتش بافتی آن بود در امور معاش خود زیان کلی عظیم
پدید که و خیر خداوند کامل مقتدر معین این حال چنین بشر دون انسان بو یابی که هم محتاج دیگر حیوانات
به بی نیازی بشر لاجرم بعض ادنی کفار و انسان مقرر داشته تا که تقدیر و تعال آنها تا آنها
و بسیار حیوانات در این جهت بو غذا از غذا نزد معین است با حیوانات بو که قدرت صور حفا
و حفر شققت و صلاح دیمائی و جمال را از آنکه غیث کلمه که تا بدایع آن این تو رنجه شوند
در آدمی بود از فضلات آتش را برای و خیر مید هم ستوان جمله نافع آتش با برخی ضمن موقع و
نفتی خطیرات و آن عبادات از جمله است و مردمان در شبها مراقبت و در رواج خود کار امر
و اگر این آتش نبود و جمیع نیز و خیر و این تو در امر مصالح انسان پدید نشدی محو بودند
مردمان از انجوار اندرونی بصرف بر بنه خود در تاریکی نیز تو انستند کتابت و خط و نشر
و نیز مملو نه بود حال اینکه دهار درد و مرض الحکم در ذکر از ادقات نشست و اذکر و نقوش
با ادای مثل با زنشه انکود دارقی دیو تو بود آثار نبود منافع آتش در طبع اطعمه ذکر کرده
بر بنا و خشکانیدن با بها دیگر کثیر دیگر از فردن تر از آن است و جهار آن که بتوان نمود از
آن ظاهر تر است در بوشیده بود تحتاج بشرح و بیان ببرد اهم حرف دیگر در نفس این دو ذبیح
کمالات معجزات امام علیه السلام مندرج بود و زمین از کرویت حقیقی صرف است و خیر بی
کسم حکمت نظام تا آن که نیز معلوم شود علوم اینکه هر علم از علمای فن دارای چشم علم بانی
و اسرار کائنات داده بود کرویت زمین چنان مطلق و مبرهن است و امیر مینس بود کل
الکفار و غیره نیز دیگر قدر قدیم و حدود در اوقات رحمت فرمود و محمول با قبله
و اوقات علیه و مکه نیز از آن اعماق کلی ثابت است از اخبار ائمه اطهار و در کتب بسیار در حکمت
مذکور و مندرج است حتی علمای یونانی و دیگران از بونانیان قصری دارند اما اینکه کرویت زمین
حقیقی بشد بر علمای نیز باطل عنه در حضرت صادق علیه السلام مکشوف و مسلم بود که فرموده است
از اول تخلیه در اطراف آفاق ارض شو هم و ریاست و انکاله بر جهت ارضی منه دائره دیوا
در این امور خفته حکم شود بوجود که در تمرین این مطلب العنانی که و دیگر معلوم نیز شده است 

تحقیق در حکمت دعلم ... علیه السلام





نفعه بهداشت که کامل علمای این فنون خانم نعمت که از او گفته است در فرمایشات حضرات
ائمه هدی علیهم السلام علیه مشرف شده و اظهار علم نمودند جز جمعی بار افضل نعمتی و کتابه ملکی
و دلائل قدیم بوده و ائمه علیهم السلام نه علم نموده که عمر بن خطاب این سو خنده و نسبتی
بر علمی که نهند و در مجلس مبارک حضرت صادق علیه السلام چنین که ابیه بر دقایق و لطائف
امور ارض و نجوم داده بر خبرهاست و این مسئله عموم کرویت حقیقی زمین را که مشهور است
و اوقات هم علم و اول ظهور و نفقات دیار مساحت در جهت و هندسه و هیئت علمای
فرنگ تمامی عالی و دقیق رسیده است مکشوف گردیده بود چنانکه احداث خانج ضرر
راه آهن و تلگراف و کشتیها جدید و صنایع و رمل و سیاحان و سفاین عالیه عالم
و علم هندسه و ریاضی و هیئت و غیره و مقابله با او نهاده در این عصر ظاهر شده این مطلب
بهداشت داده و در شیء نمودن ما زلال بیان مرور و قسمهای مختلف از
راه بخول و سیاحت کوه دریا زمین و هم چنین سیاحان دیگر باز اختلاف زمان معلوم شده
از کرویت زمین آن که همه علمای هند در ربع ارض زمین مستوی و کرونه در کتب
جغرافی مسطور است و ملاء در کتب جغرافی مینویسند استوانه و کرویت زمین ثابت شده
میگویند که حقیقت نیست بلکه شلجمی الشکل است زیرا که در قطبین فرورفته و در استوا بر آمده
دا نسو ما لبتر این حالت تو به طرحرکت و تصور زمین است و در دوری بسیار رعایت که فرموده
محور حرکت میکرد و وضع آن بجهت از سطح این زمین سو است ام خورشید سواء و خنده ارض
آن که در دیده کشف شود و در این بیان نکنیم این است و از این حرکت شده بخش رستم و
تفهیم نمود آن که و شیئه بهارات اکم جز حرکت زمین نیست سوال است این حرکت سو
بگیم و جمعی حرکات سو و قهر توان داشت اختلاف بسیار کار بربع و قار یا طرح سو
پس تو بطه فرورفتگی قطب معلوم میشود و در میان قطر زمین نصف قطر قطبی و قطر استوا
به حلقه بند و این جلوف از ادنی تعیین و تشخیص داده حکیم و جغرافی و هندسه کل
و هر قطر شرانه فرسنگ و تقویت از فرسنگ قطر استوائی زمین هم زیاد و دقیقه
چند فرسنگ و قطر قطبی محور زمین هفت فرسنگ از آن کمتر است و معلوم است که هر قطر است
فرسنگ و نیم و فرورفتگی بهداشت است و بعبارت دیگر برآمدگی استوا هفت فرسنگ شده است
و این جلوف خیلی جزئی محسوس نمی شود و در نظر آوردن حقیقت کرویت اخلال از داد جاذب

ودقت كامل ونظر تحقيقى [illegible] امام عليه السلام [illegible]
حاله [illegible] تحقيق [illegible] خوبى فائده [illegible]
[illegible] طرف [illegible] خوب [illegible]

كلمات امام عليه السلام در اين حديث

در فوائد باران وصاف شدن هوا

[illegible]

فكّر يا مفضّل في الصحو والمطر كيف يتعاقبان على هذا العالم لما فيه صلاحه ولو دام
واحد منهما عليه كان في ذلك فساده ألا ترى أن الأمطار إذا توالت عفنت
البقول والخضر واسترخت أبدان الحيوان وخصر الهواء فأحدث ضروباً من الأمراض
وفسدت الطرق والمسالك وأن الصحو إذا دام جفت الأرض واحترق النبات
وغيض ماء العيون والأودية فأضر ذلك بالناس وغلب اليبس على الهواء فأحدث ضروباً
أخرى من الأمراض فإذا تعاقبا على العالم هذا التعاقب اعتدل الهواء ودفع كل واحد
منهما عادية الآخر فصلحت الأشياء واستقامت فإن قال قائل ولم لا يكون في
شيء من ذلك مضرة ألبتة قيل له ليمضّ ذلك الإنسان ويؤلمه بعض الألم فيرعوي
عن المعاصي فكما أن الإنسان إذا سقم بدنه احتاج إلى الأدوية المرة البشعة ليقوّم
طباعه ويصلح ما فسد منه كذلك إذا طغى واشتر احتاج إلى ما يعضه ويؤلمه ليرعوي
ويقصر عن مساويه ويثبته على ما فيه حظه ورشده ولو أن ملكاً من الملوك
قسم في أهل مملكته قناطير من ذهب وفضة ألم يكن سيعظم عندهم ويذهب
له به الصوت فأين هذا من مطرة رواء إذ يعمر به البلاد ويزيد في الغلات أكثر
من قناطير الذهب والفضة في أقاليم الأرض كلها أفلا ترى المطرة الواحدة ما أكبر
قدرها وأعظم النعمة على الناس فيها وهم عنها ساهون وربما عاقت عن أحدهم حاجة
لا قدر لها فيذمر ويسخط إيثاراً للخسيس قدره على العظيم نفعه جهلاً بمحمود العاقبة وقلة
معرفة لعظم الغناء والمنفعة فيها تأمل نزوله على الأرض والتدبير في ذلك فإنه جعل
ينحدر عليها من علو ليتفشى ما غلظ وارتفع منها فيرويه ولو كان إنما يأتيها من بعض
نواحيها لما علا على المواضع المشرفة منها ويقل ما يزرع في الأرض ألا ترى أن الذي
يزرع سيحاً أقل من ذلك فالأمطار التي هي تطبق الأرض وربما تزرع هذه البراري

الواسعة



الواسعة وسفوح الجبال وذراها فتغل الغلة الكثيرة وبها يسقط عن الناس في كثير من
البلدان مؤنة سياق الماء من موضع إلى موضع وما يجري في ذلك بينهم من التشاجر
والتظالم حتى يستأثر بالماء ذوو العزة والقوة ويحرمه الضعفاء ثم إنه حين
قدر أن ينحدر على الأرض انحداراً جعل ذلك قطراً شبيهاً بالرش ليغور في قعر الأرض
فيرويها ولو كان يسكبه انسكاباً كان ينزل على وجه الأرض فلا يغور فيها ثم كان
يحطم الزروع القائمة إذا اندفق عليها فصار ينزل نزولاً رفيقاً فينبت الحب المزروع
ويحيي الأرض والزرع القائم وفي نزوله أيضاً مصالح أخرى فإنه يلين الأبدان
ويجلو كدر الهواء فيرتفع الوباء الحادث من ذلك ويغسل ما يسقط على الشجر
والزرع من الداء المسمى باليرقان إلى أشباه هذا من المنافع فإن قال قائل
أوليس قد يكون منه في بعض السنين الضرر العظيم الكثير لشدة ما يقع
منه أو برد يكون فيه تحطم الغلات وبخورة يحدثها في الهواء فيتولد
كثيراً من الأمراض في الأبدان والآفات في الغلات قيل بلى قد يكون ذلك
الفرط لما فيه صلاح الإنسان وكفه عن ركوب المعاصي والتمادي فيها فيكون
المنفعة فيما يصلح له من دينه أرجح مما عسى أن يرزأ في ماله امام
عليه السلام يتعاقبان [illegible] خصر الهواء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الصوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واتفق نیز آب چنده به ترقان ببر زرد و افتراست و در کتب مقتبسه قول اکثر بر ۳۶
حاصل آن چیزی از ماده رزغ است و بعضی صحبت و رزیت است بیضا بر مختلف تفصیل
از مختلف درانی بود او کاهی صاف و کاهی ابرناک است و باران می‌بود و در این عالم هر یک
تعاقب یکدیگر میشد و باران مطلع احوال عالم و مدار امور بنی آدم بر او ضرورت است و اگر آاز
انسانی در جهان بگیرد پایندگی موجب فنای عالم و هلاک شدن و کار معاش مختل گردد هوا اگر
یک شبه باران باریدن نیز به او و مقولات نقش کرده و حیوانات بود باشند آتش و هوا بر دس
بگذرد و بگذرد بعدها کثیر در میان مردم حادث میشد دلاله بجور آدم مسدود میگشت اگر هوا
هوا لاجرم بمعرض وبا ران بادی زمین خشک شدن و کیاه بسوختن و آب چشمه و دریاها فرو
خشکید و از زمین هابه و حیوانات [illegible] بودیان فراوان در در دو خشک بر جا هر کشته و [illegible]
این بوده انواع مرض مردمان بود [illegible] هوا صاف و کاهی ابر نکه باران می [illegible]
بعد و رهانیده قرار است و هر یک دفع مضرات آن بیک بود و به بت و مطلع و [illegible]
توقع میشد اگر یکی از هر دو تقدیر این کار جهان زده او در تنگ بیفتد [illegible] و مطلع
که و آب کوش مطلع آدم در آن است و در این جهان [illegible] و اکثر [illegible]
موجب آنکه چنانکه بر انجام داد [illegible] هوا [illegible] نوعی بود مطلع
و [illegible] دفع یکدیگر در [illegible] که [illegible] و هم [illegible] بود و غرور
و طغیان نفوس بود [illegible] موضع و امور [illegible] داده گردد [illegible]
مشغول [illegible] منع شود [illegible] موجب مطلع [illegible]
از مختلف [illegible] از [illegible] در میان مردم [illegible]
[illegible] آن [illegible] بزرگ [illegible] و آدانه [illegible] گران [illegible]
[illegible] این [illegible] باران رحمت [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] باران [illegible] آبد و در کشت و زرع و کیاه و اشجار [illegible]
باران از زر و سیم و در به زمین است [illegible] یک دفعه باران [illegible]
[illegible] نزول [illegible] مردمان از [illegible]
این نعمت عالی رتبت [illegible] خلق [illegible]
در دار دنیا [illegible] نعمتها [illegible] بزرگ [illegible] آن

نعم [illegible]



نعم است [illegible] که و بجز اندر شود و این دلالت بر سواد و مصلحت او و مطلع [illegible] امر او
مهم است و اگر این مطلب [illegible] از آنجا بر آدم شود منفعتها [illegible] اندر قوت شود و این
[illegible] نهایت امر او میگردد [illegible] در نزول [illegible] نزول باران
بر زمین و [illegible] و لطف قدرت حکیم علیم و این بود [illegible] باران از فراز
[illegible] و نیز معتقد [illegible] و قطره قطره باران [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بر زمین [illegible] و قطره از [illegible] قطره [illegible] باران
از [illegible] زمین [illegible] و [illegible] زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] از کشت و زرع [illegible]
[illegible] از آب [illegible] از آن [illegible] باران [illegible]
[illegible] باران [illegible] زمین [illegible] آب [illegible] زراعت [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از آب باران [illegible] فراوان [illegible] بواسطه نزول باران [illegible]
[illegible] آب [illegible] از [illegible] قطره [illegible]
[illegible] آب [illegible] از [illegible] مردمان [illegible]
آب [illegible] و [illegible] و نیز معتقد [illegible] باران [illegible]
[illegible] قطرات آن [illegible] در قعر زمین [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] زمین [illegible]
[illegible] قطره [illegible] زمین [illegible]
و [illegible] و نیز در نزول [illegible] منافع [illegible]
[illegible] هوا [illegible] و صفا و [illegible]
[illegible] و [illegible] زراعت [illegible]
و [illegible] و آن [illegible] منافع [illegible]
[illegible] از کثرت نزول باران [illegible] زراعت [illegible]
[illegible] هوا [illegible] موجب [illegible] زراعت [illegible]
سبب [illegible] در [illegible] آب [illegible] اتفاق [illegible]

مطلع امور دنیویه ایشان شود از جهات و انتظام امور مادیه و دینیه ایشان تمام [illegible]
روی آورند ابتلا مشاهده نمودند و جمعی از ایشان بشود از متعلقات ترجمه لکن خانه در قرآن مجید فرموده
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ترجمه آنکه
شما را می‌آزماییم بچیزی از ترس و گرسنگی و نقصان در اموال و نفوس و ثمرات
فراغت حبه بسیار از مملکت و مطلع شود بدرستی که ... نفوس ایشان ... طغیان
و عتو و ... بسیار شوند از ... بود ... داد ... شرع ...
عقوبت ... آن ... بشود و از ... دنیا ... بعد ... و از آن ... بزرگ
محروم ... مردم ... از ... کلام امام علیه السلام ... مسطور شد

در فوائد جبال

کلام امام علیه السلام در کیفیت جبال و
فواید و منافع آن در این حدیث شریف

أُنْظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى هَذِهِ الْجِبَالِ الْمَرْكُومَةِ مِنَ الطِّينِ وَالْحِجَارَةِ الَّتِي يَحْسَبُهَا الْغَافِلُونَ فَضْلاً لَا حَاجَةَ
إِلَيْهَا وَالْمَنَافِعُ فِيهَا كَثِيرَةٌ فَمِنْ ذَلِكَ أَنْ تَسْقُطَ عَلَيْهَا الثُّلُوجُ فَيَبْقَى فِي قِلَالِهَا لِمَنْ يَحْتَاجُ
إِلَيْهِ وَيَذُوبُ مَا ذَابَ مِنْهُ فَتَجْرِي مِنْهُ الْعُيُونُ الْغَزِيرَةُ الَّتِي تَجْتَمِعُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْعِظَامُ
وَيَنْبُتُ فِيهَا ضُرُوبٌ مِنَ النَّبَاتِ وَالْعَقَاقِيرِ الَّتِي لَا يَنْبُتُ مِثْلُهَا فِي السَّهْلِ وَيَكُونُ
فِيهَا كُهُوفٌ وَمَقَايِلُ لِلْوُحُوشِ مِنَ السِّبَاعِ الْعَادِيَةِ وَيُتَّخَذُ مِنْهَا الْحُصُونُ وَالْقِلَاعُ الْمَنِيعَةُ
لِلتَّحَرُّزِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيُنْحَتُ مِنْهَا الْحِجَارَةُ لِلْبِنَاءِ وَالْأَرْحَاءِ وَيُوجَدُ فِيهَا مَعَادِنُ لِضُرُوبٍ
مِنَ الْجَوَاهِرِ وَفِيهَا خِلَالٌ أُخْرَى لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا الْمُقَدِّرُ لَهَا فِي سَابِقِ عِلْمِهِ علیه السلام
... بعد کلام امام علیه السلام ... در هم ... و در ... کتب ...
... یعنی ... فایده ... نه ... ولکن ... فایده
... کوه ... و ... فایده ... در زمین ... فایده ...
... و ... که از ... است ... و ...
... و در ... است ... شد ...
... که ... عقوبه ... است ... جمع آن ...
کن ای مفضل ... کوهها از ... و ... کوه ... و مردمان ...
... آن ... و ... زاید ... و ... فایده ... در آنها ...

از انجمله



از انجمله برف‌ها فرو می‌افتد در قله کوهها ... و ... بعد از ... و در ... حوض ...
بماند ... بر ... و از آن ... و ... می‌شود و از آن نهرها و چشمه‌های عظیم ...
می‌شود و نیز در دامن کوهها انواع نباتات و عقاقیر و ادویه ... که در زمین هموار
نمی‌روید و نیز در اینها ... قسم ... در غارها و ... و ... و ...
قلعه‌های منیعه و بروج ... و ... از ... دشمنان ... از کوهها ...
و در عمارات و ... و نیز در کوهها معادن انواع جواهر و فلزات ...
... و ... منافع ... و ... خداوند ... خالق ... که ... نزد ... او ...

در معادن و جواهر

کلام امام علیه السلام در این حدیث
مبارک از معادن و جواهر مختلفه

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي هَذِهِ الْمَعَادِنِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ الْمُخْتَلِفَةِ مِثْلِ الْجِصِّ وَالْكِلْسِ وَ
الْجِبْسِ وَالزَّرَانِيخِ وَالْمَرْتَكِ وَالْقُونِيَا وَالزِّئْبَقِ وَالنُّحَاسِ وَالرَّصَاصِ وَالْفِضَّةِ
وَالذَّهَبِ وَالزَّبَرْجَدِ وَالْيَاقُوتِ وَالزُّمُرُّدِ وَضُرُوبِ الْحِجَارَةِ وَكَذَلِكَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا
مِنَ الْقَارِ وَالْمُومِيَا وَالْكِبْرِيتِ وَالنِّفْطِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَسْتَعْمِلُهُ النَّاسُ فِي مَآرِبِهِمْ فَهَلْ
يَخْفَى عَلَى ذِي عَقْلٍ أَنَّ هَذِهِ كُلَّهَا ذَخَائِرُ ذُخِرَتْ لِلْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ
لِيَسْتَخْرِجَهَا فَيَسْتَعْمِلَهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا ثُمَّ قَصُرَتْ حِيلَةُ النَّاسِ عَمَّا حَاوَلُوا مِنْ صَنْعَتِهَا
عَلَى حِرْصِهِمْ وَاجْتِهَادِهِمْ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ لَوْ ظَفِرُوا بِمَا حَاوَلُوا مِنْ هَذَا الْعِلْمِ كَانَ لَا مَحَالَةَ
سَيَظْهَرُ وَيَسْتَفِيضُ فِي الْعَالَمِ حَتَّى تَكْثُرَ الْفِضَّةُ وَالذَّهَبُ وَيَسْقُطَا عِنْدَ النَّاسِ فَلَا
تَكُونَ لَهُمَا قِيمَةٌ وَيَبْطُلَ الِانْتِفَاعُ بِهِمَا فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَالْمُعَامَلَاتِ وَلَا كَانَ يَجْبِي
السُّلْطَانُ الْأَمْوَالَ وَلَا يَدَّخِرُهُمَا أَحَدٌ لِلْأَعْقَابِ وَقَدْ أُعْطِيَ النَّاسُ مَعَ هَذَا صَنْعَةَ
الشَّبَهِ مِنَ النُّحَاسِ وَالزُّجَاجِ مِنَ الرَّمْلِ وَالْفِضَّةِ مِنَ الرَّصَاصِ وَالذَّهَبِ مِنَ الْفِضَّةِ
وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ مِمَّا لَا مَضَرَّةَ فِيهِ فَانْظُرْ كَيْفَ أُعْطُوا إِرَادَتَهُمْ فِيمَا لَا ضَرَرَ فِيهِ وَ
مُنِعُوا ذَلِكَ فِيمَا كَانَ ضَارّاً لَهُمْ لَوْ نَالُوهُ وَمَنْ أَوْغَلَ فِي الْمَعَادِنِ انْتَهَى إِلَى وَادٍ عَظِيمٍ
يَجْرِي مُنْصَلِتاً بِمَاءٍ غَزِيرٍ لَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ وَلَا حِيلَةَ فِي عُبُورِهِ وَمِنْ وَرَائِهِ أَمْثَالُ
الْجِبَالِ مِنَ الْفِضَّةِ تَفَكَّرِ الْآنَ فِي هَذَا مِنْ تَدْبِيرِ الْخَالِقِ الْحَكِيمِ فَإِنَّهُ أَرَادَ جَلَّ
ثَنَاؤُهُ أَنْ يُرِيَ الْعِبَادَ قُدْرَتَهُ وَسَعَةَ خَزَائِنِهِ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ شَاءَ أَنْ يَمْنَحَهُمْ

كالجبال من الفضة لفعل لكن لا اصلاح لهم في ذلك لانه لو كان يكون
فيها لما ذكرنا سقوط هذا الجوهر عند الناس وقلة انتفاعهم به دل على ذلك
بانه قد يظهر الشيء الظريف فما يحبه الناس من اولاد ذوي الاقدار فما دام عزيزا
قليلا فهو نفيس جليل اخذا لثمن فاذا فشى وكثر في ايدي الناس سقط عندهم
وخست قيمته ونفاسة الاشياء في عزتها انتهى [illegible] كلس بمعنی [illegible]
آهک داغ و آنچه آن سوخته گردد صاروج گویند جبس بمعنی گچ است و در اکثر نسخ
جبسین نوشته‌اند و در کتب لغت مسطور نیست اما در کتاب تحفه حکیم مؤمن میگوید در فارسی آهک
گچ نامند و گچ پزی [illegible] بوزن مقصود بعضی مردمان نامند و مردارسنگ مرتب آن است حکیم مؤمن در تحفه
میگوید در هندی [illegible] از [illegible] و سایر معادن سوای آهن میسر آید و معمول آن از زرنیخ
ابیض و [illegible] و لفظ [illegible] در لغت مذکور نیست قونیا با قاف و یاء موحده و یاء حطی
نیز در لغت مذکور نیست اما در کتاب [illegible] قونیه [illegible] از آهن [illegible] ظروف [illegible]
وصله زنند و حکیم مؤمن در تحفه گوید قونیا [illegible] اسم یونانی [illegible] است و در باره
نسخ قونیا مسطور است [illegible] کشند قار با قاف [illegible]
جایه یا [illegible] مدفون [illegible] اورا قلوج [illegible] افال [illegible] از [illegible]
دخول [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] و این معادن [illegible]
[illegible] از آنها از جواهر مختلفه مانند [illegible] و [illegible] زرنیخ و مردارسنگ و [illegible]
[illegible] از زر [illegible] منسوب [illegible] و آن نام [illegible] است [illegible] از آن [illegible]
و فولاد و [illegible] و طلا و یاقوت و [illegible] و زمرد و انواع سنگها و [illegible] از آنها [illegible] از
[illegible] و کوگرد و نفت و [illegible] آنها و مردم در [illegible] [illegible] مر [illegible]
[illegible] آنها [illegible] ذخیره [illegible] است [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] و [illegible] و نیز [illegible] است [illegible] از
اینها [illegible] و علم [illegible] از مردمان مجوس [illegible] داشته است و [illegible] از [illegible] طلا و نقره از معادن
بسیار و [illegible] [illegible] که [illegible] آنها [illegible] زر و سیم در عالم فراوان [illegible]
و [illegible] آنها [illegible] مردم [illegible] میشود [illegible] از آنها [illegible] و [illegible]
و [illegible] سلاطین [illegible] از [illegible] اولاد [illegible] ذخیره [illegible] نهاده و [illegible] را [illegible]

علم [illegible]



علم داشته است [illegible] و [illegible] از [illegible] سوا از زر و طلا و نقره [illegible] آن
از [illegible] در [illegible] آنها را [illegible] و معاملات و [illegible] و [illegible]
ملکت [illegible] در مصالح [illegible] چگونه [illegible] سلطان او [illegible] و [illegible]
[illegible] عطا [illegible] شود و [illegible] اگر [illegible] منع [illegible] معادن
بسیار [illegible] مانند [illegible] عظیم [illegible] و [illegible] آن [illegible]
در عبور از آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] نقره [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] سلطان [illegible] و دولت [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نقره در [illegible] [illegible] و در [illegible] مطلع حال [illegible]
[illegible] زر و طلا [illegible] قدر [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] سوا [illegible] و [illegible] در [illegible] مردم [illegible] شود
مطلوب [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] در [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] از آن [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] و [illegible] راقم حروف [illegible] توحید [illegible] در زمان شاه سلیمان صفوی [illegible]
[illegible] که از [illegible] علم [illegible] و معقول [illegible] از آن [illegible] این [illegible]
[illegible] فاقان [illegible] از [illegible] معادن [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] در [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] نقب [illegible] عظیم ظاهر [illegible]
مأمور [illegible] تا [illegible] از [illegible] که [illegible] آن مرد [illegible]
[illegible] و [illegible] آن نقب [illegible] و [illegible] عمیق [illegible]
دیگر [illegible] نقبها [illegible] در
[illegible] ظاهر شد [illegible] در [illegible] آن [illegible] عمیق [illegible] آن [illegible]
شدیم و [illegible] نقبها [illegible] بسیار [illegible] آب [illegible] از [illegible] نقبها [illegible]
در [illegible] عظیم [illegible] این آب [illegible] بسیار عمیق [illegible]
[illegible] از [illegible] و عمقش بسیار است [illegible] تا آن [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار از [illegible] و [illegible] و [illegible]

حکایت عجیب [illegible] در زمان شاه سلیمان

تا عطفه رسیدیم که بخوانند چند دو چهار بو بیته در یک کاروان بود و از منازل معلم میگذرد و هم
آنجا معقد و در این بیابان مرده معقد هر چند سعی کردیم تا هر چه بیشتر برافروختیم [illegible] دمیدن
کردیم و هر دست بسوی دیدیم و برفتیم تا بچهار منقد وسیع رسیدیم [illegible] از سقف
ظاهر شد، روزنه متصل نبود و هر چند دست بالیدیم [illegible] و نقب [illegible] یک طرف [illegible]
سنگ عظیم از سقف جدا گردیده بر زمین افتاده بود [illegible] دست بالیدیم [illegible] معلم [illegible]
جاهای بعید و این سنگ [illegible] آن سوفزده [illegible] شیع و جهت [illegible] آدم [illegible]
دسته نمود [illegible] معلم [illegible] از اول [illegible] از طلوع آفتاب [illegible] نقب [illegible]
تا از [illegible] در [illegible] جا [illegible] و توکل بخدا [illegible] نمودیم [illegible]
از [illegible] راه [illegible] نمودیم بازشده رفتیم و بعضلات [illegible] تا از [illegible] نقب
رسیدیم و آن [illegible] در آن وقت [illegible] آنجا باز شد [illegible] نقب
در عرض [illegible] از نقبها [illegible] دولت [illegible] بالدیم [illegible]
[illegible] بکنند و [illegible] از [illegible] آدم [illegible]
بس نفیس بود و در [illegible] چهار منقد رسیدیم [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible] نقب
[illegible] نقب [illegible] در اول زوال [illegible]
ضعیف از زیر زمین [illegible] بسیار روز [illegible] برده [illegible]
از اهل [illegible] تفت [illegible] آن احوال [illegible] در [illegible]
حمله [illegible] چند [illegible] آن نقب [illegible] آدم [illegible] دیده [illegible]
و [illegible] آن چهار منقد وسیع رسیدیم در [illegible] دیدیم که [illegible] دلسا [illegible]
جاه [illegible] در [illegible] راه [illegible] توانند [illegible] در آن راه [illegible]
برنج [illegible] برفتیم تا بچهار منقد وسیع [illegible] از یک طرف [illegible] از آن
مقدار [illegible] اول دیده [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] آب عمیق [illegible] از [illegible] آب [illegible]
در آن [illegible] منقد [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible] باز [illegible] و گویند [illegible] اگر [illegible]

نشان کرده



نشان کرده و [illegible] آنچه [illegible] بعد از [illegible] ظلمات [illegible]
[illegible] سطور گشت و الحمد لله [illegible] راقم حروف [illegible] کتاب عجایب
البلدان و عجایب المخلوقات و کتاب [illegible] و عالم [illegible] کتب تواریخ [illegible] و عجایب
اختیارات [illegible] جمیع [illegible] آثار و [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] زمین [illegible] زمین بود [illegible] ابدا [illegible]
[illegible] الکون [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] ضبط [illegible] چند [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] آب
از آن [illegible] سه [illegible] آن دیده [illegible] آن [illegible]

نصیحت نامه

[illegible] وقت [illegible] زمین و [illegible]
[illegible] آب [illegible]
قامت [illegible] آب [illegible]
و [illegible] آب [illegible] سنگ [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] عمارات و [illegible] چون [illegible]
[illegible] و برفراز کوه [illegible]
[illegible] چون [illegible] البرز [illegible]
[illegible] از [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] آب [illegible] از [illegible]
از [illegible] آب [illegible] آن [illegible]
[illegible] از فراز کوه تا زمین [illegible] کوه [illegible]
آب [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] فراز آن کوه [illegible] از [illegible] کوه [illegible]
و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و در آن [illegible] عمق آن [illegible]

و بعضی از چاه اندر گفته سر بکار صفه مانند رفت کن عام در آورده تمام از سنگ است و در هر یک از چهار
صفه جواهرات و از هر جانبی سه چهار ذرع عمق آن است و در درون چاه [illegible] زینتی دیگر
اندر شده بود و در آن نقطه نیز زرد گفته بر بین گونه صفه‌ها [illegible] اندر آینه و در هر صفه بنا بر
چهار صفه اول جواهرات و از هر جانبی فقط تقریر گونه صفه اقلیمی و در تمین صفه دیگر همان
ترتیب و همان جاها نقش و الکه و این چاه سوای [illegible] است و در اصل نامند و باشد [illegible] تمام
[illegible] آن ولایت و بعضی مردم نیز [illegible] و بعضی [illegible] مرقد [illegible] گفته تحقیق کنند و گفته‌ها
در میان آنها [illegible] و بعضی [illegible] اندر گفته [illegible] بر دوین [illegible] در دریاچه [illegible] از آن
و ترسیان بود [illegible] اندر گفته [illegible] از کارهای آن کشته [illegible] و در شکل [illegible]
[illegible] از آن گفته [illegible] این حلقات و صفه [illegible] در میان
[illegible] سنگ [illegible] با دولت [illegible] این چاه و صفه‌ها
[illegible] هر از [illegible] و [illegible] حکایت [illegible] فقط [illegible] این [illegible]
ظاهر در طی سفر [illegible] کار [illegible] آن از همین در آمده [illegible] بود [illegible]
و چاه اندر [illegible] حلقه‌های [illegible] بود [illegible] و باز [illegible] و [illegible]
گفته حلقه سوم [illegible] و دیگر از [illegible] سنگ [illegible] از جنس سنگ آن کوه
و قطر آن از حلقه‌های بزرگتر است و در دیگر از صفه [illegible] آب [illegible] از آن [illegible]
[illegible] این حکایت کوه [illegible] چاه شدیم [illegible] از [illegible] حلقه
چاه بود در [illegible] و در دیگر از [illegible] سنگین بودیم [illegible] بالا [illegible]
[illegible] آن [illegible] از زمین بلند [illegible] و [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] آخر [illegible]
عظیم بزمین فرو [illegible] آن [illegible] آهنی [illegible] و حلقه
بر آن [illegible] از آن حلقه [illegible] آن حلقه [illegible]
[illegible] این [illegible] حلقه آهنی [illegible]
[illegible] از آن حلقه [illegible] و در هر صفه [illegible] سنگ عظیم [illegible]
همان صفه [illegible] در هر صفه [illegible] حلقه [illegible] از هر [illegible]
[illegible] بکار صفه [illegible] این صفه‌ها از سقف و دیوار و زمین و [illegible] از سنگ است

دارد

توفیر نعمت و حشمت و نظافت و حقیقت نعمت خداوند کمال اینست که هر روز از آن بسیار دراز برگشت نماید
و کاخ های مزار و فرو زیره و زینه و دلایت ملک و رایات سلطنت می شود و زینه و دراز ننه و لطافت جبر
گوهر های بصیر باهر از شرف نورشید و از مولدات صورت عالم کون و فساد است مشتق و دور از جهان
و دل از حزن و درد التیام یافته و رقم نعمت و هر سنگ مثقال آن را عبادت ریخ یر ب است
حالیا یافت درد او و عبادت یکی مثقال آن مطابق شد که تمر منوط مثقال طلای مسکوک احمر
و از خادمات خداوند عزیز بوده و هر دو نیست و به از چنین سنگ بار فقیر رسیده که بر در وله
و آن شان و نعمت عطا شده هر مثقال آن با چندین مقدار مثقال طلای احمر را عوض است
برابر شود و کانها و کنوز معادن و بطون ارض در سنه یا ماه معجب چه دانی فیروزه که قادر مطلق
چه قدر جواهر و انواع فلزات در صخور کارو و صحاری و بطون ارض موجود نموده مهیا
هر وقت مقدار تحکیمش بدید آید جلوه گران بها و دارا رونق و صفا و فروزنده و بهاء — در کیفیت نبات

کلمات امام علیه السلام در این حدیث
اکد از کیفیت نبات و فوائد آن

فكّر يا مفضّل في هذا النبات وما فيه من ضروب المآرب فالثمار للغذاء والأتبان
للعلف والحطب للوقود والخشب لكلّ شيء من أنواع النجارة وغيرها واللحاء
والورق والأصول والعروق والصموغ لضروب من المنافع أرأيت لو كنّا نجد
الثمار التي نغتذي بها مجموعة على وجه الأرض ولم تكن تنبت على هذه الأغصان
الحاملة لها كم كان يدخل علينا من الخلل في معاشنا وإن كان الغذاء موجوداً
فإنّ المنافع بالخشب والحطب والأتبان وسائر ما عددناه كثيرة كلام امام علیه السلام
شما بجز کلام و دعا و اطعمه است و مانند تجربه بروید درخت اشجار بقدرت و ثمره فوق آن
بر بالا و موجوده جمع شدن است و بزرگ ظاهر و نیست که در فقر در نباتات و ازواج و انواع
منافع و کالا که سواد آن در هر چشمه شده و آذوقه از حیوان و سواد و جنس که بر منافع آن
میوه را یا ارزان غذا خلق زرع و کاه سوار خوراک هم بار برای [illegible] و بزرگ سوار
ازدحامی بیح دو سه بار صفت کار آنها و دوست درختی و برگ و ریشه و صمغ و ساق
آنها سوار بار انواع منافع خلق کنار است اگر از میوه و رطوبات ماکول سوا دام بر افراز منافع
درخت مرز و رویه و مرفی که مانع و هر مضرت آن بر آنها تمام شد و از هر و بسیار ضعیف در [illegible] [illegible]





هر چند از فواکه بها و رشد آنها از منافع و زینب بزرگ و علف و کاه و غیر ذلک محروم و منافع دانه
حبه و هر کدام منافع عظیمه دارند و مقدار آن بزرگ و موقع جلیل است قطع نظر از آنکه مراد آن سوا از دیوار
که بها رنج رود و قفتن خرمن و کلمات که آنکه در شکوفه زیاد نگشت و تنبیه ملکوت و هیچ ذات آن باطل نیست — در تنوع زرع

کلمات حضرت صادق علیه السلام در این
حدیث شریف از کیفیت نمو دادن زرعه

فكّر يا مفضّل في هذا الريع الذي جعل في الزرع فصارت الحبّة الواحدة تخلف
مائة حبّة وأكثر وأقلّ وكان يجوز أن تكون الحبّة تأتي بمثلها فلم صارت تريع هذا
الريع إلّا ليكون في الغلّة متّسع لما يردّ في الأرض من البذر وما يتقوّت الزرّاع إلى
إدراك زرعهم المستقبل فانظر كيف وجد هذا المثال قد تقدّم في تدبير الحكيم فصار الزرع
يريع هذا الريع ليفي بما يحتاج إليه للقوت والزراعة وكذلك الشجر والنبت والنخل يريع
الريع الكثير فإنّك ترى الأصل الواحد حوله من فراخه أمراً عظيماً فلم كان
كذلك إلّا ليكون فيه ما يقطعه الناس ويستعملونه في مآربهم وما يردّ فيغرس
في الأرض ولو كان الأصل منه يبقى منفرداً لا يفرخ ولا يريع لما أمكن أن
يقطع منه شيء لعمل ولا لغرس ثمّ كان إن أصابته آفة انقطع أصله فلم
يكن منه خلف تأمّل نبات هذه الحبوب من العدس والماش والباقلّاء وما
أشبه ذلك فإنّها تخرج في أوعية مثل الخرائط لتصونها وتحجبها من الآفات
إلى أن تشتدّ وتستحكم كما قد تكون المشيمة على الجنين لهذا المعنى فأمّا البرّ
وما أشبهه فإنّه يخرج مدرجاً في قشور صلاب على رؤوسها أمثال الأسنّة
من السنبل ليمنع الطير منه ليتوفّر على الزرّاع فإن قال قائل أوليس قد
ينال الطير من البرّ والحبوب قيل له بلى على هذا قدّر الأمر فيها لأنّ الطير
خلق من خلق الله وقد جعل الله تبارك وتعالى له فيما تخرج الأرض حظّاً
ولكن حصّنت الحبوب بهذه الحجب لئلّا يتمكّن الطير منها كلّ التمكّن فيعبث
فيها ويفسد الفساد الفاحش فإنّ الطير لو صادف الحبّ بارزاً ليس
عليه شيء يحول دونه لأكبّ عليه حتّى ينسفه أصلاً فكان يعرض
من ذلك أن يبشم الطير فيموت ويخرج الزرّاع من زرعه صفراً فجعلت عليه

هذه الوقايات لتصونه فينال الطائر منه شيئاً يسيراً يتقوت به ويبقى أكثره
للإنسان فإنه أولى به إذ كان هو الذي كدح فيه وشقي به وكان الذي
يحتاج إليه أكثر مما يحتاج إليه الطير پس امام علیه السلام تفسیر فرمودند که
برگزیدن آن بسوی قسم حیوان [illegible] و [illegible] تعب تخم از گزند [illegible]
تخمه [illegible] با کاه و دانه [illegible] برزگران [illegible] و [illegible] دانه‌ی تخم و [illegible]
بعضی [illegible] و [illegible] تو [illegible] نفقه تا [illegible] دانه [illegible]
در [illegible] مقرر شده [illegible] دانه و [illegible] و حاصل [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن ترتیب [illegible] و [illegible] زراعت و [illegible]
[illegible] رزق [illegible] برزگران [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آن [illegible] زراعت کاران [illegible] در زمان [illegible]
و [illegible] زراعت [illegible] و نظر دقیق
[illegible] در [illegible] از [illegible]
ادراک [illegible] در [illegible] درخت [illegible] تقدیم [illegible]
آن مقدار [illegible] زراعت [illegible] مقدار تخم [illegible] زراعت [illegible]
کفایت کند [illegible] درخت [illegible] میوه [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] عظیم [illegible]
مردمان [illegible] درخت [illegible]
[illegible] درخت [illegible] درخت تنها [illegible]
و [illegible] درخت [illegible]
آخر الامر [illegible] درخت از [illegible] دانه‌ها مانند [illegible]
و [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
دانه‌ها [illegible] محفوظ [illegible]
در [illegible] از آفات محفوظ و [illegible]
تا [illegible] آن [illegible] محفوظ [illegible]





پوستهای صلب و کلفت قرار داده و بر سر هر دانه خوشه مثل نوک نیزه برکشیده، آن دانه را از گزند مرغان
[illegible] زراعت کاران [illegible] دانه [illegible]
دانه گندم و [illegible] حبوب [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] رزق [illegible]
[illegible] از زمین [illegible] و [illegible]
حبوب مقرر [illegible] آنها [illegible] حصول [illegible]
[illegible] دانه‌ها [illegible]
و [illegible] حیوان [illegible] الاجرام [illegible]
دانه‌ها [illegible] وقایه‌ها و پوستها محفوظ داشت [illegible]
آن قسمت [illegible] دانه‌ها [illegible]
[illegible] از [illegible] دانه‌ها و حبوبات
[illegible] و [illegible] موفق [illegible]

کلمات امام علیه السلام در این صورت
در بیان حکمت خلق شجر و صنف نبات

تأمل الحكمة في خلق الشجر وأصناف النبات فإنها لما كانت تحتاج إلى الغذاء الدائم
كحاجة الحيوان ولم تكن لها أفواه كأفواه الحيوان ولا حركة تنبعث بها لتناول الغذاء جعلت أصولها مركوزة في
الأرض لتنزع منها الغذاء فتؤديه إلى الأغصان وما عليها من الورق والثمر فصارت
الأرض كالأم المربية لها وصارت أصولها التي هي كالأفواه ملتقمة للأرض
لتنزع منها الغذاء كما ترضع أصناف الحيوان أمهاتها ألا ترى إلى عمد الفساطيط
والخيم كيف تمد بالأطناب من كل جانب لتمسكه وتقيمه ولولا ذلك كيف
كان يثبت هذا النخل الطوال والدوح العظام في الريح العاصف فانظر
إلى حكمة الخلقة كيف سبقت حكمة الصناعة فصارت الحكمة التي تستعملها
الصناع في ثبات الفساطيط والخيم ألا ترى عمودها وعقدتها من الشجر
فالصناعة مأخوذة من الخلقة [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] درخت [illegible] حکمت [illegible]

در بیان خلقت درخت

در آفریدن درختان و اصناف نباتات زیرا که چون درختها و نباتات بغذای دائم محتاج هستند چنانچه حیوانات
را نیز او صاحب است و درختان و گیاهها دهان مانند دهن حیوانات ندارند که غذا را فرو برند و نیز برای تحصیل خوراک
حرکت ندارند مثل حیوانات که از جای بجای حرکت کنند پس حق تعالی بمقتضای علم کامل در ریشه‌های آنها را در زمین
مرکوز نموده و فرو برده است تا غذا را از زمین برکشند و به شاخها و برگها و میوه‌ها برسانند پس زمین مانند
مادر مربیه و تربیت کننده درختان شد و ریشه‌ها مانند دهان اطفال که پستان مادران را در دهان گیرند شیر مکند نمی‌بینی
که ستونهای خیمه‌ها را چگونه بطنابها از اطراف و جوانب می‌کشند تا راست بایستند و فرود نیفتند و کج نگردد
همچنین درختان و گیاهها ریشه‌ها در زمین دارند که از هر طرف در زمین کشیده شده است که درخت و گیاه را
از افتادن و میل کردن نگاه دارد زیرا اگر چنین نبود چگونه درختان بلند تنومند مانند درخت خرما و چنار
و صنوبر و ارزن در وقت وزیدن بادها بر پا می‌ایستادند و از صرصر بادهای تند بر پا می‌ماندند پس
نظر کن و حکمت خالق اکبر بنگر که چگونه از آن پیشی جسته در خلقت درختان و مردم بر
طبق آن تقدیر در صنعت خیمه و شبیه آن را از خلقت درخت و امثال آن
اخذ کرده‌اند خود نموده زیرا که خلقت بر صنعت مقدم است و صنعت فرع خلقت است

کیفیت خلق اوراق

کلام امام علیه السلام در این حدیث شریف
از کیفیت خلقت اوراق درخت

تأمل يا مفضل خلق الورق فإنك ترى في الورقة شبه العروق مبثوثة
فيها أجمع فمنها غلاظ ممتدة في طولها وعرضها ومنها دقاق تتخلل تلك الغلاظ منسوجة
نسجا دقيقا معجما لو كان مما يصنع بالأيدي كصنعة البشر لما فرغ من ورقة
واحدة في عام كامل ولاحتيج إلى آلات وحركة وعلاج وكلام فصار يأتي
منه في أيام قلائل من الربيع ما يملأ الجبال والسهل وبقاع الأرض كلها بلا حركة
ولا كلام إلا بالإرادة النافذة في كل شيء والأمر المطاع واعرف مع ذلك العلة
في تلك العروق الدقاق فإنها جعلت تتخلل الورقة بأسرها لتسقيها وتوصل
الماء إليها بمنزلة العروق المبثوثة في البدن لتوصل الغذاء إلى كل جزء منه وفي
الغلاظ منها معنى آخر فإنها تمسك الورقة بصلابتها ومتانتها لئلا تنتهك و
تتمزق فترى الورقة شبيهة بورقة معمولة بالصنعة من خرق قد جعلت فيها عيدان
ممدودة في طولها وعرضها لتتماسك فلا تضطرب فالصناعة تحكي الخلقة وإن

كانت



لا تدركها على الحقيقة فكر في هذا العجم والنوى والعلة فيه فإنه جعل في جوف
الثمرة ليقوم مقام الغرس إن عاق دون الغرس عائق كما يحرز الشيء النفيس
الذي تعظم الحاجة إليه في مواضع أخر فإن حدث على الذي في بعض المواضع منه
حادث وجد في موضع آخر ثم هو بعد يمسك بصلابته رخاوة الثمار ورقتها
ولولا ذلك لتشدخت وتفسخت وأسرع إليها الفساد وبعضه يؤكل ويستخرج
دهنه فيستعمل منه ضروب من المصالح وقد تبين لك موضع الأرب في العجم
والنوى فكر الآن في هذا الذي تجده فوق النواة من الرطبة وفوق العجم
من العنبة فما العلة فيه ولماذا يخرج في هذه الهيئة وقد كان يمكن أن يكون
مكان ذلك ما ليس فيه مأكل كمثل ما يكون في السرو والدلب وما أشبه ذلك
فلم صار يخرج فوقه هذه المطاعم اللذيذة إلا ليستمتع بها الإنسان فكر في ضروب
من التدبير في الشجر فإنك تراه يموت في كل سنة موتة فتحتبس الحرارة
الغريزية في عوده ويتولد فيه مواد الثمار ثم يحيا وينتشر فيأتيك بهذه
الفواكه نوعا بعد نوع كما تقدم إليك أنواع الأطبخة التي تعالج بالأيدي واحدا
بعد واحد فترى الأغصان في الشجر تتلقاك بثمارها حتى كأنها تناولكها عن
يد وترى الرياحين تتلقاك في أفنانها كأنها تجيئك بأنفسها فلمن هذا التقدير
إلا لمقدر حكيم وما العلة فيه إلا تفكه الإنسان بهذه الثمار والأنوار والعجب
من أناس جعلوا مكان الشكر على النعمة جحود المنعم بها واعتبر بخلق الرمانة و
ترى فيها من أثر العمد والتدبير فإنك ترى فيها كأمثال التلال من شحم
مركوم في نواحيها وحبا مرصوفا صفا كنحو ما ينضد بالأيدي وترى الحب
مقسوما أقساما وكل قسم منها ملفوفا بلفائف من حجب منسوجة أعجب النسج
وألطفه وقشره يضم ذلك كله فمن التدبير في هذه الصنعة أنه لم يكن يجوز
أن يكون حشو الرمانة من الحب وحده وذلك أن الحب لا يمد بعضه
بعضا فجعل ذلك الشحم خلال الحب ليمده بالغذاء ألا ترى أن أصول الحب
مركوزة في ذلك الشحم ثم لف بتلك اللفائف لتضمه وتمسكه فلا يضطرب
وغشي فوق ذلك بالقشرة المستحصفة لتصونه وتحصنه من الآفات فهذا قليل

مِن کَثیرٍ مِن وَصفِ الرُّمّانِ و فیه اکثر من هذا لمن اراد الاطناب و التدریج فی الکلام
و لکن فی ما ذکرت لک کفایة فی الدلالة و الاعتبار کلکلم امام علیه السلام مجاشی
معلوم شد شمار ارتباط آن به فیروزآباد و تأمل بکند با سیصد روزه کرم نقل است
و مخفی نیست که این از ففار آنچه بین قول رسول خدا تعالی الاعلی و امر صلوة النهار مجا
غیر نماز روز مخفی و آنچه قرأت عشق کلکم امام علیه السلام ان عاق ددن القران
علی الاغصان عایق و کلها قد کن النور بدا این به سنخ باشی نجمه و دال العلم
و فاد مجه بغیر شکستن و فرو شود است مستفرغ آن عقوده خوانا بر آن بشکفته و بار رشاه
خشک نشد و لب لفظ دال العلم درخت خارت و کلکم آنحضرت علیه السلام فتحبس
الحرارة الغریزیة دلالت برآن می نماید حرارت غریزیه نیز آنکه است امتحض بحواه
نه عجبه در نباتات نیز سوختی شود چنانچه در حقیقی تر طب تقریر کما مر لفظه
رشته وصفت الحجارة فی البناء و صفائح ضمت بعضها الی بعض تشابه تصاف دمیر نکلها
و تقریع نمودن کلکم و اواسط دو نحن را آنچه است بیان بتفصیل تا کمی درآن غش و کرم
و در هر برگی مانند رگها بیرون از هر جانب کشیده بعضی غلیظ و بزرگ شود در طول
و بعضی بر کناره افتاده و بعضی باریک شده و در میان رگها بزرگ افتاده گشته و با همه
اتصال رفته اگر این اوراق نیز بهم پیوسته خرد مانند برگها که در آدمی از روی صفت
اگر سبب نبود و مدت بیکار از رحمتی یک برگ درخت یافته و آلات بسیار و
حرکات بسیار محتاج است از دیگر کو و نشو آنها جاری گشته انسان قادر بصیر علیم
در انواع حرکت از فصل بهار تا کنون کلها از هر نوع و برگها زرین و انواع نباتات و درختها
و سبزه درگاه و شکوفه و شقایق نعمان آنکه از نعمتهای خدا و که از بسیار آن پوشیده
آمده و در لطافت راغ از هر دانه بار و اوراق همه حرکت دیگر در کار نعمه عجیب محکم
قدرت کامله مهیمنه فی المعنی و تعظیم نامیه زمین فرو نمی کرد و درون سر فرو گرفته و لطف
این برگها را بزه باران آب و غذا در میان جمع برگ همین شده آب و غذا با تمام
و در رگها رنگ و حلقه برگ است القلاب و ثبات خود رگها و لطافه در آن گشته با همه
و پرورده نقوش هر برگی شده به آن برگها از صنعت گران از جهات و بار بها
میزند و در میان قسمی از جهت طول و عرض خوبا و قبه خمانند تا آن برگ الفنو و لطافه و دارد





و از هم پاشیده ها خارج است از خلقت طاعات نیرنگی از در حقیقت که دیگر تواند آبه رسید
تفکر کن در پسته و دانه میوه و علت در آن فرو غیر آنها مکشف در آفرینش آن که در
چو قسم میوه این است از قدیم مقام درخت است تا اگر درخت را آفریده خشتی سیر
نگاه نه و در درخت نیز بعد آنکه چنانچه است که نفسه بود در پوست مضبوط خانه ما اگر
که را آفرید در بسیار دیگر برای بیانش و حکمت دیگر این است که خشتی بواسطه صلابت دانه که
میوه بود را بحفاظت شد در نگاهداری دیگر دانه اگر از پسته نبود میوه لطیف از هم پاشید و فاسد
گردیدی و نیز بعضی از این دانه و خشتها میخورند و از آنها روغن در آوردند و در علاج بسیار بکار
میرود و دیگر فایده الحوان و دانهها و میوه ها بود نیست تفکر کار در آنکه ایدی دانهها را طعمها و انگور بسیار
لکن از میوه و دانه لذت و حلاوت گرفته اند به میوه را دو خاصیت آن لذت تمام برای آدمی
از نعمت میوه ها در بیان فرحت بسیاری خدای حکیم علیم از بطن لذیذه بود و میوه ها را لذت
و تمتع انسان مقرر فرمودست تفکر کن در تدابیر که خدای حکیم علام در خلقت درختها
پیدا کرده بر دو حرارت غریزیه در اغصان مختفی و پنهان میگشت و مواد میوه ها را از آنها تولید
میشود و در فصل ربیع انوار که زنده و تحریک نمود و انواع فواکه و میوه ها بود در فصل تابستان و
پس نو چنانچه در مهمانیها بر لذت حلواء لطیف و طعام ظریف تعزیه تو مرا و روز تنها دیگر
اقسام انکار بر دار انواع فواکه و لطایف در بهار در نعمه دارد که بر تو در از گلها در صحن
باغ ش نشر کرد و کلها و طعمها ریاحین و سبزی و بیانی خوش بود در گلهای رنگ و بسته برای تو بهم آورد
نوادر و دیگر برگزید و خوردن آن رازیم از نزهت طعم و خوش شاد که بهر آن برای تو آورده
جنبه از لطایف در اقسام انواع طرایف و نغمه و سبزه و شکوفه و لطیفه ها حقیقی را بکار
مزاوار از میوه طعم و تمام ریاحین و از کار و فواکه الوان و طعم فراوان در باغ و بوستان
و کوچک رالان و بها و رازید تو از آنجهت تعزیه ملک شیرین حیات و حسن اوده و در عوض
شکر آن و چه خواهی نمود تو ما الحق که کفر تفکر کن و عجیب تر در خلقت انار و
قدرت آفریدگار شفا در آن بکار رفته و بسته ها و در میان آن چنانچه ها از بسیار لطیفه
و در همه اطراف آن تمام دانه ها را بر روی نهاده و ملکه در استحکام خانه گونه
درخت برای جمله و دانه بود چنانچه کنند او بر قسمی بود لطافه و خوش عظیم و آن لفافه
نه نه خیلی لطیف و ظریف بنده از عقول خردمندان در آن حیران است و عجب از آن

در میان بوته‌ها ... و لطایف تدبیر شریف در این مخلوق لطیف ... [illegible]
... [illegible] ... را در بیان دانه‌ها ... [illegible]
دانه بود در آن ... [illegible] ... لطیف
... [illegible] ... آن ...
و ... [illegible] ... و خزانه محفوظ ... [illegible]
... [illegible]

در باب کدو و خربزه و هندوانه

کلام امام علیه السلام در باب کدو و خربزه و هندوانه
و خیار و اشباه آن در این حدیث شریف مفضل

فكّر يا مفضّل في حمل اليقطين الضعيف مثل هذه الثمار الثقيلة من الدبّاء والقثّاء والبطّيخ وما في ذلك من التدبير والحكمة فإنّه حين قدّر أن يحمل مثل هذه الثمار جعل نباته منبسطاً على الأرض ولو كان ينتصب قائماً كما ينتصب الزرع والشجر لما استطاع أن يحمل مثل هذه الثمار الثقيلة ولتقصّف قبل إدراكها وانتهائها إلى غاياتها فانظر كيف صار يمتدّ على وجه الأرض ليلقي عليها ثماره فتحملها عنه فترى الأصل من القرع والبطّيخ مفترشاً للأرض وثماره مبثوثة عليها وحواليه كأنّه هرّة ممتدّة وقد اكتنفتها أجراؤها لترضع منها وانظر كيف صارت الأصناف توافي في الوقت المشاكل لها من حمّارة الصيف ووقدة الحرّ فتلقاها النفوس بانشراح وتشوّق إليها ولو كانت توافي في الشتاء لوافقت من الناس كراهة لها واقشعراراً منها مع ما يكون فيها من المضرّة للأبدان ألا ترى أنّه ربّما أدرك شيء من الخيار في الشتاء فيمتنع الناس من أكله إلّا الشره الذي لا يمتنع من أكل ما يضرّه ويسقم معدته

... [illegible] ... ای مفضل تفکر کن در ... [illegible]
... [illegible] ... خربزه ... [illegible]
... [illegible] ... کدو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

از بعض



... [illegible] ...
... [illegible] ...
ای مفضل در درخت کدو و خربزه و هندوانه و ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
زمین ... [illegible] ... بر سطح زمین ... [illegible]
... [illegible] ... کدو و خربزه ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

در باب درخت خرما

بیان امام علیه السلام در این حدیث شریف
از درخت خرما و حکمت نر و ماده آن

فكّر يا مفضّل في النخل فإنّه لمّا صار فيه إناث تحتاج إلى التلقيح جعلت فيه ذكورة للّقاح من غير غراس فصار الذكر من النخل بمنزلة الذكر من الحيوان الذي يلقّح الإناث لتحمل وهو لا يحمل تأمّل خلقة الجذع كيف هو فإنّك تراه كالمنسوج نسجاً من غير خيوط ممدودة كالسدى وأخرى معه معترضة كاللحمة كنحو ما ينسج بالأيدي وذلك ليشتدّ ويصلب ولا يتقصّف من حمل القنوات الثقيلة وهزّ الرياح العواصف إذا صار نخلة وليتهيّأ للسقوف والجسور وغير ذلك ممّا يتّخذ منه إذا صار جذعاً وكذلك ترى الخشب مثل النسج فإنّك ترى الخشبة مداخلة بعضها طولاً وبعضها عرضاً كتداخل أجزاء اللحم وفيه مع ذلك متانة ليصلح لما يتّخذ منه

من الاثاث فانه لو كان مستحصفاً كالحجارة لم يمكن أن يستعمل في السقوف وغير ذلك
مما يستعمل فيه الخشب كالأبواب والأسرة والتوابيت وما أشبه ذلك ومن جسيم
المصالح في الخشب أنه يطفو على الماء فكل الناس يعرف هذا منه وليس كلهم
يعرف جلالة الامر فيه فلولا هذه الخلة كيف كانت هذه السفن والاظراف تحمل
أمثال الجبال من الحمولة وأنى كان ينال الناس هذا الرفق وخفة المؤونة في حمل
التجارات من بلد الى بلد وكانت تعظم المؤونة عليهم في حملها حتى يلقى كثير مما يحتاج اليه
في بعض البلدان مفقوداً أصلاً أو عسراً وجوده فكر في هذه العقاقير وما
خص بها كل واحد منها من العمل في بعض الادواء فهذا يغور في المفاصل فيستخرج
الفضول الغليظة مثل الشيطرج وهذه ينزف المرة السوداء مثل الافتيمون وهذا
ينفي الرياح مثل السكبينج وهذا يحلل الاورام واشباه هذا من افعالها فمن جعل
هذه القوى فيها الا من خلقها للمنفعة ومن فطن الناس بها الا من جعل هذا
فيها ومتى كان يوقف على هذا منها بالعرض والاتفاق كما قال قائلون وهب أن
الانسان فطن لهذه الاشياء بذهنه ولطيف رويته وتجاربه فالبهائم كيف فطنت
لها حتى صار بعض السباع يتداوى من جراحه إن أصابته ببعض العقاقير فيبرء
وبعض الطير يحتقن من الحصر يصيبه بماء البحر فيسلم واشباه هذا كثير ولعلك
تشك في هذا النبات النابت في الصحاري والبراري حيث لا أنس ولا انيس
فتظن أنه فضل لا حاجة اليه وليس كذلك بل هو طعم لهذه الوحوش وحبه علف
للطير وعوده وأفنانه حطب فيستعمله الناس وفيه بعد أشياء تعالج بها الابدان واخرى
تدبغ بها الجلود وأخرى تصبغ بها الامتعة واشباه هذا من المصالح ألست تعلم أن من
أخس النبات وأحقره هذا البردي وما اشبهها ففيها مع هذا من ضروب المنافع فقد
يتخذ من البردي القراطيس التي يحتاج اليه الملوك والسوقة والحصر التي يستعملها كل
صنف من الناس ويعمل منه الغلف التي يوقى بها الاواني ويجعل حشواً بين الظروف
في الاسفاط لكيلا تعيب وتنكسر واشباه هذا من المنافع فاعتبر بما ترى من ضروب
المآرب في صغير الخلق وكبيره وبما له قيمة وما لا قيمة له وأخس من هذا و
أحقره الزبل والعذرة التي اجتمعت فيه الخساسة والنجاسة معاً وموقعها





من الزروع والبقول والخضر أجمع الموقع الذي لا يعدله شيء حتى أن كل شيء
من الخضر لا يصلح ولا يزكو الا بالزبل والسماد الذي يستقذره الناس ويكرهون
الدنو منه واعلم أنه ليس منزلة الشيء على حسب قيمته بل هما قيمتان مختلفتان بسوقين
وربما كان الخسيس في سوق المكتسب نفيساً في سوق العلم فلا تستصغر العبرة في الشيء
لصغر قيمته فلو فطنوا طالبوا الكيميا لما في العذرة لاشتروها بأنفس الاثمان
وغالوا بها [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وهب ای الانسان [illegible]
[illegible] الطیر [illegible]
غلف [illegible] جمع غلاف [illegible]
سماد [illegible]
[illegible]
[illegible] عذره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در سقفها بکار رفته در درها و ارسیها و صندوقها و میز که از آن می‌سازند بسیار آورند و از جمله بقاع عظیم
و در جو [illegible] بر روی آب [illegible] در اطراف کشتیهای عظیم [illegible]
[illegible] از آن [illegible] در حال [illegible] و [illegible] و [illegible] حال
[illegible] و [illegible] کار [illegible] دشوار [illegible]
[illegible] عقاقیر و ادویه [illegible] علم [illegible] و [illegible] در [illegible]
و الحاق [illegible] نفوذ [illegible] و [illegible] دفع [illegible]
[illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] از خواص و قوتها بود [illegible] و عقاقیر [illegible]
[illegible] خواص و قوتها [illegible]
[illegible] نفع بود [illegible] و [illegible] حیوان [illegible] و [illegible]
[illegible] خواص [illegible] حیوانات و [illegible]
[illegible] آگاه [illegible]
[illegible] عقاقیر و ادویه [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] گیاه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در آن [illegible] زاید [illegible]
بلکه [illegible] و [illegible] و [illegible]
از آن [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] خسیس [illegible]
[illegible] در برهان اللغة [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و [illegible] از آن [illegible]

[illegible]



[illegible] بود از نباتات [illegible] و از [illegible] نفع در آن بسیار است [illegible]
[illegible] از جهت نفع و صغیر و کبیر خلق [illegible] بها [illegible] قیمت است
و از جمله انسان و سایر حیوان [illegible] خسیس تر و حقیرتر [illegible]
[illegible] نفع آنها در زراعات و [illegible]
با آن [illegible] اصلاح حال و نمو نباتات [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible] قیمت و [illegible] بازار [illegible] تجارت [illegible] بازار
علم [illegible] و بسیار [illegible] در بازار تجارت خسیس [illegible] قیمت [illegible]
علم [illegible] نفیس [illegible] صغیر [illegible]
صغیر [illegible] و [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] معادن است و جمادات [illegible] نباتات و [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] تحقق حس و حرکت ارادی [illegible]
حیوان [illegible] حس و حرکت ارادی [illegible] و آن نبات است [illegible]
تحقق [illegible] معادن است [illegible] تحقق حس و حرکت [illegible]
و حرکت در نباتات [illegible] در نباتات [illegible] و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] نباتات [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] نباتات [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] طبقه حیوانات [illegible]
[illegible]

تحقیق در ادراکات و افعال

به عرض رسیده [illegible] بالا آن [illegible] خلق [illegible] که خداوند از آب [illegible] دان [illegible]
[illegible] نکرد [illegible] آن به بعضی [illegible] و از دیده [illegible] آن حیوانات [illegible]
[illegible] زمین [illegible] تولید [illegible] و [illegible] طبقه حیوانات [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] طبقه [illegible] صفت [illegible]
[illegible] سوختن [illegible]

بیان خطبهٔ حضرت صادق علیه السلام
در مجلس چهارم در عنوان [illegible]

خطبه مجلس ۴

مفضل گفت چون روز [illegible] آفتاب [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] فقال علیه السلام لنا الحمد والتسبیح والتعظیم
والتقدیس للاسم الأقدم والنور الأعظم العلي العلام ذي الجلال والإكرام
ومنشئ الأنام ومفني العوالم والدهور وصاحب السر المستور والغيب
المحظور والاسم المخزون والعلم المكنون وصلواته وبركاته على مبلغ وحيه
ومؤدي رسالته الذي ابتعثه بشيرا ونذيرا وداعيا إلى الله بإذنه
وسراجا منيرا ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة فعليه
وعلى آله من بارئه الصلوات الطيبات والتحيات الزاكيات الناميات
وعليه وعليهم السلام والرحمة والبركات في الماضين والغابرين أبد الآبدين
ودهر الداهرين وهم له أهل ومستحق. حضرت صادق علیه السلام [illegible]
سپاس [illegible] و تنزیه [illegible] و تقدیس [illegible]
[illegible] خداوند علیم علام دارای جلال [illegible] آفریننده [illegible] عوالم و
[illegible] و صاحب راز [illegible] و علم [illegible] از [illegible] مخزون [illegible]
و علم مکنون [illegible] صلوات و برکات [illegible]
ادا کننده رسالت خداوند [illegible] بشیر [illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
هدایت [illegible] طریق [illegible]

بعم [illegible]



[illegible] هلاکت [illegible] و هر کس [illegible] ایمان زنده [illegible] عرفان [illegible]
[illegible] آل [illegible] صلوات [illegible] رحمت [illegible]
ابد الآبدین و دهر الداهرین [illegible] سزاوار [illegible] تحیت [illegible]
قد شرحت لك يا مفضل من الأدلة على الخلق والشواهد على صواب التدبير والعمد
في الإنسان والحيوان والنبات والشجر وغير ذلك ما فيه عبرة لمن اعتبر وأنا أشرح
لك الآن الآفات الحادثة في بعض الأزمان التي اتخذها أناس من الجهال ذريعة
إلى جحود الخلق والخالق والعمد والتدبير وما أنكرت المعطلة والمانوية من المكاره
والمصائب وما أنكروه من الموت والفناء وما قاله أصحاب الطبائع ومن زعم
أن كون الأشياء بالعرض والاتفاق ليتسع ذلك القول في الرد عليهم قاتلهم الله
أنى يؤفكون. [illegible] ای مفضل [illegible] خلق و خلقت [illegible]
تدبیر و علم و حکمت خالق قدیر [illegible] خداوند [illegible] انسان [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خلقت و خالق [illegible]
[illegible] تدبیر و تقدیر [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] خالق [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] اهل علم [illegible] مکاره و آلام [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] صنعت [illegible] عرض و اتفاق [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
وبا [illegible] یرقان [illegible] انواع [illegible] وسیله [illegible]
خلقت و تدبیر و تقدیر [illegible] صانع [illegible] جواب [illegible]
[illegible] خالق و مدبر [illegible] امور و احوال [illegible] عرض و اتفاق
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] آسمان بر زمین [illegible] آب [illegible] آفتاب [illegible]

بیان کلمات امام علیه السلام در این مجلس
[illegible] طبیعیین [illegible]
اتخذ أناس من الجهال هذه الآفات
الحادثة في بعض الأزمان كمثل الوباء
واليرقان والبرد والجراد ذريعة
إلى جحود الخلق والتدبير والخالق فقال
في جواب ذلك إنه إن لم يكن خالق ومدبر
فلم لا يكون ما هو أكثر من هذا و
أفظع فمن ذلك أن يسقط السماء
على الأرض وتهوي الأرض فتذهب
سفلا وتتخلف الشمس عن الطلوع
أصلا وتجف الأنهار والعيون
حتى لا يوجد ماء للشفة وتركد الريح

[illegible]

تلف کند و بی وقت طالع نشود و ابرها در هوا چنان فشرده نشوند که بر زمین یک قطره باران نبارد و هوا
را لنگر نکرد و باد توفان و مانند آن هجوم و فشار نشود و آب دریا چنان جوشیده و طغیان کند که زمین
بجمیع غرق شود و نیز این آفتها زود رفع شود و ما این قرار نشد که همه و مرضهای عام و مرگ و طاعون که در اشکال
اینها اگر موافق تدبیر و تقدیر خالق قدیر و مشیت ایزد دانستی است از جمله امور حکیمانه و مقتضیات علیه
همانا بر دوست صدر دنیا که از جمله کاری شود آن شود و بزودی مرتفع می شود که از آن بجز در صفحه
از آنگونه حادثه بزرگ که بیشتر سقوط آسمان یا غرق زمین و امثال آن دانند که از اتحاد و شر
عالم بود در ساتو باشد و هلاک ساختن همه و محفوظ است که گاهی آن حوادث مشیت و ضعف و نقصی
نه خدا است عظیم به همانا بود میکرد تا موجب است که در صفحه مردمان و بر ایشان از مهر و شفقت
و غرور و طغیان نکرد و نیز این آفته ها هم بر کسه جمله بجز مردمان بلکه دار و بدعاء و نیاز دارند
با درد آینه آن آفت و مفت از ایشان بر طرف دیس و وقوع این حوادث و آفت برای ایشان سبب تحذیر
و از الم آن رحمت و تربیت وقد انكرت المعطلة ما انكرت المانية من المكاره والمصائب
التي تصيب الناس فكلاهما يقول ان كان للعالم خالق رؤوف رحيم فلم تحدث
فيه هذه الامور المكروهة والقائل بهذا القول يذهب به الى انه ينبغي ان يكون
عيش الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا لكان الانسان
سيخرج من الاشر والعتو الى ما لا يصلح في دين ودنيا كالذي ترى كثيرا من
المترفين ومن نشأ في الجدة والامن يخرجون اليه حتى ان احدهم ينسى انه
بشر او انه مربوب او ان ضررا يمسه او ان مكروها ينزل به او انه يجب
عليه ان يرحم ضعيفا او يواسي فقيرا او يرثي لمبتلى او يتحنن على ضعيف او يتعطف
على مكروب فاذا عضته المكاره ووجد مضضها اتعظ وابصر كثيرا مما كان
جهله وغفل عنه ورجع الى كثير مما كان يجب عليه والمنكرون لهذه الامور المؤذية
بمنزلة الصبيان الذين يذمون الادوية المرة البشعة ويتسخطون من المنع
من الاطعمة الضارة ويتكرهون الادب والعمل ويحبون ان يتفرغوا للهو والبطالة
وينالوا كل مطعم ومشرب ولا يعرفون ما تؤديهم اليه البطالة من سوء النشو
والعادة وما تعقبهم الاطعمة اللذيذة الضارة من الادواء والاسقام وما لهم في
الادب من الصلاح وفي الادوية من المنفعة وان شاب ذلك بعض الكراهة

بلغ القار



بدانکه انکار کرده اند ملاحده و برگشتگان از دین و منکران صانع را آنچه ثنویه انکار کرده اند از مکاره و مصائب که بمردمان
فرو میرسد بود و میگویند هر دو گروه اگر عالم را خالق رحیم و مهربان میبود از جهت چه این امور مکروه و ناخوش
بظهور میرسید و گوینده این سخن میخواهد که باید که عیش و زندگانی آدمی در این جهان
گذران باشد از هر کدورتی خالی و صاف باشد و بجمیع دنیوی و اخروی محفوظ باشد
و اگر چنین میبود چنانچه شر و طغیان و فساد نمودار میشد و نه دنیا و نه آخرت بر ایشان قرار نمیگرفت
چنانکه مترفان که از ایام زندگی در ناز و نعمت پرورده شده اند و در امان و توانگری و رفاهیت
بالیده اند در حالت طغیان و کفران بکار میبرند که از نوع هر کدام از جنس بشر پرورده
و مسترور می باشند وقت و فقیر را بخاطر نگذرانند و بیاد نیاورند که ایشان نیز بشراند و پرورده شده
باید که در خدا لایق ایشان نیز بر ضعیف رحمت آورند یا با فقیر مواسات کنند یا بر مبتلای رقت
آورند یا یاری بنماید و چنین ایشان را از جهت بدنهای ایشان در حق که بعد از خطوط و رزق بیخبر و مکروهی
مگروهی پس چون رنج و مصیبت رسیده و تلخی آنرا چشیده اند وقت از آن حالت غفلت تنبه کرده و به
پذیرند و از آنچه دانستند و غافل شده بودند بعضی باز دانند و از آن مکروه و مفاسد و ملاهی در رنج
پیدا و فرج گشته و چاره گری از این آزارها و مهمات در عالم موت و حیات نمیشناسند مانند
کودکانی هستند که دوای تلخ ناگوار را مکروه میدارند و خشمناک میشوند از آنچه از طعامهای لذیذه مضره
منع میکنند و کسب آداب و علم صنایع را دشمن میدارند و دوست میدارند که اوقات
خود را بلهو و بازی و بطالت صرف کنند و هر گونه خوردنی و آشامیدنی را بخواهند بی فایده
آن است که نمیدانند و نمی فهمند و ادراک نمیکنند که بطالت چه زیانها بایشان میرساند و با آنها طعمه و اشربه لذیذه ضاره چه دردها و المها در ابدان ایشان احداث مینماید
و هیچ نمیدانند که در تحصیل آداب چه منافع است و چه فوائد متعدده و مصالح بسیار و در دوا چه فایده
های منافع است هر چند که تلخ و ناخوش باشد و کراهتی در او باشد و بعد بی آنها در عقب آن بود و چه لذات بر آنها
مترتب میشود پس اگر فان قالوا ولم لم يكن الانسان معصوما من المساوي حتى لا
يحتاج الى ان يلدغه هذه المكاره قيل اذا كان يكون غير محمود على حسنة
يأتيها ولا مستحقا للثواب عليها فان قالوا وما كان يضره ان لا يكون محمودا
على الحسنات مستحقا للثواب بعد ان يصير الى غاية النعيم واللذة قيل
لهم اعرضوا على امرء صحيح الجسم والعقل ان يجلس منعما ويكفى كل ما يحتاج

إليه بلا سعي ولا استحقاق فانظر هل تقبل نفسه ذلك بل تجده بالقليل بما ناله
بالسعي والحركة أشد اغتباطا وسرورا منه بالكثير مما يناله بغير الاستحقاق و
كذلك نعيم الآخرة أيضا يكمل لأهله بأن ينالوه بالسعي فيه والاستحقاق له
فالنعمة على الإنسان في هذا الباب مضاعفة فإن أعد له الثواب الجزيل على
سعيه في هذه الدنيا وجعل له السبيل إلى أن ينال ذلك بسعي واستحقاق
فيكمل له السرور والاغتباط بما يناله منه فإن قالوا أوليس قد يكون من الناس
من يركن إلى ما نال من خير وإن كان لا يستحقه فما الحجة في منع من رضي أن
ينال نعيم الآخرة على هذه الجملة قيل لهم إن هذا باب لو صح للناس لخرجوا إلى
غاية الكلب والضراوة على الفواحش وانتهاك المحارم فمن كان يكف
نفسه عن فاحشة أو يتحمل المشقة في باب من أبواب البر لو وثق بأنه
صائر إلى النعيم لا محالة أو من كان يأمن على نفسه وأهله وماله من الناس
لو لم يخافوا الحساب والعقاب فكان ضرر هذا الباب سينال الناس في هذه الدنيا
قبل الآخرة فيكون في ذلك تعطيل العدل والحكمة معا وموضع للطعن على التدبير
بخلاف الصواب ووضع الأمور في غير مواضعها ويتعلق هؤلاء بالآفات التي
تصيب الناس فتعم البر والفاجر أو يبتلى بها البر ويسلم الفاجر منها فقالوا
كيف يجوز هذا في تدبير الحكيم وما الحجة فيه فيقال لهم إن هذه الآفات
وإن كانت تنال الصالح والطالح جميعا فإن الله جعل ذلك صلاحا للصنفين
كليهما أما الصالحون فإن الذي يصيبهم من هذا يردهم نعم ربهم في سالف
أيامهم فيحدوهم ذلك على الشكر والصبر وأما الطالحون فإن مثل هذا إذا نالهم
كسر شرتهم وردعهم عن المعاصي والفواحش وكذلك يجعل لمن سلم منهم من
الصنفين صلاحا في ذلك أما الأبرار فإنهم يغتبطون بما هم عليه من البر
والصلاح ويزدادون فيه رغبة وبصيرة وأما الفجار فإنهم يعرفون رأفة
ربهم وتطوله عليهم بالسلامة من غير استحقاق فيحضهم ذلك على الرأفة بالناس
والصفح عمن أساء إليهم ولعل قائلا يقول إن هذه الآفات التي تصيب
الناس في أموالهم فما قولك فيما يبتلون به في أبدانهم فيكون فيه تلفهم

كمثل الحرق



كمثل الحرق والغرق والسيل والخسف فيقال لهم إن الله جعل في هذا أيضا صلاحا
للصنفين جميعا أما الأبرار فلما لهم في مفارقة هذه الدنيا من الراحة من تكاليفها
والنجاة من مكارهها وأما الفجار فلما لهم في ذلك من تمحيص أوزارهم وحبسهم
عن الازدياد منها اگر کسی گوید از افراد آدمیان [illegible] مخصوص [illegible] بر بهره و کار
نعمت قادر باشد و در قسمت یافتن [illegible] و [illegible] نحو خود و ثواب [illegible]
بهره و قسمت [illegible] و ثواب بالاستحقاق [illegible] اگر [illegible] او ثواب و لذت
بهشت جاوید برخوردار [illegible] مستحق ثواب [illegible] باشد
و [illegible] صحیح [illegible] و کوشش و استحقاق و
[illegible] بعضی [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] فواحش [illegible] و [illegible]
[illegible] سلیم [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] عقاب [illegible] عمل [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] نعیم [illegible] آخرت [illegible]
و ظهور استحقاق [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] ادراک ثواب
[illegible] استحقاق [illegible] ادراک [illegible] کمال
[illegible] استحقاق [illegible]
مستحق [illegible] نعیم آخرت [illegible]
ثواب [illegible] ثواب [illegible]
عقاب [illegible] و معاصی [illegible]
عصیان و طغیان [illegible]
و [illegible] عقاب [illegible]
از عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] ضرر [illegible]

دنیای این عالم دار فنا و محل امتحان است و از جهت خیر کردن و امتحان است در این حقیقت ظاهر بود و حکمت خوانی و طعن بر تدبیر صانع که بخلاف صواب و وضع امور در غیر مواضع خود آن است و این جمله ملاحظه در آفات و اخلاط و فساد و تباهی و حیوانات بسیار و آدم و مردمان نیکوکار و بدکار را شامل شود و دست نیکوکاران و بدکاران بیاید در بدکاران مانند نیکوکاران که حکمت الهی در تدبیر عالم باید که هم بدکار و نیکوکار را در بلد نشود و تر و خشک با هم بسوزند بجهت آنکه نیکوکار از آفات و بلیات که بر بدکاران واقع گردد به درجات آخرت برسد و این آفات و بلیات اگر نیکوکار را رسد باعث ثواب او در دنیا و آخرت بود اطلاع حال او در حق بودن این امر مقرر داشته است اما جماعت بدکاران پس بلایای دنیا در حق ایشان تنبیه و تهدید بود تا از آن متنبه شوند و از معاصی باز ایستند و اصل آن شفقت و رحمت است و این بلیات در حق آن قوم که نه مستحق آن بودند بلکه از اهل صلاح و نیکوکار بودند باعث اجر و ثواب ایشان گردد و این بلا و مصیبت در نظر ظاهر بین بد است اما در حقیقت خیر و منفعت است و اگر کسی گوید که چرا حکیم در صورت آن بلا و مصیبت را بر ایشان فرستاد جواب آن است که این بلیات سبب ترقی درجات ایشان بود و از فضل و رحمت او در دنیا و آخرت به درجات عالیه برسند و این بلاها در حق ایشان نیز از حکمت و رحمت است و رعایت مصلحت ایشان در آن بوده چون در حقیقت بلا و رحمت تفاوت نیست و آنچه مصلحت بندگان است بجای آورده

[illegible]





اینها و بنها ایشان از او دید بر حکمت وجملة القول ان الخالق تعالى ذكره بحكمته وقدرته قد يصرف هذه الامور كلها الى الخيرة والمنفعة فكما انه اذا قطعت الريح شجرة او قطعت نخلة اخذها الصانع الرفيق واستعملها في ضروب من المنافع فكذلك يفعل المدبر الحكيم في الآفات التي تنزل بالناس في ابدانهم واموالهم فيصيرها جميعا الى الخيرة والمنفعة فان قال فلم تحدث على الناس قيل له لكيلا يركنوا الى المعاصي من طول السلامة فيبالغ الفاجر في ركوب المعاصي ويفتر الصالح عن الاجتهاد في البر فان هذين الامرين جميعا يغلبان على الناس في حال الخفض والدعة وهذه الحوادث التي تحدث عليهم تردعهم وتنبههم على ما فيه رشدهم فلو خلوا منها لغلوا في الطغيان والمعصية كما غلا الناس في اول الزمان حتى وجب عليهم البوار بالطوفان وتطهير الارض منهم ومما ينتقده الجاحدون للعمد والتقدير الموت والفناء فانهم يذهبون الى انه ينبغي ان يكون الناس مخلدين في هذه الدنيا مبرئين من الآفات فينبغي ان يساق هذا الامر الى غايته فينظر ما محصوله أفرأيت لو كان كل من دخل العالم ويدخله يولدون ولا يموتون أحد منهم ألم تكن الارض تضيق بهم حتى تعوزهم المساكن والمزارع والمعايش فانهم والموت يفنيهم اولا باول يتنافسون في المساكن والمزارع حتى تنشب بينهم في ذلك الحروب وتسفك فيهم الدماء فكيف كانت تكون حالهم لو كانوا يولدون ولا يموتون وكان يغلب عليهم الحرص والشره وقساوة القلوب فلو وثقوا بانهم لا يموتون لما قنع الواحد منهم بشيء يناله ولا افرج لاحد عن شيء يسأله ولا سلا عن شيء مما يحدث عليه ثم كانوا يملون الحيوة وكل شيء من امور الدنيا كما قد يمل الحيوة من طال عمره حتى يتمنى الموت والراحة من الدنيا

فان قالوا انه كان ينبغي ان يرفع عنهم المكاره والاوصاب حتى لا يتمنوا الموت ولا يشتاقوا اليه فقد وصفنا ما كان يخرجهم اليه من العتو والاشر الحامل لهم على ما فيه فساد الدين والدنيا

و مجمل سخن این است که خالق علیم و قادر حکیم تعالی ذکره به حکمت و قدرت تامه این امور مذکوره را بجانب خیر و منفعت میگرداند و صرف میکند چنانکه اگر باد درختی را بشکند ظاهر و نظر مردم ظاهر بین بد و شر نماید خیر و منفعت آن را نمی بیند پس صانع حکیم آن را در قطعه ها و در صنعت های مختلف بکار برد و در وجوه فواید و منافع بکار برد و در حق دیگر و دلتوی ظاهر آن بود و آخر منفعت تمام ظاهر شود همچنین مدبر حکیم آفات که نازل میشود در ابدان و اموال

مردم عارض شود چنانکه سود بخشد و منفعت باز گرداند اگر کسی گوید اگر این مفاسد و آفات در اموال
داران عارض نشدی چه شدی و چه مفسده لازم گردیدی در جواب گوییم اگر این احوال و حوادث
از نهاد مردمان بسبب طول مدت سلامت دور داشته شود نعمت سعادت یاد داشت نمی‌گرفتند
و فایده در ادراک کتاب کمال مبالغت نمی‌ورزیدند و صاحبان ادراک اعتقاد داشتن و طمع عجز آن نعمت
و شکر گزاری نمی‌گرفتند با غالب احوال خلق این است که در حال رحمت و فراخ
و حالت بر ایشان عارض میشود و این حوادث که بر ایشان غضب را افکند قریب نزول فتح از
از معصیت و فتنه میکرد لذا ایشان را نوبتها بر کاره موجب رشد و صلاح ایشان است اما درین نیز
و اگر حدوث این حوادث منفعت ندارد ادراک کتاب معاصی و ظهور طغیان از حد برون
خیانت و در تیغ اوزار را در برکت شده ازینها لاغر شده اند که هلاک و بیداد ایشان لازم و
و دیگر کرده آمیں از لوث ایشان ظهور طغیان دست کشیده و از جمیع هر آن ده ملاحظه باید
عقوبت برینها وطالب آن هست و هر ایشان هست هیچ مرگ و فنا تاکی و کشتن ایشان ...
و اگر مردمان بیشتر در این جهان بودند و بیشتر زنده مانند و بیدا اعتبار نکنند بیشتر بعور انسانی
جان است و با نظر عقود و دیده انسانی در این ایشان و بعد تا معلوم شوند از راه و عقوبت دنیوی
تخلیه اینها را زیرا اگر حیات معمور باشد از آغاز جهان تا این جهان بر وجه رضا انجام داده
آن جمله باشند و غیر آن در زمین بر ایشان تنگ شود و نزاع و خونریزی که در نتیجه آن تکون ابتهم
بر ایشان سوا فاغ میکنند در مساکن و نزاع با هم و بر معارضه بریزند و جنگها و خونریزها و دنبال
ایشان بود که ... هم ملاک از گنجهای برآمده و داده اند ... و در طیب زنده و حرص و ترک
و گشت ... بر ایشان چیره میگشت و اگر از مرگ و ترس زندانی زنده ماند هر ساعت
دردها و فواحش نمی‌شد و چیزی که نرداد و دام حرص بر ایشان دوام نشد که افزون و آن ترک و
بر می‌فتند زیرا که حرص بیاد مرگ نیست ... و مرگ گوارا است و از زندگانی و سایر امورات
دنیویه ملال بهم برسیند و در هم نمیبرد که همه عمرشان در از بیدا از زندگانی طول می‌شود
و از ... مرگ ... از رنج و زحمت روزگار ... ایشان از کوچه ایشان از ملالت دار از زندگی
دنیا بود مرگ حکم سبب ... و نعمت دنیا ... که این نعمتها واسطه ایشان
ایشان بر داشتن آرزو مرگ بخواهند و چاره ... اگر چنین نبود ایشان
طغیان بهم رسد ایشان طغیان بهم رسیده موجب ضرر و خسران دنیا ... ایشان

میکرد و اگر



یکرد و ان قالوا انه کان ینبغی ان یاتوا الاولاد کیلا تضیق علیهم الساکن والمعاش
قیل لهم اذا کان یحرم هذا الخلق دخول العالم والاستمتاع بنعم الله تعالی ومواهبه
فی الدارین جمیعا اذ لم یکن یدخل العالم الا قرن واحد لا یتوالدون ولا یتناسلون
فان قالوا کان یخلق فی ذلک القرن الواحد من الناس مثل ما خلق وما یخلق
الی انقضاء العالم یقال لهم یرجع الامر الی ما ذکروا من ضیق المساکن
والمعاش علیهم ثم لو کانوا لا یتوالدون ولا یتناسلون لذهب موضع الانس
بالقرابات وذوی الارحام والانتصار بهم عند الشدائد وموضع تربیة الاولاد
والسرور بهم ففی هذا دلیل علی ان کلما تذهب الیه الاوهام سوی ما جری
به التدبیر خطأ وسفاه من الرأی والقول ولعل طاعنا یطعن علی التدبیر من
جهة اخری فیقول کیف یکون ههنا تدبیر ونحن نری الناس فی هذه الدنیا
من عز بزّ فالقوی یظلم ویغصب والضعیف یظلم ویسام الخسف والصالح فقیر
مبتلی والفاسق معافی موسع علیه ومن رکب فاحشة او انتهک محرما لم یعاجل
بالعقوبة فلو کان فی العالم تدبیر لجرت الامور علی القیاس القائم فکان الصالح
هو المرزوق والطالح هو المحروم وکان القوی یمنع من ظلم الضعیف والمنتهک
للمحارم یعاجل بالعقوبة فیقال فی جواب ذلک ان هذا لو کان هکذا لذهب
موضع الاحسان الذی فضل به الانسان علی غیره من الخلق وحمل النفس علی
البر والعمل الصالح احتسابا للثواب وثقة بما وعد الله منه ولکان الناس بمنزلة
الدواب التی تساس بالعصا والعلف یلمع لها بکل واحد منهما ساعة فساعة
فتستقیم علی ذلک ولم یکن احد یعمل علی یقین بثواب او عقاب حتی کان هذا
یخرجهم عن حد الانسیة الی حد البهائم ثم لا یعرف ما غاب ولا یعمل الا علی
الحاضر وکان یحدث من هذا ایضا ان یکون الصالح انما یعمل الصالحات للرزق
والسعة فی هذه الدنیا ویکون الممتنع من الظلم والفواحش انما یعف عن ذلک
لترقب عقوبة تنزل به من ساعته حتی یکون افعال الناس کلها تجری علی الحاضر
لا یشوبها شیء من الیقین بما عند الله ولا یستحقون ثواب الآخرة والنعیم
الدائم فیها مع ان هذه الامور التی ذکرها الطاعن من الغنی والفقر والعافیة

والبلاء ولكنه مجاريه على خلاف قياسه بل قد تجري على ذلك احيانا واگر
گويند مي بايست تولد و تناسل در ميان ايشان هم نرسيدي تا بواسطه مردن آنها جاي براي اينها تنگ
نگرديد در جواب گوييم اگر چنين بودي هر آينه طبقه اول نامرده و فرزندان ايشان و فرزندان
همه زنده بودي ... و نعمت نگذاشتندي اگر خلق از نعمت زنده ماندندي يافتي از
نعمتها را ... واجب خيرات و تنفيض ... زنده ... محروم ... و نيا
اين نعم ... و مردن ... آغاز ... مكيده ... حقيقي و جواهر
... مكنت ... نعمت فراخ ... عوض ... و هر ... نواده ...
مكنت ... التعداد بوده ... اگر گويند مي بايست ... فلعت
تمام افراد بشر ... علم ... موجود ... بوده ... درو دنيا
... زنده برابود ... در جواب گوييم ... از حقيقت ... ملكي و منابع ...
... و نيز اگر توالد و تناسل ... انتي ... اقلهم ... عشاير ... معاونت ...
... در نظام ... از ميان ... دلذت ترتيب فرزندان و خويشان ...
... و رعايت حقوق ... خروج ... قطع ...
... تنفيض ... حكيم ... اگر ... خلق ... و قلاده
... از آنكه ... نعمت ... و سوات تقدير ... اردي ...
... موزون و خطاي ... دقايق ... علم ... دگونه ...
... علم از ... هم ... نظم و فساد است ...
ضعيف ... ضعيف مظلوم ... و مردم ...
... بفقر ... نعمت ... كنند و آنكس ...
... و مردم ... نداكردد علم ... مرد ...
رزق فراوان ... مردمان ... محروم ... نتوانند ... نكو
كند و هر كس ... عقوبت ... انكار كرد و ...
گردد و جواب ... اگر چنين بودي ... بسيار ... امور ...
از دو اراده و اختيار ... تقصير ... شود ... سبب
بطاعت مشغول ... مردم ... باين ... رحمت

ازبهمه



از بيم حصاد و ... و قطع علف و دانه انكار كرده اند ... هر يكي از ... بتواب و عقاب آخرت
... از كه ... بسبب ... شده و بحكم آن اعتقاد ... حال ...
بر نفع و زيان ... و از ثواب آخرت غافل ... بر مردم صالح جزا ...
اوزار ... ثواب ... نبود ... هر يكي ... روز ...
... روز ... از گناه ... از بيم عقوبت ... با ... از ...
... خدا ... طاعات ... مزاري ... امر ... ديگر
... نعيم دائم ... مكافات روز جزا ... اين امور ... از ...
... تعيين ... هوا ... خلاف ... ادعا ... بر وقوع
... صالح ... اموال و از ... بنده
... و نعمت و ... درگاه از جمله ... انه
... فسق ... صلاح ... و ... شده ...
... نهايت ... برجايگاه فرادان ... جهان ...
عظيم ... فرقه ... و ...
نفس ... كرد ... تشتعل اكمل تعرض الاشرار بالعقوبة و
اخر تعرض الاخيار بالثواب الى الدار الآخرة لاسباب تخفى على العباد لم يكن هذا
مما يبطل التدبير فان مثل هذا قد يكون من ملوك الارض ولا يبطل تدبيرهم
بل يكون تاخيرهم ما اخروه او تعجيلهم ما عجلوه داخلا في صواب الرأي والتدبير
واذا كانت الشواهد تشهد وقياسهم يوجب ان للاشياء خالقا فما يمنعهم ان
يدبر خلقه فانه لا يصح في قياسهم ان يكون الصانع يهمل صنعته
الا باحدى ثلاث خلال اما عجز واما جهل واما شرارة وكل هذه محال
في صنعته عز وجل وتعالى ذكره وذلك ان العاجز لا يستطيع ان ياتي
بهذه الخلائق الجليلة العجيبة والجاهل لا يهتدي لما فيها من الصواب والحكمة
والشرير لا يتطاول لخلقها وانشائها واذا كان هذا هكذا وجب ان يكون
الخالق لهذه الخلائق يدبرها لا محالة وان كان لا يدرك كنه ذلك التدبير و
مخارجه فان كثيرا من تدبير الملوك لا تفهمه العامة ولا تعرف اسبابه لانها لا تعرف

دفعة أمر الملوك وأسرارهم فإذا عرف سنته وجد قائماً على الصواب والشهد [illegible]
ولو شككت في بعض الأدوية والأطعمة فتبين لك من جهتين أو ثلاث أنه
فاتر أو بارد ثم لم تكن تستقصي عليه بذلك وتنفي الشك فيه عن نفسك فما بال
هؤلاء الجهلة لا يقضون على العالم بالخالق والتدبير مع هذه الشواهد الكثيرة
وأكثر منها ما لا يحصى كثرة لو كان نصف العالم وما فيه مشكلاً صوابه لما كان
من حزم الرأي وسمت الأدب أن تقضي على العالم بالإهمال لأنه كان في النصف
الآخر وما يظهر فيه من الصواب والإتقان ما يردع الوهم عن التسرع إلى هذه
القضية فكيف وكلما فتش وجد على غاية الصواب حتى لا يخطر بالبال
شيء إلا وجد الحيلة الخلقة أصح وأصوب منه [illegible] عوائد [illegible] ارد [illegible]
ابرار [illegible] مصالح و فواید بسیار با هم آمده [illegible] القرار [illegible]
[illegible] از سلاطین [illegible] زمین [illegible] و انتقام [illegible]
[illegible] از سلطان [illegible] با هم آمده [illegible] قطع نمی شود
بلکه [illegible] عقلا [illegible] بر این قطعیه
و دلایل یقینیه [illegible] موجبات خالق حکیم و قادر است
بالیت [illegible] خالق قدیر [illegible] که صانع حکیم علیم
مخلوق [illegible] از سه وجه اول آنکه معجزه [illegible]
بحقیقت [illegible] آثار [illegible] و نفع [illegible]
وجه [illegible] صانع عالم [illegible] ذکره [illegible] زیرا که خالق
[illegible] این عظمت و دولت [illegible] نظام [illegible] عالم و مصالح
[illegible] صانع [illegible]
و فواید [illegible] و نعم [illegible] علائم [illegible]
[illegible] خلق [illegible] تقدیر [illegible] خلق [illegible]
و هر چند [illegible] مصالح [illegible] ملوک و حکمای [illegible]
[illegible] حقیقة [illegible]
[illegible] آن [illegible] واقع شده بود از [illegible] حالات ملوک

براقل [illegible]



بر قول و کمال [illegible] لکن [illegible] کمال میتوان [illegible] که دارد [illegible] مرتبه [illegible]
و از حرارت [illegible] برودت [illegible] آن [illegible] حکم [illegible]
[illegible] در آن [illegible] حکمت و صواب [illegible]
[illegible] عقل [illegible] حکم [illegible]
تدبیر [illegible] حکمت و داد [illegible]
[illegible] طریق عقل و حکم [illegible] مستقیم [illegible] و صواب [illegible]
عالم [illegible] حکم [illegible] حکمت و ظهور صواب [illegible]
و تدبیر کامل [illegible] ظاهر [illegible] عقل
سلیم [illegible] حکم [illegible] تدبیر
حصول علم بوجود صانع قدیم و خالق قدیر [illegible] توحید [illegible]
[illegible] تفتیش و تحقیق [illegible] عقل [illegible]
[illegible] و صواب [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible] آن [illegible]
آمده صحیح [illegible] صواب [illegible] نیست [illegible]
از توحید [illegible] الف [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حروف [illegible] موجب [illegible]
این لغت [illegible] جمع [illegible] الف [illegible] جمع [illegible] الف [illegible]
[illegible] للاسم الاقدم [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] اسم [illegible]
الذات [illegible] مقام [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] علیه السلام [illegible] والاتفاق [illegible]
[illegible] آدم [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] لغة [illegible] لغة [illegible]
[illegible] ذال معجمه [illegible] تحقیق [illegible]

نقلان، با را مهمله و شین معجمه نیز دفعت له مضغضغ، به دو ضاد معجمه محرکه نیز وارد و جمع معمول است
قوله علیه السلام کان اذا الکون غیر محمود ممکن است اذاً با تنوین و اذا حرف شرط و را به نقل
و جواب آن و خبر کان محذوف خبر نبود نیز کان و ادریس صحیح معلم و انرا ازین است
و این غلط است در سؤال، خواندن بر آن معنی مشهور که ازین رو آن بیان است شده است و در
بعصمت هر روایت عبر بیم الرحیم شروع است حمل شده که در اینجا معنی الی کلمات
اختیار آنکه برهان نیز و ازین حیثیت که وجود الحقائق ثواب تفریع کرده صلی الله
عصمت این عبرة انبیا و اشرار صلوات الرحیم آن متفضل است مانع علوم الحقائق
است و ممکن است در اینجا نیز همین معنی باشد زیرا که این جا در علم نیز موجه باشد
لا یأتی فی بعض المواد لا تحقق ذلک فی نفوس الاشرار والغی دیگر نسبت الی ما دافع
الحقائق نیز در کلام امام علیه السلام الی غایة الکلف والفرادة لکن نسخه دفعت غیر کلیه
فلان نیز شده اداز فلک کسی سواز توبه فهم دادع، با را و دال و عین مهملات نیز
و نسخه است قوله امام علیه السلام ینبطون بنا و سلام از تخلیطات و آن عبارت از حسن
حال است بخشیده و بکثرت آن حال بود نیز حصر، با ها و طا و ضاد معجمه شده بعض النسخ
و در بعضی است تحیص الاوزار، با حاء مهمله و صاد بی نقطه نیز تنقیص و ازاله اوزار است
قوله امام علیه السلام فان قال قائل کیف صار الناس علانیه جمیع در این کلمه حکمت نظام نحو
جمع آمد کلام موهم است چه اینجا بود عبر از آنکه حدوث شود خداوند قلا دیگر دلالت آن بود
حکمت و صلاح در ترکیه مردم شود سبب در حد حدوث جمیع است آن بود
افراد به صلاح و صواب نیز دلالت و محقق است امر ادعا این نیز است دلالت حکم در دو
آن صلاح است لا در عرض نیز ذات است و خدا است آنکه بر هر دو تقدیر ظاهر دلالت
فإنکه در ذیل ترجمه تعلیم شرح صاحب قاموس یکجا عنوز الشر با عین مهمله و زا و جیم بر وزن
فرح نیز آمده بود و جوزه الشریف تحتاج آن شرح والد مراجعه و نیز که نسخا شب الغیر
ادکیته و ملازم مهر بر که قوله امام علیه السلام و لا استلاع شیء نیز لا تنبیه و تبتلع غیر
فی المصادر زیرا که توبه طرح او ورد مرکب را مثل متفق تحتها و فراموش که در صحاح
اللغة مسطور است تجزیه بیعت را غیر که در او و در اشعه عرب است این عزیز قوله
فیرقرب دم صاحب با ری تو، خود در ابواب الخفه و سانه خفاد خفا الفهم نیز ادلاء

ذلک ما ...



ذلک صاحب قاموس می گوید بلع بیده با باء موحده و عین مهمله نیز اشارت کرده است و می گوید
تفاقم الامر تعظیم نیز ذکر نموده آن امر قوله امام علیه السلام و کتب تفقر بالثاء بالفاء و باء موحده
و فاء معجمه و تا و ثناه فوقانی و فتح معقوم و صاد مهمله شده و دال مهمله شرح آن است
مردانست جا قرار موافق شده بر اینکه بعضی از کتابان لفظ لعلمه به کتب تفقر نوشته
و او بود نسخه که داد در صورت شرح و میان دو کلمه اندراج که عقاد و جمع عقدا ...
بعد از آنکه نمی شود بصورت است نمی باز و حکم سلطانی دیگر باب الکف و جمع
السلطنت نوشته است آنکه قدر امام علیه السلام بر محمود خداوند تکلیف اوست است
از ظلم که تعدد در عدو بر سبب قتل و ولایت بر نیز است ابلیس که بر حق معلوم
و مروف نیز که و ول در اینجا نیز در طول است و بعض خفد و صاحب است دفع شده
عشر و مذهب وضع اوامر دیطا شد کلمه امام علیهم السلام و شاهد الحکمة ارباب صحیح است آنکه الطلب

کلام امام علیه السلام در نام این عالم بزبان یونانی

و اخبار از اقوال با الحکمه و فلاسفه در آن

وَاعلَمْ يا مُفَضَّلُ أَنَّ اسْمَ هَذا العالَمِ بِلِسانِ اليُونانِيَّةِ الجارِي المَعرُوفِ عِندَهُم
قُوسمُوسُ وتَفسِيرُهُ الزِّينَةُ وكَذلِكَ سَمَّتْهُ الفَلاسِفَةُ ومَن ادَّعَى الحِكمَةَ أَفَكانُوا
يُسَمُّونَهُ بِهذا الاسْمِ إِلّا لِما رَأَوا فِيهِ مِنَ التَّقدِيرِ والنِّظامِ فَلَم يَرضَوا أَن يُسَمُّوهُ تَقدِيراً
وَنِظاماً حَتَّى سَمَّوهُ زِينَةً لِيُخبِرُوا أَنَّهُ مَعَ ما هُوَ عَلَيهِ مِنَ الصَّوابِ والإِتقانِ عَلَى غايَةِ
الحُسنِ والبَهاءِ اعْجَبْ يا مُفَضَّلُ مِن قَومٍ لا يَقضُونَ عَلَى صِناعَةِ الطِّبِّ بِالخَطاءِ
وَهُم يَرَونَ الطَّبِيبَ يُخطِئُ ويَقضُونَ عَلَى العالَمِ بِالإِهمالِ ولا يَرَونَ شَيئاً مِنهُ
مُهمَلاً بَل أَعجَبُ مِن أَخلاقِ مَن ادَّعَى الحِكمَةَ حَتَّى جَهِلُوا مَواضِعَها فِي الخَلقِ فَأَرسَلُوا
أَلسِنَتَهُم بِالذَّمِّ لِلخالِقِ جَلَّ وعَلا بَلِ العَجَبُ مِنَ المَخذُولِ مانِي حِينَ ادَّعَى عِلمَ الأَسرارِ
وَعَمِيَ عَن دَلائِلِ الحِكمَةِ فِي الخَلقِ حَتَّى نَسَبَهُ إِلَى الخَطاءِ ونَسَبَ خالِقَهُ إِلَى الجَهلِ
تَبارَكَ اللهُ الحَلِيمُ الكَرِيمُ وأَعجَبُ مِنهُم جَمِيعاً المُعَطِّلَةُ الَّذِينَ رامُوا أَن يُدرَكَ
بِالحِسِّ ما لا يُدرَكُ بِالعَقلِ فَلَمّا أَعوَزَهُم ذلِكَ خَرَجُوا إِلَى الجُحُودِ والتَّكذِيبِ
فَقالُوا وَلِمَ لا يُدرَكُ بِالعَقلِ قِيلَ لِأَنَّهُ فَوقَ مَرتَبَةِ العَقلِ كَما لا يُدرِكُ البَصَرُ ما هُوَ
فَوقَ مَرتَبَتِهِ فَإِنَّكَ لَو رَأَيتَ حَجَراً يَرتَفِعُ فِي الهَواءِ عَلِمتَ أَنَّ رامِياً رَمَى بِهِ

فليس هذا العلم من قبل البصر بل من قبل العقل لان العقل هو الذي يميزه فيعلم
ان الحجب لا يذهب علواً من تلقاء نفسه افلا ترى كيف وقف البصر على حده
فلم يتجاوزه فكذلك يقف العقل على حده من معرفة الخالق فلا يعدوه ولكن يعقله
بعقل اقر ان فيه نفساً ولم يعاينها ولم يدركها بحاسة من الحواس وعلى حسب هذا
ايضاً نقول ان العقل يعرف الخالق من جهة توجب عليه الاقرار ولا يعرفه بما يوجب
له الاحاطة بصفته فان قالوا فكيف يكلف العبد الضعيف معرفته بالعقل اللطيف
ولا يحيط به قيل لهم انما كلف العباد من ذلك ما في طاقتهم ان يبلغوه وهو
ان يوقنوا به ويقفوا عند امره ونهيه ولم يكلفوا الاحاطة بصفته كما ان الملك
لا يكلف رعيته ان يعلموا اطويل هو ام قصير ابيض هو ام اسمر وانما يكلفهم
الاذعان بسلطانه والانتهاء الى امره الا ترى ان رجلاً لو اتى باب الملك
فقال اعرض علي نفسك حتى اتقصى معرفتك والا لم اسمع لك كان قد احل
نفسه العقوبة فكذا القائل انه لا يقر بالخالق سبحانه حتى يحيط بكنهه متعرض
لسخطه فان قالوا اوليس قد نصفه فنقول هو العزيز الحكيم الجواد الكريم قيل
لهم كل هذه صفات اقرار وليست صفات احاطة فانا نعلم انه حكيم ولا نعلم
بكنه ذلك منه وكذلك قدير وجواد وسائر صفاته كما قد نرى السماء ولا ندري
ما جوهرها ونرى البحر ولا ندري اين منتهاه بل فوق هذا المثال بما لا نهاية
له لان الامثال كلها تقصر عنه ولكنها تقود العقل الى معرفته فان قالوا ولم
يختلف فيه قيل لهم لقصر الاوهام عن مدى عظمته وتعديها اقدارها في طلب معرفته
وانها تروم الاحاطة به وهي تعجز عن ذلك وما دونه فمن ذلك هذه الشمس
التي تراها تطلع على العالم ولا يوقف على حقيقة امرها ولذلك كثرت
الاقاويل فيها واختلفت الفلاسفة المذكورون في وصفها فقال بعضهم هو فلك
اجوف مملوّ ناراً له فم يجيش بهذا الوهج والشعاع وقال آخرون هو سحابة وقال
آخرون هو جسم زجاجي يقبل نارية في العالم ويرسل عليه شعاعها وقال آخرون
هو صفو لطيف ينعقد من ماء البحر وقال آخرون هو اجزاء كثيرة مجتمعة من النار
وقال آخرون هو من جوهر خامس سوى الجواهر الاربع ثم اختلفوا في شكلها

فقال بعضهم



فقال بعضهم هي بمنزلة صحيفة عريضة وقال آخرون هي كالكرة المدحرجة وكذلك اختلفوا
في مقدارها فزعم بعضهم انها مثل الارض سواء وقال آخرون بل هي اقل من ذلك و
قال آخرون بل هي اعظم من الجزيرة العظيمة وقال اصحاب الهندسة هي اضعاف الارض
مائة وسبعون مرة [illegible] امام [illegible] از [illegible] الحمد والقدر [illegible]
نيز چون [illegible] از [illegible] اين علم [illegible] معروف
[illegible] و تعبير از لفظ [illegible] زينت است [illegible] فلسفيان [illegible] حكمت
اين عالم [illegible] حسن تقدير و كمال نظام است و در [illegible] علم [illegible]
[illegible] تقدير و نظام [illegible] زينت [illegible]
[illegible] اين عالم [illegible] حسن و بها در زينت است عجب
[illegible] طبيب [illegible]
[illegible] عالم و اين [illegible] عالم حكم [illegible]
[illegible] از اخلاق [illegible] علم حكمت [illegible]
و حكمت [illegible] از امور عالم [illegible] خالق حكيم [illegible]
[illegible] عجب [illegible]
[illegible] حكمت در خلق [illegible]
[illegible] خالق [illegible] العليم الكريم [illegible] عجيب [illegible]
[illegible] نظر عقل [illegible] چشم ظاهر [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] نظر عقل [illegible]
[illegible] از رتبه عقل [illegible] و نظر عقل [illegible]
چشم [illegible] ادراك [illegible]
[illegible] اين علم [illegible]
[illegible] عقل [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] نظر عقل [illegible] خالق [illegible]

لکن تعقل منیر نتعقد داد از آنها و در آن نفس است لکن ما نیز نشود و همیشه از جوانب ادراکات آن نفوس
نرسد و از آن نکرد در حساب این حال نیز بگوییم اعتقاد نشیب سر خالق را از آن جهت و در تحت
ما اوراد بر وجه خالق بود و جواب لکن می‌کنیم تر فسادی در مادر خالق خود تو نیز از آن جهت از حقیقت
او نیست اگر گوییم چگونه نیز ضعیف بود و تکلیف در شناخته از آن سینه خود ما مقید لطیف شناخته
و حال آنکه عقل هم از آنها بر او قاصر است جواب آنکه این است و سلطان بود نتوانا
طاقت آنکه تکلیف نمایند که لکن آن این است و بوجه خالق تعیین کند دارد لذات او
مطیع و منقاد باشند مثل سلطان را تکلیف نکرده که ابرو درکار رعایای لا جنس ذات
و صفات ثابت نیست و کم بیند ما تکلیف نکند بر عاقبت خود این بوجه ما عالی ادراک
که لکن شیوه است بر او تکلیف از آنها که بود البلیت و مطیع اوقاف راضی بود
نان او نبود و هر قدر باشند ایشان است اگر بود بر او بار وجه وعوض لکن خود بوجه تر از آنها
تا دو سه تر تا آن هم و اگر نه آن تکلیف نیز بود پس خود لکن حق معقول است نسبت حکم و نظر
بوجه حضرت است سبب در حسن حکم است حال حکمی که اوراد بوجه خالق کما هو حکمت حکیم
و صفات اما حاضر نیم رجحان کی خود دارد و سر حق غضب و نظر خداوندی در آنجا که آنکه است
جان است اما افزایش و صف بکنیم و در مجموع گوییم خداوند عزیز حکیم جواد کریم است اما است
لکن این است در اینجا اثبات صفات و صفات اوراد تر صفات امّا طرف فیه ام
خداوند حکیم حاجت لکن که تکلیف علم خود او را در هم عیب قدیر و جواد و سایر صفات کمالیه او و
اثبات بکنیم لکن این صفات را از روی کنه آن نیز انتشام خیال کنه آن سوی بینیم و نه جواب
حکم بنمایم لکن حقیقت وجه همگی را خواهیم حرکت در رنگ را بر بینیم اما عمق و ما رتبی را خواهیم
دارد خداوند فرد ذات و کنه صفات شخصی بالاتر از آن گونه تمثیلات و ما فوق بر او نیست
چه تمام تمثیلات از درک قاصر است اما فرد عقل بود و هر قسمی را ابطال کند و اگر گوید از حواس
با ملکوت عقل یقین و تو اید جمیع اختلافات در آنجه که در ذات و صفات خدا دارد باب
لکن آنکه این است در این اختلاف بوجه نیز این است معقول دادهام از ادراک حقیقت عظمت
و جلال حق قاصر است و هیچ طلب تو به حضرت امور آن از اندازه و مقدار خود هم
تجاوز کند و این عقول نیز سر خواهند بود بر او احاطه کنند و از این مقام حکمت و قدرت از آن عاجز
می‌شوند لهذا در بیدار حیرت دادهاند که در هر یک بدانند که را از کنه الذی حقیقت قرب الله نه





ما زحمت خیر که در شب از آن جهت نور او پیغمبر که ذخور را از نیست بود ذات از آن اقوال فیلسوف
و عقل را از نور قسمی عجیب این آفتاب است و گرنه بر صفحه اهل ما بیان است در عکس بر
حقیقت آن الماس ساخته از این قبیل فلاسفه بود در حقیقت آن ما است مختلف است بعض
گفته‌اند که فلک است بیان تر و آنکه از آتش است بوده و آن بوده که اجرای
و شعاع از آن ساطع می‌گردد بعضی گفته‌اند که نورانی است و بعضی گفته جسمی است جاجب
و در عالم قبول از آن ثبت شده و بر توجه بود بی‌جهان برآمده و بعضی گفته صفو لطیف
و بعضی گفته‌اند که از آن سدید منعقد می‌شود و بعضی گفته‌اند اجزای است کثیره و از آن
فراهم شده است و بعضی گفته که عنصر پنجم است سوای عناصر چهارگانه بسی از آن در شکل
آن اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که مثل صحیفه عریضه است و برخی گفته‌اند که مانند کره مدور
نیز گردیده است و هم چنین در اندازه و مقدار او اختلاف کرده‌اند بعضی از علماء ابن نجوم
گفته‌اند که باندازه کره زمین است بعضی گفته‌اند کمتر از زمین است برخی گفته‌اند از جزیره بزرگ
بزرگتر است و صاحب هندسه گفته‌اند که صد و شصت برابر زمین عظمت آن است

ماین کلامنا و علم الله در این حدیث شریف

اعقول و اقوال ملک از حقیقت ...

فلما اختلفت هذه الآيات وقبل سنّهم في الشمس دليل على أنهم لم يقفوا على الحقيقة
من أمرها واذا كانت هذه الشمس التي يقع عليها البصر ويدركها الحس قد عجزت
العقول عن الوقوف على حقيقتها فكيف ما لطف عن الحس واستتر عن الوهم فإن
قالوا ولم استتر قيل لم يستتر بحيلة يخلص اليها كمن محتجب عن الناس بالأبواب والستور
وانما معنى قولنا استتر انه لطف عن مدى ما تبلغه الأوهام كما لطفت النفس
وهي خلق من خلقه وارتفعت عن ادراكها بالنظر فإن قالوا فلم لطف وتعالى عن ذلك
علواً كبيراً لأن ذلك خطأ من القول لأنه لا يليق بالذي هو خالق كل شيء الا
ان يكون مبايناً لكل شيء متعالياً عن كل شيء سبحانه وتعالى فإن قالوا كيف يعقل ان
يكون مبايناً لكل شيء متعالياً قيل لهم الحق الذي تطلب معرفته من الأشياء هو أربعة أوجه
فأولها ان ينظر موجود هو أم ليس بموجود والثاني أن يعرف ما هو في ذاته وجوهره
والثالث ان يعرف كيف هو وما صفته والرابع ان يعلم لماذا هو ولأية علة خلقتي

ریح آن ...

من هذه الوجوه شيء يمكن لمخلوق ان يعرفه من الخالق حق معرفته غير انه موجود فقط فاذا قلنا
وكيف وما هو فممتنع علم كنهه وكمال المعرفة به واما لماذا هو فساقط في صفة الخالق لانه
قد شانه علة كل شيء وليس شيء بعلة له ثم ليس علم الانسان بانه موجود يوجب له ان
يعلم ما هو وكيف هو كما ان علمه بوجود النفس لا يوجب له ان يعلم ما هي وكيف هي وكذلك
الامور الروحانية اللطيفة فان قالوا فانتم الآن تصفون من قصور العلم عنه وصفا
حتى كانه غير معلوم قيل لهم هو كذلك من جهة اذا رام العقل معرفة كنهه والاحاطة
به وهو من جهة اخرى اقرب من كل قريب اذا استدل عليه بالدلائل الشافية
فهو من جهة كالواضح لا يخفى على احد وهو من جهة كالغامض لا يدركه احد و
كذلك العقل ايضا ظاهر بشواهده ومستور بذاته فاما اصحاب الطبائع فقالوا
ان الطبيعة لا تفعل شيئا لغير معنى ولا تتجاوز عما فيه تمام الشيء في طبيعته
وزعموا ان الحكمة تشهد بذلك فقيل لهم فمن اعطى الطبيعة هذه الحكمة والوقوف
على مثل هذه الافعال فقد اقروا بما انكروا لان هذه صفات الخالق وان انكروا
ان يكون هذا للطبيعة فهذا وجه الخلق يهتف بان الفعل للخالق الحكيم بر خلاف
اقوال اهل در کیفیت آفتاب از خود دلالت بر آنکه مدبر و حکمت بر حقیقتش وقوف
و هر طبقه بر سند هر گمان بافته راند و هیچ جانبی بر این اتفاق در نظر بود آنکه در
واد ادراک بر آن حقیقت حیرت است عقول حکما از درک حقیقتش عاجز با چگونه توانند که
ذات و صفات و الاهیات حضرت باری را که در ربالعظمت و جلالتش مثل عقل و منظور
فکر بوهم نبودان نبود از تنگنای عزتش در نگنجد و از ادراک حس لطیف
و از دیده و هم شریف تر است وقوف بنا آنکه گونه از همه ادراک مخلوق پنهان گردیده است
جواب این است که این است رو نهانی پروردگار که نه بیانی عیب است و العود فی تعریف او نور را
مستور داشته چنانکه بعضیان و شیران از پس در او پرده و دیوار نور را از دیدار ضعیف پوشیده
بیدار و به دیدن ... حجاب محجوب نمیشود بلکه بهر این مستور است آنهم ذات
تو من از آن لطیفه و رفیع تر است که به ادراک او بو قصه که هیئت اوست ستوات
طرفه تو مقید و العمیقات است وضع و نظام حرمت در آینه ... تو مقید در آینه
چنانکه نفس ناطقه که از مخلوقات خالق ارضین و سموات است ادراکش بفکر و نظر میسر نیست

اگر گونه



اگر گونه از جهه او از ادراک او دو لطیف و تعالی کرده است جواب این است که آن ذات مقدس و تعالی
از خالق ثابت است ملک سبب به دو صفات با به جز بابی و از هر جز بر دو دلیل تردید نیز
نیز اگر گونه بمعز و کیفیت لطیف مخلوق و تعالی کرده او جهت جواب این است که مثل آن سه
در شیء بر بنیه و طلب معرفتش بوتخته از چهار وجه بر فرق بیند اول آنکه موافقان در جهر
موجود است دوم آنچه از کنه حقیقت ذاتی با جز به تفهیم که هیکلی و کیفیت
صفاتی ثابت شده چهارم آنچه علت و غایت و جهتی ثابت شد و از جمله
وجوه چهار گانه بعضی در خالق متعال معلوم اکمل بجز از آنکه موجود است و از جهتی کنه ذات
و کنه صفاتش از محالات است و طلب فی معرفت در مقام احدیت ساقط است زیرا که خالق
تعالی علت عظمه علت و جهه به شیء است و هیچ علت او نیست و غایت و نهایت در جهر
جایی و معلول علت نیز و علم او در آنکه خدا موجود است مستلزم آن نیست که ملکوتی و کنه
حقیقتش بود نه بلکه در تصدیق بوجود تصور بوهمی از وجوه کافی است و هم چنانکه مورد دقیقه
لطیفه بوده است موجود چندان بر حقیقت آنها علم نداریم اگر گونه از تصور کرده و علم او
داریم خالقی توصیف نماید که همه معلوم کند جواب این است ادراک عقل تصور
برحمه کنه او بود و احاطه به او بود نه فی است از جهت دیگر از هر نزدیکی نزدیک تر است
و آثار تجلی او از هر چیز واضح تر است ظاهر بر دلایل شافیه و براهین کافیه بود چنانکه در کل
نشانه او وقت از هر چیز هویدا تر ظاهر بود بلی ذات او در قلا از مطلب جانب دیگر
و آنکار او مانع او بر یکی هم فرق بنده و ملک نهنده است عقل و شیء است او همچنین عقل
ادراکش بوده و آنجه حقیقتش را او با بر شاهد و بر عقلی نیز از حقیقت تو او
دلالت الله آنکه او است اما بحیث ذاتی مستور است و اما اصحاب طبایع که گویند او طبیعت
که او بر سر فعل از معنی و فایده نرکند و از آنچه اکمال او است بر جزء بحسب طبیعت او کم
کار و نرم بود و خام دهنده حکمت او تعالی شهر بر این معنی است جواب این است که هیچ
طبیعت بوا این حکمت و قرار و وقوف بر حدود اشیاء و کمال آنها عطا کرده است
هیچ از آن کار و نرم کننده عقول ایرا از طول کار بر آن از قبول این حال عاجز مانده است
و با فکر لب او در مقام مخرج است بر این طبیعت بوجهی شعور و قدرت بر این کار
ایجاد افعال قائل شوند هر چه از انواع عقول که فلق است با اقرار خواهند کرد

بهمه الکار نموده چه این جمله اوصاف و آثار نمونه صفت خالق است و صانع حکیم علیم قادر است
لکن در لفظ بجا ... اگر این حال بود طبیعت ... این مخلوقات [illegible]
و صدور این فعل و وجود این موجودات بحکمت و قدرت خالق حکیم است
را هم حروف که در بیان حقیقت ... در بیان ... احوال ... اول
بیان مشهوران است ... از عنصر ... مشهور است ... الکلی
... و در مقدار جرم و حرارت ... و کیفیت ... اقوال مختلفه
... در این اوقات علم ریاضیه و هندسه ترقی ... 
و ترکیبات و تحقیقات ... درجه عالیه رسیده ... 
... میزان یقین ... 
علم و صنایع ترقی ... تحقیقات ... تحقیقات سابق ...
و آن اقوال و عقاید سابقه متروک ... 
و مستند ... و علم صحیح ... علم ... و امام علیه السلام نیز در این حدیث
شریف اقوال و عقاید ... طبقات ... و بطلان ... 
کلمات امام جعفر صادق علیه السلام در این حدیث

شریف در رد اقوال طائفه معتقد بعرض و اتفاق

وقد كان من القدماء طائفة أنكروا العمد والتدبير في الأشياء وزعموا أن كونها بالعرض والاتفاق وكان مما احتجوا به هذه الآفات التي تلد غير مجرى العرف والعادة كالإنسان يولد ناقصا أو زائدا إصبعا أو يكون المولود مشوها مبدل الخلق فجعلوا هذا دليلا على أن كون الأشياء ليس بعمد وتقدير بل بالعرض كيف ما اتفق أن يكون وقد كان أرسطاطاليس رد عليهم فقال إن الذي يكون بالعرض والاتفاق إنما هو شيء يأتي في الفرط مرة لأعراض تعرض للطبيعة فتزيلها عن سبيلها وليس بمنزلة الأمور الطبيعية الجارية على شكل واحد جريا دائما متتابعا وأنت يا مفضل ترى أصناف الحيوان أن يجري أكثر ذلك على مثال ومنهاج واحد كالإنسان يولد وله يدان ورجلان وخمس أصابع كما عليه الجمهور من الناس فأما ما يولد على خلاف

ذلك فانه

[margin note] ... در ... از ...



ذلك فإنه لعلة تكون في الرحم أو في المادة التي ينشأ منها الجنين كما يعرض في الصناعات حين يتعمد الصانع الصواب في صنعته فيعوق دون ذلك عائق في الأداة أو في الآلة التي يعمل فيها الشيء فقد يحدث مثل ذلك في أولاد الحيوان للأسباب التي وصفنا فيأتي الولد زائدا أو ناقصا أو مشوها ويسلم أكثرها فيأتي سويا لا علة فيه فكما أن الذي يحدث في بعض الأعمال لأعراض لعلة فيه لا توجب عليها جميعا الإهمال وعدم الصانع كذلك ما يحدث على بعض الأفعال الطبيعية لعائق يدخل عليها لا يوجب أن يكون جميعها بالعرض والاتفاق فقول من قال في الأشياء إن كونها بالعرض والاتفاق من قبل أن شيئا منها يأتي على خلاف الطبيعة بعرض يعرض له خطأ وخطل فإن قالوا ولم صار مثل هذا يحدث في الأشياء قيل لهم ليعلم أنه ليس كون الأشياء باضطرار من الطبيعة ولا يمكن أن يكون سواه كما قال قائلون بل هو تقدير وعمد من خالق حكيم إذ جعل الطبيعة تجري أكثر ذلك على مجرى ومنهاج معروف ويزول أحيانا عن ذلك لأعراض تعرض لها فيستدل بذلك على أنها مصرفة مدبرة فقيرة إلى إبداء الخالق وقدرته في بلوغ غايتها وإتمام عملها تبارك الله أحسن الخالقين

از بیانات ... شده ... کلمات ... و ... 
... علت ... اتفاق است ... علم ... حکیم ... 
... احتجاج ... بر خلاف ... عرف و عادت ...
... گاهی ... ناقص ... شده ... یا زائد
... و مبدل الخلق متولد ... اول ... 
... و حکمت ... فاعل ... و حکیم ... و
دانسته ... ارسطاطالیس اقوال و عقاید ... را رد کرد ... 
و اتفاق ... طبیعت ... 
طبیعی ... امور طبیعیه ... 
... درجه ... 
... حکیم

لازم است و تواند بفعل غیر طبیعت چنانکه حیوانات اکثر اینها در یک سال و یک نتاج متولد شده
تولد میشوند و دلالت دارد دست و پا و [illegible] چنانکه جمهور اطبا بیان کرده‌اند برای این حال شده
پس اگر مولودی نادر [illegible] بر خلاف این بوده باشد بسبب عارضی است که در رحم حادث شده
یا در ماده که جنین از آن بهم رسیده عارض شده که در باب اضافات و اصناف [illegible]
آن صنعت خود و از روی صواب و حکمت و ترتیب بعمل آورده و باعتبار نقص [illegible]
واداده‌است او بهمین نحو [illegible] پس اگر بواسطه عوارضی حادث در رحم یا در
ماده که جنین از آن بهم رسیده در اولاد حیوان بحسب زیادت و نقصان و تغیر [illegible]
مولود حادث شود اما اکثر آن بطریق تمام و بر وجه [illegible] و نقصان بوده باشد [illegible]
اکمل بواسطه حدوث عوارض در آن صورت [illegible] تمام [illegible]
را صنعت [illegible] بر اهمال و عدم وجود صانع حکیم [illegible] اکثر بر [illegible] افعال طبیعیه
بواسطه عایقی [illegible] حادث شود [illegible] تمام عوالم خلقت [illegible]
[illegible] در باب [illegible] معتقد است [illegible]
بواسطه عوارض [illegible] بر خلاف طبیعت است لاجرم ظهور آنها بحسب [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible] از [illegible]
این حادث در [illegible] و از [illegible] علت [illegible] و از [illegible] تمام
[illegible] مستوی الخلقه و با نظام [illegible] اظهار [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] اکثر طبیعت [illegible]
و چرا [illegible] نمی‌شود [illegible] بحسب [illegible] خالق
حکیم و مدبر علیم است و طبیعت بوضعی مقرر [illegible] اکثر و اغلب [illegible]
و مواقع عادت [illegible] حدوث [illegible] بر خلاف عادت [illegible]
و ظهور [illegible] خلاف [illegible] خالق [illegible]
و [illegible] خالق علیم و قدرت [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible]
طبیعیین [illegible] خالق و وجود صانع حکیم [illegible]
اختلافات [illegible] عقاید [illegible] فصول سابقه

مر او را

تحقیق در [illegible]



مر او را شواهد و علامات کثیره آمده است که اگر ظهور [illegible] طبیعت
و از جهت اتفاق [illegible] هرگز [illegible] در همه چیز و همه حالات خلاف و
تغییر [illegible] اگر ظهور خلاف و تغییر [illegible] از [illegible] شعور و علم و حکمت
و [illegible] طبیعت بی علم و شعور و ادراک است پس اگر تمام [illegible]
و همه خلاف و تغییر و اختلاف در آنها [illegible] بر طبیعت حمل [illegible] ظهور
این خلاف و این خلاف عادات [illegible] بر [illegible]
حضرت [illegible] امام [illegible] جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه
[illegible] یا مفضل خذ ما آتیتک واحفظ ما منحتک وکن لربک من
الشاکرین ولآلائه من الحامدین ولأولیائه من المطیعین فقد شرحت لک
من الأدلة على الخلق والشواهد على صواب التدبیر والعمد قلیلاً من کثیر
وجزءاً من کل فتدبره وفکر فیه واعتبر به [illegible] علیه
و [illegible] بتو بخشیدم و [illegible]
[illegible] از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر و عمد
حکمت [illegible]
آورد [illegible]
[illegible]
[illegible] احفظ بمشیة الله ولا تمس [illegible]
[illegible]
[illegible] یا مفضل [illegible]
[illegible] مولا [illegible]
[illegible]
[illegible] قال یا مفضل فرغ قلبک واجمع إلیک
ذهنک وعقلک وطمأنینتک فإنی ملقی إلیک من علم ملکوت السماوات
والأرض وما خلق الله بینهما وفیهما من عجائب خلقه وأصناف الملائکة وصفوفهم
ومقاماتهم ومراتبهم إلى سدرة المنتهى وسائر الخلق من الجن والإنس إلى الأرض

انّ تحته الثّقلی وما تحت الثّری حتی یکون مادعیته حتی یکون اجزاء الصرف اذا
شئت مضا فاسکلوا فانت منا بالمکان الرفیع وموضعک من قلوب المؤمنین
موضع الماء من الصدی علا تحتسن عنا وعونک حتی اقرّ لک منه
ذکوا الی ازان ذسوال مفصل مرحوم مفاتیح ودرهی دفتر وبعد از طی بیان [illegible]
نحو جمع کوان انوسته الله علیهم به از علم ملکوت آسمانها وزمین ودیگر ازاهوال
قیل در بیان آسمانها ودر نحو آنها از عجایب خلقت خود وخلق فرشتگان وصفوف وطبقات
ومراتب ایشان تا سدرة المنتهی وسایر خلق از جنیان وآدمیان تا بعضی طبقات زمین
زیرین ودیگر در زیر زمین فرموده چنانکه اگر خواهی تفصیل آن را به کتاب آن
جزو از بحار الانوار مراجعه نما [illegible] و باز [illegible]
و دارای مطالب مفید ومقام [illegible] و موضع [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] سوال [illegible] از آن [illegible] نقل [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
مجلسی اعلی الله مقامه [illegible] از کلمات امام علیه السلام [illegible] اشارت [illegible]

والله العلم وحجه [illegible] علیهم اجمعین

[illegible] ترجمه رساله موسومه [illegible] در این ترجمه [illegible]
[illegible] مؤلف حقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما [illegible] اربع وتسعین
و [illegible] عبد الله [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] علامه مجلسی [illegible] الله [illegible]
[illegible] مجلسی [illegible]
و [illegible] تاریخ وفات آن [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ ولادت [illegible]
[illegible] علامه [illegible]
[illegible] ستعلیه [illegible]

بنده کفارزه



بنده گفتارزه [illegible] در طی کتاب مشکوة الادب در حرف میم [illegible]
حال مردم [illegible] میرزا تقی سپهر لسان الملک صاحب کتاب ناسخ التواریخ [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] یک [illegible] موافق [illegible]
با تاریخ [illegible] از [illegible] جمیع [illegible]
آن [illegible] میرزا تقی سپهر لسان الملک [illegible]
[illegible] تاریخ وفات [illegible] روز [illegible]
[illegible] هجری موافق [illegible]
از [illegible] و در حقیقت [illegible] علامه مجلسی
اعلی الله مقامه [illegible] تاریخ [illegible]
تولد ووفات [illegible]

بیان وقایع [illegible] هجری
و [illegible] بغداد و انتقال منصور [illegible]

اکنون [illegible] ابوجعفر منصور در [illegible] بغداد در [illegible] آن
[illegible] انتقال منصور [illegible] لاجرم [illegible] آن در [illegible]
مسطور [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] هجری [illegible] ابوجعفر منصور [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]

سوانح دولت
با رجال [illegible]
[illegible]
[illegible] وفات [illegible]
[illegible]
لفظ تاریخ سوانح [illegible]
ولادت و لفظ سوانح [illegible]
مطابق [illegible] وفات [illegible]
[illegible] موافقت
[illegible] لفظ
تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلی الله مقامه [illegible]
[illegible]
[illegible]

باز منصور طلب کسی کرد که بدو [illegible] خانه [illegible] بود [illegible] مقلاص [illegible] در میان [illegible]
بنیان [illegible] و آن [illegible] را از دراو بخواند و [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] بابا [illegible]
مردم [illegible] و مقلاص دست از بنای آن [illegible] و آن [illegible] و [illegible] اطلاع [illegible]
و از [illegible] با مردم بصره [illegible] حرب عظیم [illegible] و [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] بنیان آن [illegible] کرد و [illegible] بانجام [illegible] و سلطنت [illegible]
[illegible] که [illegible] منصور [illegible] و این وقت منصور [illegible]
آن [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible] گفت [illegible]
در زمان [illegible] مقلاص بخوانند [illegible] و [illegible] منصور
[illegible] که [illegible] شده و [illegible] روز [illegible]
[illegible] بازدید [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] کردند [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] او [illegible] مقام [illegible]
[illegible] از شام [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible] بصره و کوفه [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] در تاریخ [illegible]
این [illegible] و [illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible] در آن [illegible]
[illegible] در این [illegible] و [illegible] آن [illegible] جعفر [illegible]
جعفر صادق [illegible] و در آن اوقات [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و قطع [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible] در آن [illegible]

در اهر [illegible]



در راهب [illegible] منصور [illegible] آن راهب [illegible] گفت [illegible]
و [illegible] گفتم [illegible] در این [illegible] بنیان [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] گفتم ابو جعفر [illegible]
[illegible] و [illegible] عظیم و [illegible] بزرگ [illegible]
مقلاص [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
گفتم [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible] بنیان [illegible]
[illegible] منصور [illegible] آن [illegible]
[illegible] مقلاص [illegible] و [illegible] این قصه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] و [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] مقلاص [illegible]
[illegible] و [illegible] مقلاص
[illegible] از [illegible] مقلاص [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] و آن موضع [illegible] در [illegible] و [illegible] از آن
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] و ابو [illegible] و عبد [illegible]

سورت که منصور در آن شهر در این موضع چیست گفته موضعیست که گفت نیکوست اما موضع شاهی
حال رعیت در این ملک ملکان بنابر موضعی مراغ دارم و ضیعه و خیرات صحرا در دو جای
آنجا حمل میشود سروم بیکبار در آنجا بر حرم اگر حال و هوای بستی نیز بطبیعت ملایست که
اکنار خیار رعنیام گفته که موضع بغداد جای باید و از نقطه العقیر اللهم معروف بود از جمله
عبور اهل که تا رعیت بود در آن جای که در آن وقت هوا در نهایت گرمی بود و هم کلیسا
از تر سیاه در آنجا منصور آن شب و روز دیگر بود در آن ملکان بگذرانید و هوای روز و شب
بی معتدل دنیکو دید و پسندید و گفت اینکه موقع منصوب در انتقام بایام رسد از اکثر خیرات
فرات و دجله داخل اینکار بی محل ملول کرد و همچنین جای خیر است سرای سلطنت و برکت
فلاحت مردم به اهل العمر در آن بگذرانید سلیمان بن مجالد کرد منصور به دهقان بغداد در
بنیان شهر منصور به نظر بمو سوره نمود گفت بوعه مرتبه ضایع اعلیفه روز کار بغداد بو
اختیار کند زیرا که در میان چهار طسوج واقع شده دو طسوج غربی دو طسوج شرقی اما دو
طسوج غربی یکی قطربل و بادوریا است و دو طسوج شرقی نهر بوق و کلواذی است
و اگر از یکی از این طسوجها آب برسد دیگری آب خواهد بود و فواید بسیار خواهد گشت
پس شهر منصور به سخنان دهقان اقتدار بنیان بغداد نهاد و از این روایت معلوم شد که بغداد
هم که مذکور شد از بناهای زمان منصور و در آن وقت ویران شده بود طسوج بزرگ
بسوج و قریه‌ای جز قریه‌ها از دیه ذکور در وقت تسوی دیه بود مشتمل بر چند
طسوج بود اکثر از اهالی این لفظ در سواد عراق است و عراق بر دو شش طسوج قسمت کرده‌اند

باب تعیین ساعت تخطیط شهر بغداد و تقیه

اسباب و آلات بنیان آن شهر

چون منصور بر بنیان شهر بغداد تصمیم داد و طلب گشت در ایام و ولایت جبال و کوفه و
واسط و موصل مکان نوشت و صنعت کاران و فعله و عمله بخواست و نیز هر جمعی از فقها و
اهل عدالت و فقه و حساب و اهل هندسه بود چنانکه ذکر کرد که از جمله این جماعت
حجاج بن ارطاة و ابو حنیفه بودند چون اسباب کار فراهم شد منصور با نوبخت منجم و ماشاءالله
و عمر بن سعد بر بنیان این بنا جمع شدند نوبخت با تفاق خالد بن برمک و حجاج بن ارطاة
و در علم نجوم خوض نمودند و ساعت سعد اختیار بر طالع قوس افتاد و نوبخت در حرکت

منصور دوخی

تخطیط شهر بغداد
۱۴۶
منظر شاه



منصور معروض داشت و این طالع بر کثرت عمارت و طول مدت بقای این شهر و کثرت ساکنان دلیل
بود لیکن از ترقی حوادث دلالت کرد معلوم شد خبر ریزگار از در تجوید بیت طالع دارد که
و بود خلیفه‌ای به مراد و منصور چنین گفتم خدای عالم تر است هیچ خلیفه در این شهر از دار
سلطنت تخت تابوت حسن بن ابو منصور سرور تبر قرار بو سبب آن گفت این طالع
ملاحظه اثر چه و الله و رحمت القبر بار اوج طالع افق خود نبود هیچ خلیفه در آن شهر به
جهان فنا شد چنانکه منصور در طریق حج وفات کرد و مهدی در موضعی دیگر بمرد و هادی بنو عباد
و که در دهسیم آنکه از جوانان نیاورد و هارون الرشید در شهر طوس گوش کرد و بکوشید
امین سوسه را هر دو البتین اما که در شهر بغداد و بعد از عمر به باد داده زیرا که امول در
طوس بر کشتن ملک قرار نشد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و در مرگ او
شد و هم چنین سایر خلفا بنی عباس در بغداد وفات نکردند عماره بن عقیل بن بلال بن جریر بن
خطفی در این افتخار خود بن مطلع این اشعار کند که

اعاينت في طول من الارض او عرض ... كبغداد من دار بها مسكن وخفض
صفا العيش في بغداد واخضر عوده ... وعيش سواها غير صاف ولا غض
قضى ربها ان لا يموت خليفة ... بها انه ما شاء في خلقه يقضي

بعد از ساعت تقدیم چون منصور حکایت ابتدای بنیان آن شهر فرا آمد ضار بر شکل شهر نقش
تا زیادت خود و پنج به نظم کنند زمین نمود و منصور مقرر نمود که مقدار سنگ از دو طرف انداختن کوچک
در وقت یک داره و نعتی که قبر ملا هم جانشین که آخر قدیم بمجید به جایی که آن
جای بچین طرح شهر بود بر نگینه و با خاکستر خطوط آن بود بر کشید و هر دو سه بود انگشت
هموار کرد و خشت بر زده و آجر پختکوه پخته جانه و تمام دروازه و فصیل و طاقات و کاه
و هم و خانه‌ها را با خاکستر نقش بغده منصور از آن خطوط داخل آن گاه بر موقع شد و ابنا
بر آن خطوط خاکستر پنبه ریختند و با آتش جوز دخشند و چون آتش افروخته شد منصور چنگ به شهر
و الوم و قواعد و پس از طرح آن بو نقشه بر موقع تا بی عمارت و ابواب و راه‌ها طرق
و او اسم در حق و برگزیده و عمارتی می نمود مو کل گماشت و بر یک در یکی بر آن کار و
خراج و ابو حنیفه بود و آن کار شمار آن کار آجر و خشت بود و چنان بود از آن بین منصور
میخواست ابو حنیفه منصب قضا دهد و قبول ننمود ابو حنیفه نیز رفتار منصور بود که بعد کاری

در باب تخلیص مطالب از در منصور
با حکایت انشای مصور و هم راه بود
تا به جلد و زمین بغداد رسید و در آن وقت
در آن زمین شهر دهکده جز دیری که
دیر راهب‌ها بود منصور را هب بو طلب کرد
و از نام او و نام آن زمین پرسید راهب
گفت نام این دیر و نام این زمین دلو است
دو دو کتب ما تقلید شده است و ملاحم و نام
آن کار در این زمین شهر بنا کند
آن شخص با آن که او زمان ظهور منصور آن
زمین بود او در تجربه و از این شهر را ساخت
و موافق اسم راهب در زمین بغداد
نام نهاد

ازو دریغ نداشت پدر یاران کار شوند ابوحنیفه گفت چیزی نکنند تا نوعی قبول کند آخر الامر ابوحنیفه را وادار نمود
و در کار عمارت شهر و عدد دیوار و خشت و آجر و در این امر مصرف بر را مراقبت کند و خشت
و آجر بود که تا مقرر شد و ابوحنیفه اول کسی است که این کار را نمود و از بنایان سؤال نمود که تخمین خشت این دو
شهر بود و منصور مقرر داشته بود که بنا را اصل آن در گرفته بر دیوار شهر و دیوار است که از آن
عرصات فرو نماید و گفت بسم الله والحمد لله والارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین پس در ابتدای بنای این شهر بعظیم تمام شد و حدود بار گرامی فرماند
اینها که ... چند است که زمین از او دست و هر کسی از سلطان ... خواهد و ادعای زمین میکردند
ولی بنای [illegible] مخصوص به سلطان بود پس از آن آنکه [illegible] انبعاث [illegible] برکة الرب زهره و بغداد
بر برکت [illegible] از روی حقی دیوار [illegible] شد و دیگر بقدر [illegible] بر آورده از خروج محمد بن عبد
بن حسن منصور خبر رسید لاجرم دست از کار شهر باز داشت و منصور در کوفه اقامت کرد تا از جنگ
محمد [illegible] فارغ شد [illegible] شروع کرده [illegible] دیگر باره به بغداد باز آمد و در سنه [illegible]
[illegible] تمام شد [illegible] منصور تمام آن [illegible] آن بنا ساز [illegible]
و ساج و غیر ذلک [illegible] دو دقیقه [illegible] [illegible] علم [illegible]
[illegible] و اطلاع آن بنا در بغداد [illegible] [illegible] [illegible]
منصور [illegible] تمام آن [illegible] و الآن [illegible] و این خبر منصور [illegible]
[illegible] اسم [illegible] نوشته [illegible] [illegible]
[illegible] منصور [illegible] این عمارت [illegible] [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و در حقیقت این کار [illegible] [illegible] اطلاع [illegible] [illegible]

بیان وضع عمارات و دولت‌خانه بغداد
و مخارج و مدت آن که بر حسب منصور شده

دار الخلافه را [illegible] منصور عمارت [illegible] بغداد [illegible] تا تمام شد
مشغول گشت و با اصحاب خود [illegible] [illegible] و
ایوان [illegible] آن سور و عمارت بغداد [illegible] این کار [illegible]

زیرا که ایوان



زیرا که ایوان و دیوان کسری [illegible] از نقض آن [illegible] و هر کس بنگرد [illegible] دلیل بر آن [illegible] از آنکس
بر خفی [illegible] عظیم [illegible] عجیب [illegible] قرب [illegible]
امر دنیا در طلب دنیا نبوده بلکه امر دین [illegible] و برای علاوه [illegible] حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام در آنجا نماز گذارده است و منقبتی آنحضرت واقع شده
منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن خلیفه [illegible] [illegible]
[illegible] و خشت و آجر [illegible] بغداد [illegible] منصور [illegible] [illegible]
آجر [illegible] منصور [illegible] [illegible] [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابوحنیفه از [illegible]
[illegible] منصور [illegible] [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] منصور [illegible] بغداد [illegible]
دروازه [illegible] در بغداد [illegible] و دیوار [illegible]
دیوار [illegible] چهار دروازه [illegible] از جانب مشرق [illegible] بغداد [illegible]
از دروازه خراسان [illegible] [illegible] [illegible]
طرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از دروازه [illegible] [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] [illegible] دروازه [illegible] [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] [illegible]
از [illegible] منصور [illegible] [illegible] مسجد جامع
[illegible] [illegible] [illegible] قبله
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] ذراع [illegible] ذراع [illegible]
[illegible] [illegible] منصور [illegible]

رحبهٔ مسجد جامع باز بود عیسی بن علی عم ابی جعفر منصور ضعیف گشته بود از منصور خواست تا او را
بواسطهٔ ضعف حالی رخصت دهد تا از رحبهٔ مسجد سواره بطرف قصر بیاید منصور اجازت نداد عیسی
گفت مرا در محمل راه بنهند آنگاه منصور فرمان داد تا مردمان درهای خود را از رحبه بکنند و
طاقها بسر فرو برده در این وقت بازارها در شهر بود در این اثنا رسولی از پادشاه روم بمنصور
منصور فرمان داد تا اورا در همه جا گردانیدند چون بازگشت منصور از اوپرسید چگونه
دیدی گفت بناهای نیکو دیدم اما دشمنان تو با تو درین شهراند گفت کدام دشمنان گفت
بازاریان گفت منصور فرمان داد تا بازارها را از شهر بیرون برند
و بعضی گفته‌اند سبب خروج بازار از شهر این بود که جمعی غربا و غلامان در بازار آمدند شبها
و [illegible] مردم جالب شده بودند و بعضی گفته‌اند منصور از آن سبب بازار را بیرون برد که
چون ابراهیم بن عبدالله خروج کرد بعضی از اهل بازار با او یار شدند و در کتب بغداد مسطور است که
چون ابراهیم از خروج او خبر یافت منصور را ترسی عظیم دست داد و منصور آن جماعت را
ساکن کرد و در آنجا جای معلوم کرد و بازار را به بیرون فرستاد به کرخ بین باب الشام
و دو جانب آن نیز در آنجا گذاشت و در هر بازاری بقالی فروخت و صنعت قصابان و در کرخ
نیز در عرض طرق دکانها بود ذراع معین کرد و اینگونه منصور در بازار بغداد
و قصر و بازارها و خانها و در دروازه‌ها و مسجد جامع بکار برده بود منصور و مصارف
و سرشهر بغداد بود و یک تن از مورخان نوشته است که خرج دیوارها و خندق و کوچه ها
و مزد مردم عمله و قصر و جامع و ابواب هجده هزار هزار درهم بود و در بعضی کتب مسطور است
آن با معتمد در مقام محاسبه در آمد و از او گفت یک درهم و پانزده حبه در ذمه تو باقیست
فالله حبس کرد و نگذاشت تا آنچه مانده بود منصور از او گرفت و رها کرد
در روضة الصفا و حبیب السیر و بعضی کتب دیگر نوشته‌اند که منصور در تعمیر بغداد هزار هزار
دینار خرج کرد و خطیب در تاریخ بغداد مقدار خرج را بیشتر ذکر کرده و در باب
مسجد جامع و قصر الذهب در شهر بغداد و در بازارها این مبلغ صرف شده بود و گفته‌اند که در آن
هنگام نرخ اجناس چنان ارزان بود که گوسفندی به یک درهم و بقره‌ای به
یک درهم و خرما شصت رطل به یک درهم و روغن ده رطل
عسل یک درهم بها داشت از این ارزانی حساب مبلغ را باید کرد که چه مبالغ صرف شده

مسعودی در مروج الذهب گوید
در شهر بغداد در زمان منصور تا زمان
مهدی منصور مشغول
دیوار کشیدن و عمارت بعضی

[illegible]



میان هر دو دروازه یک برج بود و در هر برجی دیوار از دیوار اول بلندتر بود
خشت هر یک ذراعی در ذراعی بود و قطعه از دیوار اول در طول و عرض دیوار معمول بود از آن
خشت یک قطعه بر داشتند و وزن کردند دویست رطل بود و بعضی گفته‌اند وزن یک
خشت دویست و ده رطل بود و در این شهر منصور از برای خود مسجد جامع بنا کرد در وسط
شهر و قصر الذهب و قبه‌ای بر بالای ایوان آن به هشتاد ذراع بلند بود و بالای آن قبه
مجسمه‌ای بر شکل سواری بود نیزه در دست داشت و هر وقت از طرفی باران
به بغداد می‌آمد آن سوار نیزه را بآن طرف دراز میکرد و خلیفه آگاه میشد و خبر بر
میگرفت و در چند روز از آن طرف خبر میرسید که دشمنی از آن طرف آمده بود و خطیب در تاریخ
گفته که این حکایت از تصرف خطیب است که از ارباب علم و منجمان و طلسمات
نیستند و در این چنین کلمات نادان با صاحبان علم بخندند و اهل علم تعجب مینمایند
و بسیار صاحبان این تاریخ نوشته‌اند که در این باب اعجوبه‌ای بود آگاه است
و آن قبه در هنگام بادهای سخت در سال [illegible] هجری افتاد
و صانع آن صورت سوار از عجایب علم نجوم بود که پیشتر نشان داده بود
و بعضی از منجمین گفته‌اند که جدا کردن آن طلسم از این عمارت
صورت بود و آنرا از جای دیگر نمیتوان دانست
بغداد شهر بزرگی بود که در شهر دیگر نظیر آن نبود و در زمان منصور
گفته‌اند در زمان ساختن این شهر هیچ شهری در ربع مسکون
آبادتر از بغداد نبود و از روی آبادانی و تجارت و علم بغداد را
نظیری نبود و اهل بغداد از اطراف و اکناف در آن جمع آمدند چنانکه
در سال [illegible] منصور دروازه‌ای از دیوار دور دروازه‌ها را نیز بنا کرد که
دروازه‌ها و طاقها بر سر دروازه‌ها بنا کرد و منصور حکم کرد تا آنجا را بنا نهند
سلیمان علیه السلام با لشکر و جنود از آنجا گذشته بود در تفسیر و از شام با دیگر بعضی
دارالخلافه فرستاده بود دروازه کوفه و دروازه بصره و دروازه خراسان
و این چهار دروازه بود دروازه شام که چون از آنجا گذشتند از آن دروازه
یکی از اعمام منصور عبدالله بن علی عم منصور بود و بنای
هر یک از این دروازه‌ها را یکی از سرداران منصور بنا کرد و بعضی از آن
دجله از دروازه‌ها گذشت و بعضی از آن در فرات و از آنجا منصور بغداد را [illegible]

و بعد از این در وقت [illegible] بود از [illegible] و [illegible] شد و در تمام کوههای بغداد [illegible] آثار
نمود و در [illegible] و تابستان همیشه در کوههای بغداد آب [illegible] منصور [illegible]
از قطعات آن شهر یکی از [illegible] بازگشت [illegible] در [illegible] کوشش [illegible]
[illegible] و کتابها در توصیف آن [illegible] تصنیف [illegible] حمدالله مستوفی [illegible]
[illegible] بغداد در [illegible] اقلیم سیم [illegible] طرف دجله [illegible] ابوجعفر منصور
در سنه [illegible] عمارات بسیار [illegible]
[illegible] دار الخلافه شد و باطراف [illegible] انتقال [illegible] عمارات بسیار [illegible]
الرشید [illegible] آن [illegible]
[illegible] غلامان بسیار [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] عمارات [illegible]
[illegible] از خلفا [illegible] و متوکل و مستنصر و معتز و
[illegible] سلطنت و دار الخلافه [illegible] المعتضد بالله
خلیفه [illegible] دار الخلافه بود در بغداد [illegible]
در بغداد [illegible] عمارات [illegible] و مسجد جامع طرف
[illegible] الشرقی
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] الطاق
[illegible] منصور [illegible]
در تاریخ [illegible] عمارت بغداد [illegible] منصور [illegible] دار السلام
[illegible] زمان منصور [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] و متوکل [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]

بلکه زنان



بلکه زنان [illegible] این گونه [illegible] شهر [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] سلطنت بنی عباس [illegible] افزوده [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] حمام [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] و مسجد [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] و عمارات [illegible] زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] افزوده
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] افزوده [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] و [illegible]

باب [illegible] در صفات و لطف هوا
و منزلات بغداد و حدود آن [illegible]

حمدالله مستوفی [illegible] آب و هوای بغداد معتدل [illegible] و راه [illegible]
[illegible] از [illegible] شهر [illegible] و طبیعت زنان [illegible]
[illegible] و [illegible] این شهر [illegible] قحط و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]

هموار و علف‌خوار را نیکو و سازگار داد و جاری [illegible] فرسخ [illegible] آب دجله از میان شهر گذر کرده و
در قسمت [illegible] و آب شط بغداد از کثرت زورق‌ها چون درب [illegible] راه گم کند [illegible] بسیار خوب
تماشایی است اگر کیفیت دقت نکنند آن وقت تمام غرق شده [illegible] آب جاه بغداد [illegible] دیوار
بر تقریب زمین بوده و [illegible] آب [illegible] و عمارت [illegible] مرمر [illegible] سفید [illegible]
مردم [illegible] و کم غم به شراب و به تفریح [illegible] و تفنن [illegible] بوده [illegible] بغداد و
گذرانی [illegible] نهایت تنعم و خوشی [illegible] عشرتکده [illegible] طلب [illegible]
فقرا را فعلی چند قناعت [illegible] اگر مردم بغداد [illegible]
جشن [illegible] در روزهای [illegible] سلطان [illegible] از [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] بازار [illegible] مسلمان از هر طبقه [illegible]
و جمع [illegible] اجتماع [illegible] بسیار بوده [illegible] بسیار [illegible]
از جمله [illegible] ام المدارس است و اقم حروف [illegible] مشکوة الادب [illegible]
[illegible] مستنصریه [illegible] عمارت [illegible]
در [illegible] مستنصر [illegible] این مدرسه [illegible] مستنصریه [illegible]
[illegible] این مدرسه [illegible] است [illegible] مستنصر
بالله آن [illegible] چهار مذهب [illegible] از هر مذهب [illegible] طلب علم فقه [illegible]
و سایر علوم دینی اشتغال داشته [illegible] موظف [illegible] و تکرار درس [illegible]
و یک مدرس [illegible] چهار مذهب [illegible] علم [illegible] در آن مدرسه [illegible]
[illegible] ده نفر [illegible] ده نفر [illegible] در آن زمان [illegible]
[illegible] طلبه ده [illegible] طلبه [illegible] نیز موظف [illegible]
قرآن خوانده اطفال و ایتام [illegible] و معلم [illegible] موظف بود [illegible] طلاب
[illegible] از انواع [illegible] در آن مدرسه
توقف [illegible] ثقات [illegible] آن زمان [illegible] و در آن روز
[illegible] مدرسه [illegible] مستنصر [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible]
مدرسه [illegible] واقع [illegible]

[illegible]



[illegible] و حقوق و مرتب [illegible] عراق عرب و عجم [illegible]
مانند بغداد [illegible] عرب و عجم [illegible] این شهر [illegible]
خیرات و مخارجات این شهر دجله است و دجله از وسط شهر [illegible] و منبع این
رودخانه کوهستان ارمنیه است [illegible] دجله [illegible] جریان [illegible]
در [illegible] این رودخانه [illegible] و از رود [illegible] و علاوه بر
شهر بغداد [illegible] این رودخانه [illegible] نظیم [illegible]
[illegible] از آن موصل [illegible] و غیره [illegible] دجله [illegible]
[illegible] قرآن و سایر [illegible]
ابن بطوطه طنجی [illegible] نوشته [illegible] بغداد [illegible] السلام [illegible]
این شهر [illegible] خلفا [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] دجله [illegible]
[illegible] این دجله [illegible]
[illegible] آئینه [illegible]
[illegible]
در آئینه [illegible] آب [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] دجله [illegible]
[illegible] دجله [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] جمعه [illegible] مسجد [illegible]
مسجد [illegible] مساجد بسیار [illegible]
[illegible] نیز [illegible] ایشان [illegible]
هر کس [illegible]
واقع است [illegible] از [illegible]
[illegible]
در زمین [illegible] دیوار [illegible]
[illegible]

[illegible]

۳۶۶

... بوده است و از ... آب گرم ... آن میگذرد و در هر حوض ... هر یک بغداد آن حمام بود
دالان ... بنشینند ... که ... بوده ... دست ... و هر یک
دو ... حوض ... است و ... آن نیز ... بوده
... آب گرم ... حوض جاری میشود ... بغداد ...

باب جانب غربی و جانب شرقی بغداد
در باب عمارات قدیمه و جدیده آن

یکی جانب غربی بغداد آن جانب است که اول بنا شده و اکنون بیشتر خراب و ویران است ...
دارای سیزده محله است و هر یک بزرگ ... عظیمه ... است و در ... بوده در
پشت ... از این محلات سیزده گانه مسجد جامع است و از جمله این محلات محله دروازه
بصره است و مسجد ابوجعفر منصور خلیفه در این محله است و نیز در این محله ...
... محله بصره و محله شارع ... دجله واقع شده است و ...
... و اکنون خراب است ... از آن ... بغداد ...
بسیار و ... بازار ... سوق الثلاثاء موسوم است
و در این بازار ... دو سلطان ... بازار مدرسه نظامیه است ... علوم ...
... المستنصریه ... المستنصر بالله ابوجعفر ...
... در آخر این بازار است در این مدرسه مسجد و ایوان ... در آن ...
... [illegible]
... [illegible]
... این مدرسه ... [illegible]
... جامع ... [illegible]
... جامع سلطان ... [illegible]
... جامع ... جامع سلطان ... [illegible]
... در این زمان عمارات ... در بغداد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] دار الخلافه

... [illegible]

بغداد ...

... [illegible]
... مسطور ... منصور ...
... بغداد ...
... محله ...
... جامع ... منصور ... محله
... ابوجعفر ... جامع سلطان
... المنصور ...
... باب البصره ... محله
... محله ...
... دار
... [illegible]
... عظیم ...
... [illegible]
... [illegible]
... بغداد ...
... [illegible]

۳۶۷

... دار الخلافه بغداد ... آن ...
عظیم القدر ... [illegible]
... [illegible]
و اکنون ... [illegible]
آن ... [illegible]
... محله ... بغداد ... [illegible]
و ... [illegible] ... بغداد ...
... [illegible]
... بغداد ... دار الخلافه
بغداد ... عظیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دجله ... دار ... بغداد ... [illegible]
... [illegible] دار الخلافه
... [illegible]
... [illegible]
... دار ... عظیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دار ... دار الخلافه بغداد ... [illegible]
... بغداد ... [illegible]
... منصور خلیفه ... [illegible]

در بغداد منسوب به فرزندان [illegible] دار القطن نام محله‌ایست در بغداد از نواحی دروازه
غربی ما بین کرخ و نهر عیسی و دیگر دار العوامر و دار المسناة از عمارات دار الخلافه بغداد
[illegible] ابنیه و آثار بسیار [illegible] الکنیز [illegible] از عهد آن [illegible] خانه [illegible]
[illegible] و گنبدهای رنگی کاشی [illegible] از آثار ابنیه [illegible] در بغداد [illegible] کاظمین
علیهما السلام [illegible] ایوان [illegible] بغداد [illegible] ایران است
[illegible] و قلعه [illegible] از آجر [illegible] بسیار [illegible] قلعه [illegible] در بغداد [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] خندق عمیق [illegible] بازارهای بغداد جدید [illegible]
[illegible] از اهل ملت و مذهب [illegible] تجارت اشتغال دارند [illegible]
بازار [illegible] و قهوه‌خانه و حمام بسیار [illegible] والی بغداد [illegible] و دار الامارت
و از آثار قدیمه عجیبه بغداد عقرقوف است [illegible] عقرقوف [illegible]
[illegible] در میان آن و بغداد [illegible] فرسنگ [illegible] و از [illegible]
[illegible] طول [illegible] و در وسط آن بنائی از خشت و بوریا [illegible]
[illegible] شده [illegible] و با اطراف آن ریخته [illegible]
[illegible] از خشت قلعه [illegible] معلوم [illegible] کفته‌اند [illegible]
[illegible] از [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] از [illegible] در این [illegible]
[illegible] و [illegible] آن برج [illegible]
[illegible] و بنای [illegible] از برج [illegible]
آثار [illegible] قدیم و خرابه [illegible] وضع برج در آغاز [illegible]
برج و بنای [illegible] خشت خام [illegible] و از [illegible] آن برج [illegible]
[illegible] خشت [illegible] خشت [illegible] اطراف آن [illegible]
حصیر [illegible] ریخته [illegible] از آغاز بنیان [illegible]
[illegible] مختلف [illegible] قطر [illegible] بسیار [illegible] شده
عمارت [illegible] حصیر [illegible] در این برج [illegible]
[illegible] از [illegible] عقرقوف [illegible] است [illegible]

در ترجمهٔ تقویم البلدان است [illegible]
عقرقوف [illegible]
[illegible] در این برج [illegible]
آن برآورده [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
افکنده نکرد

اگر اهل



اگر اهل تحقیق معلوم کردند که عقرقوف برجی [illegible] و سلاطین بابل [illegible]
آن محله [illegible] آن برج [illegible] دیده‌ام [illegible] و از دور [illegible] برده‌ام [illegible]
[illegible] نوشته‌اند که عقرقوف [illegible] کوه [illegible] است [illegible]
تمام این آثار از خشت خام و قطعات خشت [illegible] وجب طول [illegible] وجب [illegible]
[illegible] در میان خشت حصیر و بوریا [illegible] آن بوریا [illegible]
[illegible] و پنج ذرع [illegible] ریخته [illegible]
[illegible] نوشته‌اند [illegible] بغداد [illegible] و دیوار
قلعه از آثار [illegible] عباس [illegible] از عمارات قدیم [illegible] دیوار قلعه [illegible]
[illegible] بنیان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] و عمارات [illegible] از [illegible]

بیان بعضی از مقابر و مشاهد مقدسه

در بغداد و حوالی آن واقع است

حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می‌گوید بر ظاهر بغداد [illegible] و مزارات [illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت موسی بن جعفر کاظم و فرزندزاده‌اش حضرت امام محمد تقی جواد [illegible] علیهم السلام
معروف به کاظمین [illegible] است [illegible]
[illegible] از آقا محمد شاه قاجار [illegible]
[illegible] صدر اعظم خاقان مغفور فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] ناصر الدین شاه قاجار [illegible] محمد [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] و ایوان [illegible]
[illegible] علیهما السلام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

اینجا امام والامقام علیهما الصلوة والسلام مرقد در یک ضریح نقره است و در بزرگی در میان دو صندوق
نقره در میان این ضریح فولادی چهار دیوار ازاره روضهٔ منوره فرشته کاشی معرق بسیار زیبا
و میناکاری از جواهر نفیسه نموده و مرحوم محسن میرزا پسر مرحوم عبدالله میرزا دارا پسر خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه در دولت صاحبقران ناصرالدین شاه منصب امیرآخوری داد و حلیهٔ درگاه
محترم منظم داشته دانشمند و صاحب نثر فصیح و نظم ملیح بود [illegible] وقتیکه
آستان ملایک پاسبان دیده در رواق مطهر نصب کرده [illegible]
و در جنب این مسجد بزرگ مقبره معروف کرخی است و امامزاده مشهور است مزار شیخ عبدالقادر
گیلانی و مرقد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی علیه الرحمه و بر آن گنبد مخروط الشکل
و با طرح و سبک غریب ساخته‌اند و مردم بغداد برای زیارتش [illegible] مخصوص دارند
و فتوح نذورات نفیسه و نیز در آن حدود مقبره‌ای است منسوب به حضرت داود و [illegible]
[illegible] و در مقبره [illegible] داود و [illegible] مرتفع چند از سلاطین
روم در آنجا [illegible] ابوحنیفه مشهور به امام اعظم و متصل مسجد عالی
و در خصوص آن واقع است از [illegible] ماه رمضان [illegible] و سایر ایام [illegible] مرد
مرقد گنبد و در آن مقبره نیز واقع [illegible] قبر [illegible] نفیسه [illegible]
گنبد از [illegible] سلطان و سلطان احمد و سلاطین بنی عثمان است و دیگر مقبره ابوحنیفه
امام اعظم [illegible] در اطراف این مقبره [illegible] بقعه در قلعه است از
و مشتمل بر چهار برج و در [illegible] الکاظم سلطان [illegible] این بقعه [illegible]
و نیز در [illegible] گنبد [illegible] مدفون [illegible] امام [illegible] صالح [illegible] ابراهیم
بن علی و دیگر مزار شیخ جنید بغدادی و [illegible] در [illegible]
[illegible] واقع است و دیگر [illegible] قبر ابوحنیفه قبر ابوعبدالله احمد بن حنبل است که قبه [illegible]
[illegible]
[illegible] قبر [illegible] و قبر ابوبکر شبلی [illegible]
ابن حنبل [illegible] قبر [illegible] داود [illegible]
بغداد [illegible] علیهما السلام [illegible] زیارت [illegible] و دیگر قبر ابراهیم ادهم
و حسین بن منصور حلاج و [illegible] جابر [illegible] و ابومحمد [illegible] و ابو [illegible]

وابو یعقوب



وابو یعقوب یوسف [illegible] و مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ [illegible] و شیخ [illegible] و دیگر جمعی قبور
و مزارات صلحا و مشایخ و عرفا و اولیاء رحمة الله علیهم در داخل و ظاهر بغداد بسیار است
و مزار کثیرالانوار حضرت سلمان فارسی و حذیفة الیمان علیهما الرحمه در مداین که در ایوان کسری است
به چهار فرسخی بغداد [illegible] واقع است و از آثار [illegible] سلمان [illegible] و مجرای آن [illegible]
وقت غسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حمدالله مستوفی [illegible] ایوان کسری [illegible]
و در [illegible] ذرع و طول [illegible] ذرع [illegible] از
زمین [illegible] هفت و نیم ذرع و در اطراف آن [illegible]
و [illegible] ایوان [illegible]
و از آن [illegible] ایوان [illegible]
[illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible] مداین [illegible]
و [illegible]

باب قبور خلفای بنی عباس

در زمین رصافه بغداد واقع است

رصافه [illegible] اول [illegible] موضعی است از [illegible] ابوالعباس عبدالله السفاح است و در [illegible]
[illegible] و دیگر رصافه بغداد است [illegible]
منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] قبور خلفای [illegible] رصافه [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
الواثق المتوکل المنتصر المستعین المعتز المهتدی المعتمد المعتضد المکتفی المقتدر

القاهر الراضی المتقی المستکفی المطیع الطایع القادر القایم المقتدی المستظهر المسترشد
الراشد المقتفی المستنجد المستضیء الناصر الظاهر المستنصر المستعصم و زوال
سلطنت بنی عباس و غلبه لشکر تاتار و خرابی و فتنه عظیم بغداد در زمان مستعصم روی داد
و شمه نگارنده در ذیل تاریخ سلاطین مغول مرقوم [illegible] التواریخ است [illegible]
مروا از خلفای عباسی [illegible] مدفون [illegible] در دیگر اماکن [illegible] و [illegible]
ابن حوادث [illegible] ابو تمام طائی حسب حال [illegible] از ایام خرابی بغداد گفته [illegible] در این شعر گفته

لقد اقام علی بغداد ناعیها فلیبکها لخراب الدهر باکیها
کانت علی ما بها والحرب موقدة والنار تطفی حسنا فی نواحیها
ترجی لها عودة فی الدهر صالحة فالآن اضمر منها الیأس راجیها
مثل العجوز التی ولت شبیبتها وبان عنها جمال کان یحظیها

خاقانی شروانی شعر مشهور در سوختن [illegible] و عبور به مداین و دیدن ایوان کسری این شعر را گفته

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آیینه عبرت دان
یکره ز ره دجله منزل به مداین کن وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
تا سلسله ایوان بگسست مداین را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

الحاصل الاشعار طول جسر و وسعت دجله [illegible] تذکره نوشته [illegible]

بیان عمارات آثار بغداد و [illegible] والقاب
شرح [illegible] سلاطین روزگار در این ملک

در [illegible] یعقوبی مسطور است که در زمان اکاسره در آن زمین طرف غربی دجله موضعی [illegible] بود و
ذوالاکتاف [illegible] و طرف شرقی [illegible] از توابع [illegible]
و در آنجا [illegible] بنیان [illegible] نوشته اند بغداد قریه از عجم بود ابو جعفر عباسی [illegible]
بنیان [illegible] منصور [illegible]
از [illegible] بغداد [illegible] در [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد مخفف [illegible] عجم [illegible] لفظ [illegible]

دار الملک



دار الملک آن خلافت قرار داده، لفظ بغداد بعضی گفته اند که بغ [illegible] و داد اسم [illegible]
گفته اند که بغ اسم بتی است و داد [illegible] بت بخشیده و وجه تسمیه اینکه وقتی مردی خصی
خسرو را [illegible] هدیه آورد و کسری این موضع را بدو بخشید چون آن [illegible] بت پرست بود گفت بغ داد
یعنی بت داد بعضی گفته اند که بغ مخفف باغ است و داد [illegible] کسری این باغ را بدو
[illegible] باغ داد [illegible] این لفظ [illegible] بعضی گفته اند اینجا
[illegible] از باغ دادویه [illegible] وجه تسمیه این [illegible] بعضی از اهل [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] از زمین [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] مدینة السلام [illegible]
بغداد [illegible] مدینة السلام [illegible] دجله [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] مدینة السلام [illegible] بغداد در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] احمد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] مردم عجم [illegible]
[illegible] مردم عجم ضعیف [illegible]
[illegible] مردم عرب [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

تا جسر بر دجله بر گشتند و از آن بگذریم مرزبان خویش فرمان شد و بعد از آن در عرض جسر بغداد سواران ایشان عبور آ
نکند بغدونیان بر پشته بر گرفتند بعضی سپاه را که در لشکر او بودند بر پشته قصر بنظام که از دجله عبور کرد پادشاه
در بازار با خشم بردند از دیوار آنجا و آثار اموال خود شد که شهر گرفتار شدند و حافظ زمان عدو
بعضی مسلمانان از دیلم و دیگر ... تعرض نمودند خدا که توشته حمایت بخشش بسیار
و شاعر گفته بار با نار سوخت لشکر و این حادثه در سالی رخ داد ... در اواخر
معلوم شد که از آنجا ابوجعفر منصور در بنای بغداد اقدام نمود ... سو نوم در مذکور بعد
و بغداد لغات مختلف استعمال شده است بغداد به عین و هردو دال مهملتین بغداذ به ره دال
معجمه بغذاد به ذال معجمه و دال المهمله بغذاذ به دال المهمله و ذال معجمه بغداذ به دال المهمله و نون
بغدین به کسر دال المهمله و سکون نون و بفتح موحده در لغات و مغدان به میم عوض باء موحده و
دال ... بعد و بکلمه مغدام بود و میم در آخر آن بجز از زبان فرس گفته است و مغدام نیز در اول
ونیز ابو محمد رشاطی بغذان بذال معجمه و نون و نیز فراء گفته بهداد و در دال المهمله ام
این شهر را ابو جعفر بکلمه تمام این شهر را این شهر به مدینة السلام مشهور است مذکور است
این جای فصیح تر همان بغداد به دال المهمله و بعد از آن بغدان است تبغدد یعنی خود را به بغداد نسبت
دادن ... شده مردم بغداد در آمدن به بغداد است تبغدد ... بغداد در آخر
نیز در ... بکلمه بغدان ... در بغداد و این شهر را مدینة السلام و دار السلام
و مدینة الزوراء و مدینة المنصور و ام الدنیا و سیدة البلاد و دار الخلافه و مدینة السلام گویند و ...
... قریب بدان است و از جمله مشهورترین بغداد زوراء است به فتح زاء معجمه و دال ساکن و راء مهمله
و الف ممدوده است در لغت گوید است زوراء نام دجله بغداد و هم شهر بغداد است چنانکه در حدیث ...
شده است ... زوراء ... زوراء نام دجله بغداد و نیز بغداد بود زوراء نامند
و هم در لغت مسطور است زوراء به معنی چاه و خاک عمیق و زمین دور و دجله بغداد و شهر
بغداد است لان ابواب الداخلة جعلت مزورة عن الخارجة فلذا شهر بغداد بود زوراء گویند
ابواب داخله آن از خارج آن منحرف است و برای همین جهت در معجم البلدان گفته از این جهت
مدینة الزوراء و بغداد در طرف شرقی است و دیگری گفته که زوراء مدینه منصور است که در طرف غربی
و این اصح است و اجماع عمر بر این است و این زوراء نیز مدینه منصور ... در ایام
دونه باد ... برای ... و منحرف کرده و ... از شهر این شهر بود و این بغداد





دع اهل الزوراء بزور فلا    تغتر بالوداد من ساكنيها
هي دار السلام حسب فلا    يطمع فيها بغير ما قيل فيها

ودر این شعر تصریح شده که مقصود از زوراء شهر بغداد است چنانکه در این شعر مشهور لامیة العجم طغرائی

فيم الاقامة بالزوراء لا سكني    بها ولا ناقتي فيها ولا جملي

مکشوف است که مراد شهر بغداد بود به همین گفته است و نیز در لغات و در اصطلاح لفظ زوراء دجله
بود به ... و بجا زوراء ... زوراء لفظ زوراء و حجر بغداد ... در دجله است ... نیز
نامند زوراء گویند چنانکه ... مردم آن شهر ... در ... مجوس ... که ... 
و در شرح این قصیده نوشته که زوراء بغداد است ... اطراف ... آن ... بغداد
بعد بغداد بغلبه دولت و ... و شکوه دار ... بر ... خلفای بنی عباس بود ... نوبت
فقه دار ... تر ... بلاد و ... آن عزیز ... عباد بود ... الاقالیم ... از نام
... و ... کوفه ... منسوب ... 
گشته و در ... بغداد ... خلافت ... بنی عباس ... اوقات
بود و دار الخلافه بود به ... روز ... و ... بود ... 
... بود و ... آن ... در ... 
در ... و ... بود ... و ... 
روز ... بغداد ... دولت ... 
... آن عمارات و ملک و بوستان ... 
... منازل ... دولت ... 
در بوستان ... شد ... 
... 
در ... بغداد ... بود ... 
... از ... 
... سلطان ... 
سلطان ملکشاه ... بغداد ... سلطنت صفویه ...
شاه ... میرزا ... دولت ... مغفور

فهم شاه قاجار اسلام را که مقامه ... از ... بر کار ... ایشان [illegible]

و از ... بجهد و جلادت ... بغداد ... بقدرت ... از تصرف

... آل عثمان ... [illegible] ... سلطان ...

... دولت ... حکومت و تصرف ... [illegible]

در ... [illegible] ... صادق علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... مسطور ... [illegible]

... [illegible]

بغداد ... [illegible]

باب هجدهم وقوع علاء بن مغیث یحصبی از افریقیه

و محاربه او با عبدالرحمن اموی و قتل او

در این سال علاء بن مغیث یحصبی از افریقیه به اندلس ... [illegible] ... سپاه

و شعار بنی عباس ... و دعوت دولت عباسیه قیام کرده و بنام منصور

... خطبه ... [illegible] ... عبدالرحمن اموی ...

در ... امارت داشت ... [illegible] ... علاء

... [illegible] ... علاء بن مغیث ... [illegible]

... [illegible] ... منصور ...

... [illegible] ... منصور ...

... [illegible] ... منصور ...

باب حوادث و وقایع نادره دیگر و قتل

و شتم محمد بن عبدالله علیه و آله و سلم

در این سال ... از امارت بصره معزول ... منصور ...

... [illegible] ... ابراهیم بن عبدالله ...

... [illegible] ...



منصور ... [illegible] ... معزول ... محمد بن سلیمان

بحکومت بصره منصوب ... [illegible]

و ... ابو ... [illegible] ... عبدالواحد بن زیاد ... [illegible]

شد و در این سال جعفر بن حنظله بهرانی غزوه ... و در این سال عبدالله

بن ربیع ... از امارت مدینه معزول و جعفر بن سلیمان ... منصوب شد و در ماه

ربیع الاول به مدینه ... در این سال ... از امارت مکه معزول ...

و عبدالصمد ... [illegible]

... [illegible] ... هشام بن عروة بن زبیر ... [illegible]

... [illegible] ... وفات ... [illegible]

... [illegible] ... هشام بن عروة بن زبیر بن عوام ...

... [illegible] ... مدینه ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالرحمن ... [illegible]

و ... [illegible] ... سعید ... [illegible]

... [illegible] ... سعید ... سفیان ... [illegible]

سجستانی و ابن جریج و عبدالملک ... و لیث بن سعد و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید

قطان و وکیع ... از ایشان ... روایت ... و در ایام ابی جعفر منصور ...

مردم کوفه ... [illegible]

... هشام بن عروه ... [illegible]

... هشام بن عروه ... منصور ... [illegible]

... منصور ... [illegible]

... هشام بن عروه ... [illegible]

... [illegible] ... منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امیرالمؤمنین ... منصور ... امیرالمؤمنین ...

باتفاقا که مرتبه ای به سر رفت و کمال اعتبار تربیت و توجهی کرد که از او ام فرمت فرمان طلب بوده
خادم و غفار قلبها که بهره منبود صدق در حق جز نفعه و خیر نمایی نمی داد سه حکایت گوید که روزی
هشام به منصور گفت یا امیر المؤمنین قرض بود اداء کن منصور گفت قرض تو چه مبلغ است گفت
صد هزار دینار منصور گفت تو با این فقاهت و فضلیت صد هزار دینار قرض بکنی
با اینکه استطاعت ادا آن نداری گفت یا امیر المؤمنین جمعی از فتیان دوستان ما بسی به
رسیده بودند اینها سوی تنها و مصیبت فاته دلانه کلام تا کمال در شکایت از احوال آنها شنو
پس بیاب این کار بود و ایم کرم و نفقه فدا دیدار بود و فوق دانستم منصور فرمود از نجی تبسید
هر گرد بزرگ باید کرده و گفت صد هزار دینار زیرا که آن مبلغ بود بسیار بزرگ گرد همراه آن ده هزار
دینار دیگر داد گفت یا امیر المؤمنین پس بدهید تو را به طیب نفس و خاطر طیع
عطا کن چرا که از پدر شنیدم از ابو الفضل صالح عمید که آن بزرگ مردم است که گفت
قد سمعت من اعطى عطية وهو بها طيب النفس بورك للمعطي والمعطى له مرکز ازهر
رضا در قلب او بد طبیعت عطا کند آن عطا بار او و برای آن کس در عطا شده باشد که است
گفت من به مبلغ طیب النفس هستم هشام گفت ای منصور پس منصور بتو هر دو او باز قبول کند
ملکیت جابر بن عمر بن رباح که در ملکیت و مصلحت هشام بن عروة به انفاذ شد
وداعیم و نفقات حسن بصری و ابن سیرین بود و نیز در این سال عوف الاعرابی را
از اهل بیابان گرفته و آیت نامه ای کرد و هم در این سال طلحة بن یحیی بن طلحة بن عبد الله تیمی که
از اشراف رومی و مهر گرفته و به رحمت الهی واصل شده و هم در این سال ملک روم
خضر و ادینه ملک الطوائف ملک خانه را در فلسطین بود در بلاد روم لشکر کشید
و غنیمت بسیار بدست آورد لکن از غنائم موفور باز و به نجی بدر شکست رسیدم تا آنکه
مدرسه ای در موضع ره بود همدان بوسه روز رها کنید و غنائم آن را
و نیز فتح معمول نمی کنم و از آن روز از این بهره بود بهره ملک از نامدیدن تا قوت حضور در
مجمع البلدان یکی از بهره فتح راه ده و صلح داد و فتح داد بعز در اقطاع و در اکنار امتحان
و در حجره ها و دو محله بر او آب دارد و در آن روز به فقه از بهره شد تا در آن دوام طرف
در اطایف و نیز این گوهر و هم از قسمت آنست در اطراف معروف و نیز تمام بیابان گفت
بقول یکی منسوب و نیز بهره الملک و نهایت ملک بن عبد الملک مذکور است نمود

وفات عوف اعرابی

وفات طلحة بن یحیی

غزوة ملک روم





و نیز در این سال محمد بن سائب بن بشر و بقولی بشیر بن عمرو بن حارث بن عبد الحارث بن عبد العزی
ابن امرؤ القیس کلبی نسابه و ابو النضر کنیت داشت در شهر کوفه که از آنجا بود و در گذشت و کوفی
و صاحب تفسیر و در علم انساب مرجع علمای روزگار بود و در علم تفسیر و انساب مهارت داشت
پسرش هشام و صاحب کتب عجیبه است یکی از فضلای عرب و تمیمی که بود در ایام فرزدق
شاعر در دمشق حاضر بود ضرار با فرات و مشغول گشت که از فرزدق پرسید از لقمان قبیله سؤال
کردم فرزدق گفت اگر شاعر نسب و علم انساب آگاهی نسب بود با زبان چه قدر از بنی تمیم
رسیدی نسب بنی تمیم بود از جد و پدر بر شمردم تا غالب جد فرزدق است او را بسیار
آنگاه گفتم از غالب هام پدر و نام فرزدق همام بود فرزدق است بنشست گفت بو کند با
خدا بر پدرم و مادرم این نام بر من نهادند و هیچ روزی با این نام مرا نخواندند گفتم بو کند با مرا
و از روز روایت تو تو فرزدق نام که همه آنرا گفت کدام روز بود گفتم هر روز شادی حاضر
شد و سوره حرم و تو بر فرق شد و بوستین عیب آن نمی رسید تو در روایت گفت بو کند با مرا
فرزدق است و این بدان فرزند بود فرزدق گفت بو کند با بفضل رأیت که نجی را از آن گفت از اشعار
خود نیز روایت می کنم روایت نمی کنیم چه قصیده از اشعار جریر بود روایت نموده فرزدق
بر آشفت و گفت از اشعار این جراغ ادب تو کن و از ابیات نیز قسم که اینها اگر ماه
طور و از اشعار جریر دو بیت بخواند از اشعار نجی آنکه الی قبیله کلیب ایشان مجوف به اینکه ما را
تعداد می بر رسم و از اشعار و آرای سخنان به نحو حاضر به نحو ایشان از کرم زبانی و بیابانی که بعضی
کلیب بفتح کاف و سکون لام و با و موحده نسبت قبیله بنی کلیب است و نام قبیله ای از
از قضاعه حمیر گرفته از قبیله مشهور و مشهور است و بقیم حروف نقطه دار این رساله و شکوة الادب باقی قیم حمل است
و نیز در این سال بر روایت ابو الفرج علی بن عمران خارجی سر لاد عمران بن حطان حارث
از بزرگان خوارج بسرا رسید و پیوسته ملحق او در فقه و ثبات و حافظه و اصل قول بود

باب ۹ در کلام کرامات حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام و ابراهیم بن ادهم

در کتاب منهاج الکرامة فاضل علامه علی بن محسن فرموده که در الحلیة در رد دلائل فضایل
و ائمه از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلسله العلوم در دو دوران سلسله یکی بر حضرت علی
که بکر خیر و ادکار او نسبت می فرماید و هو بفتح الکرام و نقل المی لما اهمت مخیل مجی

وفات کلبی نسابه

وفات عمران بن حطان

وبین همی و عزمت فی خالفت القضاء والقدر حتی علمت ان الله تبارک و تعالی
پروردگار خود بود و وجوب وجود واجب الوجود بود از آن جهت که در اراده بر عزم
فسخ و اراده قصد نقض شود میان دو مرتبه که حق را فاعل خود دانسته الله را بشناخت از
آنکه عزم کند فسخ آن بود دانکه قصد شد در حق سبحانه هر وقت قصد کار کند حاصل
در میان نه و قصد فسخ بدیدار شود و حجب عزم نحو قضا و قدر مخالف عزم او که بر اینم
و تدبیر امور غیر از تدبیر او نیست انتظام امور بود عدم تدبیر بیشتم بکلم
عقل سیم و در آن صحیح محمول و فقیر ... از خانه ... عظمت و اینها مورد
و صلاح و صلاح است و وارد است که اگر تدبیر و آن ... عجله فرض ...
مضمون از حضرت صادق علیه السلام مروی است چنانچه از ... توحید ...
دیگر ... از آنحضرت ... برسید فقال للسائل هل رکبت سفینة
قط ... سوار شده ... سوار شده ام فرمود فقال هل کنت بک حیث لا
سفینة تنجیک ولا سباحة تغنیک ... الله قادر است که ترا ... ریح ...
... سفینه ... پس ... از غرق ...
... عرض ... فرمود فقال تلک ... ان شیئا من الاشیاء
قادر علی ان ینجیک من ورطتک قال بلی ... از ... ترس ...
... در آن مقام ... علاقه ... دل ... دست ...
از ... قادر بر خلاص ... عرض ...
... خلاص ... حضرت صادق علیه السلام فرمود فذلک الشیء هو
الله القادر علی الانجاء حین لا منجی و علی الاغاثة حین لا مغیث ... حرب
... طریق ... علاقه ... خلاص ... خدا قادر ...
... و قادر ... فریاد ... بر ...
و دیگر ... از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد ... جواب
... فرمود ... الا امر ... تمام الصنع ... صفت ...
خدا ... لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اگر در آسمان و زمین خدای
دیگر ... خدا ... تعالی ... نظام ... آنحضرت علیه السلام از ...

۱۵



حاکم ... بر موجودات بود ... ارتباط ... بعض ... که در
در نظام موجودات جلال ... در احوال ... در ... و خلاف ...
وقال الصادق علیه السلام ان الناس فی القدر علی ثلاثة اوجه رجل یزعم ان الله
اجبر الناس علی المعاصی فهذا قد ظلم الله فی حکمه فهو کافر ورجل یزعم
ان الامر مفوض الیهم فهذا قد اوهن الله فی سلطانه فهو کافر ورجل
یقول ان الله کلف العباد ما یطیقون ولم یکلفهم ما لا یطیقون واذا احسن حمد
الله واذا اساء استغفر الله فهذا مسلم بالغ حضرت صادق علیه السلام فرموده ...
... قدر و مقدار ... که ... حضرت ... خدا ...
بر عصاة مجبور ... خدای تعالی بود ... ظالم ...
و ... خدای ... امور ... مردمان تفویض ...
... موکول ... خدای ...
... خدای تعالی ...
طاقت ... مکلف ... از طاقت ... تکلیف
... خدای ... توحید ...
... مقام استغفار ... مسلم ... مقام ...
... امام علیه السلام ... کفر ... 
... ایمان ... مراتب ...
... اسلام ... تحقیق ...
در ... ضلالت ... قال الصادق علیه السلام
ان الله عز وجل اذا جمع العباد یوم القیامة سألهم عما عهد الیهم ولم یسألهم عما
قضی علیهم حضرت صادق علیه السلام فرمود خدای عز وجل ...
... سؤال ... قضا ... سؤال
وسئل علیه السلام عن الرقی هل یدفع من القدر شیئا فقال هی من القدر ... ان الله
علیه السلام ... از قدر ... از قدر ... ان الله
قل فلان لم یکلف عباده الا دون ما یطیقون کما قال لا یکلف الله نفسا

والوسع دون الطاقة الا ترى انه كلفهم في كل يوم وليلة خمس صلوات وكلفهم
في السنة صيام ثلثين يوما وكلفهم في كل مائتي درهم خمسة دراهم وكلفهم حجة
واحدة وهم يطيقون اكثر من ذلك كذا قال مولانا الصادق عليه السلام
ضابطه [illegible] سلطان [illegible] تكليف نكرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر [illegible]
[illegible] وان من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في العبادة فاكفه عنه
لئلا يدخله عجب فيفسده وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا
بالفقر ولو اغنيته لافسده وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه

[illegible]

[illegible]

الا بالغنى



الا بالغنى ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح
ايمانه الا بالسقم ولو صححت جسمه لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين
لمن لا يصلح ايمانه الا بالصحة ولو اسقمته لافسده ذلك واني ادبر عبادي
بعلمي بقلوبهم فاني عليم خبير [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الصادق
عليه السلام ما كان لرسول الله فلنا مثله الا النبوة والازواج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الصادق عليه السلام من انكر ثلاثة اشياء فليس من
شيعتنا المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة ولا تسئل الا من محض
الايمان محضا او محض الكفر محضا والا فهو يكون عنهم [illegible]

[illegible]

بالصواب فاز بروح وريحان في قبره وبجنة نعيم في الآخرة ولكنّه [illegible] وهو
مضغوط وما اقلّ من يفلت من ضغطة القبر واكثر ما يكون عذاب القبر من
سوء الخلق والنميمة والاستخفاف بالبول وهو للمؤمنين كفارة لما بقي عليهم
من الذنوب التي يكفّرها الهموم والغموم والامراض وشدّة النزع عند
الموت حضرت صادق عليه السلام فرمود هر كس منكر سه چيز بشود از شيعيان ما نيست اول
معراج [illegible] دوم [illegible] پرسش در گور سوم شفاعت [illegible]
[illegible] صلوات الله عليهم اجمعين بود [illegible] و سؤال [illegible] منصوص [illegible]
الايمان وكافر فاما الكفار [illegible] در حق ديگران ساكت [illegible] هر كس در مقام سؤال
جواب صواب بدهد خدا او را در قبرش فايز بروح و ريحان [illegible] و جنت نعيم [illegible]
از بهشت [illegible] در قبر او [illegible] در عالم [illegible] في الآخرة
[illegible] عذاب قبر [illegible] هر كس [illegible]
[illegible] كفاره آن [illegible]
[illegible] همّ و غم و امراض و [illegible] در هنگام
[illegible] قال الصادق عليه السلام الصراط ادقّ من الشعر واحدّ من السيف فمنهم من
يمرّ مثل البرق ومنهم من يمرّ مثل عدو الفرس ومنهم من يمرّ حبواً ومنهم من
يمرّ مشياً ومنهم من يمرّ متعلقاً قد تأخذ النار منه شيئاً وتترك شيئاً
امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمود كه صراط از موى باريكتر و از شمشير تيزتر است [illegible]
مردم [illegible] بعضى مثل برق [illegible] از صراط ميگذرند و بعضى [illegible]
و بعضى [illegible] و بعضى [illegible] و بعضى [illegible] صراط [illegible]
[illegible] و بعضى [illegible] وقال ايضاً الصراط هو
الطريق الى معرفة الله وهما صراطان صراط في الدنيا وصراط في الآخرة فاما الصراط
الذي في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مرّ على
الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة ومن لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه في
الآخرة فتردّى في نار جهنم يعنى صراط [illegible] راه و طريق [illegible] و صراط دو
صراط است يك صراطى در دنياست و صراطى در آخرت اما آن صراط كه در دنياست

امام مفترض



امام مفترض الطاعت است هر كس او را شناخت در دنيا [illegible] اقتدا و متابعت
[illegible] عبارت از [illegible] در آن [illegible] و [illegible]
[illegible] امام مفترض الطاعه [illegible] صراط [illegible] قدمش [illegible]
[illegible] امام [illegible] طريق [illegible] راه حق است قولاً و فعلاً [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] اقتدا كند [illegible] در آن صراط مستقيم
[illegible] امام [illegible] طريقه [illegible] امام در اعمال و اخلاق [illegible]
[illegible] از [illegible] و ان هذا صراطي
مستقيماً فاتبعوه [illegible] صراط مستقيم [illegible]
[illegible] و بر صراط آخرت نيز [illegible] امام [illegible]
[illegible] بر صراط [illegible] قال الصادق
عليه السلام الموازين القسط هم الانبياء والاوصياء عليهم السلام حضرت صادق عليه السلام
[illegible] موازين قسط [illegible] ميزان [illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible] ميزان [illegible]
[illegible] و [illegible]
اعمال [illegible] ميزان [illegible]
[illegible] اقوال و افعال و اخلاق [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] اعمال [illegible]
و اخلاق و اقوال [illegible] اقوال و اخلاق [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] عليهم [illegible] اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] اعمال و اخلاق [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]

بگشایند مغرور نشوند آنچه از معاصی او صادر شده در قیامت خدا باخبر کند و اگر چه قبل از آن عفو کرده
بنده نهد لاجرم در قیامت بگناه خود را از اول تا آخر محاسبه میکند حق سبحانه خطاب فرماید
و از یک خطیه تا هزار بر که شفقت خود بوده نیکی نشود و گناهان بنده را
او یکی در خطاب نیز و عطا نشد تمام خلق از اول تا آخر نیز در یک خطیه
در خود خطاب و حساب و بر کسی پنهان نخواهد ماند خطیه و [illegible]
از قدرت خدای بعید نیست زیرا که خدای تعالی در یک طرفة العین از خلق تمام متوجه است
در دم [illegible] از ساعات دنیا از حساب تمام خلایق فارغ خواهد گشت و روایت
منقول نمود که تمام محاسبه بر تمام عمل او ناطق است و صغیره و کبیره
هیچ چیز از آن فرو گذاشت نشد قال الله تعالی و وضع الکتاب [illegible] فتری المجرمین
او [illegible] کفی لقد من نفسک اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا یعنی بخوان
نامه عمل خود را امروز نفس تو برای حساب تو کافی است و خدای تعالی در آن روز زبانها را
مهر میکند و دستها را گویا و پاها را شاهد و تمام جوارح و اعضا را بکلام در آورد ناطق میفرماید
بآنچه کرده در دنیا گواهی دهند و آن جماعت از روی تعجب و حیرت و
تاسف و حسرت بپوست بدن خود گویند از چه او را گواه کردی جواب دهند از زبان
خود در جواب گویند انطقنا الله الذی انطق کل شیء و نیز خدای تعالی در
هر عضو [illegible] آیه یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون
نامه را در طرف راست او و [illegible] فاما من اوتی کتابه بیمینه
فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم
اوت کتابیه یعنی هر کس نامه او را بطرف راست او دهند از روی خوشحالی فریاد برآرد
بگیرید بخوانید نامه مرا و هر کس را نامه اعمال او را بطرف چپ او دهند گوید ای کاش
ندادندی نامه مرا [illegible] از روی حسرت و عقاب [illegible]
عمل خود را نزد خدای [illegible] و هر کس [illegible] و پس از آن نظر میزان
عدل خدای منصوب [illegible] بطرف حسنات و طرف سیئات
او سنجیده شود فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من
خفت موازینه فامه هاویة نعوذ بالله منها پس هر کس ترازوی اعمال حسنه او سنگین





در عیش و دولت و رفاه و در خیر و برکت است و هر کس ترازوی حسنات او سبک شود جای او
از اهل آتش است نعوذ بالله و باید دانست که المال و البنون زینت الحیوة الدنیا آنکس را که اعمال او
حسنه باشد و بیشتر از سیئات بود و او از اهل بهشت و در بهشت جای او است
بلکه [illegible] و غیر از آنکس که در دار دنیا حساب نفس خویش نموده افعال و اقوال و خطرات
و لحظات خود را بمیزان شرع انور و میزان عقل و صدق دقیق سنجیده و مطابق گردانیده
از خطر میزان و محاسبه آنروز رستگار خواهد گردید چنانکه در حدیث وارد است حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها و زنوها قبل ان توزنوا حساب نفس خود بکنید
از آن پیش که در محکمه حساب شما را حاضر آورند و اعمال خود را بمیزان شرع بسنجید پیش
از آنکه آن میزان باقی شود فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
بعد چه دنیا دار عمل و کشتزار آخرت است و آخرت دار مکافات است و بر کسی که تخم
اگر عمل نیک نکند و تخم نیک نکارد بی بهره خواهد بود و ثمر نیک نخواهد دید و اگر کسی تخم
مکافات بد و ثمر بد نیک نبیند [illegible] فیض [illegible] در [illegible] مشهور و موجود است
از احوال قیامت و اهوال آن [illegible] و شدت و حرارت آن روز و عرق خجلت
و خجالت و اندوه مردمان در آن روز [illegible] و هم [illegible] که مردم در آن روز از حیرت
از عفو و فرار [illegible] از مادر و پدر و زوجه و فرزند خود [illegible]
[illegible] چنانکه خدای جلت عظمته در قرآن مجید از آن گفته خبر داده است
[illegible] و از آن اوقات [illegible] و بلا [illegible] حق و صدق است و هیچ
شک و شبهتی در وقوع آن نیست قال الصادق علیه السلام حاسبوا انفسکم قبل ان
تحاسبوا علیها فان للقیامة خمسین موقفا کل موقف مقام الف سنة ثم تلا
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حضرت صادق صلوات الله علیه میفرماید
حساب نفسهای خود بکنید از آن پیش که شما را در مقام حساب در آورند در قیامت
پنجاه موقف است و هر موقفی که بشما رسد بقدر هزار سال است پس از آن این آیه شریفه را
تلاوت فرمودند [illegible] روزی که مقدار او پنجاه هزار سال است [illegible]
[illegible] در آن روز [illegible] و [illegible] از [illegible] در [illegible] تمام
[illegible] برای محاسبات [illegible] در حق [illegible] نیز [illegible]

وعده ثواب داده است آن وعده بوی یار آن نبوده و خدا از فضل خود وعده داده و هر کس نبوده
عذاب ما هر شبه ها نخوان کار در حق او، چه از خود پاک کرد او بود عذاب که موجب
عمل او است و اگر از معصیت او در گذرد بسبب فضل او است و خدا فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا
يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ خدا شرک را نمی آمرزد و هر معصیت
دیگر را هر که خواهد می آمرزد و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین علیه السلام که بهشت و خدا
دائما از آن دریچه ها بود و مرتبه او از اهل بهشت است از هر جا که بخواهد
حشر کند سه ایمان است و نفس حق که بهر و هیچ تردید نیست در آنکه بهشت ابراری
و دوزخ برای کفار آفریده شده است کذا عن الصادق علیه السلام از رفقا و نعمتهای
دنیا و نعمتها که در دنیا جمع شده قال الصادق علیه السلام من قتل ثم ادّعى فراشه
بات وفراشه کعبته حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که قطع کند و خود را بکرد و اکراه
بالنور و لآلی است عبادت پاکیزه و حق تعالی ساخته آن که شب می خوابد و در هنگام قرائت نماز
در هم بماند است از روی توبت که بود و در کتاب کلام عبادت سحر را در حدیث صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقول است إِنَّ فِي اللَّيْلِ سَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ
لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قِيلَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَأَيُّ سَاعَةٍ هِيَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ إِلَى الثُّلُثِ
الْبَاقِي ها در هر شب ساعتی است که هر بنده مسلمان که در آن ساعت دعا کند و نماز گذارد خدا اجابت کند
دعای او را در آن ساعت پرسیدند که آن ساعت کدام است فرمود
نیمه شب تا ثلث باقی و از بهر آن است که نماز شب در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است وَكَانَ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ
و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که در روزه
ماه رمضان ... قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ
وَبَصَرُكَ وَشَعْرُكَ وَجِلْدُكَ وَعَدَّدَ أَشْيَاءَ غَيْرَ هَذَا وَقَالَ لَا يَكُونُ يَوْمُ صَوْمِكَ
كَيَوْمِ فِطْرِكَ وَتَزَوَّدْ فِي صِيَامِكَ وَدَعِ الْمِرَاءَ وَأَذَى الْخَادِمِ وَلْيَكُنْ عَلَيْكَ وَقَارُ
الصِّيَامِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعَ امْرَأَةً تَسُبُّ جَارِيَةً لَهَا وَهِيَ
صَائِمَةٌ فَدَعَا بِطَعَامٍ فَقَالَ لَهَا كُلِي فَقَالَتْ إِنِّي صَائِمَةٌ فَقَالَ كَيْفَ تَكُونِينَ صَائِمَةً

وقد سببت



وَقَدْ سَبَبْتِ جَارِيَتَكِ إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ حضرت صادق علیه السلام فرمود
که روزه داری تنها نیست که از خوردن و آشامیدن باز ایستد بلکه باید چشم و گوش و مو از آنچه حرام است
بپوشد و زبان از گفتن آنچه حلال نیست روزه دار باید غیر از این چیزها
بر شمرد و فرمود باید روزی که روزه داری مانند روزی که افطار کرده ای نباشد و در روزه داری توشه بر دار
و بانگ بر خادم مزن و جنگ و جدال را ترک کن و از آزردن خادم و زیردستان حذر کن و وقار روزه داری بر تو
باشد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنید که زنی روزه دار کنیز خود را دشنام می داد فرمود
که طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود بخور عرض کرد روزه دارم فرمود چگونه روزه داری
با آنکه کنیز خود را دشنام داده ای روزه داشتن همین نیست از طعام و شراب باز ایستی
بلکه حق تعالی آن را حجاب گردانیده از جمیع آنچه قبیح است از گفتار و کردار
و در حدیث حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از حق مسلم بر مسلم فرمود قال سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ
مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ
لِلَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ فرمود هفت حق است واجب هر یک از این حقوق که مسلمان ادا نکند از این حقوق
چیزی ضایع نماید از ولایت و طاعت خدا بیرون رفته است و خدا را در او بهره ای نیست
ادا نمودن عرض کرد که آن حقوق چیست فرمود یا معلی إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ
أَنْ تُضَيِّعَ وَلَا تَحْفَظَ وَتَعْلَمَ وَلَا تَعْمَلَ قُلْتُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ای معلی من بر تو مهربانم و شفقت
دارم می ترسم که ضایع گردانی و محفوظ نداری و علم بهم رسانی و عمل نکنی عرض کرد لا حول و لا قوة الا بالله
خبر دار فرمود قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهَ لَهُ مَا تَكْرَهُ
لِنَفْسِكَ وَالْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَتَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ وَالْحَقُّ الثَّالِثُ
أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَمَالِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ وَرِجْلِكَ وَالْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ
عَيْنَهُ وَدَلِيلَهُ وَمِرْآتَهُ وَالْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَيَجُوعُ وَلَا تَرْوَى وَيَظْمَأُ وَلَا تَلْبَسَ
وَيَعْرَى وَالْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَلَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ
تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَيَصْنَعَ طَعَامَهُ وَيُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَالْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبِرَّ
قَسَمَهُ وَتُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَتَعُودَ مَرِيضَهُ وَتَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً
تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَلَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَلَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ
ذَلِكَ وَصَلْتَ وِلَايَتَكَ بِوِلَايَتِهِ وَوِلَايَتَهُ بِوِلَايَتِكَ فرمود آسانترین حقوق مؤمن
این است که از برای او بپسندی آنچه از برای خود پسندی و از برای او ناخوش داری آنچه از برای خود ناخوش داری

در باب حق مسلم بر مسلم

آنچه بوده در حق خود کرده بخواند حق در این شب است و از آنها [illegible] و کمینه [illegible]
موجب خوشنودی او است تا ثابت باشد در آنچه که طاعت کرد حق تعالی را این است و ابرار در [illegible]
در حضرت و حال [illegible] دولت [illegible] حق تعالی این است و در [illegible]
چشم او و مرآت [illegible] حق تعالی این است که مراقب [illegible]
[illegible] و حال [illegible] و [illegible]
[illegible] حق تعالی این است که [illegible]
و جست [illegible] جامه [illegible] و [illegible]
حق تعالی این است که [illegible]
[illegible]
و [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت او [illegible] ولایت [illegible] و عنه
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَعَى الرَّجُلُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كُتِبَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِيَ
عَنْهُ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ قَالَ الرَّاوِي وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَيَعْدِلُ عَشْرَ رِقَابٍ
وَأَفْضَلُ مِنِ اعْتِكَافِ شَهْرٍ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و هم از آنحضرت مروی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و عنه عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ نَفَّسَ عَنْ
مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَّسَ اللّٰهُ عَنْهُ كُرَبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ ثَلِجُ الْفُؤَادِ وَمَنْ
أَطْعَمَهُ مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً سَقَاهُ اللّٰهُ مِنَ الرَّحِيقِ
الْمَخْتُومِ و آنحضرت علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
مختوم [illegible]
[illegible]

در [illegible]





وَعَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا مِمَّا أَوْعَدَ اللّٰهُ عَلَيْهَا النَّارَ فِي كِتَابِهِ و از مولی
یا حضرت صادق علیه السلام مروی است که [illegible] آن گناهی است که [illegible] در قرآن
[illegible] و در روایتی آمده [illegible] عَلَيْهِ
أَنَّهُ قَالَ هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعٌ الْكُفْرُ بِاللّٰهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَعُقُوقُ
الْوَالِدَيْنِ وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ
التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ عِوَضَ الْكُفْرِ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ و در روایت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] مِنَ الْكُفْرِ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ و در بعضی روایات [illegible]
قذف محصنه در عوض کفر [illegible]
[illegible] وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا
مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ وَمِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ وَأُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَثَمَنُ الْخَمْرِ وَ
النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ وَالرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرِّشَا فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذٰلِكَ الْكُفْرُ بِاللّٰهِ
الْعَظِيمِ وَبِرَسُولِهِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَمَا يَحْرُمُ الرِّشَا عَلَى الْآخِذِ يَحْرُمُ عَلَى
الْمُعْطِي لِلْإِعَانَةِ عَلَى الْإِثْمِ إِلَّا أَنْ يَتَوَقَّفَ عَلَيْهِ تَحْصِيلُ حَقِّهِ وَنَهَى النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْخَمْرِ وَأَنْ يُشْتَرَى الْخَمْرُ وَقَالَ لَعَنَ اللّٰهُ الْخَمْرَ وَعَاصِرَهَا وَ
غَارِسَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَمُشْتَرِيَهَا وَآكِلَ ثَمَنِهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ
وَقَالَ مَنْ شَرِبَهَا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَإِنْ مَاتَ وَفِي بَطْنِهِ شَيْءٌ
مِنْ ذٰلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ وَهُوَ صَدِيدُ أَهْلِ النَّارِ
وَمَا يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الزُّنَاةِ فَيَجْتَمِعُ ذٰلِكَ فِي قُدُورِ جَهَنَّمَ فَيَشْرَبُهَا أَهْلُ النَّارِ فَيُصْهَرُ

در اقسام سحت

در حرمت خمر و [illegible]

ما في بطونهم والجلود ونهى عن الجلوس على مائدة يشرب عليها الخمر ونهى عن اكل الربا و
شهادة الزور وكتابة الربا وقال ان الله تعالى لعن آكل الربا وموكله وكاتبه وشاهديه
در جمع البحرين مسطور است قول خدا تعالى اكالون للسحت يعني الحرام [illegible] آن [illegible]
[illegible] كلّ لا يكون [illegible] از كسب [illegible] استعمال [illegible] [illegible] اهل علم [illegible]
[illegible] بر اين [illegible] و عذاب [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible]
خدا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از حضرت امير المؤمنين عليه السلام [illegible] رشوه [illegible] و [illegible]
حكام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] و در تفسير آيه شريفه [illegible]
عادت از رشوه و [illegible] [illegible] انواع [illegible] و از اعمال
و [illegible] [illegible] از آنجمله [illegible] رشوه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] آن است [illegible] رشوه [illegible]
[illegible] [illegible] عظيم و العياذ بالله [illegible] رشوه [illegible]
[illegible] رشوه دهنده نيز [illegible] [illegible] [illegible] رشوه [illegible]
اگر رشوه [illegible] [illegible] رسول خدا صلى الله عليه
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] خدا [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و از [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] خدا [illegible] [illegible] آن [illegible]
و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حديث شريف [illegible] مسطور [illegible]



و نيز در كتاب [illegible] مسطور است قال الصادق عليه السلام العبادة ثلثة قوم عبدوا الله خوفا
فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله طلبا للثواب فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله
حبا له فتلك عبادة الاحرار وهي افضل العبادات مردم عابد بر سه قسم اند يك
قسم [illegible] [illegible] عبادت خدا [illegible] و اين عبادت [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] خدا [illegible] عبادت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و اين عبادت [illegible] [illegible]
عبادت از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امير المؤمنين [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باب [illegible] از حضرت صادق عليه السلام در [illegible]
[illegible] حديث معراج [illegible]

در [illegible] كتاب تحف العقول [illegible] مسطور [illegible] از [illegible] [illegible] امام جعفر
صادق [illegible] [illegible] [illegible] امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در شب معراج از
پروردگار [illegible] سؤال [illegible] يا رب اي الاعمال افضل فقال الله عز و جل يا
احمد ليس شيء افضل عندي من التوكل علي والرضا بما قسمت يا احمد وجبت
محبتي للمتحابين فيّ و وجبت محبتي للمتعاطفين فيّ و وجبت محبتي للمتواصلين فيّ
و وجبت محبتي للمتوكلين علي وليس لمحبتي علم ولا غاية ولا نهاية كلما رفعت
لهم علما وضعت لهم علما اولئك الذين نظروا الى المخلوقين بنظري اليهم و
لم يرفعوا الحوائج الى الخلق بطونهم خفيفة من اكل الحلال نعيمهم من الدنيا
ذكري ومحبتي ورضاي عنهم يا احمد ان احببت ان تكون اورع الناس
فازهد في الدنيا وارغب في الآخرة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
كدام عمل افضل از [illegible] [illegible] خدا عز و جل [illegible] يا احمد [illegible] از

در باب افضل اعمال

تو گفتی بخوری بر فی و خوشنود میشوی بقسمت من از طعام اندک [illegible] و نعمتهای آخرت از برای کسی

داران این صفت پس بالطبیعه دنیا و خوردنیها مشمور [illegible] نگوید [illegible] پس مقصود از حدیث

و حبیب من [illegible] آنکه [illegible] بهشت [illegible] از اعراء

[illegible] و حبیب من [illegible] محبت [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] و حبیب من [illegible] محبت [illegible] در باب محبت [illegible]

و غایت [illegible] بر آوازم [illegible]

موضوع [illegible] نظر الی مخلوق [illegible] نظر [illegible]

[illegible] مخلوق [illegible] و تخفیف [illegible]

دور از دنیا [illegible] و محبت [illegible] احمد [illegible]

[illegible] زاهد [illegible] فقال النبی کیف ازهد فی الدنیا والآخرة

فقال خذ من الدنیا خفاً من الطعام والشراب واللباس ولا تدخر شیئاً

لغد ودم علی ذکری فقال یا رب وکیف ادوم علی ذکرک فقال بالخلوة

عن الناس وبغضک الحلو والحامض وفراغ بطنک وبیتک من الدنیا یا احمد

واحذر ان تکون مثل الصبی اذا نظر الی الاخضر والاصفر احبه واذا اعطی

شیئاً من الحلو والحامض اغتر به [illegible] پروردگارا

دور از دنیا زاهد [illegible]

[illegible] ذخیره [illegible] عرض کرد پروردگارا

[illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible]

قال یا رب دلنی علی عمل اتقرب به الیک عرض کرد پروردگارا [illegible]

[illegible] قال اجعل لیلک نهاراً ونهارک لیلاً

قال یا رب وکیف یکون ذلک قال اجعل نومک صلوة وطعامک الجوع

یا احمد وعزتی وجلالی ما من عبد ضمن لی باربع خصال الا ادخلته الجنة

یطوی لسانه ولا یفتحه الا بما یعنیه ویحفظ قلبه من الوسواس ویحفظ

علی ونظری

در باب زاهد بودن در دنیا

در باب عمل [illegible] تقرب



علمی ونظری الیه ویکون قرة عینه الجوع یا احمد لو ذقت حلاوة الجوع والصمت

والخلوة وما ورثوا منها قال ما میراث الجوع قال الحکمة وحفظ القلب والتقرب

الی الله عز وجل والحزن الدائم وخفة المؤنة بین الناس وقول الحق ولا

یبالی عاش بیسر ام بعسر یا احمد هل تدری بای وقت یتقرب العبد الی الله قال

لا یا رب قال اذا کان جائعاً او ساجداً یا احمد عجبت من ثلثة عبید عبد دخل

فی الصلوة وهو یعلم الی من یرفع یدیه وقدام من هو وهو ینعس وعجبت

لعبد له قوت یوم من الحشیش او غیره وهو یهتم لغد وعجبت لعبد لا یدری

انی راض عنه ام ساخط علیه وهو یضحک عرض کرد پروردگارا دلالت فرما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عز وجل [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] در درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا احمد ان فی الجنة قصراً من لؤلؤة فوق لؤلؤة ودرة فوق درة لیس فیها

در صفات خواص

تضعها ولا وضعها الخواص أنظر إليهم في كل يوم سبعين مرة وأكلمهم كلما
نظرت إليهم وأزيد في ملكهم سبعين ضعفاً وإذا تلذذ أهل الجنة بالطعام
والشراب تلذذوا أولئك بذكري وكلامي وحديثي قال يا رب ما علامة
أولئك قال هم في الدنيا مسجونون قد سجنوا ألسنتهم من فضول الكلام و
بطونهم من فضول الطعام يا أحمد إن المحبة لله هي المحبة للفقراء والتقرب
إليهم قال يا رب ومن الفقراء قال الذين رضوا بالقليل وصبروا على الجوع
وشكروا على الرخاء ولم يشكوا جوعهم ولا ظمأهم ولم يكذبوا بألسنتهم ولم
يغضبوا على ربهم ولم يغتموا على ما فاتهم ولم يفرحوا بما آتاهم يا أحمد محبتي
محبة الفقراء فادن الفقراء وقرّب مجلسهم وأبعد الأغنياء وأبعد مجلسهم منك
فإن الفقراء أحبائي ای احمد همیشه در بهشت قصری از مروارید بر زبرجد و از گوهر
بر فوق قدم برکشیده اند و هرگز در این قصر داخل نمیشود مگر رحمت و کتب باشد
مگر خاص نشده اگر چه در هر روز هفتاد مرتبه نظر رحمت بر ایشان میکنم و با ایشان تکلم
هر وقت نظر رحمت و رحمت با ایشان نمایم ملک و دولت ایشان هفتاد برابر زیاد میکنم و هرگاه
اهل بهشت از طعام و شراب لذت یابند ایشان به ذکر و کلام و حدیث من لذت برند گفت
پیغمبر علامت ایشان چیست فرمود ایشان در دنیا زندانی اند زبان خود را از سخن بسته اند
و شکم خود را از فضول طعام ای احمد محبت خدا بقدر محبت فقرا است
با ایشان و قرب ایشان گفت ای رب فقرا کیستند فرمود آنان که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و دیگر با ایشان عیب نمیکنند ای احمد محبت من دوستی فقرا است پس با فقرا نزدیک شو
و مجلس ایشان را نزدیک کن و توانگران را دور کن و از مجالست ایشان دوری کن زیرا که فقرا
دوستان من اند یا أحمد لا تتزين بلين اللباس وطيب الطعام ولين الوطاء فإن
النفس مأوى كل شر وهي رفيق كل سوء تجرها إلى طاعة الله و

در خوب زینت لباس و طعام و ... (margin)





وتجرك إلى معصيته وتخالفك في طاعته وتطيعك فيما تكره وتطغى إذا شبعت
وتشكو إذا جاعت وتغضب إذا افتقرت وتتكبر إذا استغنت وتنسى إذا كبرت
وتغفل إذا أمنت وهي قرينة الشيطان ومثل النفس كمثل النعامة تأكل الكثير
وإذا حمل عليها لا تطير وكمثل الدفلى لونه حسن وطعمه مر ای احمد در آرزوی
آن مباش که خود را زینت دهی بلباس نرم و طعام لطیف و فرش نرم که نفس اماره
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و هر وقت میل بر وی حمل کنند پرواز نکند و مانند خرزهره که رنگ نیکو دارد و مزه آن تلخ است
یا أحمد أبغض الدنيا وأهلها وأحب الآخرة وأهلها ای احمد دنیا و اهل دنیا را
دشمن دار و آخرت و اهل آخرت را دوست دار قال يا رب ومن أهل الدنيا ومن
أهل الآخرة عرض کرد پروردگارا اهل دنیا کیست و اهل آخرت کیست قال أهل
الدنيا من كثر أكله وضحكه ونومه وغضبه قليل الرضا لا يعتذر إلى
من أساء إليه ولا يقبل من اعتذر إليه كسلان عند الطاعة شجاع
عند المعصية أمله بعيد وأجله قريب لا يحاسب نفسه قليل المنفعة
كثير الكلام قليل الخوف كثير الفرح عند الطعام وإن أهل الدنيا لا يشكرون
عند الرخاء ولا يصبرون عند البلاء كثير الناس عندهم قليل يحمدون
أنفسهم بما لا يفعلون ويدّعون بما ليس لهم ويذكرون مساوي الناس و
يخفون حسناتهم قال يا رب هل يكون سوى هذا العيب في أهل الدنيا قال
يا أحمد إن عيب أهل الدنيا كثير فيهم الجهل والحمق لا يتواضعون لمن
يتعلمون منه وهم عند أنفسهم عقلاء وعند العارفين حمقاء يا أحمد إن
أهل الخير رقيقة وجوههم كثير حياؤهم قليل حمقهم كثير نفعهم قليل مكرهم

در علامات اهل دنیا و آخرت (margin)

الناس منهم في راحة وأنفسهم منهم في تعب كلامهم موزون محاسبين لأنفسهم
متعبين لها تنام أعينهم ولا تنام قلوبهم أعينهم باكية وقلوبهم ذاكرة إذا كتب
الناس من الغافلين كتبوا من الذاكرين في أول النعمة يحمدون وفي آخرها
يشكرون دعاؤهم عند الله مرفوع وكلامهم عنده مسموع تفرح بهم الملائكة
يدور دعاؤهم تحت الحجب يحب الرب أن يسمع كلامهم كما تحب الوالدة
ولدها لا يشغلهم عن الله شيء طرفة عين لا يريدون كثرة الطعام ولا كثرة
اللباس الناس عندهم موتى والله عندهم حي قيوم كريم يدعون المدبرين
كرما ويزيدون المقبلين تلطفا قد صارت الدنيا والآخرة عندهم واحدة
يموت الناس مرة ويموت أحدهم في كل يوم سبعين مرة من مجاهدة أنفسهم
ومخالفة هواهم والشيطان الذي يجري في عروقهم ولو تحركت ريح لزعزعتهم
وإن قاموا بين يدي كأنهم بنيان مرصوص لا أرى في قلبهم شغلا لمخلوق
فوعزتي وجلالي لأحيينهم حياة طيبة إذا فارقت روحهم جسدهم لا أسلط
عليه ملك الموت ولا يلي قبض روحهم غيري ولأفتحن لروحهم أبواب
السماء كلها ولأرفعن الحجب كلها دوني ولآمرن الجنان فلتزينن والحور
العين فلتزفن والملائكة فلتصلين والأشجار فلتثمرن وثمار الجنة فلتدلين
ولآمرن ريحا من الرياح التي تحت العرش فلتحملن جبالا من الكافور والمسك
الأذفر فلتصيرن وقودا من غير نار فلتدخلن به ولا يكون بيني وبين روحه
ستر فأقول له عند قبض روحه مرحبا وأهلا بقدومك علي اصعد بالكرامة
والبشرى والرحمة والرضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها أبدا
إن الله عنده أجر عظيم فلو رأيت الملائكة كيف يأخذ بها واحد ويعطيها
الآخر يا أحمد إن أهل الآخرة لا يهنؤهم الطعام منذ عرفوا ربهم ولا
تشغلهم مصيبة منذ عرفوا سيئاتهم يبكون على خطاياهم ويتعبون أنفسهم
ولا يريحونها وإن راحة أهل الآخرة في الموت والآخرة مستراح العابدين
مؤنسهم دموعهم التي تفيض على خدودهم وجلوسهم مع الملائكة الذين
عن أيمانهم وعن شمائلهم ومناجاتهم مع الجليل الذي فوق عرشه

وإن أهل



وإن أهل الآخرة قلوبهم في أجوافهم قد قرحت يقولون متى نستريح من دار الفناء
إلى دار البقاء [illegible] که بهره و لباس [illegible] بود و لباس [illegible] و لباس [illegible] بود
[illegible] خشنود و رضا را دادند و هر کس با آزار و بدی ایشان در مقام عفو او
بر نیاید و هر کس بود عذرخواه آن عذر ایشان را بپذیرد [illegible] طعنه و عداوت کسی
و فتنه و وقت مصیبت و گناه [illegible] از درد و حلیمی نکو
[illegible] و از نفس خویش حساب [illegible] و [illegible] گویش [illegible]
و بگفتار و خنده [illegible] و مردم [illegible] و [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
و نفوس خود [illegible] گزارند [illegible] دعا [illegible]
[illegible] و حسنات ایشان [illegible]
عیب مردمان [illegible] ای احمد [illegible] لباس [illegible]
کم است [illegible] و تواضع [illegible]
عاقل [illegible] عارفان [illegible] ای احمد [illegible]
نازک و رقیق و شرم دارند [illegible] رحمت ایشان [illegible] نفع ایشان بر مردمان فراوان و مکر
ایشان کم مردمان از ایشان در راحت و نفوس ایشان از مردمان در تعب باشند کلام ایشان
سنجیده و موزون است نفوس خود را [illegible] در مقام محاسبه [illegible] و تعب در افکنند چشمهای ایشان
خواب [illegible] دیده قلب ایشان [illegible] چشمهای ایشان گریان و دلهای ایشان ذاکر
[illegible] مردمان [illegible] غافلان [illegible] ایشان [illegible] ذاکران نویسند در ابتدای
نعمت [illegible] شکر گزارند دعوات ایشان در حضرت [illegible]
مرفوع و کلمات ایشان در درگاه [illegible] مسموع است ملائکه [illegible] بوجود ایشان [illegible] و دعای
ایشان [illegible] دوست دارد [illegible] کلام ایشان [illegible]
ایشان [illegible] فرزند خویش [illegible] ایشان را [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] هر کس از ایشان [illegible]
او بود [illegible] و هر کس [illegible] لطف [illegible] دنیا
و آخرت [illegible] مردمان [illegible] مرتبه [illegible] از ایشان در هر روز [illegible]

چه چیز به نفس اماره و حیوانی لذت هوای نفس بیم ای احمد دفع می نمود، آن لذات و فنون ذوق
الهی را و نفوذ کرده جهاد و در از فرو بماند نفس کاهل که اگر نفس با اعوان به خفف و نزار
الهی نوزد الهی و لذتها بر کند، خود در اغفون و ترانه بی شد، نه بنیا فی
بخصوص ذکر آن و سوار بشر بر گرد الهی مشغول مخلوق نیست سو کنند بر ست و جلال انهم
و ذوقه بر یک دانم الهی سو بر برکه و طیب و روح الهی از حبیب الهی نعمات
کند حمل الموت سو برای سلطان ارثم و بعد از فیض روح قبض روح الهی نقل نمیت
دولت الهی بر حضور و ارواح الهی بر اثیم و جمع و اسرار [illegible]
الهی دانور جلال فی سے برکه و الیه بهشت [illegible] خلیفتین بیهار [illegible]
بخور و انهم و بجز یا لقد و علائق سو حکم برای صلاة که دانو و در ذات بهشت سو لک
که بر [illegible] بر در ذات الهی [illegible]
عرش الهی [illegible] افزا [illegible]
الهی منتظر دارند [illegible] روح احمد [illegible] مرحبا و اهلا
مرحبا و اهلا بقد و مک [illegible] کرامت و بشارت و رحمت و رضوان صعود و دوجات
دل [illegible] برای الهی، نعمات بهشت آمد [illegible] نعیم و مخلد و مؤبد [illegible]
فرمان قال اجر [illegible] ملائکه [illegible] مسابقت واز [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بر دو کار [illegible]
نگردد واز آن [illegible] مشغول [illegible]
طعام [illegible] و نفوس [illegible] دار [illegible]
با رحمت [illegible] اهل آخرت [illegible] عادت [illegible]
مونس الهی [illegible] روان [illegible] الهی [illegible]
در یعنی [illegible] فاز [illegible]
نظیف [illegible] اهل آخرت [illegible] شان [illegible]
و هر گونه که [illegible] احتیاج یا احمد هل
تعرف ما للزاهدین عندی فی الآخرة ای احمد میدانی [illegible] زاهد در آخرت
در حضرت من [illegible] عرض که پروردگارا [illegible] قال یبعث الخلق ویناقشون
بالحساب وهم من ذلک آمنون ان ادنی ما اعطی للزاهدین فی الآخرة

درجات عطیات زاهد

ان اعطیهم مفاتیح الجنة کلها حتی یفتحوا ای باب شاؤوا ولا احجب عنهم وجهی
ولانعمنهم بالوان التلذذ من کلامی ولاجلسنهم فی مقعد صدق واذکرهم ما
صنعوا وتعبوا فی دار الدنیا وافتح لهم اربعة ابواب باب یدخل علیهم الهدایا
منه بکرة وعشیا من عندی وباب ینظرون منه الی کیف شاؤوا بلا صعوبة
وباب یطلعون منه الی النار فینظرون الی الظالمین کیف یعذبون وباب
یدخل علیهم منه الوصائف والحور العین [illegible] درهای
[illegible] و در [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
انوار [illegible] جلال و کبریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نظر [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] قال یا رب کیف هؤلاء الزاهدین الذین
وصفتهم قال الزاهد الذی لیس له بیت یخرب فیغتم لخرابه ولا له ولد یموت
فیحزن لموته ولا له شیء یذهب فیحزن لذهابه ولا یعرفه انسان یشغله
عن الله عز وجل طرفة عین ولا له فضل طعام لیسأل عنه ولا له ثوب
لین یا احمد وجوه الزاهدین مصفرة من تعب اللیل وصوم النهار والسنتهم
کلال الا من ذکر الله تعالی قلوبهم فی صدورهم مطعونة من کثرة ما یخالفون
اهواءهم قد ضمروا انفسهم من کثرة صمتهم قد اعطوا المجهود من انفسهم لا من خوف
نار ولا من شوق جنة ولکن ینظرون فی ملکوت السموات والارض
فیعلمون ان الله سبحانه وتعالی اهل للعبادة کما ینظرون الی من فوقها
[illegible] عرض که پروردگارا [illegible] صفت [illegible]

صفت زاهد



١٠١ عظیم

کنند و کدام مردم [illegible] از زاهدی که [illegible] غم دنیا [illegible]
علاقه و فرزند [illegible]
معاشرت و مؤانست [illegible] طرفة العین از یاد خداوند مشغول [illegible]
اخروی از فوت [illegible] طلب [illegible] آن [illegible]
اما [illegible] مردم زاهد بسبب [illegible]
و [illegible] جز از [illegible]
[illegible]
و چند [illegible]
ولکن در ملکوت [illegible] بدایع مخلوقات [illegible]
[illegible]
و [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله
یا رب هل تعطی لاحد من امتی مثل هذا قال یا احمد هذه درجة الاولیاء والصدیقین
من امتک وامة غیرک واقوام من الشهداء قال یا رب ای الزهاد اکثر
ازهاد امتی ام زهاد بنی اسرائیل قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد
امتک کشعرة سوداء فی بقرة بیضاء قال یا رب وکیف یکون ذلک وعدد
بنی اسرائیل اکثر من امتی قال لانهم شکوا بعد الیقین وجحدوا بعد الاقرار
رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد پروردگارا [illegible]
[illegible]
صدیقان امت تو [illegible]
پروردگارا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درجات اولیا و صدیقان

عدد بنی اسرائیل [illegible]



[illegible] از آزار [illegible]
[illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله تحدثت الملائکة [illegible]
ثم قلت اللهم احفظهم وارحمهم واحفظ علیهم دینهم الذی ارتضیت لهم اللهم
ارزقهم ایمان المؤمنین الذی لیس بعده شک وزیغ وورعا لیس بعده
رغبة وخوفا لیس بعده غفلة وعلما لیس بعده جهل وعقلا لیس بعده حمق
وقربا لیس بعده بعد وخشوعا لیس بعده قساوة وذکرا لیس بعده نسیان
وکرما لیس بعده هوان وصبرا لیس بعده ضجر وحلما لیس بعده عجلة واملأ
قلوبهم حیاء منک حتی یستحیوا منک کل وقت وعافهم من آفات الدنیا
وآفات النفس ووساوس الشیطان فانک تعلم ما فی نفسی وانت علام
الغیوب [illegible]
[illegible] یا احمد علیک بالورع فان الورع رأس الدین ووسط الدین وآخر الدین
ان الورع یقرب العبد الی الله عز وجل یا احمد ان الورع کالشنوف بین الحلی
والخبز بین الطعام ان الورع رأس الایمان وعماد الدین وان الورع مثله کمثل
السفینة کما ان من فی البحر لا ینجو الا بالسفینة کذلک لا ینجو الزاهد
الا بالورع یا احمد ان الورع یفتح علی العبد ابواب العبادة
فیکرم به العبد عند الخلق ویصل به الی الله عز وجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دعای پیغمبر در حق امت

فضیلت و منافع ورع

عز وجل راه نمود يا احمد ما عرفني عبد الا خشع لي وما خشع لي عبد الا خشع له
كل شيء يا احمد عليك بالصمت فان اعمر القلوب قلوب الصالحين والصامتين
وان اخرب القلوب قلوب المتكلمين بما لا يعنيهم ای احمد هر بنده که شناسد مرا در
حضرت من خشوع می ورزد و هیچ بنده در حضرت من خاشع نشود جز آنکه هر چیز از برای او خاشع
می شود ای احمد بر تو باد به خاموشی که معمورترین دلها قلوب صالحان و خاموشان است و
ویران ترین قلوب دلهای کسانی است که در چیزی که فایده ندارد سخن گویند

علامت عارف

يا احمد اول العبادة الصمت والصوم قال هل تعلم يا احمد ما ميراث الصوم
قال لا يا رب قال ميراث الصوم قلة الاكل وقلة الكلام والعبادة الثانية
الصمت يورث الصمت الحكمة وتورث الحكمة المعرفة وتورث المعرفة اليقين
فاذا استيقن العبد لا يبالي كيف اصبح بعسر ام بيسر هذا مقام الراضين
فمن عمل برضاي الزمه ثلث خصال اعرفه شكرا لا يخالطه الجهل وذكرا لا
يخالطه النسيان ومحبة لا يؤثر على محبتي حب المخلوقين فاذا احبني
احببته وحببته الى خلقي وافتح عين قلبه الى جلالي وعظمتي فلا اخفي
عليه علم خاصة خلقي واناجيه في ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع
حديثه مع المخلوقين ومجالسته معهم واسمعه كلامي وكلام ملائكتي و
اعرفه السر الذي سترته على خلقي والبسه الحياء حتى يستحيي منه الخلق
كلهم ويمشي على الارض مغفورا له واجعل قلبه واعيا وبصيرا ولا اخفي
عليه شيئا من جنة ولا نار واعرفه ما يمر على الناس في يوم القيامة من الهول
والشدة وما احاسب به الاغنياء والفقراء والجهال والعلماء وانومه في قبره
وانزل عليه منكرا ونكيرا حتى يسألاه ولا يرى غمرة الموت
ولا ظلمة القبر واللحد وهول المطلع ای احمد اول عبادت خاموشی و روزه داشتن است
ای احمد میدانی میراث روزه چیست عرض کرد نه ای پروردگار من فرمود میراث روزه کم خوردن و کم
گفتن است و عبادت دوم خاموشی است و خاموشی میراث حکمت و حکمت میراث معرفت
و معرفت میراث یقین است و چون بنده صاحب یقین شد دیگر باک ندارد که صبح کند
با دشواری یا به یسر و سهولت و این مقام و منزلت اهل رضا است پس هر که رضای مرا عمل کند

در بیان فواید صمت و صوم

او را



او را سه خصلت کرامت دهم یکی آنکه او را شکری بدهم که با جهل مخلوط نگردد و ذکری که با او
چنان باشد که فراموشی در آن نباشد و محبتی که محبت مخلوقین را بر محبت من ترجیح ندهد پس هرگاه او مرا دوست
دارد من او را دوست دارم و محبت او را در دلهای خلق اندازم و چشم دلش را بسوی
عزت میدارم و بر تو مخلوقم محبوبش میگردانم و چشم دلش را بسوی نور جلال و عظمت خود می
گشایم و علم خاصه خلق خود را بر او پنهان نمی کنم و با او در تاریکی شب و روشنی
روز مناجات میکنم تا آنکه سخن گفتنش با مخلوقین و همنشینی با ایشان منقطع شود
و او را میشنوانم کلام خود و کلام ملائکه خود را و میشناسانم او را
سری که از مخلوق خود مستور داشته ام و میپوشانم او را لباس حیا
تا آنکه همه مخلوقات از او شرم کنند و بر روی زمین راه رود آمرزیده و دل او را دانا و
بینا گردانم و از او پنهان نکنم چیزی از بهشت و دوزخ را و او را بشناسانم آنچه در روز قیامت
بر مردمان میگذرد از هول و بیم و شدت و سختی و آنچه حساب میکشم از اغنیاء و فقراء و جهال و علماء
بخوابانم او را در قبرش و بفرستم بر او نکیر و منکر تا از او سؤال کنند و نبیند
سختی مرگ و غمرات و تاریکی قبر و لحد و هول مطلع را
ثم انصب له ميزانه وانشر له ديوانه ثم اضع كتابه في يمينه فيقرؤه
منشورا ثم لا اجعل بيني وبينه ترجمانا ثم ارفعه الي فيكلمني مرة وتكلمه
مرة ويقعد مرة ويسكن مرة ثم يجوز على الصراط ثم تقرب له الجنة ثم تزين
له الجنة ويجيء بالنبيين والشهداء في يمينه وتعلق المظلومون بالظالمين
وتوضع الكرسي لفصل القضاء ويقول كل انسان لخصمه بيني وبينك حكم العدل
الذي لا يجور ثم ارفع الحجب بيني وبينه فانعمه بكلامي والذذه بالنظر
الي لو كان حيا في الدنيا هكذا كيف يكون رغبته في الدنيا وكيف يكون حب الدنيا
وهو يعلم ان كل حي فيها يموت وانا الحي الذي لا اموت ولاعطينه ملكا
هذا العبد فوق ملك الملوك حتى تتضعضع له كل ملك ويهابه كل سلطان
جائر وجبار عنيد ويتمسح به كل سبع ضار ولا يشوقن اليه الجنة وما فيها
ولا استغرقن عقله بمعرفتي ثم لاقومن له مقام عقله ثم لاهونن عليه الموت
وسكراته ومرارته وفزعه حتى يساق الى الجنة سوقا حتى اذا انزل عليه ملك

الموت قال له مرحبا طوبى لك ثلاث مرات ان الله عز وجل اليك لمشتاق پس از آن
فرمان حق تعالی شود از برای قبض روح وی در دیوان اعمال او [illegible] پس از آن نامه عملش بدو
در دست راستش دهند [illegible] و منشور آزادی نیز و از آن پس در میان قوم داد رجا فی
مقر [illegible] و او سوی بهشت [illegible] داد [illegible] منسوب شود [illegible] فرزند
و [illegible] کرد و [illegible] پس از آن از صراط بگذرد پس از آن [illegible]
نیک و پس از آن بهشت شود [illegible] در طرف
یمین او [illegible] دراز [illegible]
داده [illegible] در میان [illegible]
در آن [illegible] پس از آن [illegible] از میان [illegible]
و از [illegible]
در دنیا رغبت [illegible]
در [illegible]
دار [illegible]
[illegible]
[illegible]
معروف [illegible] مستوفی [illegible]
و از آن پس مرگ [illegible] مرگ [illegible] مشتاق [illegible]
گردد مشتاق [illegible] ملک الموت [illegible]
عز وجل [illegible] مشتاق [illegible] واعلم يا اخي ان الابواب التي كان يصعد فيها
عمله تبكي عليك وان محرابك ومصلاك يبكيان عليك فيقول له ابشر
برضوان الله واكرامه ويخرج روحه حتى تذهب سكرته ومرارته ويبشرونه
بالبشارة العظمى ويقولون له طبت وطاب مثواك انك مقدم على
العزيز الكريم الحبيب القريب فيطير الروح من ايدي الملائكة فيصعد الى الله
عز وجل في اسرع من طرفة عين ولا يبقى حجاب وستر بينها وبين الله تعالى
والله تعالى اليها مشتاق فتجلس عن يمين العرش ثم يقال لها ايتها الروح

كيف تركت

حالات و مقامات اولياء الله



كيف تركت الدنيا فتقول الهي وسيدي تسألني وانا اعلم فبعزتك وجلالك
انك مذ خلقتني الى هذه الغاية فانا خائف منك فيقول الله عز وجل صدقت
عبدي كنت تحبك في الدنيا وتروحك معي اعلم سرك وعلانيتك سل
فاعطيك وتمن علي فاكرمك هذه جنتي فتبجح فيها وهذه جواري فاسكنها
فتقول الروح الهي عرفتني نفسك فاستغنيت بها عن جميع خلقك فبعزتك
وجلالك لو كان رضاك في ان اقطع اربا اربا واقتل سبعين مرة
بل اشد ما يقتل به الناس لكان رضاك احب الي الهي كيف اعجب بنفسي
وانا ذليل ان لم تكرمني وانا مغلوب ان لم تنصرني وانا ضعيف ان لم تقوني
وانا ميت ان لم تحيني بذكرك ولولا سترك لافتضحت اول مرة عصيتك
فيها الهي كيف لا اطلب رضاك وقد اكرمت على عقلي حتى عرفتك وعرفت
الحق من الباطل والامر من النهي والعلم من الجهل والنور من الظلمة فيقول
الله عز وجل وعزتي وجلالي لا احجب بيني وبينك في وقت من الاوقات
حتى تدخل علي اي وقت شئت وكذلك افعل باحبائي [illegible]
[illegible] صعود [illegible]
تو [illegible] از مفارقت تو [illegible] پس از آن [illegible]
برضوان و اکرام [illegible] و روان او [illegible]
[illegible]
[illegible] از آب کوثر [illegible] پس از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عزیز کریم [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
العرش [illegible] خداوند عز وجل [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] مشتاق [illegible]
آن [illegible]
[illegible]

تا گشته هواها از غضب و عظمت تو بنا کرده‌ام خدای عز و جل بود ای بنده من به وقت
تخم نکوی جهد تو در دل دنیا بود از ذکر تو با فخر پوشیده و نگاه داری تو و سؤال بری
و سؤال کنی تو عطا کنم و اکرام نمایم ایشان را بیرون آورم از ایشان اکثر
و تفنج و تفریح نماید و نیک دیار رحمت من است آنجا مالک اوج عرش
پروردگار و پرتو شده من انوار جمال و جلال خود به زبور و هوای آن
از تمام آفریدگان تو بی نیاز هستم قسم به عزت و جلال تو اگر رضای تو جدا آن باشد
در بندگی رتبه شوی بعد دفعه لیکن تو گشته شده در مردمان چگونه گشته
چنین بگویم رضای تو نمو بر تو کرده‌ام بر ضرر چگونه خویشتن را بزرگ کرده‌ام
و حال آنکه اگر نمو کرده‌ام ذلیلم و اگر قدرت نمایی مغلوبم و اگر قوت نکنی
ضعیفم و اگر مرا بر خود زنده نداری مرده‌ام و اگر رحمت نمایی فضیحتم
در حال اول دفعه در تن عصیان درزیده‌ام خداوندا چگونه رضای تو بخواهم و
حال آنکه عصیان نمو کرده‌ام در تن تو شناختم و حق تو ... و نه بلند
تو از جهل و نور تو از ظلمت بدانستم خداوند عز و جل ... بر تو به عزت و
جلال خود در هیچ وقت از اوقات در میان خود و تو حجابی نگذارم
و خواهم که بر تو هر دو ... و به هر حال ... یا احمد هل

در گفتار آن عیش

تعرف ما العیش الهنی و ای حیاة ابقی قال اللهم لا قال اما العیش الهنی
فهو الذی لا یفتر صاحبه عن ذکری ولا ینسی نعمتی ولا یغفل عنی
ولا یجهل حقی ویطلب رضای لیله ونهاره واما الحیوة الباقیة فهی التی
یعمل لنفسه حتی تهون علیه الدنیا وتصغر فی عینه وتعظم الآخرة عنده ویؤثر
هوای علی هواه ویبتغی مرضاتی ویعظم حق عظمتی ویذکر علمی به ویراقبنی
باللیل والنهار عند کل سیئة او معصیة وینقی قلبه من کل ما اکره ویبغض
الشیطان ووساوسه ولا یجعل لابلیس علی قلبه سلطانا وسبیلا فاذا
فعل ذلک اسکنت قلبه حبا حتی اجعل قلبه لی وفراغه واشتغاله وهمه و
حدیثه من النعمة التی انعمت بها علی اهل محبتی من خلقی وافتح عین قلبه
وسمعه حتی یسمع بقلبه وینظر بقلبه الی جلالی وعظمتی واضیق علیه

الدنیا وابغض



الدنیا وابغض الیه ما فیها من اللذات واحذره من الدنیا وما فیها کما یحذر الراعی
غنمه من مراتع الهلکة واذا کان هکذا یفر من الناس فرارا وینقل من
دار الفناء الی دار البقاء ومن دار الشیطان الی دار الرحمن ای احمد ...
کدام زندگانی نیکو است و کدام زندگی ... بنده عرض کرد پروردگارا نمی‌دانم
فرمود اما زندگانی نیکو آن است که صاحب آن بیگانه از یاد من نباشد و نعمت
مرا فراموش نکند و از من غافل نباشد و حق مرا مجهول نگذارد و در روز و شب طلب
رضای من نماید و اما حیات باقی آن است که عمل کند از برای نفس خود تا آنکه
خوار شود دنیا در نظر او و کوچک شود در چشم او و بزرگ شود آخرت در نظر او و هوای
مرا بر هوای خود اختیار کند و رضای مرا طلب کند و حق عظمت مرا بزرگ شمرد و بداند
که من به او دانایم و از عمل ... در شب و روز ... و در هر معصیتی مرا
نگاه دارد که ... مراقب ... و دل خود را از هر چه مکروه من است پاک کند
و شیطان و وساوس او را دشمن دارد و در دل خود سلطنت و راه برای ابلیس نگذارد
و چون چنین کند محبت خود را در دل او جا دهم تا آنکه ... فارغ ... قلب ... را
انوار جلال و جمال ... و فراغت و اشتغال و همه او و صحبت و
مذاکره او بود ... از محبت خود ... خواهم کرد ... چشم و
چشم دل او را ... تا آنکه به قلب بشنود و با چشم دل به جلال
و عظمت من نظر کند و دنیا را ... تنگ سازم و تمام لذات دنیا را مبغوض
او گردانم و او را از دنیا و ما فیها بر حذر دارم چنانکه شبان گوسفندان را از
چراگاه ... بر حذر ... پس چنین شود از مردمان فرار کند و از
دار فنا به دار بقا و از دار شیطان به دار رحمن انتقال نماید یا احمد و لازینته
بالعظمة والهیبة فهذا هو العیش الهنی والحیوة الباقیة ای احمد ... زینت دهم
... بزرگی ... عیش ... زندگی ... و حیات ... او
یا احمد لا غنی لمن لا عقل له ولا فقر لمن لا اکل له ولا رضی لمن لا
یرضی بالیسیر کما یرضی بالرفاء بالکثیر ای احمد تو ... سخن ... یکسر ... بنده
... و ... عمل ... از ... در دنیا ... قدر نشود ... اگر

داراىِ حكمت قادر بر شنيدن و ديدن روزنهٔ او و غور بينهٔ او است و چه حب بنيهٔ دنيوى عقل
نيز بدان ازدحام وقتى شود و مصروف شود و بسته نشود و حسن كى هر چند كه
بشد حجاج دنيا ببرد و در خواستن بيند و او بسبب بقدار لم رفتن تو به آن بعفو و انعار
بسيار خوانشو ترشنود و منكه از كلهى آنکه از ان شيوه اهم قلب لسنه باقى كرد
و هر كمترين ... كه قلب سوى بايد بكند بر و در نظر او كه بر اثر بيان و خرشنودش
اى كر فهم ... باشد تا بايد كه رضا و خوشنودى بايد ديدن اگر آن كمتر شود نيز الكراه
ثم ... يا احمد هل تدرى لاى شىءٍ فضلتك على الانبياء قال اللهم
لا قال باليقين وحسن الخلق وسخاوة النفس ورحمة الخلق وكذلك اوتاد
الارض لم يكونوا اوتادا الا بهذا اى احمد بسبب اين اوصاف تو را هجرت بر انبيا
فضيلت و در بيان اهم عرض كه رفيع الارزانى فرمود به واسطه يقين و او در تو سبب
و حسن خلق و دكادت نفس و رحمت خلق و شور سه و بدان كه بيت جواب
و نيقام اوتاد الارض ... ايشان ... اين چهار وصف حسنه ... فرشته نيز اداى الحمد
يا احمد واجعل همك فى هما واحدا واجعل يد لسانك قضاءً تا ... لا
تغفل عنى ابدا من غفل عنى لا ابالى فى اى واد هلك اى احمد بهم و غصه
و غصه هم ... سوى كلمه با گرد آن بيز ... و آنكه خوشبو بكير ... نوارش
جوار و به گران ... از ... خوشبو ... آن ... ميزان متواضع ... هجرت ازين
غافل باش پس هر كس از فى غفلت بجهد ... بدون ... وادى ... بريد
از نظر رحمت و كف ... فى ... يا احمد استعمل عقلك قبل ان يذهب
فمن استعمل عقله لا يخطئ ولا يطغى واجعل بطنك الذى عليك شيئا تجمع
لك علم الاولين والآخرين ثم اختم على قلبك بالمعرفة يا لاهين على وجه
الموصوفون ... اجعلك تعلما حتى توهبت واسلك بك الى كل خير
وارشدك الى طريقتم من طرائق لها فيه واقويك على العبادة و
احببها اليك واغنيك عنها حتى لا يكون شىء احب اليك من العبادة
اى احمد استعمل ... كار كن عقل ... بود و امور ... خوشبو ... ازان ... بجوهر ... كى
كار او خوشبو بكلم و اشارت عقل ... او بكند و طغيان نمود و عمل كى بان ... نمود ... هام

علم لولى

سبب تفضيل خاتم الانبيا



اعلم اوليى و اخوتى براى تو تعلم هم آن پس از آن گنجينه قلب تو اول آن جواهر از وا اهم موت
اكنده باطن تمام و صفات بر تو صحيفه نفاذ باشند و تو را با هجرت به توقفه وجه معلم الكلام
و تو سو باب بهر اكونه خير سوكر ده هم دارى باطن تو سو بطريقت از طرائق عارفان
و تقويت باطن تو معيت و عبادت بود محبوب تو اكام و در آن اعانت الهم خدا كه
هيچ هنر تو از عبادت محبوب تر نيست يا احمد ان احببت ان تجد حلاوة
الايمان فجوع نفسك والزم بيتك الصمت والزم نفسك خشية وخوفا
فان فعلت ذلك نعلمك تسلم وان لم تفعل فانت من الهالكين يا احمد
وعزتى وجلالى ما اول العبادة ... الا الصوم والجوع وطول
الصمت والانفراد من الناس ... او كمعصية ... العبد شبع البطن
وفتح اللسان فيما لا يعنيه وخيانة لكثر المخلوقين باختلاطهم اى احمد الا
مدار ... بر نيز اهمان بود با بى پس خويشتن بود كه نه ... و جمله توانى فاموش بجور
و هميشه قرين خشيت و خوف باشى پس اگر چنين كرد سالم باشى و اگر نه از جمله هلاك
شونده گانى اى احمد قسم بعزت و جلال هم نيست نخستين عبادت عابدان و بنيان
دعوت و قربت الهى مگر صوم و جوع و دور از مردم فاموشى و تنهائى از تنها و تحقيق
معصيت و سلطان باب گردانيد شكم پر داشتن و زبان به بيهوده گفتن و خيانت است از
مردمان بر ... اهوا و ... و خواهش نفوس ايشان يا احمد ان العبد اذا
جاع بطنه وحفظ لسانه علمته الحكمة وان كان كافرا تكون حكمته حجة عليه ووبالا
وان كان مؤمنا تكون حكمته له نورا وبرهانا وشفاء ورحمة فيعلم ما لم يكن
يعلم ويبصر ما لم يكن يبصر فاول ما يبصر عيوب نفسه حتى يشتغل بها عن عيوب
غيره وابصره فى دقائق العلم حتى لا يدخل عليه الشيطان من موضع ولا هو قبل
نفسه حتى لا يكون لنفسه عليه سبيل اى احمد هر بنده كه گرسنه و لسانش محفوظ
از حكمت بود و بيا موزم و اگر از كفار باشد حكمت او كافر بر آن حكمت حجت او و وحجت
و وبال شود و اگر مؤمن باشد آن حكمت از براى نور و برهان و شفا و رحمت بود و ... نشد
بدانه اگر ... بود ... تو ... بدانه و به بيند آنچه بود ... و اول چيزيكه به بيند
عيوب نفس خود را ... به واسطه مشغول شدن بعيوب نفس خود از عيب ... ديگران

خواهد حفظ اللسان و

موجب سعادت اهل ايمان

با زنده داده بود در دقایق علم و کلام فائده نمیکند از هیچ موضعی بدر نمی‌رود اندر نفس و در بودند حیف
شیطان و نفس ... نفس اماره بود بدو راه دهد یا اَحْمَدُ لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ العِبَادَةِ
أَحَبَّ إِلَیَّ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّمْتِ فَمَنْ صَامَ وَلَمْ یَحْفَظْ لِسَانَهُ کَمَنْ قَامَ وَلَمْ یَقْرَأْ
فِی صَلَوتِهِ شَیْئاً فَأُعْطِیهِ أَجْرَ القِیَامِ وَلَا أُعْطِیهِ أَجْرَ العَابِدِینَ ای احمد ...
از عبادت در حضرت من از روزه داشتن و خاموش بودن محبوب‌تر نیست هر که روزه
بدارد و زبان خود را از سخنان ... نگاه ندارد مانند کسی بود که بنماز بایستد و اذکار و اوراد
در نماز بقرایت ... نکند و چنین کسی بود در ... الیقین و ... اجر عبادت
گذاران یا اَحْمَدُ هَلْ تَدْرِی مَتَی یَکُونُ العَبْدُ عَابِداً قَالَ لَا یَا رَبِّ قَالَ إِذَا
اجْتَمَعَ فِیهِ سَبْعُ خِصَالٍ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنِ المَحَارِمِ وَصَمْتٌ یَکُفُّهُ عَمَّا لَا یَعْنِیهِ
وَخَوْفٌ یَزْدَادُ کُلَّ یَوْمٍ فِی بُکَائِهِ وَحَیَاءٌ یَسْتَحْیِی مِنِّی فِی الخَلَاءِ وَأَکْلُ مَا لَا
بُدَّ مِنْهُ وَیُبْغِضُ الدُّنْیَا لِبُغْضِی لَهَا وَیُحِبُّ الأَخْیَارَ لِحُبِّی إِیَّاهُمْ ای احمد
میدانی که کدام وقت بنده عابد ... بود ... نه وقتی که
خصلت در وی جمع شود اول ورع و پرهیز داشتن از ارتکاب محرمات ... دوم
خاموش بودن از سخنانی که فایده در آن نباشد سوم
هر روز بر گریستن او بیفزاید ... از ... بود ...
... بنده ... مبغوض ... مبغوض ...
بود ... ای احمد میدانی ... یا اَحْمَدُ لَیْسَ کُلُّ مَنْ قَالَ
أُحِبُّ اللهَ أَحَبَّنِی حَتَّی یَأْخُذَ قُوتاً وَیَلْبَسَ دُوناً وَیَنَامَ سُجُوداً وَیُطِیلَ
قِیَاماً وَیَلْزَمَ صَمْتاً وَیَتَوَکَّلَ عَلَیَّ وَیَبْکِیَ کَثِیراً وَیُقِلَّ ضِحْکاً وَیُخَالِفَ هَوَاهُ وَ
یَتَّخِذَ المَسْجِدَ بَیْتاً وَالعِلْمَ صَاحِباً وَالزُّهْدَ جَلِیساً وَالعُلَمَاءَ أَحِبَّاءَ وَالفُقَرَاءَ
رُفَقَاءَ وَیَطْلُبَ رِضَایَ وَیَفِرَّ مِنْ سَخَطِی وَیَفِرَّ مِنَ المَخْلُوقِینَ هَرَباً وَیَفِرَّ
مِنَ المَعَاصِی فِرَاراً وَیَشْتَغِلَ بِذِکْرِی اشْتِغَالاً وَیُکْثِرَ التَّسْبِیحَ دَائِماً وَیَکُونَ
بِالوَعْدِ صَادِقاً وَبِالعَهْدِ وَافِیاً وَیَکُونَ قَلْبُهُ طَاهِراً وَفِی الصَّلَوةِ زَاکِیاً وَفِی
الفَرَائِضِ مُجْتَهِداً وَفِیمَا عِنْدِی مِنَ الثَّوَابِ رَاغِباً وَمِنْ عَذَابِی رَاهِباً وَلِأَحِبَّائِی
قَرِیناً وَجَلِیساً ای احمد نه آن است که هر کس بگوید خدا را دوست میدارم ... دوستش

خصال علامات عابد

علامات محب خدا

مرادحیم



مگر ... بخوراند ... و در حال گریه ... و در عبادت
بطول انجامد ... قوت ... دون ... تواضع کند و فراوان بگرید و اندک بخندد و خواهش
نفس ... کند و مسجد ... خانه او باشد و علم ... همنشین او و زهد ...
... و علما دوستان و فقرا رفیقان او بود ... رضای من طلبد و از
... گریزد و از ... فرار کند و از ... فرار کند ...
مشغول ... و همیشه فراوان تسبیح ... و ... وعده ... راست ...
و بعهد ... وفا ... دلش پاک و طاهر ... و در حال نماز ... و در فرایض
... و ... در آن ... در ... ی
و از عذاب ... یا اَحْمَدُ لَوْ صَلَّی العَبْدُ صَلَوةَ
أَهْلِ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَیَصُومُ صِیَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَیَطْوِی عَنِ الطَّعَامِ مِثْلَ
المَلَائِکَةِ وَیَلْبَسُ لِبَاسَ العَارِی ثُمَّ أَرَی فِی قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْیَا ذَرَّةً أَوْ سُمْعَتَهَا
أَوْ رِیَاسَتَهَا أَوْ صِیتَهَا أَوْ زِینَتَهَا لَا یُجَاوِرُنِی فِی دَارِی وَلَأَنْزِعَنَّ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِی
وَلَأُظْلِمَنَّ قَلْبَهُ حَتَّی یَنْسَانِی وَلَا أُذِیقُهُ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِی وَعَلَیْکَ سَلَامِی وَرَحْمَتِی
ای احمد اگر بنده باندازه اهل آسمان و زمین نماز و روزه گذارد و ... از طعام
... عابدان ... ذره از دوستی دنیا ...
صیت و آوازه یا زینت دنیا بود در قلبش ... او ... در ...
و محبت خود را از دلش ... برکنم و قلبش ... تا ... نیابد ...
محبت ... و ... سلام و رحمت ...

باب وقایع ... و ...

قدوم حرب بن عبد الله

در این سال ... بجمعی کثیر از مردم ترک در ... ارمنیه ... مسلمانان
غارت ... کثیر از مسلمانان ... و تفلیس ... و حرب بن
... از ... بن عباس ... منصور ... دفع
... جزیره ... در تفلیس ... و از آن طرف جبرائیل بن یحیی ... منصور ...
... مردم ترک ... بقتل حرب ... بن ...

در زیان خواه ...

۱۴۷ وقایع

قدوم حرب بن عبد الله

با جمعی ترک [illegible] ترک [illegible] داد [illegible] ترک [illegible] در هم شکسته [illegible]
از جبرائیل [illegible] رفته و حرب بن عبدالله [illegible] رسید [illegible]

بیان سبب [illegible] مهدی بن منصور
و خلع [illegible] عیسی بن موسی

خلع عیسی [illegible]
۱۴۷

از جمله [illegible] سال ابوالعباس عبدالله سفاح چنانکه مذکور شد عیسی بن موسی [illegible] بولایت
عهد [illegible] و [illegible] روان [illegible] و در [illegible] عیسی از ولایت عهد خلع
شد [illegible] محمد بن منصور [illegible] ملقب بمهدی [illegible] و در سبب خلع [illegible] عیسی بن موسی
[illegible] از ولایت عهد [illegible] بر ولایت عهد
[illegible] از [illegible] خلافت سفاح [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و ولایت عهد [illegible] عیسی
موسی [illegible] منصور [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عیسی بن موسی [illegible] خلافت
خلع [illegible] عیسی [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible] خلع
[illegible] ولایت عهد [illegible] منصور [illegible]
[illegible] از [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] خلافت [illegible] از تخت [illegible] اجازت دخول [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] و از آن [illegible] عیسی بن موسی
را اجازت دخول [illegible] عیسی [illegible] منصور [illegible] منصور
از [illegible] و از آن [illegible] از تخت [illegible] اجازت دخول [illegible]
عیسی بن علی [illegible] عبدالله بن علی [illegible] داد [illegible] عیسی بن
موسی [illegible] اجازت دخول [illegible] عیسی بن موسی [illegible] از آن [illegible]
و [illegible] از [illegible] عیسی بن موسی

[illegible]



[illegible] منصور [illegible]
[illegible] و توضیع [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] از [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] دیوار [illegible] مجلس [illegible]
آن مجلس [illegible] از [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از آن او [illegible] اجازت [illegible]
منصور [illegible] و عیسی از مجلس [illegible] آن [illegible] مجلس منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] از [illegible]
عیسی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عیسی بن علی
[illegible] خلع ولایت عهد [illegible] و عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عیسی بن علی [illegible] عیسی بن موسی
[illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] اجازت [illegible] و عیسی از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] عیسی بن علی [illegible] منصور [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
خلافت [illegible] موسی [illegible] ولایت عهد [illegible] خلع
منصور [illegible] عیسی بن علی [illegible] موسی [illegible] و عیسی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] منصور [illegible] مجلس منصور [illegible]

و دیگران که بر در معتقم [illegible] و از خدمت و ملازمت و نیز [illegible]
برو [illegible] و [illegible]
و این [illegible] ولایت [illegible]
و [illegible]
قطع ولایت [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
قطع ولایت [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
و ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]



[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

انبی بنو العباس ذنبی عنهم | بسیفی و نار الحرب زاد سعیرها
فتحت لهم شرق البلاد وغربها | فذل معادیها وعز نصیرها
اقطعوا رحما علی عزیزة | وابدی ... لها وامیرها
فلما وضعت الامر فی مستقره | ولاحت له شمس تلألأ نورها
دفعت عن الامر الذی ... | واوسعوا ... من الغدر ...

[illegible]



قتل عبد الله بن علی
۱۴۷

## باب قتل عبد الله بن علی عم ابو جعفر منصور بفرمان منصور

از ... خروج عبد الله بن علی عم منصور و محاربه با ابو مسلم ...
... ابو منصور ... زندان ... حالات او در زندان ...
حبس عبد الله ...

[illegible]

دفاع الی [illegible] عرضه [illegible] تا که [illegible] عیب [illegible] عیسی [illegible]
عبد الله [illegible] استعلام [illegible] گفتم [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی علی الله [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] در ایام [illegible]
[illegible] شورت [illegible] اعمام [illegible]
عقلاء و اهل بصره [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible] او [illegible]
و [illegible] عبد الله [illegible]
او [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible] و آنوقت [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] او [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عم [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] آن منصور [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
برادران عبد الله [illegible] عیسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور

درآمد



درآمد [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
عبد الله [illegible] عیسی [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] او [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] در آن [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] عیسی [illegible] عبد الله [illegible] منصور
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] برادرم [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] منصور [illegible]
عیسی [illegible] منصور [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] عیب [illegible]

پس رحمت تقسیم تمام منصور چنان ابن بختی گفته و تو را بر زیر افکند و بنهفت در تیر [illegible]
و تو لا در رسید و اجم با دم عیسی بر تا دم و اگر مقصود دیدی حکم فقال تم گونی که حسن
پس بر براو شو و گفت عبد الله بو تو زمان فرزند عیسی بردم و عبد الله بیاد شو چنین منصور او
باید با امام خود گفت عبد الله بو تو فرزند کرار برو باز گفت در کار او انوشیروان منصور سلام
عیسی بگوید عبد الله بو تو منصور بگو انتم و باز گفتم برادران او نیز باز گشته وفات [illegible]
نزد او آمده و هم زایل شد و این حال از زمانی که ابن [illegible] یونس و قتل منصور نیز او دعوت کرد
با شد و او نیز منصور در مروج الذهب گفته منصور با عیسی بن موسی گفت عبد الله بو
با ابو الازهر مهلب بن عیسی گفت [illegible] پس عبد الله بود و لشکر در کوفه در زندان [illegible] منصور
نقد عبد الله [illegible] ابو الازهر برجی المروان و [illegible] عبد الرحمن او بعد
ابو الازهر از تخت بعید الرحمن و [illegible] نقش در تا [illegible]
بر کشید و از آن لشکر [illegible] ابو عبد الله [illegible]
بو گفت ابو الازهر [illegible] در گفتن او [illegible] کردم [illegible] از
و در بگردد هم و قال [illegible] او [illegible] عبد الله [illegible]
و دست [illegible] فانکر کوفی با هم [illegible] پس از آن [illegible]
برادر [illegible] آگاه ابن علی [illegible] دیگران [illegible]
در آنکه [illegible] ثقفی [illegible] از آن
عبد الله بود [illegible] ابن بعید [illegible] در [illegible] عبد الله
اول کسی که بود در آن مقبره [illegible] سال از عمر [illegible] بر گذشت بو
و این [illegible] نوشته [illegible] منصور [illegible] فانه [illegible] آن بو
[illegible] و عبد الله بود در آن فانه [illegible] الطلوع [illegible]
[illegible] عبد الرؤف [illegible] و او [illegible]
نوشته [illegible] روز منصور [illegible] عبد الله بود [illegible]
نیز [illegible] و منصور [illegible] و [illegible] مراغ
در آن [illegible] منصور [illegible] خلیفه شود [illegible] اول [illegible] عیسی [illegible]
سر [illegible] از خارج شود [illegible] اول [illegible] عیسی [illegible]
بگوید



بگوید عبد الله عثمان بو گفته و ع تحقیق در روح بگوید و عبد الملك عبد الرحمن [illegible]
بو گفته و عبد العزیز ابن عمرو بن سعید بو [illegible] و عبد الله بن علی ثقفی
بر سر فرما عمرو و بر دل آیت از آنکه تو نیز عبد الله نام دارد و عمت عبد الرحمن بو [illegible] منصور
گفت چون ثقفی بر در فرو آمد چنانکه در حدیث ابن عباس گفته [illegible] بو
منصور بخزید و ابن بخت گفت عبد العزیز ابن عمرو بن سعید بو گفته تو [illegible]
نیست که عبد الملك بن مروان [illegible] مسطور است [illegible]
مسعود منصور [illegible] گفت [illegible] اول اسم عیسی [illegible]
[illegible] و اول اسم عیسی به ابن عباس گفت [illegible] عبد الملك بن مروان
عمرو بن سعید و عبد العزیز [illegible] و عبد الرحمن [illegible] بو گفته [illegible]
خلیفه شود اول اسم عیسی باشد [illegible] اول اسم عیسی [illegible]
[illegible] اول اسم عیسی [illegible] اول اسم عیسی [illegible] امیر المؤمنین
عبد الرحمن بن مسلم و عبد الجبار بن عبد الرحمن بو گفته و عمت عبد العزیز بن علی [illegible]
برادر [illegible] منصور بخزید [illegible]
گفت آن [illegible] ولید بن عبد الملك [illegible] عمرو بن سعید [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

أَعَيْنَيَّ جُودِي بِالدُّمُوعِ عَلَى عَمْرٍو ... عَشِيَّةَ تُبْتَزُّ الخِلَافَةُ بِالقَهْرِ
غَدَرْتُمْ بِعَمْرٍو يَا بَنِي خَيْطِ بَاطِلٍ ... وَكُلُّكُمُ يَبْنِي البُيُوتَ عَلَى الغَدْرِ
فَمَا كَانَ عَمْرٌو عَاجِزًا غَيْرَ أَنَّهُ ... أَتَتْهُ المَنَايَا بَغْتَةً وَهُوَ لَا يَدْرِي
كَأَنَّ بَنِي مَرْوَانَ إِذْ يَقْتُلُونَهُ ... بُغَاثٌ مِنَ الطَّيْرِ اجْتَمَعْنَ عَلَى صَقْرِ
لَحَى اللهُ دُنْيَا تُعْقِبُ النَّارَ أَهْلَهَا ... وَتَهْتِكُ مَا بَيْنَ القَرَابَةِ مِنْ سِتْرِ
أَلَا يَا لَقَوْمِي لِلْوَفَاءِ وَلِلْغَدْرِ ... وَلِلْمُغْلِقِينَ البَابَ قَسْرًا عَلَى عَمْرِو
فَرُحْنَا وَرَاحَ الشَّامِتُونَ عَشِيَّةً ... كَأَنَّ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فِلَقَ الصَّخْرِ

منصور از [illegible] این [illegible] عظیم و [illegible] امور
ملک عظیم و عظیم [illegible] و [illegible] از [illegible]

بحجه ابن عائش بکمه جز این ابیات بود ورهزت منصور مروفی مردم قصه برین کرام
آن اشعار یکه عمرو بن سعید بن قاربن عبدالملک که آن این شعر هو مکتوب کرد

یزید ابن مروان امورا اظنها ... تحمله شئ علی مرکب صعب
انقض عهد آل مروان سدة ... فاذت منها بالقطیعة والعقب
فقد تما قبلی وقد کنت قبله ... ولولا انقیادی کان کرها من الکرب
ولکان الذی عطب مروان بقوة ... غنیت بها ما یا و خطابی الخطب
فان فقد الامر الذی کان بیننا ... وقمنا جمیعا فی السهولة والترحب
وان فقطها علا البرز طلاقة ... فادلی بها شا و منه منقوضب

و منصور از قرابت این بیمار در دانش مسلم نبوده اگر عم خود عبدالرحمن بن علی را سابقه
با عیسی بن موسی آنگونه بیعت واتیت روا داشت و در مقام جهانگیری با کلمه دست
ملک دار و رعایت جهات و خلاف اوارت صحیح و متوقف العواقب پس با پسر عم
عبدالرحمن شکستن ولایت عهد عیسی بن موسی وکته و بنیان سنقیح بر از و در ملک و صلاح
ملکت بجهت مقلم بر عبدالرحمن خلدون می‌گوید در تاریخ خود در جای قطع
عیسی بن موسی و آن غدر و تدبیر منصور روایت کرده و فا بجهت مشروع میرمخمسه است که
این جا بر منصور فرمند چه صدور این افعال از منصور که آن عالم الرام او بود و بعد
واین گونه چیزها از ده چیزها ساقط است این استبداد ابن خلدون چنان کلام جوابی نیست
زیرا که منصور با ابومسلم بود نه تن عیسی ما معامله کرد و بعد و بعد از نصر و هم ظلمی که در آن ما بود و
گشت و هم چنین با بعضی از بنی حسن علیهم السلام چنانکه بعضه گذارش یافت هم جیل معامله درزه
جلاد ترقی کرده این گونه افعال غدر آمیز منصور از اغلب خلفای تا بعد از این بر بی تفقد
بود زیرا که نفس بر سلطنت میرسد و قدرت میگیرد بر سلطان آخر از کار غدر و تدبیر کردن
جدم تمام مردم عادیه تن توان گشت یا که ساخته لاید با جمیع غدر و مکر ... لا زم
خصوصاً در ابتدای سلطنت بنو عباس که قدرت و قوت و نظر آن بر ضعف شده و برخی از
الخلاف وظلمه که کمال رسیده و اقوام و اقارب و عشیره یکیک خود الحق آن مقام و
مرتبه سلطنت میدانسته و تقی خود بودند مرتبه زودتر خود بود از وی که مزیت دارد

وهیرا



و هر یک بدیه طمع آن مقام است بود از او و چندانکه نوشته با مردمان بو مضمون و و ماه
کنار از و ما کسان بود و آن بخود خوانده و قطع نه و دستخالفت بجهت علم بر گشته با ورد
لا علاج سلطان علم بر آن با مقابله نه با نقض و تقیه که بر جمیع مخارج و ناکرده تفاق
و مکدت که را از ظاهر وضع بلکه بسوی از خود روشنی خلفای صاف و بکلی که از
دارکجوام چنانچه خلفای نه بود که طمع دارند آن کوتاه تمکن نمی‌شود بر اندازه که بجمله
داد کجوام با عجله در مقام تیز و او تر در که موفق بوده و تکون یج و تن عمدا که ماه
گوید و تمام ارقام دا اقارب از قطع یعنی که از نفاق ظاهر بودن کار بجهت
شوراه و کار بر و شغول و کار بود چه حمد و قسم و کار بر شرط که در آن دکر و فی
... جو نیز کار بیک تواند نوبت غدر و بی شر و کینه و تدبیر است که ...
و صحیح در تواریخ که نسانه دیر سلاطین او را کار بزند و وقتی زمینه جز این طریقی نیست


حوادث سال

بیان حوادث و سوانح سال
یکصد و چهل و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ابو جعفر منصور عباسی برادر زاده خود محمد بن ابی العباس سفاح بود که حکومت
بصره منصوب ساخته بود هم از آن کار استعفا نمود و منصور استعفا را داد بود بر قرار
شد و محمد بغداد باز گشت و نخجه بن سالم بود از جانب منصور در بصره که از منصور نیز
او بود در بصره بر قرار هشتم و محمد بسوی بغداد شد و در آنجا و فات یافت و در تاریخ
ابن خلدون است بعضا ابو جعفر منصور مردمان بسوی حج اعلم بلکه است و در بین عبدالله
عم منصور در مدینه منظمه و ظایف عمل بعد جعفر بن سلیمان در مدینه طیبه والی
بود و یزید بن حاتم در ملکت مصر رایت امارت بر افراشت و در این سال
عبدالرحمن اموی صاحب اندلس غنیمت خود بدرود تمام بن علقمه و الحکم بن هشام بن
عزوه و در طلیطله امارت داشت بنز آن آمده و فتند و کار را بر وی تنگ کرده و حضر بر سر
تنگ گرفتند آن گاه او بر و جان بن ولید که حمد و هشام بن حمزه بن عبدالله بن عمر بن
خطاب بسوی اسیر لشکر عبدالرحمن آورد او نیز قتل و همه را بکشت بر کشتن الحکم
لشکر سوی او و رفت الحکم بسوی از اشبیه ببرند و دیگر بردار از کوه که بر تقی بر نفخ و جوان
ذلک آنکه و کشته شد که آن جماعت بود ابن فرد طلب بردار زدند و نیز در این سال

وفات محمد بن ابی العباس سفاح
حج ابو جعفر منصور
عمال ولایات
غزوه مغرب

ذالقعده عبدالرحمن ابو ... از ... بن عبدالرحمن ... سلیمان ... 
بازگشت و سلیمان ... او بود و ... بوده ... عبدالرحمن بود ... اندلس ...
تولد شده بود ... عبدالرحمن ... سلیمان مقدم داشت ... از ... برادر
برادران ... خصومت و عداوت ... بود ... بعض ... قانع ...
از ... سطور ... اندر ... تا ... در ...
... عبدالملک ... از ... برادر ... 
... هشام بن ... 
... بود ... 
عبدالرحمن ... از ... برادر ... 
... بن حجاج ... 
در ... از ... مذکور ... از ... در ... 
... 
... احوال ... 
قناعت ... عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز بن مروان ابو ...
... فقیه عالم ... 
و هم در این سال ... ابو ... عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن
خطاب ... برادران ... در علم و ... 
... و سالم و نافع ... 

باب ... حوادث ... 
... تحقیق ... 

... 
... 
... 
... 
... 
گردد



گردد ... بنقض ... ممکنت ... حوادث
... 
... 
... 
در ... زمین ... 
... طبقات ... 
... 
... 
... 
... 
العالم ... 
... 
... 
... 
... 
... 
... فرنگ ... 
... فرنگ ... 
... 
... 
... 
... 
... انگلستان ... 
... 

بعضی قحط و غلا نیز تبدیل شده که وصفش کما هو حقه از اندازه [illegible] اگر حشر در هم [illegible] [illegible] از دهقه

صور [illegible] از جمعه و [illegible] بخواهند مردم معلوم شود حالت دولت انگلیس و [illegible] [illegible] [illegible]

جمهوریت [illegible] نمود مملکت [illegible] جمیع [illegible] بزرگترین [illegible] افریقا [illegible] [illegible] از جمله

مردم زالو [illegible] [illegible] [illegible] مراد از [illegible] [illegible] در مقام تعجب و تعاقب در [illegible] بعضی

دولت [illegible] طمع [illegible] در ارکان عظمت و صحت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کار [illegible] گشت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] برآمد و هم [illegible] محاربات دولت انگلیس با جماعت [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] و محاربه دولت [illegible] و دولت [illegible] و [illegible] [illegible] و محاربه [illegible]

وروس و آن [illegible] طرفین و محاربه [illegible] و [illegible] غرق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و تلف شده مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عمومیه [illegible] و هم [illegible] محاربات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] غرق [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در عهد [illegible] بنی عباس یا سلاطین عجم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مغول و سلاجقه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن عنوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امروز [illegible]

[illegible] زمین [illegible] [illegible] [illegible] و هوا را در [illegible] [illegible] دریا [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و نیز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و توجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] زمین [illegible] [illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] غفلت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و استعمال اهالی



و استعمال فرش و [illegible] و البسه و اقمشه فاخره و عموم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و تحمل تکلفات مختلفه بیش از لزوم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و عشرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عمومیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] نسبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] [illegible] و تکلف [illegible] فوق [illegible] [illegible] اگر در [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حال مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عام و خاص [illegible] [illegible] [illegible] و خسف و غرق

و حرق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خسف [illegible] و حریق [illegible] و غرق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و رواج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ١٣٣٢ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و این مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم این [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و از اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در رونق دولت و دولت البخت بروانی زنده تر از آل سلاطین صفویه و در ... ارادت [illegible]
بیعت و بهمین تحول و تقلب القلوب و الاحوال و مالک الملک و الاقبال و ... سلیم ... و اوال
... در ... ایام ... که گذشت و ... بفرمان ... مردمان بحیله در مقام وداع دولت
بند ... جز لطف عظیم و حفظ عمیم خداوند کریم ... نخواهد بود ... علاوه [illegible]
ایام ... الباب ... حکم ... طلب ... برادر ... [illegible]
... در ... از ... و ... علم و ادبیات و نثر و نظم ... [illegible]
فراست و کیاست و حسن ... و لطف ... و ملاحت عبارات و ... کلمات و ... [illegible]
... در ... و ... و حکایات عرب و تواریخ عجم ... علوم ادبیه ... [illegible]
بی نظیر و ... و عام ... تصنیف و تالیف ... بالسنه ... [illegible]
و ... ملا ... الحکیم ... اول اعتقاد و ... [illegible]
دور ... و ... از ... حاجی ... با ... [illegible]
... الائمه ... صلوات الله علیهم ... [illegible]
... و ... در عراق عجم ... [illegible]
و ... الطاف ... شاه ... [illegible]
وفات ... در ... عام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نیم ... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
دایم ... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
حضرت ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وفات ... [illegible]

داستان ... [illegible]



در عبارات ... سلطنت ... [illegible]
مرخص شده ... الخلافه ... [illegible]
... [illegible]
انتقال ... [illegible]
علی ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
و ... محفوظ ... [illegible]
... [illegible]
و ... اولاد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... توفیق ... [illegible]

... کلمات معجز ... حضرت
صادق علیه السلام ... حکمت

در کتاب ... از کلمات حکمت ... از حضرت صادق علیه السلام ...
لا ... من لا ... و لا ... من لا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
الجاهل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

عین ذلت است و نمود ... اهل بزرگی و بزرگواران محبت است و وجود بخشند که فرد و دوست
بر آنها ... و حسن خلق و نکوئی ... طلب مودت است و هر کس ...
... موجب ... است ...
... 
... 
... اطلاع ... متعلق ... از آنکه حضرت
در کتاب ... فرموده آنکه اِنْ شِئْتَ اَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ وَاِنْ شِئْتَ
اَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَمَنْ كَرُمَ اَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ كَبِدُهُ وَ
مَنْ فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَثَبَّتَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ هَجَمَ عَلَى اَمْرٍ بِغَيْرِ
عِلْمٍ جَدَعَ اَنْفَ نَفْسِهِ وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ وَمَنْ لَمْ
يَسْلَمْ لَمْ يُكْرَمْ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ يُهْضَمْ وَمَنْ يُهْضَمْ كَانَ اَلْوَمَ وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ
كَانَ اَحْرَى اَنْ يَنْدَمَ ...
خشونت ... هر کس ...
خشن ... غلیظ ... از ...
... عواقب امور ... علم ...
علم ... 
... 
...

باب بعضی کلمات حضرت صادق علیه السلام
از مردم ... نثر الدرر ...

در کتاب تحف العقول ... کلمات حضرت صادق علیه السلام ... 
... نثر الدرر ... الاستقصاء فرقة الانقباض عداوة وقلة
الصبر فضيحة افشاء السر سقوط الشأن ...
و ... 
موجب ... 



مع حسن خلق
نرم خشونت

... نثر الدرر



... قطنة اللؤم ... فاذا ...
... ثَلَاثَةٌ مَنْ تَمَسَّكَ
بِهِنَّ نَالَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بُغْيَتَهُ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللهِ وَرَضِيَ بِقَضَاءِ اللهِ وَاَحْسَنَ
الظَّنَّ بِاللهِ ثَلَاثَةٌ مَنْ فَرَّطَ فِيهِنَّ كَانَ مَحْرُومًا اسْتِمَاحَةُ جَوَادٍ وَمُصَاحَبَةُ عَالِمٍ وَاسْتِمَالَةُ
سُلْطَانٍ ثَلَاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ الدِّينُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْبَذْلُ ...
...
...
...
...
... توضیع ...
... ثَلَاثَةٌ مَنْ بَرِئَ مِنَ الشَّرِّ نَالَ الْعِزَّ
وَمَنْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ نَالَ الْكَرَامَةَ وَمَنْ بَرِئَ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرَفَ ثَلَاثَةٌ
مَكْسَبَةٌ لِلْبَغْضَاءِ النِّفَاقُ وَالظُّلْمُ وَالْعُجْبُ ... از خصلت ...
...
...
...
... وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ
لَمْ يُعَدَّ نَبِيلًا مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلٌ يَزِينُهُ اَوْ جِدَةٌ تُغْنِيهِ اَوْ عَشِيرَةٌ تَعْضُدُهُ ثَلَاثَةٌ
تُزْرِي بِالْمَرْءِ الْحَسَدُ وَالنَّمِيمَةُ وَالطَّيْشُ ...
...
...
... ثَلَاثَةٌ لَا تُعْرَفُ اِلَّا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ لَا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ
اِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلَا الشُّجَاعُ اِلَّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلَا اَخٌ اِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ ...
...
...

... معرفت ...
... حاجت ...
... توضیع ...

ثلاث من كن فيه فهو منافق وإن صام وصلى من إذا حدث كذب وإذا وعد
أخلف وإذا ائتمن خان سه صفت در هر کس باشد منافق است اگرچه روزه دارد
و نماز گزارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دیگر آنکه وعده دهد و خلف
وعده کند و دیگر آنکه او را امین کنند خیانت ورزد احذر من الثلاثة
الخائن والظلوم والنمام لأن من خان لك خانك ومن ظلم لك سيظلمك
ومن نم إليك سينم عليك از سه کس احتراز کن خائن و [illegible]
ستمکار و سخن چین زیرا که هر کس برای تو خیانت [illegible]
[illegible] و هر کس برای تو ظلم کند [illegible]
و هر کس از دیگران [illegible] سخن چینی [illegible]
[illegible] لا يكون الأمين أمينا حتى يؤتمن على ثلاثة فيؤديها
على الأموال والأسرار والفروج امین وامین نخواهد بود [illegible]
[illegible] اموال و دیگر اسرار و دیگر
[illegible] وإن حفظ اثنين وضيع واحدة فليس بأمين [illegible]
محفوظ [illegible] لا تشاور الأحمق ولا تستعن بالكذاب
ولا تثق بمودة ملوك فإن الكذاب يقرب لك البعيد ويبعد لك القريب
والأحمق يجهد لك نفسه ولا يبلغ ما يريد والملوك أوثق ما كنت به
فخذلك وأوصل ما كنت لهم قطعوك [illegible]
دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] لا تشبع من ثلاثة أرض من
مطر وعين من نظر وأنثى من ذكر [illegible] من علم [illegible]
[illegible]
[illegible] علامة الكريم القعود على الزوادة [illegible]



از سه چیز پرهیز [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] چیز [illegible]



یکی از زنان همسر شدن [illegible] بر زمین [illegible] بر ثروت [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible] لفظ ثلاثة [illegible]
[illegible] الثالث تلك فواحدة لك و
واحدة لك وعليك وواحدة عليك لا لك فأما التي هي لك فالمرأة
العذراء وأما التي هي لك وعليك فالثيب وأما التي هي عليك لا لك
فهي المتبع التي لها ولد من غيرك زنان بر سه قسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاث من كن فيه كان سيدا كظم الغيظ والعفو
عن المسيء والصلة بالنفس والمال سه خصلت است [illegible]
[illegible]
ثلاث لا بد منها للجواد من كبوة وللسيف من نبوة وللحليم من هفوة [illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاثة فيهن البلاغة التقرب من معنى البغية والتبعد
من حشو الكلام والدلالة بالقليل على الكثير سه صفت [illegible]
[illegible]

زن بر سه قسم است

سه چیز [illegible]

سه چیز [illegible]

حکایت در سه چیز

[illegible] ... فی ثلاث تنبت علیک لسانک
وتسخط علیک وتقدم علی خلقک سه چیز است [illegible]
[illegible] الحمد فی [illegible]
والمنابذة بغیر بیان والتجسس عما لا یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] والبغی [illegible] قوله تعالی
جل ولا یحیق المکر السیئ الا باهله فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم وقومهم
اجمعین وقال عز وجل ومن نکث فانما ینکث علی نفسه وقال یا ایها الناس
انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان المرء [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الحزم فی ثلثة الاستخدام للسلطان
والطاعة للوالد والخضوع للمولی [illegible]
[illegible]
[illegible] وان الانس فی ثلاث فی الزوجة
الموافقة والولد البار والصدیق المصافی [illegible]
[illegible]
[illegible] وهو الغنی الاکبر القناعة بما اعطی والیاس عما فی ایدی الناس
وترک الفضول [illegible]

[illegible]



سه چیز دلیل جود [illegible]

[illegible]
[illegible] لا یکون الجواد جوادا الا بثلاثة یکون سخیا بماله علی حال
الیسر والعسر وان یبذله للمستحق ویری ان الذی اخذه من شکر الذی
اسدی الیه اکثر مما اعطاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعرف المرء فیها مشاورة ناصح ومداراة حاسد والتحبب الی الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حتی تستکمل ثلثا اعطاء الحق من نفسه علی حال
الرضا والغضب وان یرضی للناس ما یرضی لنفسه واستعمال الحلم عند العثرة
[illegible]
[illegible]

سه چیز [illegible]

[illegible] لا تدوم النعم الا بعد ثلث معرفة بما یلزم الله
سبحانه فیها واداء شکرها والتعب فیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نمیشود [illegible] و حق [illegible] [illegible]
واجب [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سه چیز است [illegible]
ثلاث من ابتلي بواحدة منهن تمنى الموت فقر متتابع وحرمة فاضحة وعدو
غالب سه چیز است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] من لم يرغب
في ثلث ابتلي بثلاث من لم يرغب في السلامة ابتلي بالخذلان ومن
لم يرغب في المعروف ابتلي بالندامة ومن لم يرغب في الاستكثار من الاخوان
ابتلي بالخسران [illegible] سه چیز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ثلاث يجب على كل انسان تجنبها مقارنة الاشرار ومحادثة
النساء ومجالسة اهل البدع سه چیز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ثلاث تدل على كرم المرء حسن الخلق وكظم الغيظ وغض الطرف سه چیز
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] من وثق بثلاثة كان مغرورا
من صدق بما لا يكون وركن الى من لا يثق به وطمع فيما لا يملك [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ثلاث من استعملها
افسد دينه ودنياه من اساء ظنه وامكن من سمعه واعطى قياده حليلته
سه چیز است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] افضل الملوك من اعطي ثلاث خصال الرأفة والجود
والعدل [illegible] [illegible]

سه چیز از مرگ بدتر است

از سه چیز حذر باید کرد

سه چیز موجب فنا [illegible] و غرور

سه چیز [illegible] فضل [illegible]



ولكن يجب للملوك ان يفرطوا في ثلاث في حفظ الثغور وتفقد المظالم واختيار
الصالحين لاعمالهم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ثلاث خصال تجب للملوك على رعاياهم الطاعة لهم
والنصيحة لهم في المغيب والمشهد والدعاء بالنصر والفلاح [illegible]
سه چیز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ثلاثة تجب للسلطان على الخاصة
والعامة مكافاة المحسن بالاحسان ليزدادوا رغبة فيه وتغمد ذنوب المسيء
ليتوب ويرجع عن غيه وتالفهم جميعا بالاحسان والانصاف سه چیز
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
ثلاثة اشياء من افتقدها من الملوك واهملها فاتت عليه فايل قليل
الفضل [illegible] الجماعة وداعية الى بدعة حل حبة الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر واهل بلد جعلوا الا انفسهم رئيسا تبع السلطان
في اقامة احكامهم فيهم سه چیز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
بالحق واحق من لا يستخف به ثلاثة العلماء والسلطان والاخوان لانه
من استخف بالعلماء افسد دينه ومن استخف بالسلطان افسد دنياه ومن
استخف بالاخوان افسد مروته [illegible] [illegible]

سه چیز [illegible] بر [illegible]

سه کس را خفیف نباید داشت

لکن بونده هیچ [illegible] طبقه [illegible] دشمنان دیگر [illegible]
اخوان و دوستان [illegible] سلطانه [illegible]
سلطان بوقفقه نظر [illegible]
[illegible] وهكذا بطانة السلطان ثلاث طبقات
طبقة موافقة للخير وهي بركة عليها وعلى السلطان وعلى الرعية وطبقة
غايتها المحاماة على ما في أيديها فتلك لا محمودة ولا مذمومة بل هي
الى الذم اقرب وطبقة مخالفة للخير وهي مشؤومة مذمومة عليها وعلى السلطان
بطانه [illegible] طبقه [illegible]
[illegible]

[illegible]



[illegible]

ثلاثُ خلالٍ تقول كلُّ امرئٍ على صوابٍ منها: دينُهُ الذي يعتقدهُ وهواهُ الذي يستعلي عليه وتدبيرُهُ في أمورِه. سه صفت و خلقت که تمام مردم به هر یک خود دانند یکی دین که معتقد ایشان هست دیگر هوا و میل که در گوهر ایشان جای گرفته است سیم تدبیر و اموری که دارند هر یکی خود رای خود را از همه بهتر داند

تمام مردم سه طبقه‌اند

قال الحکماء الناس ثلاث طبقات سادةٌ مطاعون وأكفاءٌ متكافئون وأناسٌ متعادون. مردمان همه سه طبقه‌اند یک طبقه بزرگان و سروران مطاع که همه طبقه دیگر ایشان را مطیع و فرمان‌بردارند و یک طبقه همسران که با یکدیگر برابرند و از هم باک ندارند طبقه سوم اهل کینه و عداوت که بعضی با بعضی دشمنی دارند و طبقه اول طالب معاونت و یاری‌اند و طبقه دوم طالب معاشرت و طبقه سوم طالب دفع ضرر یکدیگر

قوام عالم به سه چیز

قوام الملك والدين بثلاثة أشياء: ... قوام پادشاهی و دین به سه چیز است

طلب سه چیز بی جا ... از سه چیز محروم

من طلبَ ثلاثةً بغيرِ حقٍّ حُرِمَ ثلاثةً بحقٍّ: من طلبَ الدنيا بغيرِ حقٍّ حُرِمَ الآخرةَ بحقٍّ، ومن طلبَ الرياسةَ بغيرِ حقٍّ حُرِمَ الطاعةَ له بحقٍّ، ومن طلبَ المالَ بغيرِ حقٍّ حُرِمَ بقاءَهُ له بحقٍّ. هر کسی در طلب سه چیز بیرون از حق و ناسزاوار بر آید از سه چیز به حق و سزاوار محروم ماند هر کس در طلب دنیا برخلاف حق بر آید از نعیم آخرت که به حق سزاوار او بود محروم شود و هر کس در طلب ریاست بیرون از حق برآید از فرمان‌برداری مردمان به حق محروم ماند و هر کس در طلب مال برخلاف حق برآید به دوام و بقای آن مال محروم شود

از سه چیز پرهیز لازم است

ثلاثةٌ لا ينبغي للكريمِ الحازمِ أن يتقدَّمَ عليها: شربُ السمِّ للتجربةِ، وإفشاءُ السرِّ إلى القرابةِ الحاسدِ، وركوبُ البحرِ وإن كان الغنى فيه. سه چیز است که مرد خردمند را نشاید که در آن اقدام نماید اول زهر خوردن از برای آزمایش دوم از آن کس که بی‌گمان رشک برد راز خود را آشکار کردن سیم ... که هر چند از ضرر آن ... در کشتی سوار شدن و عبور از دریا هر چند توانگری در آن باشد





از حکمای ... این کلمه بود که از نهایت ... که او را از کتاب ... اموری که ... نا ... مردم را ناچار از سه چیز

لا يستغني أهلُ كلِّ بلدٍ عن ثلاثةٍ يفزعُ إليهم في أمرِ دنياهم وآخرتِهم فإن عدموا ذلك كانوا همجاً: فقيهٌ عالمٌ ورعٌ، وأميرٌ خيّرٌ مطاعٌ، وطبيبٌ بصيرٌ ثقةٌ. مردم هیچ شهری از سه کس ناچار بود که در امور دنیوی و اخروی به ایشان رجوع کنند و اگر از این سه تن محروم مانند در حکم حشرات الارض باشند نخست مرد فقیه عالم با ورع و خدا ترس ... دوم امیر نیکوکار مطاع سوم طبیب بصیر که دانا در علم و معتمد و صدیق باشد

علامت صدیق سه چیز

الصديقُ ثلاثُ خصالٍ فإن كانت موجودةً فيه فهو الصديقُ المصافي وإلّا كان صديقَ رخاءٍ لا صديقَ شدّةٍ: تبتغي منه ما لا ... ولا تأمنُه على أهلِك ... في المكروه. دوست را سه صفت و صدق صفوت است که به این سه چیز آشکار گردد ... صدیق با صفات ... و دوستی ... سوم آنکه چون ... مردم را ... اگر ... نشاید

إنّ الناسَ من ثلاثةِ أشياءَ كانت ثلاثةٌ: ... السوء ... قبل السوء. اگر مردمان از سه چیز سالم بیند ... از دست ... بد گوار ... مقصود از دانستن ...

مرد به سه چیز محتاج

إذا لم تكن في المملوكِ خصلةٌ من ثلاثٍ فليس لمولاه في إمساكِه راحةٌ: دينٌ يرشدُه، أو أدبٌ يسوسُه، أو خوفٌ يردعُه. هر در مملوک که از سه خصلت یکی موجود نباشد در نگاه داشتن او ... اگر او را دینی که ... و ادبی که ... داری ... نباشد ... و ... در نگاه داشتن ... صحبت ... إنّ المرءَ يحتاجُ في منزلِه وعيالِه إلى ثلاثٍ

خلالٍ یتکلّفها وان لم یکن فی طبعه ذلک معاشرةٌ جمیلةٌ وسعةٌ بتقدیرٍ وغیرةٌ بتحصّنٍ

هر مرد در کار منزل و عیال خود به سه خلّت [illegible] احتیاج است اگرچه طبع او نباشد به تکلّف کار کند [illegible] خوش [illegible] و [illegible] و غیرت [illegible]

وکلّ ذی صناعةٍ مضطرٌّ الی ثلث خلالٍ یجتلب بها

المکسب وهو ان یکون حاذقاً بعمله مؤدّیاً للامانة فیه مستمیلاً لمن استعمله

هر صاحب صنعت به سه خلّت [illegible] جلب کسب و کار او [illegible] در عمل خود [illegible] امانت [illegible]

ثلثٌ من ابتلی بواحدةٍ منهنّ کان طائح

العقل نعمةٌ مولّیةٌ وزوجةٌ فاسدةٌ وفجیعةٌ بحبیبٍ

[illegible]

جُبلت الشّجاعة علی ثلث طبائعَ لکلّ

واحدةٍ منهنّ فضیلةٌ لیست للاخری السّخاء بالنّفس والانفة من الذّلّ وطلب الذّکر

[illegible]

فان تکاملت فی الشّجاع کان البطل الّذی لا یقام لسبیله والموسوم بالاقدام فی عصره وان

تفاضلت فیه بعضها علی بعضٍ کانت شجاعته فی ذلک الّذی تفاضلت فیه اکثر و

اشدّ اقداماً

[illegible]

یجب

للوالدین علی الولد ثلثة اشیاءَ شکرهما علی کلّ حالٍ وطاعتهما فیما یأمرانه و

ینهیانه عنه فی غیر معصیة الله ونصیحتهما فی السّرّ والعلانیة

[illegible]

وتجب للولد علی والده ثلث خصالٍ اختیاره لوالدته وتحسین اسمه

والمبالغة فی تأدیبه

[illegible]

سه طبقه [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

الاخوة فیما بینهم الی ثلثة اشیاءَ فان استعملوها والّا تباینوا وتباغضوا وهی

التّناصف والتّراحم ونفی الحسد

[illegible]

[illegible]

اذا لم تجتمع القرابة علی ثلثة

اشیاءَ تعرّضوا لدخول الوهن علیهم وشماتة الاعداء بهم وهی ترک الحسد

فیما بینهم لئلّا یتحزّبوا فیتشتّت امرهم والتّواصل لیکون ذلک حادیاً لهم علی الالفة

والتّعاون لتشملهم العزّة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا غنی بالزّوج عن ثلثة اشیاءَ فیما بینه وبین زوجته وهی الموافقة لیجتلب

بها موافقتها ومحبّتها وهواها وحسن خلقه معها واستعماله استمالة قلبها

بالهیئة الحسنة فی عینها وتوسعته علیها ولا غنی بالزّوجة فیما بینها وبین

زوجها الموافق لها عن ثلث خصالٍ وهنّ صیانة نفسها عن کلّ دنسٍ حتّی

یطمئنّ قلبه الی الثّقة بها فی حال المحبوب والمکروه وحیاطته لیکون ذلک

عاطفاً علیها عند زلّةٍ تکون منها واظهار العشق له بالخلابة والهیئة الحسنة

لها فی عینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابواب [illegible]
[illegible] ثلاثة اشياء
تدل على عقل فاعلها الرسول على قدر [illegible] والهدية على قدر مهديها
والكتاب على قدر كاتبه [illegible]
[illegible]
العلم ثلاثة آية محكمة وفريضة عادلة وسنة قائمة [illegible]
[illegible]
جاهل يأبى ان يتعلم [illegible] والعاقل [illegible]
[illegible]
ثلاثة ليس يمكن غيرها حسن الادب وكف الاذى
ومجانبة الريب [illegible]
[illegible]
الايام ثلاثة [illegible]
فيه فينبغي ان يغتنموه وغدا انما في ايديهم امله [illegible]
[illegible]
الفرصة بين العدمين ثلاث خصال لم ينفعه الايمان حلم يرد به جهل الجاهل

سه چیز [illegible] عقل [illegible]

علم سه چیز است

روزگار سه روز است



[illegible]
تعجيله وتقليل [illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاث [illegible] الوفاء ورعاية الحقوق والنهوض
في النوائب [illegible]
[illegible]
[illegible] على اصالة الرأي حسن اللقاء وحسن الاستماع
وحسن الجواب [illegible]
[illegible]
ثلاثة عاقل واحمق وفاجر فان قيل ان كلمة اجاب وان نطق اصاب
وان سمع وعى والاحمق ان تكلم عجل وان حدث ذهل وان حمل على
القبيح فعل والفاجر ان ائتمنته خانك وان حدثته شانك [illegible]
[illegible]
الاخوان ثلاثة واحد كالغذاء الذي يحتاج اليه كل وقت
وهو العاقل والثاني في معنى الداء وهو الاحمق والثالث له في معنى الدواء
وهو اللبيب [illegible]

امام [illegible] سه چیز است

سه چیز [illegible]

مردمان سه گونه‌اند

برادران سه قسم باشند

باشند [illegible]

ظ

سه خصلت است در ایمان [illegible]

[illegible] ثلاث من کن فیه استکمل

الایمان من اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق واذا رضی لم یخرجه رضاه

الی الباطل ومن اذا قدر عفا [illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

خصال یحتاج الیها صاحب الدنیا الدعة من غیر توانٍ والسعة مع قناعة

والشجاعة من غیر کسل [illegible]

[illegible]

لا ینبغی للعاقل ان یأمن علی کل حال فناء الدنیا وتصرف الاحوال

والآفات التی لا امان لها [illegible]

[illegible]

[illegible]

ثلاثة اشیاء لا تری کاملة فی واحد قط الایمان والعقل والاجتهاد [illegible]

[illegible]

[illegible] الاخوان ثلثة مواس بنفسه وآخر مواس بماله وهما

الصادقان فی الوفاء وآخر یأخذ منک البلغة ویریدک لبعض اللذة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من اهل التقیة [illegible]

[illegible] لا یستکمل عبد حقیقة الایمان حتی تکون فیه خصال ثلاث التفقه فی الدین

وحسن التقدیر فی المعیشة والصبر علی الرزایا [illegible]

ایمان [illegible] سه خصلت [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

ابن بابویه [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام منقول است

[illegible] الراکب للراجل الطریق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حلیة اخوانه [illegible]

[illegible]

صلوته بالکلیل [illegible] کف الاذی عن الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] للناس ما یحبون لانفسهم [illegible]

[illegible]

[illegible] انصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره [illegible]

[illegible]

[illegible] لا یستأثر علیه بما هو احوج الیه

[illegible]

[illegible] تقربوا الی الله [illegible] مواساة اخوانکم [illegible]

[illegible]

[illegible] ما بلا الله العباد بشیء اشد علیهم من اخراج الدرهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الورع [illegible]

[illegible]

[illegible] ان لا یفتقر [illegible]

و نیز در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم
که ابو العباس [illegible] از آن حضرت [illegible] از کفالت [illegible] که کفالت [illegible] آن حضرت
فرمود ما لَكَ وَلِلْكَفالاتِ أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْكَفالَةَ هِيَ الَّتِي أَهْلَكَتِ الْقُرُونَ
الْأُولى یعنی کفالات چه کار داری کفالت چنان است که قرون اولی را هلاک
کرد [illegible] و دیگر از علی بن [illegible] از آن حضرت
فرمود [illegible] و دیگر از
از حمزه حمران از آن حضرت روایت است لَمْ يَخْلُقِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِيناً لا شَكَّ
فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكٍّ لا يَقِينَ فِيهِ إِلَّا الْمَوْتُ یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر از علی بن [illegible] از آن حضرت روایت است لا يَزالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِناً
ما دامَ ساكِتاً فَإِذا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِناً أَوْ مُسِيئاً یعنی همیشه بنده مؤمن [illegible] محسن نوشته
[illegible]
و نیز در کتاب [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
إِنَّ [illegible] مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ أَعْبَدُ النّاسِ مَنْ أَقامَ الْفَرائِضَ أَزْهَدُ النّاسِ
مَنْ تَرَكَ الْحَرامَ أَشَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ یعنی [illegible] مردمان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کَفَّ يَدَهُ عَنِ النّاسِ فَإِنَّما يَكُفُّ
عَنْهُمْ يَداً واحِدَةً وَيَكُفُّونَ عَنْهُ أَيادِيَ كَثِيرَةً [illegible]
[illegible]

فواید سکوت

علامت ورع عابد زاهد

فواید عدم تعرض بمردمان

و نیز ح



نیز [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از آن حضرت
مروی است مَنْ تَكَهَّنَ أَوْ تُكُهِّنَ لَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
هر کس کهانت کند یا از برای او کهانت کنند از دین محمد صلی الله علیه و آله بیزار است
[illegible] فرمود ما أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ وَقِيلَ لَهُ يَقُولُونَ
شَيْئاً إِلّا كانَ قَرِيباً مِمّا يَقُولُونَ وَقالَ الْقِيافَةُ فَضْلَةٌ مِنَ النُّبُوَّةِ ذَهَبَتْ فِي النّاسِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible] از آن حضرت مروی است إِذا
أَرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيا وَإِذا أَرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ سُوءاً أَمْسَكَ عَلَيْهِ
ذُنُوبَهُ حَتّى يُوافِيَ بِها يَوْمَ الْقِيامَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible]
از آن حضرت مروی است اصْبِرْ عَلى أَعْداءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكافِئَ مَنْ عَصَى اللّهَ فِيكَ
بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللّهَ فِيهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است شُكْرُ
كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
از آن حضرت روایت است که هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ قُلْ إِنْ
كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر در آن کتاب [illegible] مسطور است [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
فرمود [illegible] كانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ يا بُنَيَّ ما خَلَقَ اللّهُ شَيْئاً أَقَلَّ [illegible]
[illegible] مِنَ الْيَقِينِ [illegible]

ورود کهانت و قیافه

عقوبت اراده خیر و بد

محبت اصل ایمان

در مراعات تقیه

در باب روایتی که ... منقول است از تقیه ... و یکی از واجبات ... [illegible] و تقیه
حفظ اهل بیت علیهم السلام ... است و دیگر از ابو عمر عجمی منقول است که آن حضرت فرمود یا ابا عمر
تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له والتقیة فی
کل شیء الا فی شرب النبیذ والمسح علی الخفین از ابو عمران ... [illegible]
دین در تقیه ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... و دیگر از ... آن حضرت
ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام منقول است من رضی القضاء اتی علیه القضاء — فواید رضا بقضا
وهو ماجور ومن سخط القضاء اتی علیه القضاء واحبط الله اجره ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... از ابو عوف عجمی از آن حضرت منقول است
الوضوء قبل الطعام وبعده یزید فی الرزق ... [illegible]
طعام ... [illegible] — [illegible]
از آن حضرت ... [illegible] ... الفقر ... [illegible]
[illegible]
حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... [illegible] ... قال ...
[illegible] ... و دیگر از ... بن عمران
از آن حضرت منقول است قال یوتی بعبد یوم القیمة لیست له حسنة فیقال له اذکر

او تذکر



او تذکر هل لک من حسنة قال فیتذکر فیقول یا رب ما لی من حسنة الا
ان فلانا عبدک المؤمن مر بی فطلبت منه ماء فتوضأت به وصلیت لک
قال فیقول الرب تبارک وتعالی قد غفرت لک ادخلوا عبدی الجنة
یعنی بنده ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... و دیگر از زرارة منقول است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... انا اهل
بیت مروتنا العفو عمن ظلمنا ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... [illegible]
یکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنی فیجتری علیه ... — تحدید اقتصاد و ذم اسراف
[illegible]
از ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است ان القصد امر یحبه
الله عز وجل وان السرف یبغضه حتی طرحک النواة فانها تصلح لشیء
حتی صبک فضل شرابک ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... و دیگر از ... از حضرت ابی عبد الله
... من لم یشکر النعمة ... [illegible]
[illegible]
علیه السلام من لم تغضبه الجفوة لم یشکر النعمة ... [illegible]

شکر از نعمت [illegible] نیاوردن [illegible] بن [illegible] حق او [illegible] خدا [illegible]
پس شکر نعمت کسی [illegible] بوده [illegible] و دیگر از زراره بن [illegible] از آن حضرت
مرویست مِنَ التَّواضُعِ اَنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقِیتَ علامت تواضع [illegible]
ملاقات کنی سلام کنی [illegible] و دیگر از [illegible] مرویست که حضرت ابی عبدالله علیه السلام
[illegible] یا معشر [illegible] رَحِمَ اللهُ عَبْداً اَجَرَّ مَوَدَّةَ النّاسِ اِلی نَفْسِهِ فَحَدَّثَهُمْ بِما
یَعْرِفُونَ [illegible] رحمت کند [illegible] بوده [illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible]
آن حضرت مرویست مَنْ ظَهَرَتْ حُجَّةٌ عَلی [illegible] فَاَنَا
مِنْهُ بَرِیءٌ [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از ابو [illegible] بن عمر مرویست [illegible] وَحُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ
اَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَةِ حرمت [illegible]
[illegible] از آن حضرت مرویست حَسْبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللهِ نُصْرَةً اَنْ یَرَی عَدُوَّهُ یَعْمَلُ
بِمَعاصِی اللهِ [illegible]
[illegible] و دیگر از صفوان جمال [illegible] مرویست طُوبی لِعَبْدٍ نُوَمَةٍ عَرَفَ
النّاسَ فَصاحَبَهُمْ بِبَدَنِهِ وَلَمْ یُصاحِبْهُمْ فِی اَعْمالِهِمْ بِقَلْبِهِ فَعَرَفُوهُ فِی الظّاهِرِ وَلَمْ یَعْرِفُوهُ
فِی الْباطِنِ [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از ابو ربیع [illegible] از آن حضرت مرویست ما عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ
مِنَ الصَّمْتِ وَالْمَشْیِ اِلی بَیْتِهِ [illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible] از آن حضرت [illegible]
[illegible] عَنِ الْمُنْکَرِ [illegible]
[illegible]



این حالت [illegible] و دیگر از محمد بن اسحق از آن حضرت منقولست [illegible]
وَآلَ الْمُطَّلِبِ [illegible] و دیگر از [illegible]
ابی عبدالله علیه السلام منقولست مَنْ قالَ [illegible]
مِنَ النّارِ [illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible] از آن حضرت مرویست
اِتَّقُوا اللهَ فِی الضَّعِیفَیْنِ [illegible]
و دیگر از ابو یعقوب از آن حضرت مرویست مَنْ لَقِیَ الْمُؤْمِنِینَ بِوَجْهَیْنِ [illegible]
یَوْمَ الْقِیامَةِ وَلَهُ لِسانانِ مِنْ نارٍ [illegible]
[illegible] و دیگر از محمد بن ابی عمیر [illegible]
مرویست اَنَّ مِنْ [illegible] عالِمٌ [illegible] النّاسِ [illegible] فِی النّارِ
[illegible]
[illegible]
ابی عبدالله علیه السلام [illegible] لا تَکُونُ الرَّجُلُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible]
[illegible] از آن حضرت مرویست لا خَیْرَ فِی الدُّنْیا اِلّا لِاَحَدِ رَجُلَیْنِ رَجُلٍ
یَزْدادُ فِی کُلِّ یَوْمٍ اِحْساناً وَرَجُلٍ یَتَدارَکُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ وَاَنّی لَهُ بِالتَّوْبَةِ
وَاللهِ لَوْ سَجَدَ حَتّی یَنْقَطِعَ عُنُقُهُ ما قَبِلَ اللهُ مِنْهُ اِلّا بِوِلایَتِنا اَهْلَ الْبَیْتِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست اِنَّ اللهَ [illegible]
اِلَی الْاَرْضِ [illegible]
عَجائِبَ کَثِیرَةً [illegible]

وَيَدَّعِي الرُّبُوبِيَّةَ فَعَجِبْتُ مِنْ جُرْأَتِهِ عَلَيْكَ وَمِنْ حِلْمِكَ عَنْهُ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
هَلْ مِلَاكُهُ يَفُوتُنِي عَجِبْتَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ قَدْ أَمْهَلْتُهُ أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ لَا يَضْرِبُ
عَلَيْهِ عِرْقٌ وَلَا يُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً إِلَّا نَالَهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَلَيْهِ فِيهَا مَطْعَمٌ
وَلَا مَشْرَبٌ خدای عز و جل را فرشته بود بر زمین [illegible] دراز در زمین [illegible]
[illegible] از [illegible] خدای [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] رزق [illegible]
ربوبیت [illegible]
در [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
دنیا [illegible]
[illegible] لَأَنَّ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللهُ
عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَالِاعْتِبَارُ [illegible]
[illegible] تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ
سَنَةٍ دیگر از [illegible] آن حضرت [illegible] فِي الْجَدِيدِ دَعَوَاتٌ وَفِي الرَّدِيِّ
دَعَوَاتٌ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْجَدِيدِ بَارَكَ اللهُ لَكَ فِيهِ أَبْلِهِ وَاخْلِقْهُ وَيُقَالُ لِصَاحِبِ
الرَّدِيِّ لَا بَارَكَ اللهُ فِيكَ وَلَا أَبْلَيْتَهُ [illegible]
دعا [illegible] دعا [illegible] در حق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] عليه السلام [illegible] مَا نَاصَحَ اللهَ عَبْدٌ
مُسْلِمٌ فِي نَفْسِهِ فَأَعْطَى الْحَقَّ مِنْهَا وَأَخَذَ الْحَقَّ لَهَا إِلَّا أُعْطِيَ خَصْلَتَيْنِ رِزْقاً مِنَ
اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقْنَعُ بِهِ وَرِضًى عَنِ اللهِ يُنْجِيهِ هر کس [illegible]
[illegible] در کار خویشتن [illegible] از خویشتن [illegible]
[illegible] خصلت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

در دو خوب نماز
و [illegible]

نیه دالا



نيه دالا ما غرب ثُمَّ أَغْرَبَ ثُمَّ أَغْرَبَ قِيلَ وَمَا أُمَّهَاتُ الصَّلَوةِ فِي مَوَاقِيتِهَا وَ
الْمُحَافَظَةُ عَلَيْهَا وَالْمُوَاسَاةُ ده خصلت است هر کس دارا آن باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
زَيْداً الْمَعْرُوفَ [illegible] سِوَى الزَّكَوةِ فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبِرِّ وَصِلَةِ الرَّحِمِ
[illegible]
خدای عز و جل [illegible] دیگر از [illegible] آن حضرت [illegible] لَا تَنْفَعُ الصَّنِيعَةُ
إِلَّا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ وَدِينٍ [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] حضرت نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
هُوَ الَّذِي عَمِلَ فِي مَا عَمِلَ وَإِيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِآدَمَ مَا عَمِلَ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] صفت آدم عليه السلام [illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكَ الرِّجَالُ أَنْ تَدِينَ اللهَ بِالْبَاطِلِ وَتُفْتِيَ
النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] إِنَّ نُوحاً لَمَّا كَانَ أَيَّامَ الطُّوفَانِ دَعَا
مِيَاهَ الْأَرْضِ فَأَجَابَتْهُ إِلَّا الْمَاءَ الْمُرَّ وَالْكِبْرِيتَ نوح عليه السلام [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] تمام آنها [illegible] دیگر از
زراره از آن حضرت مروی است إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْثِرَ الْحَقَّ وَإِنْ
ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَإِنْ نَفَعَكَ وَأَنْ لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ عَمَلَكَ [illegible]
[illegible] آن [illegible]

در نیکی و صله رحم

ذم حسد و حرص

دیگر از محمد بن مروان از آن حضرت مرویست [illegible] للازرق
[illegible] در وقتی که [illegible] ارزق [illegible] دیگر از ابو بکر
حضرمی سند از آن حضرت مرویست بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبَرَّكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ وَعِفُّوا عَنْ
نِسَاءِ النَّاسِ تَعِفَّ نِسَاؤُكُمْ یعنی نیکی کنید با پدران خود تا نیکی کنند با شما پسران
و از زنان مردم چشم بپوشید و عفت ورزید تا زنان شما عفیفه باشند دیگر روایت
کرده حضرت صادق از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر علیهم السلام روایت فرمود القتل
ثلاثة قتل كفارة وقتل درجة والقتال قتالان قتال الفئة الكافرة حتى
يسلموا وقتال الفئة الباغية حتى يفيئوا کشتن سه گونه است کشتن کفاره
دیگر [illegible] موجب درجه [illegible] که [illegible] گناهان
[illegible]
دیگر از محمد بن [illegible] از آن حضرت مرویست لا تحل الصدقة لبني
هاشم الا في وجهين ان كانوا عطاشا واصابوا ماء فشربوا وصدقة
بعضهم على بعض [illegible] صدقه حلال نیست [illegible]
اگر تشنه شوند و آب یابند [illegible] بعضی از ایشان به بعضی [illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] از حضرت [illegible]
علیهم السلام [illegible] شرب الخمر والضرب بالطنبور
هرکس خمر بیاشامد و طنبور بنوازد [illegible] دیگر از [illegible] از آن حضرت علیهما السلام مرویست
حرم الحريص خصلتين ولزمته خصلتان حرم القناعة فافتقد الراحة وحرم
الرضا فافتقد اليقين یعنی حریص از دو خصلت محروم است و دو خصلت دارد
از صفت [illegible] قناعت محروم [illegible] راحت ندارد و از خشنودی
و رضا محروم [illegible] یقین [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] علیه السلام مرویست [illegible] ما يخرج الرجل من الايمان ان يجلس الى
غال فيستمع الى حديثه ويصدقه على قوله ان ابي حدثني عن ابيه عن
جده عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال صنفان من
امتي لا نصيب لهما في الاسلام الغلاة والقدرية [illegible]

از مقامها



از مقامها [illegible] کرده [illegible] غلات [illegible] غلاة [illegible]
تصدیق [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] دیگر در آن کتاب [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام
مرویست ثلاثة يدخلهم الله الجنة بغير حساب وثلاثة يدخلهم الله
النار بغير حساب فاما الذين يدخلهم الله الجنة بغير حساب فامام عادل
وتاجر صدوق وشيخ افنى عمره في طاعة الله عز وجل واما الثلاثة الذين
يدخلهم النار بغير حساب فامام جائر وتاجر كذوب وشيخ زان یعنی
سه کس [illegible] بی حساب [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] عادل [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر در آن کتاب [illegible] از آن حضرت
مرویست ثلاثة اشياء لا يحاسب الله عليها المؤمن طعام ياكله وثوب
يلبسه وزوجة صالحة تعاونه ويحصن بها فرجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] ثلاثة في ظل عرش الله عز وجل
يوم لا ظل الا ظله رجل انصف الناس من نفسه ورجل لم يقدم رجلا
ولم يؤخر رجلا اخرى حتى يعلم ان ذلك لله عز وجل رضى او سخط
ورجل لم يعب اخاه بعيب حتى ينفي ذلك العيب من نفسه فانه
لا ينفي منها عيبا الا بدا له عيب آخر وكفى بالمرء شغلا بنفسه
عن الناس یعنی سه کس [illegible] در سایه [illegible]
[illegible]

مگر هنگامی که او در دل این قسم مرگ را بند رضای خدا را بخشم خدا اندیشه نمود و بر دیگری عیب جوئی
بعیب و نقص برادران خود مشغول گردد هم آن عیب را از نفس خود نیابد و اگر
تجسس کند همه عیب را از نفس خود نگرد و اگر تفحص عیب دیگری نماید غیر این کند
و بر آن هم کسی اشتغال بعیوب نفس خود از مشغول شدن بعیوب دیگران کافیست و حضرت
از علی بن الحسین از آن حضرت مرویست اذا اقشعر جلدك ودمعت عيناك
ووجل قلبك فدونك دونك فقد قصد قصدك یعنی چون پوستت بلرزه آید
و قشعریره بدن تو بهم رسد و دلت ترسیده گردد و چشمت بگرید غنیمت دان آن وقت را
اجابت دعا نزدیک است که حاجت تو را بر آورند پس غنیمت دان حالت دعا را
دعا کن و از خدا سؤال نما و ... و دیگر از علی بن الحسین روایت است از آن
حضرت مرویست ثلاث من كن فيه زوجه الله من الحور العين كيف شاء كظم
الغيظ والصبر على السيوف لله عز وجل ورجل اشرف على مال حرام فتركه
لله عز وجل یعنی سه خصلت است در هر کسی که باشد خدا حور العین بهر قسم که خواهد
بوی تزویج نماید فرو خوردن خشم و صبر کردن بر شمشیرها از برای خدا و مردی که
دست بر مال حرام یابد و ترک کند از برای خدا و دیگر از حضرت صادق منقول است
از حضرت امام جعفر صادق مرویست که ثلاثة ترحموا وحق لهم ان يرحموا
عزيز اصابته ذلة بعد العز وغني اصابته حاجة بعد الغنى وعالم يستخف
به اهله والجهلة یعنی سه کس را رحم کنید و سزاوار است که بر ایشان رحم کنند عزیزی که
بروزگار خواری افتد و غنی از غنای خود به پریشانی افتد و عالمی که خوار
شمارند او را اهلش و جاهلان
و دیگر از علی بن الحسین از آن حضرت مرویست ان الله عز
وجل يبغض الغني الظلوم والشيخ الفاجر والصعلوك المختال خدا عز وجل
دشمن دارد ... و ... در ... حضرت صادق علیه السلام
فرمود ... انا ... قال لا والذي لا
يتقرب الى الله عز وجل بشيء من ماله ... حضرت
فرمود ... از اموال ... و دیگر از محمد بن مسلم از آن حضرت مرویست

سه کس را رحم کنید

خدا دشمن دارد
مغرور ...





من صدق لسانه زكا عمله ومن حسنت نيته زاد الله في رزقه ومن حسن
بره باهله زاد الله في عمره یعنی هر کسی راستگو باشد عملش پاکیزه شود و هر که
نیتش نیکو باشد خدا در رزق و روزیش زیاد کند و هر کسی با اهل خود نیکوئی کند خدا
زندگانیش را دراز کند و دیگر از امام جعفر صادق از آن حضرت مرویست من تعلق
قلبه بالدنيا تعلق منها بثلاث خصال هم لا يفنى وامل لا يدرك
ورجاء لا ينال یعنی هر که دل او بدنیا علاقه بهم رساند بسه خصلت تعلق بهم رساند
همی که ... امیدی که ... آرزوئی که ...
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که در حضرت ابی جعفر
صلوات الله علیه ... چون ... از مردم ... پرسید
لکه ... ثلاث ... فقال لكلال البصر وانحناء الظهر ورقة القدم في خطوه
... خصلت ... یعنی سه چیز ...
و دیگر از محمد بن الحسن از آن حضرت مرویست ثلاث فيهن المقت من الله
عز وجل نوم من غير سهر وضحك من غير عجب واكل على الشبع
یعنی سه چیز است که در آن دشمنی خدا است خواب بی بیداری و خنده بی تعجب و خوردن بر سیری
و دیگر از احمد بن علی از حضرت امام جعفر علیه السلام منقول است الهدية
على ثلاثة وجوه هدية مكافاة وهدية مصانعة وهدية لله عز وجل
یعنی هدیه بر سه قسم است ... مکافات ... بمعنی ... و ... از برای خدا
و دیگر از محمد بن احمد بن یحیی ... از
آن حضرت مرویست ثلاث لم يعر منها نبي فمن دونه الطيرة والحسد
والتفكر في الوسوسة في الخلق یعنی سه خصلت است که ... پیغمبران ... 
... طیره ... حسد ... فکر ... در خلق ...
... در ... شوم ... طیره ... در این موضع
... طیره ...
... آیه ... طیره ...

از دنیا تعلق برا...

سه خصلت ...

بك وبمن معك قال طائركم عند الله وفي تفسير [illegible] بپيغمبران [illegible] گفتند انا
تطيرنا بكم لئن لم تنتهوا لنرجمنكم الآية و [illegible] حسد در اين موضع [illegible]
حسد به پيغمبران [illegible] بپيغمبران حسد بردند [illegible] أم يحسدون
الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب
والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما [illegible] حسد [illegible] به پيغمبران از [illegible]
[illegible]
[illegible] تفكر در [illegible] پيغمبران [illegible]
[illegible] وليد بن مغيرة مخزومي [illegible]
[illegible] فقتل كيف قدر [illegible] قرآن [illegible]
هذا إلا سحر يؤثر إن هذا إلا قول البشر و ديگر از ابو بصير از [illegible]
عليه السلام [illegible] أصول الكفر ثلاثة الحرص والاستكبار والحسد فأما
الحرص فآدم حين نهي عن الشجرة حمله الحرص على أن أكل منها وأما
الاستكبار فإبليس حين أمر بالسجود وأما الحسد فابنا آدم حيث
قتل أحدهما صاحبه [illegible] كفر [illegible] حرص و [illegible]
آدم عليه السلام [illegible] از شجره [illegible] استكبار [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
حضرت [illegible] عليه السلام [illegible] الاستيذان ثلاثة أولهن يسمعون
والثانية يحذرون والثالثة [illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلثة لا [illegible] الماشي [illegible]
الماشي إلى الجمعة وفي [illegible]
[illegible]
[illegible]

اصول كفر سه چيز است

[illegible]

[illegible]

خيارکم



خياركم سمحاؤكم وشراركم بخلاؤكم ومن صالح الأعمال البر بالإخوان والسعي في
حوائجهم وفي ذلك مرغمة للشيطان وتزحزح عن النيران ودخول الجنان
يا جميل اخبر بهذا الحديث غرر اصحابك [illegible] بخيلان [illegible]
بخيلان [illegible] اخوان [illegible]
[illegible]
[illegible] رضوان [illegible]
[illegible] ثم [illegible]
بالإخوان في العسر واليسر ثم قال يا جميل أما إن صاحب الكثير يهون عليه
ذلك وقد مدح الله عز وجل صاحب القليل فقال ويؤثرون على أنفسهم
ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مع التثبت تكون السلامة ومع العجلة تكون الندامة ومع [illegible]
في غير وقته كان بلوغه في غير حينه [illegible]
[illegible]
[illegible]
عليه السلام [illegible] الشوم في ثلاثة في المرأة
والدابة والدار فأما شوم المرأة فكثرة مهرها وعقوق زوجها وأما
الدابة فسوء خلقها ومنعها ظهرها وأما الدار فضيق ساحتها وشر جيرانها
وكثرة عيوبها [illegible]
[illegible]

[illegible]

باشد و آنچه سوار ... [illegible] ... سوم فرزندی ... [illegible] ... از معاصی
... [illegible] ... دیگر در ... [illegible] ... از آن حضرت مروی است ثلثة فی حرز الله
عز وجل الی ان یفرغ الله من الحساب رجل لم یهم بزنا قط ورجل لم یشب
ماله بربا قط ورجل لم یسع فیهما ... [illegible]
... [illegible] ... فان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از معویة بن عمار از آن حضرت مروی است
قال یا معویة من اعطی ثلاثة لم یحرم ثلثة من اعطی الدعاء اعطی الاجابة
ومن اعطی الشکر اعطی الزیادة ومن اعطی التوکل اعطی الکفایة فان الله
عز وجل یقول فی کتابه ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ویقول لئن شکرتم لازیدنکم
ویقول ادعونی استجب لکم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از معویة ... [illegible]
از آن حضرت مروی است ... الشیعة ثلاث ... [illegible]
... [illegible] ... ومن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مروی است ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب
الیم الناتف شیبته والناکح نفسه والمنکوح فی دبره ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

سه چیز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

خود را



خود را بمنزلهٔ نفس او دانست ... [illegible] ... دیگر از محمد بن عمر از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مروی است ثلث فی قاتل ثلاثة قاتل نفسه وقاتل من سعی به
وقاتل من یسعی الیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از علی ... [illegible] ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
مروی است من رقع جیبه وخصف نعله وحمل سلعته فقد برئ من الکبر
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر در ... [illegible] ... از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مروی است انما یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر من کانت فیه
ثلث خصال عالم بما یأمر وتارک لما ینهی عنه عادل فیما یأمر عادل
فیما ینهی رفیق فیما یأمر ورفیق فیما ینهی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از علی ... [illegible] ... از آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... اذا استمکنت من ابن آدم فی ثلث لا ابالی ما عمل فانه
غیر مقبول منه اذا استکثر عمله ونسی ذنبه ودخله العجب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از ... [illegible] ... از آن حضرت مروی است الرجال ثلاثة
رجل بماله ورجل بجاهه ورجل بلسانه وهو افضل الثلاثة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دیگر از

... [illegible]

... [illegible]

حماد بن عیسی از آنحضرت روایت کرده است که [illegible] در نظر [illegible] فرمود فراش للرجل
وفراش لأهله وفراش للضيف والفراش الرابع للشيطان [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] منزل [illegible]
منصور بن حازم از آن حضرت روایت کرده است ثلثة ترد عليهم رد الجماعة وإن كانوا
واحدا الرجل يعطس فيقال له يرحمكم الله فإن معه غيره والرجل يسلم
على الرجل فيقول السلام عليكم والرجل يدعو للرجل فيقول عافاكم الله
یعنی سه کس [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] بجماعت [illegible]
[illegible] السلام عليكم [illegible]
[illegible] عافیت [illegible]
[illegible] عطسه [illegible] وفظ [illegible]
[illegible] عطسه [illegible] دیگر از
عباد بن صهیب روایت است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] لا يجمع الله
لمنافق ولا فاسق حسن السمت والفقه وحسن الخلق ابدا [illegible]
برای مردم منافق و فاسق هرگز [illegible] از حسن [illegible] فقه و حسن خلق را
[illegible] دیگر از عباد بن صهیب روایت است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] ان ضيفان الله عز وجل رجل حج واعتمر فهو ضيف الله
حتى يرجع الى منزله ورجل كان في صلاته فهو في كنف الله حتى
ينصرف ورجل زار اخاه المؤمن في الله عز وجل فهو زائر الله في
عاجل ثوابه [illegible] مهمان خدا [illegible] مرد [illegible]
[illegible] مهمان خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] علیه السلام



[illegible] ما ابتلى المؤمن بشيء اشد عليه من خصال ثلاث يحرمها قيل وما هن
قال المواساة بالله والانصاف من نفسه وذكر الله كثيرا اما اني لا اقول
لكم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولكن ذكر الله عندما
احل له وذكر الله عندما حرم عليه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آن حضرت روایت است [illegible] الله
في كل يوم وليلة ملكا ينادي [illegible] عباد الله [illegible] معاصي الله فلولا بهائم ترتع
وصبية ترضع وشيوخ ركع لصب عليكم العذاب صبا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
اشد الاعمال ثلاثة انصاف الناس من نفسك حتى لا ترضى لها منهم بشيء الا
رضيت لهم منها بمثله ومواساتك الاخ في المال وذكر الله على كل حال
ليس سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر فقط ولكن
اذا ورد عليك شيء من امر الله اخذت به واذا ورد عليك شيء نهى
عز وجل عنه تركته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
از آن حضرت روایت است [illegible] يقول ابليس لعنه الله [illegible] ابن آدم
[illegible] واحدة من ثلاثة اخذ مال من غير حله او منعه من حقه او وضعه
في غير وجهه [illegible] آدم [illegible]

معروف به پسرعموی خود آوردیم که افضل کردن ما از آنکه دادیم به او نفع کرده بود از فرش خود وضع آن در غیر او ... دیگر از حضرت ابی عبدالله منقول از آن حضرت که فرمود
ثلاثٌ لا يُطيقهنّ الناسُ الصفحُ عن الناسِ ومواساةُ الأخِ أخاه في مالِه
وذكرُ الله كثيراً سه کار است که مردمان طاقت آن ندارند یکی گذشتن از
لغزش مردمان ... دیگر مواسات با برادر در اموال خود دیگر بسیار یاد خدا کردن و دیگر
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست رأيتُ المعروفَ لا يصلحُ إلا بثلاثِ خصالٍ
تصغيرُه وسترُه وتعجيلُه فإنّك إذا صغّرتَه عظُم عند من تصنعُه إليه وإذا
سترتَه تمّمتَه وإذا عجّلتَه هنّأتَه وإن كان غيرُ ذلك محقتَه ونكّدتَه ... و
... احسان ... اصلاح ... نیکی ... کار آن ... دیگر ...
برادر ... در ... محمد ... خوب ...
... نیکی ... بر ... و
... که ... و ... دیگر ...
... حضرت صادق علیه السلام
مرویست المحظوظون ثلاثةٌ اللهُ ربٌّ لهم ... والذي ...
على يديه ... بخت ... بر دو ... صاحب ...
... صاحب ... و دیگر ...
... از حضرت امام ... لا تقطع الصلاة إلا في ثلاث
في دمٍ منقطعٍ أو عرقٍ متّصلٍ ... سؤال کرد جز در ...
... در ...
... حضرت ...
... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ...
... از ... ثلاث لا يكون
العبدُ مشركاً حتّى يصلّي لغيرِ الله أو يذبحَ لغيرِ الله أو يدعو لغيرِ الله عزّ
وجلّ ... حضرت ... نماز ... 

خاتمه



ذبح ... دیگر ... از حضرت ... فرمود ... دیگر از ابن فضال ...
مرویست ثلاثةٌ تشكو إلى اللهِ عزّ وجلّ مسجدٌ خرابٌ لا يصلّي فيه أهلُه
وعالمٌ بين جُهّالٍ ومصحفٌ معلّقٌ قد وقع عليه غبارٌ لا يُقرأ فيه
حضرت ... خدای عز و جل ... مسجد ... در آن نماز ...
... در میان ... قرآن ... دیگر
... دیگر از حضرت ... مرویست ليس يتبعُ الرجلَ
بعد موتِه من الأجرِ إلّا ثلاثُ خصالٍ صدقةٌ أجراها في حياتِه فهي تجري
بعد موتِه إلى يومِ القيامةِ وصدقةٌ موقوفةٌ لا تورثُ أو سنّةُ هدىً
سنّها فكان يعملُ بها وعمل بها من بعدِه غيرُه أو ولدٌ صالحٌ يستغفرُ له
... صدقه ... و
... صدقه ... موقوفه ...
... دیگر ...
... دیگر از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مرویست الآباءُ ثلاثةٌ آدمُ وَلَدَ مؤمناً والجانُّ وَلَدَ
كافراً وإبليسُ وَلَدَ كافراً وليس فيهم نتاجٌ إنّما يبيضُ ويُفرّخُ وولدُه
ذكورٌ ليس فيهم إناثٌ ... حضرت آدم علیه السلام
... فرزند ... ابلیس ...
... فرزند ...
... دیگر از ... حضرت ... مرویست أحقُّ الناسِ
أن يتمنّى للناسِ الغنى البخلاءُ لأنّ الناسَ إذا استغنوا كفّوا عن
أموالِهم وأحقُّ الناسِ أن يتمنّى للناسِ الصلاحَ أهلُ العيوبِ لأنّ
الناسَ إذا صلحوا كفّوا عن تتبّعِ عيوبِهم وأحقُّ الناسِ أن يتمنّى للناسِ
الحلمَ أهلُ السفهِ الذين يحتاجون إلى العفوِ عن سفهِهم فأصبحَ
أهلُ البخلِ يتمنّون فقرَ الناسِ وأصبحَ أهلُ العيوبِ يتمنّون معايبَ
الناسِ وأصبحَ أهلُ السفهِ يتمنّون سفهَ الناسِ وفي الفقرِ الحاجةُ إلى ...

الْبُخْلُ وَفِي الْفَسَادِ طَلَبُ عَوْرَةِ أَهْلِ الْعُيُوبِ فِي التَّعْيِيرِ بِالْأَمَانَاتِ بِالذُّنُوبِ
شایسته ترین چیزها [illegible] آنکه در کسان نمی‌بینند بخل بیشتر از آنکه مردمان چیزی
بسیار از اموال مردم بخل [illegible] باز میدارند و شایسته ترین کسان [illegible]
امور مردمان اهل صلاح است اهل عیوب باشند زیرا که ایشان [illegible] طلب صلاح
داشته باشند از چیزی که در تفحص عیب دیگران کار [illegible] ترین کسان
از روی [illegible] دیگران باشد اهل سفاهت [illegible] گفت که [illegible] از سفاهت
خود [illegible] عیب [illegible] مردمان بخل بیشتر از خود [illegible]
و اهل عیوب [illegible] از خود [illegible] مردمان [illegible] عیب باشند
و سفیهان روزگار [illegible] تمیز سفاهت [illegible]
در [illegible] لازم [illegible] طلب عورت
اهل عیوب [illegible] سفاهت [illegible] ذنوب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام زعموا السراق ثلاثة مانع الزكوة
ومستحل مهور النساء وكذلك من استدان دينا ولم ينو قضاءه دزد
مردم [illegible] مانع زکوة [illegible]
[illegible]
الجن ثلاثة اجزاء فجزء مع الملائكة وجزء يطيرون في الهواء وجزء كلاب
وحيات والانس على ثلاثة اجزاء فجزء تحت ظل العرش يوم لا ظل الا
ظله وجزء عليهم الحساب والعذاب وجزء وجوههم وجوه الآدميين
وقلوبهم قلوب الشياطين [illegible] سه نوع اند یک نوع با ملائکه و یک نوع
پرواز کننده در هوا و یک جزء [illegible] و آدمیان سه نوع اند یک جزء
در زیر سایه عرش باشند در آن روز که سایه جز آن سایه نباشد و یک نوع [illegible]
و در [illegible] حساب و عذاب باشد و نوع دیگر [illegible] آدمیان و دلهای ایشان
دلهای شیاطین [illegible] دیگر [illegible] آن حضرت [illegible] ثلاثة
لا يُقبل منهم [illegible]
وإن كان [illegible]

سه کس دزدند

جن سه جزو اند

[illegible]



[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاثة يسمّن وثلاثة يهزلن فاما التي يسمّن فادمان الحمّام
وشمّ الرائحة الطيبة ولبس الثياب اللينة واما التي يهزلن فادمان
اكل البيض والسمك والطلع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلث اذا كنّ في
الرجل فلا تحرج ان تقول انه في جهنم الجفاء والجبن والبخل وثلث
اذا كنّ في المرأة فلا تحرج ان تقول انها في جهنم البذاء والخيلاء و
الفخر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاثة للمؤمن فيهن راحة دار واسعة
تواري عورته وسوء حاله من الناس وامرأة صالحة تعينه على امر
الدنيا والآخرة وابنة او اخت يخرجها من منزله بموت او بتزويج
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ثلثة لا يدخلون الجنة السفاك للدم ومدمن الخمر ومشاء بنميمة
[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرسانی بزرگیاه از حضرت صادق علیه السلام مرویست قال ان الناس یعبدون الله
عز وجل علی ثلاثة اوجه فطبقة یعبدونه رغبة فی ثوابه فتلک
عبادة الحرصاء وهو الطمع وآخرون یعبدونه فرقا من النار
فتلک عبادة العبید وهی الرهبة ولکنی اعبده حبا له عز وجل
فتلک عبادة الکرام وهو الامن لقوله عز وجل وهم من فزع
یومئذ آمنون ولقوله عز وجل قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم فمن احب الله احبه الله عز وجل
ومن احبه عز وجل کان من الآمنین مردمان بر سه گونه خدا را عبادت
کنند یک طبقه که طمع بر جمع ثواب الهی بپرستند و این نوع حرص مردم
حریص است طبقه دیگر از بیم آتش دوزخ عبادت کنند و این گونه عبادت بندگان
را زیم عذاب نیز که بی فکر از خطره که از خالق عز وجل دارم او را
عبادت کنم و این عبادت مردم کریم و عین ایمن و امان چنانکه خدا عز وجل
بفرماید در روز قیامت از فزع و بیم ایمن باشند و نیز میفرماید بگو اگر خدا را
دوست میدارید متابعت من کنید خدا دوست بدارد شما را و گناه شما را بیامرزد
پس هر کس خدا را دوست بدارد خدا عز وجل او را دوست میدارد و هر کس را
خدا دوست بدارد او از جمله ایمنان است و دیگر از علی بن فضال مرویست از آن حضرت
مرویست ثلثة لا ادری ایهم اعظم جرما الذی یمشی خلف جنازة
فی مصیبة غیره بغیر رداء والذی یضرب یده علی فخذه عند
المصیبة او الذی یقول ارفقوا به وترحموا علیه یرحمکم الله سه
کس هستند که نمیدانم کدامیک از ایشان گناهش بیشتر است یکی کسی که از دنبال جنازه کسی
که مصیبت غیر او است بی ردا راه رود و دیگر آنکس که در مصیبت دست بر ران خود
زند و سیم کسی که بگوید با وی مدارا کنید و بر او رحم کنید خدا رحمت کند شما را
و توبیخ ایشان مفهوم میشود دیگر از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که ... و دیگر از علی بن فضال از آن حضرت مرویست
ثلثة من عاداهم ذل الوالد والسلطان والغریم هر کس با پدر و سلطان و قرض خواه

عداوت کند



عداوت کند ذلیل گردد دیگر از مؤمن طاق از آن حضرت صادق علیه السلام مرویست مطلوبات الناس
فی الدنیا الفانیة اربعة الغنی والدعة وقلة الاهتمام والعز فاما الغنی
فهو موجود فی القناعة فمن طلبه فی کثرة المال لم یجده واما الدعة
فموجودة فی خفة المحمل فمن طلبها فی ثقله لم یجدها واما قلة الاهتمام
فموجودة فی قلة الشغل فمن طلبها مع کثرته لم یجدها واما العز فهو موجود
فی خدمة الخالق فمن طلبه فی خدمة المخلوق لم یجده حضرت فرمود
در دنیای فانی مطلوب مردم چهار چیز است یکی توانگری دیگر تن آسانی دیگر
قلت اهتمام و غم سیم عزت اما توانگری و غنیمت موجود است در قناعت
و هر کس قناعت بود در کثرت مال طلب کند نخواهد یافت و اما دعه و تن آسانی در
خفت محمل و بار زندگیست پس هر که بار زندگی سبک نماید و مشغول
شد ... تن آسانی نیابد و اما قلت اهتمام و غم در قلت شغل و
مناصب موجود است پس هر کس با کثرت شغل طلب آن کند نخواهد یافت و اما
عزت و جلالت در خدمت خالق موجود است پس هر که در خدمت مخلوق بجوید نیابد
و دیگر از عبد الله از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست اربعة انطق بتسمع
الخلائق النبی صلی الله علیه وآله والحور العین والجنة والنار فما من
عبد یصلی علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا بلغه
ذلک وسمعه وما من احد قال اللهم زوجنی من الحور العین الا سمعته
وقلن یا ربنا ان فلانا قد خطبنا الیک فزوجنا منه وما من احد
یقول اللهم ادخلنی الجنة الا قالت الجنة اللهم اسکنه فی وما
من احد یستجیر بالله من النار الا قالت النار یا رب اجره منی
چهار چیز است که از خلایق شنوند و کلام مخلوق را می شنوند یکی پیغمبر صلی الله علیه
وآله دوم حور العین سیم بهشت چهارم جهنم ... هر بنده که صلوات فرستد
بر پیغمبر ... آن حضرت می شنود و ... و هر کس
از خدا ... حور العین بخواهد ... دعا ...
و عرض میکنند پروردگارا فلان بنده تو ما را در خواست تو ... کار

نبود او وهیچ کس عیبی نمی‌کند پروردگار امور دنیا نیست کسی خبر کند بغیبت عیب مسلمانی
بر خدا او بود و خبر دار او کرد و مثل آن از کسی که بیار ناه بود جز آنکه خبر
مرا پروردگار از آنکه فرد و بود ناه بود و دیگر از شعیب حداد مسطور است
روایت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود اِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ
مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ اِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ
اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيمَانِ اَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ این حدیث شریف دلالت میکند
بوقف نیست جز در ظاهر این کتاب مبارک مسطور دو شرح او که او سعید راوی
حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد مدینه حصینه چیست فرمود
قلب مجتمع است و دیگر از علمای نیشاپور از آن حضرت روایت ثَلَاثٌ
مَنْ كُنَّ فِيهِ اَوْجَبْنَ لَهُ اَرْبَعاً عَلَى النَّاسِ مَنْ اِذَا حَدَّثَهُمْ لَمْ يَكْذِبْهُمْ
وَاِذَا خَالَطَهُمْ لَمْ يَظْلِمْهُمْ وَاِذَا وَعَدَهُمْ لَمْ يُخْلِفْهُمْ وَجَبَ اَنْ تَظْهَرَ فِي
النَّاسِ عَدَالَتُهُ وَتَظْهَرَ فِيهِمْ مُرُوَّتُهُ وَاَنْ تَحْرُمَ عَلَيْهِمْ غِيبَتُهُ وَاَنْ تَجِبَ
عَلَيْهِمْ اُخُوَّتُهُ یعنی سه خصلت است که در هر کس باشد خبر را از برای او بر مردمان
واجب میکند و آن سه خصلت اینست که چون با مردمان حرف گوید دروغ نگوید
و چون با ایشان معاملت کند ظلم نکند و چون با ایشان وعده کند خلف نورزد
این سه صفت واجب میکند عدالت و مروت او در میان مردمان ظاهر شود
و مردمان غیبت او نکنند و بر ایشان لازم است برادری او
برخود واجب دانند و دیگر از علی بن احمد از آن حضرت روایت اَرْبَعٌ لَا
يَجْرِينَ فِي اَرْبَعٍ الْخِيَانَةُ وَالْغُلُولُ وَالسَّرِقَةُ وَالرِّبَا لَا يَجُوزُ فِي حَجٍّ وَلَا
عُمْرَةٍ وَلَا جِهَادٍ وَلَا صَدَقَةٍ یعنی چهار چیز است که در چهار چیز روا نیست خیانت
در زین و غل در غنیمت و دزدی و ربا نمی‌شود در حج و عمره
و جهاد و صدقه روا نیست و دیگر از ابو بصیر مروی است از آن حضرت فرمود قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مَنْ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَمَا قِيلَ فِيهِ فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ
وَمَنْ لَمْ يُبَالِ اَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئاً فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ وَمَنِ اغْتَابَ
اَخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ بَيْنَهُمَا فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ وَمَنْ شُغِفَ بِمَحَبَّةِ

الحرام



الْحَرَامِ وَشَهْوَةِ الزِّنَا فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ ثُمَّ قَالَ اِنَّ لِوَلَدِ الزِّنَا عَلَامَاتٍ اَحَدُهَا
بُغْضُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَثَانِيهَا اَنَّهُ يَحِنُّ اِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ وَثَالِثُهَا
الْاِسْتِخْفَافُ بِالدِّينِ وَرَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ لِلنَّاسِ وَلَا يُسِيءُ مَحْضَرَ اِخْوَانِهِ
اِلَّا مَنْ وُلِدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشِ اَبِيهِ اَوْ حَمَلَتْ بِهِ اُمُّهُ فِي حَيْضِهَا یعنی هر کس
مبالات و باک ندارد که چه بر زبان آورد و دیگران در باره او چه گویند منتشر باشد
با شیطان در اعمال خود است و هر کس باک ندارد که در آن حال مردمان او را
گناهکار ببینند شیطان با او شریک است و هر کس برادر ایمانی خود را غیبت کند بی آنکه
خصومتی در میان ایشان واقع شده باشد غیبت نماید شریک شیطان است و هر کس
مشغوف و مسرور باشد بمحبت حرام و میل بزنا دلالت دارد که شریک شیطان است
پس از آن فرمود برای فرزند زنا علامات چند است که اول دشمنی ما اهل بیت
دوم آنست که میل بحرامی که از آن خلق شده بود دارد سوم آنکه
امر دین را سبک و خفیف شمارد چهارم آنکه نسبت بمردمان بحضور ایشان در ملاقات
و با برادران ظاهر بحضور نیکو نکند پس بد نخواهد بود که در حال حیض ...
عمل آورده شده است و دیگر از جمیل بن سالم و محمد بن حمران از حضرت
صادق علیه السلام مروی است عَجِبْتُ لِمَنْ فَزِعَ مِنْ اَرْبَعٍ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ
اِلَى اَرْبَعٍ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ اِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ حَسْبُنَا
اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَاِنِّي سَمِعْتُ اللّٰهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَانْقَلَبُوا
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَعَجِبْتُ لِمَنِ اغْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ اِلَى
قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاِنِّي سَمِعْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ
الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ وَعَجِبْتُ لِمَنْ مُكِرَ بِهِ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ اِلَى قَوْلِهِ وَاُفَوِّضُ
اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَاِنِّي سَمِعْتُ اللّٰهَ جَلَّ وَتَقَدَّسَ يَقُولُ
بِعَقِبِهَا فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَعَجِبْتُ لِمَنْ اَرَادَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا
كَيْفَ لَا يَفْزَعُ اِلَى قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَاِنِّي
سَمِعْتُ اللّٰهَ عَزَّ اسْمُهُ يَقُولُ بِعَقِبِهَا اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَداً

در بیان اربعه
در تحقیقات اربعه

یعنی ای یونس بن ظبیان خیراً من جنتک و عیشی مؤونة عجب مرا نیامد از کسیکه از کار خیر
بفزع و بیم اندازد که بکار خیر پناه برند و متوسل نشود عجب دارم از کسی که ترسناک شود
و بقول خدای عز و جل بیغه خدای کافی است ما را و بهترین وکیلان است پناه نبرد
چونکه از خدا روی جلاله شنیدم بعد از این آیه مبارکه بیغه منعت و فضل فانقلبوا بنعمة
و هیچ بدی و گزندی مس نکرد ایشان را و عجب دارم از کسیکه اندوهگین گردد و پناه
بقول خدای عز و جل لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین نبرد چونکه
از خدای عز و جل شنیده ام بعد از این آیه شریفه بیغه پس خدای نجات داد او را از
غم و کذلک ننجی المؤمنین و عجب دارم از کسیکه خواهان دنیا و زینت دنیا باشد چگونه پناه نبرد بقول
خدای تبارک و تعالی ما شاء الله لا قوة الا بالله چونکه از خدا عز اسمه شنیده ام بعد از
آیه و ان ترنی دلالت بیغه اگر چه مرا بینی کمتر از تو از جهت مال و فرزند پس امید است که
پروردگارم بدهد بهتر از بوستان تو بمن و کلمه عسی چون از جانب پروردگار باشد واجب است
یعنی میکند این حدیث مبارک بهمین نحو در کتاب مشکوة الانوار در ترجمه احوال
عروة بن [illegible] مسطور است و دیگر از محمد بن جعفر منقولست که حضرت فرمود لیس للجسد
خائن و لا للشعر [illegible] و لا للعافیة ثمن و کم من منعم علیه و هو لا یعلم
برای بدن خائنی نیست و [illegible] و عافیت را بهائی نیست و چه بسیار نعمت ها که
بنده ها نمیدانند و [illegible] و دیگر از معوذ بن جبل از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام مرویست من ضمن لی اربعة بأربعة ابیات فی الجنة من انفق
و لم یخف فقرا و انصف الناس من نفسه و افشی السلام فی العالم و ترک
المراء و ان کان محقا ضمانت کند برای من چهار خصلت بچهار خانه در بهشت هر کس انفاق کند
و نترسد از فقر و [illegible] مردم را از نفس خود و سلام بلند در عالم و ترک کند
جدال را اگر چه بر حق باشد و دیگر از [illegible] از آنحضرت مرویست اربعة
ینظر الله عز و جل الیهم یوم القیمة من اقال نادما و اغاث لهفانا او اعتق
نسمة او زوج عزبا [illegible] چهار کسند که خدا در روز قیامت نظر رحمت بایشان
میکند یکی آنکس که [illegible] و دیگری [illegible] و دیگر کسیکه
[illegible] بنده آزاد کند دیگر کسیکه بی زن را زن دهد

چهار کس منظور نظر الهی

و دیگر از



و دیگر از [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مسطور است ما ابتلی الله شیعتنا فلم
یبتلهم بأربع بان یکونوا لغیر رشده او ان یسألوا باکفهم او ان یؤتوا فی
ادبارهم او ان یکون فیهم اخضر ازرق [illegible] شیعیان ما [illegible] که خداوند
ایشان را [illegible] مبتلا نگرداند که [illegible] از رشد [illegible]
[illegible] سائل بکف [illegible] دیده [illegible] و دیگر از ابو [illegible]
از آنحضرت مرویست بنی الجسد علی اربعة اشیاء الروح و العقل و الدم
و النفس فاذا خرج الروح تبعه العقل و اذا رأی الروح شیئا حفظه علیه
العقل و بقی الدم و النفس [illegible] حضرت [illegible] روح و دیگر عقل
و دیگر [illegible] نفس [illegible] روح [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible] محفوظ [illegible] نفس [illegible] و دیگر از مفضل بن عمر از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت که قوام الانسان و بقاؤه باربعة بالنار
و النور و الریح و الماء فبالنار یأکل و یشرب و بالنور یبصر و یعقل و
بالریح یسمع و یشم و بالماء یجد لذة الطعام و الشراب فلولا النار
فی معدته لما هضمت الطعام و الشراب و لولا ان النور فی بصره
لما ابصر و لا عقل و لولا الریح لما التهبت نار المعدة و لولا الماء لم
یجد لذة الطعام و الشراب قوام و بقای انسان بچهار چیز است آتش و نور و باد
و آب پس بقوه حرارت آتش میخورد و میآشامد و بدستیاری نور میبیند و تعقل
میکند و به نیروی باد میشنود و میبوید و بدستیاری آب لذت طعام و شراب را
در مییابد پس اگر در معده آدمی قوه آتش نبود طعام و شراب را هضم نمیکرد و اگر نور
و فروغ در دیده نبود نمیدید و تعقل نمیکرد و اگر باد نبود آتش معده شعله ور نبود
و اگر آب نبود لذت طعام و شراب را درک نمینمود و دیگر از [illegible] منقولست
اربع یضئن الوجه النظر الی الوجه الحسن و النظر الی الماء الجاری و النظر
الی الخضرة و الکحل عند النوم چهار چیز روی را نورانی میگرداند یکی دیدن دیدار
نیکو و دیگر نظر بسوی آب گذران و دیگر دیدن سبزه و دیگر در هنگام خفتن سرمه
بچشم کشیدن و دیگر از [illegible] بن کثیر [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی

بنای جسد بر چهار چیز است

قوام و بقای انسان بچهار چیز است

چهار چیز روی را نورانی کند

اذا فشت اربعة ظهرت اربعة اذا فشا الزنا ظهرت الزلازل واذا امسکت
الزکوة هلکت الماشیة واذا جار الحکام فی القضاء امسک القطر من السماء
واذا خفرت الذمة نصر المشرکون علی المسلمین یعنی چهار اتفاق میفتد [illegible]
چیزها آشکار میشود هر وقت زنا آشکار شد زلزلها آشکار میشود و هر وقت زکوة [illegible]
[illegible] بمیرند چهارپایان هلاک گردند و هر وقت حاکم در حکومت بجور رود باران
از آسمان نبارد و هر وقت ذمه نگاه داشته نشود [illegible] کافران
بر مسلمانان نصرت یابند دیگر از محمد بن ابی عمیر [illegible] القضاة اربعة
قاض قضی بالحق وهو لا یعلم انه حق فهو فی النار وقاض قضی بالباطل
وهو لا یعلم انه باطل فهو فی النار وقاض قضی بالباطل وهو یعلم انه
باطل فهو فی النار وقاض قضی بالحق وهو یعلم انه حق فهو فی الجنة
حکام [illegible] قاضی که بحق حکم کند [illegible] در آتش است [illegible]
بحق [illegible] قاضی [illegible] باطل حکومت کند [illegible]
باطل [illegible] در آتش [illegible] باطل حکم کند [illegible]
[illegible] بحق حکومت کند [illegible]
[illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] ابی عبد الله علیه السلام [illegible] هم من الذی اجبر علیه وتلزمنی
نفقته [illegible]
ومع ذلک نفقه [illegible]
[illegible] پدر و مادر و فرزند و زوجه
دیگر از ابو الربیع شامی [illegible] از حضرت ابی عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
التی ینقع فیها [illegible] فرمود نهی رسول
الله صلی الله علیه وآله عن الدباء والمزفت والحنتم والنقیر قلت
وما ذاک قال الدباء القرع والمزفت الدنان والحنتم جرار الاردن





والنقیر خشبة کان اهل الجاهلیة ینقرونها حتی یصیر لها اجواف ینبذون
فیها وقیل ان الحنتم الجرار الخضر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] البر والصدق وحسن الخلق من اخلاق
الانبیاء [illegible]
دیگر از [illegible] از آن حضرت [illegible]
الاتمام فی اربعة مواطن حرم الله عز وجل وحرم رسوله صلی الله علیه
وآله وحرم امیر المؤمنین وحرم الحسین بن علی علیهم السلام [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علی بن [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از آن حضرت [illegible] العزائم اربعة اقرا باسم ربک الذی
خلق والنجم وتنزیل السجدة وحم السجدة [illegible]
[illegible] اربعة یذهبن ضیاعا البذر
فی السبخة والسراج فی القمر والاکل علی الشبع والمعروف الی من
لیس باهله [illegible]
[illegible]
دیگر از [illegible] از آن حضرت [illegible] اربعة تذهبن

ضیاعاً مودّة تمنحها من لا وفاء له ومعروف عند من لا شکر له وعلم عند
من لا استماع له وسرّ تودعه عند من لا حصافة له [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] در زندان [illegible] بلکه او بود [illegible] بلکه
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]
مفضّل بن عمر از آن حضرت روایت کرده [illegible] عرض کردم مسلمانان را
چند روز عید است فرمود [illegible] عرض کردم عید فطر و قربان و جمعه [illegible]
فرمود بزرگترین و شریفترین عیدها روز هیجدهم ذی الحجه است و آن روزیست که
رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ونصبه للناس
علماً [illegible] علم و علامت [illegible] عرض کردم [illegible] در آن روز چه کار
بر ما واجب است [illegible] در آن روز [illegible] روزه [illegible]
[illegible] و کذلک امرت الانبیاء
اوصیاؤها ان یصوموا الیوم الذی یقام فیه الوصی یتخذونه عیداً
ومن صامه کان افضل من عمل ستین سنة [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] دیگر از احمد بن ابی عبد الله [illegible] آن حضرت صلی الله علیه
[illegible] خمس من خمسة محال النصیحة من الحاسد محال والشفقة من العدوّ
محال والحرمة من الفاسق محال والوفاء من المرأة محال والهیبة من
الفقیر محال [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] اقول [illegible] ولا



الجود لذّة ولا للملوك وفاء ولا للکذّاب مروّة ولا للسود سفینة [illegible]
[illegible] از جهت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] وفا [illegible] دیگر
دروغ [illegible] مروت [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] للوفاء للملوک [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ولا [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] الصداقة محدودة فمن لم تکن فیه تلک الحدود فلا تنسبه
الی کمال الصداقة ومن لم تکن فیه شیء من تلک الحدود فلا تنسبه الی
شیء من الصداقة اوّلها ان تکون سریرته وعلانیته لک واحدة والثانیة
ان یری زینک زینه وشینک شینه والثالثة لا تغیّره علیک
ولا ولایة والرابعة لا یمنعک شیئاً تناله مقدرته والخامسة
ان لا یسلمک عند النکبات [illegible] صداقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابی عبد الله علیه السلام [illegible] خمسة ام القری [illegible]
الباقیة کانوا اذا ظلموا [illegible] اخرجتهم وهلکوا [illegible]
اذا [illegible]
[illegible]
[illegible]

و موفق نبودن رد ... کند از شر ... بسبب خطرها ... که منظم ... آدم
القرن و کثرت ... دیگر ... داخل ... آن ... وقت ...
... بر حضرت ...
خمس خصال من لم تکن فیه خصلة منها فلیس فیه کثیر مستمتع اولها الوفاء
والثانیة التدبیر والثالثة الحیاء والرابعة حسن الخلق والخامسة
وهی تجمع هذه الخصال الحریة پنج خصلت است ... [illegible]
... اول وفا است دوم ... حسن ... سوم حیا ...
حسن خلق پنجم آزادگی است ... و نیز از حضرت ... منقول است
خمس خصال من فقد واحدة منهن لم یزل ناقص العیش زائل العقل
مشغول القلب فأولها صحة البدن والثانیة الأمن والثالثة السعة
فی الرزق والرابعة الأنیس الموافق قلت وما الأنیس الموافق قال
الزوجة الصالحة والولد الصالح والخلیط الصالح والخامسة وهی تجمع هذه
الخصال الدعة پنج خصلت است ... از آنها ... [illegible]
... [illegible] ... اول صحت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... دیگر ... از حضرت ... منقول است
أقل ما یقسم بین العباد الیقین والقنوع والصبر والشکر والذی یکمل له هذا کله
العقل ... [illegible]
... و دیگر از صفوان ... از حضرت ... قال قال النبی
... لیس ... [illegible] ... من اعتصم بالله بنیة
صادقة وتوکل علیه فی جمیع اموره ومن ... فی لیله ونهاره
ومن رضی لأخیه المؤمن ما یرضاه لنفسه ومن لم یجزع علی المصیبة
... ومن رضی بما قسم الله له ولم یتهم الله فی رزقه ...
در ... [illegible] ...



باشد در ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... حضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حضرت ... علیه السلام ... فلقوا ... الطویل الأبیض
والقصیر القمی والأزرق ... والزاید ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت ... علیه السلام
... قال ألا أخبرک بخمسة لم یطلع الله علیها احدا من خلقه
... [illegible] ...
... إن الله عنده علم الساعة
وینزل الغیث ویعلم ما فی الأرحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا
وما تدری نفس بأی أرض تموت إن الله علیم خبیر ... حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ولا تقولن لشیء إنی فاعل ذلک غدا إلا أن یشاء الله
... امیر المؤمنین علیه السلام عرفت الله بفسخ العزائم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حضرت ... [illegible] ...

پنج چیز ... [illegible]

تحقیق ...

پنج چیز ...

در پنج چیز ...

بیاشود در

علم بسیار رسیده اند ولی علم غیب را احدی اعلام نفرموده اند ولیکن علم [illegible] آن
واقف گردانیده اند بعد از آن فرموده اند که تحت الخمس لا یعلمهن الا الله و این آیه را تلاوت
تلاوت فرمودند که ان الله عنده علم الساعة ... و هرکس مدعی علم این پنج چیز شود دروغ گفته
و از ائمه هدی علیهم السلام مروی است که این خمسه لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق
غیره تعالی بر رسته این پنج چیز علم این پنج و ظهور آن بر نفصیلا و تحقیقا مخصوص
تعالی گردانیده و آدمی بجمیع انواع آن طاقت ندارد [illegible] امور عارف بود و این
منافی آن نیست که بسیاری از اعلام حضرت علام الغیوب به بعضی از آن علم
جا [illegible] نبی امام [illegible] آیات شریفه و اخبار لطیفه [illegible] تصریح [illegible]
دلالت بر وقوع و حکم دارد بر دو علم و فعال و مستقیم و صعب است و ائمه
صلوات الله علیهم اکثر در [illegible] ظاهر [illegible] بر [illegible] هرشان بحسب ظاهر و ارواح
شریفه [illegible] در این [illegible] تحت [illegible] است ندادند [illegible] و غیر آن
[illegible] و کلمات [illegible] دقایق [illegible] علوم [illegible] و غیبات
بر اثبات [illegible] علوم [illegible] غیبات [illegible] عادات در [illegible] حضرت ائمه
[illegible] و سلم [illegible] چه [illegible] نبوت [illegible] مانند [illegible] و سلمان
و ابوذر در [illegible] آگاه [illegible] در [illegible] و اولیا [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عالم [illegible] و [illegible] بر [illegible] در [illegible]
و بعضی [illegible] اولوالعزم علیهم السلام [illegible] و ائمه هدی [illegible] و [illegible]
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] و [illegible] علیهم [illegible] الله
[illegible] بر امیرالمؤمنین و ائمه معصومین [illegible] لا یعلم
الغیب الا الله [illegible] مسطوره [illegible] غیب [illegible]
[illegible] علم [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] علوم [illegible] آن علم [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] علم [illegible] مع [illegible] است [illegible]
[illegible] عالم [illegible] است [illegible]
[illegible] عالم [illegible] است [illegible]





[illegible] مخصوص نیست [illegible] نزول باران و زمین و ملکوت آن فواید و منافع
[illegible] آن [illegible] خدا [illegible] که بر آن واقف [illegible] بلا [illegible] بود و مردم [illegible]
[illegible] را این [illegible] مرده و [illegible] نوع [illegible] باران در یک نقطه
نفع [illegible] و در نقطه [illegible] ضرر [illegible] و هم چنین [illegible] آن [illegible] و عواقب امور
[illegible] در رحم [illegible] جز خدا [illegible] که [illegible] فلان [illegible] این [illegible]
[illegible] که [illegible] احوال و احوال و [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] بر طریق اجمال است و تفصیل [illegible] در
علم [illegible] [illegible] و ائمه و اولیا و اولی العلم [illegible] از [illegible]
[illegible] و حصول [illegible] نزول باران [illegible] فلان [illegible] فلان ملک [illegible]
[illegible] غیب [illegible] غیب و [illegible]
علم [illegible] فرمودند [illegible] علم
و فیض مطلق [illegible] مر [illegible] غیر از [illegible]
[illegible] قدرت و علم و احاطت و بصیرت علام الغیوب [illegible] و [illegible]
[illegible] میزان و معیار [illegible] بر آن [illegible] علم [illegible]
مخصوص [illegible] الوجود [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و لا یعلمه الا الله [illegible] فی العلم [illegible] از [illegible]
[illegible] علیه السلام مروی است که ان جبرئیل کرا برجله خمسة انهار و لسان الماء
یتبعه الفرات والدجلة و نیل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت او سقی
منها فللامام والبحر المطیف بالدنیا [illegible] علیه السلام [illegible]
او [illegible] فرات و دیگر دجله و دیگر [illegible] مصر و دیگر [illegible]
و دیگر [illegible] پنج [illegible] آب [illegible] که [illegible] از این [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] و هم چنین [illegible] محیط [illegible] و دیگر از [illegible]
از آن حضرت مروی است [illegible] لا یأمنون [illegible] ذو المال الکثیر
لا [illegible] له والقائل [illegible] عن [illegible] الدنیا [illegible]
والآخذ [illegible] الکثیر و لا مال له والمحب [illegible] پنج [illegible]

پنج تن [illegible]

نجم اندر خوانده یکی آنکس که در هادر و سرگشته نجم دیده شده نجم دیگر آنکه اموال را دزدیده کرده بود
وا میر خواند دیگر آنکه طمع اموال [illegible] مرده بود بعد آن زن و نجم در دنیا و زور
در هر [illegible] دیگر آنکه گرفتار شده و از وی عیالبار نمیخواهد و [illegible] ناشده
دیگر آنکه [illegible] دیگر مبتلا [illegible] و ترحم و شوق و تشوقی بفارقت او [illegible] دیگر
در [illegible] خصال از حضرت [illegible] مروی بود از [illegible] حضرت امیر فردوس
الی علی الصلوات الرحمن [illegible] المنجم ملعون والکاهن ملعون والساحر
ملعون والمغنیة ملعونة ومن آواها واکل کسبها ملعون مردم ستاره
شمر ملعون هستند و کاهن و ساحر و زن مغنیه و هر کس که او را [illegible] و از
کسب او بخورد ملعون هستند و قال علیه السلام المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر
والساحر کالکافر والکافر فی النار و [illegible] فرموده منجم مانند کاهن است و کاهن
مانند ساحر و ساحر مانند کافر و کافر [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] طبقه [illegible] فلک [illegible]
[illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خمسة ینتظر
بهم الا ان یتغیروا الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از [illegible]
علیه [illegible] للرجل ان یدنو من امرأة اذا لم یکن لها [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] قبل قیام القائم الیمانی والسفیانی والمنادی ینادی من السماء
وخسف البیداء وقتل النفس الزکیة علامات [illegible]

ظ

ظ

فی خبر علامات [illegible] ظهور [illegible]

علیه الصلوة



علیه الصلوة [illegible] خبر [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] دیگر
[illegible] دیگر [illegible] نفس [illegible] مشکوة الانوار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الموفق نعم المولی ونعم الرفیق [illegible]
دیگر از عیون [illegible] روایت للزانی ست
خصال ثلث فی الدنیا وثلث فی الآخرة فاما التی فی الدنیا فیذهب
بنور الوجه ویورث الفقر ویعجل الفناء واما التی فی الآخرة فسخط
الرب جل جلاله وسوء الحساب والخلود فی النار [illegible]
خصلت [illegible] خصلت آن [illegible] آخرت اما
آن [illegible] خصلت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] ست
خصال ینتفع بها المؤمن بعد موته ولد صالح یستغفر له ومصحف یقرأ فیه
وقلیب یحفره وغرس یغرسه وصدقة ماء یجریه وسنة حسنة یؤخذ
بها من بعده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] ستة اشیاء لیس للعباد
فیها صنع المعرفة والجهل والرضا والغضب والنوم والیقظة [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] دیگر از [illegible] ستة لا

[illegible]

ستة لا تكون في المؤمن العسر والنكد واللجاجة والكذب والحسد والبغي

صفت در کسی که مؤمن باشد نمی‌باشد تنگ خلقی و [illegible] و لجاجت و [illegible]

دروغ گفتن و حسد و ستم کردن و در حدیث دیگر از ابو المغیره

مروی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که روایت کرد ستة لا ينبغي أن تسلم

عليهم اليهود والمجوس والنصارى والرجل على غائطه وعلى موائد

الخمر وعلى الشاعر الذي يقذف المحصنات وعلى المتفكهين

بالأمهات یعنی شش کس را سلام نباید کرد یهود و مجوس و نصاری و مردی که در

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] دو [illegible] و [illegible] کوید و [illegible]

و بکوید که [illegible] و [illegible] روایت است از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام [illegible] و [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] از جمله [illegible] که [illegible]

[illegible] حضرت

آدم علیه السلام [illegible] و [illegible]

حیوان [illegible] از [illegible] حیوان [illegible] آدم [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] قد [illegible]

[illegible] حضرت امام جعفر علیه السلام [illegible] آن حیوان [illegible]

[illegible] آن [illegible] و آن حیوان [illegible]

پس [illegible] أعمالكم [illegible] لقد [illegible]

أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن قتل ستة النحلة والنملة

والضفدع والصرد والهدهد والخطاف فأما النحلة فإنها تأكل طيبا

وتضع طيبا وهي التي أوحى الله عز وجل إليها ليست من الجن ولا من

الإنس وأما النملة فإنهم قحطوا على عهد سليمان بن داود عليه السلام

فخرجوا

بر شش کس سلام نباید کرد

[illegible]



فخرجوا يستسقون فإذا هم بنملة قائمة على رجليها مادة يديها إلى السماء وهي تقول

اللهم إنا خلق من خلقك لا غنى بنا عن فضلك فارزقنا من عندك

ولا تؤاخذنا بذنوب سفهاء ولد آدم فقال لهم سليمان ارجعوا إلى

منازلكم فإن الله تبارك وتعالى قد سقاكم بدعاء غيركم وأما الضفدع

فإنه لما أضرمت النار على إبراهيم شكت هوام الأرض إلى الله عز وجل

واستأذنته أن تصب عليها الماء فلم يأذن الله عز وجل لشيء منها

إلا للضفدع فاحترق منه الثلثان وبقي منه الثلث وأما الهدهد

فإنه كان دليل سليمان إلى ملك بلقيس وأما الصرد فإنه كان

دليل آدم عليه السلام من بلاد سرانديب إلى بلاد جدة شهرا وأما

الخطاف فإن دورانه في السماء أسفا لما فعل بأهل بيت محمد صلى الله

عليه وآله وتسبيحه قراءة الحمد لله رب العالمين ألا ترونه

هو يقول ولا الضالين [illegible] این حیوان [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام [illegible]

حیوان [illegible]

دیگر [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] در زمان سلیمان بن داود

علیه السلام مردمان [illegible] قحط و غلا شد [illegible] باران [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] ضفدع [illegible]

[illegible] جانوران [illegible]

خداوند عز و جل [illegible] آب [illegible] خداوند [illegible]

نهی از کشتن شش جانور

اجازه نداده و تفتیش محرق و بعد تفتیش کاری نمی‌روا آنچه بدیدیها این حیوان دلیل و
قوت سلیمان بود بر بلقیس ملکه یمن بود و آنها [illegible] دلیل حضرت آدم علیه السلام از جلادتر
او بود تا [illegible] نگاه [illegible] خلقت‌ها [illegible] این حیوان [illegible]
برابر [illegible] از آن [illegible] آل محمد صلی الله علیه وآله و فرموده [illegible]
الحمد لله رب العالمین [illegible] در کتاب
مجمع البحرین مسطور است [illegible] از کتاب [illegible] لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرأیته [illegible] این حیوان [illegible] الحکیم
و در صورت [illegible] این حیوان [illegible] و دیگر از [illegible]
روایت [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible] المحمدیة السمحة اقام الصلوة وایتاء
الزکاة وصیام شهر رمضان وحج البیت والطاعة للامام واداء حقوق المؤمن
فان من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامة خمسمائة عام علی رجلیه حتی
یسیل من عرقه اودیة ثم ینادی مناد من عند الله جل جلاله هذا
الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین عاما ثم یؤمر به
الی نار جهنم این حدیث [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
الطاعة [illegible] امام علیه السلام [illegible] اداء حقوق مؤمن [illegible] حق مؤمن [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ستة اولها التحوة
السنبوة والزنخ والقوره والکردی والحوتی وتلک [illegible]
[illegible] مجمع البحرین [illegible]
[illegible] و در صحاح اللغة [illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] بر خیر [illegible] و کیفیت [illegible]
[illegible] زمین [illegible] نفس [illegible]
[illegible] روایت [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] السحت انواع کثیرة
منها ما اصیب من اعمال الولاة الظلمة ومنها اجور القضاة واجور الفواجر
وثمن الخمر والنبیذ المسکر والربا بعد البینة فاما الرشا یا عمار فی
الاحکام فان ذلک الکفر بالله العظیم وبرسوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] حق [illegible] باطل [illegible]
[illegible] الناس علی ثلث
فرق مستضعف ومؤلف ومرجی ومعترف بذنبه وناصب ومؤمن [illegible]
[illegible] مستضعف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر محمد بن
علی بن [illegible] بن موسی بن بابویه قمی [illegible]
حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] ان اشد
الناس عذابا یوم القیامة لسبعة نفر اولهم ابن آدم الذی قتل اخاه ونمرود
الذی حاج ابراهیم فی ربه واثنان فی بنی اسرائیل هودا قومهم ونصراهم
وفرعون الذی قال انا ربکم الاعلی واثنان فی هذه الامة [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]

بوده است و دیگر نمرود بود و حضرت ابراهیم در آتش برد و دیگر دقیانوس و حجاج و دیگر
در نفر در بنی اسرائیل بعد از قوم خود بودند که دین موسی را تغییر دادند و مردم را به
دین یهود و نصرانی دعوت کردند و دیگری درین امت است که دیگر ابوبکر و عمر و
عثمان و معاویه است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که ستة لا ینبغی
ان تأتمنهم الرجل الحلیم ذو العلم الکثیر لا یعرف بذلک ولا یذکر به والحکیم
الذی یدبر ماله کل کاذب ینکر لا یؤتمن الیه والرجل الذی یأمن ذا المکر
والخیانة والسید الفظ الغلیظ الذی لا رحمة له والام التی لا تکتم عن الولد
السر وتفشی علیه والسریع الی لائمة اخوانه والذی لا یزال یجادل اخاه
مخاصماً له یعنی شش کس را امین نباید دانست اول مرد بردباری را که
علم بسیار داشته باشد و صفت و حالت او شناخته نباشد و دیگر مرد دانائی که
علم و مقام او مکتوم باشد خواه صفت نکند در مقام بیان و تبیان و اگر بر فرزندان
و آنچه بر او لازم است حکیم دانشمند است هر دروغگو و دو تیر بال و مال او را
و آنکه بعد از آن مکر و حیله کند فاسق و بدکار باشد و امین نخواهد بود
و آنکه در دولت غرور داشته باشد رحم ندارد و دیگر مادری که اسرار مکتوم
از فرزندان خود بپوشد و بعد از آن فاش کند و دیگر آنکه به غفلت عیب در ملامت و
سرزنش برادران و دیگر آنکه مجادله با برادران و دوستان کند و دشمنی
و جدل داشته باشد و دیگر از طرف
منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که لا یأکل فلانة الایمان قلب منافق
ولا زنجی ولا خوزی ولا کردی ولا بربری ولا نبط السواد ولا من
حملته امه من الزنا از جهت آن که بهره نیست و این طوایف مذکور شد
دیگر از عنوان منقول است که حضرت امام جعفر صادق فرمود ان من العلماء من
یحب ان یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاول من النار
ومن العلماء من اذا وعظ انف واذا وعظ عنف فذاک فی الدرک الثانی
من النار ومن العلماء من یری ان یضع العلم عند ذوی الثروة والشرف
ولا یری له فی المساکین وضعاً فذاک فی الدرک الثالث من النار ومن العلماء من یذهب





فی علمه مذهب الجبابرة والسلاطین فان رد علیه شیء من قوله او قصر فی
شیء من امره غضب فذاک فی الدرک الرابع من النار ومن
العلماء من یطلب احادیث الیهود والنصاری لیغزر به علمه ویکثر به حدیثه
فذاک فی الدرک الخامس من النار ومن العلماء من یضع نفسه للفتیا
ویقول سلونی ولعله لا یصیب حرفاً واحداً والله لا یحب المتکلفین
فذاک فی الدرک السادس من النار ومن العلماء من یتخذ علمه مروة
وعقلاً فذاک فی الدرک السابع من النار یعنی بعضی از علماء هستند که
علم خود را مخزون کرده کسی را فایده نرسانند و این عالم در طبقه اول از جهنم و
بعضی از علما هستند که هرگاه موعظه کنند دیگران را از روی تکبر و درشتی
موعظه نمایند و اگر کسی ایشان را موعظه کند عار دارند و این طایفه در درک دوم از جهنم
و از جمله علما کسی است که علم خود را به مردمان صاحب ثروت و شرف بگوید و
ایشان را در مساکین و فقرا دریغ دارند و این طایفه در درک سوم از جهنم
مکان دارند و از علما کسی است که در مقام علم خود طریقه جبابره
و سلاطین را داشته باشد و اگر کسی در قول او انکار کند یا اطاعت او نکند غضب
و تغیر کند و این عالم در درک چهارم از جهنم است و
از جمله علما کسی است که در طلب احادیث یهود و نصاری باشد تا علم
خود را زیاد کند و اقوال ایشان را بسیار داند و این عالم در درک پنجم از جهنم
و از علما کسی است که خود را از برای فتوی نصب کند و بگوید بپرسید از من و حال آنکه
یک حرف درست نداند و خدای تعالی متکلفین را دوست ندارد و این عالم
در درک ششم از جهنم مکان دارد و از
علما کسی است که علم خود را وسیله مروت و عقل قرار داده باشد و
صرف کند و این عالم در درک هفتم از جهنم است و دیگر از عبدالرحمن بن کثیر مروی است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمود الکبائر سبع فینا نزلت ومنا استحلت
فاولها الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله واکل مال الیتیم وعقوق
الوالدین وقذف المحصنة والفرار من الزحف وانکار حقنا فاما الشرک بالله العظیم

آیة الکبائر سبع

مردم را ظلم و عقوق ... مرتکب شده‌اند و مقدار آن در قرآن کریم بیان کرده که تحت نزدیک اند
عظیم و دیگر قتل نفس است و مقدار عظم گناهش است و دیگر خوردن مال یتیم است و دیگر
الفرار و الدین و آزار ایشان است و دیگر زنا کردن با زن عفیفه مطلقه است و دیگر فرار از
جهاد است و دیگر انکار حق ما است و ترک کنندهٔ علم از ایشان است و مقدار قتل [illegible] درجات
اکثر چه آیات قرآن کرده و [illegible] مقدار در باب اکثر به تو معلوم است که مردم [illegible]
کردند لاجرم که حق عز و جل مرتکب شده‌اند و قتل نفس [illegible] مقدار عظم گناه ایشان است این
مردم جفا کردند و حضرت امام حسین [illegible] و جماعتی [illegible] علیهم السلام شهید ساختند و خوردن مال یتیم
ها این مردم مال [illegible] عقوق [illegible] مقدار [illegible] مخصوص آن [illegible] داشته
[illegible] کرده‌اند و عقوق و آزار والدین مرتکب شده‌اند حق عز و جل در قرآن کریم می‌فرماید
النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ فَعَقُّوا رَسُولَ اللهِ
فِي ذُرِّيَّتِهِ وَعَقُّوا أُمَّهُمْ خَدِيجَةَ فِي ذُرِّيَّتِهَا وَأَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قَذَفُوا
فَاطِمَةَ عَلَيْهَا الصَّلَوةُ عَلَى مَنَابِرِهِمْ وَأَمَّا الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ فَقَدْ أَعْطَوْا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ بَيْعَتَهُمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ فَفَرُّوا عَنْهُ وَ
خَذَلُوهُ وَأَمَّا إِنْكَارُ حَقِّنَا فَهَذَا مَا لَا يَتَنَازَعُونَ فِيهِ [illegible] مؤمنان [illegible]
اولاد و ازواج آن حضرت [illegible] این مردم [illegible] عقوق
[illegible] ذریهٔ آن حضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه صلوات الله علیها [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
کشتند [illegible]

دیگر از ابو بصیر [illegible] مروی است از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
الدنيا سبعة أقاليم يأجوج ومأجوج والروم والصين والزنج وقوم موسى وأقاليم بابل

[illegible] حضرت صادق صلوات الله علیه مروی است [illegible] إِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ أَحَدُهُمْ عَلَى
صُورَةِ ابْنِ آدَمَ يَسْتَرْزِقُ اللهَ لِوُلْدِ آدَمَ وَالثَّانِي عَلَى صُورَةِ
الدِّيكِ يَسْتَرْزِقُ اللهَ لِلطَّيْرِ وَالثَّالِثُ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ يَسْتَرْزِقُ اللهَ

لِلسِّبَاعِ



لِلسِّبَاعِ وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ يَسْتَرْزِقُ اللهَ لِلْبَهَائِمِ وَنَكَّسَ الثَّوْرُ رَأْسَهُ
مُنْذُ عَبَدَ بَنُو إِسْرَائِيلَ الْعِجْلَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَارُوا
ثَمَانِيَةً حاملان عرش خداوند [illegible] بر صورت فرزند آدم است و از برای فرزندان آدم
از خدا طلب روزی می‌کند [illegible] بصورت خروس است و از برای مرغان از خدا
[illegible] روزی طلب می‌کند [illegible] بصورت شیر است و از برای درندگان روزی [illegible]
بصورت گاو است و از حضرت خداوند برای چهارپایان طلب روزی می‌کند و آن گاو
[illegible] از آن هنگام که [illegible] بنی اسرائیل گوساله [illegible]
[illegible] سر بزیر [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] در قرآن مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ذراع [illegible] ثَمَانِيَةُ أَذْرُعٍ
[illegible] وَالْكَتْبُ عَلَيْهِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ فَإِنَّ كُلَّ بَيْتٍ سَمْكُهُ أَكْثَرُ مِنْ ثَمَانِيَةِ أَذْرُعٍ
فَهُوَ مُحْتَضَرٌ يَحْضُرُهُ الْجِنُّ وَيَسْكُنُونَهُ [illegible] ذراع [illegible]
[illegible] ذراع [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] مخلوق
[illegible] ثَلَاثَةٌ [illegible]
وَالْمُتَرَبِّعُ فِي مَوْضِعِ الضِّيقِ وَالدَّاخِلُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ وَالْمُمَارِي فِيمَا لَا عِلْمَ لَهُ
وَالْمُتَمَرِّضُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَالْمُتَشَعِّثُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ وَالْمُخَالِفُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي
الْحَقِّ وَقَدِ اتَّفَقُوا عَلَيْهِ وَالْمُفْتَخِرُ بِآبَائِهِ وَهُوَ خِلْوٌ مِنْ صَالِحِ أَعْمَالِهِمْ
فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْخَلَنْجِ يُقْشَرُ لِحَاءً عَنْ لِحَاءٍ حَتَّى يُوصَلَ إِلَى جَوْهَرِيَّتِهِ وَهُوَ كَمَا قَالَ
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا [illegible]
[illegible]

جمع طبقه [illegible] در شمار [illegible] شد

دیگر کینه که در [illegible] هفت [illegible] شمار [illegible] در [illegible] بجلی [illegible] بودن از علوم ادراک
[illegible] دیگر [illegible] در [illegible] مقصود و مقصد و در آن [illegible] اندر [illegible] دیگر [illegible]
در [illegible] علم [illegible] و مجادله و مجادله و در زدن [illegible] [illegible] غضب [illegible]
دیگر [illegible] بصیرت [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] و این حسن [illegible] خلیج است خلیج در [illegible] و دورث [illegible]
بمنزله خلیج [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در حق [illegible] [illegible] که مردم [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] دیگر از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] در حق [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] در حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فمن حسنکم ان لم یکن فیکم شیء من الکبائر فاستعدوا انکم فی الجنة
[illegible] ضعف [illegible] از معصیت کبیره [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و عقوق والدین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مال یتیم را از [illegible] و ربا [illegible] [illegible]
[illegible] صغیره [illegible] من ذلک [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] معصیت کبیره [illegible] [illegible]
و [illegible] دلالت [illegible] دلالت [illegible] [illegible]
بمعصیت [illegible] از آن [illegible] صغیره [illegible]
و هر معصیت [illegible] [illegible] خدای عظیم [illegible] و دیگر از سلیمان بن [illegible]
از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] اذا هم العبد بحسنة کتبت له حسنة فاذا
عملها کتبت له عشر حسنات واذا هم بسیئة لم تکتب علیه فاذا عملها
اجل تسع ساعات فان ندم علیها واستغفر وتاب لم تکتب علیه وان
لم یندم ولم یتب منها کتبت علیه سیئة واحدة [illegible] [illegible]

[illegible] عشر حسنات

[illegible]



[illegible] بنویسد [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و استغفار [illegible] و توبه [illegible] آن معصیت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دیگر از عبد الله بن [illegible] از آن حضرت علیه السلام
مرویست من وطئ امرأته قبل تسع سنین فأصابها عیب فهو ضامن
هر مردی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] حد بلوغ
المرأة تسع سنین [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] الجراد والقمل والضفادع والدم و
الطوفان والحجر والبحر والعصا والید [illegible] [illegible]
دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دیگر از حسن بن عطیه [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام مکارم الکرام
عشر فان استطعت ان تکون فیک فلتکن فانها تکون فی الرجل ولا تکون
فی ولده وتکون فی ولده ولا تکون فی ابیه وتکون فی العبد ولا تکون فی
الحر صدق الخبر وصدق اللسان واداء الامانة وصلة الرحم واقراء
الضیف واطعام السائل والمکافاة علی الصنائع والتذمم للجار والتذمم
للصاحب ورأسهن الحیاء اطلاق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] صدق [illegible] صدق لسان و دیگر اداء امانت
و دیگر صلهٔ رحم و [illegible] و اطعام سائل و مکافات و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر از عبد الله بن سنان مرویست از حضرت ابی عبد الله صادق صلوات الله علیه که فرمود
انّ الله تبارک وتعالی خصّ رسوله صلّی الله علیه وآله بمکارم الاخلاق
فامتحنوا انفسکم فان کانت فیکم فاحمدوا الله عزّ وجلّ وارغبوا الیه
فی الزیادة منها فذکرها عشرة خداوند تبارک وتعالی رسول خود را بمکارم
اخلاق مخصوص و امتیاز داد پس امتحان نفوس خود نمائید اگر این مکارم در شما
موجود باشد خداوند عزّ وجلّ را حمد و ثنا کنید و رغبت بزیادتی آن کنید پس ده خصلت
را شمرد یقین و دیگر قناعت و دیگر صبر و دیگر شکر و دیگر رضا و دیگر حسن خلق
و دیگر سخاوت و دیگر غیرت و دیگر شجاعت و دیگر مروت و دیگر از صهیب بن عباد
از پدرش از امام جعفر صادق علیهم السلام مرویست عشر من لقی الله بهنّ دخل
الجنّة شهادة ان لا اله الّا الله وانّ محمّدا رسول الله والاقرار ده کار است دخول بهشت
بما جاء من عند الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحجّ البیت وصوم
شهر رمضان والولایة لاولیاء الله والبراءة من اعداء الله واجتناب
کلّ مسکر ده چیز است که هر کس خدا را ملاقات کند با آن ده خصلت داخل بهشت
میشود یکی شهادت بوحدانیت حضرت احدیت و دیگر شهادت برسالت خاتم مرتبت
و دیگر اقرار بآنچه از جانب خداوند رسیده است و دیگر برپا داشتن نماز و دیگر
دادن زکوة و حج بیت الله و روزه داشتن ماه رمضان
و دوستی با اولیای خدا و بیزاری از دشمنان خدا و اجتناب از هر مسکر
و دیگر از یحیی بن عمران حلبی مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
لا یطمعنّ ذو الکبر فی الثناء الحسن ولا الخبّ فی کثرة الصدیق ولا السیّئ
الادب فی الشرف ولا البخیل فی صلة الرحم ولا المستهزئ بالناس فی صدق ده ترک باید کرده
المودّة ولا القلیل الفقه فی القضاء ولا المغتاب فی السلامة ولا الحسود طمع کرد
فی راحة القلب ولا المعاقب علی الذنب الصغیر فی السؤدد ولا القلیل
التجربة المعجب برایه فی الریاسة یعنی ده کس ده چیز را در ده مقام وصفت طمع نکند
کسیکه تکبر داشته باشد طمع در مدح و ثنا و تعریف نکند و کسیکه از مردم مکار است
کثرت دوست طمع در آن نباید بکند و دیگر کسیکه بی ادب باشد

در فیما



در شرف نباید در طمع باشد و هر کس بخیل باشد در صله رحم نباید طمع کند و هر کس مردم را استهزا
نماید نباید در صدق دوستی مردمان طمع کند و هر کس علم و فقهش اندک است در قضاوت
و حکومت طمع کند و هر کس غیبت مردمان کند در سلامت طمع نکند و هر کس حسود
است نباید در راحت قلب طمع نماید و هر کس برای گناه کوچک عقوبت کند نباید در بزرگی
طمع کند و هر کس کم تجربه و معجب برای خود است نباید طمع در ریاست کند
دیگر از احمد بن محمد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است الحیاء علی عشرة اجزاء
تسعة فی النساء وواحدة فی الرجال فاذا حاضت الجاریة ذهب جزء من حیائها
فاذا تزوّجت ذهب جزء فاذا افترعت ذهب جزء وبقی لها خمسة اجزاء
فان فجرت ذهب حیاؤها کلّه وان عفّت بقی لها خمسة اجزاء یعنی
حیا را ده جزء است نه جزء آن در زنان و یک قسمتش در مردان است پس چون دختر حیض
ببیند یک جزء از حیا او کاسته شود و چون با مرد تزویج شود یک جزء دیگر از او
و چون بکارت او برداشته شود جزء دیگر از حیائش در آن ایام برود و از آن ده قسمت پنج
قسمتش باقی میماند و اگر در فسق افتد تمام حیا از او برود و اگر عفت
داشته باشد آن پنج قسمت بر جا میماند و دیگر از ضریس کناسی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ده بستیه مرد
مرویست انّ الله تبارک وتعالی جعل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها فی النساء
وواحدة فی الرجال ولولا ما جعل الله عزّ وجلّ فیهنّ من اجزاء الحیاء علی قدر
اجزاء الشهوة لکان لکلّ رجل تسع نسوة متعلّقات به یعنی خدای تبارک وتعالی شهوت را
ده جزء و قسمت کرده نه جزء و قسمت در قالب زنان و یک قسمت در مردان است
و اگر نه چنین بود در زنان نیز از ده جزء حیا نه جزء نبود هر مرد را نه زن در آویختی ط
دیگر از مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیهما السلام
مرویست انّ الله تبارک وتعالی جعل للمرأة صبر عشرة رجال فاذا حملت زادها
قوّة عشرة رجال اخری یعنی خداوند تبارک وتعالی برای زن صبر و تحمل ده مرد قرار داده
و چون زن آبستن شود نیروی ده مرد دیگر نیز بر او مزید شود قوت ده مرد پیدا میکند و دیگر
از ابی بصیر مرویست و از حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه منقول است که فرمود انّ الله زن را صبر ده مردی
عزّ وجلّ جعل للمرأة صبر عشرة رجال فاذا هاجت کانت لها قوّة عشرة رجال

آورده‌اند که حضرت فرمود که از این [illegible] ده مرد [illegible] بمیان آمد [illegible] ده مرد
قوت [illegible] دیگر در کتاب خصال از حفص بن غالب از حضرت صادق علیه السلام النشرة فی
عشرة اشیاء المشی والرکوب والارتماس فی الماء والنظر الی الخضرة والاکل
والشرب والنظر الی المرأة الحسناء والجماع والسواک ومحادثة الرجال در
مجمع البحرین مسطور است در حدیث داود غسل الرأس بالخطمی نشرة نشستن سر با خطمی
[illegible] نشرة [illegible] و [illegible] حرز است و
[illegible] نشرة [illegible] تعویذی است [illegible] مجنون و مریض
[illegible] نشرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث النشرة فی عشرة اشیاء [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
لانه المصلی لا یستطیع ان یرد السلام لان التسلیم من المسلم تطوع والرد
فریضة ولا علی آکل الربا ولا علی رجل جالس علی غائط ولا علی الذی
فی الحمام ولا علی الفاسق المعلن بفسقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر [illegible]

ده چیز [illegible]

[illegible]



دیگر مسلم بن خالد مکی [illegible] عبد الرحمن حدیث [illegible] از حضرت امام جعفر صادق [illegible]
روایت [illegible] تمیم بن بهلول [illegible]
من امة جدی صلی الله علیه وآله لا تحجونا الی الناس وتبغضونا
ولا تتولونا وتخذلونا وتخذلون الناس عنا فتم اعداؤنا فحقا لهم
نار جهنم ولهم عذاب الحریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خلقه فلا ترى احدا من الناس فی خلقه زیادة الا وجدته [illegible]
[illegible] من الرجال فلا ترى لله عز وجل خلقا
ناقص الخلقة الا وجدت فی [illegible] علینا [illegible] للولادة
فلا ترى لله خلقا ولد اعور الیمین الا کان لنا محاربا ولاعدائنا سلما
[illegible] من الرجال فلا ترى لله عز وجل خلقا غریبا وهو الذی قد
[illegible] فلم یبیض شعره وترى لحیته مثل حنک الغراب الا کان علینا
مؤالبا ولاعدائنا [illegible] من الرجال فلا ترى منهم احدا الا
کان لنا شتاما ولاعدائنا مداحا [illegible] من الرجال فلا ترى [illegible]
الا وجدته [illegible] بالنمیمة علینا [illegible] من الرجال فلا تلقى
منهم احدا الا وجدته [illegible]
[illegible] والمجذوم وهم حصب جهنم هم لها واردون
والمنکوح فلا ترى منهم احدا الا وجدته [illegible] بهجائنا ویؤلب علینا
واهل مدینة تدعى سجستان هم لنا اهل عداوة [illegible] شر الخلق [illegible]
علیهم من العذاب ما على فرعون وهامان وقارون واهل مدینة تدعى

ولا تحبونا

الرّيّ هم أعداء الله وأعداء رسوله وأعداء أهل بيته يرون حرب أهل بيت
رسول الله صلّى الله عليه وآله جهاداً ومالهم مغنماً فلهم عذاب الخزي
في الحياة الدنيا والآخرة ولهم عذابٌ مقيم وأهل مدينةٍ تدعى الموصل
هم شرّ من على وجه الأرض وأهل مدينةٍ تسمّى الزوراء تُبنى في آخر
الزمان يستشفعون بدمائنا ويتقرّبون ببغضنا يوالون في عداوتنا
ويعادون في حبّنا وقتالنا كما يا أنس فاحذرهم هؤلاء أعداؤهم
فإنّهم لا يخلوا اثنان منهم بأحدٍ من أهلك إلّا همّوا بقتله
در ضلالت و ... ... ... از ... مثلاً ... از ... 
... بود در میان مردم ... که در ... اعتقاد او بود در حق
... در ... و ... ... ... داده بود ... و ... 
در میان مردان ... ... ... ... بعنوان ... خلق ...
... در حق ... ... ... ... ... ... ... و ...
... که ... ... ... ... ... ... ... ... و دشمنان
در صلح ... ... غریب ... ... ... ... و ...
... ... ... ... سیاه ... ... ... ... از ...
زیرا که ... ... ... ... ... غریب ... ... دراز ... و ...
سفید ... ... ... ... غراب سیاه ... و در میان خلوق ...
... ... از ... ... ... ... و ... دشمنان ... و دیگر
... سیاه ... ... مردم ... مرد ... ... آخر ...
و دشمنان ... ... ... و دیگر مرد ... ... ... مرد ...
... ... ... در حق ... ... ... ...
... ... ... و دیگر ... ... ... ...
... ... از ... ... ... ...
... ... از راه ... ... و دیگر ... ... ... ...
و ... ... ... ... ... و دیگر مرد ... ... ... 

جاعت ...



جاعت ... ... ... ... ... ... ... ... و ...
و دیگر مردم ... ... ... ... ... ... ... ...
از ... ... ... ... ... ... ... ... ...
و دیگر مردم ... ... ... ... ... ... دشمنان ... و دشمنان اهل‌البیت
شان و دشمنان اهل‌بیت ... ... ... ... ... ...
و ... ... ... ... ... ... ... ...
رسوا ... ... ... ... ... و دیگر ... ... ...
دارد ... از تمام خلوق ... زمین بدتر ... و دیگر ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
و دیگر ... ... ... ... ... ... إنّ الله عزّ وجلّ ليكرم ابن
الأربعين ويستحي من أبناء الثمانين ... ... ... ... ...
... و دیگر ... از حضرت ... ... ... ... ...
إذا بلغ العبد ثلاثاً وثلاثين سنة فقد بلغ أشدّه وإذا بلغ أربعين سنة
بلغ منتهاه فإذا طعن في إحدى وأربعين فهو في النقصان وينبغي لصاحب
الخمسين أن يكون كمن كان في النزع ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ...

خدا ... ... ... ... ...

ولکن رحمت نکوشته و نیز از ابوبصیر از آن حضرت منقولست ان العبد لفی فسحة
من امره ما بینه وبین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی
الله عز وجل الی ملکیه انی قد عمرت عبدی عمرا فغلظا وشددا وتحفظا
واکتبا علیه قلیل عمله وکثیره وصغیره وکبیره یعنی بنده در گشادگی است از امر خود تا چهل سال عمر
بکند پس ... نزد ... و ... چهل ساله شد وحی میکند خداوند عز وجل بسوی
دو ملک ... و ... که من ... عمر عطا کردم
... و غلظت ... و ... اعمال ... و حفظ ... و ... کنید
... و ... و صغیر و کبیر اعمال او را بنویسید ... و ... ترجمه ... ملائکه
... و عقل ... خداوند ... بنده ... میرساند
... عقوبت ... و ... و ضبط ... دیگر از حضرت ... منقولست
... از آن حضرت منقولست اذا بلغ المرء اربعین سنة امنه الله عز
وجل من الادواء الثلثة الجنون والجذام والبرص واذا بلغ خمسین خفف الله
حسابه فاذا بلغ ستین رزقه الانابة الیه فاذا بلغ السبعین احبه اهل
السماء فاذا بلغ الثمانین امر الله باثبات حسناته والقاء سیئاته فاذا بلغ
التسعین غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وکتب اسیر الله فی
ارضه وفی حدیث آخر فاذا بلغ المائة فذلک ارذل العمر ان یکون
عقله عقل سبع سنین یعنی مرد چهل ساله شد خداوند عز وجل او را از سه درد در امان
داشت ... و ... است ... و چون پنجاه ساله شد ... حسابش را سبک کند
و چون شصت ساله شد روزی او میکند بازگشت بسوی خود و چون هفتاد
ساله شد محبوب اهل آسمان میشود و چون هشتاد ساله شد ... خداوند ... میکند
... و ... بدیهای او را ... و چون نود ساله شد
... گناهان گذشته و آینده او را ... و در ... او را اسیر خدا در
زمین ... و در حدیث دیگر است که چون صد ساله شد ارذل العمر است که
عقل او ... مثل عقل هفت ساله است ... اول ...
... و ... در این ... طفولیت ... 



گناه نود ساله آمرزیده شود



و در قرآن مجید ... که ... که ... بسیار ... حضرت ... ملکوت
... و ... حفظ و فهم ... در ...
... و ... و عقل ... و ...
... از حضرت امام ... علیه السلام ... یوقف بالشیخ یوم القیمة فیدفع الیه
کتابه ظاهره للناس لا یری الا مساوی فیطول ذلک علیه
فیقول یا رب اتامر بی الی النار فیقول الجبار جل جلاله یا شیخ انی استحیی
ان اعذبک وقد کنت تصلی لی فی دار الدنیا اذهبوا بعبدی الی الجنة
... روز قیامت ... را ... نامه اعمال ...
... و ... که ... و ... و ...
... بکنیم ... جل جلاله
... و ... از حضرت ... در حدیث ...
... از ... که ... لما اهبط
الله عز وجل آدم علیه السلام من الجنة اهبط معه عشرین ومائة قضیب
منها اربعون ما یؤکل داخلها وخارجها واربعون منها ما یؤکل داخلها
ویرمی خارجها واربعون منها ما یؤکل خارجها ویرمی داخلها وغرارة
فیها بذر کل شیء یعنی ... حضرت آدم ... 
... از ... میوه ... و ... پوست ... و ...
... و ... و ...
... و ... حضرت ... میوه ...
... از ...

حدیث پنجم در فضیلت شرایع دین
از حضرت صادق علیه السلام منقولست

در کتاب خصال ابن بابویه از روات متعدده از حضرت جعفر بن
محمد صلوات الله علیهما روایت کرده است قال هذه شرائع الدین لمن تمسک بها
واراد الله هداه اسباغ الوضوء کما امر الله عز وجل فی کتابه الناطق

در شرایع دین

در آداب وضو و تمام ... غسل

غسل الوجه واليدين إلى المرفقين ومسح الرأس والقدمين إلى الكعبين مرة مرة
ومرتان جائز ولا ينقض الوضوء إلا البول والريح والنوم والغائط والجنابة
ومن مسح على الخفين فقد خالف الله ورسوله وكتابه ووضوؤه لم يتم وصلاته
غير مجزية والأغسال منها غسل الجنابة والحيض وغسل الميت وغسل من
مس الميت بعد ما يبرد وغسل من غسل الميت وغسل يوم الجمعة وغسل
العيدين وغسل دخول مكة وغسل دخول المدينة وغسل الزيارة وغسل الإحرام
وغسل يوم عرفة وغسل ليلة سبع عشرة من شهر رمضان وغسل ليلة
تسع عشرة من شهر رمضان وغسل إحدى وعشرين وليلة ثلث وعشرين
شسته بقدر رابع دفعه ... تمسک کران سر و قدمها تا کعبین یکدفعه
بوی و ناقض وضو نیست ... خدا ... در کتاب ... شش ... و مردود است
و مسح سر و پا ... یکدفعه دو دفعه جائز است و وضو باطل نمی‌کند
شکم و خواب ... و جنابت و هر کس بر موزه مسح
کند بخدا و رسول خدا و کتاب خدا مخالفت کرده و وضوی او تمام و نماز او درست
نیست و غسلها چند نوع است غسل جنابت دیگر غسل حیض و دیگر غسل میت و دیگر غسل
مس میت است بعد از آنکه سرد شده باشد و دیگر غسل کسی که میت را غسل داده
دیگر غسل روز جمعه و دیگر غسل عیدین و دیگر غسل داخل شدن مکه معظمه و دیگر غسل دخول
مدینه طیبه و دیگر غسل زیارت و دیگر غسل احرام و دیگر غسل روز عرفه و دیگر غسل شب هفدهم
ماه رمضان و دیگر غسل شب نوزدهم ماه رمضان و دیگر غسل شب بیست و یکم و دیگر غسل
شب بیست و سیم ماه رمضان است أما الفرض فغسل الجنابة وغسل الحيض
واجب وصلاة الفريضة الظهر أربع ركعات والعصر أربع ركعات والمغرب
ثلاث ركعات والعشاء الآخرة أربع ركعات والفجر ركعتان فجملة الصلاة
المفروضة سبع عشرة ركعة والسنة أربع وثلاثون ركعة منها أربع ركعات
بعد المغرب لا تقصير فيها في السفر والحضر وركعتان من جلوس بعد العشاء
الآخرة تعدان بركعة وثمان ركعات في السحر وهي صلاة الليل والشفع
ركعتان والوتر ركعة وركعتا الفجر بعد الوتر وثمان ركعات قبل الظهر و

در غسل واجب

در صلوات مفروضه

ثمان ركعات



ثمان ركعات قبل العصر والصلاة تجب في أول الأوقات وفضل الجماعة
على الفرد بأربعة وعشرين ولا صلاة خلف الفاجر ولا يقتدى إلا بأهل
الولاية ولا يصلى في جلود الميتة وإن دبغت سبعين مرة ولا في جلود
السباع ولا يسجد إلا على الأرض أو ما أنبتت الأرض إلا المأكول
والقطن والكتان ويقال في افتتاح الصلاة تعالى عرشك ولا يقال تعالى
جدك ولا يقال في التشهد الأول [السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين] لأن تحليل الصلاة هو التسليم
وإذا قلت هذا فقد سلمت والتقصير في ثمانية فراسخ وهو بريدان
وإذا قصرت أفطرت ومن لم يقصر في السفر لم تجز صلاته لأنه قد زاد في
فرض الله عز وجل والقنوت في جميع الصلوات سنة واجبة في الركعة
الثانية قبل الركوع وبعد القراءة والصلاة على الميت خمس تكبيرات
فمن نقص منها فقد خالف السنة والميت يسل من قبل رجليه سلا
والمرأة تؤخذ بالعرض من قبل اللحد والقبور تربع ولا تسنم والإجهار
ببسم الله الرحمن الرحيم في الصلاة واجب وفرائض الصلاة سبع الوقت
والطهور والتوجه والقبلة والركوع والسجود والدعاء بغیر از غسل
مذکوره بعضی فرض است که غسل جنابت و غسل حیض است ... سنت است و نماز
واجب چهار رکعت ظهر و چهار رکعت عصر و سه رکعت مغرب و چهار رکعت خفتن
و دو رکعت قبل از طلوع آفتاب پس جمله نمازها روز هفده رکعت است و نمازهای
سنت سی و چهار رکعت است از آن جمله چهار رکعت بعد از نماز مغرب و در آن چهار
رکعت فرقی در سفر و حضر نیست و دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن
است و این دو رکعت نشسته بجای یک رکعت است و هشت رکعت در آخر
شب و نماز شب است و نماز شفع دو رکعت است و نماز وتر یک رکعت و دو رکعت فجر
بعد از وتر است و هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر
و فضیلت نماز گزاردن در اول وقت ... و در ... نماز ... نماز گزاردن
بجماعت بیست و چهار مرتبه زیاده بر نماز فرادی فضلش بیشتر است و در عقب کسیکه
فاجر باشد نماز نمی‌توان کرد ... و اقتدا نباید کرد مگر به اهل ولایت ...

و از نوبت مرد اربع اگر چه بفاصله دفعه [illegible] شده و هم [illegible] در نوبت خوانده
در رکعت نماز [illegible] و جز بر زمین یا بکمر از زمین [illegible] اگر [illegible] نوبت [illegible]
و کسی که [illegible] نتوان کرد و در افتتاح نماز گفتن [illegible] تکبیر [illegible]
قال [illegible] در تشهد اول کلمه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible]
کند [illegible] نماز [illegible] تسلیم است [illegible] آن کلمه [illegible] سلام [illegible] و از نماز [illegible]
در مجمع البحرین [illegible] در حدیث صلوة [illegible] تحلیلها التسلیم [illegible]
المضطر [illegible] التسلیم [illegible] لتکبیر [illegible] السلام و الافعال [illegible] الصلوة
[illegible] عند الفراغ منه ما کان حراما علیه [illegible]
کلمه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible] از قرار [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و آن افعال و اقوال [illegible] در نماز [illegible] جایز [illegible]
تشهد اول [illegible] در رکعت [illegible] سوره [illegible] از نماز [illegible]
و [illegible] در رکعت آخر [illegible] در نماز [illegible] رکعت [illegible] تشهد اول
[illegible] و تقصیر [illegible] نماز [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] نماز [illegible] روزه [illegible] واجب
[illegible] و هر کس [illegible] نماز [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] واجب [illegible] و قنوت در
نماز [illegible] در رکعت [illegible] از رکوع [illegible] واجب است [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] واجب [illegible]
[illegible] و قنوت [illegible]
و [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم در نماز واجب است و [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] و دیگر [illegible] رکوع و دیگر [illegible]
و دیگر دعا [illegible] و الزکوة فریضة واجبة علی کل مائتی درهم خمسة دراهم
و لا یجب فیما دون ذلک من الفضة و لا یجب علی مال زکوة حتی یحول علیه
الحول من یوم یملکه صاحبه و لا یحل ان تدفع الزکوة الا الی اهل الولایة والمعرفة
و یجب علی الذهب الزکوة اذا بلغ عشرین مثقالا فیکون فیه نصف دینار

در احکام زکوة

ویجب علی الحنطة



ويجب على الحنطة والشعير والتمر والزبيب اذا بلغ خمسة اوسق العشر ان
كان سقي سيحا وان سقي بالدوالي فعليه نصف العشر والوسق ستون
صاعا والصاع اربعة امداد ويجب على الغنم الزكوة اذا بلغ اربعين
شاة وتزيد واحدة فيكون فيها شاة الى عشرين ومائة فان زادت واحدة
فيها ثلاث شاة الى ثلثمائة وبعد ذلك يكون في كل مائة شاة شاة ويجب
على البقر الزكوة اذا بلغت ثلثين بقرة تبيعة حولية فيكون فيها تبيع حولي
الى ان تبلغ اربعين بقرة ثم يكون فيها مسنة الى ستين ويكون فيها
مسناة الى تسعين ثم يكون فيها ثلث تبايع ثم بعد ذلك في كل ثلثين
بقرة تبيع وفي كل اربعين مسنة ويجب على الابل الزكوة اذا بلغت
خمسة فيكون فيها شاة فاذا بلغت عشرة فشاتان فاذا بلغت خمس عشرة
فثلاث شياة فاذا بلغت عشرين فاربع شاة فاذا بلغت خمسا وعشرين
فخمس شياة فاذا زادت واحدة ففيها بنت مخاض فاذا بلغت خمسا وثلثين
وزادت واحدة ففيها ابنة لبون فاذا بلغت خمسا واربعين وزادت
واحدة ففيها حقة فاذا بلغت ستين وزادت واحدة ففيها جذعة الى
ثمانين فان زادت واحدة ففيها ثني الى تسعين فاذا بلغت تسعين ففيها
ابنتا لبون فان زادت واحدة الى عشرين ومائة ففيها حقتان طروقتا
الفحل فاذا كثرت الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين
حقة وتسقط الغنم بعد ذلك ويرجع الى اسنان الابل
وزكوة الفطرة واجبة على كل رأس صغير او كبير حر او عبد ذكر او
انثى اربعة امداد من الحنطة والشعير والتمر والزبيب وهو صاع تام ولا
يجوز دفع ذلك اجمع الا الى اهل الولاية والمعرفة لفظ زكوة بازاء
[illegible] و [illegible] در قرآن [illegible] و سنت [illegible] است و این کلمه [illegible]
[illegible] ادای زکوة موجب برکت [illegible]
فضیلت [illegible] زکوة موجب تطهیر [illegible]
از خبث و نفس [illegible] از بخل و در شریعت مطهره عبارت از صدقه است [illegible]

درمیان داشته است بر او است بحسب تقدیر با ملاحظه شرع تا هر روز بوجهی از وجوه زکوة
بر متعلق مالی است و زکوة فطره متعلق ابدان است و قول فقها که قد افلح من تزکی
مراد زکوة فطره است و نماز عید [illegible] فرموده و ذکر اسم ربه فصلی
[illegible] و موقوف [illegible] زکوة [illegible] بقدر [illegible] کشت و زرع
باید و صلوة [illegible] در زکوة الارض [illegible] زمین از
[illegible] و فقها [illegible] شارع
و [illegible] در کتب [illegible] بر عنوان زکوة [illegible] آن اینست
اول آنست که بالغ عاقل و حر [illegible] دیوانه [illegible] عبد [illegible]
زکوة [illegible] در جمیع مال [illegible] تجارات و مستغلات
[illegible] زکوة [illegible] علاقه [illegible] عبارت
از شتر و گاو و گوسفند [illegible] از انواع [illegible] و غلات اربعه [illegible] گندم
و جو و خرما و مویز است و بر نقدین [illegible] طلا و نقره مسکوک است و مستحب است زکوة در
[illegible] و [illegible] در مال التجاره [illegible]
و [illegible] مستحب است [illegible] زکوة نقد [illegible] زکوة [illegible] در [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
زکوة آن [illegible] دینار [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] درهم [illegible] نقد [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زکوة آن [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] در [illegible] حیوان [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] در [illegible] زکوة [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] نصاب [illegible] و آن عبارت از مقدار [illegible] آن [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] در زکوة مال التجاره [illegible] زکوة مال التجاره [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] زکوة [illegible]

جایز نیست



جایز نیست و هم چنین [illegible] ادای [illegible] واجب بقول [illegible] جایز نیست [illegible]
[illegible] و [illegible] در نیت [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] جایز [illegible] و هم چنین جایز نیست
[illegible] زکوة [illegible] آن [illegible] فقرا [illegible]
و [illegible] وقت [illegible] زکوة [illegible] الاقرب فالاقرب [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] در
[illegible] زکوة [illegible] فقرا [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] وجوب النفقه [illegible] و [illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible] زکوة [illegible] در [illegible]
[illegible] مؤلفة قلوب [illegible] از کفار [illegible]
[illegible] از زکوة در [illegible] مؤلفه
در آزاد [illegible] مقدار
[illegible] و [illegible] زکوة باشد
[illegible] از زکوة [illegible] از زکوة [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] آزاد [illegible] ششم [illegible]
صرف [illegible] باشد [illegible] هفتم [illegible]
در [illegible] و [illegible]
علیهم السلام [illegible] آن [illegible]
[illegible] هشتم ابن السبیل [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] و زکوة [illegible] اثنا عشری [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] وجوب النفقه [illegible]

[illegible]

هر چند بالا روند و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پائین روند و زن و بنده و بنابر اینها که
زکوة بدهد به اقارب بر ایشان حالا حرام است و غیر از اینها اگر [illegible] مذکور شد اگر دادن
آن را به ایشان مطلوب باشد و غیر از آنکه [illegible] زکوة [illegible]
زکوة [illegible] و غیر [illegible] و غیر سید [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
باشد [illegible] و مقصود از [illegible]
باشد [illegible] زکوة [illegible]
مستحب است که زکوة بدهد بر آن [illegible]
و هم چنین جایز است [illegible] اگر [illegible] از آن [illegible]
زکوة [illegible] بعنوان زکوة قبول [illegible] بعنوان
[illegible] زکوة [illegible] اگر در ادای زکوة [illegible] زکوة است
[illegible] مقدار [illegible] در سایر عبادات [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
در زکوة فطره است [illegible] فطره [illegible]
اول [illegible] زکوة [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] و این همه [illegible] زکوة واجب است بر کسیکه قبل از [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] و این زکوة بر کسیکه بالغ و عاقل و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیات و احادیث [illegible] ادای زکوة و عقوبت [illegible]
[illegible] قال [illegible] وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ [illegible] زر و سیم [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]





و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس قیراطی از زکوة [illegible]
[illegible] نه مؤمن و نه مسلمان است و در [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] از آن حضرت [illegible]
در [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة و [illegible] ادای زکوة [illegible] از ابو سعید
[illegible] که حضرت امام جعفر علیه السلام [illegible] وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةٍ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ
وَالزَّبِيبِ وَالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالْإِبِلِ [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
گندم و جو و خرما و مویز و طلا و نقره [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] إِلَّا مَا [illegible] عَلَيْهِ
الزَّكَاةُ غَيْرَ هَذَا [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
آن [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible] از آن
[illegible] زکوة [illegible] زر و سیم و [illegible] از حیوان [illegible]
[illegible] گندم و جو و مویز و خرما [illegible] حضرت صادق علیه السلام

در این صورت اگر نقد زکوة فعلی واجب است بر مرد ... [illegible]
درهم مسکوک ... [illegible] ... یک آن را ربع
درهم ... [illegible] ... ده ... [illegible]
... [illegible] زکوة ... [illegible] ... و در هر ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... زکوة آن نصف ... [illegible]
... [illegible] ... طلا مقدار ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... گندم و جو ... [illegible]
نصاب ... [illegible] ... ده یک زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... ده یک ... [illegible]
... [illegible] ... ده نیم ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... صاع ... [illegible]
... [illegible] ... گندم ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... صاع ... [illegible]
... [illegible] ... رطل ... [illegible]
صاع ... [illegible]
... [illegible] ... صاع ... [illegible]
و مقدار صاع ... رطل ... رطل ... [illegible]
... رطل ... و بوزن ... رطل ... [illegible]
بمقدار ... درهم ... [illegible]
... وزن صاع ... وزن درهم ... [illegible]
... [illegible] ... صاع ... [illegible]
و مقدار صاع ... [illegible]
... [illegible] ... درهم ... [illegible]
... وزن ... زکوة ... [illegible]

در این



در بیان ... نصاب ... پس اگر گندم و جو ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible] ... نصف ... ثلث
... [illegible] ... زکوة ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... نصاب ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... مقدار ... [illegible]
زکوة ... [illegible] ... انگور ... [illegible]
از ... [illegible] ... گندم و جو ... [illegible]
... [illegible] ... نصاب گندم و جو ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... گوسفند ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible]
... گوسفند ... [illegible] ... گوسفند ... [illegible]
... [illegible] ... گوسفند ... گوسفند ... [illegible]
... گوسفند ... گوسفند ... [illegible]
گوسفند ... گوسفند ... زکوة ... [illegible]
... گوسفند ... [illegible] ... علف ... [illegible]
زکوة ... علف ... [illegible]
... [illegible] ... زکوة ... [illegible]
... [illegible] ... حساب ... گوسفند
... [illegible] ... حساب ... [illegible]
... زکوة ... گاو ... [illegible]
... [illegible] ... گاو ... [illegible]
... [illegible] ... گاو ... [illegible]

[illegible] هم نصف [illegible] عودی [illegible] ووجه [illegible] [illegible] و

آن [illegible] در یک [illegible] و در [illegible] در یک [illegible] سال

[illegible] ونصف [illegible] اول [illegible] عودی [illegible] پنج [illegible] و در پنج

شتر یک گوسفند [illegible] ده شتر و زکوة آن دو گوسفند [illegible] شتر

شتر [illegible] و در آن سه گوسفند [illegible] چهار [illegible] شتر و در آن چهار گوسفند [illegible] پنجم

[illegible] و پنج شتر [illegible] پنج گوسفند [illegible] [illegible] دهند [illegible]

[illegible] که [illegible] یک سال [illegible] و [illegible]

پنج شتر [illegible] شتر [illegible] یک سال [illegible] سال [illegible]

[illegible] اکر [illegible] شتر [illegible] سال [illegible] سال [illegible] عود شتر [illegible]

[illegible] شتر [illegible] سال [illegible] دو سال [illegible] رسید

[illegible] شتر [illegible] سه سال [illegible] [illegible]

[illegible] ده [illegible] سال [illegible] [illegible] عود [illegible]

[illegible] شتر [illegible] سال [illegible] [illegible]

[illegible] عودی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شتر [illegible] سه سال [illegible] [illegible] ده

سه سال [illegible] و [illegible] عود شتر [illegible]

[illegible] شتر [illegible] [illegible] شتر [illegible]

[illegible] سال [illegible] گوسفند [illegible] زکوة شتر [illegible] شال

[illegible] وزکوة فطره [illegible] صغیر کبیر آنقدر [illegible] مرد [illegible] زن [illegible]

[illegible] و [illegible] ار [illegible] از گندم و شیر [illegible] [illegible] صاع

[illegible] ادرار [illegible] [illegible] زکوة [illegible] [illegible] [illegible]

وَأَكْثَرُ أَيَّامِ الْحَيْضِ عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَأَقَلُّهَا ثَلٰثَةُ أَيَّامٍ وَالْمُسْتَحَاضَةُ تَغْتَسِلُ وَ

تَحْتَشِي وَتُصَلِّي وَالْحَائِضُ تَتْرُكُ الصَّلوٰةَ وَلَا تَقْضِيهَا وَتَتْرُكُ الصَّوْمَ وَتَقْضِيهِ

وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ تُصَامُ لِرُؤْيَتِهِ وَيُفْطَرُ لِرُؤْيَتِهِ وَلَا تُصَلَّى التَّطَوُّعُ

فِي جَمَاعَةٍ لِأَنَّ ذٰلِكَ بِدْعَةٌ وَضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَصَوْمُ ثَلٰثَةِ

در احکام حیض

در قیام صوم

ایام فی



أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ سُنَّةٌ وَهُوَ صَوْمُ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ الْخَمِيسُ الْأَوَّلُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ

وَالْأَرْبِعَاءُ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ وَالْخَمِيسُ الْأَخِيرُ مِنَ الْعَشْرِ الْأَخِيرِ وَصَوْمُ شَعْبَانَ

حَسَنٌ لِمَنْ صَامَهُ لِأَنَّ الصَّالِحِينَ قَدْ صَامُوهُ وَرَغِبُوا فِيهِ وَكَانَ رَسُولُ

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ وَالْفَائِتُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ

إِنْ قُضِيَ مُتَفَرِّقًا جَازَ وَإِنْ قُضِيَ مُتَتَابِعًا فَهُوَ أَفْضَلُ در جمع البحرین [illegible]

وارد [illegible] الْمُسْتَحَاضَةُ أَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ فَإِنْ رَأَتْ شَيْئًا احْتَشَتْ [illegible]

[illegible] غسل کند و اگر [illegible] غسل [illegible] [illegible] [illegible]

را از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الوسادة و [illegible] إذا [illegible]

الحشو فيها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بالكرسف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایام حیض ده روز و کمتر [illegible] سه روز است و مستحاضه غسل کند [illegible] نماز [illegible]

و حائض ترک نماز [illegible] [illegible] [illegible] ایام حیض [illegible]

قضا [illegible] روزه ماه رمضان فرض [illegible] هلال [illegible] روزه [illegible]

و [illegible] هلال شوال [illegible] روزه [illegible] و نماز [illegible] تطوع [illegible] بجماعت

[illegible] بدعت و ضلالت و هر ضلالتی [illegible] روزه [illegible] سه روز [illegible]

سنت [illegible] و آن [illegible] از [illegible] روز [illegible] [illegible] اول

[illegible] روز [illegible] [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible] شعبان [illegible] روزه [illegible]

را [illegible] روزه [illegible] [illegible] روزه ماه شعبان [illegible] رمضان

[illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible]

[illegible] روزه [illegible] وَيَجِبُ الْحَجُّ عَلَى مَنِ اسْتَطَاعَ

إِلَيْهِ سَبِيلًا وَهُوَ الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ مَعَ صِحَّةِ الْبَدَنِ وَأَنْ يَكُونَ لِلْإِنْسَانِ مَا يُخَلِّفُهُ

عَلَى عِيَالِهِ وَمَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ بَعْدَ حَجِّهِ وَلَا يَجُوزُ الْحَجُّ إِلَّا الِاسْتِمْتَاعُ وَلَا يَجُوزُ الْقِرَانُ

وَالْإِفْرَادُ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَلَا يَجُوزُ الْإِحْرَامُ قَبْلَ بُلُوغِ

در احکام حج

الميقات ولا يجوز تأخيره عن الميقات إلا لمرض أو تقية وقد قال الله عز و
جل وأتموا الحج والعمرة لله وتمامهما اجتناب الرفث والفسوق والجدال
في الحج ولا يجزي في النسك الخصي لأنه ناقص ويجوز الموجوء إذا لم يوجد
غيره وفرائض الحج الإحرام والتلبية الأربع وهي لبيك اللهم لبيك لبيك
لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك
والطواف بالبيت للعمرة فريضة وركعتاه عند المقام فريضة والسعي
بين الصفا والمروة فريضة وطواف النساء فريضة وركعتاه عند المقام فريضة
ولا يسعى بعده بين الصفا والمروة والوقوف بالمشعر فريضة والهدي للتمتع
فريضة فأما الوقوف بعرفة فهو واجبة والحلق سنة ورمي الجمار سنة
و اینست غیر آنچه فرموده عبارت از حج اسلام است و لیکن بر غیر اهل مکه
در دوری بلاد و مواضع معینه مقرره و جز تمتع مقبول نیست از اهل
و مجاوران و ... از اهل مکه ... او ...
... از ... معین ... و حج ... ده ...
... از ... و ... نه ... و ...
... و ... و ... از ... و ... و ...
... و ... آن ... از ... آن ... و ...
... شروط ... و ... و ... که ...
و آنچه از فرض تمتع ... و ... آن و ... از اوان ... در ...
احرام ... و ... از ... احرام ... و ... احرام از ...
جز بسبب مرض یا تقیه و ... جایز نیست و بتحقیق خداوند عز و جل فرموده که حج و عمره
را برای خدا تمام کنید و تمام آن دوری جستن از جماع است و فسق است و جدال در حج
و جایز ... در ... که ... ناقص است ...
... از ... و از ... و ...
... در ... و ... در ... و ...
و عبارت از لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک

لا شريك لا



لا شريك لك وطواف ... فرض است و ... طواف ... و ... از
سعی بین صفا و مروه فرض است و طواف نساء فرض است و دو رکعت نزد مقام فرض است
و بعد از آن سعی بین صفا و مروه نیست و وقوف در مشعر فرض است و قربانی از برای تمتع فرض
است و وقوف در عرفه واجب است و حلق سنت است و رمی جمار سنت است و الجهاد
واجب مع إمام عادل ومن قتل دون ماله فهو شهيد ولا يحل قتل أحد
من الكفار والنصاب في دار التقية إلا قاتل أو ساع في فساد و
ذلك إذا لم تخف على نفسك ولا على أصحابك واستعمال التقية في
دار التقية واجب ولا حنث ولا كفارة على من حلف تقية يدفع بذلك
ظلما عن نفسه

و جهاد واجب است با امام عادل و ...
و هر کس ... مال ... شهید است و ...
... از کافران و نواصب ... تقیه ...
... در ... و ...
... و ...
تقیه است واجب است و ... کفاره ... و تقیه ...
... والطلاق للسنة على ما
ذكره الله عز وجل في كتابه وسنة نبيه صلى الله عليه وآله ولا يجوز طلاق
لغير السنة وكل طلاق مخالف للكتاب فليس بطلاق كما أن كل نكاح يخالف الكتاب
فليس بنكاح ولا يجمع بين أكثر من أربع حرائر وإذا طلقت المرأة للعدة ثلاث
مرات لم تحل للزوج حتى تنكح زوجا غيره وقد قال اتقوا تزويج المطلقات
ثلاثا في موضع واحد فإنهن ذوات أزواج ...
... و ...
... از ... طلاق ... و ... طلاق ...
... که ... و ... از ...
... در ... طلاق ...

در احکام جهاد

در احکام طلاق

نیز آنکه زن بر شوهر اول روا نیست مگر آنکه اگر بخواهد دیگر باره با او نکاح کند محلل [illegible] که
زوج دیگر بکرد و بعد از وی مطلقه شود و تمام عده بگذراند در نکاح شوهر اول در آید
فانکه [illegible] بر سه از زوج [illegible] در یک مجلس سه دفعه مطلقه شده [illegible]
ازواج باشد والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله واجبة في كل المواطن
وعند العطاس والذبائح وغير ذلك وحبّ أولياء الله والولاية لهم واجبة
والبراءة من أعدائهم واجبة ومن الذين ظلموا آل محمد صلى الله عليه
وآله وهتكوا حجابه فأخذوا من فاطمة عليها السلام فدكاً ومنعوها ميراثها
وغصبوها وزوجها حقوقهما وهمّوا بإحراق بيتها وأسّسوا الظلم وغيّروا
سنّة رسول الله والبراءة من الناكثين والقاسطين والمارقين واجبة
والبراءة من الأنصاب والأزلام أئمة الضلال وقادة الجور كلهم أولهم وآخرهم
واجبة والبراءة من أشقى الأولين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود قاتل
أمير المؤمنين عليه السلام واجبة والبراءة من جميع قتلة أهل البيت عليهم السلام
واجبة والولاية للمؤمنين الذين لم يغيّروا ولم يبدّلوا بعد نبيهم صلى الله
عليه وآله واجبة مثل سلمان الفارسي وأبي ذر الغفاري والمقداد بن
الأسود الكندي وعمار بن ياسر وجابر بن عبد الله الأنصاري وحذيفة
اليماني وأبي الهيثم بن التيهان وسهل بن حنيف وأبي أيوب الأنصاري
وعبد الله بن الصامت وعبادة بن الصامت وخزيمة بن ثابت ذي الشهادتين
وأبي سعيد الخدري ومن نحا نحوهم وفعل مثل فعلهم والولاية لأتباعهم
والمقتدين بهم وبهداهم واجبة درود فرستادن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در همه
مواطن واجب و نزد عطسه و بوقت ذبح و هم چنین اوقات دیگر در هر وقت که ذکر او شود واجب است
و محبت دوستان خدا و رضا و دوستی با ایشان واجب است و بیزاری جستن از دشمنان ایشان
واز کسانی که بر آل محمد صلی الله علیه و آله ستم رانده و حرمت ایشان را نگه نداشتند
و فدک را از فاطمه زهرا صلوات الله علیها گرفتند و آن حضرت را از میراث خود منع کردند
و حقوق آن حضرت و شوهرش علی علیه السلام را غصب کردند و آهنگ سوزانیدن خانه
فاطمه نمودند و ستم را بنیاد نهادند و سنت رسول خدا را تغییر دادند واجب است

در ولایت اولیاء و برائت از اعدا

و بیزار از



و بیزاری از [illegible] و قاسطین و مارقین واجب است و بیزاری از انصاب و ازلام پیشوایان ضلالت
و قوّاد جور و ستم تمامت از اول تا آخر ایشان واجب است و بیزاری از اشقی الاولین قاتل
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که [illegible] خلق اول و آخر و همچنین پی کننده شتر ثمود
واجب است و بیزاری جستن از تمام کشندگان اهل بیت علیهم السلام واجب است و ولایت
و دوستی آن مردم مؤمن که در ولایت [illegible] و [illegible] بعد از وفات رسول
خدا صلی الله علیه و آله تغییر و تبدیل [illegible] و [illegible] نمودند [illegible]
مثل جناب سلمان فارسی و ابوذر غفاری و دیگران که در حدیث مذکور است و آنها که
بر طریقت ایشان رفتند و کردار ایشان [illegible] و پیروی [illegible] ایشان واجب است
و اطوار [illegible] واجب است و برّ الوالدين واجب فإن كانا
مشركين فلا تطعهما ولا غيرهما في المعصية فإنه لا طاعة لمخلوق في معصية
الخالق [illegible] و در [illegible] واجب است و اگر مشرک باشند در [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] معصیت خالق لازم [illegible] در قبول معصیت خلق [illegible] و
الأنبياء والأوصياء لا ذنوب لهم لأنهم معصومون مطهّرون وتحليل
المتعتين واجب كما أنزلهما الله عز وجل في كتابه وسنّهما رسول الله صلى
الله عليه وآله متعة الحج ومتعة النساء والفرائض على ما أنزل الله تبارك
وتعالى والعقيقة للمولود الذكر والأنثى يوم السابع ويسمّى الولد يوم السابع
ويحلق رأسه ويتصدق بوزن شعره ذهباً أو فضة [illegible] و اوصیاء
[illegible] از هر گناه [illegible] که از غبار معاصی آلوده
[illegible] و [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] متعه [illegible]
[illegible] واجب است
[illegible]
[illegible] واجب است
إن الله عز وجل لا يكلف الله نفساً
إلا وسعها ولا يكلفها فوق طاقتها وأفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين والله

در برّ والدین

در عصمت انبیا

در متعتین

در جبر و تفویض

خالق كل شيء ولا ... بالجبر ولا بالتفويض ولا يأخذ الله عز وجل البريء بالسقيم ولا
يعذب الله عز وجل الأطفال بذنوب الآباء فإنه قال في محكم كتابه ولا تزر وازرة
وزر أخرى وقال عز وجل وأن ليس للإنسان إلا ما سعى وأن سعيه سوف يرى
ولله عز وجل أن يعفو ويتفضل وليس له عز وجل أن يظلم ولا يفرض الله عز وجل
على عباده طاعة من يعلم أنه يغويهم ويضلهم ولا يختار لرسالته ولا يصطفي من
يعلم أنه يكفر به ويعبد الشيطان دونه ولا يتخذ على خلقه حجة إلا معصوما والإسلام
غير الإيمان وكل مؤمن مسلم وليس كل مسلم مؤمن ولا يسرق السارق حين يسرق
وهو مؤمن ولا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن وأصحاب الحدود مسلمون لا
مؤمنون ولا كافرون فإن الله تبارك وتعالى لا يدخل النار مؤمنا وقد وعده
الجنة ولا يخرج من النار كافرا وقد أوعده النار والخلود فيها ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء فأصحاب الحدود فساق لا مؤمنون ولا كافرون ولا مخلدون
في النار ويخرجون منها يوما ما والشفاعة جائزة لهم وللمستضعفين إذا ارتضى
الله عز وجل دينهم خدای عز وجل هیچ نفسی را ... [illegible] مکلف نکرده است مگر بقدر طاقت
... [illegible] ... و اختیار ...
... [illegible] ... خلق ... [illegible] ...
... [illegible] ... جبر و تفویض ... [illegible] ...
و خدای عز و جل ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

در ... [illegible]



درود ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... والقرآن كلام الله ليس بخالق ولا
مخلوق والدار اليوم دار تقية وهي دار الإسلام لا دار كفر ولا دار
إيمان والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على من أمكنه ولم يخف
على نفسه ولا على أصحابه والإيمان هو أداء الفرائض واجتناب الكبائر والإيمان
هو معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان والإقرار بعذاب القبر
ومنكر ونكير والبعث بعد الموت والحساب والصراط والميزان ولا إيمان
بالله إلا بالبراءة من أعداء الله عز وجل و قرآن کلام خدا است نه خالق است نه مخلوق
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... خدای عز و جل ... والتكبير في العيدين واجب أما في الفطر
ففي خمس صلوات يبتدأ به من صلاة المغرب ليلة الفطر إلى صلاة العصر
من يوم الفطر وهو أن تقول الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر
الله أكبر ولله الحمد الله أكبر على ما هدانا والحمد لله على ما أبلانا لقوله
عز وجل ولتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم وفي الأضحى بالأمصار
في دبر عشر صلوات يبتدأ به من صلاة الظهر يوم النحر إلى صلاة الغداة يوم
الثالث وبمنى في دبر خمس عشرة صلاة يوم النحر إلى صلاة الغداة يوم الرابع
ويزاد في هذا التكبير والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام و در عید
فطر و عید ... [illegible] ...

در بیان قرآن و ایمان

در تکبیر نماز عید

[illegible] ... الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله

الحمد الله اکبر ... [illegible] ... عز وجل ... [illegible]

[illegible] ... در ماه رمضان ... [illegible]

[illegible] ... در شب عید الفطر از وقت رؤیت هلال ... [illegible]

[illegible] ... در نماز ... [illegible]

روز عید ... نماز ... [illegible]

[illegible] ... والله اکبر ... [illegible]

اضافه ... النفساء لا تقعد أكثر من عشرين يوماً إلا أن تطهر قبل ذلك فإن

لم تطهر بعد العشرين اغتسلت واحتشت وعملت عمل المستحاضة والأرنب مثل

كثيرة ... وكثرة ... حرام وكل ذي ناب من السباع وذي مخلب من الطير فأكله

حرام ويؤكل من البيض ما اختلف طرفاه ولا يؤكل ما استوى طرفاه ويؤكل

من الجراد ما استقل بالطيران ولا يؤكل منه الدبا لأنه لا يستقل بالطيران

وذكاة السمك والجراد أخذه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... كما قال الله لنبي آدم ... [illegible]

[illegible] ... ذكاة الجنين ذكاة أمه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... والكلب ... [illegible]

عزّ وجلّ

[Margin notes:] در نفاس حیض ... [illegible] / [illegible]

---

[Marginal note at the top:] [illegible]



عزّ وجلّ وقتل النفس التي حرّم الله وعقوق الوالدين والفرار من الزحف وأكل مال

اليتيم ظلماً وأكل الربا بعد البيّنة وقذف المحصنات وبعد ذلك الزنا واللواط

والسرقة وأكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهلّ لغير الله به من غير ضرورة

وأكل السحت والبخس من المكيال والميزان والميسر وشهادة الزور واليأس من روح

الله والأمن من مكر الله والقنوط من رحمة الله وترك معاونة المظلومين والركون

إلى الظالمين واليمين الغموس وحبس الحقوق من غير عسر واستعمال الكبر والتجبّر

والكذب والإسراف والتبذير والخيانة والاستخفاف بالحج والمحاربة لأولياء

الله عزّ وجلّ والملاهي التي تصدّ عن ذكر الله تبارك وتعالى مكروهة كالغناء

وضرب الأوتار والإصرار على صغائر الذنوب ثم قال عليه السلام إنّ

في هذا لبلاغاً لقوم عابدين ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[Margin note:] [illegible]

و چه دلهت و سهوا ... علیهم السلام در این حدیث شریف [illegible] تمام شرایع و احکام [illegible]
و مسائل دینیه ... بطور [illegible] بیان فرموده [illegible] بلاغت لقوم عابدین باز [illegible]
و شرح و بیان و تفصیل این [illegible] در کتب فقهیه و تعلیقات [illegible] مسطورات انگیز [illegible]
حضرت کاشف الحقایق والدقایق امام جعفر صادق علیه السلام با ابو جعفر منصور [illegible]

حکایت حضرت صادق علیه السلام

ابو جعفر منصور در موکب او

کتابت نفیس

در کتاب روضهٔ کافی باسانید متعدده از جمران مسطور است که روزی در حضرت ابی عبد الله علیه السلام
از [illegible] و غیره عباسیان و [illegible] جماعت [illegible] تو را [illegible] فرمود کُنْتُ
مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ فِي مَوْكِبِهِ وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ خَيْلٌ وَأَنَا عَلَى
حِمَارٍ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ قَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا
أَعْطَانَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْقُوَّةِ وَفَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَلَا تُخْبِرَ النَّاسَ أَنَّكَ
أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنَّا وَأَهْلُ بَيْتِكَ فَتُغْرِيَنَا بِكَ وَبِهِمْ روزی ابو جعفر منصور راه
میرفتم وا [illegible] با جمعی [illegible] و سواران و خدام و کوکبه فرموده روان و در برابر سوار
و گروهی [illegible] او [illegible] و همراه [illegible] بسیار [illegible] در از کوکبهٔ سوار [illegible]
[illegible] راه میرفتم در آن حال حشمت و عظمت [illegible] از [illegible] گفت
یا ابا عبد الله [illegible] قوت و شوکت و نصرت و [illegible] خداوند عز و جل با عطا [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] او [illegible] خلافت را [illegible]
[illegible] سزاوار [illegible] تو [illegible] مقام رفیع از ما سزاوار [illegible] بگوید تو [illegible]
[illegible] و [illegible] برخی [illegible] بخش [illegible] از من تو
[illegible] دروغ [illegible] منصور گفت [illegible] سوگند [illegible] إِنَّ النَّاسَ
سَحَرَةٌ يَعْنِي يُحِبُّونَ أَنْ يُفْسِدُوا قَلْبَكَ عَلَيَّ فَلَا تُمَكِّنْهُمْ مِنْ سَمْعِكَ فَإِنَّا
إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَيْنَا [illegible] طالب [illegible]
و [illegible] خواهان [illegible] دل تو [illegible]
[illegible] را راه [illegible] قدرت [illegible] بگوش تو [illegible]
[illegible] از صحبت تو [illegible] فَقَالَ لِي تَذْكُرُ يَوْمَ سَأَلْتُكَ هَلْ لَنَا مُلْكٌ

فقلت نعم



فَقُلْتُ نَعَمْ طَوِيلٌ عَرِيضٌ شَدِيدٌ فَلَا تَزَالُونَ فِي مُهْلَةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَفُسْحَةٍ مِنْ
دُنْيَاكُمْ حَتَّى تُصِيبُوا مِنَّا دَماً حَرَاماً فِي شَهْرٍ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ
قَدْ حَفِظَ الْحَدِيثَ فَقُلْتُ لَعَلَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْفِيَكَ فَإِنِّي لَمْ أَخُصَّكَ
بِهَذَا إِنَّمَا هُوَ حَدِيثٌ رَوَيْتُهُ ثُمَّ لَعَلَّ غَيْرَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ أَنْ يَتَوَلَّى
ذَلِكَ فَسَكَتَ عَنِّي منصور گفت بیاد داری [illegible] از تو پرسیدم [illegible]
هست [illegible] سلطنت طولانی [illegible] بسلطنت [illegible] و [illegible] در [illegible]
سلطنت و عزت [illegible] بعید [illegible] تا [illegible] از [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] از ما در [illegible]

تحقیق در مطلب

[illegible] این حدیث [illegible] از همان زمان [illegible] است [illegible]
[illegible] از کلام [illegible] ترتیب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] مرد [illegible] تو و اهل بیت تو در [illegible] از ما سزاوارتر [illegible]
[illegible] از ما [illegible] معلوم [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] دیگران نیز [illegible] و از [illegible] دارند [illegible] و ائمه
علیهم السلام [illegible] از آن [illegible] ائمه علیهم السلام
[illegible] عالم [illegible] و [illegible] و تقدیر [illegible] واقف
[illegible] مدت سلطنت [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
و از [illegible] و [illegible] الآن
[illegible] و از تقدیر [illegible] لاجرم [illegible]
آن [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] از آن [illegible] خواهد
[illegible] از [illegible] عطا [illegible]
[illegible] نور آفتاب [illegible] حکمها
[illegible] آن [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible]
[illegible] باقر علیهما السلام [illegible] نشر [illegible] و ترویج [illegible]
آن [illegible] موجب تقویت [illegible] بود [illegible] نه

و چون نظر در حقیقت حال باید نمود مقصود از این تطویل آنست و تفصیل مقدار است که از ابراد این حدیث مطلوب
فهمیده داشتن و از جمله فقرات و اعتبار کلام آن است که بنده از اخبار است معلوم شده
در نظم امور ظاهریه دنیویه خود بوده که سلطنت از جهت تو با در امور دنیویه
با وجود حضرت ظاهر از حطام جهان به بهره ایم خیر است و حضرت منصور حق نکند بگوید
بیفتد که خود سوار تا ذلیل و خوار افتاد که مرا مخالفت نمودند و برده مرا اقامه
و از حقیقت امر خبر ندارند که مرد تمام جهات دارا و سوار از ادراک حقیقت حال بی بهره
بیگردد و او بجواب قانع و ساکت شد زیرا که چگونه انکار نموده که چنان خواهد بود
سزاوار حق خود نیست دیگری را حق نیست و این است ظاهر که آنحضرت سوار
در ممالک بر خلاف منصور شاید مشیت الهی است که مرد درار است و اولاد ائمه علیهم
السلام منتظر ظهور بنی عباس در نوبت انقضای دولت ایشان خبر دهند و منصور
منصور دولت او بیش از همه مقصود از خبر دادن گفتن برخی از آن طریق معلوم است
هم مجازات و مقصود از بیان حدیث حالت است که منصور بود آن حضرت منسوب
و از آن پس سلطنت بنی عباس سوار شد اول حضرت است که منصور را از این امر
در امر سلطنت بسیار و بی از این جهت که در مقابل آن حضرت بر خلاف آنحضرت
به منصور گفتم شاید خدا او را غضب کند تو که تو را دیدم ظاهر مخصوص خدا را حرمت
صادق از بیت او است که فرمود که دیگر جز تو از اهل بیت تو ترک این امر را منصور
و منصور قادر بر ترک آن نبود و در دیگر بیان از منصور نیز خلفای عباسی بنشیند
بر ترک سلطنت ائمه و اولاد ائمه و ظلم و ستم شدند و نیز با ظاهر حقیقت عبادت
شریفه که منصور از روی طمع و تشفی در حقیقت شده دولت ایشان منقرض شد
و بعد از منصور آغاز زوال و دوام سلطنت و طلوع ستاره اقبال ایشان لتعم بود
بحمد الله علیهم السلام فلما رجعت الى المنزل اتاني بعض موالينا فقال جعلت
فداك والله لقد رأيتك في موكب ابي جعفر وانت على حمار وهو على
فرس وقد اشرف عليك يكلمك كانك تحته فقلت بيني وبين نفسي هذا
حجة الله على الخلق وصاحب هذا الامر الذي يقتدى به وهذا الآخر يعمل بالجور
ويقتل اولاد الانبياء ويسفك الدماء في الارض بما لا يحب الله وهو

في موكبه



في موكبه وانت على حمار فدخلني من ذلك شيء حتى خفت على ديني ونفسي قال فقلت
لو رأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة
لاحتقرته واحتقرت ما هو فيه فقال الآن سكن قلبي و خبر نزول خویشتن را از
موالیان بحضرت عرض نمود فرمایش ثم روزی که در موکب ابو جعفر منصور بود
از بیرون سوار و ابو جعفر بر اسب سوار بود و بر تو سبقت گرفت و تو بجهت در کیفیت
زیرا امروز در ادب من خویشتن برگشت اینک جعفر حق است و برحق خدا حجت
و مقام خلافت دستیار و ائمه است ظاهر او است و هر مانند مردم اطاعت و اینکه ابو جعفر
منصور است ظاهر با شم و بیرون از بیماری که در آن تمر امان است سواره و زمین
آن شب مردمان را تکلیف میکرد که در خدا است تو بخشم درآوردم اینکه اکنون حضرت و اهبت و صبر
و تعظیم حضرت در موکب منصور که دیگر سلطنت را کسب نمود تو که در قلب و کار ذکر مالک الخلق
خالق آن حضرت تو بر جای او در بالا در جای او اکنون خداوند روشن است و مکان منصور را وضع
و نفس خویش را کم مرد گفتم آن حضرت کرده در نظر ما و در بیرون و مانند معرفه
بکراه سبیل آن بوده موکب و حضرت او بسیار است و ملکه بنی عباس در دل ایشان در کلام ائمه
و تعلیم علوم ثم قال الى متى هؤلاء يملكون او متى الراحة منهم فقلت اليس تعلم
ان لكل شيء مدة قال بلى فقلت هل ينفعك علمك ان هذا الامر اذا جاء
كان اسرع من طرفة العين انك لو تعلم حالهم عند الله عز وجل وكيف هي
كنت لهم اشد بغضا ولو جهدت او جهد اهل الارض ان يدخلوهم في اشد
ما هم فيه من الاثم لم يقدروا فلا يستفزنك الشيطان فان العزة لله و
لرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون الا تعلم ان من انتظر امرنا
وصبر على ما يرى من الاذى والخوف هو غدا في زمرتنا فاذا رأيت
الحق قد مات وذهب اهله ورأيت الجور قد شمل البلاد ورأيت القرآن
قد خلق واحدث فيه ما ليس فيه ووجه على الاهواء ورأيت الدين
قد انكفى كما ينكفى الاناء ورأيت اهل الباطل قد استعلوا على اهل الحق
ورأيت الشر ظاهرا لا ينهى عنه ويعذر اصحابه ورأيت الفسق قد ظهر
واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء ورأيت المؤمن صامتا لا يقبل

قوله ورأيت الفاسق يكذب ولا يرد عليه كذبه وفريته ورأيت الصغير يستحقر بالكبير
ورأيت الأرحام قد تقطعت ورأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه ولا يرد عليه
قوله ورأيت الغلام يعطي ما تعطي المرأة ورأيت النساء يتزوجن بالنساء ورأيت
الثناء قد كثر ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهى ولا يؤخذ
على يديه ورأيت الناظر يتعوذ بالله مما يرى المؤمن فيه من الاجتهاد ورأيت
الجار يؤذي جاره وليس له مانع ورأيت الكافر فرحا لما يرى في المؤمن مرحا لما
يرى في الأرض من الفساد ورأيت الخمور تشرب علانية ويجتمع عليها من لا يخاف
الله عز وجل ورأيت الآمر بالمعروف ذليلا ورأيت الفاسق فيما لا يحب الله قويا
محمودا ورأيت أصحاب الآيات يحقرون ويحتقر من يحبهم ورأيت سبيل الخير
منقطعا وسبيل الشر مسلوكا ورأيت بيت الله قد عطل ويؤمر بتركه ورأيت الرجل
يقول ما لا يفعله يعني ازآن وقتی که [illegible] جبروت و سلطنت ظلم و جور را [illegible] و این طغیان و ستم
قوام [illegible] این ظلم و ستم [illegible] و [illegible] جور [illegible] بر [illegible] خواهی [illegible] و زمانی
معلوم است [illegible] [illegible] [illegible] ولت [illegible] و ظهور دولت
حق از [illegible] چشم [illegible] بر [illegible] اگر تو [illegible] [illegible] بگو [illegible]
آن [illegible] و لیکن تو [illegible] این شد [illegible] و اگر [illegible] تمام مردم [illegible] را [illegible]
و [illegible] بزرگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] تر [illegible] [illegible]
بزرگ تر [illegible] [illegible] تر و فاسد تر [illegible] [illegible] تمام خلق [illegible]
غصب [illegible] و [illegible] ائمه [illegible] و [illegible] علیهم السلام است و [illegible]
و [illegible] و [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
زیرا که عزت و غلبه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمع [illegible] [illegible] عزت و غلبه
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عزت [illegible] عزت و غلبه [illegible]
[illegible] [illegible] نفس و ظلمت قلب [illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] آخر [illegible] [illegible]

ورأيت الرجال يتسمنون للرجال والنساء للنساء ورأيت الرجل معيشته من دبره ومعيشة المرأة من فرجها ورأيت النساء يتخذن المجالس كما يتخذها الرجال

ظهور دولت



علامت آخر زمان

ظهور دولت و طلوع [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از علامات آخر زمان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن نازل شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رواج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و فسق [illegible] [illegible] و [illegible] و مردان [illegible] مردان [illegible] [illegible] و زنان [illegible] [illegible]
و مردان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظر حقارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدای [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از زنان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مردان [illegible] [illegible] از زنان [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اموال [illegible] در طاعت خدا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مؤمن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
روزگار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مردان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و زنان بر طریق مردان مجالس [illegible] [illegible] ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر [illegible]

الخفات وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها واعطوا الرجال الاموال على فروجهم وتنوفس في الرجل
وتغاير عليه الرجال وكان صاحب المال اعز من المؤمن وكان الربا ظاهرا لا يعير وكان الزنا تمتدح
به النساء ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال ورأيت اكثر الناس وخير
بيت من يساعد النساء على فسقهن ورأيت المؤمن محزونا محتقرا ذليلا ورأيت
البدع والزنا قد ظهر ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور ورأيت الحرام يحلل
ورأيت الحلال يحرم ورأيت الدين بالرأي وعطل الكتاب واحكامه ورأيت الليل
لا يستخفى به من الجرأة على الله ورأيت المؤمن لا يستطيع ان ينكر الا بقلبه
ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عز وجل ورأيت الولاة يقربون
اهل الكفر ويباعدون اهل الخير ورأيت الولاة يرتشون في الحكم ورأيت الولاية
قبالة لمن زاد ورأيت ذوات الارحام ينكحن ويكتفى بهن ورأيت القتل
على التهمة وعلى الظنة ويتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله
ورأيت الرجل يعير على اتيان النساء ورأيت الرجل يأكل من كسب امرأته
من الفجور يعلم ذلك ويقيم عليه ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل ما لا يشتهي
وتنفق على زوجها ورأيت الرجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدني
من الطعام والشراب ورأيت الايمان بالله عز وجل كثيرة على الزور ورأيت
القمار قد ظهر ورأيت الشراب يباع ظاهرا ليس له مانع ورأيت النساء يبذلن
انفسهن لاهل الكفر ورأيت الملاهي قد ظهرت يمر بها لا يمنعها احد احدا
ولا يجترئ احد على منعها و دراز زنان جای هلاکت زنان و جنبه نمودامت ...
و آرایش شنوانه نمایان و دوست داریبود ... زنان کفت ... [illegible]
مرده است و موی شانه و ... طرب ... و خوشتن ... بیاراید ... زنان از ... بر
خود خوشتن بیارایند و ... مردم ... و ... بر ... پسران ...
... و ... پسران ... مردان ... بر ...
... و ... مردان ... و ... خوار ... غیرت ... مردم
... از مردم مومن عزیزتر ... و ... خوار ... و ... زنا ...
کرده و زنان زانیه ... شوهران ... بیارایند ... مرد ...

بگاینده و تهیز



بگاینده و تهیز ... تزیین کنان ... خانواده ایشان ... زنان ... فسق و فجور ...
... مردم مومن ... و ... زنا ...
... دروغ ... حرام ... محرمات ... حلال ... حلالات خدا ...
... کتاب خدا و احکام خدا ...
... و ... معصیت ... مردم ...
... بر زنان ... اموال ...
و ... ایشان ... و ... احکام ... ایشان ...
... احکام ... حقوق ...
... حقوق ... و ... حلال ...
... و ... مردم ...
... مردمان ... پسران ...
... و ... غیرت ... و ... مال ...
مردان ... زنان ... پسران ...
و ... از ... زن ... و فجور زن ... ایشان ...
... زن ... شوهر ... و ... فجور ...
... زن ... شوهر ...
و ... طعام و شراب ... و ... آن ...
و ... دروغ ... بنام خدا عز و جل ... و شراب ...
... زنان ... و ... ایشان ...
و ... و ... مردم ...
... ورأيت اقرب الناس من الولاة من
يمتدح بشتمنا اهل البيت ورأيت من يحبنا يزور ولا تقبل شهادته ورأيت
الزور من القول يتنافس فيه ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه
وخف على الناس استماع الباطل ورأيت الجار يكرم الجار خوفا من لسانه ورأيت
الحدود قد عطلت وعمل فيها بالاهواء ورأيت المساجد قد زخرفت ورأيت

اصدق الناس عند الناس المفتري الكذب ورأيت الشر قد ظهر والسعي بالنميمة
ورأيت البغي قد فشا ورأيت الغيبة تستملح ويبشر بها الناس بعضهم بعضا ورأيت
طلب الحج والجهاد لغير الله ورأيت السلطان يذل للكافر المؤمن ورأيت الخراب قد
اديل من العمران ورأيت الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان ورأيت سفك
الدماء يستخف بها ورأيت الرجل يطلب الرياسة لعرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللسان
ليتقى وتسند اليه الامور ورأيت الصلوة قد استخف بها ورأيت الرجل عنده المال
الكثير لم يزكه منذ ملكه ورأيت الميت ينشر من قبره ويؤذى وتباع اكفانه ورأيت
الهرج قد كثر ورأيت الرجل يمسي نشوان ويصبح سكران لا يهتم بما الناس فيه ورأيت
البهائم تنكح ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضا ورأيت الرجل يخرج الى مصلاه و
يرجع وليس عليه شيء من ثيابه ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت اعينهم
وثقل الذكر عليهم ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه ورأيت المصلي انما يصلي ليراه
الناس ورأيت الفقيه يتفقه لغير الدين يطلب الدنيا والرياسة ورأيت الناس
مع من غلب ورأيت طالب الحلال يذم ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم ورأيت
الحرمين يعمل فيهما بما لا يحب الله لا يمنعهم مانع ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح
احد ورأيت المعازف ظاهرة في الحرمين ورأيت الرجل يتكلم بشيء من الحق و
يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم اليه من ينصحه في نفسه فيقول هذا
عنك موضوع ورأيت الناس ينظر بعضهم الى بعض ويقتدون باهل الشرور
ورأيت مسلك الخير وطريقه خاليا لا يسلكه احد ورأيت الميت يهزء به فلا
يفزع له احد ورأيت كل عام يحدث فيه من الشر والبدعة اكثر مما كان ورأيت
الخلق والمجالس لا يتابعون الا الاغنياء ورأيت المحتاج يعطى على الضحك به
ويرحم لغير وجه الله ورأيت الآيات في السماء لا يفزع لها احد ورأيت
الناس يتسافدون كما تسافد البهائم لا ينكر احد منكرا تخوفا من
الناس ورأيت الرجل ينفق الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة
الله ورأيت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدين وكانا من اسوء الناس
حالا عند الولد ويفرح بان يفترى عليهما ورأيت النساء قد غلبن على الملك

وغلبن على



وغلبن على كل امر لا يؤتى الا ما لهن فيه هوى ورأيت ابن الرجل يفتري
على ابيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما و آنکه [illegible]
مراد از سلطان [illegible] مقرب تر باشد و آنان [illegible]
[illegible] و مردمان [illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
و جب [illegible] اکرام بورزد [illegible]
و هرکس بهوای نفس [illegible]
[illegible] موجب اشتغال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگران مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگران [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در طلب حج و جهاد [illegible] مردم [illegible]

برهنه و بی‌بها باشند و دل‌آزرده‌ی مردمان گشت و جمعی را بینی که از خوف و شوق الهی مغموم و خندان
و پند و نصیحه و اندرز و موعظت و امر فراموش [illegible] بی‌باکان شود و در مطالب دنیا
و اعمال و علم آنها را رغبت کند و نماز بود را آنکه گذارد و مردمان بگزیند بیانی که
عابد و مطیع باشد و قناعت بود و بر خلاف طلب دین کند و طلب دنیا و ربا استوار کند و
به هر کس در غالب و قمار بزرگی و صاحب نکند و هر کس طالب امر ملک کند بکوشد
عیب و سرزنش بیند و هر کسی در طلب علم برآید ممنوع و دروغ گویند و در جرم گناه مطرود شد
طینت که داخل و فضایل بیند که بردار زد و هر کس بانگ بیان نشود و هلاک و ذکر
شده و شد و ملامت برود و نواز در مجلس زنی نیکو که دو خرابی و در بیم
از امور حقیقت نکند که دام برود و سنت از فکر و نیت بی نصیحت آید که خداوند واجب
و منع کند و کثیر این امور و این اوامر از تو موضوع و ممنوع است و مردمان را مالی بر آن
کنند و آمدن آنان در سود بر آنند در خطیئت های امور گشته بود و نفع و عمل و نعمت
خواستن بپا است لاجرم بر دم نزدیک بروی بیند و نیز آن شود و مسلک خیر و کمال راه
خدا از عبور در مرور که فاسد شده و به هیچ طالب سالک را خیر نبینند و نیز آن شود
از بر مردمان بگذرند و استهزا کنند و بیم و عبرت نگیرند و خواهد نیز بگیرند و هر
و این ماجرا انکار نزد و بر بالای شرح و بدعت و فساد از شنیدن این سخن نیز نشود و مجالس
و محافل و حلقه مردمان جز بغیبت و توانگران منعقد نشود و بر حلقه ضعفا و مجلس فقرا
غیبت نمود و بر کس محتاج بیند که از خیر بر بود و بیند هزار خنده بر روی و خندان بشود از احوال
و افعال در شرح و سر فرا از طلب و جود و خاصان خوار بود در رحمت آید نزد از آنکه به غیر
علامات و نشانها را آنکه هیچ کس نترسد و عبرت نگیرد و کار ربا شنیده شد و بی‌ملاحظه
و بی حیا باشند که مردمان بوقت ملاحظه بترسند و مشغول عبادات و اعانت و عفت باشند
چهارپایان در طرق و مسالک و محافل با هم در حیوان و حیوانات و هیچ فرق نمایند
متعدد و آنان فاعلیت و مفعولیت مجمل غایب همگی از هم مردمان انکار نکنند به ولله
معه و هر آن شود مردم اموال بسیار بشود در آنکه بر خلاف طاعت خواهند اتفاق
نزد و از آنکه ما در طاعت خود بیند و حقوق و ارزاق
مردمان و احوال بر و خفیف نازد و رشک انکار نزد و مردمان در نعوذ از احوال

بحال تر باشند



بحال تر باشد و فرزند شد مادران کهنه و بر پدر و مادر عاق و افرادی بینند و ندان بود الکاره
و حکومت بر مردان نه مردان و برنشت زنان اند و اینجا جمعی که خود برآمور ملک و دولت
غلبه جویند و بر تمام کارها تسلط گیرند و قانون هیچ کار در خور هوای نفس و غرض نفس بلکه بفساد از آن
فیصل بینند و نیز آن شود و فرزند مرد بر پدر و مادر افترا بنهد و در حق پدر و مادر نفرین
کند و بمرگ ایشان شاد باشد و رأیت الرجل اذا مرّ به یوم و لم یکسب فیه الذنب
العظیم من فجور او بخس مکیال او میزان او غشیان حرام او شرب مسکر کئیبا حزینا
یحسب ان ذلک الیوم علیه وضیعة من عمره و اذا رأیت السلطان یحتکر الطعام
و رأیت اموال و رأیت اموال ذوی القربی تقسم فی الزور و یتقامر بها و یشرب
بها الخمور و رأیت الخمر یتداوی بها و توصف للمریض و یستشفی بها و رأیت الناس
قد استووا فی ترک الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و ترک التدین به و رأیت
ریاح المنافقین و اهل النفاق دائمة و ریاح اهل الحق لا تحرک و رأیت الاذان
بالاجر و الصلوة بالاجر و رأیت المساجد محتشیة ممن لا یخاف الله مجتمعون فیها
للغیبة و اکل لحوم اهل الحق و یتواصفون فیها شراب المسکر و رأیت السکران
یصلی بالناس و هو لا یعقل و لا یشان بالسکر و اذا سکر اکرم و اتقی
و خیف و ترک لا یعاقب و یعذر بسکره و رأیت من اکل اموال الیتامی یحدث
بصلاحه و رأیت القضاة یقضون بخلاف ما امر الله و رأیت الولاة یأتمنون
الخونة للطمع و رأیت المیراث قد وضعته الولاة لاهل الفسوق و الجرأة علی
الله یأخذون منهم و یخلونهم و ما یشتهون و رأیت المنابر یؤمر علیها بالتقوی
و لا یعمل القائل بما یأمر و رأیت الصلوة قد استخف باوقاتها و رأیت الصدقة
بالشفاعة لا یراد بها وجه الله و یعطی لطلب الناس و رأیت الناس همهم
بطونهم و فروجهم لا یبالون بما اکلوا و ما نکحوا و رأیت الدنیا مقبلة علیهم
و رأیت اعلام الحق قد درست فکن علی حذر و اطلب الی الله عز و جل
النجاة و اعلم ان الناس فی سخط الله عز و جل و انما یمهلهم لامر یراد بهم
فکن مترقبا و اجتهد لیراک الله عز و جل فی خلاف ما هم علیه فان نزل
بهم العذاب و کنت فیهم عجلت الی رحمة الله و ان اخرت ابتلوا و کنت

قد خرجت ممّا هم فيه من الجادّة على الله عزّ و جلّ و اعلم انّ الله لا يضيع اجر
المحسنين و انّ رحمة الله قريب من المحسنين و چون ببینی که روز بروز بدتر بود و دادن
روز بروز نکند کسب که هر روز کار از فسق و فجور و کاستن که [illegible] ازو یا فزودن
دوری و خواهد مسکر نیز [illegible] در خونه [illegible] اندر [illegible] و افرد خای [illegible]
و جهان [illegible] بود و [illegible] روز بروز [illegible] عمر [illegible] ضایع و [illegible] و دیگران [illegible]
و سلطان و [illegible] و ملک [illegible] و خوات بود [illegible] خلق [illegible] در [illegible]
و بجکار [illegible] و دیگران [illegible] احوال فقرا و ضعفا و ایتام و ارامل [illegible]
بود و [illegible] از حق بخشش کنند و [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]
توصیف و [illegible] [illegible] طلبند و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible]
و دیگران [illegible] مردمان [illegible] کار [illegible] معروف و نهی از منکر [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] شده [illegible] و دیگر [illegible] کار [illegible] منافقین [illegible] زنان
و دیگر غلبه [illegible] و قوت و دولت و [illegible] و [illegible] دار [illegible]
و [illegible] و [illegible] اهل حق [illegible] و دیگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] در حق اهل
حق [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible]
[illegible] و در حالت [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و آن [illegible] و
حالت [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقوبت
[illegible] و نه ملامت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و دیگران [illegible] احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگران
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگران [illegible] [illegible]
و [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواهند [illegible]



خواهند [illegible] گذارند و رفتار [illegible] [illegible] از آن احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مردمان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رضا [illegible] و از [illegible] خالص و مردمان [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگران [illegible]
[illegible] [illegible] مردم دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اعلام [illegible]
دین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ستاره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روز [illegible] در مردمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اجر نیکوکاران [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیکوکاران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] آن [illegible] [illegible] قرآن حضرت صادق علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از آن زمان تا این زمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] این علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تمام خلق جهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پایان یافت علامات حضرت صادق
علیه الصلوة و السلام؛ ابوجعفر [illegible]

در حیله [illegible] از ابو بصیر روایت کرده که گفت از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم میفرمود اتقوا الله
وعلیکم بالطاعة لأئمتکم وقولوا ما یقولون واصمتوا عما صمتوا فانکم فی سلطان من قال الله
تعالی وان کان مکرهم لتزول منه الجبال یعنی بذلک ولد العباس فاتقوا الله فانکم فی
هدنة صلوا فی عشائرهم واشهدوا جنائزهم وادوا الامانة الیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سؤال منصور از حضرت





رؤوسهم [illegible] کاعراف الدیکة [illegible]
[illegible] من الفضة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
المتمنی فی خلقی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الرجل لیصل رحمه وقد بقی من عمره ثلاث سنین [illegible]
[illegible] ثلثین سنة [illegible] ثلاث سنین
ثم تلا علیه السلام یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام الکتاب [illegible]
[illegible]

[illegible]

فرمود صاحب الرعیة که ذو صلة الرحم تعمر الدیار وتزید فی الاعمار وان کان اهلها غیر خیار
صله رحم فانها دیار را آبادان وعمرها را زیاده میگرداند اگرچه آن قوم صله رحم کنند خیار نباشند
منصور گفت نیکو یا ابا عبدالله حدیث حسنی است اما این نه آن حدیث است که امام علیه السلام فرمود از
حدیث که پدرم از جدم از علی صلوات الله علیهم روایت فرمود صاحب الرعیة که ذو صلة الرحم تهون
الحساب وتقی میتة السوء یعنی که صله رحم حساب را آسان میکند و از بد مردن نگه میدارد
منصور گفت آری این حدیث را نیز شنیده ام پس آن حضرت فرمود که ای منصور نیست
حدیثی که تو میخواهی مگر این حدیث پس تعجب کرد منصور و گفت تو از آن قطع رحم بودی در
دنیا و آخرت مستغنی و تجدید قطع صله رحم حرمت تو از منزلت دیگر در کتاب کافی صفات
الشیعه صدوق علیه الرحمه مسطور است که روزی ابو جعفر منصور در حیره بود زمان خلافت
ابو العباس سفاح در حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که ای پسر عم در میان آل ابو طالب
یک مجلسی اگر بود ه بود ابو العباس از مجلس خود دور کرده بود امیر المومنین فرمود ذلک
لبلادة الاذهان فی صدورهم من جلادتهم سلونه تیقظا از کرت خبر ابیات آن
در روایت است و ظاهر از بلادت بیان و دیگر در آن کتاب از ربیع حاجب
منصور روایت است که روزی بر منصور شد منصور از بعد آن بر گرد سید با رزق
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منصور باز رد و گفت یا ابا عبدالله علیه السلام عرض کرد که خدا فرزند
حیوان را آفرید تا مگس و خود را از رحمت دراز نموده که کبار این بیان بگوید
آن حیوان جبار است پس منصور کو کار صفیر حیوان را حقیر نمود بارها بر حقارت خطیر
سلطنت داد و با آن عظمت و شوکت را ذلیل کرد بر ضعف آن حیوان حقیر قادر بود
باشند داند که خداوند عزّ و جل در قرآن کریم نیز در آیه شریفه اشاره فرموده
که آن بهانه است و دیگر در کتاب صحیح ربیع از ربیع حاجب روایت است
مسطور است که ابو جعفر منصور به ربذه حضرت صادق علیه السلام را احضار فرمود
جست تضرع و خضوع کرد و از مقامات و حالات بیان کرد که بیان طالب بسیار است
بعد از آن در گوشه مجلس حضرت عرض کرد ای ابا عبدالله اکنون به کار آید دراز
و نیز یاد دار نیازی که آن حضرت بحث فرمود دو بار سوال میکرد
بدان و در این مقام و حالت بر ترا از آن معصوم احوال کردم تا بار دیگر از فرزندان حضرت و شیخ

آن الکه

ثواب منصور از آن حضرت

حکایت منصور در کشف سر آن حضرت



ایشان بجا نموده و جان در راه تو و بو شیده تو نصف کردم و هر وقت که حضرت صادق علیه السلام
شدم بخدمت حضرت رسید آن حضرت را که کدو کنیز در دیار آمد منصور خود مشغول
شد در بیشتر اوقات که در خدمت آن حضرت بود بیشتر از غیر در گفتگو بود و منصور بهم رسیده
فرمود که جعفر بن محمد تو میگوئی ان اهل بیتک الی غیر هذا احوج منهم الی هذا
که ایشان از این امر آنچه میخواهد مجلس نشسته او را ترک ساخته حضرت ایشان بیوه در احوال
گفته شد از حضرت ایشان بیفزاید در امر تو و از آن نیز کلاه خود را بر داشت
منصور سطور است انظر الی قوم شباب محتاجین تتدفق الیهم فلعلّ احدهم
یکلمهم کلهم یتحمل بما یسئلک دیة تکون بینهم وصلتهم واغنیتهم لکانوا احوج
الی تأییدک منهم الی هذا حضرت چون بیان فرمود آن و با چه منصور و تدبیر سکو و بوشیده ابا
بمعالجت و معالجه روز شدید که از ایشان حضرت بخدمت آن حضرت ایشان اظهار کرد که
معلوم شد و صله جان و درو پس بیان نموده که تو از ایشان بهتر بیان فرمود
حاجتی که چنین تو بود داعی بر آن عالم که گفتم از تو به کسی که دروغ تو که امام
داند ایشان بود بر ایشان منصور نیکو کرد و فرمود که ای تو ترک بیان بسیار کرده
تو هم دوست بر من دار که این کلام از تو شنیده و دیگر در کتاب الاحتجاج ذریع
سند یاسر از ربیع روایت است که از ربیع شنیدم که منصور آن حضرت را طلب کرد
پس منصور با جمعی نشست و منصور از و گفت ای ربیع در همین وقت برو آن امام را
حاضر کن و دیگر به حضور بیار تا بر گیرد و او را نزد من آوری بهتر است پس آن حضرت ابو جعفر
محمد بن علی الرضا علیهما السلام را آورد و حضرت که گریه میکرد فرمود ان الله ثابت و
ان کان ان اخلفت فانا نرجع الی رحم امس من یمین وشمال وذلک بقبال لله دار
دیگر در سبب و رفتار با منصور و خلاف داعی که علقه خوف فرزند و علاقه قرابت
از همین باب اتصال فرزندی بهم رسیده است و گفتی از حضرت تو زیاده
و در همین وقت جلد او تر نقیض فرمود در آنکه ای امام که او از حضرت
دولت فرمود تو مانند غایت لطف بود که قال رسول الله
نقل کردی بر حضرت خیار بود بوجه بر آن بکشد او را که فرمود دفعه یکبار ادراک
را به نیابت باطاعت داعی و ثقه و گواه در دفتر او فرموده و خضوع بسیار ربیع میگفت

پیغام منصور به آن حضرت

جنابار است مدار راه از قم و آنکه نبود خلو تر از بر دیگری در یافته بودی خدمت که بر ستی در آنم
و نزدیکان سنی هر که گونه دیگر در کعبه خاک آلود و بر زاری بتهی و لیث برده دست مبارک
بر بضرع بر داشته و در روی نوشی بوخاک در ده گفت بزرگ در هنم که از آن بی راه از
ناتوه دعای خواستم بهر چیزی خوبی را رسانم پس از جد او از تاره خو خواسته عرض تو رخ
ادن عفی کهم اللهم علیک یا ابا آله فرمود علیکم السلام یا ربیع نحسه آمدن تو مر بود
عنی کهم لمرحمته بو بیک سازد و آنکه یاد دارم در حضرت امام علیه السلام که انتم
فرمود که ای ربیع آمد یا ان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما
نزل من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد
فقست قلوبهم تا دعته آن نزدیک است آنکه اظهار ایمان بیعت نرسنده نرم
بر کفه از بیم خدا و دیگر از ادعیه و موعظه و کتب آسمانی بر ایشان نازل شده جمعه
یعود توریه بر ایشان نازل شد پس فرا موش کرده و تلاوت آن و زرکار بر ایشان ایام [illegible]
الی آن کنت تلقیه و درشتر آنها از دین بر فرستد پس فرمود که ای ربیع و از آیه دیگر بو
قراءه نمود افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یا ایمن شده
از عذاب خداوند اهل قری و ایشان را ایشان بهم در نیا و دیار در خواب غفلت اند تو
یا ایمن کرده از عذاب خدا فلا اهل قری و ایشان بود که تکلف در بیداری در روز
در لهو و لعب مشغول باشند یا ایمن شده آنکه خوبی تو فرمانده از عذاب خدا فلا
داخل غرق از عذاب خدا جمعه زیان کاران یا امیر المؤمنین قراءه سیم و حمد
در ایات نیکو ای بو کیش پس از آن باز اقتیر نمود در سوره کید ای بو عظیم ام از
تبع سلم ما ایشر بیک یا اجابت دعوت او در کار ربت فرمود آن را او بکو افرایت
الذی تولی واعطی قلیلا واکدی اعنده علم الغیب فهو یری ام لم
ینبا بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی الا تزر وازرة وزر
اخری وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری
یا دیدی آنکسی که روی از سوی حق دشمنات و روزی بر ایشان بکرد دانید و اغماض از
اموال خود بو بر نوت واقی مذهب مخل عواد اوتو و نفقه سوباز آن در شت و حلیه
خود بو قطع و صل و کبر سو یا هم تو فاهم که او را علم غیب و دانست حق را بر بیان نمود

و میراند که



و میراند که صاحب او در بحث وزر و وبال او آنکه میکند و عهد میشکند آیا قست وزیر است و آن وزر و بارگناه
از دوری بر خواهد جست یعنی ورع و نجات دارد و دل او رفیق او در این محل را بسیار بو صادق است که
کرده است آنکه در صحف موسی نیز نوشته و آنکه در صحف ابراهیم نیز نوشته اند که هیچ
نفس را بعد هیچ بر دارنده بار گناه دیگری بر نمی دارد و هر کسی بو بکناه مکرر خود تو اخذه و سوال از گناه خود یاد
ظلم و جبار و قوم خان بود و نیکو نیست مرا در سوره جد و وزر آنکه بر نید در آن و آنکه در آن و در
کفت بر و در قصد بر انا والله یا امیر المؤمنین قد خفناک وخافت لخوفنا النسوة
اللاتی انت اعلم بهن ولا بد لنا من الاحتجاج به فان کففت والا اخبرنا انه حق
علی الله عز وجل فی کل یوم خمس مرات وانت تحدثنا عن ابیک عن جدک
ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اربع دعوات لا یحجبن عن الله تعالی دعاء الوالد
لولده والاخ لاخیه بظهر الغیب والمظلوم والمخلص ای بر سو کند با خدا از قوم ترسیم جلاد بها
آنها که از تو بیم و انتقام ایشان داشتن مرکب کرده و جا ایستم در ایشان را مطلع و داشتن تو را انم
پس اگر از تو گذارد دست باز دعوت و اگر نه بر او زیع دفع ارتو که در خداوند تعالی بر مردم بر
بر خاسته از نفع تو تو از حضرت بجا نماز را نماز خوانم و تو سوال از دوست از حق تعالی راغب
و هر دار دعوت است از شیخی و فاق اهل دعا بارند و مجوب و غیر مستجاب نیز یاد دعا
در حق مردم دیگر دعای برادر مومن در باره برادر دینی خود و دیگر دعای ستم دیده و دیگر دعای
از روی خلوص نیت و صفوت چون ابن بیان ربیع میگوید سوز ان کلام امام در خاطر تو بود و در منزل
منصور به تفتیش حال خود ماندیم پس مودند و آنکه چه حال منصور از دیده تر بسیار
آنگاه که گفت ... در از شود و [illegible] علاقت باقی ... و نان بو بسیار
دعوی بار بار خداوند تعالی بیم و وحشت سوال از ایشان کرد در آن بود بر او صواب ...
امام علیه السلام باز رحمت و نور ... منصور بکوی حلم ... و باز ...
آنگاه بر دوستی با بونی سه ... و از صحت جد آنکه ... لطیفی از خلق ... بود
لطیفی جد ... قطره ... مرا از آن فرمود یا ربیع ان هذه الدنیا وان امتعت
ببهجتها وغرت بزبرجها فان آخرها لا یعدو ان یکون کآخر الربیع الذی یروق
بخضرته ثم یهیج عند انتهاء مدته وعلی من نصح لنفسه وعرف حق ما علیه
وله ان ینظر الیها نظر من عقل عن ربه جل وعلا وحذر سوء منقلبه فان

هذه الدنیا قد خدعت قوماً فارقوها أسرّ ما کانوا إلیها وأکثر ما کانوا اغتباطاً بها
طرقتهم آفاتها بیاتاً وهم نائمون أو ضحی وهم یلعبون فکیف أخرجوا عنها وإلی ما
سبقها أعقبتهم الآلام وأورثتهم الندم وجرّعتهم مرّ المذاق وغصّصتهم بکأس
الفراق فیا ویح من رضی عنها وأقرّ عیناً بها أما رأی مصرع آبائه ومن سلف
من أعدائه وأولیائه یا ربیع اطول [illegible] بالآخرة وأتبع بها الثروة وحتّی بها مقفر
والکبر بها ترحة إذا غابت المغرور بها أهله وقطع بالآمال فی الحرص ولعلّ علی أنه أعطی
أطول الأعمار وأمدّها وبلغ فیها جمیع الآمال هل قصاراه إلّا الهرم أو غایته إلّا
الوخم نسأل الله لنا ولک عملاً صالحاً لطاعته ومآباً إلی رحمته ونزوعاً عن
معصیته وبصیرة فی حقّه فإنّما ذلک له وبه ای ربیع [illegible] این جهان ناپایدار [illegible]
جهان [illegible] بی خور [illegible] و زینت خوب [illegible] خورده و [illegible]
[illegible] خدا و [illegible] بیابان [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] خوش [illegible]
و [illegible] و از [illegible] و [illegible] زود [illegible]
[illegible] نصیحت [illegible] و [illegible] و در [illegible]
[illegible] و [illegible] نقلب و [illegible]
[illegible] بوده و [illegible] در [illegible] و آن [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] گرده و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] اقتضا و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] زمین [illegible]
[illegible] که [illegible] از مردن [illegible]
[illegible] و [illegible] و نوشته [illegible]
[illegible] و [illegible] چگونه [illegible]





وخاطر بو [illegible] تا گورستان [illegible] دشمنان برگذشته و دوستان همه در
نوشته [illegible] از هیچ کس [illegible] درازتر و بسیار [illegible] بیشتر و
کسب و عملی بی فایده تر و اندیشه و اندوهی عظیم تر [illegible] جهان گذران
مغرور [illegible] و ناگاه [illegible] و [illegible] و رشته آرزو [illegible] و شاهباز
امید [illegible] آمال [illegible] لحظه [illegible]
دراز و زندگانی [illegible]
[illegible] آرزو [illegible] الله [illegible] شدت الم و فرجام نیز
و انجام وخیم مر او است از خداوند برای خویشتن و تو سؤال میکنیم عمل صالحی در طاعت
او و مرجع [illegible] از معصیت او و بصیرت را در حق او [illegible]
جمیع [illegible] کلمات [illegible] مقام [illegible]
ربیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ربیع [illegible]
و آخر دعا [illegible] اللّهمّ إنّی أسئلک
یا مدرک الهاربین ویا ملجأ الخائفین ویا صریخ المستصرخین ویا غیاث المستغیثین
ویا منتهی غایة السائلین ویا مجیب دعوة المضطرّین یا أرحم الراحمین
و این دعا [illegible] مبسوط و مبارک است [illegible] مقام [illegible] التوفیق
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] صادق
جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام [illegible]
[illegible]

ربیع [illegible]

و در حضور منصور بایستاد و گفت یا امیر المؤمنین سؤالی دارم منصور گفت از دیگری از جعفر بپرس
رو بامام کرده گفت میخواهم از تو سؤال نمایم منصور گفت ازین حضرت بپرس آنوقت از امام جعفر
علیه السلام آن مرد عرض نمود سؤال از کیفیت نماز و حدود آن کرد فرمود للصلوة اربعة
آلاف حدٍّ لستَ تؤاخذ بها برای نماز [illegible] حد است که تو مؤاخذه در آن
نمیشوی گفت آن حدود را [illegible] که ترک آن [illegible] جز [illegible]
از آن حدود را اطلاع بده که ترک آن روا نیست و نماز جز بآن تمام نشود حضرت ابی عبد الله
علیه السلام فرمود لا تتمّ الصلوة الّا لذی طهر سابغ و تمام بالغ غیر نازغ و لا زائغ
عرف فوقف و اخبت فثبت فهو واقف بین الیأس و الطمع و الصبر و الجزع کأنّ
الوعد له صنع و الوعید به وقع بذل عرضه و تمثّل غرضه و بذل فی الله المهجة
و تنکّب الیه غیر المحجّة مرتغم بارتغام یقطع علائق الاهتمام بعین من له قصد
و الیه وفد و منه استرفد فاذا اتی بذلک کانت هی الصلوة التی بها امر و عنها
اخبر و انّها هی الصلوة التی تنهی عن الفحشاء و المنکر نماز تمام نمیشود جز برای
شخصی که دارای طهارت وافی و تمام بالغ [illegible] و [illegible] باشد و [illegible]
امور و [illegible] مطالب [illegible] اطمینان [illegible]
اقرار کرده است [illegible] معبود و توقف در [illegible] میان یأس و طمع و صبر و جزع
باشد [illegible] وعده [illegible] وعید [illegible]
[illegible] و قطع [illegible] علائق
و [illegible] قلب [illegible] نماز [illegible] قصد و مقصود [illegible] وصول
[illegible] بدرگاه [illegible]
و [illegible] نماز [illegible] مقبول [illegible] است
[illegible] ابو جعفر منصور این کلمات [illegible]
امام کرده گفت یا ابا عبد الله لا نزال من بحرک نغترف و الیک نزدلف
تبصّر من العمی و تجلو بنورک الطخیاء فنحن نعوم فی سبحات قدسک و طامی
بحرک همیشه از [illegible] علم بی پایان [illegible] و دانش [illegible] تو [illegible]



تقرب میجوییم [illegible] درین عرصه [illegible] بنا [illegible] و [illegible]
[illegible] علم [illegible] روشن [illegible] قرآن [illegible] تو [illegible]

وقایع ۱۴۸ خروج حسان بن مجالد

باب وقایع سال یکصد و چهل و هشتم هجری
و خروج حسان بن مجالد بن یحیی همدانی

درین سال حسان بن مجالد بن یحیی بن مالک بن الاجدع الهمدانی خروج نمود و این مالک [illegible]
مسروق بن الاجدع است خروج حسان در نزدیکی موصل در قریه‌ای [illegible]
بموصل [illegible] اتفاق [illegible] الاطلاع [illegible]
[illegible] قریه [illegible] از [illegible]
[illegible] حسان [illegible] خروج [illegible] سپاه موصل [illegible]
[illegible] والی موصل بود [illegible] حرب [illegible]
و سپاه خوارج [illegible]
[illegible] خوارج [illegible] سپاه موصل [illegible]
حسان [illegible]
[illegible] حسان [illegible]
[illegible] خوارج [illegible] مردم [illegible]
[illegible] حسان [illegible]
راه [illegible] حسان [illegible] موصل [illegible]
[illegible] حسان [illegible]
[illegible] خوارج [illegible]
حسان [illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسان [illegible]
حسان را [illegible] خارج [illegible] حفص بن اشیم [illegible] از علما [illegible] خوارج [illegible]
[illegible] خروج خوارج [illegible] ابو جعفر منصور رسید گفت [illegible] خارجی
از همدان [illegible] گفتند [illegible] حفص بن اشیم [illegible] منصور گفت از [illegible]
[illegible] مردم همدان از شیعیان [illegible] علی علیه السلام [illegible]

و منصور گفت لکن در غرض شرط خود عزیمت برآن نهاده ام که اگر جور [illegible] موصل امیر المؤمنین را
تعدی و غارت در اسلاف ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه بود و فرمان جمع داشت که مردم
موصل بعضی از شرط بیرون شدند و هرگز بر شرط خروج نمودند و اگر خون ایشان ریخته شود مال ایشان
حلال باشد و اینک خروج کرده اند ابوحنیفه لب از سخن فرو بست و ابن ابی لیلی و ابن
شبرمه گفتند اهل موصل رعیت تو هستند اگر از ایشان درگذری شایسته است و اگر
عقوبت نمائی بسبب انکه اتفاق فقها [illegible] منصور با ابوحنیفه گفت از سخن تو خاموش
نمانم گفت یا امیر المؤمنین این جماعت چیزی را بذل کردند که آن چیز ازان تو نباشد
بگردند ایشان را چون مال خودت که نمی تواند فرزند هیچ کس را عقد نکاح کند که فرج ها مباح به
جانی نمی بود در اینجا منصور گفت جایز نیست و از انجمن ابراز اهل موصل
فرو گذشت و فقها را ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه بکوفه معاودت کردند

بیان حکومت خالد بن برمک
از جانب ابوجعفر منصور در موصل

در این سال ابوجعفر منصور عباسی خالد بن برمک را بامارت موصل منصوب داشت علت این
کار این بود که از بهار رفته و فساد جماعت اکراد در این ولایت بمنصور معروض
افتاد با دانایان درگاه گفت کیست که برای امارت موصل و اصلاح این مفسدت
شایسته باشد گفتند مسیب بن زهیر از بیانه عمارة بن حمزه الصوب شتوه خالد بن
برمک در آن ولایت و مالیت است منصور را رای او بر این جمع بود و خالد را بموصل
بفرستاد خالد بموصل شد و با اندیشه درست و رای رزین و حسن کفایت و نیکی کفالت
با مردم آنجا بحسن سلوک و لطف رفتار کرد اکراد مفسد منکوب و مقهور داشت
و بر لا بون از دست و مردم را بکار انداخت و شراب خواری را بخوابانید و از ادارات عمال دست
اتفاق حق و دفع ظلم و عناد با آن حالت قوت شد ثروت و جاه او دم روز بروز
بر تمام مردم از وی پرهیز گفتند و بخوف و هیبت اندر شدند چندان که عوام و اکابر
را وضع و شریف و عدو غرض و طمع و ملاحظه و خدا انداختن و هر چیزی را هم اظهار
بدیدار بنی خوف و خشیت در قلوب ایشان استوار کرد اگر لختی ازین بی جا بود
از تحت قانون عمل خارج لعلکم هرچند سخنان کسی بنگرند که کثیر تکار [illegible] از

حقیقت

حکومت خالد برمک در موصل ۱۴۸



تولد فضل بن یحیی

تولد هارون الرشید

حقیقت نفس الامر خود اهمال بود بسیاری بر بنیاد دهام و بنیاد و استقلال در دوران
و یکسره زوال و اضمحلال او بود در نظر عقل و تجربت و عادت و [illegible] نیز
در این سال فضل بن یحیی بن خالد بن برمک بیست و دو روز از ماه ذوالحجه بمانده تولد یافت گویند همان
مرضعه را که بفرزند داشت او را هم از تولد او هارون الرشید بن مهدی بیست و دو روز گذشته در
تولد آمد و بدین جهت خیزران مادر رشید ایشان را دو کودک فضل را که بفرزند او بود از شیر خود
شیر داد رشید برادر رضاعی فضل بن یحیی بود و هارون را بر برمکیان بدین سبب رشید را دوستی بر رضاع
بر آل برمک نیز خضوع کرد بعد از ایشان بود در عرض هلاک گردید و زادگانشان فضل بیست و چند سال
رنج و مشقت در سپرد و در آن شهر که از ستان [illegible] بود در آن زمان بعلو و دعوت بود از خواص و ...
و از علو مقام و کمال او [illegible] دانتم حروف مرتبت آن شرف در جهان یگانه بود
گفته است مشکوة الادب با نقلات عدیده از هم بسر برده است بجمله فضل بن یحیی برادر رضاعی
هارون الرشید است و سلم بن عمرو الخاسر که از شعرای ماهر است در این شعر بجمالت او را سپاس گفته

اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء

کفی لک فضلا ان افضل حرة غذتک بثدی والخلیفة واحد

سوران در قم و این زال سپاه و دیگر سیستان نه رضیعی لبان است که بنیاد
چون معین الله به سوی بلخ و رفته میرود و سپاه برادر الرشید گفتن او را خدای فاطمیان

بیان ولایت و امارت اغلب بن سالم از
جانب منصور در مملکت افریقیه

در این سال درخدمت منصور معروض افتاد که محمد بن اشعث از افریقیه خروج کرده است
لاجرم عهد نامه امارت مملکت افریقیه را بنام اغلب بن سالم بن عقال بن خفاجه
تمیمی از بهر او بنوشت و این اغلب از آن مردم بود که با ابومسلم خراسانی قیام نمود
و با محمد بن اشعث بمملکت افریقیه اندر شده بود چون فرمان منصور بدو آورده شد
در ماه جمادی الاخری این سال بقیروان درآمد و از سرکشان و قواد
مضریه جماعتی را بر فرو گذاشت و مردمان بود بشکنجه رفته در آن اوان ابوقره با
جمعی از مردم بربر خروج نمود اغلب با مردم خود بسوی او برفت چون ابو
قره ازین حال آگاه شد بدون جنگ و جدال بگریخت و از جانب دیگر حسن بن حرب کندی برآن شد که بر او بتازد

امارت اغلب در افریقیه ۱۴۸

و غلب بقصد طنجه راه برگرفت و این ایام [illegible] در کوه داغر [illegible] بر لشکریان دشوار
و از آن مسافرت کراهت داشتند و غلب با آنکه از لشکر غلب [illegible] بقیروان
روان شدند و جز معدودی با وی نماندند در این اوقات حسن بن حرب کندی در
تونس حضور داشت با جمعی لشکریان آغاز مخالفت و مقاتلت نمود بیعت خلق
نمود مردم بسیاری نیز دعوت او را اجابت و بیعت او را طاعت کردند حسن با گروهی
دلاور لشکری از تونس درگذشت و بقیروان [illegible] قیروان [illegible]
و این خبر چون بغلب رسید [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از بردن راه طنجه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قتال داد غلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن
حرب [illegible] [illegible] و غلب میدان طعن و ضرب [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میدان [illegible] [illegible] [illegible]
سپاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن حرب از
[illegible] حرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن [illegible] [illegible]
تونس [illegible] [illegible] غلب بقیروان [illegible] حسن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] غلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قیروان روان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنگاه غلب



آنگاه غلب بسوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر حسن حمله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تونس [illegible]
[illegible] [illegible] در مملکت افریقیه [illegible] [illegible] [illegible] حسن [illegible]
حسن [illegible] [illegible] در تونس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تونس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسن بن حرب [illegible] غلب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] غلب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن حرب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افریقیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باب خروج سعید بن یوسف [illegible]
در اندلس در الجزیره و فتنه و فساد او

در این سال سعید [illegible] [illegible] در مملکت اندلس در الجزیره خروج نمود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ در اندلس
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خروج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

خروج سعید [illegible] در [illegible]

و در همین ایام کار ... بن سعید ... پس از ... جانب ... و ... کرده و جماعت
بقیه عبد الرحمن الکلبی با آن مرد بشهر اشبیلیه آمد و بقیه و غیره بر آن استیلا یافت
این وقت جماعتی بسیار در اطراف او گرد آمدند ... از آن سوی عبد الرحمن امور ملک
اندلس را ... آگاه ... گشت و ... بیرون آمد و ... براه
... مطرف ... صورت ... در ... ربیع الاول در قلعه ... نزول کرد
عبد الرحمن ... در آن قلعه محاصره نمود ... روزگار ... تنگ ... و نیز در
اطراف ... دیده ... آنکه ... مطرف ... خلاف ...
روز ... نتوانست ... از آن قلعه ... و غیاث بن علقمة اللخمی ... شده ...
داشت ... خلاف با مطرف موافقت ... الاطلاع ... شده ...
... دال موحده ... و ... باء موحده ... است در
غربی ... صعید واقع است ... شده ... موحده ...
... غیاث ... مطرف ... لخمی
... عبد الرحمن ... اعتقاد ... غیاث ... با لشکر ...
... سپاه ... غیاث ... او ... مطرف ...
... از آن طرف کار حصار بر مطرف طولانی ...
... [illegible]
جمعی از ... مطرف ... قلعه ... [illegible]
و جان عزیز ... بر آن کار ... بر گرفته ... عبد الرحمن
کرد ... قلعه ... خلیفة بن مروان ...
ساخته ... حصار ... دراز گشت ... [illegible]
ناچار ... عبد الرحمن روان ... خلیفة بن
... عبد الرحمن ... مقبول داشت ... قلعه و خلیفه
بعبد الرحمن تسلیم کرد عبد الرحمن آن قلعه ... خلیفه ... [illegible]
و از آنجا ... غیاث ... خلاف با مطرف موافقت داشت ... [illegible]
شده ... محاصره ... [illegible]

خواستند



خواستند عبد الرحمن ... [illegible] ... و آن جمع
را ... و بقرطبه باز گشت ... سعادت ... عبد الرحمن ... [illegible]
... خروج ... یکی ... جمع ... از الف ... [illegible]
بزرگ در اندلس ... قرطبه ... قرطبه ... [illegible]
... و نیز نام قریه است در اصفهان و این ... [illegible]
و نیز ... از ... [illegible]
... بسیار است از ... اصفهان ... عبد الرحمن ... در کوه ... خروج
کرد از هر طرف ... عبد الرحمن ... [illegible]
... قرطبه ... [illegible]
عبد الرحمن ... عبد الرحمن ... [illegible]

باقی سوانح و حوادث سال

سنه ... هجری نبوی علیه السلام

در این سال صالح بن علی ... در ... واقع است و ... [illegible]
... [illegible]
در این سال ابو جعفر منصور ... [illegible]
... [illegible]
... ابو محمد
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

سوانح سال ۱۴۸

وفات عیسی

شکه در آن اثنا [illegible] فی الآخر [illegible] ابو داود بن عمر حایک
از اعمش پرسید چه حکم میکنی در نماز کسی که در عقب حایک [illegible] اگر وضو داشته باشد نماز
بگذارد [illegible] در شهادت جولاه چه میگوئی گفت با دو گواه عدول قبول میشود
وقتی اعمش بیمار شد ابو حنیفه به پرسیدن حال او رفت بسیار دیر نشست و جلوس مطول کرد چون خواست
برخیزد گفت [illegible] اعمش گفت [illegible] بر تو ثقیل گشت اعمش گفت [illegible]
[illegible] در خانه خویش باشی و نیز [illegible]
طول [illegible] گفت [illegible]
مریض [illegible] ابو [illegible] روز [illegible]
شب [illegible]
[illegible] و روایه اهل سنت [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
آن [illegible]
[illegible] مشکوة الادب [illegible]
این مقام [illegible] و نیز در این سال زکریا بن
ابی زائده [illegible] و هم در این سال
ابو [illegible] عمرو بن الحارث بن یعقوب مولی قیس بن سعد بن عبادة [illegible]

وفات زکریا بن ابی زائده

وفات ابو [illegible]

ازین بحر



وفات [illegible] بن زید

ازین بحر [illegible] و هم در این
عبد الرحمن بن زید [illegible] سال وفات
[illegible] الطول و [illegible] و هم در این سال ابو عبد الرحمن محمد بن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی الانصاری قاضی [illegible]
[illegible] احمد بن یونس [illegible] ابو [illegible]
کوفه بمنصب قضاوت منصوب گشت [illegible] در ایام [illegible]
امیه و بنی العباس [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible] و نیز در این سال محمد بن الولید الزبیدی
[illegible] و هم در این سال محمد بن عجلان [illegible]
[illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible]
ابن یزید بن رومان [illegible]
[illegible] و هم در این سال یحیی بن ابی عمرو السیبانی [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]
عبادة [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible] ابو هاشم رازی
در زمان [illegible]

وفات ابو [illegible]

وفات محمد بن الولید

وفات محمد بن عجلان

وفات یحیی بن [illegible]

وفات [illegible]

وفات ابو هاشم رازی

بیان کلمات معجزآیات حضرت صادق علیه السلام در وصف محبت اهل بیت و توحید و ایمان و اسلام و کفر و فسق و فجور

در تحف العقول و بعضی کتب اخبار و آثار مذکور و منقول است که روزی مردی که غواص بحر کشف حقایق و صراف دقایق بود بحضرت امام جعفر صادق علیه التحیة و السلام در آمد عرض نمود ممن الرجل از کدام مردمی عرض کرد از دوستان و موالیان شما فرمود لا یحب الله عبدا حتی یتولاه ولا یتولاه حتی یوجب له الجنة یعنی دوست نمیدارد خدای تعالی بنده را تا وقتی که او را دوست نگیرد و دوست نگیرد او را تا واجب گرداند او را بهشت بعد از آن فرمود ای حبنا انت تو از کدام صنف دوستان مائی آن مرد سکوت نمود و ساکت ماند آنحضرت ولایت مسیر عرض کرد دوستان شما چند فرقه اند فرمود وهو علی ثلاث طبقات



طبقة احبونا في العلانية ولم يحبونا في السر وطبقة يحبونا في السر ولم يحبونا في العلانية وطبقة يحبونا في السر والعلانية هم النمط الاعلى شربوا من العذب الفرات وعلموا باوائل الكتاب وفصل الخطاب وسبب الاسباب فهم النمط الاعلى الفقر والفاقة وانواع البلاء اسرع اليهم من ركض الخيل مستهم البأساء والضراء وزلزلوا وفتنوا فمن بين مجروح ومذبوح متفرقين في كل بلاد قاصية بهم يشفي الله السقيم ويغني العديم وبهم تنصرون وبهم تمطرون وبهم ترزقون وهم الاقلون عددا الاعظمون عند الله قدرا وخطرا والطبقة الثانية النمط الاسفل احبونا في العلانية وساروا بسيرة الملوك فالسنتهم معنا وسيوفهم علينا والطبقة الثالثة النمط الاوسط احبونا في السر ولم يحبونا في العلانية ولعمري لئن كانوا احبونا في السر دون العلانية فهم الصوامون بالنهار القوامون بالليل ترى اثر الرهبانية في وجوههم اهل سلم وانقياد دوستان ما بر سه طبقه اند یک طبقه آنکه ما را دوست میدارند در ظاهر و آشکارا نه در پنهان و طبقه دیگر در باطن و پنهان ما را دوست میدارند نه در ظاهر و آشکار و طبقه سیم آنانکه در پنهان و آشکار و باطن و ظاهر محبت ما دارند و ایشان دوستان ما و از جمیع برترند و طبقه در افزون ترند کسانی هستند که از آب زلال گوارای صدق و محبت و صفا و ... نوشیده اند و بجامعیت کتاب و فصل خطاب و سبب اسباب عالم و دانا و برترین طبقات عالیه اند





یکی فقر و فاقت و انواع بلیات و آفات بجان و بدن ایشان رسیده و زودتر از دویدن اسب تیز تک و جهانیک سواران دریافته و ... از آن سختی ... شده اند بیم و هراس و تزلزل و تزلزل بر ایشان ... دیده اند و ... از ایشان و ... کارزار ... و ... قوافل آنها ... و از ... مجروح و ... مذبوح ... متفرق و مطرود ... و ... ایشان ... دولت و ... و ... ایشان ... و ... و از ایشان ... و روزی ... مردم اگر ... و ... ایشان ... عظیم و ... و طبقه دیگر ... و ... ایشان ... و طبقه سیم ... در باطن و پنهان ... در ظاهر ... و ... ایشان ... روزه دار و شب زنده دار ... و ... آثار ... نمایان ...



... ان زعموا ان المحبين في السر والعلانية علامات يعرفون بها قال الرجل وما تلك العلامات قال تلك خلال اولها انهم عرفوا التوحيد حق معرفته واحكموا علم توحيده والايمان بعد ذلك بما هو وما صفته ثم علموا حدود الايمان وحقائقه وشروطه وتأويله قال سدير يا ابن رسول الله ما سمعتك تصف الايمان بهذه الصفة قال نعم يا سدير ليس للسائل ان يسأل عن الايمان ما هو حتى يعلم الايمان بمن ... و ... آن مرد عرض کرد که این علامات ... و صفت ... اول آن ... و مراتب توحید ... و علم توحید ... و ... وصفت آن ایمان ... و ... و ... آن ... سدیر عرض کرد ... انیکونه صفت ... ایمان ...

در شرائط شرعی توحید و ایمان

بگفت سید عرض کرد یابن رسول الله از جمله بهترین اخبار بوده در صحت تعریف حضرت جعفر صادق علیه السلام ذکر شده که
من زعم انه یعرف الله بتوهم القلوب فهو مشرک ومن زعم انه یعرف الله بالاسم
دون المعنی فقد اقر بالطعن لان الاسم محدث ومن زعم انه یعبد الاسم و
المعنی فقد جعل مع الله شریکا ومن زعم انه یعبد بالصفة لا بالادراک فقد
احال علی غایب ومن زعم انه یعبد الصفة والموصوف فقد ابطل التوحید لان
الصفة غیر الموصوف ومن زعم انه یضیف الموصوف الی الصفة فقد صغر بالکبیر
وما قدروا الله حق قدره یعنی هر کس گمان چنان برد که از روی توهمات قلبیه خدا را شناخته
و دل اندر باره ذات وجه او بوجهی از وجوه جسمانیت و صاحبیت با مخلوق و او را تصور نموده
چنین کسی مشرک است چه آنکه فرض کرده او را بوده ای نخود دانسته غیر از خداوند کمال ...
از این خدای باو نمود و شریک گردیده است و هر کسی گمان برد خدا را بوجه صفت عبادت
کند نه بواسطه ادراک وی به چیزی غایب توجه کرده است یعنی عبادت نموده بر غایبی چه صفت عالم
و حالت آنکه از ذات عالم بصیر سمیع بوده غایب است خواهند و هر کسی گمان چنان برده صفت و موصوف
را عبادت نموده توحید را باطل ساخته زیرا که صفت غیر از موصوف است پس عابد را دو
معبود خواهد بود بلکه بر شرکی صفت و عبادت موصوف نموده است و هر کسی گمان برد که صفت
و موصوف را از مرتبه اعلی بدر است و موصوف را بصفت نسبت داده است به چیزی بزرگ را کوچک شمرده
و چنین مردم را برای آنکه عقاید او را هام اسا پرستش خدا ببرد آنکه حقوق عادیه و ...
و توحید حضرت امامت را بجای نیاوردند کسی عرض کرد پس توحید چگونه است فرمود باب البحث

رواج موفقیت توحید

ممکن وطلب المخرج موجود ان معرفة عین الشاهد قبل صفته ومعرفة صفة
الغایب قبل عینه قیل وکیف تعرف عین الشاهد قبل صفته قال تعرفه
وتعلم علمه وتعرف نفسک به ولا تعرف نفسک بنفسک من نفسک وتعلم ان ما
فیه له وبه کما قالوا لیوسف انک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا
اخی فعرفوه به ولم یعرفوه بغیره ولا اثبتوه من انفسهم بتوهم القلوب
اما تری الله یقول ما کان لکم ان تنبتوا شجرها یقول لیس لکم ان تنصبوا
اماما من قبل انفسکم تسمونه محقا بهوی انفسکم وارادتکم یعنی باب بحث
ممکن و طلب مخرج موجود است یعنی شناسائی عین شاهد پیش از شناسائی صفت او است و

معرفت صفت



معرفت صفت غایب قبل از شناسائی عین او و ذات او است عرض کرد عین شاهد بود
قبل از شناسائی صفت او چگونه شناسند فرمود شناسی او بود و معرفت به اینکه علم او
و شناختن نفس خود شود بر علم و بر نفس خود نه بنفس خود شناسی که هر چیزی در او
باو صحت و آثار مستوان شناخت نه او بود بخواهد و میدانی آنچه در او است از او است
او است و آن چنانچه برادران یوسف به یوسف گفتند براستیکه تو همانا توئی یوسف
فرمود منم یوسف و این است برادرم پس او بود و شناختند بغیر او نشناختند به
حیثیت توهمات قلبیه او بود در نفوس خود ثابت نمودند آیا نمی بینی خدای تعالی
میفرماید نبود از برای شما که درختی را برویانید در حقیقت میفرماید نیست از برای شما که از جانب
نفوس خود و توهمات و خیالات نفسانیه خود اماری نصب نمائید و او را محقق دانید (۳)
نام کنید و بهوای نفوس و اراده خود گزین بودید است بر آنچه راقم حروف و فکر بقدر علم

تحقیق در مطلب

دراین کلمه الکنی شرح ارقام ملک عقلیه مستغرق که بر عظمت و قضا اشت و انتظام است عالیه
عالیات دارد و قرآنی غمام تیز بینی که معنی قرآن شده که لذ ده منافع النیب (۱) فجر از آن
مشهور تفسیر کرده مسطور است او اینکه که در آن تکلمات یوسف بر طریق استفهام آمده که
بر فتح حرف استفهام به بر لفظ خبر قرآن شده که لکن است (۱) نافع و ساير قراء انک به همزه دار
خطاب و به بر طریق استفهام است ائنک او انت یوسف خوانده است و نیز نافع ایکلات
یوسف خوانده بفتح الف غیر همزه و به همزه و ابو عمرو آنک به الف قرآن شده (۳)
آنها را بر طریق استفهام قرائت کرده از روی تعجب که حضرت یوسف با برادران خود
فرمود هل علمتم ... یوسف و بعد از آن جدا به بشنید و فرمود برادر ای خود ذلیل شمار
با گمان در هنگام که بر بهم جز ... شناخت در خشنده و نور بجهت بود و آن که روی
یوسف خوانده اند و از روی استفهام عرض کرد آیا تو یوسفی و بر اینکه حضرت در جواب فرمود
منم یوسف بر جمت استفهام و دلائله که در جای بود آنکه استفهام کرده جواب آورد و آنکه
بر وجه خبر قرائت کرده جهت آن کلام را از ابن عباس مروی است برادران یوسف
نشنیده اند آن حضرت سخن ظاهری از زبان الهی بر آورده است و فرق بافرق یونس میدان
بعد از آن شناختند و فرق مبارک دید و یعقوب آنکه ... نیز بود و برادران بواسطه آن نشان
شناختند و گفتند ائنک لانت یوسف از دارای چهره و جمال و دیگران نتوانستند که بتواند

آورنده آن مظلوم است که ظلم بر او واقع شده و ضرر آن به نفس برگردد که بر خود افسوس دارد [illegible]
و اینست مراد از [illegible] او [illegible] مقصود [illegible] ظلم
شده [illegible] و [illegible] از [illegible] لازم [illegible]
[illegible] کشیده [illegible]
[illegible] و آن [illegible] بر سبیل تقریب [illegible]
آن کلام دلالت بر آن [illegible] روایت [illegible] و قال [illegible]
قال الصادق عليه السلام ثلاثة لا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا
يزكيهم ولهم عذاب اليم من انبت شجرة لم ينبته الله يعني من نصب اماما
لم ينصبه الله او جحد من نصبه الله ومن زعم ان لهذين سهما في الاسلام
وقد قال الله وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة [illegible]
صادق عليه السلام [illegible] تقریر [illegible]
و ترکیه [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] تقدیر [illegible]
علم [illegible]
این کلام [illegible] صفة الایمان ثم سمى صفة الايمان
الاقرار والخضوع لله بذل الاقرار والتقرب اليه به والاداء له بعلم
كل مفروض من صغير او كبير من حد التوحيد فما دونه الى آخر باب من
ابواب الطاعة اولا فاولا مقرون ذلك كله بعضه الى بعض موصول
بعضه ببعض فاذا ادى العبد ما فرض عليه مما وصل اليه على صفة
ما وصفناه فهو مؤمن مستحق لصفة الايمان مستوجب للثواب وذلك
ان معنى جملة الايمان الاقرار ومعنى الاقرار التصديق بالطاعة فلذلك

ثبت ان



ثبت ان الطاعة كلها صغيرها وكبيرها مقرونة بعضها الى بعض فلا يخرج
المؤمن من صفة الايمان الا بترك ما استحق ان يكون به مؤمنا وانما
استوجب واستحق اسم الايمان ومعناه باداء كبار الفرائض موصولة و
ترك كبار المعاصي واجتنابها وان ترك صغار الطاعة وارتكب صغار المعاصي
فليس بخارج من الايمان ولا تارك له ما لم يترك شيئا من كبار الطاعة
وارتكاب شيء من كبار المعاصي فما لم يفعل ذلك فهو مؤمن لقول الله ان
تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما
يعني المغفرة ما دون الكبائر فان هو ارتكب كبيرة من كبائر المعاصي كان
ماخوذا بجميع المعاصي صغارها وكبارها معاقبا عليها معذبا بها فهذه صفة الايمان
وصفة المؤمن المستوجب للثواب و[illegible] صفت ایمان [illegible]
[illegible] خضوع و خشوع [illegible] از صمیم قلب [illegible]
الوهیت [illegible] اقرار [illegible] دل [illegible]
[illegible] توحید
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible] اقرار
و [illegible] اقرار [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

که از معاصی کبیره لغو تمام [illegible] مرتکب کبیره خواه صغیره یا کبیره شود و [illegible] قسمی بود [illegible] گشت
پس این است صفت ایمان و صفت آن مؤمن و مستوجب اجر و ثواب شود صفة الاسلام

در صفت اسلام و [illegible] ایمان

وَامّا معنى صفة الاسلام فهو الاقرار بجميع الطاعة الظاهرة الحكم والاذى له فاذا
اقرّ المقرّ بجميع الطاعة في الظاهر من غير العقد عليه بالقلوب فقد استحق اسم الاسلام
ومعناه واستوجب الولاية الظاهرة واجازة شهادته والمواريث وصار
له ما للمسلمين وعليه ما على المسلمين فهذه صفة الاسلام وفرق ما بين
المسلم والمؤمن ان المسلم انما يكون مؤمنا ان يكون مطيعا في الباطن مع ما
هو عليه في الظاهر فاذا فعل ذلك بالظاهر كان مسلما واذا فعل ذلك
بالظاهر والباطن بخضوع وتقرب بعلم كان مؤمنا فقد يكون العبد مسلما
ولا يكون مؤمنا الا وهو مسلم و [illegible] صفت [illegible] و صفت [illegible]
[illegible] جمع [illegible] احکام [illegible] و [illegible] اطاعت و [illegible] عمل [illegible] و [illegible]
در ظاهر مطیع [illegible] دلیل [illegible] زبانی [illegible] و [illegible] تحقق [illegible] او را تو مسلمان خوانند
و در [illegible] [illegible] و مستوجب [illegible] در ظاهر [illegible] ظاهریه [illegible] و شهادتش
پذیرفته شود و مستحق میراث شود [illegible] مسلمان است برای او و [illegible] مسلمانان است برای او است
نیز در [illegible] ایمان [illegible] از [illegible] [illegible] مسلمان [illegible] و این است صفت [illegible] و فرق
میان مسلم و مؤمن این است [illegible] مسلم [illegible] مؤمن [illegible] در [illegible] تمام اوامر [illegible]
مطیع [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible] او [illegible] مسلم
خوانند و [illegible] با کمال خضوع و تقرب [illegible] ظاهر و باطن [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] [illegible] مؤمن [illegible] و [illegible] مسلم [illegible]
کلمه [illegible] [illegible] مؤمن [illegible] مسلم [illegible] [illegible] مؤمن [illegible] صفة الخروج

در صفت خروج از ایمان

من الايمان وقد يخرج من الايمان بخمس جهات من الفعل كلها متشابهات معروفات
الكفر والشرك والضلال والفسق وركوب الكبائر فمعنى الكفر كل معصية عصى
الله بها بجهة الجحود والانكار والاستخفاف والتهاون في كل ما دق وجل وفاعله
كافر ومعناه معنى كفر من اي ملة كان ومن اي فرقة كان بعد ان تكون
منه معصية بهذه الصفات فهو كافر ومعنى الشرك كل معصية عصى الله بها بالتدين





فهو شرك صغيرة كانت المعصية او كبيرة ففاعلها مشرك و صفت خروج از دایره [illegible]
به پنج جهت است و هر یک [illegible] معروف است و [illegible] مرتکب [illegible] از ایمان [illegible]
اول کفر [illegible] [illegible] در طریق ضلالت [illegible] فسق [illegible]
[illegible] ارتکاب معاصی کبیره و [illegible] کفر [illegible] و [illegible] از [illegible] جحود و انکار
و استخفاف و تهاون در اوامر و نواهی [illegible] [illegible] او [illegible] و فاعل آن [illegible] کافر [illegible]
[illegible] کفر [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] ایشان [illegible] از کفر [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] معصیت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ضلال و [illegible]

[illegible] معصیت [illegible] فاعل آن مشرک [illegible] ومعنى الضلال الجهل
بالمفروض وهو ان يترك كبيرة من كبائر الطاعة التي لا يستحق العبد الايمان الا
بها بعد ورود البيان فيها والاحتجاج بها فيكون التارك لها تاركا بغير جهة الانكار
والتدين بانكارها وجحودها ولكن يكون تاركا على جهة التواني والاغفال و
الاشتغال بغيرها فهو ضال متنكب عن طريق الايمان جاهل به خارج منه مستوجب
لاسم الضلالة ومعناها ما دام بالصفة التي وصفناه بها فان كان هو الذي
مال بهواه الى وجه من وجوه المعصية بجهة الجحود والاستخفاف والتهاون
كفر وان هو مال بهواه الى التدين بجهة التأويل والتقليد والتسليم
والرضا بقول الآباء والاسلاف فقد اشرك وقلما يلبث الانسان على
ضلالة حتى يميل بهواه الى بعض ما وصفناه من صفته [illegible]
[illegible] [illegible] است و آن [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایمان و [illegible] ایمان [illegible] فریضه [illegible] و [illegible] ایمان در [illegible]
و احتجاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فریضه [illegible] آن [illegible] از راه
انکار و [illegible] حکم از [illegible] و غفلت و [illegible] امور ترک [illegible]
که ضال و [illegible] و در طریق ایمان [illegible] ایمان [illegible] از ایمان خارج است و مستوجب
اسم ضلالت [illegible] [illegible] صفت [illegible] [illegible] توصیف [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] و [illegible] انکار [illegible] استخفاف و [illegible]
[illegible] کفر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] تقلید و تسلیم و
و رضا به قول [illegible] [illegible] [illegible] مشرک [illegible] [illegible] آدمی

بر حالت ضلالت و گمراهی [illegible] نفس خود [illegible] از آن اوصاف [illegible]

[illegible] و يسمّى الفسق فكلّ معصية من المعاصي الكبار فعلها فاعل أو دخل
فيها داخل بجهة اللذّة والشهوة والشوق الغالب فهو فسق وفاعله فاسق خارج
من الإيمان بجهة الفسق فإن دام في ذلك حتّى يدخل في حدّ التهاون والاستخفاف فقد
وجب أن يكون بتهاونه واستخفافه كافراً ومعنى راكب الكبائر التي بها يكون فساد
إيمانه فهو أن يكون منهمكاً على كبائر المعاصي بغير جحود ولا تديّن ولا لذّة ولا شهوة
ولكن من جهة الحميّة والغضب يكثر القذف والسبّ والقتل وأخذ الأموال و
حبس الحقوق وغير ذلك من المعاصي الكبائر التي يأتيها صاحبها بغير جهة
اللذّة ومن ذلك الأيمان الكاذبة وأخذ الربا وغير ذلك التي يأتيها من
أتاها بغير استلذاذ والخمر والزنا واللهو ففاعل هذه الأفعال كلّها مفسد
للإيمان خارج منه من جهة ركوبه الكبيرة على هذه الجهة غير مشرك ولا
كافر ولا ضالّ جاهل على ما وصفناه من جهة الجهالة فإن هو مال إلى
أنواع ما وصفناه من حدّ الفاعلين كان من صنفه [illegible]

[illegible] فاعل آن [illegible] لذت و شهوت و شوق غالب [illegible] در آن [illegible]
[illegible] فسق است و فاعلش فاسق و از جهت فسق از دایرهٔ ایمان خارج است
و اگر [illegible] فاسق [illegible] فسق و معصیت [illegible] و قوام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دشنام [illegible]
و حبس حقوق [illegible] معصیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]

معنی فسق و [illegible]

معنی راکب کبائر [illegible]

بلاد [illegible]



[illegible] خارج است از [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] جاهل است و اگر از [illegible]
نفس [illegible] انواع این افعال [illegible] فاعلین این افعال [illegible]

بیان کلام حضرت صادق علیه السلام در جواب
آنکه [illegible] وجوه [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] فقال عليه السلام
جميع المعايش كلّها من وجوه المعاملات فيما بينهم ممّا يكون لهم فيه المكاسب أربع
جهات من المعاملات فقال له أكلّ هؤلاء الأربعة الأجناس حلال أو كلّها
حرام أو بعضها حلال وبعضها حرام [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال قد يكون في هؤلاء الأجناس الأربعة حلال من
جهة حرام من جهة وهذه الأجناس مسمّيات معروفات الجهات فأوّل هذه الجهات
الأربعة الولاية وتولية بعضهم على بعض فالأوّل ولاية الولاة وولاة الولاة
إلى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه ثمّ التجارة في جميع البيع
والشراء بعضهم من بعض ثمّ الصناعات في جميع صنوفها ثمّ الإجارات وكلّ هذه
الصنوف تكون حلالاً من جهة وحراماً من جهة والفرض من الله على العباد في هذه
المعاملات الدخول في جهات الحلال منها والعمل بذلك الحلال واجتناب جهات الحرام منها
تفسير معنى الولايات وهي جهتان فإحدى الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل
الذين أمر الله بولايتهم وتوليتهم على الناس وولاية ولاته وولاة ولاته إلى
أدناهم باباً من الأبواب التي هو والٍ عليه فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالي
العادل الذي أمر الله بمعرفته وولايته والعمل له في ولايته وولاية ولاته
وولاة ولاته بجهة ما أمر الله به الوالي العادل بلا زيادة فيما أنزل الله به ولا نقصان منه ولا
تحريف لقوله ولا تعدٍّ لأمره إلى غيره فإذا صار الوالي والي عدل بهذه الجهة فالولاية له
والعمل معه ومعونته في ولايته وتقويته حلال محلّل وحلال الكسب معهم وذلك

[illegible]

الولاية لهم حرام ومحرم معذب من فعل ذلك على قليل من فعله أو كثير لأن كل شيء من جهة
المعونة معصية كبيرة من الكبائر وذلك أن في ولاية الوالي الجائر دروس الحق كله و
إحياء الباطل كله وإظهار الظلم والجور والفساد وإبطال الكتب وقتل الأنبياء و
المؤمنين وهدم المساجد وتبديل سنة الله وشرائعه فلذلك حرم العمل معهم
ومعونتهم والكسب معهم إلا بجهة الضرورة نظير الضرورة إلى الدم والميتة بسیار است
که در این چهار جنس مذکور از جهت دلالت حلالیت و از جهت دیگر حرمت بود و از این چهار جنس دو جهت
معروف دارد از اول اشتهار به ادای ولایت والی و تولیت جعفری بحضرت نبی اول ولایت ولاة
و ولاة ولاة تا بفروترین ایشان باید به از ابواب ولایت بر آن که [illegible] والی است
بسیار از آن که [illegible] است در تمامت خرید و فروشهای معین از تفضیل پس از آن صناعات و تمامت
صنوف اشیا بسیار از آن اجارات است در جمله آنکه محتاج الیه است از اجارات و تمام این صنوف
از یک جهت حلال و از جهت دیگر حرام است و بیان [illegible] و در جهت حلال
معاملات [illegible] در این معاملات [illegible] جهت حلال است [illegible] و از جهات حرام [illegible]
تفسیر معنی ولایت عبارت از [illegible] که از [illegible] از ولایت و ولایت والیان [illegible]
[illegible] و ولایت و تولیت ایشان [illegible] و [illegible] والی [illegible] ولاة
عادل [illegible] بفروترین ایشان [illegible] باب است از ابواب ولایت بر آنکس [illegible] والی [illegible]
و جهت دیگر از ولایت و ولایت [illegible] ولاة [illegible] والیان نسبت
به فروترین ایشان [illegible] باب است از ابواب ولایت آنکس [illegible] والی [illegible] پس وجه حلال
از ولایت ولایت والی عادل است [illegible] ولایت او و عمل که
برای او [illegible] ولایت ولاة او [illegible] از جانب ولاة او [illegible]
[illegible] والی عادل [illegible] است [illegible] و [illegible] و تحریف قول او [illegible]
از [illegible] او [illegible] امر [illegible] پس [illegible] عادل [illegible]
پس ولایت [illegible] او و معونت [illegible] ولایت او و تقویت او حلال و [illegible]
و کسب با ایشان ولاة حلال است زیرا که در ولایت [illegible] والی عادل و والیان [illegible]
[illegible] زنده [illegible] و [illegible] مرده [illegible]
و از [illegible] هر کس در تقویت سلطنت [illegible] سلطان [illegible] اعانت [illegible]

ظ

بیوان



بیوان ساعت و [illegible] و از ولایت حرمت ولایت والی جائر
و ولایت والیان ایشان و عاملان والی است و ولایت در تحت ولایت و ولاة والیان است
تا برسد بکوچکتر و فروتر ایشان چه این باب است از ابواب ولایت بر کسیکه والی بر او است و عمل که
از برای والی جائر [illegible] شود [illegible] حرام و محرم است و هر کس برای ایشان
این عمل بجا آورد اندک خواه بسیار [illegible] معذب [illegible] زیرا که هر جزئی از اجزای معونت ایشان
معصیتی بزرگ از معاصی کبیره است بواسطه اینکه در ولایت والی جائر تمامت حق [illegible]
و باطل [illegible] زنده [illegible] و ظلم و جور [illegible] آشکارا [illegible] و کتب [illegible] باطل [illegible]
کشتن و مؤمنان [illegible] و [illegible] در آن [illegible] و سنت و شرایع خدا [illegible] تغییر کرده
شده است لاجرم در کار ایشان و معونت ایشان و کسب با ایشان حرام است مگر در حال ضرورت
چنانکه در مقام لزوم و ضرورت گوشت مرده و خون [illegible] خوردن [illegible] جایز است

جهات تجارت

وأما تفسير التجارات في جميع البيوع ووجوه الحلال من وجه التجارات التي يجوز
للبائع أن يبيع مما لا يجوز له وكذلك المشتري الذي يجوز له شراؤه مما لا
يجوز له فكل مأمور به مما هو غذاء للعباد وقوامهم به في أمورهم في وجوه
الصلاح الذي لا يقيمهم غيره مما يأكلون ويشربون ويلبسون وينكحون و
يملكون ويستعملون من جهة ملكهم ويجوز لهم الاستعمال له من جميع جهات
المنافع التي لا يقيمهم غيرها من كل شيء يكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات
فهذا كله حلال بيعه وشراؤه وإمساكه واستعماله وهبته وعاريته وأما وجوه
الحرام من البيع والشراء فكل أمر يكون فيه الفساد مما هو منهي عنه من جهة
أكله وشربه أو لبسه أو نكاحه أو ملكه أو إمساكه أو هبته أو عاريته أو شيء
يكون فيه وجه من وجوه الفساد نظير البيع بالربا لما في ذلك من الفساد أو
البيع للميتة أو الدم أو لحم الخنزير أو لحوم السباع من صنوف سباع الوحش أو الطير
أو جلودها أو الخمر أو شيء من وجوه النجس فهذا كله حرام ومحرم لأن ذلك كله
منهي عن أكله وشربه ولبسه وملكه وإمساكه والتقلب فيه بوجه من الوجوه لما
فيه من الفساد فجميع تقلبه في ذلك حرام وكذلك كل بيع ملهو به وكل منهي
عنه مما يتقرب به لغير الله أو يقوى به الكفر والشرك من جميع وجوه المعاصي أو

باب من الأبواب يقوى به باب من أبواب الضلالة أو باب من أبواب الباطل أو باب يوهن
به الحق فهو حرام محرم حرام بيعه وشراؤه وإمساكه وملكه وهبته وعاريته وجميع التقلب
فيه إلا في حال تدعو الضرورة فيه إلى ذلك ـ واما تفسير تجارات در جميع بيعها و وجوه حلال
از وجه تجارتها كه در آن بايع جايز است كه بفروشد از آنچه او را جايز است و هم چنين خريدار را روا است كه بخرد آن
با آنچه جايز است از آنچه او را جايز نيست پس هر چيزى بوده باشد كه غذا و قوام بندگان باشد در امور ايشان
در دين يا دنيا در وجوه صلاح و قوام ايشان هر چيزى كه هست از آنكه بخورند و بياشامند و بپوشند و نكاح نمايند و
مالك شوند و استعمال ميكنند از جهت ملكيت خودشان و جايز است براى ايشان استعمال آن از تمامى
منافع و قوام نزد ايشان بود چيزى كه از جهت كه صلاح ايشان است غير از جهات ديگر آن است پس همه
تمامت بيع و شراء و امساك و استعمال و هبه و عاريت حلال است و اما وجوه حرام از بيع و شراء در
امرى كه در آن فساد است و از جهت اكل آن و شرب آن يا لبس آن يا نكاح يا ملكيت يا نگاه داشتن
يا بخشش يا عاريت آن نهى شده يا چيزى باشد در آن وجهى از وجوه فساد نظير بيع طريق
ربا به جهت فساد يا بيع مردار يا خون يا گوشت خوك يا گوشت هاى درندگان از صنف سباع
وحشى و طير يا پوستهاى آنها يا شراب يا چيزى از نجس تمامت حرام و محرم است زيرا كه خوردن
و نوشيدن و پوشيدن و ملك داشتن و تقلب در آنها هر وجهى از وجوه نهى شده
و متضمن فساد است و هر نوع تقلب و تصرف در آن حرام است و هم چنين بيع و شراء هر چيزى
آلت لهو و لعب و هر آنچه از آن نهى شده و موجب تقرب به غير از خدا گرديده است يا باب
تقويت كفر و شرك يا غير معصيت حرام است و هم چنين بابى از ابواب تقويت ابواب
ضلالت يا بابى از ابواب باطل يا بابى كه باعث توهين حق شود حرام و محرم است بيع و
شراء آن و نگاه داشتن و تملك و هبه و عاريت و هر گونه تقلب در آن مگر در حال ضرورت باشد
حرام است وأما تفسير الإجارات فإجارة الإنسان نفسه أو ما يملك أو يلي أمره باب اجارات
من قرابته أو دابته أو ثوبه بوجه الحلال من جهات الإجارات أن يؤجر نفسه
أو داره أو أرضه أو شيئا يملكه فيما ينتفع به من وجوه المنافع أو العمل بنفسه
وولده ومملوكه أو أجيره من غير أن يكون وكيلا للوالي أو واليا للوالي فلا بأس أن
يكون أجيرا يؤجر نفسه أو ولده أو قرابته أو ملكه أو وكيله في إجارته لأنهم
وكلاء الأجير من عنده ليس هم بولاة الوالي نظير الحمال الذي يحمل شيئا بشيء

معلوم في



معلوم في موضع معلوم فيحمل ذلك الشيء الذي يجوز له حمله بنفسه أو بملكه أو
دابته أو يؤاجر نفسه في عمل يعمل ذلك العمل بنفسه أو بمملوكه أو قرابته أو بأجير
من قبله فهذه وجوه من وجوه الإجارات حلال لمن كان من الناس ملكا أو سوقة
أو كافرا أو مؤمنا فحلال إجارته وحلال كسبه من هذه الوجوه ـ و اما تفسير باب اجارات
پس اجاره دادن انسان نفس خود را يا آنچه مالك است يا امر او بر او است از خويشان يا دابه يا جامه خود
بوجه حلال از جهات اجارات اين است كه نفس خود يا خانه خود يا زمين خود يا چيزى را كه مالك
آن است در آنچه ميتوان انتفاع از آن برد از وجوه منافع يا كارى كه تحمل آن
نمايد خود يا اولاد او يا مملوكش يا اجيرش كار او را بدون آنكه وكيل والى يا والى از
جانب والى باشد اجاره بدهد پس در آن نيست باكى كه اجير شود نفس خود يا اولاد خود يا خويشان
خود يا ملك خود يا وكيل خود را در اجاره چونكه اجير و وكلاى اجير از جانب خود او هستند
نه ولات والى نظير حمالى كه چيزى را به چيزى معلوم در موضع معلوم حمل نمايد و آن چيزى
حمل آن جايز است به نفس خود يا به ملك يا دابه خود در مقابل وجهى نفس خود را اجاره بدهد كه در
آن عمل بنفس خود يا مملوكش يا خويش يا اجيرى از جانب خود كار او كند پس اين جمله
از وجوه اجارات حلال است براى مردمان خواه پادشاه باشد يا بازارى يا كافر يا مؤمن باشد
اجاره او حلال و كسب او از حيثيت اين وجوه حلال است فأما وجوه الحرام من وجوه
الإجارة نظير أن يؤاجر نفسه على حمل ما يحرم عليه أكله أو شربه أو لبسه أو
يؤاجر نفسه في صنعة ذلك الشيء أو حفظه أو لبسه أو يؤاجر نفسه في هدم
المساجد ضرارا أو قتل النفس بغير حل أو حمل التصاوير والأصنام والمزامير
والبرابط والخمر والخنازير والميتة والدم أو شيء من وجوه الفساد الذي
كان محرما عليه من غير جهة الإجارة فيه وكل أمر منهي عنه من جهة من الجهات
فمحرم على الإنسان إجارة نفسه فيه أو له أو شيء منه أو له إلا لمنفعة من
استأجره كالذي يستأجر الأجير يحمل له الميتة ينحيها عن أذاه أو أذى غيره
وما أشبه ذلك والفرق بين معنى الولاية والإجارة وإن كان كلاهما يعملان
بأجر أن معنى الولاية أن يلي الإنسان لوالي الولاة أو لولاة الولاة فيلي أمر
غيره في التولية عليه وتسليطه وجواز أمره ونهيه وقيامه مقام الولي

الرئيس او مقام وكلائه في امره وتوكيده في معونته وتسديد ولايته وان كان ادناهم
ولاية فهو وال على من هو وال عليه يجري مجرى الولاة الكبار الذين يلون ولاية
الناس في قتلهم من قتلوا واظهار الجور والفساد واما معنى الاجارة فعلى ما
فسرنا من اجارة الانسان نفسه او ما يملكه من قبل ان يؤاجر الشيء من غيره
فهو يملك يمينه لانه لا يلي امر نفسه وامر ما يملك قبل ان يؤاجره ممن هو
آجره والوالي لا يملك من امور الناس شيئا الا بعد ما يلي امورهم ويملك
توليتهم وكل من آجر نفسه او آجر ما يملك او يلي امره من كافر او مؤمن او ملك
او سوقة على ما فسرنا مما تجوز الاجارة فيه فحلال محلل فعله وكسبه [illegible]
وجوه اجاره حلال است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اجاره [illegible]
[illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] تولیت [illegible]
[illegible] مقام و کلای [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] والی است [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]





[illegible] از آن [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] تولی امور [illegible]
تولیت [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] در آن
[illegible] فاما تفسير الصناعات فكل ما يتعلم العباد
او يعلمون غيرهم من صنوف الصناعات مثل الكتابة والحساب والتجارة والصياغة
والسراجة والبناء والحياكة والقصارة والخياطة وصنعة صنوف التصاوير ما لم
يكن مثل الروحاني وانواع صنوف الآلات التي يحتاج اليها العباد التي منها
منافعهم وبها قوامهم وفيها بلغة جميع حوائجهم فحلال فعله وتعليمه والعمل به وفيه
لنفسه او لغيره وان كانت تلك الصناعة وتلك الآلة قد يستعان بها على وجوه
الفساد ووجوه المعاصي ويكون معونة على الحق والباطل فلا بأس بصناعته وتعليمه
نظير الكتابة التي هي على وجه من وجوه الفساد من تقوية ولاة ولاة الجور وكذلك
السكين والسيف والرمح والقوس وغير ذلك من وجوه الآلة التي قد تصرف الى
جهات الصلاح وجهات الفساد وتكون آلة ومعونة عليهما فلا بأس بتعليمه وتعلمه
واخذ الاجر عليه وفيه والعمل به وفيه لمن كان له فيه جهات الصلاح من
جميع الخلائق ومحرم عليهم فيه تصريفه الى جهات الفساد والمضار فليس على العالم
والمتعلم اثم ولا وزر لما فيه من الرجحان في منافع جهات صلاحهم وقوامهم وبقائهم
وانما الاثم والوزر على المتصرف بها في وجوه الفساد والحرام وذلك انما حرم الله
الصناعة التي هي حرام كلها التي يجيء منها الفساد محضا نظير البرابط والمزامير و
الشطرنج وكل ملهو به والصلبان وما اشبه ذلك من صناعات الاشربة الحرام
وما يكون منه وفيه الفساد محضا ولا يكون فيه ولا منه شيء من وجوه الصلاح
فحرام تعليمه وتعلمه والعمل به واخذ الاجر عليه وجميع التقلب فيه من جميع وجوه
الحركات كلها الا ان تكون صناعة قد تنصرف الى جهات الصنائع وان كان
قد يتصرف بها ويتناول بها وجه من وجوه المعاصي فلعلة ما فيه من الصلاح حل
تعلمه وتعليمه والعمل به ويحرم على من صرفه الى غير وجه الحق والصلاح فهذا تفسير

مباحث صناعات

بیان وجه الکتاب معایش العباد وتعلیمهم فی جمیع وجوه الکتابة و اما تفسیر و بیان
صناعات پس هر چه بندگان خدا یاد گیرند یا بیاموزند بدیگران از اصناف و انواع صناعات
مثل کتابت و حساب و تجارت و زرگری و درزی گری و بنائی و بافندگی و دوزی گری و غیره
گری و ... بر وجه ... و انواع و اقسام اصناف آلات داد و ستد و صنایع و قوام و ادراک
جمیع منافع عباد در آن است حلال است ساختن آن و تعلیم آن و عمل کردن به آن و در آن و گرفتن اجرت از آن
برای دیگری حلال است ... از صنعت و اینها آلت های آن است ... برای
و عمل ... از ... صنعت و تعلیم آن بکند ... و ... از وجه
فساد محض ... و لوازم ... و دیگر ... و ... و ...
... در ... صلاح و ... در ... بر ... صوت و ...
پس تعلیم و تعلم و اجرت گرفتن در ساختن آن و ... آن و ... آن حلال است ... دیگر
جهات صلاح جمیع خلایق در آن است ... در استعمال آن ... در
پس بر عالم و متعلم ... و در ... جهت ... منافع ... مصالح و قوام ... و
آن است و ... الات و ادات و تعلیم و تعلم ... دو وجه ...
بکار برند و ... از آن است ... فساد محض ... آن
محض ... و ... و هر چه موجب ... و ...
و ... از ... شهوات ... و ... از آن ... است ...
و در آن ... تعلیم و ... از ... صلاح ... و ... جمیع ... است و ...
... و صلاح ... تعلیم و تعلم و عمل کردن بآن و گرفتن مزد ... آن ... تقلب ...
و صنعت در آن ... گونه ... است ... از ... و در جهات
صلاح ... کرده ... مصالح ... و ...
... تعلیم و تعلم ... و عمل کردن بآن حلال است ... صنعت بود ...
حق و صلاح ... و ... تعلیم ... تمام ... آن

کلمات حضرت صادق علیه السلام در
وجوه خرج اموال و انفاق آن

اَمَّا الْوُجُوهُ الَّتِي فِيهَا اِخْرَاجُ الْاَمْوَالِ فِي جَمِيعِ وُجُوهِ الْحَلَالِ الْمُفْتَرَضِ عَلَيْهِمْ وَوُجُوهِ

وجوه خرج اموال
بیست و چهار وجه است

النوافل



النَّوَافِلِ كُلِّهَا فَاَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهاً مِنْهَا سَبْعَةُ وُجُوهٍ عَلَى خَاصَّةِ نَفْسِهِ وَخَمْسَةُ وُجُوهٍ
عَلَى مَنْ تَلْزَمُهُ نَفْسُهُ وَثَلَاثَةُ وُجُوهٍ مِمَّا تَلْزَمُهُ فِيهَا مِنْ وُجُوهِ الدِّينِ وَخَمْسَةُ وُجُوهٍ
مِمَّا تَلْزَمُهُ فِيهَا مِنْ وُجُوهِ الصِّلَاتِ وَاَرْبَعَةُ اَوْجُهٍ مِمَّا تَلْزَمُهُ فِيهَا النَّفَقَةُ مِنْ وُجُوهِ
اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ فَاَمَّا الْوُجُوهُ الَّتِي تَلْزَمُهُ فِيهَا النَّفَقَةُ عَلَى خَاصَّةِ نَفْسِهِ فَهِيَ
مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ وَمَنْكَحُهُ وَمَخْدَمُهُ وَعَطَاؤُهُ فِيمَا يَحْتَاجُ اِلَيْهِ مِنَ الْاُجَرَاءِ عَلَى
مَرَمَّةِ مَتَاعِهِ اَوْ حَمْلِهِ اَوْ حِفْظِهِ وَمَعْنًى يَحْتَاجُ اِلَيْهِ مِنْ نَحْوِ مَنْزِلِهِ اَوْ آلَةٍ مِنَ الْآلَاتِ
يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى حَوَائِجِهِ وَاَمَّا الْوُجُوهُ الْخَمْسُ الَّتِي تَجِبُ عَلَيْهِ النَّفَقَةُ
لِمَنْ تَلْزَمُهُ نَفْسُهُ فَعَلَى وَلَدِهِ وَوَالِدَيْهِ وَامْرَاَتِهِ وَمَمْلُوكِهِ لَازِمٌ لَهُ ذَلِكَ
فِي حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَاَمَّا الْوُجُوهُ الثَّلَاثُ الْمَفْرُوضَةُ مِنْ وُجُوهِ الدِّينِ فَالزَّكَاةُ
الْمَفْرُوضَةُ الْوَاجِبَةُ فِي كُلِّ عَامٍ وَالْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَالْجِهَادُ فِي اِبَّانِهِ وَزَمَانِهِ وَاَمَّا
الْوُجُوهُ الْخَمْسُ مِنْ وُجُوهِ الصِّلَاتِ النَّوَافِلِ فَصِلَةُ مَنْ فَوْقَهُ وَصِلَةُ الْقَرَابَةِ وَصِلَةُ
الْمُؤْمِنِينَ وَالتَّنَفُّلُ فِي وُجُوهِ الصَّدَقَةِ وَالْبِرِّ وَالْعِتْقِ وَاَمَّا الْوُجُوهُ الْاَرْبَعُ
فَقَضَاءُ الدَّيْنِ وَالْعَارِيَةُ وَالْقَرْضُ وَاِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَاجِبَاتٌ فِي السُّنَّةِ مَا يَحِلُّ
لِلْاِنْسَانِ اَكْلُهُ یعنی اما آن وجوهی که در آن خرج نمودن اموال بود در آن ... است
وجوه حلال مفترض علیهم بیست و چهار وجه نوافل و ... است ... و ... از ... است
بیست و چهار وجه ... از ... جمله ... و ... مخصوص ... نفس ... و پنج وجه ... حق
... که ... بر ... واجبات ... و ... در ... و سه وجه ... و ...
پنج وجه از ... وجوه صلات ... و چهار وجه ... نفقه آن در ... و
اما آن ... وجه ... مخصوص ... آن ... و ... و ... و پوشیدنی و نکاح
... و ... خدمت و ... و ... که ... در ... متاع یا حمل
یا حفظ متاع ... که ... منزل ... آلتی از آلات ... در حوائج
... اما آن وجوه پنجگانه ... نفقه آن بر ... لازم ... در حق فرزند ... و
... زوجه و ... مملوک ... نفقه ... در ... حال ... در حال عسرت
یا وسعت ... لازم ... اما آن سه وجه از وجوه دین ... واجب ... آن زکوة
... در ... و ... و حج ... و ... جهاد ... در ... آن ...

نفقه بر خاص نفس
نفقه در وجوه دین
نفقه در وجوه صلات
نفقه در اصطناع معروف

شود و یکی از مستحبات موافق امر حق است و اما دو وجه خمس از دو وجه صلات نوافل که صله اکرام
به صلهٔ خویش است و دیگر صله بوستان و تفقد در دو وجه صدقه و نیکی و آنچه که
و اما دو وجه مبارک آنچه که تقاضا در دیگر صلاة نیز قرض می‌دهیمان بقرض و آنچه در داشت
وجهست و دو نوع ابیات اموال برای انسان حلال است فاما ما یحل و یجوز للانسان
اکله مما اخرجت الارض فثلاثة صنوف من الاغذیة صنف منها جمیع الحب کله
من الحنطة والشعیر والارز والحمص وغیر ذلک من صنوف الحب وصنوف السماسم
وغیرها کل شیء من الحب مما یکون فیه غذاء الانسان فی بدنه وقوته فحلال
اکله وکل شیء یکون فیه المضرة علی الانسان فی بدنه فحرام اکله الا فی حال الضرورة
والصنف الثانی مما اخرجت الارض من جمیع صنوف الثمار کلها مما یکون فیه غذاء
الانسان ومنفعة له وقوته به فحلال اکله وما کان فیه المضرة علی الانسان
فی اکله فحرام اکله والصنف الثالث جمیع صنوف البقول والنبات وکل شیء
تنبت الارض من البقول کلها مما فیه منافع الانسان وغذاء له فحلال اکله وما
کان من صنوف البقول مما فیه المضرة علی الانسان فی اکله نظیر بقول السموم
القاتلة ونظیر الدفلی وغیر ذلک من صنوف السم القاتل فحرام اکله واما
ما یحل اکله من لحوم الحیوان فلحوم البقر والغنم والابل وما یحل من لحوم
الوحش وکل ما لیس فیه ناب ولا له مخلب وما یحل من اکل لحوم الطیر
کلها ما کانت له قانصة فحلال اکله وما لم یکن له قانصة فحرام اکله ولا بأس
باکل صنوف الجراد واما ما یجوز اکله من البیض فکلما اختلف طرفاه فحلال
اکله وما استوی طرفاه فحرام اکله وما یجوز اکله من صید البحر من
صنوف السمک ما کان له قشور فحلال اکله وان لم یکن له قشور فحرام اکله
و اما اکثر الحس برای آدمی حلال و جایز است از آنکه زمین میرویاند سه صنف از نباتات
یک صنف آن تمامت حبوبات است از جنس گندم و جو و برنج و نخود و جز آن از صنوف
حبوبات و صنوف کنجد و غیر از آن هرگونه دانه که باعث غذا بدن و قوت انسان است
خوردنش حلال است و هر دانه که در خوردن و خوردنش در بدن آدمی زیان رسد حرام است مگر در
حال ضرورت و زمان ناچاری و صنف دوم از آنچه از زمین میروید تمام صنوف انواع میوه

عاشد
و



هاست و بسبب غذا بودن آدمی و سود بودن و نیرو دهندی و قوت او است و خوردن آن بحکم حلال است
و هر آنچه زیان و ضرر آدمی باشد خوردنش حرام است و صنف سوم از آنچه زمین میرویاند تمامت صنوف
بقول و نباتات است یعنی آنچه زمین از صنف بقول و سبزی برویاند و منفعت و غذا آدمی در آن
است خوردنش حلال است و آنچه از اقسام تره و سبزی که از زمین بروید و موجب زیان انسان
شود مانند نباتات که در داروهای کشنده بکار برده شود یا مانند گیاه زهرآلود و جز آن از صنوف کشنده
خوردنش حرام است و اما حیوانات حلال گوشت مانند گاو و گوسفند و شتر و دیگر از لحوم وحشی حلال است
و هر حیوانی که ناب نداشته باشد و چنگال نداشته باشد و حیوانات پرنده هر کدام سنگدان داشته باشد
گوشتش حلال است و هر یک سنگدان نداشته باشد خوردنش حرام است و خوردن اقسام ملخ باکی نیست و اما
تخم مرغ پس اگر دو طرفش مختلف باشد خوردنش حلال است و هر تخمی که دو طرفش یکسان باشد خوردنش حرام است
و از حیوانات دریایی هر گونه ماهی که دارای فلس باشد خوردنش حلال است و هر یک فلس نداشته باشد
خوردنش حرام است وما یجوز من الاشربة من جمیع صنوفها فما لا یغیر العقل کثیره فلا
بأس بشربه وکل شیء منها یغیر العقل کثیره فالقلیل منه حرام وما یجوز من
اللباس فکل ما انبتت الارض فلا بأس بلبسه والصلوة فیه وکل شیء یحل
لحمه فلا بأس بلبس جلده الذکی منه وصوفه وشعره ووبره وان کان الصوف
والشعر والریش والوبر من المیتة وغیر المیتة ذکیا فلا بأس بلبس ذلک والصلوة
فیه وکل شیء یکون غذاء الانسان فی مطعمه او مشربه او ملبسه فلا تجوز الصلوة
علیه ولا السجود الا ما کان من نبات الارض من غیر ثمر قبل ان یصیر
مغزولا فاذا صار مغزولا فلا تجوز الصلوة علیه الا فی حال ضرورة واما ما یجوز
من المناکح فاربعة وجوه نکاح بمیراث ونکاح بغیر میراث ونکاح الیمین و
نکاح بتحلیل من المحلل له من ملک من یملک واما ما یجوز من الملک والخدمة
فستة وجوه ملک الغنیمة وملک الشراء وملک المیراث وملک الهبة وملک
العاریة وملک الاجر فهذه وجوه ما یحل وما یجوز للانسان انفاق ماله و
اخراجه بجهة الحلال فی وجوهه وما یجوز فیه التصرف والتقلب من وجوه
الفریضة والنافلة و اما از تمامت آنچه خوردنی و آشامیدنی است صنف آنکه نوشیدنش روا است
چیزیست که بسیار از آن عقل سلب نگردد نوشیدنش روا است بکار بردن اندکش نیز روا است و بسیار آن که عقل را زائل گرداند

صنف اول از نباتات و اکلش حلال است

اثمار و اکلش حلال است

بقولات و اکلش حلال است

لحوم و اکلش حلال است

لحم ماهی و اکلش حلال است

حیوانات آبی و اکلش ...

شرب بعضی از اشربه حلال است

لبس ... لباس
صحیح است

سکوت ... در ... جایز است

ملکیت صحیح

بسیاری موجب است که حاجی خود کند بیایه و اندک نیز حلال است و آنچه از اقسام البسه
استعمال او است پس هر جلد زمین بود در پوشیدن آن و نماز در آن نیز حلال است یکی مواد و
استعمال پوست هر حیوانی حلال گوشت است و ذکی شده باشد و ذبح آن بقانون اسلام باشد
و استعمال پشم و موی و کرک آن جایز است و اگرچه پشم و موی و پر و کرک از مردار و غیر مردار
مذکی و پاکیزه هم پوشیدن آن و نماز در آن یکی خواهد بود و هر چیزی که جواز استعمال آن بر نظم
و شرب و ملبس او نماز خواندن در آن و کیفیت حلال بودن آن جایز نیست مگر هر چه آن غیر از روی
زمین و جز میوه هم قبل از آن که منزول کند و جز آن باشد که نماز در آن جز در حال ضرورت
نشاید و اما مناکح و جایز است چهار وجه نکاح از روی میراث و نکاح بغیر میراث و نکاح
یمین و نکاح و از هر چه غیر از محتمل از ملک غیر یک برای تقرب حلال شود و اما آنچه
از ملک و ضرر برای آدمی از وجه برسد و جز یک ملک که بخشیده باشد مگر ملک و طلاق هر داری
هر لوم ملک و میراث باشد هادم ملک که بخشش باشد نجم ملک عاریة قسم ملک اجره داد
پس این جمله مذکور هر چیزی که هست برای آدمی حلال و جایز است اتفاق مال او و قطع
مال او از جمیع حلال در وجوه آن و آنچه جایز است تصرفات و تقلب در آن از وجوه
فرایضی و نافله غیر از دو جهت برای فرض و واجب و نافله و مستحب و جایز است

رساله حضرت صادق علیه السلام

در باب غنایم و وجوب خمس

در کتاب تحف العقول در این باب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام در این رساله مرقوم
فهمت ما ذكرت انك اهتممت به من العلم بوجوه مواضع ما لله فيه رضى من
نفسك فانه اسلم لك غدا عند ربك المتقدم امره ونهيه اليك وفقنا الله
واياك اعلم ان الله ربي وربك ما غاب عن شيء وما كان ربك نسيا وما
فرط في الكتاب من شيء وكل شيء فصله تفصيلا وانه ليس ما وضح الله تبارك
وتعالى من اخذ ماله باوضح مما اوضح الله من قسمته اياه في سبله لانه لم
يفترض من ذلك شيئا في شيء من القرآن الا وقد اتبعه بسبله اياه غير
مفرق بينه وبينه يوجبه لمن فرض له ما لا يزول عنه من القسم كما
لا يزول ما بقي سواه عمن سمي له لانه يزول عن الشيخ بكبره والمسكين بغناه

وابن السبيل



وابن السبيل بلحوقه ببلده ومع توكيد الحج مع ذلك بالامر به تعليما وبالنهي عنه
تحريما قال الله جل وعز في الصدقات وكانت اول ما افترض الله
سبلها انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي
الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فالله اعلم نبيه
صلى الله عليه وآله موضع الصدقات وانها ليست لغير هؤلاء يضعها
حيث يشاء منهم على ما يشاء ويكف الله جل جلاله نبيه واقرباءه عن
صدقات الناس واوساخهم فهذا سبيل الصدقات

بفهمیدم آنچه تو یاد کردی که اهتمام داری و میخواهی که بدانی رضای خدا در آن چیست و چگونه سهم
ذوی القربی را از آن باز دارم و آنچه سؤال کردی از من که ترا خبر دهم بجمیع آن پس
جمیع آنچه اعلام کنم بشنو و بدیده خرد ببین و از آن بی خویشتن باشد
انصاف و اقتصاد را بدار که این کار در کار دنیا و آخرت در حضرت پروردگار
ترا باید امر و نهی تو سبقت دارد اصلح است از برای تو و اسلم است خدا ما را توفیق دهد
تو بدان که پروردگار من و پروردگار تو از هیچ چیز غافل نیست و در کتاب خود هیچ چیز را
فرو گذاشت نکرده و هر چیزی را بیان فرموده و در قرآن مجید هیچ چیز را
تقصیر و تفریط نکرده و هر چیز را تفصیل و توضیح فرموده و خدا در اخذ مال
و توضیح آن هیچ چیز را واضح تر از آن نکرده که قسمت آن را در سبیل آن مقرر
فرموده زیرا که خدا تعالی از جمله چیزی را در آیه از قرآن فرض نکرده مگر آنکه
سبیل آن را مقرر فرموده و میان آن و آن فرق نگذاشته و واجب ساخته
برای کسانی که از برای ایشان از آن سهم قرار داده و از آنچه از برای ایشان باقی مانده
و همچنین از شیخ بواسطه کبر او و از مسکین بسبب غنای او و از ابن سبیل به رسیدن
به وطن خود یا آن تو کرده در اقامت حج و غیره

و در شکر صدقات هر یکی از فقرا و مساکین و آنکه کار کرده در صدقات و آنکه از جهت
تألیف قلوب ایشان بود و در کار رقاب و غارمین و در راه خدا و ابن سبیل
خدا آنچه را که لایق بود در حق ایشان قرار داد و اهل بیت را از آن منع فرموده

وبراو اداء قرض آن مفلس بود و نفقه اداء قرض خود نبود دیگر راه صرف کردن در راه خدا
و غازیان و در راه حج است و ابن السبیل مسافر که دور از مال خود افتاده دیگر راه صرف کردن
در یاری راه گذر بود و از مال و ملک خود دور مانده است و آن باید که حاجت خود را نفقه و باز دهد
فقهاء نفقه لیس بهذا قال پیغمبر صلی الله علیه و آله از موضع صدقات اکبر باشد و باز نمود
جزو حق این هشت صنف بود و پیغمبر خدا چنانکه خدا از آن مواضع توکل کرده و صرف می‌توان نمود
قال پیغمبر خود تقویت دادند و بر او از قبول و از صدقات مردمان و در سایر
بازداشت مر صدقه بر ایشان زکوة لایق اولاد مصطفی نبود بس بود و طرق
صدقات این بود و از بیخ در این کتاب این آیه کریم و نفقه آن اشارت و
وأما المغانم فإنه لما كان يوم بدر قال رسول الله صلى الله عليه
وآله من قتل قتيلاً فله كذا وكذا ومن أسر أسيراً فله من غنائم القوم
كذا وكذا فإن الله قد وعدني أن يفتح علي وأنعمني عسكرهم فلما
هزم الله المشركين وجمعت غنائمهم قام رجل من الأنصار فقال يا رسول
الله إنك أمرتنا بقتال المشركين وحثثتنا عليه وقلت من أسر أسيراً
فله كذا وكذا من غنائم القوم ومن قتل قتيلاً فله كذا وكذا وإني قتلت
قتيلين لي بذلك البينة وأسرت أسيراً فأعطنا ما أوجبت على نفسك
يا رسول الله ثم جلس فقام سعد بن عبادة فقال يا رسول الله ما منعنا
أن نصيب مثل ما أصابوا جبن عن العدو ولا زهادة في الآخرة
والمغنم ولكنا تخوفنا أن يعد مكاننا منك فيميل إليك من جند
المشركين أو يصيبوا منك ضيعة فيميلوا إليك فيصيبوك بمصيبة وإنك
إن تعط هؤلاء القوم ما طلبوا يرجع سائر المسلمين ليس لهم من
الغنيمة شيء ثم جلس فقام الأنصاري فقال مثل مقالته الأولى ثم
جلس يقول ذلك كل واحد منهما ثلاث مرات فصد النبي صلى الله عليه
وآله بوجهه فأنزل الله عز وجل يسألونك عن الأنفال والأنفال
اسم جامع لما أصابوا يومئذ مثل قوله ما أفاء الله على رسوله ومثل
قوله وما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى

والمساكين



والمساكين وابن السبيل إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان
يوم التقى الجمعان وأما حكم غنائم و قسمت غنیمه این است که پیغمبر روز جنگ بدر
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی که از شما کسی را بکشد فلان
و فلان مبلغ او را باشد و هر کسی اسیر بگیرد از غنائم قوم چنین و چنان
او را باشد پیغمبر فرمود که خدا وعده داده است مرا فتح و نصرت بر ایشان و لشکر ایشان
که در لشکر گاه دارند غنیمه من گردد پس خدا قاهر گردانید مشرکان را و غنیمه های
مسلمانان غنائم ایشان را جمع کردند مردی از جماعت انصار برخاست و عرض کرد یا رسول
خدا تو ما را بقتال مشرکان فرمودی و بر آن ما را تحریص کردی و فرمودی هر کس اسیر بگیرد او را
از غنائم قوم چنین و چنان باشد و هر کسی که از مشرکان بکشد چنین و چنان
نصیبه بود و من دو کس را کشتم و بر این گواه دارم و یکی را اسیر کردم اکنون ادا کن
بر خویشتن واجب کردی مرا ادا کن پس این سخن گفت و بنشست سعد بن عباده
برخاست و عرض کرد یا رسول الله ما را هیچ مانع نبود از جنگ و قتال و از آخرت و غنیمت
نمی‌ترسیدیم که از دشمنان رسیدی از دو جانب و ترس آن است که مبادا
مشرکان بر تو غلبه کنند و از آن ترسیدیم که دشمنان تو بر تو حمله کنند و لشکر
تنها بماند و از دشمن حمله کنند و اسیر گیرند و یا مصیبتی رساند و اکنون اگر
این قوم را هر چه خواستند عطا فرمایی سایر مسلمانان را هیچ
از غنیمه نخواهد ماند پس از آن بنشست و دیگر باره مرد انصاری برخاست
و سخن سابق را بیان کرد و بنشست و آن مرد و سعد هر یک سه مرتبه گفتند
و رسول خدا روی از ایشان بگردانید پس خدای تعالی این آیه فرستاد یسألونك عن
الأنفال تا آخر آیه پس آنچه غنائم را در روز بدر گرفته بودند
قول خدای تعالی ما أفاء الله على رسوله و قول خدای و ما غنمتم من شيء پس از آن خدا فرمود
قل الأنفال لله والرسول و در این آیه فرمود که هر چه از تو از غنائم
کفار بر آن است حلال بود و قسمت غنیمه نفل بود آن و غنیمه
عطیه و نفع است از خدای تعالی و انفال از نفل بود و بعضی گفته‌اند
و بعضی گفته‌اند نوافل نماز را نیز از این جهت نافله گویند که زاید بر فرایض است

و حکم غنایم مخصوص کفار و اموال ضرایع و بعد کسی بهره قسمت فیه و منقول خدا و رسول و نیز
و ذکر این خدا بر ذریت خود از اهل بیت و منقول خدا و رسول و بعد از رسول ان امام گفته
بعد از کلام بعد و بعد از ایشان شرح آن ... تو آن ... ایمان و ... بر ... کفار
بحکم آن و امر خدا است و ... خدا ان امر خدا است ... بنی عبد المطلب ... تیمان
الایمان بود و ... ایمان ... داد از ... بر سایه
اگر ... حقیقت کفار ... از ... و آن ... اقربا ... او از
عهد و روز جدا شدن حق از باطل ... از ... ایمان ... مسلمانان و
کافران ... روز ... فرقان ... بحکم ... ذریه قریش
سفید فأما قوله لله فإنما يقول الأنفال هو لله وللرسول ولا يقسم الله منه شيء فخمس رسول
الله الغنيمة التي يصيب محمد انهم يقبض سهم الله لنفسه يحيي به ذكره ويورث بعده وسهما
لقرابته من بني عبد المطلب فأنفذ سهما لأيتام المسلمين وسهما لمساكينهم وسهما لابن السبيل
من المسلمين في غير تجارة فهذا يوم بدر وهذا سبيل الغنائم التي أخذت بالسيف
... خمس این غنیمت برای خدا است ... و آنکه ... فلان ... بار
خدا و برای رسول ... که آن ... برای خدا ... و ... قسمت ... خدا ... نسبت
... در ... و ... است و ... از ... بود
... امام ... برای ... و برای آن ... میراث ... شرع
... از بنی عبد المطلب ... ابن
مسلمانان و ... و ... ایمان و ... برای ... ابن سبیل مسلمانان ... در
غیر کار ... و ... است ... است پس این است ... یوم
و این است طریق و حکم ... و ... مسلمانان ... و أما ما لم يوجف
عليه بخيل ولا ركاب فإن كان المهاجرون حين قدموا المدينة أعطتهم الأنصار
نصف دورهم ونصف أموالهم والمهاجرون يومئذ نحو مائة رجل فلما ظهر رسول الله
صلى الله عليه وآله على بني قريظة والنضير وقبض أموالهم قال النبي صلى الله
عليه وآله للأنصار إن شئتم أخرجتم المهاجرين من دوركم وأموالكم وقسمت لهم
هذه الأموال دونكم وإن شئتم تركتم أموالكم ودوركم وقسمت لكم معهم قالت

الانصار بل



الأنصار بل أنتم لهم دوننا وأتركهم معنا في دورنا وأموالنا فأنزل الله تبارك وتعالى
ما أفاء الله على رسوله منهم يعني يهود قريظة فما أوجفتم عليه من خيل ولا ركاب
لأنهم كانوا معهم بالمدينة أقرب من أن يوجف عليهم بخيل ولا ركاب ثم قال
للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا
وينصرون الله ورسوله أولئك هم الصادقون فجعلها الله لمن هاجر من قريش
مع النبي صلى الله عليه وآله وصدق وأخرج أيضا عنهم المهاجرين مع رسول الله
صلى الله عليه وآله من العرب لقوله الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم لأن
قريشا كانت تأخذ ديار من هاجر منها وأموالهم ولم تكن العرب تفعل ذلك
بمن هاجر منها ثم أثنى على المهاجرين الذين جعل لهم الخمس وبرأهم من النفاق
بتصديقهم إياه حين قال أولئك هم الصادقون لا الكاذبون ثم أثنى على
الأنصار وذكر ما صنعوا وحبهم للمهاجرين وإيثارهم إياهم وأنهم لم يجدوا في أنفسهم
حاجة يقول حزازة لما أوتوا يعني المهاجرين دونهم فأحسن الثناء عليهم فقال
والذين تبوؤا الدار والإيمان من قبلهم يحبون من هاجر إليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما أوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة و
من يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون وقد كان رجال اتبعوا النبي قد وترهم
المسلمون فيما أخذوا من أموالهم فكانت قلوبهم قد امتلأت عليهم فلما حسن
إسلامهم استغفروا لأنفسهم مما كانوا عليه من الشرك وسألوا الله أن يذهب
بما في قلوبهم من الغل لمن سبقهم إلى الإيمان واستغفروا لهم حتى يحلل ما في
قلوبهم وصاروا إخوانا لهم فأثنى الله على الذين قالوا ذلك خاصة فقال
والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا
بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم فأعطى
رسول الله صلى الله عليه وآله المهاجرين عامة من قريش على قدر حاجتهم
فيما يرى لأنها لم تخمس فتقسم بالسوية ولم يعط أحدا منهم شيئا إلا المهاجرين
من قريش غير رجلين من الأنصار يقال لأحدهما سهل بن حنيف وللآخر سماك
بن خرشة أبو دجانة فإنه أعطاهما لشدة حاجة كانت بهما من حقه وأمسك النبي

صلى الله عليه وآله من اموال بني قريظة والنضير مما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب
مشبع هو ايضا لنفسه لانه لم يوجف على فدك بخيل ايضا ولا ركاب [illegible]
و [illegible] آیت [illegible] در [illegible] کلمات [illegible] ایت [illegible] تا [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] ایشان [illegible] قال الله تعالى وما افاء الله
على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله
على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى
فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل كي لا يكون
دولة بين الاغنياء منكم وما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا و
اتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من
ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم
ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
آمنوا ربنا انك رؤف رحيم [illegible]
[illegible] از اموال و املاک مشرکین و منافقین [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
غنیمت [illegible]
[illegible]
[illegible] از اموال و املاک [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
آنحضرت [illegible]

آنحضرت [illegible]

آنحضرت و [illegible] آل محمد [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
انما الصدقات للفقراء [illegible]
[illegible] واعلموا انما غنمتم من شيء [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اموال غنیمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] غنیمت [illegible]
[illegible]

توضیح [illegible]

تفهیم [illegible]

[illegible]

السعی بر رسیکه خدا سخت عقوبت است بر مخالفان امر الهی زیرا که [illegible] از جمله ای عالم علیه السلام
روایت کرده که خداوند [illegible] خیبر [illegible] بخشید [illegible] جز [illegible] رسالت آیه [illegible]
از آنجمله سلمان [illegible] بغیر حساب [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] و ما
آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا [illegible] آیه [illegible]
تعلق [illegible] رسالته [illegible] اینکه قائم مقام [illegible] اموال فئ [illegible]
[illegible] بنی نضیر و بنی
[illegible] اموال [illegible] بنی قریظه [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] مهاجرت [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] هجرت [illegible]
[illegible] هجرت [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] مهاجران [illegible]
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] بنی النضیر [illegible]
النضیر [illegible] مهاجران [illegible] انصار [illegible]
مهاجرین [illegible] انصار [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] انصار [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] انصار [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] مهاجران [illegible] جماعت انصار [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] مهاجران [illegible] بنی النضیر [illegible]
طلب آن اموال [illegible] مهاجران [illegible]





و مقدم میدارند مهاجران را بر خویشتن در اموال و منازل [illegible] و بآنها [illegible]
خود [illegible] فقر و احتیاج باشند و هر کس نگاه داشته شود از بخل نفس خویش [illegible] فاولئک هم المفلحون
[illegible]
[illegible] مهاجران [illegible]
[illegible]

ترجمه [illegible]

[illegible] ترجمه [illegible] حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] انصار [illegible]
بنی قریظه و بنی نضیر [illegible] اموال آن [illegible] انصار [illegible]
[illegible] اموال [illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible] اموال [illegible]
[illegible] انصار [illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] مهاجرین [illegible] اموال [illegible]
[illegible] اموال [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] هجرت [illegible] اموال [illegible]
[illegible] هجرت [illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
جماعت انصار [illegible] مهاجرین [illegible]

در حال و داره حکم سیار ... از ... و فقرو ... [illegible]
هر چند ... [illegible] ... بازنمود
و خاه بود ... [illegible] ... آن ... از
الحاد ... [illegible]
آنکه ... [illegible]
استغفار ... [illegible]
ایمان ... [illegible]
تا آنکه ... [illegible] ... لاجرم
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
آنکه ... [illegible] ... آن اموال
تخمیس کرده بود ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
فلما كانت سنة ثلاث بقرب أيام من المؤتة وهي أموال اليهود ولكنه أوجف
عليها خيل وركاب وكانت فيها حرب فقسمها على سنة بدر فقال الله ما
أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى
والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الأغنياء منكم وما آتاكم الرسول
فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فهذا سبيل ما أفاء الله على رسوله مما أوجف
عليه خيل وركاب وقد قال علي بن أبي طالب صلوات الله عليه ما زلنا
نقبض سهمنا بهذه الآية التي أولها تعليم وآخرها تحرج حتى جاء خمس

السوس

در اکثر نسخ ... [illegible]
تغییر



السوس وجنديسابور إلى عمر وأنا والمسلمون والعباس عنده فقال عمر لنا إنه قد
تتابعت لكم من الخمس أموال فقبضتموها حتى لا حاجة بكم اليوم وبالمسلمين
حاجة وخلل فأسلفونا حقكم من هذا المال حتى يأتي الله بقضائه من أول
شيء يأتي المسلمين فكففت عنه لأني لم آمن حين جعله سلفا لو ألححنا
عليه فيه أن يقول في خمسنا مثل قوله في أعظم منه أعني ميراث نبينا عليه السلام
حين ألححنا عليه فيه فقال له العباس لا تغمز في الذي لنا يا عمر فإن الله
قد أثبته لنا بأثبت مما أثبت به المواريث بيننا فقال عمر وأنتم أحق
من أرفق المسلمين وشفعني فقبضه عمر ثم لا والله ما آتيهم ما قبضه حتى
لحق بالله ثم ما قدرنا عليه بعده ثم قال علي إن الله حرم على رسول
الله الصدقة فعوضه منها سهما من الخمس وحرمها على أهل بيته خاصة
دون قومهم وأسهم لصغيرهم وكبيرهم وذكرهم وأنثاهم وفقيرهم وشاهدهم
وغائبهم لأنهم إنما أعطوا سهمهم لأنهم قرابة نبيهم التي لا تزول عنهم
الحمد لله الذي جعله منا وجعلنا منه فلم يعط رسول الله أحدا من الخمس
غيرنا وغير حلفائنا وموالينا لأنهم منا وأعطى من سهمه ناسا لحرم كانت
بينه وبينهم معونة في الذي كان بينهم فقد أعلمتك ما أوضح الله من سبيل
هذه الأنفال الأربعة وما وعد من أمره فيهم ونوره بشفاء من البيان و
ضياء من البرهان جاء به الوحي المنزل وعمل به النبي المرسل فمن
حرف كلام الله أو بدله بعد ما سمعه وعقله فإنما إثمه عليه والله حجيجه
فيه والسلام عليك ورحمة الله وبركاته ... [illegible] ... قال آن
... [illegible] ... اموال ...
... [illegible] ...
اموال ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

عباس عبدالمطلب [illegible] فرمود همیشه بهم میرسید بحکم این آیه شریفه [illegible] تعلیم است و خرج
به فضی [illegible] مقبوض میداشتیم تا آنکه خمس اموال بود که در حضور بود و بعد از آن
عمر باو نداد و فرمود صرف مسلمانان و عیال کرد [illegible] عمر [illegible] جمعی از اولاد
خمس [illegible] رسید و اردو [illegible] مسلمانان [illegible] خمس بود از
حق خود بالکلیه [illegible] از [illegible] و تقیه را [illegible] در اوایل دعوه [illegible]
[illegible] اعراض حق [illegible] [illegible]
در [illegible] حقوق [illegible] در حقوق [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
این [illegible] خمس [illegible] تمام [illegible]
[illegible] عمر [illegible] در کار مسلمانان [illegible]
[illegible] عمر [illegible] آن خمس [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] خمس [illegible]
[illegible] در حق قوم [illegible] حرام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
علیه و آله [illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] خمس [illegible] [illegible] ظ
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در حق [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام خدا [illegible] تحریف [illegible]
[illegible] تبدیل آن [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]

بیان کلمات قصار



## بیان کلمات قصار که از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده

در تحف العقول از آن کلمات حکمت آیات منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اذا اضیف
البلاء الی البلاء کان من البلاء عافیة یعنی هرگاه بلا [illegible]
بر بلا [illegible] نوبت انقضای آن [illegible] بلای سابق [illegible]
بلای لاحق [illegible] بلای سابق [illegible] اذا
اردت ان تعلم صحة ما عند اخیک فاغضبه فان ثبت لک علی المودة فهو
اخوک والا فلا یعنی هرگاه خواهی که [illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] لا تجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا تثق باخیک کل الثقة فان صرعة
الاسترسال لا تستقال [illegible]
[illegible] در بیان علم و ایمان و یقین
درجة والایمان علی الاسلام درجة والیقین علی الایمان درجة وما اوتی الناس
اقل من الیقین [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتبه علم الیقین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الایمان فی القلب والیقین خطرات [illegible]
[illegible]
الرغبة فی الدنیا تورث الغم والحزن والزهد فی الدنیا راحة القلب والبدن
رغبت نمودن [illegible] غم و اندوه [illegible]

ورزیدن در دنیای فانی باعث آن است که قلب و رغبت [illegible] و از حکم این کلام [illegible] آیت
واضح است که دنیا را فانی دانستن و زینت غیر [illegible] تا آن که رغبت [illegible] مطلوبات دنیوی
زیاده [illegible] فروزان [illegible] نکبت [illegible]
و حسرت [illegible] و تشفقه [illegible]
[illegible] رغبت [illegible] و آن [illegible]
و از کلمات آنحضرت علیه السلام است من الغیبی [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود آنحضرت علیه السلام ما
ظفر بخیر من ظفر بالظلم ومن یفعل السوء بالناس فلا ینکر السوء اذا فعل
به [illegible]
[illegible] التواصل بین الاخوان فی الحضر التزاور
والتواصل فی السفر المکاتبة [illegible]
[illegible]
و دیگر فرمود المؤمن لا یغلبه فرجه ولا یفضحه بطنه [illegible]
[illegible] صحة [illegible] سنة [illegible]
[illegible] و فرمود علیه السلام انا نؤمر بالمعروف وننهی
عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم فاما صاحب سوط وسیف فلا [illegible]
امر بمعروف و نهی از منکر [illegible]
[illegible] و قال علیه السلام من تعرض لسلطان جائر فاصابته
منه بلیة لم یؤجر علیها ولم یرزق الصبر علیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله انعم علی قوم بالمواهب فلم یشکروه فصارت علیهم وبالا
وابتلی قوما بالمصائب فصبروا فکانت علیهم نعمة [illegible]
مواهب [illegible]

باقی [illegible]



[illegible]
[illegible] و دیگر فرمود ما اقبح الانتقام باهل الاقدار
[illegible]
و فرمود علیه السلام اشکر من انعم علیک وانعم علی من شکرک فانه لا
زوال للنعم اذا شکرت ولا اقامة لها اذا کفرت والشکر زیادة فی النعم
وامان من الفقر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و دیگر فرمود [illegible] من طلبها من غیر اهلها واشد من المصیبة سوء
الخلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و فرمود علیه السلام الکذب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود من عرف شیئا قل کلامه فیه وانما سمی البلیغ
بلیغا لانه یبلغ حاجته باهون سعیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام الدین غم باللیل وذل بالنهار [illegible]
[illegible] اذا اصلح امر دنیاک فاتهم دینک [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

وچنین فمنه ضعف ومنه قوة و اسلام و ایمان [illegible] از
حیثیت ضعف و فتور [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] الحقوق
منزلة وان الرجل یحتاج الی ان یتعرض فیها للکذب [illegible] حقوق
[illegible]
[illegible] وقال
علیه السلام اذا سلّم الرجل من الجماعة اجزء عنهم واذا ردّ واحد من القوم
اجزء عنهم [illegible]
[illegible]
[illegible] فانها تذهب [illegible]
[illegible]
اتق الله یرض التقی وان قل [illegible] ستر [illegible]
[illegible]
[illegible] وقال علیه السلام من
ملک نفسه اذا غضب واذا رغب واذا رهب واذا اشتهی حرّم الله
جسده علی النار [illegible]
[illegible] العافیة نعمة
خفیة اذا وجدت نسیت واذا فقدت ذکرت [illegible]
[illegible] وقال علیه السلام
فی السراء نعمة التفضل وفی الضراء نعمة التطهیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
کم من نعمة لله علی عبده فی غیر امله وکم من مؤمّل امّلا الخیار فی غیره وکم
من ساع الی حتفه وهو مبطئ عن حظه [illegible]

و بعضی



و بر خلاف آرزوی او است و چه بسیار آرزومند اموال و مطلوبات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقال علیه السلام قد عجز من لم یعدّ لکل بلاء صبرا ولکل نعمة
شکرا ولکل عسر یسرا اصبر نفسک عند کل بلیة [illegible]
فی مال فان الله انما یقبض عاریته ویهب هبته لیبلو شکره وصبره
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا تخاف شیئا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقال علیه السلام ان العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره
والصبر امیر جنوده والرفق اخوه واللین والده [illegible]
[illegible]
[illegible]

در علم و حلم و صبر و رفق و لین

ونعمائه الله عليك ذلك انما ان يجعل ارزاق العباد بعضهم من بعض ولكن
ادع الله ان يجعل رزقك على ايدي خيار خلقه فانه من السعادة ولا يجعله
على ايدي شرار خلقه فانه من الشقاوة خدایا با داده روزی تو بعضی
خلق را و روزی بعضی را بر بعضی قرار داده ولکن خدا را بخوان که روزی تو به دست نیکان
و نیکوان مخلوق تو مقرر دارد که علامت نیکبختی است و روزی مرا به دست بدان مخلوق خود
مقرر مکن که از آثار بدبختی و شقاوت است و از حکمت این کار این است که باید مخلوق هم
دیگر را بشناسند تا هرکس برای دیگری کار بسر برد و اگر از جهت خوف خدا از عالم
و قطع از آنها برهانی و فرمود من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سخت
نفسه عن الدنيا هرکس خدا را به عظمت و قدرت و اوصاف کمالیه جلالیه
بشناسد دلش از بیم و خوف خدا آکنده شود و هرکس از خدا بترسد نفسش از دنیا
بکند و بیزاری میکند و قال عليه السلام الخائف من لم تدع له الرهبة
لسانا ينطق به آنکس که میتوان ترسنده گفت آنست که از بیم و خوف زبانش بگیرد
[illegible] ... از خدا اجتناب فائق بر هیجان [illegible] بیش مشغول [illegible]
[illegible] ... و جهت [illegible] و [illegible]
و از آثار معصیت میگذارد و هرگونه ... دار توبت و مغفرت بیم و ... اینگونه
[illegible] ... هؤلاء قوم يترجحون بالاماني كذبوا ليس يرجون ان من
رجا شيئا طلبه ومن خاف من شيء هرب منه این گروه ... شده در
... [illegible] ... هرکس [illegible] ... دار ... طلب
برآید و هرکس از چیزی بترسد از وی بگریزد و قال عليه السلام انا كنت من كان عاقلة
كيما فيتها عليها ... نصبوه اصبروا و ... ان الله خص الانبياء بمكارم الاخلاق
فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك ومن لم تكن فيه فليتضرع الى الله و
ليسأله اياها ... [illegible] ... و [illegible] ... و نرم و [illegible]
[illegible] ... پیغمبران ... بمکارم اخلاق مخصوص [illegible]
پس هرکس دارای اخلاق کریمه باشد خدا را بر آن نعمت سپاس گوید و هرکس دارا نباشد
بسوی خدا تضرع برد و از خدا بخواهد او را صاحب اخلاق کریمه کند ... آن

اینجا

در مکارم اخلاق



ازجمله آنها الورع والقناعة والصبر والشكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة
والغيرة وصدق الحديث والبر واداء الامانة واليقين وحسن الخلق والمروة
... [illegible] ... و دیگر ... و دیگر ... و دیگر ... و دیگر ...
و دیگر ... و دیگر ... مغفور ... و دیگر ... [illegible]
... و دیگر ... و دیگر صاحب ... و دیگر ... و دیگر مروت ...
و قال عليه السلام من اوثق عرى الايمان ان تحب في الله وتبغض في الله و
تمنع في الله ... ایمان آنست که ... در ... دوستی ... و در رضای خدا
دشمنی ... و در ... [illegible]
... ایمان ... و دیگر فرمود ان الكذبة لتنقض الوضوء اذا توضأ الرجل
للصلوة وتفطر الصائم دروغ ... [illegible]
... و فرمود ليس هو بالكفر ولكنه الكذب على الله وعلى
رسوله وعلى الائمة ثم قال ان الصيام ليس من الطعام والشراب وحده ان مريم
قالت اني نذرت للرحمن صوما اي صمتا فاحفظوا السنتكم وغضوا ابصاركم
ولا تنازعوا فان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب ... از دروغ ...
دروغ ... [illegible] ... موجب
شکستن وضوء و روزه است ... [illegible]
... [illegible] ... روزه ... [illegible]
محفوظ ... [illegible]
... حضرت صادق عليه السلام در ... [illegible]
و روزه ... دروغ ... [illegible]
در مقام ... [illegible] ... دروغ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دروغ ...
... [illegible]
محفوظ ... [illegible] ... و قال عليه السلام ...

کذب مبطل وضوء
و صوم است

اَعلَمُ اللهُ مَا لَم یَعلَم اَحتَزَلَهُ عَرشُهُ هر کس بود افتاد که نماز آمورکار [illegible] الله
نیز از کار دیگر فرمود اِنَّ اللهَ عَلِمَ اَنَّ الذَّنبَ خَیرٌ لِلمُؤمِنِ مِنَ العُجبِ وَلَولا
ذٰلِکَ مَا ابتَلَی اللهُ مُؤمِنًا بِذَنبٍ اَبَدًا خدای تعالی [illegible] روز [illegible]
از عجب [illegible] از عمل [illegible] بوقت [illegible] مومن [illegible] مبتلا [illegible]
کلام [illegible] لطیفه خفته است [illegible] صفت [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible] حال عالم [illegible] مخلوقیت و عجوبت [illegible] و [illegible] هر کس [illegible]
این صفت [illegible] معصیت [illegible] صفت عجب [illegible] کردن [illegible]
در مقام تضرع و مسکنت و زاری [illegible] و [illegible] و هلاکت [illegible]
[illegible] این صفت بود [illegible] عجب [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] و تو به [illegible]
[illegible] از [illegible] که به مقامات [illegible]
و خشوع و ضرعت و عجوبت [illegible] و [illegible] و حقیر [illegible] درگاه [illegible]
قربت [illegible] صفت عجب [illegible] و بسبب
کثرت عبادت و عجوبت [illegible] کرد و قال علیه السلام [illegible] خلقه علاب [illegible]
هر کس [illegible] و عذاب [illegible] و عمل [illegible] و [illegible]
المَعرُوفُ کَاسمِهِ وَلَیسَ شَیءٌ اَفضَلَ مِنَ المَعرُوفِ اِلّا ثَوَابُهُ وَالمَعرُوفُ هَدِیَّةٌ مِنَ
اللهِ اِلَی عَبدِهِ وَلَیسَ کُلُّ مَن یُحِبُّ اَن یَصنَعَ المَعرُوفَ اِلَی النَّاسِ یَصنَعُهُ وَلَا
کُلُّ مَن رَغِبَ فِیهِ یَقدِرُ عَلَیهِ وَلَا کُلُّ مَن یَقدِرُ عَلَیهِ یُؤذَنُ لَهُ فِیهِ فَاِذَا مَنَّ
اللهُ عَلَی العَبدِ جَمَعَ لَهُ الرَّغبَةَ فِی المَعرُوفِ وَالقُدرَةَ وَالاِذنَ فَهُنَاکَ تَمَّتِ
السَّعَادَةُ وَالکَرَامَةُ لِلطَّالِبِ وَالمَطلُوبِ اِلَیهِ [illegible]
و هیچ چیز از معروف [illegible] فاضل‌تر [illegible] عوض آن [illegible]
[illegible] و توفیق [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] هر کس [illegible] مردمان [illegible]
و [illegible] هر کس [illegible] معروف [illegible]
[illegible] هر کس قادر بر معروف [illegible] و [illegible] وقت [illegible]

برهنه شد

معروف [illegible] جاه
ممدوح [illegible]



برهنه شد [illegible] هر که از [illegible] رغبت [illegible] معروف [illegible] بود [illegible]
و [illegible] سود [illegible] و کرامت [illegible] طالب و مطلوب الیه
تمام است دیگر فرمود لَم یَتَزَوَّد فِی مَحبُوبٍ بِمِثلِ الشُّکرِ وَلَم یَستَنقِص مِن مَکرُوهٍ
بِمِثلِ الصَّبرِ هیچ چیز [illegible] محبوب و مطلوب [illegible]
[illegible] و قال علیه السلام لَیسَ لِاِبلِیسَ جُندٌ اَشَدُّ
مِنَ النِّسَاءِ وَالغَضَبِ [illegible] زنان و خشم [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] غضب [illegible]
[illegible] و دیگر فرمود الدُّنیَا سِجنُ المُؤمِنِ
وَالقَبرُ حِصنُهُ وَالجَنَّةُ مَأوَاهُ وَالدُّنیَا جَنَّةُ الکَافِرِ وَالقَبرُ سِجنُهُ وَالنَّارُ مَأوَاهُ
این جهان زندان [illegible] و گور [illegible] از [illegible]
[illegible] منزل [illegible] و این جهان [illegible] و گور زندان [illegible]
[illegible] زندان
[illegible] اِذَا رَأَیتُمُ العَبدَ یَتَفَقَّدُ الذُّنُوبَ مِنَ النَّاسِ نَاسِیًا
لِذَنبِهِ فَاعلَمُوا اَنَّهُ قَد مُکِرَ بِهِ [illegible] و [illegible]
[illegible] حال او
[illegible] و قال
علیه السلام اَلطَّاعِمُ الشَّاکِرُ لَهُ مِثلُ اَجرِ الصَّائِمِ المُحتَسِبِ وَالمُعَافَی الشَّاکِرُ لَهُ مِثلُ
اَجرِ المُبتَلَی الصَّابِرِ هر کس [illegible] او [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] عاقبت [illegible] بود [illegible]
[illegible] و قال علیه السلام لَا یَنبَغِی لِمَن لَم یَکُن عَالِمًا اَن یُعَدَّ سَعِیدًا وَلَا
لِمَن لَم یَکُن وَدُودًا اَن یُعَدَّ حَمِیدًا وَلَا لِمَن لَم یَکُن صَبُورًا اَن یُعَدَّ کَامِلًا
وَلَا لِمَن لَا یَتَّقِی مَلَامَةَ العُلَمَاءِ وَذَمَّهُم اَن یُرجَی لَهُ خَیرُ الدُّنیَا وَالآخِرَةِ
وَیَنبَغِی لِلعَاقِلِ اَن یَکُونَ صَدُوقًا لِیُؤمَنَ عَلَی حَدِیثِهِ وَشَکُورًا لِیَستَوجِبَ
الزِّیَادَةَ سزاوار نیست [illegible] و [illegible]
و سزاوار نیست هر کس [illegible] و هر کس [illegible] .

اوبو کامل تمام و شایسته نیست بار گشته از ملامت دوستی عاقل ابوا به سبب زیادتی شده
امیدوار خیره باد چراست و سزاوار است مرد عاقل را که کوشش تا بر صبر به گرداند
اینجی و مطلقی باشد و تا گزیر تا سود حاصل شیوه نمود و قال علیه السلام لیس لک
ان تاخذ بما کان وقد جربته ولیس لک ان تتهم من ائتمنت ترا
دانکس بود خیانتی بوار بوده این کار در توجایز نیست دانکس بود امانتی
روسپیده تهمت دار فقره کفر دین خیرتی عفی که کدام گروه خیره خوان اکرم
ولعوا اکثرهم ذکرا لله آنکه از همراه شتر حاضر است و اعلمهم بطاعة الله
در طعام دینه وطرق عاده در تسلیم خدا را که است عفی که کدام کس دو خیره
خدا مسنوفون تر است فرمود من یتهم الله هر کس خدا را تهمت زند عرض کرده که کیست
خدا را تهمت زند قال من استخار الله فجاءته الخیرة بما یکره فسخط
فذلک یتهم الله فرمود آنکس که از خدا در کاری طلب خیر کرد
از آنکار در آن امر شده و اوبر آن اندکی از او مکروه است خشنود نباشد
که خدا تهمت زده است عفی که تا اینها از اهل کون نیست
فرمود شکر الله از خدا است که عفی که گفته است از خدا شکر الله قال لم
من اذا ابتلی شکی بالکره ما اجابه فرمود آنکس که به ترتیب دادن
برکت از دادن وان آنکه آنکه عفی که لکن فرمود من اذا اعطی
لم یشکر واذا ابتلی لم یصبر هر کس هر چه عطا برسد شکر خدای را صابر باشد
عفی که پس کدام کس در آنجا خدا کار است فرمود من اذا اعطی شکر و
اذا ابتلی صبر آنکس که در حال نعمت شاکر و در زمان نقمت صابر است و فرمود
لیس لملول صدیق ولا لحسود غنی وکثرة النظر فی الحکمة تلقح العقل
و دوام طلب علم التبین لکه است دار است راهع تواضع برای ادم در ترجمها
بار در مدد او را نفع با اهدا حل عجز و فتح ... است زده است اگر معصوم
از حکمت حکمت این ... است البته تصرف است هر عقل بیان ... باید
از حکمت مختلف اقوام ... البته ... هر عقل و هر خرد ... نیز
و دقیقه میکرد که جمله بنفع ... ملول خسته ... و حصول ... آن ...

وملال



و ملالت موجب نفرت و ملالت و باعث دوری مرگ و هیچ حسود غنی نتواند که دید
نیاز و فضل نشود چه مردم حسود نگفت بر آنچه دیگران دارند حسد برد و از کمی حد
نبوده دا موال دیگران دارا این اموال نبود با قی زنیند و حمله اموال را به هر یک
تن باشد نخواهد رسید پس همیشه بر حد فقر است و ملالت خار او تا گزیر دار زنیند
و بسیار نظر کردن در فن حکمت عقل را تیغ کند یعنی گرانی میانه و فکر
و قال علیه السلام افضل العبادة الحلم بالله والتواضع له بر ترین عبادت دانش
بجاد و فروتنی در حضرت کبریا است دانش علم به کبریایی است که عظمت و قدرت
و صفات جلال و جمال انحو سخن گفته اگاه نشود از عبادت و تواضع دوری از
رتبت العزة است کار خود بنده نیز معرفت کمال افضل عبادت است و در این سو فقیر
تواضع فروتن ترک کند و فرمود اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه
دیگر فرمود کفی بخشیة الله علما وکفی بالاغترار به جهلا یعنی کفایت میکند بود دانش
خدا را که علم عظمت و قدرت خدا و کفایت میکند جهل دانش که فریب و غرور
کمال نزدیکی نموده از حرمت نود که عالم است از کار که در ترس و خشیت میدهند
خوشنود انما یخشی الله من عباده العلماء بندگان خدا از روی علم ترسند خدای
هر کس که از نیز بیان او معرفت او ستون و راه او بنده حامد بشد و در عذر لطف
و قال علیه السلام عالم افضل من الف عابد والف زاهد والف مجتهد یعنی مرد عالم دلیلا
از هزار مرد عابد و هزار زاهد و هزار کوشش کننده در مسوق عبادت افضل است هم حقیقه
آدمی بنور علم و زینت آن کمال آدمی را همه جمله عبادت و زهد و جهاد است بتوفیقی
معنویت دارا باشد و دیگر فرمود ان لکل شیء زکاة وزکاة العلم ان یعلمه اهله
بدرستیکه هر چیزی را زکوة است و زکوة علم آنست که باهلش تعلیم کند و فرمود از صفت عول
و مرد عادل در حضرت سوال کردند فرمود اذا غض طرفه عن المحارم ولسانه عن
المآثم وکفه عن المظالم مرد عادل دیگر عادل است که چشم از دیدار حرام بوشد
و زبان خود را از کلمات نا هنجار بهر کار بسته و دستش را از ستم باز دارد و فرمود
لقد حجب الله عن العباد فوضع عنهم حتی تعرفوه بصفاته جلال و جمال و ...

بورد کار از سلطان بشر بر تو موضوع و عطای از جمله بد که هر دو اوّل بکبلا و جبال
غلبه گر باز گشت سید و مقام نبوه در دنیا که کار او در دنیا اوّد فالتقی
می بخرد و بس اوّد معشوق حقیق حج نبود و فرق داد اقرب تو توکل بر که
فی قم الیقین الی المهان خیر لک من طلب الحوایج الی من لم یکن له اهل
دست فالا تو به آرزو درد آن فرد از تکبر دارد بهتر از آن است و دلسوز حاجت
یکی در او گرد رشتیت آن بهره بهت
وقال علیه السلام قضاء الحوایج الی الله و اسبابها بید الله و العباد مجری علی ایدیهم
فما قضی الله من ذلک فاقبلوا من الله بالشکر و ما زوی عنکم منها فاقبلوه
من الله بالرضا و التسلیم و الصبر فعسی ان یکون ذلک خیرا لکم فان الله
اعلم بمصالحکم و انتم لا تعلمون بر او وصل حاجت در گاه خود بهت
داد
در حدیث آمده خار یکرده بسی آنکه سوال از حاجت با خدا کرده برآورد که بها بود
بکرد و با سوال از خدا بپذیرد و آنکه سوال از او باز داشت همچنان از خدا کرده باز نگاه
و در خود و تسلیم و صبوری بپذیرد زیرا که البته این حاجت برای او بهتر است و خدا گوید
آنکه اصلاح حال شما را بهتر داند از شما و خود دانسته و فرمود مسلم ابن آدم
لابن آدم فتنة ان اعطاه حسد من لم یعطه و ان ترکه ذم من لم یعطه
میزه امار و مسلمت ادرا از آدم فتنه است چرا که اگر آنکه کفر از کفر کرد حسد است
بر او کرد و حمد بکند آنکه بود حقیقت خیر بر او عطا کرده است و اگر سوال او بود
بذیرفته شد و داد بود مرد دد بود انتقت و آنچه کرده مذمت کرد آنکس بود
در کیفیت اولا مقوع ذات است عزیز کرد بخت آمد و کرامت ایشان از بلکی
رنج و سرور و هموم بال در آنچه ساخته خداوند حکیم رحمت حکمت و مصلحت بکند بسی بزرگی
بکیع عطا و کار آن عظمت بکیفیت از حضرت احدیت است و حمد و ثنا بود
راجع است و اگر نکند آن منع نیز بحسب حکم الهیه از حضرت در کار آن است
بکیفیت نکند شکر داد بود و آنکه مصلحت است برسد و اگر این مقام بود بر الله
بصبر کوا از خدم وقال علیه السلام ان الله قد جعل کل خیر فی الترجیة

جوالسم



بورد شکر خدا از قول بر خیر و توبه بود و ترجمه دار کار او بود بر به دهلوت بس اوتوان
توکل بود که و در ترجمه آن الکم و حظ لطه التسفلة فان التسفلة کالتودیع الی
خیر بسیر هم از دور آن بهتر برخ و ما کیان هم خود که در فرد آنکه بکلی بود کبر و خود بزرگ
وقال علیه السلام الرجل یجزع من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی الذل الکبیر
مرد از ذلت کوچک جزع کند و بی جزع او بود در ذلت بزرگ در افتد وقال
علیه السلام انفع الاشیاء للمرء سبقه الناس الی عیب نفسه و اشد
شیء مؤونة اخفاء الفاقة و اقل الاشیاء غناء النصیحة لمن لا یقبلها
و مجاورة الحریص و اروح الروح الیأس من الناس لا تکن ضجرا و لا غلقا
و ذلل نفسک باحتمال من خالفک ممن هو فوقک و من له الفضل علیک
فانما اقررت له بفضله لئلا تخالفه و من لا یعرف لاحد الفضل فهو المعجب
برأیه و اعلم انه لا عز لمن لا یتذلل لله و لا رفعة لمن لا یتواضع
لله سود مند ترین چیز برای آدمی این است که بر دیگران بعیب نفس او سبقت گیرد و نیز
چیزی محتاج بی نفسی بود بر گونه و اول بود و هر داصلاح آن برکت و صلاح نفس از
هر چیزی سود مند تر است زیرا که منقضی خیر و برکت و سعادت دنیا و آخرت است و سخت
ترین چیزها از حیث نقد و مؤونت پنهان داشتن فقر و فاقه است و کمترین چیزها از
حیث غنا و بی نیازی نصیحه کردن است کسی را که قبول نصیحه نکند و دیگر حیاء و درست
بعقول با حریص است و راحت ترین راحتها و نیکوترینها نومیدی از مردمان است و نجوی
در حالیکه تجربت و غلق و ضطراب و نفس خود را ذلیل دار و کوتاه هر آن جمال
با آنکس که خلاف تو است از کسانی که بر تو برتری دارند و کسی است که او را بر تو فضل
و فزونی است پس به فضل او اقرار نمودی با او خلاف نکنی و هر کس برای هیچ کس اقرار
به حق آن فضل نکند رأی و اندیشه خود معجب است و بدانکه عزت برای کسی نباشد و خدای
را التزه عزّ نکند بخیر و بلندی و رفعت نیست برای کسی که در حضرت خداوند رفیع
فروتنی و تواضع نباشد و فرمود ان من السنة لمن انعم الله علیه غیر اکثر شکر نشه
اکثر سنت است و فرمود احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی محبوب
ترین برادران من کسی است که عیوب مرا بمن بنماید و فرمود کما نعد الناس ثقة لعقل

و اهتش عیب نزد مشغول عظیم

بگوید که ... دیگر رفتاری مردمان ... وقال علیه السلام فما ابالی الی من ائتمنت
خائنا او مضیعا یعنی تفاوت نمی‌کند ... امین کرد آن خائن را ... بالفعل
... وقال ... تبلغن
... تو ... از زبان ... 
این ... ادّ الامانة الی من ائتمنک وان ... 
ما توصیه لنفسک واعلم ان للامور اواخر فاحذر العواقب وان للامور
بغتات فکن علی حذر وایاک ان تفتح حبل ... اذا کان المجد ...
ولا تعد اخاک وعدا لیس فی یدک وفاؤه ... برادر امانت ...
... امین کرده ... برادر ... 
... عاقبت ... از عجب ...
امور ... کار ... 
... 
در صحبت ... وقال علیه السلام
الناس سواء کاسنان المشط والمرء کثیر باخیه ولا خیر فی صحبة من لم یر لک
مثلما تری له ... مردمان ... برادر
... 
در صحبت ... وقال علیه السلام الا ان زینة
الایمان الفقه ومن زین الفقه الحلم ومن زین الحلم الرفق ... زینت
... زینت ... زینت علم ... ومن زین
الرفق اللین ومن زین اللین السهولة ... زینت
... امور ... سهولت ... ومن غضب علیک
من اخوانک ثلاث مرات فلم یقل فیک سوءا فاتخذه لنفسک ... از
برادران و دوستان ... 
... یأتی علی
الناس زمان لیس فیه شیء اعز من اخ انیس وکسب درهم حلال

روزگار



روزگاری ... برادر ... درهم حلال ... 
... مردمان ... برادر ...
... روزگار ...
... وقال علیه السلام من وقف
نفسه موقف التهمة فلا یلومن من اساء به الظن ومن کتم سره کانت
الخیرة فی یده وکل سر جاوز اثنین فاش وضع امر اخیک علی احسنه ولا تطلبن
بکلمة خرجت من اخیک سوءا وانت تجد لها فی الخیر محملا وعلیک باخوان
الصدق فانهم عدة عند الرخاء وجنة عند البلاء وشاور فی حدیثک الذین
یخافون الله واحبب الاخوان علی قدر التقوی واتقوا شرار النساء وکونوا
من خیارهن علی حذر وان امرنکم بالمعروف فخالفوهن حتی لا یطمعن منکم
فی المنکر ... موقف ... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... صدیق ...

در موضع تهمت ...

تاکید در اداء امانت

خلق ... ستانیده

باساب کار و مایه جهاد و عبادت در دریکنام و حصول اند پرو فکامان و نه تنه دفع دارد ظاهر
نمیگردد و شود بلکه یک بر تورکی داد ز خدا بترسند چه اگر از خدا بترسند در مشورت
خیانت کنند و اگر نیز خیانت بگفته چه خطا و عبادت نیاورند و مواددان دیگر بود با نوامیس
و بر مرتبه ایمان اجابت کن و از نان بد تر ان و از نکوهای ایمان نیز بر عقد
و اگر ایمان بود برداری نکوهیم امر کنند با ایمان مخالفت کنی تا در کار آن ایشه نمی
از آنها در طمع باشند مرتضی را از زن کی و طاعت او که طلب و محقق ناقص است
بلطف شرایط نیز گوئی خواه باشد و ترحم کنی تفحص خیر و صلاح نماید علی عموم بر خلاف
اراده فاسده این جهت اقرار نمود و اگر احتجاج بالغیب گوید تحسین مطلوب و راه
نمودها را مطلوب از ایمان نمایان گشت بر طبیعت ایمان بود بگرد چه از یک
مرتبه رجب نفاق اثر بسیار کلیه حالات و آراء و مقارنات ایمان فاسد است
لا بد اگر در یکی بود و موقوف اتفاق افتد که نیز تجسس که لا حاجت ابو در اخذ نمود و بگر دیگر
شر است بر طمع نمود و تحمل آن کند و ارتکاب نفع کثیره و حسنه و قال علیه السلام مذمت نفاق
المنافق اذا حدّث عن الله وعن رسوله كذب واذا وعد الله ورسوله
اخلف واذا ملك خان الله ورسوله في ماله وذلك قول الله فاعقبهم
نفاقا في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما كانوا يكذبون
وقوله وان يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فامكن منهم والله
عليم حكيم مردم بسیار اشتباه در اداء و حقوق دارند و بسیار از مخلوق دروغ گفته را نه
وجه در حق نمیدارند و اول وعده به خلاف کند و وجه در حقوق با کنندگان خدا و اول
خدا را چون امانت خیانت ورزد و این است قول خدا که ایمان نیست از چه درآورند آن کل
و منع زکوة خیانت نفاق تمکن در قلوب ایمان است و از روزه بگذرد چرا که عهد بود و
روز قیامت بسبب آن خلف و با خدا عهد کرد که وعده داد و بسبب آنکه
دروغ میگفتند چه خلف وعده متضمن کذب است و قول خدا را دروغ شمرد و اگر خواهی بگر آن
خیانت در دین است بود نقض عهد و آن در تمنا دین است و هر که خیانت کند با خدا از
بعد از آن کند و نقض عهد و میثاق پس توان آن که هر آن را برای بارها اوز جبر بر خلاف قول
و فرمان کارکنان مکنان دانا و حکیم است و دیگر فرمود که فی باطنهم خزیا ان لیس تواب





شهرهٔ او بر کتب دابّه مشهوره لعنت میکند از زبان آن مردم حاشیه بود شد یا در کتب او
شعری انتشت نه بجز بعض کتب دابّه مشهوره کلام و فرمود النقاء نیز همه از امی
و فرمود لا يبلغ احدكم حقيقة الايمان حتى يحب ابعد الخلق منه في الله و
يبغض اقرب الخلق منه في الله یعنی از آنها بحقیقت ایمان نمیرسد مگر کسی که
آنکس بود از بر مردم موجود را ترک محض خدا و در راه خدا و سبب بدارد و دشمن
دارد هر مردم و بهتر کسی را ترک بخاطر رضای خدا دشمن دارد بود خیر و موقوف آن که در دل
و دشمن و حرکات و سکون و افعال و اعمال هر بر رضای خدا باشد مثلا اگر در بین چیزی بود
بولده بر خدا است او را دوست بدارد و اگر فرزند ایمان بود دوست معصیت خدا کند
او را دشمن بدارد دیگر فرمود من انعم الله عليه نعمة فعرفها بقلبه وعلم ان المنعم معرفت تقلب ...
عليه الله فقد ادّى شكرها وان لم يحرك به لسانه ومن علم ان المعاقب
من الذنوب الله فقد استغفر وان لم يحرك به لسانه هر کس بود خدا را نعمت
نعمت داشته بود و آنکس قدر آن نعمت بود در دل خود بشناسد و بداند که خدا این نعمت بود و
عنایت کرده بود همانا سپاس آن نعمت گذارده است هر چند بزبان سپاس آن نگرداند و هر
و هر کسی بداند که خدا قادر است بر عقوبت گناه که او کرده عقوبت نیز میکند در حقیقت طلب استغفار
نموده بود اگر چه بزبان استغفار نگفته باشد و امام علیه السلام این آیه را تلاوت نمود و او را
فرمود وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء و
يعذب من يشاء والله على كل شيء قدير و اگر گناه را انکار نکند که بود در نفوس
ثابت و از هر گونه عزیمت و فتنه و بحق پوشیده بود در آن بود تا نکند و مکافات بود و الا
برود و کار آن خبر و جزای آن بود و جزا از آن رو که او در حق هر کسی خود بفقد
خواهد برد و هر کس که گنه از عمل خود باشد و خدا هر خیر قادر و توانا است
علم بر احتیاط اقوال و اعمال مردم و در دل خطور لکن خطور بخود است احتیاط بنده نمود
این موافقه هر چه که موافقه خدا و اقرار است به بنده معصیت عزم در قلب مردم
بالجمله در او بگیر و گرفتن او آن که او محفوظ بود و این را اثر قلب کونه لا علاج
نگردد و از آن قتل بنده بود و اعظم از جزم مرده برای آن معصیت کم کفر در نفس آن معصیت زیرا که
در اثر آن نشده بر خلاف نیت بطاعت و هر کسی بر طاعت عزیمت کند مجرد بهمان عزیمت

خدا افتد که جرم و ثواب آن طاعت بخشد خاتمه در خواب و وارد است و آنکه هر یکی از بندگان ما دارد
در عمر که بسیار دو نماز را اندر است خدا تعالی در نظر او آن بی دانی از لطایف نعمت غفار است
نسبت بجماعت بندگان و این آیه شریفه صریحا بر نفی وجوب عذاب دلالت دارد و همچنین از
عذاب و عقوبت که بعد تعلیق آن بمشیت و همچنین ذات متعفر تحقیق عقوبت ثابت شده
و خدا تعالی بر قول قبیح عقوبت نفرمود است که بقول و فعل بی فاعلی بود او
نشود بی در جزیه عقوبت که در آنکه بر آن جزم کم و نکر ده و ولی از معصیت جزا
درد دنیا بر نجواها و مصائب و آفات و اندوه و خزان خاتمه از احوال
صلی الله علیه و آله گر درست و الله و اتقام در معصیت عقوبت با بینه بی تاب انکا که اگر
جزی بود از اعمال طلب کند و آن بود در آتش عشر و آن هست اندوه دنیا
بعد آن تلا آن سو کفار کذا آن در کلام تعالی جز کفر نه بود د کار دیو مانند از آنچ
و از لوره خالص بر فرا آمده از آن این کردار و ما کرده گفته بر دو جزبه در دارو زکات
بند و سوره بر دار د و نامه گناه سو بر ترمی و نه بجمعه و دراول صحیفه حج مبرور
ساعتی با خشیت نژادان شو جمع حج بار بیاد و هم خطاب رسید نامه عمل سوی جوان غفلتی
کند با رضوان سهو و غلط بر تو نه روان شود انکه در دارد نیاکان جمع نشوند
و در نامه علم حج مقبول نوشته گفت خطاب کرد الله حج نکرد سرا و از نظر انور دار
فلان اوز قافله حاج بوده بر او از حج صحت بیاید و ثواب بحج بگرداند
و بیکن کار کی آن طاعت داشتی باید جمعت آن است حج گناهی فسق عقوبت را
دانستم و از بر تو حج مبرور نوشتم بحکم اینکه آیه مبارکه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها منسوخ و مغفرت گفته منسوخ شده نخست توجیهات سر آن گوی لازم دارد
مسطور است و در این مجال بکار بر دو وقتی علیهم لا تکونن مؤمنا حتی تکون
خائفا راجیا ولا تکون خائفا راجیا حتی تکون عاقلا لما تخاف و ترجو زیور ایمان
متحقق شد تا و قتیکه در میان خوف و رجا و بیم و امید و ترس و امید از بیم باشد و وقتیکه
این خوف و رجا او از خود نشود و دیگر آنکه لیس الایمان بالتحلی ولا بالتمنی
ولکن الایمان ما خلص فی القلوب وصدقته الاعمال گوهر ایمان بر زیور ظاهر
و نه بتمنی و آرزو میسر شود تحقق گوهر این نور و جوهر است در باطن و دل خلوص مجرد دیگر





وافعال کفی موقوف بصدق آن بی ضرر در حکم الله بنده با تمامی عطا هر مرتبه باید آنکه ... و حفظ آن توحید
آن کار بی بلکه جان و زبان بر هر حال آن بی با خلوص نیت لازم است هم بجمیع اعمال
هم علیه السلام در کار است و بعد اذا زاد الرجل علی الثلثین فهو کهل و اذا زاد
زاد علی الاربعین فهو شیخ بخیر در از بس بعد از عمر کهولت میانه سال استخوان عقلت
و عمر کمال ازهار بیدار افروزه شده است و دیگر با آن شرح التوحید علی ثلاثة اوجه
مثبت و تائب و منتبه فالاول مبطل والمثبت مؤمن والمنتبه مستر گردد اهل دو
عالم توحید بر سه گونه است یکی طبقه اثبات و صورت و همه اهل جسد و طبقه
دیگر نفی منتبه و طبقه دیگر بر تنبیه تا عند آن طبقه ثانیه است تبلیغ و آن طبقه
هم منتبه موحد است و این طایفه مشتبه بهشتند بر سر که تهذیب و تحقیق علیهم السلام
الایمان اقرار و عمل و نیة و الاسلام اقرار و عمل موقوف آنچه است او پیش از
توحید و رسالت و اداء حق رسول داشته بر دو بهم بشرایع دینی و حکم اقرار نه در هم
دارای نیة خالص بر دو بر آن بلکه مسلمان خواهد گفت بلکه اقرار ایمان معنی آن کار
اندیشه و نیت رضا نیت و بعد لا تذهب الحشمة بینک و بین خلیلک
وابق منها فان ذهاب الحشمة ذهاب الحیاء وبقاء الحشمة بقاء المودة
بر حمت مودت و علامات آن بود ثابت بریکدیگر و مقدار از آن بود که آن که در حقیقت
نسبت حشمت یکبار از میان برخوداری هم حیا برود و تعلق حشمت باید باقی باشد
و مودت بر قرار که در دار از حشمت و حشمت موجود باید بیاد و آن دوستی نیکوئی بانجام
بر جاکون نه و کار آن نیز دارا خلل در است فواید از آن محبت و بوجهی فهم و وجه مودت
بعد و دیگر بود من احتشم اخاه حرمت وصلته و من غتمه قطعه
حرمت بر کسی حشمت برادر خود را نگاه دارد بر حرمت و صلت و احترام بواجب
خود منظور داشته دیگر کسی بغنیمت کرد و حشمت از بر کاری نگاهداشت بر خود حرمت و سعد
سا قط ادکرد است و قطع نظر بر صحبت کند در عقیق خلوت ذکر او در تنهائی و وحدت
علیک بالعزلة و تعود و ذقت حلاوة الوحدة لاستوحشت من نفسک
ثم قال لا ما تجد العبد فی الوحدة من حلاوة الناس اکثر من حلاوة ذکر
وتنهائی او بحسب آن از نفس خود بترسد و وحشت اندر گوشه و تنهائی رغبت تو گوئی که با ب

توحید را سه مرتبه است

علامت نعمت وحدت

خوش حالا ازین برخیز وسرانجام سر از دست خویشتن فریاد میخوانی تن
را کشتی بخواهی پیرهن نبی ازو آن فرمود که نعمه در عالم وحدت رشته روا داده
با مردمان که نیز جمع تنها باشد و با تنها نیز نعمان از تنها با ملایمات تنها رسد
ملا برده بلذات کوشیده تنها و تحقق وجه عشق که بنوشید وقال علیه السلام
ما فتح الله على عبدٍ بابًا من الدنيا إلا فتح عليه من الحرص مثليه
نگشاید خدا بر کسی دری از دنیا مگر بر بنده جز آنکه دری از حرص دو آن بروی گشوده شود
دیگر در حضرت غرض لفظ که باستطراق رحمت فرمود فخلاف الهوى در لطف
با نفس بروآنست واز حکم این کلمه مبارک این که خدا فرموده با هوای نفس آنرا
نامحبت که بوجس آن دنیا و علایق زدن تر و زحمت و محنت و وفات
عاقبت برتر لکن غرض لفظ کدام وقت بنده بود رحمت برای فرمود عقد اول قوم
بصير في الجنة خوش در انجان رحمت آورده لست

وقال عليه السلام الحسد حسدان حسد فتنة وحسد غفلة فاما حسد الغفلة
فكما قالت الملائكة حين قال الله إني جاعل في الأرض خليفة قالوا
أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس
لك أي اجعل ذلك الخليفة منا ولم يقولوا حسدًا لآدم من جهة
الفتنة والرد والجحود والحسد الثاني الذي يصير به العبد إلى الكفر
والشرك فهو حسد إبليس في رده على الله وإبائه عن السجود لآدم
فرمود بر دو حسد بر دو گونه است یکی حسد فتنه و دیگر حسد غفلت از روی غفلت
پس آن حسد که از راه غفلت است چنان است که فرشتگان در حضرت
یزدان مرتضی ربانی گفتند که خدا فرمود خلیفه در زمین قرار میدهم آیا در زمین کسی
مقرر میداری که فتنه و خونریزی کند و ما تسبیح و تقدیس تو میداریم یعنی این خلیفه بود از
جنس ما که بود با در حمد و تقدیس تو اشتغال داریم بر کارها و این عرض نه از آن
کرده که با آدم از جهت فتنه و رد و انکار حالت حسد بورزند و حسد دوم
آن حسد است که آدمی بکفر و شرک انباز میشود و آن حسد شیطان است در سجده
بآدم بورزید و اباء نمود و در حضرت انبود و در مرده لفظ دیگر فرمود المشی المشتغل



حدیث قسم دوم



يذهب بهاء المؤمن ويطفي نوره نشان تمام نور فروغ و بهای مؤمن بو مرد
و نور آن بو فی بوان که بیکرد دلذ و فرمود ان الله يبغض الغني الظلوم نوان
قلا مردم توانگر ستمکار را دشمن میدارد و فرمود الغضب محقة لقلب الحكيم و
من لم يملك عقله لم يملك خشم و شعله غضب باطل میکند و میفرماید حکمت و انوار
دانش مرد حلیم و آنکه با خود بود ملک عقل خویش نشد و گفت علیه السلام ان الإيمان فوق
الإسلام بدرجة والتقوى فوق الإيمان بدرجة وبعضه من بعض فقد يكون
المؤمن في لسانه بعض الشيء الذي لم يعد الله عليه النار وقال الله
إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا
كريما ويكون الآخر وهو الفهم لسانا فهو أشد لقاء للذنوب وكلاهما مؤمن
واليقين فوق التقوى بدرجة ولم يقسم بين الناس شيء أشد من اليقين إن
بعض الناس أشد يقينا من بعض وهم مؤمنون وبعضهم أصبر من بعض على المصيبة
وعلى الفقر وعلى الخوف وذلك من اليقين از نبی فرمود نیز هوش کرده مراتب
اسلام و ایمان و یقین بیان فرموده است و فرمود که مرتبه ایمان یکدرجه برتر از اسلام و تقوی
یکدرجه برتر از تقوی است و با مراتب مربوط بعضی است چه مرتبه برزبان مؤمن چیزی یکبود
فروتر از آن بود که حقی نکند است و فرموده است اگر کسی دوری گزیند و همواره از گناهان بزرگ
دوری بود از آن که از گناهان دیگر از او درگذرند و بهشت او را مقام کریم بود فرو بوده
کابی بود گناهان صغیره نیامیزد و دراوردم کار بود در موضع زبانکار لفظ علامت است از آنست
بیم پیدا و اراده کار بود در اراده نمود اعراز دل که بهشت داده است

و مرد مؤمن بنده وصفت یقین یکدرجه برتر از تقوی است و در میان اهل آن صفت و مقام یقین
تر از یقین آنان است یافته و بعضی از مردمان در مقام یقین از بعضی دیگر کنده و محکم تر
و الحاح قاعده مؤمنان بیشتر و با آن بر مصیبت نیز برتر که لذت مصیبت و بیم خوف برفقر
و فاقت در خوف و خشیت و با خیر شکیبا تر و این صبر و مقام از دولت یقین است
وقال عليه السلام الخلق خلقان أحدهما نية والأخرى صحة قيل فأيهما أفضل
قال النية لأن صاحب النية يحول على أمر لا يستطيع غيره وصاحب النية

درجه ایمان علیه السلام

تیسّر علی الطاعة تیسّراً فهذا أفضل خوی و خلق بود که یکی از دو صفت و
حلم بر آن مترتب است و آن دیگر از دو فریحت دو رشت است عرض کند کدام یک فضیلت
ذمعوا آنکه از راه نیت بشر چه آن طرف طبع کفش نه جامع است و صاحب آن به کرم نکوی
خلق و در مستطیع بر آن منه مجبول است که صاحب نیت هرچه خواهد اگر بود نه
جفا و طراوت ظاهر سازد نه بر آن طاعت سکنه تجوه و خواهی نخواهی صوبی را
از او هر اینست یکی بر آن یک فضیلت دیگر علیه السلام انّ سرعة ائتلاف
قلوب الابرار اذا التقوا و ان لم یظهروا التودد بالسنتهم کسرعة اختلاط
ماء السماء بماء الانهار و انّ بعد ائتلاف قلوب الفجار اذا التقوا و ان
اظهروا التودد بالسنتهم کبعد البهائم من التعاطف و ان طال اعتلافها
علی مذود واحد یعنی سرعت الفت گرفتن دلهای نیکوان با یکدیگر
هرگاه یکدیگر را ببینند اگرچه اظهار تودد و دوستی به زبان نکنند مانند آب آسمان که بآب نهر
بزمین رسد باشد بآن اختلاط و ائتلاف مجبور و دوری که میان بعضی از مؤلفت قلوب
مردم فاجر با یکدیگر هرچند در کلام ملاقات است اگرچه اظهار دوستی و محبت نمایند
همه گر نبایستد مانند چهارپایان از عوالم عطوفت و مهربانی اگرچه مدت مدید در آخور
و آبخور و حدود نبوده و جمعی گرفته باشند از کلمات این کلام معلوم نظام ایشان
جان گرگان و سگان از هم جدا است همه جا نهان شیران مصاحب آنچه ... نفیس
انسان ماهیت از کمال لطف و نقیصه جنس مشرف ملاقات بکند بمقام ائتلاف باشد
و او اخیر جنود مجنده در افراد و آن او دوجه در فلک که قرار اگر از کمال غلظت
و عناد هرگاه از نهایت سعادت دور و مقاتله و ملاقات بر آنچه ارواح ایشان حالت نیکان
و قبول شیشه آنکه سعادت از لاهم تجنب بهر گر بود باشند ماننده چهارپایان هلاک
سبیلا یعنی تا به کند از حکمت که حق و دفع در تمام انفس و آفاق برسند
بسیار میگم که برشنکان که بتدریج است و در مغز آن آنان را رحمه الله در عقب دیده
انا والغیۃ المبارکۃ تحت ... قلب تقیۃ و تجرد ظاهر باشند بمقام رفیع عرفان نائل تواند شد
و غلظت و خشونت خود و مرد و ضلالت مرتفع گردد تا مشابه انوار ... صفوة
وصف نخواهند گشت او مجرد شود و مجرد شوند و دیگر ... الشیخ الکریم الّذی ینفق



سرعت ائتلاف قلوب ابرار



ماله فی حق الله بخشنده بزرگوار کریم است و دیگر بزرگواری که خدا فرموده انفاق نماید
و دیگر فرموده یا اهل الایمان و حملة الکتاب تفکروا و تذکروا عند فقد الساهین
از ایمان باید و حامل کتاب ظاهری ... ساهی از تفکر و تذکر غافلند با غفلت بودم و در
ضایع ... متعال و ... فراموشی از ... تفکر و تذکر شد ... عجز بود است که دام از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم حسب چیست فرمود مال است عرض کردم کرم چیست فرمود
تقوی است عرض کردم سعود در کرامت و ... ادب است و تحقیق اما ... است
حاتم ... کیف ... قوته و هذا کان بأجودهم موضعاً ... ندیدم حاتم طائی بزرگ
قوم و قبیله خودش بهم رحمت مقام و لیکن بر الجمال بزرگ بود و قوله علیه السلام
المروة مروتان مروة الحضر و مروة السفر فاما مروة الحضر فتلاوة القرآن
و حضور المساجد و صحبة اهل الخیر و النظر فی الفقه و اما مروة السفر فبذل
الزاد و المزاح فی غیر ما یسخط الله و قلة الخلاف علی من صحبک و
ترک الروایة علیهم اذا انت فارقتهم مروت بر دو گونه است یکی مروت است
در حضر و دیگر در سفر ... مروت در سفر ... اما مروت در زمان حضر تلاوت
کردن قرآن و حاضر شدن در مساجد و صحبت با مردمان نیکوکار و مطالعه علوم فقهیه است
مزاح ... ... و مروت ... در سفر ... کار ... بذل
کردن زاد و توشه با همراهان و دیگر شوخی و مزاح نمودن است در آنچه خدا غضب
نماید و دیگر قلت مخالفت با ... نمودن ... با خیانت
و عادت ایشان ... و ... از ایشان مفارقت کرد از اطوار و اخلاق ناخجسته
ایشان ... غالب مردم در ... سفر خالی نیست ... در میان ... دیگر
فرمود اعلم ان ضارب علی بالسیف و قاتله لو ائتمننی و استنصحنی و
استشارنی ثم قبلت ذلک منه لادّیت الیه الامانة ... امیر
امیر المؤمنین علیه السلام ... شمشیر زد ... اگر ... امین گرداند
از من طلب صبر ... و مشورت ... آن امانت ... رد امانت ...
... در حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم ... در ... نفس خود
... آنکه ... ... قول یوسف علیه السلام ... اجعلنی

مروت بر دو قسم است

در بیان ... امانت

عَلى خَزائِنِ الأَرْضِ إِنّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ يعنى بر خزاين زمين و بارها را اينها بود و بسيار زيرك
حافظ و دانا بر مصارف كن بسيم و نحن عبد صالح ام؛ ثم فرمود و انا لكم ناصح امين
فرمايشان هود ... است و نقل عليه السلام اوحى الله الى داود تريد و اريد
فان اكتفيت بما اريد مما تريد كفيتك ما تريد و ان ابيت الا ما تريد
اتعبتك فيما تريد و كان ما اريد يعنى اراده ميكنى تو امرى را و اراده ميكنم امرى ديگر
تو آنچه من اراده ميكنم از آنچه تو خواهى كفايت ... آنچه ... خواهى كه ... از
بهتر كفايت كنم و اگر جز آن بود تو ... اراده ... قبول نكنى ... اراده ... خود
ترا تعب در آنكه ... اراده ميكنم و اين كلام مبارك ... است
... عين مصلحت و حكمت ... او علام الغيوب ... است
... مخلوق ... آنچه ... در آن ... و ...
... در ... و ...
... و ... در
حضرت صادق عليه السلام عرض كرد ... ... و ...
... عليه ... فرمود تمنها ما يكنها الذي ... و ...
دالتيفة و ... ... و ...
... فرمود ان الله يعطي الدنيا من يحب و
يبغض و لا يعطي الايمان الا اهل صفوته من خلقه ... ... ... ...
... و ... صفوت و ...
و ... در ... ما من مؤمن الا و في قلبه نوران نور خيفة
و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا
هر مؤمنى ... نور در قلب ... نور ... و ... نور رجا ... و
... و ... در ... در ترازو ... بر آن ... نمى‌بايد
ابو بصير ... از حضرت ابى عبد الله عليه السلام ... ... فرمود ... كه
... فرمود من ... و ذبح
ذبيحتنا مسلمان ... ... و ... حضرت ...

در ... نور

نهار بر آن



نهار بر آن ... ... ليله ... در ... و ... كانون ... و فرمود كه كوتاه
بل في النصف من حزيران و يستوي الليل و النهار في النصف من آذار
دروغ ميگويند ... ليلة ... در نيمه حزيران ... روز ... در نيمه آذار ...
و معادل ... و فرمود كان اسمعيل اكبر من اسحق بخمس سنين و
كان الذبيح اسمعيل اما تسمع قول ابرهيم رب هب لي من الصالحين
انما سأل ربه ان يرزقه غلاما من الصالحين فقال في سورة الصافات
فبشرناه بغلام حليم يعني اسمعيل ثم قال و بشرناه باسحق نبيا من الصالحين
فمن زعم ان اسحق اكبر من اسمعيل فقد كذب بما انزل الله من القرآن
... اسمعيل ... از اسحق عليهما السلام ... ابرهيم ... در حضرت پروردگار
... كه پروردگارا ... از صالحان ... اين ...
... از صالحان ... و ... در سوره صافات فرمود ... بشارت
... اسمعيل ... از آن ... فرمود ... ابرهيم ... اسحق ... از
... از صالحان ... اسحق از اسمعيل ... بحكم ... در قرآن ...
... راقم حروف ... آنكه در ... نيز ... است ... حضرت
اسمعيل ... از ولادت حضرت اسحق ... در اين ... مبارك
... است ... اسحق ... اسمعيل عليهما السلام ...
از ... طول ... عمر اسمعيل ... و عمر اسحق ...
... اسحق ... و ... از ... اسمعيل ... فرامير ...
... عليه السلام لا تعدن مصيبة اعطيت عليها الصبر و استوجبت عليها
من الله ثوابا بمصيبة انما المصيبة التي يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا
لم يصبر عند نزولها ... آن مصيبت ... ... آن ...
... و ... فرمود ... مصيبت ... در دل
آن ... و از اجر و ثواب آن ... محروم ... فرمود ان صلة
الرحم و البر ليهونان الحساب و يعصمان من الذنوب فصلوا اخوانكم
و بروا اخوانكم و لو بحسن السلام و رد الجواب ... و ...

تعيين ...

در ... اسحق

در ... و ...

بردمان [illegible] و کفی [illegible] که محفوظ [illegible] برادران
[illegible] و [illegible] لبسیم [illegible] بطریق [illegible]
راندن بطریق مطبوع [illegible] و دیگر فرمود که ان اربعة الف و اثنا عشر الف
درهم کنز و لم یجتمع عشرون الفا من حلال و صاحب الثلاثین الفا
هالک و لیس من شیعتنا من یملک مائة الف درهم [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible] هزار درهم [illegible]
در [illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان من صحة یقین المرء المسلم ان لا یرضی الناس
بسخط الله و لا یحمدهم علی ما رزق الله و لا یلومهم علی ما لم یؤته الله
فان رزقه لا یسوقه حرص حریص و لا یرده کراهة کاره و لو ان احدکم فر
من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه قبل موته کما یدرکه الموت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در مقدار مال [illegible]



[illegible] دیگر فرمود من اراد ان یطول الله عمره فلیقم
امره و من احب ان یحط ذنوبه فلیغرس شجرة و من اراد ان یرفع ذکره فلیخمل
امره [illegible]
[illegible]
[illegible] زیاده
فی القرآن

دیگر فرمود ایاکم و المزاح فانه یجر السخیمة و یورث الضغینة و هو السباب الاصغر
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لا اقول الا
حقا [illegible]
[illegible]
[illegible] فانک لن تقدم [illegible]
اما کفایة و اما معونة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر فرمود لا تکونن ذواقا فی الاسواق
و لا تلی شراء دقائق الاشیاء بنفسک فانه یکره للمرء ذی الحسب و الدین
ان یلی دقائق الاشیاء بنفسه الا فی ثلاثة اشیاء شراء العقار و الرقیق
و الابل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اکبر [illegible]

[illegible]

تمتنا بما فیها من الدنیا وما فیها هل هی الا سد فورة او ستر عورة وانت
لک بحبنا الحیوة الدائمة این فقره در کلام آن حضرت بیان آنست که تمام زندگانی
دنیا و ما فیها به نسبت درجات آخرت که به توسط محبت ما زندگانی جاوید
دهد مطلقا چیزی نیست دیگر فرمود یا شیعة آل محمد انه لیس منا من لم یملک	دوب کظم غیظ و حسن مصاحبت
نفسه عند الغضب ولم یحسن صحبة من صحبه ومرافقة من رافقه ومصالحة
من صالحه ومخالفة من خالفه یا شیعة آل محمد اتقوا الله ما استطعتم ولا
حول ولا قوة الا بالله ارشاد آل محمد صلی الله علیه و آله اینست که هرگاه
تسلط بر نفس در هنگام خشم ندارند با اهل صحبت بخوبی صحبت ندارند و با رفیق
خود نیکو مرافقت نورزند و با اهل صلح در مصالحت و با مخالف در مخالفت به نحوی که
مخصوص و معهود آل محمد است عمل ننمایند از ایشان نیستند
منصور بن عبد الله که از اولاد جعفر و در مدینه مشغول محبت بودند
و از جود و بخشش بسیار او در رده و او دلیلی گفت که اعرافت نموده بودند
او چنین بود و چون نقضی رخ نمود با نفسی که او را خوار کرده بود با من
دعا کرده گفت که ببینید از آن وقت حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که اهل
مدینه صحبت من گفتند لکن آن فرمود که تو جود نمود دلیلی که بر ملک نیامد
صحبت تو از جهت ایشان است فرمود که دلیلی اینها مثل الکریمة ثم
نها الریح فتطیرها خوش بیان از دلیلی که او بود ریشه در بیابان هوا کرده
و بادها آن را بردارد و بر روی زمین پراکنده کند پس از آن فرمود رسول خدا صلی الله	در شرح معروف و صدقه
علیه و آله که کل معروف صدقة وافضل الصدقة صدقة عن ظهر غنی
وابدء بمن تعول والید العلیا خیر من الید السفلی ولا یلوم الله علی
الکفاف اتظنون ان الله بخیل وترون ان شیئا اجود من الله ان
الجواد السید من وضع حق الله موضعه ولیس الجواد من یأخذ المال من غیر
حله ویضعه فی غیر حقه اما والله انی لارجو ان القی الله ولم اتناول
ما لا یحل لی وما ورد علی حق الله الا امضیته وما بت لیلة قط
ولله فی مالی حق لم اؤده هر معروفی و احسانی صدقه است و افضل صدقه

آن صدقه



مطلوب
آن صدقه است که در حال توانگری بدهند و از وجه روزی خود بخشند چنانکه در جمع همه چیز در اقتصاد
و دست فراز بهتر است از دست نشیب یعنی آنکه دهد بهتر است از آنکه دست به عطا بگیرد و بهتر
و همه چیز را کفاف ملامت ننماید یعنی کسی را که در خور خود کفاف کرده دارد
به آن مقدار و برخواهد که از خانه خالی بکشد و فقیر گردد بیهوده و از غوامض
جواد تر است بخشنده بزرگ است و حق خدا را در موضع خود بجا آورده
جواد نیست آنکه اموال را از غیر حلال آن بگیرد و در غیر حق بیهوده
صرف کند با خدا قسم امید دارم که خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به آنچه روا نبود
نگرفته باشم و هیچ حقی بر من نمانده مگر آنکه ادا کرده باشم و هیچ شبی را به صبح
نرسانده ام که در مال من حق خدا ادا نکرده باشم دیگر فرمود لا رضاع بعد فطام ولا	در بیان بعض احکام
وصال فی صیام ولا یتم بعد احتلام ولا صمت یوم الی اللیل ولا تعرب بعد
الهجرة ولا هجرة بعد الفتح ولا طلاق قبل النکاح ولا عتق قبل ملک ولا
یمین لولد مع والده ولا للمملوک مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها ولا نذر
فی معصیة ولا یمین فی قطیعة یعنی شیر دادن بعد از گذشتن دو سال رضاع نیست	ظ
و روزه بی روزه گرفتن وصال روزه به روز دیگر بدون فاصله و بعد از بلوغ شخص حکم یتیم
او نیست و خاموشی از روز تا شب و بعد از هجرت ترک
زمین دار الاسلام و هجرت بعد از فتح مکه نیست و طلاق بیش از نکاح درست نیست
و عتق بیش از ملک صحیح نیست و قسم فرزند بدون رضای پدر و مملوک بدون رضای
مولا و زن بدون اذن شوهر منعقد نمیشود و نذر در معصیت و قسم در قطع رحم صحیح نیست
دیگر فرمود لیس من احد وان ساعدته الامور بمستخلص غضارة عیش
الا من خلال مکروه ومن انتظر بمعاجلة الفرصة مؤاجلة الاستقصاء
سلبته الایام فرصته لان من شأن الایام السلب وسبیل الزمن الفوت حاصل آنکه هیچکس
هر چند امور مساعدت او نماید خوشی زندگانی خالص نیابد مگر آنکه از خلال مکروه
دست یابد و هر که فرصت را وا گذارد به امید آنکه از آن بیشتر استقصا کند

و استغفار تمام نماید بعضی از ذکرها را فرصت و مهلت بود از طلب که چه بسیار و عافیت
روزها را طلب توفیق و فرصت و طریقه از انابه فوت مقصود و نعمت است و دیگر که
المعروف زکوة النعم و الشفاعة زکوة الجاه و العلل زکوة الابدان و العفو
زکوة الظفر و ما ادیت زکوته فهو مأمون السلب یعنی و احسان و ادای باشد
زکوة نعمت که فوان و شفاعت کردن در حق دیگران زکوة جاه و مقام جلالت
تو است و علتها زکوة ابدان و گذشتن زکوة فیروزی بر دشمنان و هرچه
زکوة آن را ادا کردی از آن نعمت محروم و مسلوب نخواهی شد و حضرت صادق علیه السلام
در هنگام وصول مصیبت میفرمود الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی و
الحمد لله الذی لو شاء ان تکون مصیبتی اعظم مما کانت کانت و الحمد لله
علی الامر الذی شاء ان یکون و کان یعنی خدا را میستایم که مصیبت مرا
در دین من قرار نداد و نیز بر ترتیب مصیبت ... در ارکان دین آدمی
فرود آید و بی بهره گردد بعد از آن خوار شود که دین و دنیای دائم و خسران ابدی عاقبت
به هر چه دنیوی فانی و عقبای باقی بود و خوب ... مصیبت دینی ... در دنیا ... ممکن بود
و بسیار است که فلان مصیبت ... در آن ... و ... ... ...
هموار و هم از ... بکار رود و هم موجب مزید اجر و ثواب ... و ... خداوند ... اگر
... مصیبت ... از این مصیبت ... ... ... مصیبت از ... عظیم تر ...
... و اگر خدا ... ... ... ... ... ... و ... خداوند
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... خداوند ... ...
خیر و صلاح او در آن است ... ... ... ... ... ... ... حال
آگاهی ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... و فلاح و
نجاح ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... اذا اقبلت الدنیا

قوم کنوا

بعضی از اعمال زکوة نعمتهاست

کلمات در وصول مصیبت



قوم کسوا هم محاسن غیرهم و اذا ادبرت عنهم سلبتهم محاسن انفسهم یعنی چون دنیا رو بقومی آورد که
محاسن دیگران را ببر ایشان بپوشاند و چون از ایشان برگشت محاسن خود ایشان را از ایشان بگیرد و نیز
در کلمات حضرت صادق علیه السلام است البنات حسنات و البنون نعمة فالحسنات
یثاب علیهن و النعمة یسئل عنها یعنی دختران حسنات اند و پسران نعمت ... و ...
نعمت است و دارای حسنات ثواب ... و صاحب نعمت مسئول ... ... ...

ایضا در بیان بعضی کلمات حکمت آیات
حضرت صادق علیه السلام در ... نعمت

چه قدر ... حضرت واهب العطیات ... ... ... ... لایزال محفوظ ...
و العطیات ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... الاعظم ... ... ... ...
... ... انواع ... ... ... ... ... ... ... ... ...
و تحقیقا ... ... ... ... ... ... ... ... محفوظ ... ... ...
... ... ... حضرت صادق علیه السلام ... ... ... ... ...
در ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... فاتم الاوصاف ... ... ... ...
... ... ... ... مجیب الدعوات ... ... ... ... ...
... ... ... حضرت صادق علیه السلام ... ما انعم الله علی عبد بنعمة
فلم یحتمل مؤونة الناس الا عرض تلک النعمة للزوال ... ... ...
... ... ... ... ... ... مؤونه و تکالیف ... ... ...
... ... ... ... ... ... زوال ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... اللهم ...

ولا تجعله خفيّاً، و اظهار این نصیحت شود سبب [illegible] به [illegible] نجیب و آنان [illegible] مبارک
شود [illegible] اول [illegible] این نصیحت شود [illegible] و [illegible]
[illegible] ادب [illegible] آیت غضب [illegible] این [illegible] ادب
[illegible] نه [illegible] آن [illegible]
[illegible] ولا أجيز قنيتي لا تحبّ جمع المال [illegible]
تصونه به وجهه وتقضي به دينه وتصل به رحمه [illegible]
[illegible] حلال [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] الناس والخوف من فرقتهم وان كان لك [illegible]
صديق فاطرح بينهم التباعد [illegible] من الواحد على [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] آنها [illegible]
[illegible] نبوده [illegible] از [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] تألیف ابو سعید منصور [illegible] الآبه [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام [illegible] مردمان در زمان قحط [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
زعموا أنهم بنوا الأرض فإذا قحطت قحطوا وإذا أخصبت أخصبوا [illegible]
مردمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] زمین بود [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] سطور [illegible]
[illegible]
[illegible] زعموا إنّما الذليل من ظلم أنا الذليل من ظلم
ظالم ذلیل [illegible] در حضرت [illegible]
العتيق [illegible] زعموا لأنّ الله عتقه من الطوفان يوم الغرق [illegible]
[illegible] طوفان نوح [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]

الفوز نجيه

تقلید در [illegible]

سبب [illegible] قحط

ظالم [illegible]



[illegible] در حضرت [illegible] هذا كلامٌ [illegible] الصواب
لا تجاوزنّه محكماً ولا تجاوز [illegible] الملك يؤتيك والخير لا يؤتيك [illegible] این [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] از [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] علیه السلام [illegible] فقال [illegible]
بالسبق ومسبق الى ديني بالقرابة [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] تقدم [illegible]
[illegible] ترجیح [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم تيجان السور [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] منصور [illegible] از اهل
مدینه مردم [illegible] ابو جعفر [illegible] امام جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] از مردم مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] الله طائرٌ [illegible] از [illegible]
[illegible] و اولاد [illegible]
[illegible] این [illegible] مدینه [illegible] از اهل
مدینه [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
مع ما قد مكّن الله له من السلطان وجبي اليه من الاموال [illegible]
[illegible] سلطنت و مال [illegible]
[illegible] فقال الحمد
لله الذي حرمه من دنياه ما له ترك دينه [illegible]

فضل [illegible]

کلمات [illegible] منصور

## Right page



مقصود از آنکه پیروی دین خود بود بهر آن که خسر الدنیا والآخرة است هان انتهای فرموده
ابو جعفر بر خود کند میکرد به آنکه سلطان است و اموال حد جمع میکرد و اراضی است و رفعه
بجز سلطنت او طلب و صحبت ایشان از طریق تر مستعد است والکفر تحمل خفیف
وزر و معصیت بزرگ است و دیگر ندهد خود بودند در خود دخترست دیگران کلفت
و قبول قناعت ... تحمل فیه اقلّ بخود بود و بود بر دیگر و لذت دنیا بود برد
وانی ... سود بود خفته تر دراز کننده دیگر آنکه دلدار فلاحت و سلطنت همه
همه بر هم زده بودند ... از دنیا رفتن بر خدمت خود را از انه
و دیگر فرمود فَمَا مِنْ شَیْءٍ أَسَرَّ مِنْ یَدٍ أَتْبَعَتْهَا الْأُخْرَى لِأَنَّ مَنْعَ الْأَوَاخِرِ یَقْطَعُ لِسَانَ
شُكْرِ الْأَوَائِلِ یعنی هیچ چیز مطبوع تر و خوشتر از دو دست نیست که دومی بگیرد آن را که اول فرو گرفته
دست به اول برگشته ... دست بگیرد از ... دست آخرین را دست بخشش منع شده
یعنی بخواهد ... دست ... دیگر ... که دست خود را داده
و دیگر محروم ... سؤال ... قطع ... و دیگر ... فرمود
و هر وقت ... صدقه ... لا یزال الرجل
تَلَقَّاهُ حَتَّى یَأْوِی ذَا رَأْیٍ قَدِ اسْتَشْعَرَ أَهْلُهُ الْیَأْسَ فِی الْبَدْءِ ... 
عزت در حالت قلق و اضطراب است ... ظاهر ... بود ...
معلم ... که در دست ... بود ...
خود وطن ... از ... حلقه ... نظام ... در اموال مردم
در اثبات وطن است ... و ذلت ... و عزت
و دیگر ... قناعت ... وطن ... عزت ...
و در او عزت ... و دیگر فرمود كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْإِخْوَانِ یعنی
... سلطان ... دیوان ... و دیگر فرمود ... الاستغناء
... الاستغناء ... از ... دیگر ...
... تنگ ... شوم ...
... الی الحاجة ... عودی ... اراده
... گرم ... آن ...

کرد ... از

وقد عقد الوزراء ... این صورت مرقوم است
مَا تَوَسَّلَ إِلَیَّ أَحَدٌ بِوَسِیلَةٍ
هِیَ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ یَدٍ
سَلَفَتْ مِنِّی إِلَیْهِ أُتْبِعُهَا
أُخْتَهَا لِتَحْسُنَ رَبَّهَا وَحِفْظُهَا
لِأَنَّ مَنْعَ الْأَوَاخِرِ یَقْطَعُ
لِسَانَ الْأَوَائِلِ
وصول ... در
...

## Left page



... از ... نیاز ... شود و ... بود ... نیاید ... از ...
خود ... از اینجا ... که ... گفته ... داد
... کتاب احادیث ... امام ... علیه السلام ... لفظ و معنی ... 
و دیگر فرمود مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرِمْهُ وَمَنِ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْهُ یعنی
با تو اکرام بورزد ... گرام ... هر کس تو خفیف ... 
نفس خود را ... دارد ... دیگر ... عزیز ...
و قدر مرد ... و فرمود اخبرک ... أَنَّ ... اللَّهِ ...
عَبْدٌ ... شود ... عقلهم و هو
... الْأَبْصَارُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ
الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ لَا یُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا یُقَاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ
بِالْآیَاتِ مَنْعُوتٌ بِالْعَلَامَاتِ هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ...
... جسم ... تمثیل ... 
... حقایق ایمان ... دیده ... 
... ثابت ... و توصیف ... 
... دیده ... عالمیان ... 
... مخلوق ... خالق و صانع ... 
... دلیل ... 
... المتوسل ...
والمحترس ... از مردم ... 
... 
... الموجود ... بالموجود ... 
... 
... و دیگر فرمود
الْإِجْرَامُ ... فِی الْأَخْبَارِ وَحُسْنُ الْجِوَارِ عِمَارَةُ الدِّیَارِ وَصَدَقَةُ السِّرِّ تَطْفِئُ
... طول عمر ... وصدقه داده

در صله رحم ... وصدقه ...

در نهان بجمع کثرت مال است و فقر بی حرکت [illegible] بی خبر و خبر نموا احلّت الله لک
رزقاً والیوم ما عودت منه الخیر دزد است و آب از خدا خود است [illegible] رزق و دزد
وخیر وخوبی با دیر [illegible] عن الله ان نعجّل فی الدنیا بابائهم لیتمعاً توافق
الآخرة باعمالهم لیجازوا قال یا ایها الذین امنوا و یا ایها الذین کفروا
[illegible] امروز سود ندارد دنیا بیوران [illegible] نمو ایس فعلت تاشخبة تعد
ودا اقرته بجا و دکو دارایان [illegible] جزا [illegible] و نمو ارکه ایمان آورده
وارکه [illegible] نعمو من انقطعت به ثقوا الیها فمن هرکس [illegible] بودار
که خورده آن [illegible] اخر الله مرزقه آن [illegible] بخند و [illegible] باز گشت [illegible]
حاکمه [illegible] هرکس عبرا از بهرا درکار [illegible] فقال ان غیاث
الرجل اسوانه [illegible] لم یفعل او شکّ ان تبدّل نعت النعمة و نمو [illegible]
حکم [illegible] بود دارد هرکس بود خدای [illegible] تشم [illegible] رزق و روزی با
تجیج [illegible] وسعت [illegible] خود و [illegible] آن نعمه
زوال افتد [illegible] در [illegible] قبلی هرکه [illegible] انفاق ادعاء
[illegible] و [illegible] ابر و عیالی [illegible] روزی آن بود [illegible]
[illegible] درد وآن در [illegible] از [illegible] بود [illegible] از دوری [illegible]
[illegible] کفالت عیال [illegible] صلوات الرحیم [illegible] السّوره
اذا ملکت قویت العلاقیة [illegible] بود [illegible] دارد [illegible] مرگ [illegible]
وینکت ما یضع العبد ان نظر [illegible] حسنا و [illegible] البس [illegible]
فیعلم ان لیس کذالک والله عزّ وجلّ یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة
و نمو [illegible] صفت [illegible] بود [illegible]
[illegible] بخولیتی [illegible] و [illegible] و [illegible]
و خدای عزّ وجلّ [illegible] نفس [illegible] و [illegible] ان [illegible] و [illegible]
استنزلوا الرزق بالصّدقة و حصّنوا الاموال بالزکاة رزق و
روزی [illegible] صدقه [illegible] نزول [illegible] و اموال [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] العیال [illegible] هرکس [illegible]

رساله



که از درجه و حالت توانگر بود ارا [illegible] توانگر رفع [illegible]
[illegible] و مخارج و انفاق [illegible] لم [illegible]
[illegible] توانگر [illegible] ومن اعزّته والدیه فقد عقّهما هرکس [illegible]
و [illegible] و [illegible] بکفر و والدین را عاق [illegible]
[illegible] هر [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] والله ینزل الرزق علی قدر المؤونة [illegible] دو [illegible]
هرکس رزق و روزی [illegible] و ینزل الصّبر علی قدر المصیبة و [illegible]
و [illegible] مصیبت ولو اراد الله بالنملة خیرا ما انبت لها
جناحین اگر خدای [illegible]
و [illegible] ثلاثة اقسام بالله انها الحق [illegible] هرکس [illegible]
ما نقص مال من صدقة ولا زکوة ولا ظلم احد بظلامة فقدر ان یکافیها
فکظمها الا ابدله الله مکانها عزّا ولا فتح عبد علی نفسه باب مسئلة الا
فتح الله علیه باب فقر هرکس [illegible] صدقه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] الحق [illegible]
[illegible] و ذلّت [illegible]
[illegible] و [illegible] در فقر و فاقه [illegible]
[illegible] لا یوتی المرء المسلم فیها الا عزّا الصفح عمّن ظلمه والاعطاء لمن
حرمه والصّلة لمن قطعه [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] و [illegible] محروم [illegible] وصله [illegible]
و نمو مروّة الرجل فی نفسه نسب لعقبه و قبیلته [illegible]
[illegible] و [illegible] من حسنت
نیّته زید فی رزقه ومن حسن برّه باهل بیته زید فی عمره هرکس [illegible]
[illegible] و هرکس [illegible] خذ من حسن الظنّ
بطرف تروّح به قلبک و تروح به امرک [illegible] از حسن ظن [illegible]
و [illegible] و [illegible]

بیان بعض کلمات حکمت آیات حضرت
صادق صلوات الله علیه که در دیگر کتب نقل نموده

در کتاب زهر الآداب مسطور است مَنْ تَخَلَّقَ بِالْخُلُقِ الْجَمِيلِ وَلَهُ خُلُقٌ سُوءٌ [illegible]
لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ وَهُوَ إِلَى خُلُقِهِ الْأَوَّلِ آيِلٌ كَالطِّلَاءِ الْمُذَهَّبِ عَلَى النُّحَاسِ يَنْمَحِي وَتَظْهَرُ
صُفْرَتُهُ لِلنَّاسِ هر که خلق و خوی [illegible] داشته باشد [illegible] و الطبعه [illegible]
این خلق او [illegible] زایل [illegible] طبع [illegible] مطلع
[illegible] آن [illegible] و [illegible] و صفرت مس [illegible] اکثر
و هم در آن کتاب مسطور است [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
اعظم [illegible] فِي [illegible] جَلَبَتْ أَجْرًا وَأَقْطَعُ بِغُصَّتِهِ فِي نِعْمَةٍ أَكْسَبَتْ شُكْرًا [illegible]
[illegible] در [illegible] موجب [illegible] انوار [illegible] و قطع [illegible]
و [illegible] نصیب [illegible] حصول آن [illegible] شکر [illegible]
در [illegible] مسطور است [illegible] مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ بِأَحَقَّ بِالدُّعَاءِ مِنَ
الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ وُقُوعَ الْبَلَاءِ [illegible] در بلای شدید [illegible]
و [illegible] بلا [illegible]
[illegible] علاج [illegible] وقوع [illegible] قبل از نزول [illegible]
دعا [illegible] بلا [illegible] بیت [illegible]
و [illegible] بلا [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] مسطور است [illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ وَزَيْنُ الْحَلِيمِ وَسِتْرُ الْجَاهِلِ [illegible]
[illegible] حسب [illegible] و نیز [illegible]
كَلِمَةٌ فِي حَقٍّ خَيْرٌ مِنْ سُكُوتٍ عَلَى بَاطِلٍ [illegible] حق [illegible]
[illegible] و نیز در آن کتاب از حضرت صادق صلوات الله علیه مأثور است [illegible] مَنْ
مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهِبَ وَإِذَا اشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ حَرَّمَ اللَّهُ
جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ هر کس [illegible] رغبت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]





[illegible] زاهد [illegible] الَّذِي يَتْرُكُ حَلَالَهَا مَخَافَةَ حِسَابِهِ
وَيَتْرُكُ حَرَامَهَا مَخَافَةَ عَذَابِهِ [illegible] زاهد [illegible]
[illegible] فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ

در فواید نوم و نطق و سکوت

و نیز [illegible] النَّوْمُ رَاحَةٌ لِلْجَسَدِ وَالنُّطْقُ رَاحَةٌ لِلرُّوحِ وَالسُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ
[illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] حیوانی است [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] روح [illegible]
روح [illegible] مقامات عالیه [illegible] مراتب [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
او [illegible] الْغَايَةُ [illegible]
[illegible] إِذَا [illegible] وَإِذَا [illegible] ذَكَرْتَ [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] کتاب از حضرت صادق [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
كَانَ [illegible] فَاحْمِلُوهَا كَلِمَةَ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهٍ فَاقْبَلُوهَا وَكَلِمَةَ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ
فَاغْفِرُوهَا [illegible] کلمه حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و نیز [illegible] الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ مِنْهَا
وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى تُوَفِّيَهُ رِزْقَهُ [illegible]
[illegible]

طالب دنیا مطلوب [illegible]

بشه دنیا در طلب آن در آید تا آنکه رزق در روز را در تقدیر بی کم و کاست چنین حکم شده [illegible]
و [illegible] من أخرجه الله عز وجل عن ذل المعاصي إلى عز التقوى أغناه الله
عز وجل بلا مال وأعزه بلا عشيرة وآنسه بلا أنيس هر که بتوفیق حق تعالی
از ذلت ارتکاب معاصی بعزت تقوی و پرهیزکاری برخوردار شد حق تعالی او را بی
مال توانگر و بی قوم و عشیرت عزیز و بی جنس و انیس [illegible] و دیگر [illegible] جاهد هواك
كما تجاهد عدوك [illegible]
من قتل بذنب فراقب الله فلا تذكره [illegible] من [illegible]
وقيل جميع ذنوبه [illegible] لأنك مثل ذنوب الثقلين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن خلق [illegible] تزين جانبك وتطيب مجلسك وتكفي أخاك بشرك [illegible]
با مردمان [illegible]
[illegible] تخرج من مالك الحق الذي
ارحمه الله [illegible] وقيل عليك فتضعه في موضعه از اموال حلال و حق [illegible]
[illegible]
[illegible] يا إسحاق صانع المنافق بلسانك وأخلص ودك للمؤمن
وإن جالسك يهودي فأحسن مجالسته [illegible]
[illegible]
مجالست [illegible] زعموا أن فيما نزل به الوحي من السماء لو أن لابن
آدم واديين يسيلان ذهبا وفضة لابتغى لهما ثالثا يا ابن آدم إنما بطنك
بحر من البحور وواد من الأودية لا يملأه شيء إلا التراب در آن خبر که از
[illegible]
[illegible]
[illegible] لله بقاعا

در حرص بنی آدم

تمت



شيء أنفقه فإذا أعطى الله مالا لم يخرج حق الله عز وجل منه سلط الله عليه
بقعة من تلك البقاع فأتلف ذلك المال فهلك ثم مات وتركها [illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible] لو كان لنا علامات أخذناها [illegible] أهل البيت
وثانيها أنه يحن إلى الحرام الذي خلق منه وثالثها الاستخفاف بالآخرة
ورابعها سوء الخاتمة [illegible] على آخر أمر
أبيه أو من حملته أمه في حيضها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقع بين سلمان الفارسي رحمه الله وبين رجل
خصومة فقال الرجل لسلمان من أنت ومن أنت فقال سلمان أما أولي وأولك
فنطفة قذرة وأما آخري وآخرك فجيفة منتنة فإذا كان يوم القيامة ونصبت
الموازين فمن ثقل ميزانه فهو الكريم ومن خف ميزانه فهو اللئيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علامات ولد الزنا

حکایت سلمان فارسی رحمه

حکایت [illegible]

وهر که مبلغی [illegible] زیرا که دروغ بنیان مروت بوده [illegible] زیرا که دروغ
اگر با مولی مردم [illegible] فرموده است که و هر که [illegible] زیرا که در
[illegible] حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله [illegible] علی [illegible] وقال حق علی الله عزوجل ان یجعل لک [illegible]
نظیر بجانب الملائکة فی الجنة [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] در آن کتاب
از حضرت صادق علیه السلام روایت [illegible] العلم [illegible]
اختیار [illegible]
ما اصنع بالاولاد ان عاشوا فتنوا و ان ماتوا [illegible]
[illegible]
[illegible] النواظر [illegible]
[illegible] فوق [illegible] المقنع [illegible]
الحریص الراضی [illegible] المطمئن [illegible]
بمنزلة المنصف المتعفف [illegible] بمنزلة الواهی [illegible]
[illegible] ان الذین اعطوا المال ثم لم یشکروا لا مال لهم
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] فوق [illegible]
فوق الترقب [illegible] آن [illegible] ذخیره [illegible]
[illegible] و سوال [illegible] و دقت آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بمقدار [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
ضعیف [illegible] است [illegible]

وجهان از ظ

ابن [illegible]

[illegible]



وجهان از ظلم و [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بر خلاف [illegible]
[illegible] در آن [illegible] یا هذا اصبر علی الحق [illegible]
ثم [illegible] علی الحق الا عوضه الله ما هو خیر له [illegible]
حق [illegible] صبر [illegible]
[illegible]
[illegible] منفعت [illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] اهل الحق لم یزالوا منذ کانوا فی شدة
اما ان ذلک [illegible] او [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] فاحص [illegible]
من [illegible] الی الارض [illegible] الله [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] روایات [illegible] الولاء [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible]
یعقوب از حضرت [illegible] علی الذنب [illegible] کالمستهزئ [illegible]
[illegible] در طلب عفو و در مقام استغفار [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] فضل کبیر [illegible] الله [illegible]
[illegible]

[illegible]

دوست روز قیامت این بود که هم در آن کتاب مروی است و هم بر حکمت حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود انما تغشی سلطان هو لا [illegible] این کرده [illegible]
کردم که فرمود از جهت عطش لکم بسبب [illegible] از دین [illegible] از حق [illegible]
حاجت [illegible] در دین و حیرت من [illegible] فرمود عزمت علی ذلک [illegible]
بر آن حیرت داری [illegible] قول [illegible] عطش لکم [illegible] فرمود الا [illegible]
ذلک الکنز [illegible] تمام است و دیگر در آن کتاب [illegible]
مسطور است که [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام در [illegible] فرمود [illegible]
کردن [illegible] از برادران [illegible] فرمود اما علمت ان من مشی مشیعا اربعین
خطوة سأله الله عنه یوم القیمة [illegible] هر کس با مرد مومن [illegible]
[illegible] سؤال کند [illegible] در روز قیامت و نیز فرمود من حجب اخاه
المؤمن فی طریق فتقدمه فیه بقدر ما یغیب عن بصره فقد اشاط دمه
واعان علیه [illegible] خود [illegible] و آنچه [illegible] از دوست
[illegible] از [illegible] او [illegible] در [illegible] اعانت
[illegible] از [illegible] و [illegible] او [illegible] از [illegible]
[illegible] او [illegible] و دیگر فرمود
اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینه فان کل محب لشیء یحوط ما
احب [illegible] مرد عالم [illegible] دنیا [illegible] او [illegible] در دینش تهمت کار
[illegible] و [illegible] و دنیا [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] و دیگر در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود
اذا قام الرجل فی صلوته نظر الله الیه بوجهه او قال اقبل الله بوجهه علیه ووکل به ملکا
یلتقط القرآن من فیه التقاطا فان التفت فی صلوته اعرض الله عنه
بوجهه ووکله الی الملک [illegible] خدا [illegible] نظر
رحمت [illegible] و قرائت او [illegible]
[illegible] او [illegible] از [illegible] او
[illegible] و دیگر [illegible] از حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه [illegible]

یعنی



یعنی ما فرض الله عز ذکره علی هذه الامة اشد علیهم من الزکوة وفیها تهلک
عامتهم الا فیها [illegible] قال [illegible] فرض [illegible] بر این امت [illegible] که
[illegible] از ادای زکوة [illegible] این [illegible] در این [illegible]
[illegible] ادای [illegible] از [illegible] و طاعات [illegible] غالب [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] است [illegible]
[illegible] ادای زکوة در حق [illegible] و [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] فرمود
مانع الزکوة یطوق بحیة قرعاء تأکل من دماغه وذلک قوله تعالی سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة [illegible] منع زکوة [illegible] در روز قیامت [illegible] از [illegible]
[illegible] طوق [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] و دیگر فرمود من قبل الله منه حسنة واحدة لم یعذبه
ابدا ودخل الجنة هر کس [illegible] خدا [illegible] او [illegible] عذاب
[illegible] و فرمود اذا تلاعن اثنان فتباعد عنهما فان ذلک مجلس
تنفر عنه الملائکة [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] از [illegible] و دیگر فرمود من یموت
بالذنوب اکثر ممن یموت بالآجال ومن یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار
مرگ مردمان [illegible] از مردن [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] از آن [illegible]
تمنوا الفتنة ففیها هلاک الجبابرة وطهارة الارض من الفسقة از روی
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و زمین از [illegible] و [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] از [illegible] فرمود لانهم خلوا بالله
فکساهم من نوره [illegible] از انوار [illegible]
[illegible] و نیز فرمود ان لاهل الجنة اربع علامات وجه منبسط و

است که لطیف وقلب رحیم وید منبسطه مردم هست بوهار ... امیر کل ... نرم ولطف وبار رحیم ودست بخشنده ودر معنو ما انعم الله علی عبد اجل من ان لا یکون فی قلبه مع الله عز وجل غیره نعمتی بوخدا تعالی بر بنده خود عطا نفرموده دربرد که آن بنده خدای تعالی در کجه دلش غیر او نباشد بغیر خود مقصد ... وجز محبوب حقیقی بر دانو دیگر ... وصو بکییل ابن آدم لو خفت من النار کما تخاف من الفقر لامنک منهما جمیعا ولو خفت الله فی الباطن کما تخاف خلقه فی الظاهر لسعدت فی الدارین ای ... آدم اگر از آتش دوزخ بترسید چنانکه از فقر میترسید خدا تو را از فقر وآتش هر دو ایمن بگرداند واگر از خدا در باطن خود بترسید چنانکه از مخلوق خدا در ظاهر میترسید در هر دو جهان نیکبخت وسعید خواهی بود ودیگر ... حسب المؤمن عذرا اذا رای منکرا ان یعلم الله من نیته انه کاره له ... بسیار عذر ... کافی است مؤمن را هرگاه منکری بیند ... بگرداند خدا از نیت او آگاه ... است از ... کراهت ... اگر ... امر بمعروف ونهی از منکر ... بر آن ... باشد خدا ... واقف ... ... از او ... بجز ... حضرت جعفر صادق ... ... هم خصوصیت ... از ایشان ... دفعه ... از ... ... اداره ... از ... ... ... اند قد حق لی ان آخذ البری منکم بالسقیم وکیف لا یحق لی ذلک وانتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترکه ... حق ... بالستم ... اداره ... بکار ... وچگونه ... بر ... سزاوار ... وحال آنکه ... ... از ... ... ... برد ... انکار ... واز ... ... ... از ... واو ... آزار ... آن کار ... ... حضرت صادق علیه السلام ... ان الرجل منکم لیکون فی المحلة فیحتج الله عز وجل یوم القیمة علی جیرانه فیقال لهم الم یکن فلان بینکم الم تسمعوا کلامه الم تسمعوا بکائه فی اللیل فیکون حجة الله علیهم مرد ... ومحله ... ودر روز قیامت بسبب او اقامت حجت بر همه ... ایشان ... کوید

لا فلان



آیا فلان ... در میان شما نبود آیا شما ... او نشنیدید آیا صدای گریه او ... بودید ... نشنیدید ... روز قیامت حجت خدا بر ایشان ... دیگر از ... منقول است که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم فرمود والله ما احد من الناس احب الی منکم ان الناس سلکوا سبلا شتی فمنهم من اخذ برأیه ومنهم من اتبع هواه ومنهم من اتبع الروایة وانکم اخذتم بامر له اصل فعلیکم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضی واحضروا مع القوم فی مساجدهم للصلوة اما یستحی الرجل منکم ان یعرف جاره حقه ولا یعرف حق جاره ... بخدا ... از مردمان ... محبوب ... ... بطریقه مختلفه رفته اند ... ... ... ... بعضی ... ... ... ... واجب است ... امر ... ... دارائی ... ... ... ... ... ... ... ... عادت ... ... ... ... ... ... لازم ... ... حق ... ... ... محمد بن مسلم گوید ابی عبد الله علیه السلام شنیدم ... فرمود لیتطفن ذو السن منکم والنهی والرأی علی ذی الجهل وطلاب الرئاسة او لیصیبنکم لعنتی اجمعین ... ... ... ... ... ... ... ... ... عطوفت ... ... ... ... ... ... ... ... گوید حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ان الله عز وجل یقول انی لست کل کلام الحکیم اتقبل انما اتقبل هواه وهمه فان کان هواه وهمه فی رضای جعلت صمته تقدیسا وتسبیحا ... خدای عز وجل ... ... ... کلام حکیم ... ... قبول دارم بلکه ... قصد ونیت او ... ... ... او ... ... او ... خاموش ... او ... تقدیس ... وتسبیح ... دیگر ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود قال لا تطو الناس من ... تجربهم ... تجربهم ... میزان ... ... بود ...

... ... ...
... ... ...

با ایشان مخالطت و آمیزش بر سبیل ایمان در مراتب ایمان حضرت امام [illegible] عشرت کامل ... [illegible]
... حضرت ابو عبدالله علیه السلام منقول است که [illegible]
روایت کرده اند از حضرت فرمود اذا عرفت فاعمل ما شئت یعنی چون حق را شناختی بجا آور
[illegible] الحق [illegible]
واللّٰه ما ... ان یکون اقراننا بالعمل والورع ... اما قلت اذا
اذا عرفت فاعمل ما شئت من قلیل الخیر وکثیره فانه یقبل منک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نفسک عما یضرها من قبل ان تفارقک واسع فی فکاکها کما تسعی
فی معیشتک فان نفسک رهینة بعملک ازآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
فرمود ان الله یحب العبد ان یطلب الیه فی الجرم العظیم ویبغض العبد
ان یستخف بالجرم الیسیر [illegible]
[illegible]
لا تصاحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم فتصیروا عند الله کواحد منهم
[illegible]
[illegible] فرمود
من تولی امراً من امور الناس فعدل وفتح بابه ورفع ستره ونظر
فی امور الناس کان حقاً علی الله ان یؤمن روعته یوم القیمة
ویدخله الجنة هر کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازاحادیث معتبر ... (margin)

در ... (margin)

دیگر



دیگر فرمود رحم الله عبداً حبّبنا الی الناس ولم یبغّضنا الیهم اما والله لو یروون محاسن
کلامنا لکانوا به اعزّ وما استطاع احد ان یتعلّق علیهم بشیء ولکن احدهم
یسمع الکلمة فیحطّ الیها عشراً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و نیز ... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ... قبرستان ...
میفرمود یا اهل القبور ما لی اذا دعوتکم لا تجیبون ... گورستان ...
[illegible] ولکن حیل والله بینهم وبین الجواب وکأنی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... یا جابر اهل الدنیا ما ... فی مالک ثم انتهت ولم ...
... هل هو الا ... فتبلیه او طعام ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که خون است و ازاد لیلی شده فرو رفته در دنیا حیران و در سکم اوست و دیگر پوشیده است که حفظ عورت و
رها دکرها و دایه حقیقت و حال و حرمت او نیست و ایشان از او چنیان در آن است وایشان از
بر بیکدا است و فرو رفت تو دا بو مرا لحله به نوها رحمها و بعضی از ایشان و قرار ان
دنیه و در دستهار اوست که پوشیده که بوسیده لفکر و اعتقاد و طعم لذیذه بسر تکلیف در اندک
ند از درون کیف در درون کیف الیف کرده به صورت قوام و دانسته
و دیگر در آن کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که إنّ ملکاً من الملائکة سأل
الله أن يعطيه سمع العباد فأعطاه الله فذلك الملك قائم حتّى تقوم
الساعة ليس أحد من المؤمنين يقول صلّى الله على محمّد وآله وسلّم إلّا قال الملك
وعليك السلام ثمّ يقول الملك يا رسول الله إنّ فلاناً يقرئك السلام
فيقول رسول الله صلّى الله عليه وآله وعليه السلام فرشته از فرشتگان در حضرت حق سؤال نمود
که شنوائی او در عبادت بندگان بدهد خدا او را آن قوت شنوایی عطا کرد و حق آن
فرشته ایستاده است تا قیامت بر پا شود و هیچکس از مؤمنان نیست که بر محمد صلوات
و سلام فرستد مگر آنکه آن فرشته جواب گوید وعلیک السلام و او آن را نیز در مجلس الهی
حاضر شده بگوید رسول الله فلان کس بر تو سلام فرستاد و آنحضرت نیز گوید وعلیه السلام
و هم در مجموعه ورام مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
فرمود أعدّ جهازك وقدّم زادك لطول سفرك وكن وصيّ نفسك
ولا تأمن غيرك أن يبعث إليك بإصلاحك لا تجعل نفسك
جهاز سفر مهیا کن و توشه از برای طول سفر پیش فرست و وصی خود باش و از کسی ایمن مباش
که تو را بفرستد آنچه تو را بکار آید و هرگاه از دیگری چیزی خواهی جز از خود مطلب و تو
شماره آنکه ... بر مطلع حال دنیا و آخرت تو است و بر آنکه در غم تو و مهموم
دیگران بحقیقت غمخوار تو نیستند و نیز آن حضرت فرمود که هرکسی را در نفسه کمال علم
و تجربه کمال النظر و حکمه استثقله الغنی واستذکره الفقر وقد وقع
بابه الجنة توانگری و دولت خود را در کف و فقر و بی نوایی از در دور بگردانید
و در بهشت بر او بسته است و دیگر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام
یکی از خصال برای مرد جهت است قال لا وقار بلا هیبة وسماع بلا طلب مکافاة

در ثواب صلوات

فواید تسبیح

ولا تشاغل



وتشاغل بغير متاع الدنيا وتعود و روشنی است بغیر دنیا و گشته است و در طلب طاعت
و مشغله ایست متاع دنیوی باش و دیگر از امام جعفر بن موسی الکاظم از حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام
شنیدم میفرمود أربع في التوراة إلى جنبهنّ أربع من أصبح على الدنيا حزيناً فقد
أصبح على ربّه ساخطاً ومن أصبح يشكو مصيبة نزلت به فإنّما يشكو ربّه ومن
أتى غنيّاً فتضعضع له لشيء يصيبه من دنياه ذهب ثلثا دينه ومن دخل النار ممّن
كان يقرأ القرآن فإنّما هو ممّن كان يتّخذ آيات الله هزواً والأربع التي إلى
جنبهنّ كما تدين تدان ومن ملك استأثر ومن لم يستشر يندم والفقر هو
الموت الأكبر در کتاب تورات چهار کلمه است و در پهلوی آنها چهار کلمه دیگر است هر کسی در صباح
کند و بر دنیا و امور دنیوی اندوه ناک باشد بر اراده و مشیت پروردگار خود
خشمگین و راضی است و هر کس صبح کند از مصیبتی که به او فرود آمده شکایت کند او از
پروردگار خود شکایت کرده است و هر کس به در توانگری برود و در او فروتنی نماید به امید
از جاه و مال او بهره یابد دو حصه از دین او رفته است و هر کس قاری قرآن باشد
و به آتش دوزخ داخل شود از جمله کسانی است که آیات خدا را مسخره و استهزا نموده است
نظیر قاری قرآن که از آتش جهنم بدور است و اگر چنانچه نیست آن دو هم در پهلوی آن چهار کلمه است
چهار کلمه در پهلوی آن چهار کلمه است اینست که هر کسی را جزا به او داده میشود و هر کس ملک شود بر دیگری
گردد و هر کس در امور خود مشورت نکند پشیمان شود و بی نوایی و بی چیزی مرگ بزرگ است
و هم در آن کتاب مسطور است که سفیان بن عیینه گفت از حضرت امام جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود
ما من عبد إلّا وعليه حجّة إمّا في ذنب اقترفه وإمّا في نعمة قصّر عن
شكرها هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی است یا در گناهی که مرتکب شده یا در نعمتی که از شکر آن
کوتاهی کرده است و دیگر از آن حضرت
مروی است که فرمود كان أبي يقول ما من شيء أفسد للقلب من خطيئة إنّ القلب
ليواقع الخطيئة فما تزال به حتّى تغلب عليه فيصير أعلاه أسفله
هیچ چیز از خطیئت بیشتر قلب را فاسد نمیکند زیرا که دل چون با خطیئت هم نشین شد و در آن
خطا به خطیئت بر قلب غلبه کند و از آن دل بیرون رود و زیر و زبر میکند دل او دیگر
نیز در حضرت امام جعفر علیه السلام منقول است که با اصحاب خود میفرمود اتّقوا الله وكونوا إخوة بررة

سنت بودن توبه

خطیئت بر قلب

متحابين في الله متواصلين متواضعين متراحمين تزاوروا وتلاقوا وتذاكروا
واحيوا امرنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
[illegible]
بالخربة او بالدار فيقول اين ساكنوك اين بانوك ما لك لا تتكلمين
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله عز وجل ارتضى لكم الاسلام
دينا فاحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعثت لاتمم مكارم
الاخلاق [illegible] عجبت للمرء المسلم لا يقضي الله له قضاء الا كان خيرا
له ان قرض بالمقاريض كان خيرا له وان ملك مشارق الارض
ومغاربها كان خيرا له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آداب تفکر و کیفیت آن





الاذن بک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان قليل العمل مع التقوى خير من كثير بلا تقوى [illegible]
[illegible]
على كثير بلا تقوى قال نعم مثل الرجل يطعم طعامه ويرفق جيرانه ويوطئ رحله
فاذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فيه ويكون الآخر ليس عنده فاذا
ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الصباح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اقل والله من يتبع جعفرا منكم انما اصحابي من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا
ثوابه هؤلاء اصحابي [illegible]
[illegible]

در زیر [illegible]

دیگر بدانکه ما من یوم الا وکل عضو من اعضاء الجسد یکفر للسان یقول نشدتک
الله ان نعذب فیک یعنی هر روز هر عضوی از اعضای آدمی در خدمت زبان زاری و تضرع کند
بتو و گوید تو بگذار که فردا بسبب تو در عذاب گرفتار نشوم چنانکه آنحضرت از قول
حق تعالی فرموده اگر روزی هزار بار بر حال عزلت بنشیند یکی از جوارح او ناگفته عذاب
نکند تا زبان عفو کند پرورد گار از عذاب خود و هیچ جز را از جوارح عذاب معذب نخواهد
شد و هیچ گونه نجات از تو بر آنکس درآمد از تو دست بر زمین زیر سر و سو بسط آنکه بناحق
خون هر کس و مال مردم تو بجرات عادت میکنند و به سوی مردمان بیاورده تو که موجب
عذاب الهی تو شوی بیرون آید معذب بود و هیچ جزی از جوارح او آفت بتمام دیگر بعد
که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیده میفرمود ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد
فمن تواضع رفعاه ومن تکبر وضعاه در فرشتگان هستند موکل بر بندگان هر کسی
تواضع و فروتنی نماید او را بر کشند و رفیع المنزلة گردانند و هر کسی تکبر ورزد او را خوار گردانند
او را اوج تغییر فصیلت کوانند و هم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود
من التواضع ان ترضی بالمجلس دون المجلس وان تسلم علی من تلقی
وان تترک المراء وان کنت محقا ولا تحب ان تحمد بالتقوی یعنی
از فروتنی و تواضع این است که مجلس ادنی را اختیار کنی و سلام کنی بر
هر کس که ملاقات کنی و ترک کنی مجادله را هر چند حق با تو باشد و دوست
نداری که ترا بپرهیزگاری ستایش کنند و آنچه را که حق است بجانب تو است و از دست مگذاری
و تو بجوار رحمت بسیار نزدیک شوی دیگر آن قدر حکم کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که لیطلب احد الحق بباب افضل من الزهد فی الدنیا وهو ضد لما
طلب اعداء الحق یعنی طلب نکرده احدی حق را بدری بهتر و گشاده‌تر از
زهد در دنیا و آن ضد آنچیزی است که دشمنان حق طلب کرده‌اند اگر در
توبه و زهد حقیقی است از جهت زهد و ترک دنیا و فضل است در محبت اهل
حق زاهد دنیا باشد و ترک دنیا کرده مطلوب است از آنحضرت روایت است که القلب
اذا صفا ضاقت به الارض حتی یسمو یعنی دل صاف چون صافی گردد زمین بر او تنگ شود
تا آنکه بر آسمان ترقی کند ...

از عوالم

در فروتنی و تواضع

زهد در دنیا و طلب حق



از عوالم جسمانی و ملکوت و لاهوت چند در این مراتب و ترکیب عنصری دو جز از اول آدم
و هوا از جواهر از جواهر علویه و سفلیه و اعضا و مقام اعلا و در غیر آن هر دو جز و آلات علائق این
ترا از آنها بیرون آورده که نفس تو ظلمت و غش و کدورت دارد و ... حالات صفوت و
صفا بود در ظلمات الظلام فرو رفته که ولد و حالت او در آن حالت شد از آن جهت تا از کار رفتن و به
کالبد عنصری و زمین گیر شد و هوا و آبهای زبان آن تا رها از آن افتاد که ملکوت طوف کند
در ارواح عالم قدس و در مراتب ترکیب که جسد و جان در بیابان عالم قدس در بخت اقلیم در
اعضای عنصری و بود و آن بهم ظلمت لطیفه گوهر نورانی روح و عقل نفس برگشته و
بباطن علوی و عوالم ملکوت رفته و صفای عالم بالا و ملکوت بر از
اصل ارتفاع کرده در دل آئینه صورت حق آنجا دلیل ... در آئینه انوار نباشد
دیگر بدانکه من بلغه شیء من الثواب علی شیء فصنعه کان له وان لم یکن
علی ما بلغه یعنی هر کسی بشنود از فلان کار ثواب دارد و آن کار را به نیت ثواب بجا آورد
خدا او را ثواب بخشد اگرچه آنچه شنیده است بر طبق واقع نباشد و نیز از آنحضرت روایت
است که فرمود اذا رأیت الرجل قد ابتلی وانعم علیک فقل اللهم انی لا اسخر ولا
افخر ولکن احمدک علی عظیم نعمائک علی یعنی هرگاه ببینی مردی را که گرفتار بلیات
روزگار شده است و تو بنعمتهای الهی متنعمی عرض کن خدایا من تمسخر نمیکنم و نه
تفاخر میکنم لکن ترا بر نعمتهای بزرگ که بمن ارزانی داشته‌ای سپاس میگویم و ...
... دیگر عبادت ... بار و تنعم ... ولایت
... دیگر و غرور ... و در ... بجوار
دیگر بدانکه من اتی الله بواحدة من اربع وجبت له الجنة الانفاق من
اقتار والبشر لجمیع العالم والانصاف من نفسه یعنی دیگر هرگاه که از اهل
... اقرار ... اتفاق ... آنکه ...
دیگر ... عالم دیگر انصاف ... از نفس خود
... از آنحضرت ... ملک ... و لطیفت
... علام ... دیگر ...
... ادوا الامانة الی البر والفاجر

مکافات در ... تسلیت

... و ...

[illegible] از طرف [illegible] کند [illegible] و در این [illegible] اخلاص [illegible] به نیکوکاری [illegible] ظهور نورزد و دیگر حسن صیقل از حضرت روایت کرده که الحیاء والعفاف والعی عنی اللسان لا عی القلب من الایمان [illegible] و [illegible] و [illegible] گفتن [illegible] از ایمان است و دیگر [illegible] روایت کرده از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود اذا وقع بین رجلین منازعة نزل ملکان فیقولان للسفیه منهما قلت وقلت وانت اهل لما قلت ستجزی بما قلت ویقولان للحلیم منهما صبرت وحلمت سیغفر لك ان اتممت ذلك فان رد الحلیم علیه ارتفع الملکان [illegible] میان دو مرد [illegible] واقع [illegible] فرشته نازل [illegible] و [illegible] خواهد [illegible] [illegible] واقع است [illegible] و [illegible] کفر و [illegible] کفر [illegible] [illegible] پس اگر آن مرد [illegible] حلیم [illegible] رد کلام [illegible] فرشته [illegible] [illegible] و دیگر [illegible] هی ایام قلائل [illegible] حرام علیکم ان تجدوا طعم الایمان حتی تزهدوا فی الدنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طعم ایمان [illegible] و دیگر [illegible] فرمود اغبط اولیائی عندی عبد مؤمن ذو حظ من صلاح احسن عبادة ربه وعبد الله فی السریرة وکان غامضا فی الناس فلم یشر الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علیه فعجلت به المنیة فقل تراثه وقلت بواکیه از اولیای [illegible] در حضرت [illegible] از صلاح [illegible] عبادت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جنازه [illegible]





[illegible] دیگر از حضرت ابی عبد الله [illegible] فرمود اذا هممت بخیر فبادر فانك لا تدری ما یحدث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر فرمود اذا اردت شیئا من الخیر فلا تؤخره فان العبد یصوم الیوم الحار یرید ما عند الله فیعتقه الله من النار ولا تستقل ما یتقرب به الی الله عز وجل ولو شق تمرة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر فرمود اذا هم احدکم بخیر او صلة فان عن یمینه وشماله شیطانین فلیبادر لا یکفاه عن ذلك [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر فرمود ما تنازع اثنان فی امر قط فاعطی احدهما النصف صاحبه فلم یقبل منه الا ادیل منه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود ان [illegible] ان الله [illegible] انه قد اذللت رقبتی فی رقی ولکنی ابادر اهل بیتی اظلمهم قبل ان یسبقوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر فرمود [illegible] ترك الاعمال ویتمنی الاموال ونسی الحساب [illegible] البلیة [illegible] فی [illegible]

[illegible] (margin note, left of page)

[illegible] (margin note, lower left)

کاری او نکو صله رحم اعمال را پاکیزه و اموال را زیاد و حساب را آسان میکند و بلا را دفع میکند و
عمر را زیاد و روزی را وسیع میگرداند و آنچه بیشتر در کتب احادیث از حضرت امیر علیه السلام منقول است
موجب زیادتی عمر است قول احسن مسطور است و به سند معتبر منقول است که از حضرت امام جعفر
علیه السلام عرض کرد که ... خویشان من ... و من با ایشان صله رحم میکنم و ایشان قطع رحم
[illegible] ... قطع صله رحم با ایشان بکنم فرمود
ان وصلته وقطعك وصلكما الله جميعا وان قطعته وقطعك قطعكما الله
اگر تو صله رحم کنی و او قطع کند خدا هر دو را ... و
اگر تو قطع کنی و او قطع کند خدا هر دو را قطع کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود لیس منا
من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا یعنی از ما نیست کسی که بزرگان ما را تعظیم و توقیر نکند و کوچکان
ما را رحم نکند ... به سند معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود المسلم اخو المسلم هو عینه ومرآته ودلیله لا یخونه ولا یخدعه ولا
یظلمه ولا یکذبه ولا یغتابه مسلمان برادر مسلمان است و چشم او و آینه او و دلیل او
است نه با او خیانت میکند و نه خدعه با او و نه با او دروغ میگوید و نه ... و نه او را
... نسبت میدهد و نه غیبت او میکند ... و در مجموعه ورام مسطور است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود ... المعصومین ... ان
الله عز وجل یطلع علی الدنیا فی کل یوم مرة او مرتین فیقول یا دنیا
انت دنیة تکدری علی عبدی المؤمن ولا تحلی له فیفتتن بک
فاتخذیه ومن حزنی یا خوفی ... یعنی حق تعالی هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه بر دنیا
توجه مینماید و میگوید ای دنیا تو دنیئه و پستی ... مؤمن من تلخ
باش ... و مفتون ... گردد ...
... حضرت
صادق علیه السلام فرمود لا یقطع احد رحم رجل مسلم ... الا حرم الله علیه الجنة
واوجب له النار یعنی هیچ مردی حق مرد مسلمانی را قطع نکند مگر آنکه بهشت بر او
حرام و آتش بر او واجب شود ... و کان
... اذا ظلم العبد



ظلم بر ضعفا بدتر

ظلم بر ضعفا بدتر است

هر که حق مسلمانی را قطع کند بهشت بر او حرام است



فی الدنیا فلم ینتصر له لم یجد امرا ینصره فرفع الی السماء فشکا الی الله
تعالی فقال یا رب ... فیقول الله تعالی لبیک عبدی انا انصرک عاجلا
وآجلا یعنی ... در دنیا ... لا یابس ... نکند ... بیهقی
... پروردگار ... ای پروردگار ... حق تعالی میفرماید لبیک ای بنده من ترا ... یاری میکنم
در دنیا و آخرت ... یؤتی یوم القیامة بالقاتل
والمقتول والآمر فیقول الله تعالی للقاتل لم قتلت عبدی هذا فیقول
امرنی هذا فیقول الله تعالی قتلته ... انا ... فاترکک
... یعنی ... کشته ... و کشته شده ...
... روز قیامت ...
... او را ...
... نفس ...
و دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است ... ظالم
... ظالم ... و ... حق
... ظلم ...
... و از ... از آن
حضرت منقول است که ان الله لیصرف العذاب عن الامة بصدقة رجل منهم یعنی
المؤمنین ... مستحق عذاب ...
... عذاب ...
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است ما من شیء الا وله کیل او وزن
الا الدموع فان القطرة منها تطفی بحارا من نار فاذا اغرورقت العین
بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمها الله علی النار ولو
ان باکیا بکی فی امة لرحموا یعنی ... یک قطره از آن دریاهای آتش ...
... دریاهای آتش را ...
... ذلت ... خواری ...
بر دیوار ... گریسته ...

ظلم بر ضعفا بدتر

یک قطره اشک دریاهای آتش را خاموش کند

دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مَن اَرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالقَلیلِ مِن عَمَلِهِ اَظهَرَ اللهُ
لَهُ اَکثَرَ مِمّا اَرادَ وَمَن اَرادَ النّاسَ بِالکَثیرِ مِن عَمَلِهِ فی تَعَبٍ مِن بَدَنِهِ
وَسَهَرٍ مِن لَیلِهِ اَبَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلّا اَن یُقَلِّلَهُ فی عَینِ مَن سَمِعَهُ
هرکس عمل اندکی از برای خدا بکند در آن عمل قلیل حق تعالی زیاده از آنچه طلب نموده
برای او ظاهر گرداند و هرکس برای مردم و دنیا کار کند و خود را در تعب [illegible]
در شب بیدار ماند [illegible] خدا ابا دارد مگر آنکه او را در چشم آن کس که خواهد
در نظر [illegible] کم نماید دیگر ابن مسکان نقل کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
اِیّاکُم وَهؤُلاءِ الرُّؤَساءَ الَّذینَ یَتَرَأَّسُونَ فَوَاللهِ ما خَفَقَتِ النِّعالُ
خَلفَ رَجُلٍ اِلّا هَلَکَ وَاَهلَکَ بپرهیزید از این جماعت رؤسای
باطل که طلب ریاست برخویشتن می‌نمایند پس بخدا سوگند که [illegible]
[illegible] مگر آنکه هلاک شد و دیگران را هلاک کرد [illegible]
[illegible] دفع شیطان [illegible]
[illegible] دیگر از آن حضرت منقول است که اِنَّ الشَّیطانَ یُدیرُ
ابنَ آدَمَ فی کُلِّ شَیءٍ فَاِذا اَعیاهُ جَثَمَ لَهُ عِندَ المالِ فَاَخَذَ بِرَقَبَتِهِ
[illegible]
[illegible]
دیگر فرمود اَغنَی الغِنی مَن لَم یَکُن لِلحِرصِ اَسیراً توانگرترین توانگریها
[illegible]
لا تُشعِروا قُلُوبَکُمُ الاِشتِغالَ بِما قَد فاتَ فَتَشغَلُوا اَذهانَکُم عَنِ الاِستِعدادِ لِما لَم
یَأتِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر از آن حضرت منقول است [illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]



در عمل کردن [illegible]

در پرهیز از ریاست باطله

[illegible] مشغول [illegible]



حتم و آن حضرت [illegible] فرمود فَما هذَا الَّذی بَلَغَنی عَنکَ
اِیّاکَ اَن تَکُونَ فَحّاشاً اَو سَخّاباً اَو لَعّاناً [illegible]
[illegible]
[illegible]
لَقَدِ ارتَکَبتَ عَلَیهِ اِنَّ هذا لَیسَ مِن فِعالی وَلا اَمَرتُ بِهِ شیعَتی اِستَغفِر
رَبَّکَ وَلا تَعُد قُلتُ اَستَغفِرُ اللهَ وَلا اَعُودُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اَلا اِنَّ شَرَّ النّاسِ [illegible]
[illegible] دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مَن
نَظَرَ اِلی اَبَوَیهِ نَظَرَ ماقِتٍ وَهُما ظالِمانِ لَهُ لَم یَقبَلِ اللهُ لَهُ صَلوةً
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از آن حضرت منقول است که کَفَرَ بِاللهِ
مَن تَبَرَّأَ مِن نَسَبٍ وَاِن دَقَّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در ذم عقوق پدر و مادر

در نهی از تبری از نسب [illegible]

دیگر ابو حمزه که از ائمه [illegible] نقل معنا ان اللعنة اذا خرجت من فی صاحبها تردّدت
فان وجدت مساغا والا رجعت علی صاحبها یعنی که لعنت چون خارج از دهان
صاحبش بیرون آید بعد مردد میشود پس اگر او مستحق آن [illegible] رجوع بر صاحب آن
میکند پس [illegible] لعنت را [illegible] شود [illegible] در مجموعه [illegible]
از علی علیه السلام روایت تجد الرجل لا یخطی بلام ولا واو خطیبا مصقعا
ولقلبه اشد ظلمة من اللیل وتجد الرجل لا یستطیع تعبیر عما فی قلبه بلسانه
وقلبه یزهر کما یزهر المصباح یعنی مردان هستند [illegible] خطا در لام و واو
[illegible] خطبه [illegible] قلوب [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
تعبیر [illegible] مصباح [illegible]
تکلموا [illegible] تبتذلوا ولا تشتهروا [illegible]
[illegible]
[illegible] طلب [illegible]
یوصل به الی الارحام ویعرف به الحلال والحرام یعطیه الله السعداء و یحرمه الاشقیاء
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یراک الله حیث نهاک ولا یفقدک حیث امرک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایاک ان المؤمن فان [illegible] تحدثک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] التمسوا الاخوان [illegible]

العذر

عاقبت [illegible]



العذر فی زلاتهم وهفوات تقصیراتهم فان لم تجدوا لهم العذر فی ذلک
فاعتقدوا ان ذلک لقصورکم عن معرفة وجوه العذر [illegible] و تقصیر
[illegible]
[illegible]
وجوه عذر [illegible]
[illegible]
[illegible] لکل سبعة ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] الکریم لا یلجئ الی الشکایة
[illegible]
[illegible]
[illegible] حلف علی یمین وهو یعلم انه
کاذب فقد بارز الله سبحانه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهد الزور لا تزول قدماه حتی تجب له النار [illegible]
[illegible] ان الله
عز وجل لا یدخل النار مؤمنا وعده الجنة ولا یخرج من النار کافرا
اوعده بالخلود [illegible]
[illegible] واعلم ان افعال بنی آدم
مخلوقة خلق تقدیر لا خلق تکوین [illegible] الجبر والتفویض منزلة بین المنزلتین
[illegible] بالتقسیم [illegible]
[illegible] خلق تقدیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
قال علیه السلام ان الله ارحم بعباده من ان یجبرهم علی المعاصی ثم یعذبهم

[illegible]

عليها وهو أنها أقبل داعٍ وأرفع وأجلّ واعلم من أن يريد أمراً فلا يكون في
استطاعة العباد غيره على نحو الكره والغلبة بل سبق علمه في خلقه و
نفذ تقديره في بريّته وقضاه في عباده قبل أن يخلقهم وعلم أنهم عاملوه
وأنّى أنهم صائرون وعلم من أطاعه ممن عصاه فخلقهم على ذلك وكتبهم
على الطاعة وبعثهم على المعصية وليس بنا قبيح وقل على علمه فلا
قضائه ولا قدرته بل نعاقب على المعاصي ونثيب على الطاعة
آنحضرت عليه السلام بیان فرمود که ... [illegible] ... از آن رحیم تر ... ترست
... [illegible] ... در ... [illegible] ... ایمان ...
... [illegible] ... خداوند تعالی از آن ... [illegible] ... تردد ...
... [illegible] ... استطاعت ... [illegible] ...
... [illegible] ... همین ذات ... [illegible] ...
در خلق ... [illegible] ... سبقت گرفته و تقدیر ... [illegible] ...
نفوذ و ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... طاعت ... [illegible] ... معصیت
... [illegible] ...
... [illegible] ... بموجب علم ... [illegible] ...
... [illegible] ... وقال أن
الله تعالى أمر تخييراً ونهى تحذيراً لم يُطَع مكرهاً ولم يُعصَ مغلوباً ولو
أراد الله عز وجل أن لا يُعصى فلا يُعصى ولكنه يفعل ما يشاء ويحكم ما
يريد ولله الحجة البالغة على خلقه ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حيّ
عن بيّنة وهو خالق كل شيء خيراً وشراً وحلواً ومرّاً وقد قال عز وجل
أتعبدون ما تنحتون والله خلقكم وما تعملون فاعلم أن خلقنا و
جميع أعمالنا بقدرته واعلم أن الاستطاعة قبل الفعل لأن الله قبل

وخلقهم



وخلقهم واعلم أن يأمر المؤمن بالقيام أو الطفل بالصيام لأن ذلك تكليف ما لا
نطاق ولا يأمر الأعمى ولا المؤمن يستطيع بعقله ولا ينهى عز وجل عن شيء إلا و
المنهي مستطيع لتركه که خدای تعالی راه ... [illegible] ...
... [illegible] ... وجوب و قبح و حسن ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
معصیت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... نور لطیف ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قبول آن مجبوران ... [illegible] ...

و آن وقت از وی تکلیف بر ... از آنکه ... فرموده‌اند و ... حدیث ... از حضرت معصوم از
منکر ... است ... اراده ... بنده ... بواسطه ... دانسته ... تکلیف ... درجه
بفعل آن ... و آن حکیم عادل علیم ... را از وی رحمت و عنایت مقرر داشته
و ... در آن اراده ... مجبور ... ساخته ... و ... از ... و ... عزّ وجلّ
را ... اطاعت ... و ... معصیت ... از ... بکند ... از وی ...
... اطاعت ... و ... حقیقت مخلوقات ... از ... علم ... قدرت ...
مخصوص ... القضاء ... دلیل داده ... معصیت ... از ...
قدرت ... بموجب ... که ... بخواهد ... از ... اطاعت ...
... مخلوقات ... و ... مخلوق ... بالجبر ...
... بخلاف ... انکار ... از ... و ... داد ... و ... سخن ... هد کند
امر ... و ... اطاعت ... ذکر ... و ... لا ... ولا ...
دلالت ... داده ... خواهد ...
... اضداد ... عاد ... و ... عزّ وجلّ ...
آنچه ... نبوده ... قادر ... بوده ...
عالم ... تمام ... داده ... و ... نظر ... داد ...
... آن ... و ... قدرت ... و ... داده ... قادر ... است
و ... مخلوق ... آن ... موضوع ... صانع ... تعالی
و ... و ... وجود ... و ... معلوم ... از ...
... قادر مطلق ... استطاعت قبل از فعل ...
الاستطاعة ... از آن تکلیف بفعل ... از ... اطاعت و عظم ... و
از آن ... قدرت ... که ... و ... تواند ... در ...
امر ... از ... و ... اطاعت ... و ...
... او ... اطاعت ... ترک ...
او ... چنانچه ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود لا یَکونُ العَبدُ فاعِلاً وَلا مُتَحَرِّکاً اِلّا وَالاِستِطاعَةُ مَعَهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

وانما وقع



وَاِنَّما وَقَعَ التَّکلیفُ مِنَ اللهِ تَعالی بَعدَ الاِستِطاعَةِ وَلا یَکونُ اَحَدٌ مُکَلَّفاً لِلفِعلِ
اِلّا مُستَطیعاً ... هر بنده ... فرموده ... عزّ وجلّ
دارای استطاعت ... و ... بنده استطاعت ... تکلیف ...
... بنده ... تکلیف ... استطاعت ... آن ...
... و ... تو ... داده
در ... از ... از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام از قول خدا ... فَلِلّٰهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ ... در روز قیامت
... بنده ... اَکُنتَ عالِماً فَاِن قالَ
نَعَم قالَ لَهُ اَفَلا عَمِلتَ بِما عَلِمتَ وَاِن قالَ کُنتُ جاهِلاً قالَ لَهُ اَفَلا
تَعَلَّمتَ حَتّی تَعمَلَ فَیَخصِمُهُ فَتِلکَ الحُجَّةُ البالِغَةُ ... عالم ...
... که ... جاهل ...
جاهل ... از ... آن بنده ...
کند ... حجت بالغه ... در ... در ...

بیان بعضی کلمات و عبارات حضرت
صادق علیه السلام در ...

در ... از حضرت ... جعفر بن محمد علیهما السلام ...
المَکارِمُ عَشرٌ فَاِنِ استَطَعتَ اَن تَکونَ فیکَ فَلتَکُن فَاِنَّها تَکونُ فِی الرَّجُلِ
وَلا تَکونُ فی وَلَدِهِ وَتَکونُ فِی الوَلَدِ وَلا تَکونُ فی اَبیهِ وَتَکونُ فِی العَبدِ
وَلا تَکونُ فِی الحُرِّ قیلَ وَما هُنَّ یَا ابنَ رَسولِ اللهِ قالَ صِدقُ البَأسِ وَصِدقُ
اللِّسانِ وَاَداءُ الاَمانَةِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ وَاِقراءُ الضَّیفِ وَاِطعامُ السّائِلِ وَالمُکافاةُ
عَلَی الصَّنائِعِ وَالتَّذَمُّمُ لِلجارِ وَالتَّذَمُّمُ لِلصّاحِبِ وَرَأسُهُنَّ الحَیاءُ ... صفت
از مکارم ... استطاعت ... 
اوصاف ... 
او ... 
مکارم ... 

... [illegible]

و نماز خواندن و طعام دادن ... کوه ... و پناه ... 
و ورع و ... جمیع ... دیگر از ... عبدالله ... از حضرت ... 
طوبى لمن لم يتبدل نعمة الله كفرا طوبى للمتحابين في الله ... 
نعمت خدا را به تبدیل بکفر نکند و کفران نعمت ننماید ... 
خدا ... دیگر ... معتبر ... از حضرت ابی جعفر علیه السلام 
منقولست که فرمود والله انكم لعلى دين الله وملائكته فاعينونا على ذلك 
بورع واجتهاد عليكم بالصلوة والعبادة عليكم بالورع ... 
بر دین ... خدا و فرشتگان ... 
اعانت کنید ... و عبادت ... بورع ... 
طولانی ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود 
من كان في حاجة اخيه المؤمن كان الله في حاجته ما كان في حاجة اخيه ... 
در قضای حاجت برادر دینی ... 
... 
که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... فرمود انه من عظم دينه عظم اخوانه ومن 
استخف بدينه استخف باخوانه يا محمد اخصص بالائك وطعامك من تحبه 
في الله عز وجل ... برادران ... 
... 
عز و جل ... از حضرت ابی 
عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام منقولست ... انس بطاعة الله الرضا بما صنع الله 
فيما احب العبد وفيما كره ولم يصنع الله بعبد شيئا الا وهو خير له ... 
... 
... 
... 
و ... من زين الايمان 
الفقه ومن زين الفقه الحلم ومن زين الحلم الرفق ومن زين الرفق 

اللين

…



اللين ومن زين اللين السهولة ... 
... 
... دیگر ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود 
ما كان عبد ليحبس نفسه على الله الا ادخله الجنة ... 
... دیگر ... 
از حضرت ... ان الدعاء ليرد القضاء وان المؤمن ليذنب فيحرم بذنبه 
الرزق ... 
از رزق ... که از حضرت ... ان في السماء الرابعة 
ملائكة يقولون في تسبيحهم سبحان من دل هذا الخلق القليل من هذا 
الخلق الكثير على هذا الدين العزيز ... 
... 
... از حضرت 
صادق علیه السلام منقولست ... كم من صبر ساعة قد اورثت فرحا طويلا 
وكم من لذة ساعة قد اورثت حزنا طويلا ... 
... 
... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که فرمود 
ثلث لا يضر معهن شيء الدعاء عند الكربات والاستغفار عند الذنب 
والشكر عند النعمة ... 
... 
... دیگر ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... امیرالمؤمنین علیه السلام 
... 
... در رساله 
... از حضرت صادق 
علیه السلام ... خير ما يخلف الرجل بعده ثلاثة ولد بار يستغفر له وسنة 
خير يقتدى به فيها وصدقة تجري من بعده ... 

…

ترک ... کی ... در ... 
… 
... بزرگ ... اول ...

نعمت ...

اخوتی که لذت حزن بجهت فرزندی نیکوکار که از برای او استغفار نماید و بعد از فوت خود
[illegible]
[illegible] حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود اختبروا اخوانکم [illegible]
تنتقل عنکم الی غیرکم [illegible] الامام [illegible] ینتقل عن احد قط تکاد ان یرجع الیه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
قل ما ادبر شیء فاقبل [illegible]
[illegible] ان الله تعالی یحب الجمال والتجمل ویکره البؤس والتباؤس
فان الله عز وجل اذا انعم علی عبد بنعمة احب ان یری علیه اثرها قیل
وکیف ذلک قال ینظف ثوبه ویطیب ریحه ویجصص داره ویکنس افنیته
حتی ان السراج قبل مغیب الشمس ینفی الفقر ویزید فی الرزق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذا کان لک صدیق [illegible]
[illegible] فاصبته علی العشر [illegible] علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لیس من الانصاف [illegible]
[illegible] بالانصاف [illegible]

حقیقه



[illegible]
[illegible] لا یحجبن عن الله [illegible] دعاء الوالد لولده اذا بره ودعوته
علیه اذا عقه ودعاء المظلوم علی ظالمه ودعاؤه لمن انتصر له منه ورجل
مؤمن دعا لاخ له مؤمن واساه فینا ودعاؤه علیه اذا لم یواسه مع القدرة
علیه واضطرار اخیه الیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اوقات لا تحجب فیها الدعاء عن الله [illegible] فی اثر المکتوبة وعند نزول
المکتوبة وعند نزول المطر وظهور آیة معجزة لله فی ارضه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لیس منا من لم یلزم التقیة ویصوننا عن
سفلة الرعیة [illegible]
[illegible] علیکم بالورع فانه الدین الذی نلازمه وندین الله به
[illegible] لا تشفعوا [illegible] بالشفاعة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لیس لحاقن رأی ولا لملول صدیق ولا لحسود
غنی ولیس بحازم من لم ینظر فی العواقب والنظر فی العواقب تلقیح
القلوب [illegible]

و مردم صحبت تو را خوش دارند و در عواقب نظر نمودن [illegible] و در مرض و [illegible]
[illegible] و در [illegible] دارند و هم ابو قتاده گفت که حضرت امیر علیه السلام
با بنی عبد المطلب فرمود یا بنی عبد المطلب علیکم بالسخاء وحسن الخلق فانهما یزینان الرجل
کما تزین الواسطة القلادة ای [illegible] سخاوت و خوش خلقی [illegible]
در صفت [illegible] مرد [illegible] که [illegible]
طور ابو قتاده از حضرت امیر علیه السلام روایت است ان لله عز وجل وجوها خلقهم
من خلقه وارضه لقضاء حوائج اخوانهم یرون الحمد مجدا والله عز وجل
یحب مکارم الاخلاق وکان فیما خاطب الله تعالی به نبیه ان قال له یا
محمد انک لعلی خلق عظیم قال السخاء وحسن الخلق یعنی خدای عز وجل را در
میان مخلوق [illegible] کرده [illegible] در قضای حوائج [illegible]
[illegible] و خدای عز وجل مکارم اخلاق را
دوست میدارد و در جمله خطابها [illegible] پیغمبر گفت [illegible]
تو صاحب خلق عظیم [illegible] خلق عظیم سخاوت [illegible] و خوش خلقی [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام فرمود ثلاثة هن من السعادة الزوجة
المواتیة والاولاد الابرار والرجل یرزق معیشته یغدو علی اصلاحها
ویروح الی عیاله [illegible]
[illegible] موافقت کند [illegible]
[illegible]
و نیز ابو قتاده روایت کرده حضرت امیر علیه السلام [illegible]
لم یسأل الله عز وجل [illegible] ان تقول اللهم [illegible] فی الدنیا وحببنی
الی المحبین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین [illegible]
عز وجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حالین

اما عالما

در حقیقت خلق عظیم [illegible]



اما عالما او متعلما فان لم یفعل فرط فان فرط ضیع وان ضیع اثم وان اثم سکن
النار والذی بعث محمدا بالحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یقوم الناس من
قبورهم علی ثلاثة اصناف صنف له ولا علیه وصنف علیه ولا له وصنف
لا له ولا علیه فاما الصنف الذی علیه ولا له فهو الذی لم یزل
فی معصیة الله حتی مات فذلک الذی علیه ولا له والصنف الذی
لا له ولا علیه فهو الذی لا یزال نائما حتی یصبح فذلک الذی لا له
ولا علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] از حضرت امیر علیه السلام [illegible] من سره ان
یخفف الله عز وجل علیه سکرات الموت فلیکن لقرابته وصولا وبوالدیه
بارا فاذا کان کذلک هون الله عز وجل علیه سکرات الموت ولم
یصبه فی حیاته فقر ابدا [illegible] خدای عز وجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت امیر علیه السلام
شنیدم فرمود من اراد ان یدخله الله عز وجل فی رحمته ویسکنه جنته فلیحسن خلقه

احوال خلق نیکو

[illegible]

در حسن خلق و اقتصاد

[illegible]

وَلْيُعْطِ النَّصَفَةَ مِنْ نَفْسِهِ وَلْيَرْحَمِ الْيَتِيمَ وَلْيُعِنِ الضَّعِيفَ وَلْيَتَوَاضَعْ لِلّٰهِ الَّذِي
خَلَقَهُ هر کس را [illegible] فارغ و [illegible] البته [illegible]
[illegible] و از [illegible] بر یتیم رحم کند و ضعیف را [illegible] و در حضرت
خدا [illegible] تواضع [illegible] از آن حضرت روایت است که [illegible]
اِذَا اشْتَكَى الْعَبْدُ ثُمَّ عُوفِيَ فَلَمْ يُحْدِثْ خَيْراً وَلَمْ يَكُفَّ عَنْ سُوءٍ لَقِيَتِ الْمَلَائِكَةُ
بَعْضُهَا بَعْضاً يَعْنِي حَفَظَتَهُ فَقَالَتْ اِنَّ فُلَاناً دَاوَيْنَاهُ فَلَمْ يَنْفَعْهُ الدَّوَاءُ [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
اِخْوَانٌ لِتَرَاحُمٍ مِنَ الْخِيَانَةِ وَسُمُّوا اِخْوَاناً اَصْدِقَاءَ لِاَنَّهُمْ تَصَادَقُوا حُقُوقَ
الْمَوَدَّةِ [illegible] برادران [illegible]
[illegible] برادران صادق [illegible] از آن [illegible] حقوق
[illegible] از آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَنَا اِلَى [illegible]
حَتَّى [illegible] وَيَسْعَى فِي الْاَرْضِ فَسَاداً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام روایت است
اِنَّ الْعَبْدَ [illegible] فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [illegible]
اَنَا اَقْضِي الْحَوَائِجَ [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

ودویما



وَلَا يَفِي بِوِلَايَةِ اللّٰهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ اِلَّا بِهَا [illegible]
به حق [illegible] مبعوث نگردانیده است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] فَعَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ
فَاِنَّهُمَا مِفْتَاحُ الرِّزْقِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] مَلَكُ الْمَوْتِ [illegible]
اِنَّمَا هِيَ صَكَاكٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ اِقْبِضْ نَفْسَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] مَا يُوقِفُنَا قَطُّ فِي ظُلْمَةِ لَيْلٍ وَلَا ضَوْءِ نَهَارٍ اِلَّا وَ
[illegible]
[illegible]

بیان بعضی مکالمات و خطابات
حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه

در مجموعه [illegible] طاوس یمانی به خدمت حضرت صادق علیه السلام درآمد
[illegible]
اِلَّا بِالرَّحِيلِ نَشَدْتُكَ بِاللّٰهِ يَا طَاوُسُ هَلْ تَعْلَمُ اَنَّ اَحَداً اَقْبَلَ لِلْعُذْرِ
مِنَ اللّٰهِ قَالَ اَللّٰهُمَّ لَا [illegible] نَشَدْتُكَ بِاللّٰهِ هَلْ تَعْلَمُ اَحَداً
اَصْدَقَ فِي الْقَوْلِ مِمَّنْ قَالَ لَا اَقْدِرُ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ قَالَ اَللّٰهُمَّ لَا [illegible]
تَقْبَلُ مِمَّنْ لَا اَقْبَلَ لِلْعُذْرِ مِنْهُ وَمِمَّنْ لَا اَصْدَقَ فِي الْقَوْلِ مِنْهُ [illegible]
[illegible]

از حلاوت توحید باقی ماند و هیچکس از جانب خدا [illegible] در آمده بی تکلف باید که
کند [illegible] بو بنده [illegible] عوض او با هر کار [illegible] فدعو [illegible]
و هیچکس [illegible] از [illegible] قادر [illegible] و حال آنکه او [illegible]
عوض [illegible] جزا [illegible] فدعو [illegible] از [illegible] و هیچکس از
حضر [illegible] باز [illegible] و از آنکس [illegible] از دریه [illegible]
راه [illegible] داریم [illegible] بود [illegible]
در میان [illegible] و دیگر [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
و [illegible] از [illegible] جز [illegible] عوض [illegible]
[illegible] عوض [illegible] آیت
كُلُّ مَحْبُوبٍ يُفَارِقُ عِنْدَ الْمَوْتِ حبیبه دیدم [illegible] محبوب [illegible] مرده او را
[illegible] نیز [illegible] معارفت [illegible] حکمه در حالت
[illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] جنت [illegible] ایشان [illegible] رأیت قوما
يَفْخَرُونَ بِالْحَسَبِ وَآخَرِينَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَإِذَا ذَلِكَ لَا فَخْرَ وَرَأَيْتُ الْفَخْرَ
الْعَظِيمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] مال [illegible] داند و [illegible] فخر [illegible]
[illegible] و فخر [illegible] و قول خدا [illegible] اکرم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] خدا [illegible] فدعو [illegible]
[illegible] رأيت [illegible]
قَوْلَهُ تَعَالَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ
الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى [illegible] عیش [illegible] مردمان [illegible] و قول
خدا [illegible] از [illegible] نفس اماره
[illegible] از [illegible] لاجرم [illegible] النفس
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] رأيت كل من وجد شيئا

[illegible]



يَكُونُ عِنْدَهُ اجْتَهَدَ فِي حِفْظِهِ وَسَمِعْتُ قَوْلَهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ [illegible] هرکسی [illegible]
عزیز [illegible] در حفظ [illegible] و قول خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
حضرت خدا [illegible]
[illegible] ذخیره روز [illegible] خدا [illegible] عوض
[illegible] رأيت هذا الناس بعضهم للبعض في الرزق وسمعت قوله تعالى
نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] رزق [illegible] حسد
[illegible] قول خدا [illegible] خلایق
در [illegible] دنیا [illegible] درجات [illegible]
تا در مقام [illegible]
[illegible] حسد [illegible]
[illegible] قول خدا [illegible]
[illegible] رأيت عداوة بعضهم لبعض في
أمر الدنيا والحزازات التي في صدورهم وسمعت قول الله تعالى إن
الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَاشْتَغَلْتُ بِعَدَاوَةِ الشَّيْطَانِ عَنْ
عَدَاوَةِ غَيْرِهِ [illegible] قول خدا [illegible]
[illegible] رضی الله [illegible] قول خدا [illegible]
شیطان [illegible] لاجرم [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] مردمان در طلب رزق [illegible] قول خدا [illegible] وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ [illegible] عبادت [illegible]

حکایت حاتم [illegible]

نمازها که نه خدا را رزق دهم و نه می‌خواهم که مرا طعام دهند پس غرض عبادت است [illegible]
و کاری دیگر [illegible] ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين [illegible]
[illegible] روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است پس دیگری روزی ده [illegible]
[illegible] بدانستم که وعده او و قول او راست و درست است لاجرم به وعده خدا
ساکن و به قول خدا واثق شدم و [illegible] به غیر اطاعت و عبادت [illegible]
او است مشغول داشتم فرمود نیکو کردی [illegible] اینها [illegible]
يتكلون على صحة ابدانهم وقوما على كثرة اموالهم وقوما على خلق مثلهم
وسمعت قوله تعالى ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه فاتكلت على الله وتركت
الاتكال على غيره فقال له والله ان التورية والانجيل والزبور
والفرقان وسائر الكتب ترجع الى هذه الثمان المسائل [illegible]
[illegible] محبت اموال و بعضی بر کثرت اموال و برخی بر خلق مانند خود [illegible]
و از آن توریت [illegible] قول خدا [illegible] [illegible]
او [illegible] [illegible]
خطور [illegible] بر خدا توکل [illegible] لاجرم [illegible]
بر خدا توکل [illegible] [illegible]
صلوات [illegible] فرمود [illegible] توریت و انجیل و زبور و قرآن و سایر کتب
[illegible]
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ما اجتمع قوم قط يذكرون الله تعالى
الا بعث اليهم ابليس شيطانا ليقطع هذا بينهم عليهم [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
فرمود [illegible] لا تشكون ذلك من اهل بيتك فان الله جعل





لكل اهل بيت ناديا يحتج به على اهل بيته في القيمة فيقال لهم الم تروا
فلانا فيكم الم تروا هديه الم تروا صلوته الم تروا دينه فلو اقتديتم
به فيكون حجة الله عليهم یعنی هر خانواده‌ای از مردم خانواده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible] ان الرجل
يخرج من الذل الصغير فيقع في الذل الكبير [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] يؤتى بالمرأة الحسناء يوم
القيمة التي افتتنت في حسنها فتقول يا رب حسنت خلقي حتى لقيت
ما لقيت فيجاء بمريم فيقال انت احسن ام هذه قد حسناها فلم تفتتن
ويجاء بالرجل الحسن الذي قد افتتن في حسنه فيقول يا رب حسنت
خلقي حتى لقيت من النساء ما لقيت فيجاء بيوسف عليه السلام فيقال له

حکایت [illegible]

حکایت زراره [illegible]

أَنْتَ أَحْسَنُ أَمْ هٰذَا فَقَدْ حَسَّنَّاهُ فَلَمْ يَفْتَتِنْ وَيُجَاءُ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِي
قَدْ أَصَابَهُ الْفِتْنَةُ فِي بَلَائِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ شَدَّدْتَ عَلَيَّ الْبَلَاءَ حَتَّى
افْتُتِنْتُ فَيُؤْتَى بِأَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُقَالُ أَبَلِيَّتُكَ أَشَدُّ أَمْ بَلِيَّةُ هٰذَا
فَقَدِ ابْتُلِيَ فَلَمْ يَفْتَتِنْ روز قیامت آنکه در دنیا مفتون شده بود
و مولع بفجور بود زن را آن زن عرض میکند پروردگارا صورت زیبا
دیده بودم پس حضرت مریم سلام الله علیها را بیاورند که آیا تو
نیکوتری از این زن ما او را حسن و جمال دادیم و به فتنه نیفتاد پس
مردی نیکو دیدار را که گرفتار بود به فسق و مفتون بود
پس عرض میکند پروردگارا تو مرا نیکو آفریدی از مردمان که دیدند
پس حضرت یوسف علیه السلام را بیاورند که تو نیکوتری یا یوسف
حسن و جمال بدو دادیم و به فتنه نیفتاد آنگاه مردی که گرفتار
به بلا بود در دنیا و به فتنه افتاده پس عرض میکند پروردگارا
[illegible] حضرت ایوب
علیه السلام را بیاورند که آیا بلای تو شدیدتر است یا بلای این
[illegible] بِالْمَدِينَةِ
فَدَخَلَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ
آنِسْ وَحْشَتِي وَصِلْ وَحْدَتِي وَارْزُقْنِي جَلِيسًا صَالِحًا فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ
فِي أَقْصَى الْمَسْجِدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ قَالَ أَنَا
أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ الرَّجُلُ اللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ فَقَالَ لَهُ أَبُو ذَرٍّ لِمَ تُكَبِّرُ يَا
عَبْدَ اللّٰهِ فَقَالَ إِنِّي دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَدَعَوْتُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ
يُؤْنِسَ وَحْشَتِي وَأَنْ يَصِلَ وَحْدَتِي وَأَنْ يَرْزُقَنِي جَلِيسًا صَالِحًا فَقَالَ
أَبُو ذَرٍّ أَنَا أَحَقُّ بِالتَّكْبِيرِ مِنْكَ إِذْ كُنْتُ ذٰلِكَ الْجَلِيسَ سَمِعْتُ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ أَنَا وَأَنْتُمْ عَلَى تُرْعَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى
يَفْرُغَ النَّاسُ مِنَ الْحِسَابِ قُمْ يَا عَبْدَ اللّٰهِ فَقَدْ نَهَى السُّلْطَانُ عَنْ مُجَالَسَتِي
مردی در مدینه بود مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و عرض کرد پروردگارا



انس وحشت و تنهائی من بود و از وحشت و صحبت با نیکوان و همنشینی صالح اوراد
روزی در این حال این دعا را خواند [illegible]
[illegible] ابوذر فرمود
کسی را که در این مسجد درآمدم و دعا کرد که انس وحشت
بود و صحبت ایشان صالح بر روی ابوذر
از نو بزرگوار پیغمبر در این مقام [illegible]
دانستم در روز قیامت و بوستان رفیع در میان مردمان
[illegible]
ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] قَدْ سَأَلْتُهُمَا أَنْ يَكُفَّا عَنْهُ فَلَمْ يَكُفَّا
وَدَعَوْتُهُمَا وَكُنْتُ أَلِيهِمَا وَحَلَفْتُ فَأَخْفَيْتُ إِلَيْهِمَا فَلَمْ يَكُفَّا عَنْهُ فَلَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُمَا
فَوَاللّٰهِ لَكَثِيرُ عَزَّةَ فِي مَوَدَّتِهَا أَصْدَقُ مِنْهُمَا فِي مَحَبَّتِهِمَا مَنْ مَوَدَّتِي حَيْثُ يَقُولُ
لَقَدْ عَلِمْتُ بِالْغَيْبِ أَنْ لَا أُحِبُّهَا إِذَا أَنَا لَمْ يُكْرِمْ عَلَيَّ كَرِيمُهَا أَمَا وَاللّٰهِ لَوْ أَحَبَّانِي
لَأَحَبَّا مَنْ أُحِبُّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللّٰهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قُلْتُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِي وَاللّٰهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
يَا عُمَرُ [illegible]

از ذریهٔ اسماعیل است اگر چه ... حضرت ... إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و بدرستیکه سزاوارترین
مردمان به ابراهیم آنان اند که متابعت او نمودند و ... پیغمبر و آنان که ایمان آوردند و خدا
او نصرت و یاری دهندهٔ مؤمنان است و از قول ... قول ابراهیم فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ
مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر کس متابعت کند مرا او از من است
و هر که عصیان ورزد پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی دیگر از حماد کندی روایت
است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... در بلاد شرک ... و ...
... اگر ... محفوظ ... دعوا ...
إِذَا كُنْتَ ثَمَّ فَاذْكُرُوا ... وَتَدَعُوا إِلَيْهِ ... در ... و ولایت ...
... عرض کردم ... فرمود فَإِذَا كُنْتَ فِي هَذِهِ الْمُدُنِ
مُدُنِ الْإِسْلَامِ فَاذْكُرُوا أَمْرَنَا وَتَدَعُوا إِلَيْهِ ... در ... ما ...
... و این دعوت ... عرض کردم ... فرمود ...
ثُمَّ ... وَ ... وَ ... عَنْ يَدَيْكَ ... اگر ...
در ... و ... و ... و ...
دیگر ... ابو ... ابن ... و ... بن یعقوب ... روایت ...
حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام ... عرض کردم ... در مجلس ...
... فرمود ... مجلس ...
آمدند اللهم ... الرفاء والسرور فانك ... على ما ... عرض کردم
... حضرت ... علیهما السلام ... در ... فرمود
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ و ... پس از آن
... فرمود ابو عبد الله علیه السلام ...
و ... زمین ... در ... و ... و ...
تعلیمت ... و ... و ... تلك ...
فَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ عَلَيْهِ ... عرض کردم ... حضرت ...
... فرمود ... و ... حکم ... از ابو ...



حکایت آن حضرت با ...

حکایت آن حضرت با ...

حکایت آن حضرت با ...



روزی ... حضرت صادق علیه السلام از اصحاب ... فرمود کیف صنعتم ... ایام
... پس عرض کردم ... روز ... طعام نخوردیم ...
... فرمود فقلنا عليك يا أبا محمد
الكثير من فضلك علينا ... فضلت ... از ...
... طعام ... عرض کردم ... ایشان ...
... طعام ... از ... انفاق طعام ...
... فرمود إذا دخلوا فادخلوا بالبركة
وإذا خرجوا فاخرجوا بالمغفرة ... و ...
... و ...
... از ابو ... حضرت ابی عبد الله
علیه السلام ... فرمود المروة
لعلكم تظنون أنها بالفسق والفجور كلا إنما المروة طعام موضوع
ونائل مبذول وبشر مقبول وعفاف معروف وأذى مكفوف وأما تلك فشطارة
وفسق ... فتوت ... و ...
... و ...
و ... مقبول و عفاف معروف و آزار ... و ...
... فرمود ... فرمود
الْمُرُوَّةُ وَاللَّهِ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ خِوَانَهُ بِفِنَاءِ دَارِهِ فَإِنَّ الْمُرُوَّةَ مُرُوَّتَانِ
مُرُوَّةٌ فِي السَّفَرِ وَمُرُوَّةٌ فِي الْحَضَرِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الْحَضَرِ فَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ
وَلُزُومُ الْمَسَاجِدِ وَالْمَشْيُ فِي الْحَوَائِجِ وَالنِّعْمَةُ تُرَى عَلَى الْخَادِمِ فَإِنَّهَا
تَسُرُّ الصَّدِيقَ وَتَكْبِتُ الْعَدُوَّ وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَكَثْرَةُ الزَّادِ وَطِيبُهُ
وَبَذْلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ وَكِتْمَانُكَ عَلَى الْقَوْمِ بَعْدَ مُفَارَقَتِكَ إِيَّاهُمْ قَالَ
وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ الْمُرُوَّةِ وَإِنَّ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمَئُونَةِ وَإِنَّ الصَّبْرَ
لَيَنْزِلُ عَلَى قَدْرِ شِدَّةِ الْبَلَاءِ عَلَى الْمُؤْمِنِ ... فرمود ...

حکایت آن حضرت با ...

و مرد خوان طماعی بود که فلوس فانی نگذارد و دنیای فانی را با نعیم جاوید ترجیح دهد
شرح ... با او گفت که بروم به مکه مروت در حال تو هم و بگوید مروت
در اوقات حضرا امامزاده نان طعام تلاوت قرآن و ملازمت مساجد و مجالس
با برادران در راه حج [illegible] و بجهت تجویز کردن و دوست خدا بود
در المسرا الوان [illegible] و فاده بود نیکو بخوراند و نیکو بپوشاند و [illegible]
سرور رود [illegible] و بخرد آرد [illegible] و اما مروت در سفر
راه سوار [illegible] نیکو [illegible] با توسعه [illegible] و جز آن
اسرار و [illegible] و مکتوم داشتن [illegible] به حال و مقام [illegible]
و موجب آزار [illegible] و اطلاع قطاع الطریق نگردد و منع [illegible]
سال العبد [illegible] و ... با امیر [illegible] خداوند عز و جل
بقدر مروت [illegible] و مؤونت و خارج [illegible]
با نوا [illegible] و اعداد [illegible] و از او [illegible]
از [illegible] مسطور [illegible] و نیز ابو بصیر [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
سئل عن [illegible] فی اللیلة التی تولد فیها الامام لا یولد فیها مولود الا کان
مؤمنا و ان ولد فی ارض الشرک نقله الله الی الایمان ببرکة الامام در آن
شب ... متولد شود فرزندی [illegible] مومن [illegible] در بلاد شرک
هم متولد [illegible] و نیز در این
کتاب از ابو قتاده مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود یا ابا قتاده
[illegible] فاستعدوا [illegible]
برد الطرف الی اهلها [illegible]
آن [illegible]
از [illegible]
آن [illegible] و نیز ابو قتاده گفت آن حضرت فرمود یا ابا قتاده الحق [illegible]
فاعملوا به و من سره طول العافیة فلیتق الله [illegible]
[illegible] طول عافیت

در رکعت ولادت ۱۱۰

در باب آداب

و هم در آن



و هم در آن کتاب از صفوان جمال مروی است که معلی بن خنیس گفت ابی عبدالله علیه السلام
[illegible] و داع [illegible] آن حضرت فرمود اعزز بالله [illegible]
[illegible] ابو [illegible] آن حضرت فرمود [illegible] خفف الله
یخفف منک [illegible] یا معلی تحبب الی اخوانک بصلتهم فان الله جعل
العطاء محبة والمنع مبغضة فانتم والله ان تسألونی واعطیکم فتحبونی احب
الی من ان لا تسألونی فلا اعطیکم فتبغضونی ومهما اجری الله عز وجل
لکم من شیء علی یدی فالمحمود الله تعالی ولا تبعدون من شکر ما اجری الله
لکم علی یدی [illegible] برادران و
[illegible] حصول محبت
و منع [illegible] سوال [illegible]
[illegible] از [illegible]
سوال [illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
[illegible] رجل قط الا عظمت الحجة لله
تعالی علیه فان قدرتم ان تدفعوها عن انفسکم فافعلوا [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت فرمود [illegible]
[illegible] فلقوا النعم یا سدیر بحسن مجاورتها
واشکروا من انعم علیکم وانعموا علی من شکرکم فانکم اذا کنتم کذلک استوجبتم
من الله تعالی الزیادة ومن اخوانکم المناصحة ثم تلا لئن شکرتم لازیدنکم
[illegible]

حکایت آن حضرت با معلی

حکایت سدیر

و نعمت به جا مانده بگذارد و هر کس که او را شکر گذار نباشد او را نعمت دهید و خیر باز نعمت باشد مستوجب
زیادت نعمت از جانب حضرت عزت و مناصحت و مطاوعت از طرف برادران کند پس
از آن آیه مسطوره مستفاد گردید که شکر نعمت نعمت افزاید و دیگر آنکه ابو حاتم
گفته در حضرت امیر علیه السلام ... زنهار قدر ... شکر نعمت و دوستی
و لیکن ... از جانب ... بخشش و ظلم ... ده دیگر عمل
اگر داری ... برادرانا ... و ... اندوخته ... و اگر ... سلطان
و فواید ... برادران ... زنهار ... اما اذا کنت
فاعلا ذلك فاذا دعتك نفسك الى ظلم الناس عند القدرة على ذلك
فاذكر قدرة الله عز و جل على عقوبتك و ذهاب ما اتيت اليهم عنهم و بقاء
ما اتيت الى نفسك عليك والسلام اگر ... و ... عمل ... و ...
پس ... قادر ... نفس تو بظلم مردمان دعوت کند ... قدرت خدای ... را
بر عقوبت ... و ... ایشان ... را ... 
یاد کن ... آخر الامر ... گفتار تو بر تو
باز ... فرزند ... ابو حاتم روایت از حضرت علی علیه السلام
و ... بن نوفل ... که ... علیه السلام ... بوده ... حنفیه ...
یا بنت اخی لا تماری حلیما و لا عالما فانك تحرم ما رویت فایاك
و تجنب ما رأیت ... و ... بالعلماء من ... ای بنیة انه
لا فراق ابعد من الموت و لا حزن اطول من النار و کفی بك ... یحدث
علیك الموت الاحمر ای بغیة الملك و تجنب الاحمق الکذاب فانه یرید
نفعك فیضرك و یقرب منك البعید و یبعد عنك القریب ان ائتمنته
خانك و ان ائتمنك اهانك و ان حدثك کذبك و ان حدثته
کذبك و انت منه بمنزلة السراب الذی یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده
شیئا و اعلمی ان الثابت الحسن الخلق مفتاح للخیر مغلاق للشر و ان
الثابت السیء الخلق مغلاق للخیر مفتاح للشر و اعلمی ان الاحرار اذا ابصروا
لم یشبعوا و لم یؤدوا طلبنا ای دختر برادر من هرگز با حلیم و نه عالم ... 

مجبور هم

ملك کلمات ... باز ... فرزند

در ... صحبت ... با فرزند ... نوفل ... علی علیه السلام



مجبور شود اگر با مردم نادان ستیزه کردن ذلیلت کند مثل او بر آورد خود ذلت و اشتهار
در ... شرایط کلام و محاورت و اتصاف ... مروت ... لاجرم عاقبت ... 
... و ... با علاء و ... از ... با ... از ادراک فواید
... ... و از ... طاعت ... از فنون علم ... شده
... ... ... با ... ... ... ... ... 
دانسته ... هیچ ... طول ... فراق ... ... ... ... 
اندوه ... ... ... ... از ... دار آن ... ... 
از ... ... ... ... بار گشتن ... ای دختر ... 
مصاحبت مردم احمق دروغگو ... ... احمق ... 
... ... ... ... بود ... ... احمق و عدم شعور و ضعف
ادراک ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... 
... ... ... ... امین ... ... ... 
امین ... خیانت ... ... ... ... ... ... صورت
... دروغ ... ... ... ... دروغ ... ... ... 
... ... ... ... ... ... ... سراب ... زمین ... 
... آب ... مردم تشنه ... ... ... ... 
با آن ... ... ... ... ... ... ... 
... آنجا ... ... ... ... ... آن
خلق ... ... ... ... و قفل ... ... بر روی خلق
ابواب خیر و مفتاح ... ... ... ... ... ... ... 
... ... و ... ... اول ... ... ... 
و ... ... ... ... ... ... ... ... 
... ... ... ... ... ... ... ... ... 
... علیهم الصلواة ... ... ... ... ... ... علیهما السلام ...

... ... ... ... ... ... ...

حکایت ابن ابی یعفور

دیگر از کتاب ... بسند معتبر روایت کرده است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم که والله
تو بشنیدم از حضرت تو یا حدیث را از شما که لا یضر مع الایمان عمل ولا ینفع مع
الکفر عمل یعنی با ایمان گناه ضرر نمی‌رساند و با کفر عمل نفع نمی‌بخشد فرمود که سألنی
ابو امیة عن تفسیرها انما عنیت بهذا انه من عرف الامام من آل محمد
وتولاه ثم عمل لنفسه بما شاء من عمل الخیر قبل منه ذلک وضوعف له
اضعافا کثیرة فانتفع باعمال الخیر مع المعرفة فهذا ما عنیت بذلک وکذلک
لا یقبل الله من العباد الاعمال الصالحة التی یعملونها اذا تولوا الامام الجائر
الذی لیس من الله تعالی فقال له عبدالله بن ابی یعفور الیس الله تعالی قال
من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون فکیف لا ینفع
العمل الصالح ممن تولی ائمة الجور ابو امیه از حضرت پرسید که از این سؤال کرده بود
که حکم تصدیق این حدیث چون است که امام شما از آل محمد صلی الله علیه وآله سلم ترک کند و متولی
ائمه جور شود در اعمال خیر ... قبول نمی‌شود و چه بسیار
آن ... اعمال خیر ... مقصود ... معنی و مجمل ...
قار ... صالح ... قبول ... ظاهر ... سزاوار
... از جانب خدا منصوب باشد ... عبدالله بن ابی یعفور
عرض کرد ... صالح نیکو ... بهتر از آن ... دارد
... از ترس و جزع روز قیامت ... صالح از ائمه ...
... صالح ... نیکو ... و ... بعد از آن حضرت
ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هل تدری ما الحسنة التی عناها الله تعالی
فی هذه الآیة هی معرفة الامام وطاعته وقال عز وجل ومن جاء
بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون
وانما اراد بالسیئة انکار الامام الذی هو من الله تعالی یعنی میدانی
آن حسنه که خدا اراده فرموده در این آیه کدام حسنه است آن
معرفت امام و طاعت امام است و خدا عز و جل فرموده و هر که عمل بد بیاورد
پس بر روی در افکنده شود در آتش جهنم ... جزای عمل خود

دفتر ...



حکایت ابی ... 

و خدا اراده فرموده است از لفظ سیئه انکار کردن آن امام را که از جانب خداست و
از آن حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود من جاء یوم القیمة بولایة امام جائر لیس
من الله وجاء منکرا لحقنا جاحدا بولایتنا اکبه الله تعالی یوم القیمة فی النار
یعنی هر که در روز قیامت بیاید با ولایت امامی که از جانب خدا نباشد ... و ... حق ما
باشد و انکار ... نماید ... حق ما ... انکار ولایت ما ... خدا
او را در روز قیامت ... در آتش ... در احادیث معتبر ...
از عبدالله بن ابی یعفور منقول است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم انا لنحب الدنیا وان لا
نعطیها خیر لنا وما اعطی احد منها شیئا الا نقص حظه فی الآخرة یعنی ما دنیا را دوست میداریم
و اگر از دنیا به ما نداده باشند بهتر است ... دنیا ... از حظ آخرت
او کاسته شده است ... دنیا ... طلب دنیا ...
دنیا ... عرض کرد ... و ... و اتفاق ... فرمود
لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة ... نیست ...
... طلب ... طلب آخرت ...
آخرت است ... 

حکایت ... ابی ... 

حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... که حضرت ... 
فرمود ان سألک الله العافیة ولا ان سألک الشکر علیها ...
... عافیت ... عافیت ... 
... عافیت
... ان العافیة نعمة اذا فقدت ذکرت واذا وجدت نسیت
فقلت ... اسأل الله العافیة لحصولها ولا اسألک الشکر علیها ... 
ان الله ... عن النبی صلی الله علیه وآله انه ... العافیة ...
انعمت الانسان ... عافیت ... بعد ...
... عافیت ...
عافیت ... عافیت ...
... از حضرت ... علیه وآله ... حضرت ... عافیت

[illegible]

برحضرت ابی عبدالله علیه السلام درآمدم [illegible] گفت [illegible] إنّه ليس من بلدٍ من البلدان أكثر محبّاً لنا من أهل الكوفة ثمّ هذه العصابة خاصّة إنّ الله هداكم لأمرٍ جهله الناس فأحببتمونا وأبغضنا الناس وصدّقتمونا وكذّبنا الناس واتّبعتمونا وخالفنا الناس فجعل الله محياكم محيانا ومماتكم مماتنا فأشهد على أبي عليه السلام أنّه كان يقول ما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه ويغتبط إلّا أن تبلغ نفسه هذه ثمّ أهوى بيده إلى حلقه ثمّ قال هكذا وقد قال الله في كتابه ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم أزواجاً وذرّيّة فنحن ذرّيّة رسول الله صلّى الله عليه وآله

[illegible]

براى رزق



براى رزق [illegible]

[illegible] ابی عبدالله علیه السلام [illegible] الأثر يجري على أقدار طبقات وأقدار أهلها [illegible] الشعر وليس حدّ السيف فمنهم من يرى مثل البرق ومنهم من يرى مثل عود [illegible] ومنهم من يرى شعلة [illegible]

[illegible]

إذا أراد الله عزّ وجلّ أن يبعث الخلق أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الأوصال ونبتت اللحوم [illegible]

[illegible] الله تبارك وتعالى رحمته حتّى يطمع إبليس في رحمته [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] ليس مثلهنّ شيء [illegible] الذي خلقه بيده لأنّه لا يقبل من أحدٍ توجّهاً إلى غيره [illegible] صلّى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

در باب غضب

و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه روایت کرده در حضرت صادق علیه السلام از خشم و غضب نجات دهد [illegible]
فرمود إنّ الرّجل لیغضب حتّی ما یرضی أبداً و یدخل بذلک النّار فأیّما رجل غضب
و هو قائم فلیجلس فإنّه سیذهب عنه رجز الشّیطان و إن کان جالساً فلیقم
و أیّما رجل غضب علی ذی رحم فلیقم إلیه و لیدن منه و لیمسّه فإنّ الرّحم إذا
مسّت الرّحم سکنت [illegible] و مرد در خشم [illegible] بنشیند و [illegible]
[illegible] بسبب دفع آتش غضب [illegible] در غضب [illegible]
تغیر حالت و حلول [illegible] سبب طلوع و ثوران غضب [illegible]
در آن حال غضب [illegible] و در آن حرکت آتش خشم خنک گردد [illegible]
[illegible] آتش غضب [illegible] و دلالت [illegible]
[illegible] می کند و [illegible]
در تعلیم کودک
[illegible] و نیز در آن کتاب [illegible] روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود إذا بلغ الغلام ثلاث سنین یقال له سبع
مرّات قل لا إله إلّا الله ثمّ یترک حتّی یتمّ له ثلاث سنین و سبعة أشهر و
عشرون یوماً فیقال له قل محمّد رسول الله سبع مرّات و یترک حتّی یتمّ له أربع
سنین ثمّ یقال له سبع مرّات قل صلّی الله علی محمّد و آله ثمّ یترک حتّی
یتمّ له خمس سنین ثمّ یقال أیّهما یمینک و أیّهما شمالک فإذا عرف ذلک حوّل وجهه
إلی القبلة و یقال له اسجد ثمّ یترک حتّی یتمّ له ستّ سنین فإذا تمّ له ستّ
سنین صلّی و علّم الرّکوع و السّجود حتّی یتمّ له سبع سنین فإذا تمّ له سبع سنین قیل له اغسل
وجهک و کفّیک فإذا غسلهما قیل له صلّ ثمّ یترک حتّی یتمّ له تسع فإذا تمّت له
علّم الوضوء و ضرب علیه و أمر بالصّلاة و ضرب علیها فإذا تعلّم الوضوء و الصّلاة
غفر الله له و لوالدیه إن شاء الله [illegible] سه ساله شود [illegible] بگوید لا إله
إلّا الله پس از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بدو گوید



و بدو گوید [illegible] پس از آن او را [illegible] [illegible]
و رکوع و سجود [illegible]
[illegible] وضو [illegible]
[illegible]
[illegible] از قبله [illegible]

عبادت بر سه وجه

و از یونس بن ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود إنّ النّاس یعبدون
الله عزّ و جلّ علی ثلاثة أوجه فطبقة یعبدونه رغبة فی ثوابه فتلک عبادة الحرصاء
و هو الطّمع و آخرون یعبدونه خوفاً من النّار فتلک عبادة العبید و هی رهبة
و لکنّی أعبده حبّاً له عزّ و جلّ فتلک عبادة الکرام و هو الأمن لقوله عزّ
و جلّ و هم من فزع یومئذ آمنون و لقوله عزّ و جلّ قل إن کنتم تحبّون الله
فاتّبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فمن أحبّ الله أحبّه الله عزّ
و جلّ و کان من الآمنین [illegible] مردمان خدا را [illegible] سه وجه
[illegible] ثواب [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در باب بهشت و دوزخ

از معاذ بن مسلم روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود ما من عبد یقول
کلّ یوم سبع مرّات أسأل الله الجنّة و أعوذ بالله من النّار إلّا قالت
النّار یا ربّ أعذه منّی [illegible]
[illegible]

در باب حسود

رو بواز کز نزنی بیاه برده وهم در آن کتاب از معاذ بن مسلم روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اصبر علی اعداء النعم فانک لن تکافی من عصی الله فیک بافضل من ان تطیع الله فیه یعنی صبر کن بر دشمنان نعمتهای خود که تو مکافات نکرده ای کسی را که معصیت خدا کند در حق تو بهتر از آنکه اطاعت خدا کنی در حق او
در آن کار طاعت نیکی در حق او کنی تا نعمتها و نعمت خدا بر تو افزون گردد
و مستحق نعمت باشی و بدان که این نعمت خصوصیت دارد در حضرت عنوان مبارک
تا هر چه بر تو نعمت الهی افزون شود از آن بهتر شیند در حق
آنکس که ضایع بود بسبب تو حسد او زیاده میبود تو صبر کن بر حسد او
که بر طاعت بوده و فیض و ثواب الطاعت بود او را دیگر از آنکه نیکی تو بر او
و حضرت صادق علیه السلام فرمود عجب لمن یبخل بالدنیا وهی مقبلة علیه او
یبخل علیها وهی مدبرة عنه فلا الانفاق مع الاقبال یضره ولا الامساک
مع الادبار ینفعه یعنی عجیب است در حق آنکس که در دنیا بخل بورزد در حالتی که
از او روی آورده به او و یا بخل بورزد در حالتی که دنیا از او روی برگردانیده
پس انفاق با اقبال ضرر نمیرساند و امساک با ادبار نفع نمیبخشد
نیز و با لطف عفو بودن و در آن هنگام که دنیا رو برگشت نفع بخشد
هر کس که بار افزوده تا ادا و آنچه از دست رفته نصیحت
شعر از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة منسوب است

انا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرا انها تتقلب
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا هی تذهب

نصیحت

یعنی هرگاه جواد باشد دنیا بر تو بخشش کن بر خلق هرگاه که دنیا منقلب است پس جود تو کم نگرداند
دنیا را در وقت اقبال و بخل تو باقی ندارد و نیز در امالی صدوق علیه الرحمه از
عقبة بن خالد روایت است که گفت در حضرت صادق علیه السلام عرض کردم و حضرت
فرمود احفظ ما ترک دنیا طول سفرک ولکن وجه نفسک ولا
تأمن غیرک ان یبعثک الیک بافعالک یعنی حفظ کن آنچه ترا بکار آید و توشه برگیر
برای این سفر طولانی و حفظ کن و بر غیر از خود امین مباش که از پس تو بفرستد





لطیفه نصیحت ابو بصیر

صلاح تو در آن است که تو خود توشه خود برگیری و بر دیگری واگذار نکنی تا او برای تو
دیگری فرستد و هم در آن کتاب از اسحق بن عمار روایت است از حضرت جعفر بن محمد صادق
صلوات الله علیهما که فرمود یا اسحق خانوا الناس فی ثیابک وخالفهم وذلک للمؤمن
فان جالک الیهودی فاحسن مجالسته یعنی مردم منافق را در ظاهر مخالطت و
معاشرت نیکو کن در باطن از ایشان دوری جو و مخالفت کن که مؤمن این چنین است
پس اگر یهودی با تو مجالست کند او را نیکو مجالست کن بطور رفتار و گفتار
در بی تعلق بودن
از سوء خلق و نفاق و مسلمان دور باش از تو رنجیده و مشتکی نگردد از این کلام مبارک
حکمتها است از آنجمله صلاح حال تو آن است که صلاح امر معاد تو در آن است و دیگر
عدم تنفر و بیزاری دیگران و فساد جان است از مسلمان و مسلمانی و غیر ذلک و دیگر از کتب
امالی صدوق رحمة الله علیه از ابو بصیر روایت است از حضرت ابی عبد الله الصادق علیه السلام
که فرمود اما تحزنون اما تهتمون اما تألمون قلت بلی والله قال
در بیم کسی بود غمگین یا هراسان و تو بیمی نداری عرض کردم که غم میخورم از اهوال آن
قال فاذا کان ذلک منک فاذکر الموت ووحدتک فی قبرک وسیلان
عینیک علی خدیک وتقطع اوصالک واکل الدود من لحمک وبلاک وانقطاعک
عن الدنیا فان ذلک یحثک علی العمل ویردعک عن کثیر من الحرص
علی الدنیا یعنی فرمود که اندوهناک و مهموم باش ای برادر و درد دل داری بیاد مردن و گور
اندر یاد کن تنهایی خفتن کسی که در جهان کلان نیز تنها و بی یار و معین گردد
و به حشم تو در گلو است آب بمدد بر روی گونه روان گردد و بند از اعضا
از یکدیگر جدا شود و مور و مار گوشت اندام را بخورند و زمین را بپوشد
و یاد کن جدا شدن از سراها در دنیا و انواع نعمتها تنعم دنیا این سوانح را یاد کن و از آن
دور کن و یاد کن موت را که این یاد تو را از جمله الم دنیا جدا کند و با ترک حرص
نوای درد دل گورستان و مرد و مستعد گردد از یوم النشور و کار خود را تمام کن
اندر گور تو را بر عمل صالح انگیزد و از بسیاری حرص و آز کار بد باز دارد
عبرت ابو بصیر
و نیز در کتاب زبور از مفضل بن عمر مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
از کم کم پیش کفر شده است و صلاح و اهل بیت بنده فرمود کان فیما

بقوله موافقاً فهو ناج ومن لم يكن فعله لقوله موافقاً فانما ذلك مستودع پس برگى نگارنده بگفتار و کردار ایشان موافق باشند ایمان ایشان ثابت باشد و هر که گفتار و کردارش موافق نباشد چنین کس مستودع است

و هم در آن کتاب از اسحق بن عمار مرویست که حضرت صادق عليه السلام فرمود اذا كان يوم القيامة وقف عبدان مؤمنان للحساب كلاهما من اهل الجنة فقير في الدنيا وغني في الدنيا فيقول الفقير يا رب على ما اوقف فوعزتك انك لتعلم انك لم تولني ولاية فاعدل فيها او اجور ولم ترزقني مالاً فاؤدي منه حقاً او امنع ولا كان رزقي يأتيني منها الا كفافاً على ما علمت وقدرت لى یعنی چون روز قیامت شود بایستند دو بنده مؤمن برای حساب و هر دو از اهل بهشت باشند یکی در دنیا فقیر بوده و دیگری در دنیا توانگر و دولتمند بوده پس آن مؤمن فقیر بگوید پروردگارا برای چه مرا باز داشته اند بعزت تو سوگند که تو خود میدانی که مرا والی و حاکم نکردی که در حکم عدالت کنم یا ظلم و جور و مالی بمن عطا نکردی که حق آنرا ادا کنم یا منع کنم و روزی من از دنیا بقدر کفاف بود بر وفق آنچه تو میدانستی

و برای من مقدر فرموده بودی فيقول الله جل جلاله صدق عبدي خلوا عنه يدخل الجنة ويبقى الآخر حتى يسيل منه من العرق ما لو شربه اربعون بعيراً لكفاها ثم يدخل الجنة فيقول له الفقير ما حبسك فيقول طول الحساب ما زال الشيء يجيئني بعد الشيء يغفر لي ثم اسأل عن شيء آخر حتى تغمدني الله عز وجل منه برحمة والحقني بالتائبين فمن انت فيقول انا الفقير الذي كنت معك آنفاً فيقول لقد غيرك النعيم بعدي

پس خداوند عالمیان فرماید که بنده من راست میگوید او را رها کنید که داخل بهشت شود و آن مؤمن توانگر باز میماند و چندان در موقف حساب میماند که از او عرق میریزد پس از آن داخل بهشت میشود آن مؤمن فقیر میگوید که در موقف حساب چه چیز ترا باز داشت میگوید





تو را از در آمدن بهشت نگاه داشته بود میگوید طول حساب هر چیزی که از من میپرسیدند و مرا می آمرزیدند دیگری از من میپرسیدند تا آنکه خداوند عز و جل رحمت خود را شامل حال من گردانید و مرا بتوبه کنندگان ملحق گردانید و تو کیستی میگوید منم آن مؤمن فقیر که بامن بودی میگوید نعمتهای بهشت تو را تغییر داده است که من ترا نشناختم

و هم در آن کتاب از ابو بصیر مرویست که حضرت صادق عليه السلام فرمود ... حفظه الله من ثلاثين ... بغير فعل ... و این بعنوان ... در حضرت ... علم ... فرمودند که ... تقوی الله وعليك بالطاعة و اجتهد مع ذلك القول فان احسن الناس بالله ظناً واعظمهم رجاء اعظمهم طاعة ولقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين عليه السلام احسن الناس بالله ظناً واعظمهم له رجاء وكانا اعظم الناس منه خوفاً واشدهم له هيبة ومنه رهبة صلوات الله عليهما وكذا سائر الانبياء عليهم السلام لم يكن في زمان كل واحد منهم احد احسن منه رجاء ولا اشد منه خوفاً

... امیدوار بایشان ... حسن ظن بخدا ... بهتر ... امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ... از همه مردمان ... و هم چنین پیغمبران ... در زمان هر یک از ایشان ... بهتر ...

کتاب مرویست که حضرت صادق عليه السلام فرمود ... از رحمت خدا ... و ... دخلت يا فتح ... حكيم اليوم ...

امروز برند هر له ز معو نا فیخ ههم کدام به عوض لکه ان الله امر بالنار فاوقد علیها الف
عام حتی احمرت ثم اوقد علیها الف عام حتی ابیضت ثم اوقد علیها الف عام
حتی اسودت فهی سوداء مظلمة طبقات بعضها فوق بعض فلو ان حلقة من السلسلة
التی طولها سبعون ذراعا وضعت علی الجبال لذابت من حرها ولو ان قطرة من
الزقوم والضریع قطرت من شراب اهل الدنیا لمات اهلها من نتنها خداوند فرمود
فانه که آتش را هزار سال بر او دمید تا سرخ شد و برافروخته شد آنگاه
آنان هزار سال دیگر بر او دمیدند تا سفید گشت و از آن پس هزار سال دیگر برآن آوخته تا سیاه
گشت و اکنون آن سیاه و ظلمانی است و طبقه بر فراز طبقه ظلمانی است و اگر یک حلقه از آن سلسله
که طول آن هفتاد ذراع است بر فراز کوهها گذارند از شدت حرارت و گرمای آن آب گردد
و اگر یک قطره از زقوم و ضریع جهنم در آب اهل دنیا ریزند تمام اهل عالم از گند آن
بمیرند و هم در ارشاد القلوب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام با عقیق فرمود کیف انتم
فی بلادکم حالت شما در دیار شما چگونه است جعفر گوید عرض کردم اکثر عطاء هم
... ممنوع ... زعموا هذا کلاب ... یا عقیق ...
نیز برای حالت ... فقر ... چیزی ...
... و اگر ... زعموا هذا کنتم اذا خلیتم
اتوکم ثم واذا منعتم شکوتم ...
ممنوع ... حضرت صادق علیه السلام ...
علیهم ... و نیز در آن کتاب ... از حضرت صادق علیه السلام ... هیچ چیز از معرفت
کدام یک از عبادات افضل است فرمود ما من شیء بعد المعرفة یعدل هذه الصلوة ولا بعد
المعرفة والصلوة شیء یعدل الزکوة ولا بعد الزکوة شیء یعدل الحج وفاتحته
ذلک کله وخاتمته معرفتنا ولا شیء بعد ذلک کبر الاخوان والمواساة ببذل الدنانیر
والدراهم فانهما حجران ممسوخان بهما امتحن الله خلقه بعد الذی عددت لک
وما رأیت شیئا اسرع غناء ولا انفی للفقر من ادمان حج هذا البیت و
صلوة فریضة تعدل عند الله الف حجة والف عمرة مبرورات متقبلات
والحجة عند الله من بیت مملوء ذهبا لا بل خیر من ملء الدنیا ذهبا وفضة

ینفق فی



ینفق فی سبیل الله والذی بعث محمدا بالحق بشیرا ونذیرا لقضاء حاجة امرئ
مسلم وتنفیس کربته افضل عند الله من حجة وطواف وحجة حتی عد عشرة ثم
رفع یده وقال اتقوا الله ولا تملوا من الخیر ولا تکسلوا فان الله عز وجل غنی
عنکم وعن اعمالکم وانتم الفقراء الی الله وانما اراد الله عز وجل بلطفه سببا
یدخلکم الجنة به یعنی هیچ چیز از معرفت حضرت امامت معادل و هم‌تراز نیست از نماز و بعد از
معرفت و نماز هیچ چیز معادل زکوة و بعد از زکوة معادل آن است حج نیست و حج گردید فاتحه
تمام این جمله معرفت ... و بعد از این جمله هیچ چیز ... معادل نیکوئی
با اخوان و مواسات نمودن با ایشان در بذل دینار و درهم نیست ... زر و سیم ... مسوخ
هر اصل آنها سنگ بود و در صورت ... زر و سیم ...
حالت اصلیه ... صورت ... 
فاکیه ... آن ...
آن ... 
هر از این جمله ... هیچ چیزی ... توانگری و دفع فقر
و ... از ... نیست و ادای نماز ... فریضه در حضرت
خداوند ... هزار حج و هزار عمره مبروره مقبوله برابر است و یک حج در پیشگاه خداوند
از یک خانه ... از طلای ... بهتر است ... در راه خدا
انفاق ... و سوگند ... محمد صلی الله علیه و آله را بحق ... بشیر و نذیر
بعثت ... حاجت ... مسلم و رفع غم ... خداوند ... حج و طواف
دعا ... افضل است ... از آن دست مبارک ... فرمود از خدا ... و از عمل
خیر ملول ... خداوند عز وجل و رسول او از شما ... غنی
و بی‌نیاز ... ... خداوند ... بهشت
رحمت ... لطف ... بهشت
... و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است لاهل الجنة اربع
علامات وجه منبسط ولسان فصیح لطیف وقلب رحیم وید معطیة برای
اهل بهشت چهار علامت است ... و زبان فصیح لطیف و قلب رحیم و دست بخشنده

و نیز در ارشاد القلوب روایت است [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود انّ العبد لیذنب الذنب فیدخله الله
عزّ و جلّ به الجنّة [illegible] بنده گناه میکند و خداوند عزّ و جلّ به سبب آن گناه او را داخل بهشت میکند
راوی از روی تعجب عرض کرد [illegible] خداوند عزّ و جلّ بنده [illegible]
میرد قال نعم انّه لیذنب الذنب فلا یزال منه خائفا ماقتا لنفسه فیرحمه الله به
و یدخله الجنّة [illegible] بنده [illegible] گناه میکند و از [illegible] همواره از [illegible]
[illegible] ناخوش [illegible] خدا [illegible]
و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله روایت است که فرمود اذا کثرت ذنوب العبد و لم
یکن عنده من العمل ما یکفّرها ابتلاه الله بالحزن لیکفّرها [illegible] گناهان بنده
[illegible] عملی نباشد که [illegible] کفاره گناه
و نیز در ارشاد القلوب از حضرت ابی عبدالله [illegible] روایت است اذا تاب
العبد توبة نصوحا احبّه الله فستر علیه فی الدنیا و الآخرة [illegible]
بنده [illegible] توبه [illegible]
خداوند در دنیا و [illegible]
[illegible] قال ینسی ملکیه ما کانا یکتبان علیه من الذنوب
ثم یوحی الله الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه و یوحی الی بقاع الارض اکتمی
ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقی الله عزّ و جلّ حین یلقاه و لیس
شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب [illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بحار الانوار



[illegible] از حضرت ابی عبدالله [illegible]
[illegible] اتّق الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نحمد الله و نصلّی علی محمّد خاتم النبیّین و سیّد المرسلین و علی
رسول الله و انبیائه اجمعین [illegible]
[illegible]
ارجع مأزورا ثم اقبل علی الناس فقال [illegible] یوم القیمة

وَأَبْيَنُهُمْ خُسْرَانًا مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ وَهُوَ هٰذَا الْفَاسِقُ ... [illegible]
خدا ... و صلوات بی‌نهایت بر خاتم پیغمبران ... [illegible]
پیغمبران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم الصلوة والتسلیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]



... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... انک مجیب الدعوات و مغیث المستغیثین و المستغاث ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فَلْيَحْفَظِ اللّٰهَ ... وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَى شِيعَتِنَا فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَى اللّٰهِ وَمَنْ
أَحْسَنَ إِلَى اللّٰهِ كَانَ وَاللّٰهِ مَعَنَا فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى ... [illegible]
... [illegible]
... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

جهان بند نمودند فرمود در رفع اینها و برتری مقامات با جناب محمد بن سعید [illegible]
شدم و آن کلام [illegible] نمودند [illegible]
حضرت حق [illegible] عرض کنم [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
شدم [illegible] عرض کنم [illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]



[illegible]

صلوات الله علیه [illegible]

مسرور و خوشحال گشت خدا را بود در فال و طریقت خود که دار نیز صدق به برکت و شفقت آن معلم رسالت
در رسیدن خدا را روایت از امام رسول الله علیهم به یک عهد و حکایت خدا را در حضور در اول و دیگر بیرون شدند

بیان بعضی حکایات تواضع واردات از حضرت
صادق صلوات الله علیه در کتب معتبره

حکایت نجاشی

در امالی طوسی از مسعده بن صدقه روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما از پدران
علیهم السلام خود روایت نموده که فرمود أَرْسَلَ النَّجَاشِيُّ مَلِكُ الْحَبَشَةِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ وَأَصْحَابِهِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ وَهُوَ فِي بَيْتٍ لَهُ جَالِسٌ عَلَى التُّرَابِ وَعَلَيْهِ خُلْقَانُ
الثِّيَابِ قَالَ فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَشْفَقْنَا مِنْهُ حِينَ رَأَيْنَاهُ عَلَى تِلْكَ
الْحَالِ فَلَمَّا رَأَى مَا بِنَا وَتَغَيُّرَ وُجُوهِنَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ مُحَمَّداً وَأَقَرَّ عَيْنِي
یعنی نجاشی پادشاه حبشه جعفر بن ابی طالب و اصحاب او را که با او بودند طلبید چون داخل شدند در حبشه جعفر گفت
بودیم در آمدیم نزد او که در حجره خود بر روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده
جعفر بن ابی طالب گفت ما از دیدن او بر آن حالت ترسیدیم چون شفقت ما را دید و تغییر رنگ ما را دید گفت
و حمد خدا را که محمد را یاری کرد و دیده مرا روشن کرد آیا شما را بشارت ندهم که حضرت رسول
را خبر رسید که به جانب او می‌آیند گفتند بلی ای پادشاه گفت امروز از جانب زمین شما جاسوسی از
جواسیس من آمد و خبر آورد که خدا پیغمبر خود را نصرت داد و دشمنان او را
هلاک کرد و فلان و فلان و فلان اسیر شدند و فلان و فلان و فلان کشته شدند
در بدر و من در آن وقت در بیابانی بودم که شتر بسیار در آنجا بود و مالک آنها بودم
که هر وقت می‌خواستم از ایشان به ولایت خود برگردم پس جعفر گفت ای پادشاه چرا بر روی خاک نشسته‌ای و در این
جامه‌های کهنه گفت ما یافته‌ایم در آنچه خدا بر عیسی علیه السلام فرستاده که
از جمله حقوق خدا بر بندگان آن است که هرگاه نعمتی به ایشان رسد تواضعی برای او کنند
ابتدا نزد من خبر رسید از حضرت رسول خدا پس گفتم إِنَّ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى عِيسَى
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْدَثْتُ لِلَّهِ هَذَا التَّوَاضُعَ چون خبر به حضرت رسید
فرمود که صدقه موجب زیادتی مال صاحبش می‌شود پس صدقه بدهید تا خدا شما را رحم کند و تواضع
موجب رفعت صاحبش می‌شود پس تواضع کنید و عفو موجب عزت صاحبش می‌شود
نَعَم وَ بِإِسْنَادٍ در بیان کیفیت خبر از حضرت صادق روایت کرده که فرمود إِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ





در بیان صدقه و عفو و تواضع [illegible]

صَاحِبَهَا كَثْرَةً فَتَصَدَّقُوا يَرْحَمْكُمُ اللَّهُ وَإِنَّ التَّوَاضُعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا
يَرْفَعْكُمُ اللَّهُ وَإِنَّ الْعَفْوَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ عِزّاً فَاعْفُوا يُعِزَّكُمُ اللَّهُ یعنی صدقه بسیار
می‌کند مال صاحبش را پس تصدق کنید تا خدا رحم کند بر شما و تواضع زیاد می‌کند رفعت و
منزلت صاحبش را پس تواضع کنید تا خدا شما را رفیع گرداند و عفو زیاد می‌کند
عزت صاحبش را پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز گرداند و هم در آن
کتاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که جعفر بن ابی طالب علیه السلام در وقتی که

در بیان جعفر بن ابی طالب

به شهادت رسید حضرت فاطمه علیها السلام را امر فرمود که برای اسماء بنت عمیس
طعام مهیا کند و سه روز طعام ببرد و با زنان او بنشیند امّ مُحَمَّدٍ بِذَلِكَ السُّنَّةُ
مِنْ أَنْ يُصْنَعَ لِأَهْلِ الْمَيِّتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ طعام و چون رفت آن حضرت هر روز نزد ایشان
لاجرم سنت شد که اهل میت را سه روز طعام دهند و در ماتم ایشان بنشینند

در بیان حمزه بن عبد المطلب

و دیگر در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود
حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَحَاطَتْ بِهِ عَلَى شَرَابٍ لَهُمْ فَقَالَتْ لَهُ أَسْكِتْهُ قَالَ فَقَدْ أَكْرَدَ
السُّوَيْقَ فَقَالَ لَهُمْ حَمْزَةُ كَيْفَ لَنَا بِهِ قَالُوا هَذِهِ نَاقَةُ ابْنِ أَخِيكَ عَلِيٍّ فَخَرَجَ إِلَيْهَا
فَنَحَرَهَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ كَبِدِهَا وَسَنَامِهَا فَأَدْخَلَهُ عَلَيْهِمْ قَالَ وَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْصَرَ
نَاقَتَهُ فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا لَهُ عَمُّكَ حَمْزَةُ صَنَعَ هَذَا قَالَ فَذَهَبَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَيْهِ قَالَ فَأَقْبَلَ مَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقِيلَ
لِحَمْزَةَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ قَدْ أَقْبَلَ بِالْبَابِ قَالَ فَخَرَجَ وَهُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ انْصَرَفَ قَالَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحْرِيمَ
الْخَمْرِ یعنی در آن اوان حمزه بن عبد المطلب و جمعی از انصار شراب می‌خوردند و
در حالت مستی بعضی گفتند از سویق و گوشت چیزی بیاورید حمزه پرسید که چگونه به دست آوریم گفتند
اینک ناقه برادرزاده‌ات علی بن ابی طالب است آن ناقه را کشت و جگر و کوهان آن را
برای ایشان آورد چون آن حضرت علیه السلام ناقه خود را دید به نزد رسول رفت و شکایت کرد
پس رسول خدا با او روانه شد چون به در خانه حمزه رسیدند گفتند اینک رسول خدا آمد حمزه با
غضب بیرون آمد چون حضرت آثار غضب در روی حمزه مشاهده نمود برگشت و در این وقت

آیهٔ تحریم خمر نازل شد [illegible] فَأَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَنْ [illegible] فَكُفِّنَتْ وَنُودِيَ
فِي النَّاسِ بِالْخُرُوجِ إِلَى أُحُدٍ بغیر فاصله که تا ظرفهای خمر بود درهم شکسته و مردمان بیرون [illegible]
نقل است که در غزوهٔ احد [illegible] رسول خدا [illegible] آمده حمزه نیز [illegible]
توقف کرده و صفوف [illegible] گشت حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] کرد در میان مردان [illegible]
[illegible] اللّه اکبر
رسول اللّه [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حمزه [illegible]
فَكَفَّنَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَمِرَةٍ ثُمَّ قَالَ ابو عبد اللّه علیه السلام نحو
من شبر [illegible] حمزه بود
[illegible] حمزه [illegible]

[illegible] حمزه [illegible]
[illegible] فَقَالَ أَيْنَ [illegible] عَلِيٌّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا صَنَعْتَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ
اللهِ لَزِمْتُ الْأَرْضَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ
قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْشُدُكَ بِاللهِ [illegible] إِنْ شِئْتَ
[illegible] حضرت ابو عبد اللّه علیه السلام [illegible] فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ
حَتَّى [illegible] اللهِ [illegible] مردان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]



حکایت از عقیل و معویه

[illegible]
[illegible] ثُمَّ [illegible]
وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فِي صَحْنِ الْمَسْجِدِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ [illegible]
فَقَالَ أَلَسْتَ [illegible] قَالَ لَيْسَ غَيْرُ هَذَا [illegible]
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اشْتَرِ لِعَمِّكَ ثَوْبَيْنِ فَاشْتَرَى لَهُ [illegible]
[illegible] هَذِهِ كِسْوَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ فَجَعَلَ يَضْرِبُ
يَدَهُ عَلَى الثَّوْبَيْنِ وَجَعَلَ يَقُولُ مَا [illegible] هَذَا الثَّوْبَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ يَا حَسَنُ
[illegible] وَاللهِ مَا أَمْلِكُ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا قَالَ [illegible] قَالَ
فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لِي إِلَى مُعَاوِيَةَ قَالَ فِي حِلٍّ مُحَلَّلٍ [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] عقیل [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] معویه [illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] معویه [illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible]

[illegible] بصواب اکثر بوده و حق تو [illegible] و [illegible] معاویه [illegible]

عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ الَّذِيْنِ [illegible] قَبْلَ عَسْكَرِي وَعَسْكَرِ عَلِيٍّ معاویه [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] دروغ [illegible] آنحضرت [illegible]

علیه السلام [illegible] از [illegible] زمان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] معاویه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در مقام [illegible]

معاویه [illegible] عقیل [illegible]

عَلَى عَسْكَرِ عَلِيٍّ فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّ وَنَهَارٌ كَنَهَارِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ

لَيْسَ فِيهِمْ وَمَرَرْتُ عَلَى عَسْكَرِكَ فَإِذَا أَوَّلُ مَنِ اسْتَقْبَلَنِي أَبُو الْأَعْوَرِ وَ

طَائِفَةٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَفِّرِينَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ

لَيْسَ فِيهِمْ [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] ابوالاعور [illegible]

[illegible] منافقین [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] منافقین [illegible] ابوسفیان در میان [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] عقیل [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] معاویه [illegible] جواب [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] عقیل [illegible]

[illegible] عقیل [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] معاویه [illegible] عمرو بن العاص [illegible] عقیل [illegible]

[illegible] داده [illegible]



[illegible] ابوموسی [illegible] عقیل [illegible]

[illegible] [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] عقیل [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] جعفر صادق علیه السلام [illegible] عقیل [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عقیل و معاویه [illegible]

[illegible] [illegible]

حکایت شیخ ناسک [illegible]

[illegible] كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يَعْبُدُ اللّٰهَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَبَيْنَا

هُوَ يُصَلِّي وَهُوَ فِي عِبَادَتِهِ إِذْ بَصُرَ بِغُلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ قَدْ أَخَذَا دِيكًا وَهُمَا

يَنْتِفَانِ رِيشَهُ فَأَقْبَلَ عَلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ وَلَمْ يَنْهَهُمَا عَنْ ذٰلِكَ

فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَى الْأَرْضِ أَنْ سِيخِي بِعَبْدِي فَسَاخَتْ بِهِ الْأَرْضُ فَهُوَ يَهْوِي فِي

[illegible] أَبَدَ الْآبِدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ [illegible] عابد [illegible] بنی اسرائیل

[illegible] عبادت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] إِنَّ اللّٰهَ أَهْبَطَ مَلَكَيْنِ إِلَى قَرْيَةٍ لِيُهْلِكَاهُمْ فَإِذَا هُمَا بِرَجُلٍ تَحْتَ

اللَّيْلِ قَائِمٍ يَتَضَرَّعُ إِلَى اللّٰهِ وَيَتَعَبَّدُ [illegible] فَقَالَ أَحَدُ الْمَلَكَيْنِ لِلْآخَرِ إِنِّي

أُعَاوِدُ رَبِّي فِي هٰذَا الرَّجُلِ وَقَالَ الْآخَرُ بَلْ تَمْضِي لِمَا أُمِرْتَ وَلَا تُعَاوِدُ

رَبِّي فِيمَا قَدْ أَمَرَ بِهِ قَالَ فَعَاوَدَ الْآخَرُ رَبَّهُ فِي ذٰلِكَ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَى الَّذِي

حکایت [illegible]

أنا ولدته فيا أمّه إن أهلكته فقد حلّ بهم سخطي إنّ هذا أمر عظيم
قطع عضائل وما للملک الذی عاود رسه فيا أمّ سخط الله عليه فانقبض في
جزيرة ثم حتی الساعة فاحفظ عليه ربه نعیان جو کی فرشته بود كاتب قربه
نوراني ، ... که بود كه در آنجا ... بنام آنکه ... [illegible]
... شب ... در حضرت ... الکلال ... و عبادت ... از آن ملک
... حال ... ؛ آن ملک ... که ... بود در دنیا ... [illegible]
... آن فرشته ... از ... [illegible]
... آن فرشته ... در ... فلق ... و ... [illegible]
... آن فرشته ... [illegible]
... ملائکه ... خشم و غضب ... [illegible]
... در ... آن فرشته ... [illegible]
و ... [illegible]
... آن فرشته ... در آن جزیره ... [illegible]
شیخ طوسی ... از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق ... علیه الصلوة والسلام روایت
لمّا قصد ابرهة بن الصبّاح ملک الحبشة ... الحبشة فأغاروا
عليها فأخذوا سرحاً لعبد المطّلب بن هاشم فجاء عبد المطّلب إلى الملک فاستأذن
عليه فأذن له وهو في قبّة ديباج على سرير له فسلّم عليه فردّ أبرهة السلام
وجعل ينظر في وجهه فراقه حسنه وجماله وهيئته فقال له هل كان في آبائك مثل
هذا النور الذي أراه لك والجمال قال نعم أيّها الملک كلّ آبائي كان لهم
هذا الجمال والنور والبهاء فقال له أبرهة لقد فقتم الملوک فخراً وشرفاً ويحقّ
لک أن تکون سيّد قومک ثمّ أجلسه على سريره ... ابرهة بن الصبّاح
... [illegible]
... [illegible] عبد المطلب
... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]





و چون در چهره عبد المطلب نظر کرد هیبت و وقار آن حضرت ... از نور و حسن و بها ...
... و ... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
دارای نور و حسن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبد المطلب ... [illegible]
... [illegible]

بگاه بودی فاتر خود رادارت ابرهه فکان گوک شتران عبدالمطلب را مید بود کردن آن جاه
بکه انصراف کرده وابتعه الملک بالفیل الاعظم مع الجیش لیهدم البیت فکانوا
اذا حملوه علی دخول الحرم اناخ واذا ترکوه رجع مهرولا ابرهه با فیل بزرگ
و سپاه بزرگ [illegible] کعبه [illegible] نمودند [illegible]
فرومانده [illegible] دست [illegible] اگر [illegible]
مجبور [illegible] ابرهه [illegible] خطاب عبدالمطلب علیه السلام غلامان خود را
مرا طلب [illegible] ابوطالب [illegible]
ساخته [illegible] عبدالمطلب [illegible]
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] ابو قبیس [illegible]
و [illegible] آن کوه [illegible]
[illegible] ابو قبیس [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
که نسب عبدالمطلب [illegible]
[illegible] ساه حبشه [illegible]
عبدالمطلب [illegible]
[illegible] حبشه [illegible]
سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
آمد و حلقه بر در کعبه زد و این اشعار خواند

یا حابس الفیل بذی المغمس حبسته کانه مکوس
فی مجلس تزهق فیه الانفس

و در این ابیات [illegible]
[illegible]
[illegible] کعبه معظم [illegible]

طارت



طارت قریش اذ رأت خمیسا فظلت فردا لا اری انیسا
ولا احس منهم حسیسا الا اخا لی ماجدا نفیسا
مسوّدا فی اهله رئیسا

طارت [illegible]

سلیم بن جابر شنیده از حضرت صادق علیه السلام در قصه اصحاب فیل وارد است و در توابع نیز
مسطور است و نیز در امالی طوسی از حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما
مذکور است مرض رجل من اصحاب سلمان رحمه الله فافتقده فقال این صاحبکم
قالوا مریض قال امشوا بنا نعوده فقاموا معه فلما دخلوا علی الرجل اذا هو
یجود بنفسه فقال سلمان یا ملک الموت ارفق بولی الله قال ملک الموت بکلام
یسمعه من حضر یا عبدالله انی ارفق بالمؤمنین ولو ظهرت لاحد لظهرت لک
مرویست که سلمان علیه الرحمه [illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلمان فارسی [illegible]
[illegible] سلمان فارسی [illegible] سلمان محمدی [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
فقال امرها ثلاثة هوی امیر المؤمنین علیه السلام علی هوی نفسه
والثانیة حبه للفقراء واختیاره ایاهم علی اهل الثروة والعدد والثالثة
حبه للعلم والعلماء ان سلمان کان عبدا صالحا حنیفا مسلما وما کان
من المشرکین [illegible] امیر المؤمنین
صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلمان [illegible]

در فضائل سلمان [illegible]

محدث بودن سلمان

بار فضیلت تمام و بالاترین رتبت جناب سلمان این موهبت بود که در کتاب امالی طوسی از ابو بصیر
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده است قال کان علیٌّ صلوات الله علیه
محدثا وکان سلمان محدثا قال قلت فما آیة المحدث قال یأتیه ملک فینکت
فی قلبه کیت وکیت و مراد آنست که علی علیه الصلوة والسلام محدث بود و سلمان محدث بود ابو بصیر
[illegible] و معنی محدث چیست فرمود فرشته [illegible] در دل
او چنین و چنین نکته [illegible]
[illegible] جناب سلمان [illegible] مقام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] جناب سلمان [illegible] مقام [illegible]
سلمان منا اهل البیت [illegible] از ازدواج [illegible]

حکایت از عابد

در مجموعه ورام از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است أتی عالمٌ
عابداً فقال له کیف صلوتک فقال له مثلی یُسأل عن صلوته وأنا أعبد الله
منذ کذا وکذا قال فکیف بکاؤک قال أبکی حتی تجری دموعی فقال له
العالم فإنّ ضحکک وأنت خائف أفضل من بکائک وأنت مُدِلّ إنّ
المُدِلّ لا یصعد من عمله شیء [illegible] عابد [illegible] نماز تو چگونه است
عابد گفت [illegible] از نماز من می‌پرسی [illegible] سالهاست خدا را [illegible]
[illegible] گریه [illegible]

حکایت نماز

[illegible] اگر تو خندان باشی [illegible] از گریه [illegible]
[illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





مرافقه [illegible] برادران دینی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] اوّل
من سمّی الرافضة السحرة الذین لمّا شاهدوا آیة موسی فی عصاه
آمنوا به واتّبعوه ورفضوا أمر فرعون واستسلموا لکلّ ما نزل بهم فسمّاهم فرعون
الرافضة لمّا رفضوا دینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رافضه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله الصادق جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلام روایت کرده
تبع حکیمٌ حکیماً سبعمائة فرسخ فی سبع کلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از نوع آدمیان [illegible] داند که
همه [illegible]
تحقیق [illegible]
[illegible]

گران [illegible] فقال له يا هذا الحق أرفع من السماء والعدل أوسع من الأرض وغنى
النفس أغنى من البحر وقلب الكافر أقسى من الحجر والحريص الجشع أحر
من النار واليأس من روح الله أشد بردا من الزمهرير و
البهتان على البريء أثقل من الجبال الراسيات [illegible]
حق بلندتر از آسمان است و عدل وسیع‌تر از زمین و توانگری نفس آدمی توانگرتر از دریا
[illegible] از سنگ [illegible]
[illegible]
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] أن أبا ذر رضي الله عنه أتى رسول الله
صلى الله عليه وآله وعنده جبرئيل عليه السلام في صورة دحية الكلبي وقد
استخلاه رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رآهما انصرف عنهما ولم يقطع
كلامهما [illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
ابوذر [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] النّاس ما شاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] اللهم إني أسألك الإيمان بك والتصديق
بنبيك والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية والغنى عن شرار الناس
[illegible] از محمد بن عجلان روایت است [illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت ابوذر و جبرئیل

دعای ابوذر

حکایت ابن عجلان و دعای توکل

در روایت

607

در روایات [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
أوحى الله إلى بعض أنبيائه في بعض وحيه وعزتي وجلالي
لأقطعن رجاء أمل كل مؤمل يؤمل غيري بالإياس ولأكسونه ثوب المذلة
في الناس ولأبعدنه من فرجي وفضلي أيؤمل عبدي في الشدائد غيري والشدائد
بيدي ويرجو سواي وأنا الغني الجواد أبواب الحوائج عندي [illegible]
وهي مغلقة [illegible]
يسألني فأعرض عني وسأل في حوائجه غيري وأنا الله لا إله إلا أنا أبتدئ
بالعطية من غير مسألة أفأسأل فلا أجود كلا أوليس الجود والكرم لي أوليس
الدنيا والآخرة بيدي فلو أن كل واحد من أهل السماوات والأرض سألني مثل
ملك السماوات والأرض فأعطيته ما نقص ذلك من ملكي مثل جناح بعوضة
فيا بؤسا لمن أعرض عني وسأل في حوائجه وشدائده غيري [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کسیکه از غیر حق محبت بجوید و در ماه رجب و تقلید ... از دیگران سؤال نماید محمد بن حبیب که
از حضرت ... این کلام ... اعادت ده ... حفظ کنم ابو ... 
لا والله ان ... سؤال کنم ... و ... در دنیا ... 
در دنیا ... فرمود ... برادر ... ابوذر ... الملائکة
... از حضرت صادق علیه السلام روایت ... ابوذر ...
... فرمود انکم عمرتم الدنیا واخربتم الآخرة فتکرهون
ان تنقلوا من عمران الی خراب ... 
خراب ... فرمود ... اما المحسن فکالغائب یقدم علی اهله
و اما المسیئ فکالآبق یقدم علی مولاه ... 
... 
... 
... 
... فرمود ... علی کتاب الله
یقول الله ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم ...
... 
... 
... رحمة الله قریب من المحسنین ...

باب ... از حضرت صادق
علیه السلام ... علیهم السلام

... از حضرت صادق علیه السلام ... فرمود ان الله
لما خلق آدم و نفخ فیه من روحه وثب لیقوم قبل ان یتم خلقه فسقط
فقال الله عز وجل خلق الانسان عجولا ... آدم علیه السلام ...
... 
... علیهم ...

نرقوان



... 
... 
... 
... 
... 
... والعلما فرمود ان نوحا رکب السفینة فی اول یوم من رجب
فامر من معه ان یصوموا ذلک الیوم و قال من صام ذلک الیوم تباعدت عنه
النار مسیرة سنة و من صام خمسة عشر یوما اعطی مسألته و من زاد علی ذلک
زاده الله ... حضرت نوح علیه السلام ...
... 
... 
... 
السابع والعشرین منه نزلت النبوة فیه علی رسول الله صلی الله علیه و آله
و من صام هذا الیوم کان ثوابه کثواب من صام ستین شهرا ...
... 
... 
... حضرت ابراهیم علیه السلام ... فلما
کان ... اشرف علی النار ... ابراهیم علیه السلام
... فالتفت الی آزر فقال یا آزر ما اکرمک
علی ربک ... لابراهیم اخرج ... ولا تخف ...
ابراهیم ...
... 
... 
...

از نهایت غرابت و تعجب گفت [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] اکثر [illegible]
از [illegible] از حضرت ابو عبدالله علیه السلام منقول است ان اشد الناس بلاء الانبیاء
صلوات الله علیهم اجمعین ثم الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و نیز در [illegible] از حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام منقول
[illegible] موسی بن عمران وحی [illegible] یا موسی اتدری لم انتجبتک من خلقی
واصطفیتک لکلامی فقال لا یا رب فاوحی الله الیه انی اطلعت الی
الارض فلم اجد علیها اشد تواضعا لی منک ای موسی [illegible]
ترا از میان مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible] تواضع [illegible] فخر موسی ساجدا
وعفر خدیه فی التراب تذللا منه لربه عز وجل [illegible]
[illegible]
خضوع و ذلت [illegible] فاوحی الله الیه ارفع راسک یا موسی وامرر یدک
موضع سجودک وامسح بها وجهک وما نالته من بدنک فانه امان من
کل سقم وداء وآفة وعاهة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فاوحی



فاوحی الله عز وجل الی موسی بن عمران یا موسی ما خلقت خلقا احب الی من
عبدی المؤمن وانی انما ابتلیه لما هو خیر له واعافیه لما هو خیر له و
انا اعلم بما یصلح عبدی علیه فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی
اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع امری [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امروز مکرر ... در میان ایشان ... حضرت خالق چه تفاوت دارد
در ایام ... از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما روایت
ان الله تعالی اذا غضب علی امة ثم لم ینزل بها العذاب غلت اسعارها
وقصرت اعمارها ولم تربح تجارها ولم تغزر انهارها ولم تزک ثمارها
وسلط علیها شرارها وحبس عنها امطارها یعنی حق تعالی هرگاه غضب کند
و از آن پس ... نزول عذاب ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
به سند ... در تفسیر ... صدوق ... از ... روایت
کرده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که چون موسی بن عمران
علیه السلام ... لما حضره اجله واستوفی مدته وانقطع اکله اتاه ملک
الموت فقال له السلام علیک یا کلیم الله فقال موسی وعلیک السلام من
انت فقال انا ملک الموت قال ما الذی جاء بک قال جئت لاقبض
روحک یعنی چون زمان زندگانی فرزند عمران به پایان رسید ... [illegible]
... ملک الموت ... گفت السلام علیک یا کلیم الله ... [illegible]
ملک الموت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
[illegible]



در غضب الهی ...

کیفیت ارتحال موسی علیه السلام



طور سینا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... سمعت ... کلام
ربی جل جلاله ... [illegible]
... فاوحی الله الی ملک الموت لا تقبض روحه حتی یکون
هو الذی یرید ذلک فخرج ملک الموت ... [illegible]
ملک الموت ... قبض روح موسی ... [illegible]
ملک الموت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
برجل وهو یحفر قبرا فقال له الا اعینک علی حفر هذا القبر فقال له الرجل
بلی فاعانه حتی حفر القبر وسوی اللحد ثم اضطجع فیه موسی بن عمران
لینظر کیف هو فکشف له الغطاء فرای مکانه من الجنة فقال یا رب
اقبضنی الیک ... [illegible]
... [illegible]
... آن قبر ... موسی بن عمران ... [illegible]
... [illegible]
... فقبض ملک الموت روحه
مکانه ودفنه فی القبر وسوی علیه التراب وکان الذی یحفر القبر
ملکا فی صورة آدمی وکان ذلک فی التیه فصاح صائح من السماء
مات موسی کلیم الله فای نفس لا تموت ... ملک الموت
روح موسی صلوات الله علیه ... [illegible]
... فرشته بود در صورت آدمی ... [illegible]
... موسی کلیم الله ... [illegible]

بیان ...

حدثنی ابی عن جدی عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه
و آله سئل عن قبر هود این هو فقال عند الطریق الاعظم عند
الکثیب الاحمر پدرم از جدم از پدران صلوات الله علیهم از این حدیث روایت کرده اند از اول اخبار
صالح و هود آنکه پرسیدند قبر هود در کجاست فرمود در طریق اعظم نزد تل ریگ سرخ
معلوم باد که مفید و فضیلت هود علیه السلام و مدفن شریفش در تواریخ مسطور است و در نام خبر
واحادیث بسیار مذکور است که نوح و هود و صالح علیهم السلام خوشنود بودند از اولوا
العزم ... و از خدا خواستند که بر ایشان رحمت کند و ... [illegible]
حیات که خدا ... بر ایشان ... تبلیغ ادا کرد و ... [illegible]
گوشه و ... از روی ذلت رضا شد و رضای او بود ... [illegible]
و هر وقت نوبت ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از محمد بن جعفر ... از حضرت صادق علیه السلام روایت است که بینا ابراهیم خلیل الرحمن
علیه السلام فی جبل بیت المقدس یطلب مرعی لغنمه اذ سمع صوتا فاذا هو
برجل قائم یصلی طوله اثنا عشر شبرا فقال له یا عبد الله لمن تصلی قال لاله
السماء فقال له ابراهیم هل بقی احد من قومک غیرک قال لا قال فمن
این تاکل قال اجتنی من هذا الشجر فی الصیف وآکله فی الشتاء قال فاین
منزلک قال فی ذلک الجبل در آن حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در کوه بیت
المقدس در طلب چراگاه ... صدای ... [illegible]
مردی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

عضنی بما



عضنی بما اجتنی علیه آن آب بود ... [illegible]
روز ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ای الایام اعظم فقال له العابد یوم الدین یوم یدان الناس بعضهم من
بعض ... پس ... ابراهیم ... کدام روز بزرگتر و عظیم تر است عابد گفت
یوم الدین ... [illegible]
چون حضرت ابراهیم علیه السلام ... [illegible]
دست ... [illegible] فقال
له وما تصنع بدعوتی فوالله ان لی لدعوة منذ ثلاث سنین ما اجیبت
فیها بشیء ... [illegible]
دعا ... [illegible]
دعای ... [illegible]
... ان الله اذا احب عبدا احتبس دعوته لیناجیه ویسأله ویطلب الیه واذا ابغض عبدا عجل
له دعوته او القی فی قلبه الیأس منها ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] فقد استجاب الله لک انا ابراهیم خلیل
الرحمن ... [illegible]
بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]

راقم حروف کمینه ... [illegible] ... و آن خبر [illegible]
قال از روی حکمت و مصلحت [illegible] ... ملاقات [illegible]
از تعلیم الدین [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... حضرت صادق از پدران بزرگوار خود [illegible]
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین قال لمّا اراد
الله تبارك وتعالى قبض روح ابراهيم عليه السلام اهبط الله
ملك الموت فقال السلام عليك يا ابراهيم قال وعليك السلام
يا ملك الموت أداعٍ أم ناعٍ قال بل داعٍ يا ابراهيم فاجب قال ابراهيم
هل رأيت خليلاً يميت خليله ... [illegible] قبض روح ابراهیم
علیه السلام ... ملک الموت ... [illegible]
ابراهیم ... [illegible] ... ملک الموت ... قبض روح ... [illegible]
[illegible] ... ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم ... قبض روح ... [illegible]
الموت ... [illegible] ... خداوند جلاله ... [illegible]
[illegible] ... خداوند جل جلاله ... ملک الموت
[illegible] ... هل رأيت خليلاً يكره لقاء حبيبه انّ
الحبيب يحبّ لقاء حبيبه ... [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] ... ملاقات ... [illegible]
[illegible] ... حضرت صادق صلوات الله علیه ... اوحى الله عزّ و
جلّ الى داود عليه السلام يا داود بي فافرح وبذكري فتلذّذ وبمناجاتي
فتنعّم فعن قليل اُخلي الدار من الفاسقين واجعل لعنتي على الظالمين
خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السلام ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

در روضات ابراهیم علیه السلام

حکایت ... داود علیه السلام





[illegible] ... شیخ طوسی علیه الرحمة از ابو بصیر [illegible]
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... یوسف علیه السلام ... [illegible]
[illegible] ... زندان ... [illegible]
الذنوب قد اخلقت وجهي عندك فلن ترفع لي اليك صوتاً فانا اتوجّه
اليك بوجه الشيخ يعقوب ... [illegible]
[illegible] یعقوب ... [illegible]
[illegible] ... اقول اللهم بالله ... [illegible]
علیه السلام ... یعقوب و یوسف ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... یوسف علیه السلام ... [illegible]
[illegible] شیخ طوسی علیه الرحمة ... از حضرت ابی عبد الله علیه صلوات الله ... [illegible] ان سليمان
عليه السلام لمّا سلب ملكه خرج على وجهه فضاف رجلاً عظيماً فاضافه واحسن
اليه قال ونزل سليمان فيه منزلاً عظيماً لما رأى من صلاته وفضله قال فزوّجه
ابنته فقالت له بنت الرجل ما رأيت منه ... يا أبت انت ...
اطيب ريحك واكمل خصالك لا اعلم فيك خصلة اكرهها الا انك ...
الى ... [illegible] ... على ساحل البحر فاعطاه السمكة
الى ... فشق بطنها ... سلیمان علیه السلام ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلیمان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... انگشتر سلیمانی ... [illegible]

حکایت ... یوسف علیه السلام

حکایت ... سلیمان علیه السلام

حکایت ... علیهما السلام

غیبت بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود قال عیسی بن مریم لاصحابه تعملون
للدنیا وانتم ترزقون فیها بغیر عمل ولا تعملون للآخرة وانتم لا ترزقون
فیها الا بعمل ویلکم علماء السوء الاجرة تاخذون والعمل لا تصنعون یوشک
رب العمل ان یطلب عمله ویوشک ان تخرجوا من الدنیا الی ظلمة القبر
کیف یکون من اهل العلم من مصیره الی آخرته وهو مقبل علی دنیاه وما
یضره اشهی الیه مما ینفعه عیسی بن مریم علیهما السلام ... بسیار ...
کار میکنید ... برای دنیا ... و ... آخرت ...
... در آخرت ... آن ...
... و ... بعمل ...
اجرت ... میگیرید ...
... دنیا ... و ... از ...
... بعلت ... و ...
و ... با ...
آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ان دانیال کان فی زمن ملک جبار عات اخذه فطرحه فی جب وطرح معه السباع
فلم تدن منه ولم تجرحه فاوحی الله الی نبی من انبیائه ان ائت دانیال بطعام
قال یا رب واین دانیال قال تخرج من القریة فیستقبلک ضبع فاتبعه فانه
یدلک الیه فاتت به الضبع الی ذلک الجب فاذا فیه دانیال فادلی الیه
الطعام فقال دانیال الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره والحمد لله الذی
لا یخیب من دعاه الحمد لله الذی من توکل علیه کفاه الحمد لله الذی من
وثق به لم یکله الی غیره الحمد لله الذی یجزی بالاحسان احسانا وبالصبر
نجاة ... هر کس ... و ... طلب ... بزرگ ...
دانیال علیه السلام ... سلطانی ... آنحضرت ...
در ... دانیال ... بسبب ... پیغمبران ...
و ... از پیغمبران ... دانیال ...



بر عرض کرد ... دانیال ... فرمود ... که ...
... دانیال ... آن پیغمبر ...
... دانیال ... طعام ... دانیال ...
... و ... بسیار ...
... فرمود ... ایشان ...
... که ... فرمود ...
و ... که ...
... از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود ابی الله الا
ان یجعل ارزاق المتقین من حیث لا یحتسبون والا تقبل لاولیائه
شهادة فی دولة الظالمین ... ارزاق ...
... و ...
... حضرت ...
صلوات الله علیه ... فرمود قال ایوب النبی علیه السلام ...
کیف ابتلیتنی بهذا البلاء الذی لم تبتل به احدا فوعزتک انک لتعلم
انه ما عرض لی امران قط کلاهما لک طاعة الا عملت باشدهما علی بدنی
ثم ... فصل ذلک بک یا ایوب قال فاخذ التراب ووضعه علی
رأسه ثم قال لک العتبی یا رب ... ایوب پیغمبر علیه السلام ...
... بلا ...
...
... آن ...
... ایوب ...
... آن ... ایوب ...
... از آن ...
و ... و ...
... از حضرت ... علیه السلام ...

خداوند تعالی پیغمبر ایشان بتوسعه با نکبت در حضرت ایشان از ضعف و ناتوانی شکایت کرد فاوحی
اللّه عزّ وجلّ إلیه أنّ النّصر یأتیک بعد خمس عشر سنة خدا را قائل بود پس
فرمود که هفده سال دیگر فرزندان و نصرت بعد از پس آن پیغمبر ایشان را بشکر و نمود خداوند عزّ و
وجلّ ایشان ... که ... بر زمین قال دهم الحال از ضعف و قتل ... نجات
گفته در جواب فرمود خداوند تعالی بر ... پس از ... تا هفده سال نصرت در بیع ... 
گفته ... لا حول ولا قوة الا باللّه ... و از ... پیغمبر دو ...
بیت ... قال فاتاهم اللّه النّصر فی سنتهم تلک لتفویضهم الی اللّه
و فرمود خداوند تعالی در ... بنی اسرائیل ... که تفویض نمودن ... گفته
ما شاء اللّه لا حول ولا قوة الا باللّه و در کتاب کمال الدین صدوق علیه الرحمة مسطور است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که انّ اللّه عزّ وجلّ اوحی الی نبیّ من انبیاء بنی اسرائیل
ان احببت ان تلقانی غداً فی حظیرة القدس فکن فی الدنیا وحیداً
غریباً مهموماً محزوناً مستوحشاً من الناس بمنزلة الطیر الواحد الذی
یطیر فی ارض القفار و یأکل من رؤوس الاشجار و یشرب من ماء العیون
فاذا کان اللیل اوی وحده و لم یأو مع الطیور استأنس بربه و استوحش
من الطیور خداوند عزّ وجلّ به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرمود که اگر خواهی
فردا در حظیره قدس ملاقات من کنی در دنیا تنها و غریب و اندوهناک و ترسان
باش و از مردم وحشت داشته باش مانند مرغ تنها که در زمین بی آب و گیاه پرواز کند و از سر درختان بخورد و از آب چشمه ها بیاشامد
و چون شب درآید تنها به آشیانه خود رود و با مرغان نزول نکند و با پروردگار خود
انس گیرد و از مرغان وحشت داشته باشد در کتاب ... از حضرت صادق علیه السلام
منقول است ... گفت ... تا آدم ... 
... پسر خود ... و اول ... حضرت ...
... حرص ... آدم علیه السلام ...
از ... حرص ... از رضوان ...
در آن کتاب منقول است ... خداوند ... روز قیامت



دعای ... از ... بایر
در ... و حرص
در ... سلمان



یقولون ... او ... از زوجه ... سلطان ... و آن روز ... که خدا ... ادریس ... در ایام حیات
او بود و در ... که در صحبت ... بود و هم در آن کتاب از آن حضرت ... ادریس
خبر داد ... نبود در ... ابلیس ... نبوده بود ... خلق کرده و آدم ... از قبیله ...
تو ... ابلیس ... گفت ... خداوند ... در قرآن ... فرموده است ... ابلیس ... کتاب ...
خلق نکرد آدم ... خداوند ... آنکه او ... آفریده ... بر ... دو ...
پس ... از آن ... از ... آفریده و آن ...
از ... در روایت دیگر ... مخلوق ... آفریده شده ...
... غالب بود ... از ... طاوس ... از صحف ادریس
علیه السلام ... مسطور است ... روز ... ادریس ...
در ... آن ... از ... که ... و غیر آن ... در
شرح ... و ... آن حضرت خاتم الانبیاء ... در ... کار ... 
از ابن ... از حضرت صادق علیه السلام روایت است که اذا دخلت الکوفة فأت مسجد السهلة
فصلّ فیه واسأل اللّه حاجتک لدینک ودنیاک فانّ مسجد السهلة بیت
ادریس النبی علیه السلام الذی کان یخیط فیه ویصلّی فیه ومن دعا اللّه بما احبّ
قضی له حوائجه ورفعه یوم القیمة مکاناً علیّاً الی درجة ادریس علیه السلام و
اجیر من مکروه الدنیا ومکاید اعدائه ... چون ... مسجد سهله ... و در آن
مسجد نماز بگذار و از خدا ... دنیا ... بخواه ... که خانه ادریس پیغمبر
علیه السلام است ... و نماز ... و هر کس ... از خدا
بخواهد ... علیه السلام ...
... و از ... نبوت ... در حیات القلوب مسطور است
حضرت صادق علیه السلام فرمود ... نوح ... 
که ... نوح علیه السلام ... ذراع و عرض آن ... ذراع و عمق
... طواف کرد ... کعبه ... 
... و از ... حضرت صادق
علیه السلام فرمود ... نوح علیه السلام الفی سنة وخمسمائة سنة منها ثمانمائة

در ... ادریس ...
در ... پیغمبر
در ... از ...

سنة وخمسون سنة قبل ان يبعث والف سنة الا خمسين عاما وهو في قومه
يدعوهم ومائتين عام في عمل السفينة وخمسين عاما بعد ما نزل من السفينة و
نضب الماء فمصر الامصار واسكن ولده البلدان ثم ان ملك الموت جاءه
وهو في الشمس فقال السلام عليك فرد عليه نوح عليه السلام وقال له ما جاء بك
يا ملك الموت فقال جئت لاقبض روحك فقال له تدعني اتحول من الشمس
الى الظل فقال له نعم فتحول نوح عليه السلام ثم قال يا ملك الموت فكان ما مر
بي في الدنيا مثل تحولي من الشمس الى الظل فامض لما امرت به فقبض روحه
عليه السلام حضرت نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وابن [illegible]
قوم [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم اني اشهدك انه ما اصبح او امسى بي من نعمة في
دين او دنيا فمنك وحدك لا شريك لك لك الحمد ولك الشكر بها
علي حتى ترضى وبعد الرضى [illegible]
[illegible] قوم هود عليه السلام [illegible]
سنة وقد كانوا يعبدون بالقحط ثلث سنين ثم دعوا الله عليه فلما

دعای نوح علیه السلام

[illegible] علیه السلام

راو ذلیده



ثم ان اولئك بعثوا وفدا لهم الى جبل مكة وكانوا لا يرون [illegible] ليستسقوا
فرفعت لهم ثلث سحابات فقالوا هذه هي التي [illegible]
واختاروا الثالثة التي فيها العذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال الله [illegible]
في الخوة [illegible] فاخرجوا الناقة بعينها فاخرجها الله تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صالح علیه السلام [illegible]
غاب عن قومه زمانا وكان يوم غاب كهلا حسن الجسم وافر اللحية ربعة
من الرجال فلما رجع الى قومه لم يعرفوه وكانوا على ثلث طبقات طبقة جاحدة
لا ترجع ابدا واخرى شاكة واخرى على يقين [illegible] صالح علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

هفتم [illegible]

حکایت [illegible] صالح علیه السلام

ازآن گروه صالح را انکه دو سه طبقه شدند یک طبقه منکر شده بودند او شدند دیگر گفتند [illegible]
[illegible] و طبقه دیگر بر یقین [illegible] دیدند و چون آن
حضرت باز گشت ازیشان یک طبقه و [illegible] آمد و قوم صالح انجا
[illegible] صالح [illegible] صورت و [illegible] صالح [illegible]
[illegible] در [illegible] راه [illegible] داشت [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] قوم صالح [illegible] گفتند [illegible]
صالح [illegible] صورت [illegible]
[illegible] قوم صالح [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] ذلک الذین استکبروا وهم الشکاک
والجحاد انا بالذی آمنتم به کافرون دراین وقت [illegible]
گفتند [illegible] کافرم [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] از زمین [illegible]
[illegible] صلوات الله علیها در
این [illegible] صالح [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم [illegible]
و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است که [illegible]
من الخلافة فقال لها سارة وان ابراهیم اشتاق الیه فرکب حمارا فاخذ
علیه سارة ان لا ینزل حتی یرجع ابراهیم علیه السلام از [illegible]
[illegible] ابراهیم صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] سارة علیها السلام [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] وقت [illegible]

حکایت ابراهیم علیه السلام

ادبار



ادبار کفار [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اذا جاء [illegible] فقالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا
[illegible] ان هذا لشیء عجیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سارة [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمت الله [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اذا جاء [illegible]
[illegible] وهذا بعلی شیخا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام
[illegible] سارة علیها السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام سارة [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام
[illegible]

سلام بر آنکه نمود بیان و حجت بشر و منفعت شیوع این است و از زبان حضرت امام جعفر علیه السلام
اسمعیل بوده و آنحضرت فرموده که [illegible] فانه آیه شریفه و
فدیناه بذبح عظیم [illegible] اغلب علما [illegible] میگویند که
اسحق بوده و ذبیح [illegible] و در [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
خبر دلالت [illegible] از حضرت امیر علیه صلوات الله [illegible] حضرت
یعقوب [illegible] مکتوب [illegible] اهل بیت نبی فقد ابتلی ابونا ابراهیم بالنار
فوقیه الله و ابتلی ابونا اسحق بالذبح [illegible]
که اسحق بوده [illegible] ذبح [illegible]
[illegible] ذبیح [illegible]
[illegible] ذبیح [illegible]
[illegible] ابن الذبیحین [illegible] ذبیح [illegible]
حضرت عبد المطلب علیه السلام [illegible] اسحق بوده ذبیح [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] قوم لوط [illegible] جبرئیل
[illegible] لوط علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] حضرت لوط
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال جبرئیل لا تعجل علیهم حتی یشهد علیهم ثلث مرات فقال جبرئیل
هذه واحدة [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] از خلق خدا [illegible] جبرئیل [illegible]

حکایت لوط علیه السلام

گواهی



[illegible] آنکه [illegible] لوط [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] لوط [illegible]
[illegible] لوط [illegible] زن لوط [illegible]
[illegible] اقبلوا یهرعون حتی جاؤا الی الباب [illegible]
[illegible] لوط
[illegible] فقال لهم یا قوم اتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید [illegible]
[illegible]
[illegible] لوط علیه السلام [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] لوط [illegible] لوط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] لوط [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] فطمسنا اعینهم [illegible] جبرئیل لوط [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] لوط [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] لوط [illegible] ثم اقتلعها یعنی المدینة جبرئیل
بجناحه من سبع ارضین ثم رفعها حتی سمع اهل السماء الدنیا نباح الکلاب و
صراخ الدیوک ثم قلبها وامطر علیها وعلی من حول المدینة حجارة من سجیل
پس جبرئیل [illegible] از طبقه هفتم زمین [illegible]
[illegible]

ملاقات ذوالقرنین

وضاحت بر انتهاء والاقصی سنگ و نقطه بار در کتاب الاخفا از عالی حضرت جعفر
صادق علیه السلام مروی است که ان ذا القرنین لما انتهی الی السد جاوزه فدخل فی الظلمات
فاذا هو بملک قائم علی جبل طوله خمسمائة ذراع فقال له الملک یا ذا القرنین
اما کان خلفک مسلک فقال له ذو القرنین من انت قال انا ملک من ملائکة
الرحمن موکل بهذا الجبل فلیس من جبل خلقه الله عز و جل الا وله عرق الی
هذا الجبل فاذا اراد الله عز و جل ان یزلزل مدینة اوحی الیّ فزلزلتها و ذو
القرنین به سد رسید از سد بگذشت و در ظلمات درآمد ناگاه فرشته بر سر کوهی ایستاده دید که پانصد
ذراع دراز بود گفت آن فرشته یا ذا القرنین [illegible] در خلف تو راهی
نبود [illegible] ذو القرنین گفت تو کیستی گفت از فرشتگان خداوند رحمن
و موکل بر این کوهم هر کوهی که خدا آفریده رگی از آن به این کوه پیوسته است و چون
خداوند عز و جل خواهد شهری را بلرزاند به من وحی فرستد تا بلرزانم [illegible]
در حقیقت القلوب از حضرت صادق علیه السلام مروی است [illegible] ذوالقرنین صندوقی از آبگینه ساخت
و [illegible] در آن [illegible] بنشست و [illegible] از دریا فرا رسید در آن صندوق
بنشست و ریسمانی بر آن ببست و [illegible] صندوق [illegible] در آورد و [illegible]
[illegible] اگر حرکت ندادم [illegible] مرا به دریا فرو برد [illegible] روز در دریا فرو رفت
[illegible] دست [illegible] و گفت ای ذا القرنین [illegible]
[illegible] در دریا [illegible] در جای [illegible] ذو القرنین
این موضع [illegible] نوح علیه السلام در ایام طوفان [illegible] و [illegible]
[illegible] این موضع [illegible] در دریا [illegible] ذو القرنین
این [illegible] حرکت [illegible] نظر [illegible]
[illegible] زمین [illegible] طول [illegible]
[illegible] روز در دریا [illegible]
علیه السلام [illegible] قطره از قطرات [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] و [illegible] اسرار [illegible]

اولیاء

تحقیق در باب [illegible]



اولاد صالح [illegible] تا اگر [illegible] جاوید [illegible]
بسیار و این کرات وسیعه [illegible] کوچکتر و ضعیفتر از زمین است [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] این کتاب [illegible] و خوارق و علم جدید [illegible]
[illegible] طول [illegible] این [illegible]
دریا و [illegible] ذوالقرنین [illegible] عجیب [illegible]
و از [illegible] این [illegible]
علیهم [illegible] و ولایت و تصرفات [illegible] امام [illegible]
آن [illegible] نبوت [illegible]
و در [illegible] و [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible] نبوت [illegible]
[illegible] نبوت [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] و علامات نبوت [illegible]
[illegible] در حقیقت القلوب [illegible]
ذوالقرنین [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] و اولوا العزم [illegible]
[illegible] در کتاب الاخفا [illegible] حضرت ابراهیم [illegible] ذا القرنین [illegible]
[illegible] عظم [illegible] سبحان من هو باق لا یفنی سبحان
من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ لا یسقط سبحان من هو بصیر لا یرتاب
سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان من هو ملک لا یرام سبحان من هو عزیز لا
یضام سبحان من هو محتجب لا یری سبحان من هو واسع لا یتکلف سبحان من هو
قائم لا یلهو سبحان من هو دائم لا یسهو در کتاب الاخفا [illegible]

[illegible] ذوالقرنین

[illegible] علیه السلام

و حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود ان یوسف اتاه جبرئیل علیه السلام فقال له یا یوسف
ان رب العالمین یقرئک السلام و یقول لک من جعلک احسن خلقه قال فصاح
و وضع خده علی الارض وقال انت یا رب ثم قال و یقول لک من اخرجک من
الجب بعد ان طرحت فیها و ایقنت بالهلکة قال فصاح و وضع خده علی الارض
ثم قال انت یا رب جبرئیل گفت بیوسف علیه السلام باید گفت ای یوسف پروردگار عالمیان
سلامت میرساند و میگوید کدام کس ترا نیکوترین آفریدگان گردانید یوسف فریاد برکشید و روی
خود را بر خاک تضرع گذاشت و گفت توئی ای پروردگار من جبرئیل گفت خداوند
میفرماید کدام کس ترا از میان برادران تو محبوب پدرت گردانید یوسف علیه السلام فریاد برکشید و
روی خود را بر زمین گذاشت و گفت توئی ای پروردگار من جبرئیل گفت خدا
میفرماید کدام کس ترا از چاه بیرون آورد از آن بعد که ترا در چاه انداختند و یقین کردی
بهلاکت یوسف فریاد برکشید و روی خود بر خاک نهاد و گفت توئی
ای پروردگار من جبرئیل گفت پروردگار تو عقوبت از برای تو مقرر فرموده است زیرا که استغاثه
به غیر او کردی پس چند سال در زندان ماند و یوسف چند سال در زندان زیست
و چون آنکه مدت باشد در زندان برآید روح و فرمود که آنحضرت بعد از این کار
و روی خود بر زمین گذاشت و عرض کرد اللهم ان کانت ذنوبی قد
اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب پس خداوند او را فرج داد و از زندان نجات بخشید
و در حدیث حضرت صادق علیه السلام منقول است که امام این دعا بخوانید و بگوئید
این دعا بخوانید و بگوئید اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی
اتوجه الیک بوجه نبیک نبی الرحمة صلی الله علیه و آله و علی و فاطمة
و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام و این دعا را حضرت یوسف علیه السلام
فرا گرفت و در حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت است که یوسف علیه السلام با جبرئیل
که در چاه جبرئیل در چاه بر آنحضرت نازل شد و گفت ای کودک کیستی و آنچه
یوسف گفت برادران مرا در چاه انداختند پس جبرئیل
... جبرئیل گفت ای کودک ... جبرئیل گفت این دعا را بخوان

دیگر بخوان

ان ربک یقرئک السلام و یقول لک من اخرجک من الجب فصاح و وضع خده علی الارض و قال انت یا رب

دعای یوسف در زندان



دیگر بخوان این دعا را اللهم انی اسألک بان لک الحمد کله و لک المن کله لا
اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام صل علی محمد
و آل محمد و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من
حیث لا احتسب پس یوسف علیه السلام این دعا را خواند پس خداوند او را فرج داد
و داد از برای او مملکت و سلطنت مصر را از آنجا که یوسف گمان نمیکرد و علی
فرمود و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آنحضرت در زندان دعا
میگوید اللهم ان کانت الخطایا و الذنوب قد اخلقت وجهی عندک فلن ترفع
لی الیک صوتا فانی اسألک بک فلیس کمثلک شیء و اتوجه الیک
بمحمد صلی الله علیه و آله نبی الرحمة یا الله یا الله یا الله و این دعا را
مطور است و در حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت است که یعقوب
بکمرتبه نوبت و فرمود چون یعقوب که مرده بود پس از آن فرمود جبرئیل در زندان
بر یوسف نازل شد و گفت بگو این اللهم تو و حق تو از آنچه که و ترا از زندان
میدهم تو از حضرت خدا بحق محمد و اهل بیت او مسئلت کن تا تو فرج بخشد یوسف
عرض کرد خداوندا سؤال میکنم از تو بحق محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله که زود برای من
فرج و از آن محنت و بلا مرا نجات بده فرج و رحمت بر من پس جبرئیل گفت ای صدیق تو
بشارت خدا تو را بهره رسانید و تا سه روز دیگر ترا از زندان بیرون میآورد
سلطنت مصر و اهل مصر را بتو بخشید و کافر مصر بخدمت تو آرند و بپا دارند
و برادرانت به نزد تو آیند بتوسط آن ... بشارت ای صدیق ما تو برگزیده خدائی
برگزیده خدا ... و دختر سلطان که در زندان بسیار روزی فرمود الوالد اخی
علیه و آله فرمود از قبل رحم عالم کفر بود تا زمان فرعون ... یوسف علیه السلام
نزد مردم آن مصر آمد و دید در آنجا دلتنگ مردند زلیخا آن
فرعون آمد و عرض کرد که مردم از تنگی در امان داد تا خبر عجب او خواهد (بود)
برای از بهر تو بازگویم فرعون او را پادشاهی بخشید تا آنکه در مجلس
فرعون نشست و از جان رفته از ... فرعون ... بزد
حکم که از مصر گشت و ... بخوانند از یوسف او را



بتقدیر حضرت یعقوب

حکایت از زنان

شنیده‌ام از حق نیز دروغ گفته معبود از فرعون با یوسف گفت که آیا که یوسف سیر اولاد تو است
پس فرعون با یلدام یعقوب از اسباط جمع یعقوب بعضی فرعون که فرعون بود با که یونس حضرت
ابراهیم را بود میسر دختر گفت فرعون ای حضرت بود که دیده دو تهدید طلب فرزندیم
از یوسف در حقیقت اکثر ولایت آنکه از یعقوب رسید چند سال از عمرت بگذشته است
دعوی کرد و سیصد و بیست سال عمر گفت دروغ بگوید یعقوب بگفت و بخش عمر پدر فرعون
بسیار کم اید میرسد از یعقوب رسید از تخم جدیه بر تو بگذشته است فرعون
بگفت و بیست سال عمر گفت دروغ بگوید یعقوب بعضی که خداوند از دروغ بگوید و قسم بر حق
فرزندید بهاء رحمت آن که عادت با تمام اینها که فرزند تنه فرعون بود با عظیم در
دل یعقوب یعقوب گفت مرد بود که هم نفرین بکن به خدا که دعا کن خداوند تو
میرسد با ای اداره بکوه از یعقوب دعا کرد آسمان را گشت عادت گفت سی امروز
با ابراهیم خلیل الرحمن در فلان زمان دیده‌ام از او شنیده‌ام و سن او از آن شما بزرگتر
یعقوب فرمود آنکس بود تو دیدی فرزند پدرم تو اسحق بود دیده بعضی عمرش کوتاه
تو گشت فرمود یعقوب اسحق پسر ابراهیم خلیل الرحمن است عالم گفت شنیده‌ام که
فرعون اسحق بود دیده‌ام فرعون گفت هرچه راست گفته و نیز در کتاب مسطور است از حضرت
صادق علیه السلام با تو رسید حضرت ایوب علیه السلام بود عاقبت بلاد ایوب
بود هفت سال از پیش نظر افکنده پس از آن نظر بانی شما که آن بود و بعضی گفته‌اند که او
فرزندان سیصد هزار بدنه هواید بود تمت بود عاقبت که مستوجب زن و اولاد و خدمت‌گزار
و تمام اینها از عهده کم است پس خداوند ...دید و ... از یک کوه که بر کرد به
زمین بالا رفت و از آن کسانی که به پس ایوب که از زنگ سرگرم بر زمین نشسته
و از آن پس عوض آنچه برفت از دارائی بر این موضع جهانی بر کید از آن که
این دانه بود از برکت آن حضرت هم رسید و نیز از آن حضرت منقول است که
تا آخر بلا مستبعد گردد او ... از او بود زوال عقد
طرف شد خود مستبعد بر او ... ایوب بود و خداوند حکم کرد شیطان را بر او
و فرزندان او را بر او مسلط گردانید او بود بر عقل او مسلط نه
و عقل هر بود از هر کار بگذشت و به صواب تنها خدا را ... بر تسلیم بسته

حکایت ایوب علیه السلام





و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ابلیس روزی ایوب را دید
در او چون نعمت عطا فرموده بود شکر بسیار برای او گفت شیطان عرض کرد الهی بلا بر او
مسلط گردان تا شکر نگوید پس خداوند او را بر شتران و غلامانش مسلط کرد و بجز
غنم ... بر او بلا کرد پس آن غنم ... ایوب علیه السلام آمد و عرض کرد ای ایوب
تمام شتران و غلامان تو ... پس ایوب فرمود الحمد لله الذی اعطاه و الحمد لله الذی اخذه
پس خداوند بود رحمت عطا کرد و هرچه خداوند بود از زرع و کشت و ملکش و فرزندانش
فقال الشیطان ان خیله تعجب الیه فسلط علیها فلم یبق منها شیء الا هلکت ابلیس
خبر آورد صبر بود ... ایوب ... بعضی از اسباب ...
در آن وقت و آنکه مستغفر ... بر آن مسلط گردانید ... ایوب عرض کرد
بار الها ... ...
و فرزندان و ... نه او بود ... هلاک ... و حضرت ایوب در زوال ...
و پس خداوند به زوال ... پس ... الله ...
و بدن ... بود ... خداوند ... فاتاه جماعة فقالوا یا ایوب
ما نعلم احدا من الناس فی انفسنا و لا اخر علانیة عندنا فلعل هذا
لشیء کنت اسررته فیما بینک و بین ربک لم تطلع علیه احدا از ...
بعضی از دوستان ایوب ... ای ایوب ... یکی از مردم ... قلوب
... ... درحق تو ... بلا
و ... بلا ... بود ...
تو بلکه برای آن ... معصیت ... خدا ... را آه
... بیماری ... فدعا ربه فشفاه الله
قال ... ما کان له من قلیل او کثیر فی الدنیا ...
... خداوند ... آن ... که ...
خداوند ... ... تمام اموال او ... در این جا
... بود ... حضرت صادق علیه السلام
از این خدای ... بر ... ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة ... آن حضرت فرمود الذین کانوا

ملا توا آن بعضه دانسته کرده بعضه و در روایت دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود
ما سَئَلَ ایوبُ علیه السلام العافیةَ فی شیءٍ من بلائه و در همه ایوب علیه السلام و هر بلا بود
در حضرت احدیت مسئلت عافیت نکرد نیز بجهت اتصاف رضا است و چون [illegible] انبیا معروف است که
اصح و اوثق [illegible] ایوب علیه السلام چنانکه خبر [illegible] و نقله [illegible] از [illegible] تفسیر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] صحبت [illegible] این باب تواند بود چه [illegible] آن خبر [illegible]
زیرا که مقام رضا و تسلیم که فوق رتبه پیغمبران عظیم دانسته صلوات الله علیهم اجمعین است از [illegible]
که خدا [illegible] بخواهد و هرگاه [illegible] آن [illegible] خدا [illegible] بخواهد [illegible]
و [illegible] سالم [illegible] را بخواهد [illegible] بخواهد و [illegible] بخواهد [illegible]
بخواهد [illegible] ایوب [illegible] را بخواهد [illegible] آن [illegible]
[illegible] از این [illegible] در حدیث حضرت باقر علیه السلام
و [illegible] جابر [illegible] آن [illegible] حضرت این [illegible]
[illegible] صبر و رضا و [illegible] آنحضرت [illegible] و اکفار [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و [illegible] تواند [illegible] آن واقف [illegible]
[illegible] بحار الانوار از [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
ایوب علیه السلام [illegible] بیت [illegible] موجب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و ضعف ظاهر آنحضرت [illegible] در حضرت احدیت [illegible]
[illegible] الانبیاء ثم الامثل فالامثل [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایوب [illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] و مطلوبیت [illegible]

علیهم السلام



علیهم السلام [illegible] در آن [illegible] و اوثق است و چگونه
تواند بود [illegible] بشود اگر باشد چگونه [illegible]
[illegible] و چگونه [illegible]
مطلوب قلوب [illegible] قلوب [illegible]
[illegible] قبول قلوب [illegible]
موجب [illegible]
در [illegible]
و لطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
و سلطنت [illegible]
چه [illegible] لطف و مطبوعیت ظاهر [illegible] مطلوبیت [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] یوسف [illegible]
و نیز در [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] ان الله تبارک و تعالی ابتلی
ایوب علیه السلام بلا ذنب فصبر حتی عُیّر و ان الانبیاء لا یصبرون علی التعییر [illegible]
قال ایوب علیه السلام [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible]
[illegible] بقای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر او جایز است چه هر یکی [illegible] اینست [illegible] در [illegible]

علم داود را [illegible] علیهم السلام [illegible] زینت [illegible]

و برای [illegible] نفوس و قبول [illegible]

عموم حیوان [illegible]

و حاکم [illegible]

چه دانند [illegible]

دید [illegible]

الهی [illegible]

که هر که [illegible]

خواهش نفوس [illegible]

داخل [illegible]

عقلانی [illegible]

برای [illegible]

مبتلا گشت [illegible]

تاریک [illegible]

فروغ [illegible]

قوت [illegible]

هم [illegible] حافظ [illegible]

در وجه [illegible]

ضعف و فتور [illegible]

گردد [illegible]

قادر مطلق و خالق [illegible]

و هم در آن کتاب از [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] لم یبعث الله

عزوجل من العرب الا خمسة انبیاء [illegible] هود و صالح و [illegible] شعیب و [illegible] محمد [illegible] صلوات الله

علیهم اجمعین



علیهم اجمعین و شعیب علیه السلام [illegible] از حضرت ابی

عبد الله علیه السلام مرویست [illegible] مر موسی النبی صلوات الله علیه بصفایح الروحا علی جمل احمر

خطامه من لیف علیه عبایتان قطوانیتان و هو یقول لبیک یا کریم لبیک

[illegible] موسی پیغمبر علیه السلام [illegible]

از لیف خرما بود [illegible] قطوانی پوشیده [illegible] لبیک یا کریم لبیک [illegible]

[illegible]

قطوانیه [illegible] قطوان [illegible]

[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]

لما توجه [illegible] موسی علیه [illegible] فذهب یقتبس نارا فانصرف الیهم و هو نبی مرسل

[illegible]

[illegible] از یعقوب بن شعیب [illegible]

حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] قال الله عزوجل لموسی فاخلع نعلیک لانها کانت

من جلد حمار میت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] از حضرت [illegible]

[illegible] فاخلع نعلیک قال یعنی ارفع خوفیک یعنی خوفه من ضیاع اهله

و قد خلفها تمخض و خوفه من فرعون [illegible]

[illegible]

[illegible] از فرعون [illegible] حضرت ابی عبد الله

علیه السلام [illegible] کان بین قوله قد اجیبت دعوتکما و بین ان اخذ فرعون اربعون

سنة [illegible]

دعا [illegible] فرعون [illegible] از حضرت صادق

علیه السلام [illegible] شومة تطرد الرزق و تصفر اللون

و تغیره و تقبحه و هو نوم کل مشؤم ان الله [illegible] یقسم الارزاق ما بین طلوع

الفجر الی طلوع الشمس [illegible] تلک النومة [illegible] و السلوی ینزل علی

بنی اسرائیل من طلوع الفجر الی طلوع الشمس فمن نام تلک الساعة لم

[illegible] علیه السلام

ثواب [illegible]

یتنزل نصیبه وکان اذا انتبه فلم یری نصیبه احتاج الی السؤال والطلب
خواب صبحگاه شوم و مانع جمیع ارزاق و روزی و مورث زردی رنگ [illegible] زرد
و ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید [illegible] و هر شب را خفتن [illegible]
طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم ارزاق می‌شود پس هر که بر او خواب رود از خفتن در این وقت
[illegible] و مستور [illegible] طلوع فجر تا زمان برآمدن آفتاب [illegible]
پس هر که در این ساعت در خواب [illegible] از آسمان [illegible]
خواب [illegible] و نصیب او [illegible] سؤال کند و طلب نماید [illegible]
و هم در آن کتاب از [illegible] نقل است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند که **در بیان شیعه کروبی**
فهم الکروبیون قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش
لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لکفاهم ثم قال ان موسی علیه السلام
لما ان سأل ربه ما سأل امر واحدا من الکروبیین فتجلی للجبل فجعله دکا
کوه را که [illegible] از تجلی او [illegible] خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] و آثار [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] پس از آن که [illegible] موسی علیه السلام [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] خدا [illegible] از [illegible]
و [illegible] بر آن کوه [illegible] آن [illegible] ریزه ریزه [illegible] و هم در آن از [illegible]
ابو حمزه [illegible] که حضرت ابو عبد الله علیه السلام [illegible] در این قول خدا که واتخذ قوم
موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار [illegible]
[illegible] از [illegible] گوساله [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] پروردگار [illegible]
این گوساله [illegible] بانگ برکشید [illegible] فقال الله تعالی
یا موسی انا [illegible] موسی [illegible]
الا فتنتک تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] **حکایت موسی و خضر علیهما السلام**
[illegible] در آن کتاب از ابان بن [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]





و نیز روایت است که موسی بن عمران علیه السلام حین اراد ان یفارق الخضر علیه السلام قال له
اوصنی فکان مما اوصاه ان قال له ایاک واللجاجة او ان تمشی فی غیر
حاجة او ان تضحک من غیر عجب واذکر خطیئتک وایاک وخطایا الناس
موسی بن عمران علیه السلام چون خواست که از خضر علیه السلام مفارقت کند به خضر گفت [illegible]
[illegible] و صیت [illegible] از جمله وصیتها [illegible] موسی [illegible]
[illegible] از [illegible] خنده [illegible] عجب [illegible] از خطیئه [illegible]
[illegible] از [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] نمود [illegible] از [illegible] علم [illegible]
[illegible] این سؤال [illegible] حضرت موسی و [illegible] اولوا العزم
[illegible] خضر علیه السلام [illegible] خضر علیهما السلام [illegible]
غیر از موسی بن عمران علیه السلام [illegible] و هم در آن کتاب از فضل بن ابی قره از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام روایت است [illegible] خضر علیه السلام دیوار [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] خضر [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] یجازی الابناء بسعی الآباء
[illegible] وان [illegible] شرا فشرا [illegible]
[illegible] ومن [illegible] فراشه [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و هم در آن کتاب از عبد الله
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] سید الشهداء مناخ الراکب [illegible]
[illegible] خضر علیه السلام [illegible] و هم در آن
کتاب [illegible] حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه [illegible] کان موسی
اعلم من الخضر [illegible] خضر علیهما السلام [illegible] از حضرت صادق علیه السلام
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] پروردگار عز و جل [illegible]

پروردگارا خزانهٔ خود را به من بنما قَالَ یَا مُوسَىٰ إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فرمود خزانهٔ من این است که هرچه ایشان خیر است تو بخواهی بگو باش فوراً موجود
و حاضر در کار الانوار از شیخ المفسرین ابو الفتوح رازی ... روایت کرده که حضرت ابو عبدالله
صلوات الله علیه فرمود إِنَّ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْطَلَقَ يَنْظُرُ فِي أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَأَتَىٰ
رَجُلًا مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ فَلَمَّا أَمْسَىٰ حَرَّكَ الرَّجُلُ شَجَرَةً إِلَىٰ جَنْبِهِ فَإِذَا فِيهَا
رُمَّانَتَانِ ... موسی علیه السلام کار را در اصلاح امور عباد ... و در آن نظاره
داشت ... از جملهٔ مردمان عابد تر بود چون شب در آمد درختی را که از ...
او بود حرکت داد ... آن مرد ... بنده ... صالح ...
... از ... بود ... و ...
... تو بنده ... موسی فرمود ... زمین ...
... آن ... عابد ... گفت آن
... موسی ... عابد ...
... تو ... بنده ... از آن زمان ...
... صالح ...
... که ... موسی فرمود ...
... موسی علیه السلام از آن مرد ... عابد ...
... فلان مرد ... فلان ...
... فلان ... ذاکر لله تعالی ...
... الصلوة ...
...
... آن مرد ...
... بنده صالح ...
...
... فرمود ... موسی ...
... بود ... فرمود ...





... موسی علیه السلام ... موسی ... آن مرد گفت ...
... بنده ... گفت ... عابد ...
... آن عابد ...
... موسی ...
... آن ...
... موسی ...
... آن مرد ...
... آن ...
... زمین ...
... زمین ...
... زمین ...
... موسی علیه السلام ...
... آن ...
يَقْصُرُ عَلَىٰ بِلَادٍ ... و ...
... آن ...
صلوات الله ... موسی علیه السلام ...
بنده صالح ... آن ...
... مردمان ...
... آن بنده صالح ...
موسی علیه السلام ... آن بنده صالح ... یا رب ...
... آن ...
... تو ...
... آن ...

آن گناه را دیده‌ای موسی نمود پس حق تعالی فرمود نعم وسلّطت دوابّ الارض علی جسده وجعلت موته
لسؤاله ذلک الحاجة وجنبندهای زمین را بر بدن او مسلط کردم و مرگ او را سبب ساختم
چون از من چیزی سؤال کرد نمود دیگر از عاصی بن عیسی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که روزی حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که ای پروردگار ... فقد ان فیکم نماما فقال
یا ربّ لا اعرفه فاخبرنی حتی اعرفه فقال یا موسی عبت علیه النمیمة وتکلفنی
ان اکون نمّاما یعنی ای موسی تو بر توئی و سخن چینی کند از من عذر کسی عیب گوید که اورا
او عیب شماید و او خود شما را بر سخن چینی و او را نمیتواند دید خبر دهد که عیب گو
گفت پس چگونه ... سخن چینی کنم ... در عرض گوید پروردگار نیز مرا و عیب
احباب نمود و ده تن توبه کرد ... دریا ... قرعه کشیدند ... نام
بر آن ده تن ظاهر نشد و آن مرد نمام در میان آن جماعت بود پس از آن جماعت بود نمود
و جدا جدا کردند در میان ایشان قرعه انداختند قرعه بر آن مرد نمام واقع شد پس
پیغمبر خدا آمد و نام او را بیان کرد ... و آن مرد را قرعه بنام او بیرون آمد ... و عقوبت کرد
یا رسول الله من حبیب تو هستم ... بود تو مرا ... بخواهی ... قرعه ... نمیکردی ... پس از آن
پس به حقیقت ... باز گشتم و دیگر در آن کتاب از ... از حضرت امام جعفر
علیه السلام مرویست که موسی بن عمران علیه السلام بر مردی گذشت که دست بر آسمان
برافراشته دعا میکرد موسی از پی حاجت خود رفت و هفت روز از وی غایب شد
پس از آن بازگشت و آن مرد را دید که همچنان دست برداشته دعا و تضرع مینمود و حاجت
خود را سؤال میکرد پس حق تعالی وحی فرستاد که یا موسی لو دعانی حتی تسقط لسانه
ما استجبت له حتی یاتینی من الباب الذی امرته به یعنی حق تعالی وحی فرستاد
ای موسی اگر این بنده چندان دعا کند که زبانش بیفتد دعایش را مستجاب نمیکنم
تا آنکه از دری که ما امر کرده‌ایم بسوی ما آید و آن راه امامان بر حق است و دیگر در آن
کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چون حق تعالی موسی را
موسی الی الجبل اتبعه رجل من افاضل اصحابه حتی قال فاجلسه فی اسفل
الجبل وصعد موسی الجبل فناجی ربّه ثم نزل فاذا بصاحبه قد اکل
السبع وجهه وقطعه فحزن موسی علیه السلام بجهت مردن آن فاضل اصحاب خود

از دنبال



از دنبال حضرت موسی او بود در بین کوه ... و فرود آمد ... بر ... پروردگار عرض
کرد پس از آن از کوه ... آمد و ... بر آن شد که ... از دنبال ... پیرو آن
بخورد ... پس حق تعالی وحی فرمود ... پیرو دوری ...
که نیکو ... بود ... یاد داده که ... باشد ... در آن کتاب از حضرت
صادق علیه السلام روایت که حق تعالی بموسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که قل للملأ
من بنی اسرائیل ایّاکم وقتل النفس الحرام بغیر حق فانّ من قتل منکم نفسا
فی الدنیا قتلته فی النار مائة الف قتلة مثل قتلة صاحبه یعنی بگو بامت خود
که بپرهیزند از قتل نفس محترمه بغیر حق پس هر کس از شما در دار دنیا کسی را بکشد خدا او را
در جهنم ... بکشم ... مثل کشتن صاحب او و دیگر در آن
کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت که ... از ... پرسیدند ...
التیه الذی دعا فیه موسی علی بنی اسرائیل فکانت فی قومه ... من بنی اسرائیل کثمانیة
الف من الناس ... که در آنجا ... موسی علیه السلام در آنجا بر بنی اسرائیل نفرین
کرد ... روز و شب ... و دیگر در آن کتاب ... از حضرت
صادق علیه السلام ... از آن کوه ... موسی علیه السلام
... و دیگر در کتاب ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست ... موسی بن عمران علیه السلام ... اذا وقفت بین یدیّ
فقف موقف الذلیل الفقیر واذا قرأت التوریة فاسمعنیها بصوت حزین یعنی در
حضور من ... ذلیل فقیر ... و چون تورات بخوانی آواز
اندوهناک بخوان و دیگر در آن کتاب از ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت مکتوب فی التوریة انّ من باع ارضا او ماء ولم یضعه فی ارض وماء ذهب
ثمنه محقا در تورات نوشته است که هر کسی زمینی یا آبی را بفروشد و بها را صرف زمین و آب دیگر نکند
... عوض آن ... از ... و آب ... بیع ... و بیعه او
... و دیگر در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت که ...
موسی و هارون علیهما السلام ... بکوه طور ... جایی ...
... و ... در ... آن ... ده ... که ... بر ... و

در وفات هارون علیه السلام

آنکه در خشم جامه گذشت بعد بس بوی را اردن که اطرح ثیابک وادخل هذا البیت
والبس هاتین الحلتین ونم علی السریر جامهای خود را بکن و داخل این خانه شو و
جامه را دو در این خانه شو و بر روی این تخت بخواب ا اردن که چرا رنگ او بر خیزد از آن
گفت بخواب خداوند عالم روح شریفش را قبض کرد و بآسمان برد خانه را و آن تخت و گفت
و گفت بآسمان بردند و موسی علیه السلام بسوی بنی اسرائیل برگشته و ایشان را خبر داد
قتل او کرد اردن را بکشت و حسد برد بنی اسرائیل گفتند دروغ میگوئی تو او را
بقتل رسانیده چرا او را دوست تر میداشتند ما پس موسی علیه السلام بخدا شکایت
کرد پس خداوند ملائکه را امر کرد تا اردن را بر روی تخت از آسمان فرود آوردند در میان
آسمان و زمین بازداشتند تا بنی اسرائیل دیدند و دانستند که اردن بمرگ طبیعی مرده است
در مجلس دیگر از کتاب سند که حضرت امام جعفر الرضا علیه السلام که موسی یوشع بن نون علیه السلام
وصیت نمود و او را وصی خود گردانید و یوشع بن نون فرزندان اردن را وصی
خلیفه خود نمود و فرزندان خود را و فرزندان موسی را برای آنکه خلیفه را
از جانب خداوند عالم میکند و اختیار در آن نیست دیگر در کتاب با سند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است که حق تعالی بپیغمبری از پیغمبران خود وحی فرمود که فلان
پادشاه را خبر ده که در فلان روز ترا بمیرانم چون آن پیغمبر آن خبر را رسانید آن
سلطان زاری بسیار کرد و بدعا و تضرع کرد که خداوندا مرا مهلت ده تا فرزندان
خود بر جای خود برپا دارم و آن مقدار مهلت ده که فرزند دانا
بزرگ شود پس حق تعالی وحی فرمود که پانزده سال بر عمرش افزودم آن پیغمبر
و با او گفت چون پیغمبر آن خبر را باو رسانید آن پیغمبر گفت
خداوندا میدانی که من دروغ نگفته‌ام و این خبر را تو بمن فرمودی حق تعالی فرمود
که بگو ای بنده من تو بنده مامور بودی باید بشنوی و تبلیغ رسالت کنی
و دیگر در کتاب الفرائد از حمد بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اسمعیل که
قال الله عز و جل فی کتابه واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان
رسولا نبیا آن اسمعیل بود که صادق الوعد بود و در قرآن نام او مذکور است
الوعد و در قرآن اسمعیل بن ابراهیم نبود لکن اسمعیل بن حزقیل بود بل کان نبیا من الانبیاء

وصایت یوشع علیه السلام

حکایت پادشاه

حکایت اسمعیل صادق الوعد

عرضه



عز و جل الی قومه فاخذوه فسلخوا فروة رأسه و وجهه فاتاه ملک فقال ان الله عز و جل
بعثنی الیک فمرنی بما شئت فقال لا اسوة بما یصنع بالحسین علیه السلام یعنی پیغمبر ابراهیم فلیه
علیه السلام یعنی پیغمبری از پیغمبران خدا مبعوث خدا او را بسوی قوم او پس قوم
او را گرفتند و پوست سر و روی او را کندند پس خداوند ملکی فرستاد و بسوی او گفت
تو ساسم پس گفت چرا مراد را که با حسین ما و بسر او بکنند من صبر میکنم تا بر جد
الحسین نیز به بعث شود دیگر امیر علیه السلام فرمود دنیا اعمال بحق دنیا
درازی که بسیار جوید و ... که من حافظ بحر آخر الزمان حسنی را یا بواب
حکایت لقمان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از حضرت لقمان سؤال کرد که حضرت عز و جل و بلفظ لقمان فرموده اما والله ما اوتی
لقمان الحکمة بحسب ولا مال ولا اهل ولا بسط فی جسم ولا جمال ولکنه کان
رجلا قویا فی امر الله متورعا فی الله ساکتا سکینا عمیق النظر طویل
الفکر حدید النظر مستعبر بالعبر لم ینم نهارا قط ولم یره احد من الناس
علی بول ولا غائط ولا اغتسال لشدة تستره وعمق نظره وتحفظه فی امره
ولم یضحک من شیء قط مخافة الاثم ولم یغضب قط ولم یمازح انسانا قط
ولم یفرح لشیء اتاه من امر الدنیا ولا حزن منها علی شیء قط وقد نکح من النساء
وولد له من الاولاد الکثیرة وقدم اکثرهم افراطا فما بکی علی موت احد منهم
ولم یمر برجلین یختصمان او یقتتلان الا اصلح بینهما ولم یمض عنهما حتی تحابا
ولم یسمع قولا قط من احد استحسنه الا سأل عن تفسیره وعمن اخذه وکان
یکثر مجالسة الفقهاء والحکماء ... بخدا با خدا این حکمت را لقمان عطا کرد
... و جمال او بعد از حضرت لقمان ... و در عبادت خداوند
تعالی و بر چیزها راز داشت ... دانا بود
بسیار دقیق و تفکر طولانی ... و عبرت گرفتن از ... و تحفظ
و حفظ ... از آنچه مردم ... امور ... اطلاع ... و هرگز از
حزن خدا ... غضبناک نشد ... با هیچکس مزاح نکرد ... در
حصول امورات دنیوی ... بر کارهای دنیا ... کنند و ...

حکایت لقمان

بسیار بخوبیت فرزندان بسیار بهم رسیده و اکثر انها بمردند و لقمان بر گریه اکرام ایشان نشد بلکه بردن شتاب
سیوه ملائکه بود موجب اجر و تقدس و توشه گردد و موجب کشف [illegible] و هرگز [illegible] بر
نگذشته و ایشان در [illegible] خاصه و جهاد [illegible] بقا [illegible] اشتغال داشتند جز [illegible]
[illegible] اطلاع یافته و ایشان از هم [illegible] نگذشت و هرگز [illegible] نیکو و ملک [illegible]
از کسی نشنید جز [illegible] برسید این [illegible] از اکرام کس [illegible] و تفسیر [illegible]
معلم رحمت و جهت فقرا و ضعفا و علما [illegible] فرستاده و بر [illegible] کاران و سایر [illegible]
سلاطین بسیار رسیده از همه ایشان عبرت گرد آنگاه بر احوال [illegible] فنا [illegible] از آنچه
بایشان [illegible] شده [illegible] وقت میکرده و ترحم [illegible] و بر ملوک [illegible] نموده [illegible]
[illegible] احسان [illegible] شده و از ایشان عبرت میگرفت و از [illegible]
حالات و [illegible] و اخلاق [illegible] خبر [illegible] در خاطر [illegible] نفس
غالب [illegible] تا [illegible] شیطان مجتنب [illegible] و کان [illegible]
قلبه بالتفکر و یداری نفسه بالعبر و کان لا یضحک الا فیما یعنیه فلذلک
اوتی الحکمة و منح العصمة و ان الله تبارک و تعالی امر طوائف من الملائکة
حین انتصف النهار و هدأت العیون بالقائلة فنادوا لقمان حیث یسمع
و لا یراهم فقالوا یا لقمان هل لک ان یجعلک الله خلیفة فی الارض تحکم بین
الناس فقال ان امرنی ربی فالسمع و الطاعة لانه ان فعل بی ذلک اعاننی علیه
و علمنی و عصمنی و ان هو خیرنی قبلت العافیة [illegible]
و [illegible] و عیب نفس [illegible] از [illegible] این [illegible]
[illegible] اصلا [illegible]
[illegible]
[illegible] قیلوله [illegible]
[illegible] لقمان [illegible]
لقمان [illegible] خلیفه [illegible] ملکوت [illegible] در
جواب گفت اگر قبول [illegible] الحق [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]



[illegible] عافیت [illegible] گفته از [illegible] آن [illegible]
گفت [illegible] در میان مردمان [illegible] عظیم [illegible]
آن [illegible] اگر خدا [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و صاحب [illegible]
در میان [illegible]
[illegible] جهت [illegible] لاجرم [illegible] جهان [illegible]
[illegible] در میان مردمان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] لقمان [illegible]
[illegible] فلما امسی و اخذ مضجعه من اللیل انزل الله علیه
الحکمة فغشاه بها من قرنه الی قدمه و هو نائم و غطاه بالحکمة غطاء و هو
احکم الناس فی زمانه و خرج علی الناس ینطق بالحکمة و یبثها فیها [illegible]
[illegible] لقمان [illegible] انوار حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] حکم و معارف [illegible]
[illegible] لقمان [illegible] قبول [illegible] فرشتگان [illegible] داود [illegible]
[illegible] لقمان [illegible]
در زمین خلیفه [illegible] داود [illegible] مقام [illegible]
[illegible] لقمان [illegible] داود علیه السلام [illegible]
[illegible] لقمان [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] داود [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]

دستی که خواه فلان حکیم عادل و علیم قادر که بزرگی بوی بخشیده استعداد و لیاقت فطرت و وجود
داده در دعوت ماهیت خلقت نه داد بوی کرده و مقبول نداده چه اگر چنانچه بعد از حصول
حکمت و اظهار حق نزد حق نافذ بوده ادعا کرده است لقمان بوی استعداد مقام نبوت بخشیده
البته در مبدا فیض فیاض مطلق استیفای تحصیل و ادامه تحقق آن را کرده و مقبول نزد
واگر نباشد چنانچه فرموده لا یکلف الله نفساً الا وسعها چگونه تکلیف ما لا یطاق می‌نمود
و از این جمله گذشته مقام نبوت از مواهب الهیه که به نبوت فرض [illegible] بزرگی بود تحقیقه
و استعداد قبول این مرتبه معلوم که از روز ازل این جامه بدو پوشانیده بعد مقام
ظهور که نبایست در آنچه گفته کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین بوده آن که [illegible]
این که وجود آدم در عصر مستعد ظهور یک نوع نبوت و بروز اظهار در [illegible]
چنانچه در آن زمان در این مسئله نبوت به آن عنوان نبوده باز نبوده و این مخزن معنی
را با عالم استعداد و قابلیت یکی رفته نزد چه مقام اعلی [illegible] بود و آدم بود [illegible]
مقام از نبوت که [illegible] لقمان به آن درجات حکمت و اطلب [illegible] و استعداد آن
نزد [illegible] که [illegible] و استعداد آن نزد گذشته چگونه
مخاطب آن خطاب و تکلیف به آن تکلیف بکرده و چگونه با آن [illegible] آمده داخل
از دعوت ملکوتی [illegible] ازل [illegible] و چگونه این مقام بوی آن مقام [illegible]
و این مخزن [illegible] درجه امکان است و نبوت البته ابوالانبیا [illegible] لقمان [illegible]
انتقال [illegible] پیغمبران که با [illegible] استعداد [illegible] درجات عالیه آنکه چنانکه [illegible]
خاتم الانبیاء [illegible] ما [illegible] و [illegible]
و نبوت [illegible] و [illegible] نبوته [illegible] بر [illegible] او [illegible] که [illegible] همچنان [illegible]
[illegible] و نبوته و [illegible] و [illegible] و تقرب و تفوق [illegible] بر تمام [illegible]
فرد [illegible] تمام آن [illegible] و [illegible] حق و تقرب حق بوی [illegible]
و اگر حبیب خدا [illegible] قرب [illegible] سایه [illegible] بوی با [illegible]
[illegible] و با آن [illegible] خدا [illegible] محقق [illegible]
زیرا که خدا [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]
پیغمبران [illegible] مقام خاتم پیغمبران [illegible] و این [illegible] درجات [illegible]





پیغمبری [illegible] باشد در دعوی مقام نبوت برتر از آن که داد [illegible]
حکمت لقمان [illegible] در [illegible] نبوت [illegible] و در علم حکمت [illegible]
[illegible] و ترجیح [illegible] حکمت [illegible] کرده [illegible] حکیم [illegible]
بعد [illegible] چگونه [illegible] پیغمبر [illegible] درجات حکمت [illegible]
[illegible] برتر [illegible] چگونه [illegible] آن [illegible]
[illegible] البته [illegible] و [illegible] و حقایق امور [illegible] پیغمبر [illegible]
پیغمبر [illegible] آن پیغمبر [illegible] و این [illegible] نبوت [illegible]
[illegible] است پس اگر در حق لقمان حکمت [illegible]
و نیز [illegible] شئونات حکمت [illegible] مرتبه نبوت که و نیز [illegible]
[illegible] درجات حکمت [illegible] چنانکه [illegible] لقمان [illegible] از [illegible]
و صفات [illegible] و تقوی و [illegible]
[illegible] نبوت [illegible] که [illegible]
امر است چه در روز ازل [illegible] و علم [illegible] که [illegible] داد [illegible]
بعث و این [illegible] که [illegible] لقمان [illegible]
و [illegible] نبوت [illegible] و چگونه که [illegible] حکمت و [illegible]
استعداد قبول آن [illegible] این [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] عشق [illegible]
[illegible] از [illegible] عشق [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] مقام تکلیف و [illegible]
[illegible] و [illegible] چنین [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] البته [illegible] و مقام [illegible] و [illegible]

و علاوه [illegible]
[illegible]
[illegible]

آن [illegible] و [illegible] با یکدیگر حوالت [illegible] و از شومات و [illegible] علیه [illegible]

[illegible] زیرا که آن [illegible] و انتقال [illegible] بر جسم او [illegible] و آن آلات [illegible]

[illegible] طور [illegible] و معلوم [illegible] قوت [illegible] در [illegible]

او [illegible] از [illegible] بطلب [illegible] در [illegible] کشف [illegible]

[illegible] نور [illegible] لا شومات [illegible] از زمین [illegible]

داود [illegible] فرزند [illegible] ماند [illegible]

[illegible] مقام [illegible] و [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] اسطرلاب [illegible] و [illegible]

او [illegible] لا [illegible] فاتزنی [illegible] در آنجا [illegible]

[illegible] اسطرلاب [illegible] در [illegible] قضیت و معلوم [illegible] داود [illegible]

[illegible] در وجه حکمت لقمان و [illegible] و [illegible] لقمان [illegible]

آن خطاب داود [illegible] و حقیقت [illegible] و [illegible]

و آن [illegible] لقمان [illegible] محفوظ [illegible] داود [illegible]

[illegible] مقام و رتبت لقمان [illegible] آن [illegible]

[illegible] طلب [illegible] و [illegible]

[illegible] داود علیه السلام [illegible] و [illegible] و تسلیم [illegible]

[illegible] این مسائل بسیار دقیق و این کار حقایق بسیار [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] لقمان [illegible] داود [illegible]

[illegible] کتاب و [illegible] التواریخ [illegible] آن [illegible]

در آن [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] داود علیه السلام

یقولون ان نهی القضاء بین الناس بما هو عنده لولا الحق فاوحی الله الیه یا داود ان

الناس لا یحتملون ذلک وانی ساقول [illegible] الیه رجلان فاستعدی

احدهما علی الآخر فامر المستعدی علیه ان یقوم الی المستعدی فیضرب عنقه

ففعل فاستعظمت بنو اسرائیل ذلک وقالت رجل جاء یتظلم من رجل

حکایت از داود علیه السلام

فامر الظالم



فامر الظالم ان یضرب عنقه داود علیه السلام در حضرت یزدان [illegible]

[illegible] کفر [illegible] خداوند [illegible] حکم واقع آن [illegible] در علم [illegible]

[illegible] زیرا [illegible] حکم [illegible] داود [illegible]

[illegible] داود علیه السلام [illegible]

[illegible] خداوند تعالی به داود [illegible]

[illegible] حکم [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible] و اموال او [illegible]

داود [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] تو حکم [illegible] مظلوم [illegible]

و اموال او [illegible] داود [illegible]

خداوند [illegible] به داود [illegible] حکم واقع [illegible]

[illegible] ظلم [illegible] اموال [illegible]

حکم [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] داود علیه السلام [illegible] خداوند

در این قضیه [illegible]

[illegible] داود علیه السلام [illegible]

[illegible] و اموال [illegible]

حضرت داود علیه السلام از [illegible] خداوند [illegible] و [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible] واقع [illegible] المدعی علیه الی [illegible]

[illegible] و حکم واقع [illegible]

[illegible] ادعا [illegible]

[illegible] طرف [illegible] البینة علی المدعی والیمین

علی من انکر [illegible] اللطف [illegible]

ها تیز و کرو ... و مطلع بود ... اگر توشی ... که خطبه کاتبه ... فقیر ... دستقام
لزوم وطن ... و ادعا و عجز از ... بود ... خدا [illegible] که ... تاکه ... کند ... قطع
و معدن شود ... و اگر ... بوقت ... دعاوی و خصومت و مرافعه و منازعه ... گشت ... دیگر
... الله ... بوسطه ... جثه ... ظلمت ... ثابت ... آمد ... که ... دیگر ... داد
... ابوت ... اگر ... نکرده ... عاید ... عظمت ... در حال ... داد
بوسیله ... این ... که در ... فی ... بود ... تجربه ... آنکه ... که ... احترام
بود که ... لنحوا ... در ... که ... خضما ... طرف ... ظالم ...
... نبر ... ولا تعجلوا الرخصة لا ... امر ... بود ... در آن ... از خصم ...
بود ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... قد ... الحوائج ... فلما ...
التقاء فانه الیوم الذی الان الله فیه الحدید لداود علیه السلام ...
و انتظام امور ... در حالت ... اصلاح ... روز ... سه ...
چه اینه ... روز ... آهن ... داود ... دیگر ... از ...
... حضرت صادق علیه السلام ... داود علیه السلام ... سلیمان ...
... خدا ... بود ... آن ... از ... جز ... در میان ...
و گفته ... داد ... نمود ... که ... در میان ... ازدر ... داخر
... اسباط بنی ... بلغنی ... فاتی ... عصا ... فای عصا
اخرجت ... فصاحبها ولی الامر من بعدی فقالوا رضینا وقال لیکتب کل واحد منکم علی عصاه
فکتبوا ثم جاء سلیمان بعصاه فکتب علیها اسمه ثم ادخلت بیتا واغلق الابواب وحرسه رؤس
اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بهم الغداة ثم اقبل ففتح الابواب فاخرج عصیهم
وقد اورقت عصا سلیمان ... اعملوا آل داود شکرا ... بنی ... هم ...
... در ... آن ... عصا ...
صاحب آن عصا ... سلطنت ... حکمت ... کار ...
پس ... عصا ... آن ... سلیمان علیه السلام ...
... در ... بسته ... در ... برای ...
و اسباط آن جماعت ... در ... برای ... دیوانه کردند ... داود علیه السلام

نماز با دادیو



نماز بامداد بود ... جماعت ... در ... کشف ... بود ... آدم ... جمع ... امتحان ...
... آن عصا عصای سلیمان ... داده ... سلیمان علیه السلام ...
... آمد ... فاخبره بحضرة بنی اسرائیل فقال له ای شیء ابرد قال عفو الله
عن الناس وعفو الناس بعضهم عن بعض قال یا بنی فای شیء احلی قال المحبة
وهی روح الله فی عباده فافتر داود ضاحکا فسار به فی بنی اسرائیل فقال هذا
خلیفتی فیکم من بعدی ... سلیمان ... سلطنت ... علیه السلام
... حضرت ... سلیمان در حضور ... نمودند ...
... کدام ... از ... سرد ... خنک ... عفو ... الله از
... کدام ... از ...
... روح در ... مردمان ...
... سلیمان علیه السلام ...
اسرائیل ... از ... خلیفه ... سلیمان ...
امرة وتزوج بامرأة واستترت من شیعته ما شاء الله ان یستتر ... آن ...
... در تواریخ ... سلیمان ...
... ثم ان امرأة ... قالت ...
یوم ... انت ... اعلم ...
الا انک فی مؤنة ... الله ...
از آن ... روز ... جد ... حضرت ...
... از آن ... بازار ...
روز ... امید دارم ... روز ...
... آن ... روز بازار
... روز ... از ...
... روز ... گشت
... از ... مردمان ...
روز ... شغل ... از ...

نگار، بتو مددگار شوم و فرزند بتو ارزانی دارم گفت آری سلیمان علیه السلام چنین بود او را دختری [illegible]
گفته چنین [illegible] در نزد آنحضرت بداد سلیمان [illegible] برادر [illegible] و دختر [illegible] در [illegible]
و در جانب [illegible] بستند بخوان [illegible] بلند [illegible] و [illegible] بنشست [illegible] و گریه [illegible]
او [illegible] نیک [illegible] گشت و عرض کرد [illegible] طلب [illegible] تا [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] و [illegible] سلیمان [illegible]
گفته [illegible] و [illegible] ای [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
او [illegible] سلطنت [illegible] برگشت آنگاه زن [illegible] و [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] از اطراف عالم [illegible] جمیع [illegible] آمدند [illegible]
غیبت آنحضرت [illegible] گرفته سلیمان علیه السلام [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] در [illegible] بر [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
از [illegible] غیبت [illegible] در میان آنها [illegible]
آنگاه [illegible] عرض کرد [illegible] بار [illegible] فرمود [illegible]
پس از [illegible] غیبت [illegible] سبب [illegible]
چهره [illegible] نسبت [illegible]
مضامین [illegible] مذکور [illegible] در [illegible] حکایات [illegible] و در [illegible] تواریخ و کتب
اخبار حضرت سلیمان علیه السلام [illegible] در میان [illegible]
و [illegible] عظیم [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] حکایت [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سبب آن [illegible]
[illegible] از [illegible] علم [illegible]

حکایت کرد



حکایت کرد از حضرت صادق علیه السلام در [illegible] حضرت سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] طریق [illegible] آفتاب
غروب [illegible] آنحضرت [illegible] و دیوار [illegible]
وقت [illegible] از [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
حضرت [illegible] و [illegible]
و [illegible] آواز [illegible]
[illegible] از [illegible] اعظم و عظیم [illegible]
[illegible] آن [illegible] در آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] اعظم
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] احکام انبیاء
[illegible] از [illegible] جمال [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] اقتدار [illegible]
[illegible] از [illegible] و کتب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

حکایت سلیمان با وادی موران

بزرگوار خود رفتند و نیز از کثرت آن زینتها که حضرت سلیمان را بود موجب کفر [illegible] و چگونه
بر غیر خدا نسبت [illegible] اگر او را نیز داد که [illegible] مطلع [illegible] او بر تقدیر [illegible]
[illegible]
[illegible] موافقت [illegible]
آنچه حضرت [illegible] در تفاسیر و کتب مسطور است در کتاب [illegible]
از عیون اخبار [illegible] حضرت سلیمان [illegible] بر وادی موران [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] وادی موران رسید
موری [illegible] موران [illegible] سلیمان و لشکر او [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم قالت النملة انت اکبر ام ابوك
داود قال سلیمان علیه السلام بل ابی داود قالت النملة فلم زید فی حروف اسمك
حرف علی حروف اسم ابیك داود علیه السلام قال سلیمان ما لی بهذا علم قالت
النملة له لان اباك داود علیه السلام داوی جرحه بود فسمی داود وانت یا سلیمان
ارجو ان تلحق بابیك ثم قالت النملة هل تدری لم سخرت لك الریح من بین
سائر المملکة قال سلیمان ما لی بهذا علم قالت النملة یعنی عز وجل بذلك لو
سخرت لك جمیع المملکة کما سخرت لك هذه الریح لکان زوالها من یدك
کزوال الریح فحینئذ تبسم ضاحکا من قولها [illegible]
[illegible] حروف
[illegible]

بسببی که



بسببی که اولاد [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
سبب [illegible]
[illegible] مخلوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلیمان تبسم [illegible]
[illegible]
خالق [illegible]
و موری ضعیف [illegible] سلیمان [illegible] موران [illegible]
[illegible]
[illegible]
و حضرت صادق صلوات الله علیه [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زبان فارسی و در مجلس
دیوان [illegible]
[illegible]
و در مسند قضا و حکم [illegible] زبان عربی [illegible]
و [illegible] در کتاب [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای شیء اضعف الصوت [illegible] واین موضع العقل من البدن [illegible]
[illegible] البدن [illegible]
[illegible]
[illegible]

و رحم هم پری و بیخ دهان بیخ بوده از کدام عضو است و کدام بود و مراد از کدام عضو باشد
پس آنحضرت جواب همه را نوشت و زیاد پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که مزه
آب دهان [illegible] و تره نان قوت شدید است و قوت و ضعف آواز بسبب [illegible]
گوشت و شحم گرده است و موضع عقل و دانائی در دماغ است که سرکزان [illegible] عقل
[illegible] و ضعف و [illegible] و درجم و رحم از [illegible]
جاری شد [illegible] خدا فرمود که بیغمبر وار برآنها [illegible] از آنچه خدا
[illegible] در [illegible] از [illegible] در حال [illegible] در عقب [illegible]
در عقب [illegible] و چون [illegible] آنحضرت [illegible] جهت [illegible] و [illegible]
آن از دلت [illegible] اگر آدم [illegible] یکی از وی و [illegible] دختر [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] محروم [illegible] و هم در آن [illegible] از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقول است که [illegible] خدا فرمود [illegible] زمین [illegible]
اگر [illegible] نماز [illegible] که زکریا علیه السلام [illegible] نماز در محراب [illegible]
[illegible] آیه [illegible] گفته خدا فرمود که [illegible] تصدیق کننده [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام بود [illegible] در علم و عبادت و [illegible]
کننده [illegible] نفس [illegible] از شهوات دنیا و ترک [illegible] چنانکه در آن زمان
[illegible] و پیغمبر [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است
در [illegible] آنکه [illegible] زنان [illegible] که زکریا علیه السلام [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما [illegible] علیه السلام
[illegible] حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] کشنده [illegible] ولد الزنا است و کشنده یحیی علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه ولد الزنا است و کشنده امام حسین علیه السلام
ولد الزنا است [illegible] و اولاد [illegible] زنا [illegible]
و زمین [illegible] و حسین صلوات الله علیهما [illegible] طالع شد
[illegible] در روایت دیگر آمده [illegible] چنانکه [illegible]



حکایت [illegible] عیسی علیه السلام



[illegible] از [illegible] از زمین [illegible] و [illegible]
و در آن کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] دوستان خود انتقام بکشد
بدتر [illegible] خود انتقام [illegible] از [illegible] خود انتقام [illegible] دوستان خود انتقام بکشد
و انتقام یحیی علیه السلام [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] عمران [illegible] که [illegible] بخشید [illegible]
[illegible] خدا [illegible] عمران [illegible]
[illegible] مریم [illegible]
[illegible] عمران [illegible]
[illegible] خدا [illegible] دختر [illegible]
[illegible] دختر [illegible] دختر [illegible]
[illegible] خدا [illegible] مریم علیها السلام بخشید [illegible] عمران [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] حضرت صادق [illegible] حضرت فاطمه علیها السلام
از آن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مریم دختر عمران [illegible] یا مریم ان الله اصطفاک وطهرک
واصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین
[illegible] و ملائکه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] دختر عمران [illegible] مریم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] مریم [illegible] زنان [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] ابو بصیر [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] خدا [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
خلق [illegible] ولیعلموا انه قادر علی ان یخلق خلقا من
انثی من غیر ذکر کما هو قادر علی ان یخلقه من غیر ذکر ولا انثی وانه عز وجل فعل
ذلک لیعلم انه علی کل شیء قدیر [illegible] خدا قدیر [illegible]
قادر [illegible] آدم علیه السلام [illegible] خدا عز و جل

او بود خفی باشد پس بهر کار توانا است و ایضاً در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که
ان مریم علیها السلام حملت بعیسی علیه السلام تسع ساعات کل ساعة شهراً یعنی بدرستیکه مریم نه
ساعت بعیسی علیه السلام حامله بود و هر ساعتی بجای یک ماه بود و در کتاب مذکور [illegible] روایت کرده است از آن
حضرت علیه السلام که روزی عیسی بن مریم علیهما السلام عرض کرد که حبیب [illegible]
ما اصنع بالنوم [illegible] که کار [illegible] عرض کرد [illegible] فرزندان [illegible]
اصنع بالبلد الذی ان عاشوا فتنوا و ان ماتوا حرقوا یعنی [illegible]
[illegible] و آن [illegible] علم [illegible] حضرت [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] روایت [illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] و لقد کان یصیبه وجع الکبار فی صغره و
یصیبه وجع الصغار فی کبره و یصیبه المرض و کان اذا اشتکی وجع الخاصرة فی صغره
و هو من علل الکبار [illegible] عسل و شونیز [illegible]
[illegible] فاتته به فکرهته فقالت لم کرهته و قد طلبته فقال هاتیه نعته لک
بعلم النبوة و اکرهته لجزع الصبی و یشم الدواء ثم یشربه بعد ذلک [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] و الکبار [illegible] عارض [illegible] در [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] در ایام طفولیت [illegible] از امراض [illegible]
[illegible] عسل و سیاه دانه [illegible]
[illegible]
[illegible] و من [illegible]
[illegible]
دارم [illegible] علیه الصلوة و السلام دیگر [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] عیسی بن مریم علیهما السلام
کان یبکی بکاء شدیداً [illegible] قال [illegible]
هذه النخلة فاحلی و جوا ثم استقیه فاذا یبقی یبکی بکاء شدیداً
فتقول مریم ما فعلت [illegible] یا اماه علم النبوة و ضعف الصبی [illegible]
شده عیسی بن مریم علیها السلام [illegible] مریم [illegible]

در بیان بعضی [illegible] عیسی علیه السلام

در [illegible] عیسی [illegible]





پوست فلان درخت [illegible] و در آب [illegible] بخوران تا [illegible]
[illegible] مریم [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] طفولیت [illegible] و ضعف طفولیت [illegible]
[illegible] در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام [illegible] حضرت عیسی [illegible] علیهما السلام
[illegible]
[illegible] روح الله [illegible]
[illegible] نیز در آن کتاب [illegible] حضرت صادق [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] مریم علیها السلام [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] اللهم لا تفقنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب [illegible] حکایات حضرت صادق
از اخبار انبیا علیهم السلام و غیر ایشان

در [illegible] منقول است که [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]

حکایات [illegible] عیسی علیه السلام

بیفزود و بعضی نیز در اقرار بودن به عقاب در آخرت چند دارند و آن عمل بکند و تمیز آن بیش نزند مذهب و پیغمبر بر ایشان نازل نشده بود و خداوند عالم پیغمبری و کتابی بجماعت مجوس فرستاد و کتاب ایشان را گفته عرض کرد پیغمبری را که نبود و نیز مردمان میگویند خالد بن سنان بود و خود فالد عرب بود نبی بود و پیغمبر نبود و این خبر است که مردمان میگویند که ثابت پس از دشت
پیغمبر ایشان بود و خود زردشت است و او کتاب از برای ایشان آورد و در دوازده هزار پوست گاو و مجوس بودند و بر غلامان از او گفتند و او سوزانید ایشان را پیغمبری بسیار ها که عرض کرد مجوس که 
تو گفتی بعضی از مردم عرب در زمان جاهلیت دیگر مذهب عرب در زمان جاهلیت و دین حنیف
ابراهیم بود و گفتی بعضی از ما بیشتر از آنها که کرده گفت به پیغمبران که فرستاده در میان ما است که بیا
سخواستند و گشتند و بعضی از سنتها و آداب پیغمبران عمل میکردند و مجوس دایم بر همان
مجوس بر جهالت در بیشی زمان ایشان بیش نبود نیز مردم گر غسل جنابت نکنند
اما عرب میکردند و غسل جنابت از خالص شرایع حنیف ابراهیم علیه السلام است و مجوس ختنه
نمیکنند با آنکه از سنن انبیا علیهم السلام است و اول کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل علیه السلام بود
و مرده مجوس را اموات خود غسل نمی دهند و کفن نمیکنند و عرب میکردند و مجوس اموات خود
در صحراها و غارها می اندازند و گفتند عرب دفن میکردند و در قبر میکردند و لحد میکردند
و سنت انبیا چنین بود که اول کسی که قبر برای او کندند و لحد ساختند آدم علیه السلام بود
و مجوس نکاح مادر و دختران را حلال میدانند و عرب این را حرام میدانستند و مجوس
کعبه را خانه خدا میدانستند و عرب حج کعبه میکردند و میگفتند خانه پروردگار ما است و به توریت و انجیل
اقرار داشتند و از اهل کتاب پرسیدند و عرب بسیار را بدادند و گرویدند بعضی گفته
بعضی از اهل کتاب مردم گفتند نکاح خواهر حرام است بر پیغمبران که سنت آدم علیه السلام است و خود
در نکاح خواهران و مادران به پیغمبری بعد از آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و سایر پیغمبران علیهم السلام که از ایشان مذکور شد اخبار بسیار در نبوت خالد
بن سنان وارد شده است و بعضی در علم خود بسیار که او در میان ایشان بود و در نبوت او
تفسیر کنند چنانکه در کتاب الاقراب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که خالد فالد
بن سنان پیغمبری بود که در میان عرب ضایع کردند قوم او و محو کردند ذکر او را و
معجزه نمود و او را به دعوت ایشان و زوال آن خدا


آداب مجوس



خود نمود این دختر پیغمبر رسید و گفت مرحبا و سوره قل هو الله احد را خواند گفت در میان ایشان
پیغمبری دختر خالد بن سنان است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که او تا آن زمان پیغمبری
خالد نبود و معجزه بسیار آورد و آن معجزه را ذکر کرده و میگفتند که شعله آتش در سرزمین ایشان پیدا شد و
ویرانی کرد و او آن را فرو نشاند و ذکرت در اخبار حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که فرمود إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ فَأَوْحَى إِلَيْهِ
أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا نَاسٍ كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ
فِيهَا سَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُحِبُّ إِلَى مَا أَكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَى مَا
يَكْرَهُونَ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا
ضَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أُحِبُّ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَى مَا يُحِبُّونَ
وَقُلْ لَهُمْ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي فَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِي فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُ عِنْدِي
ذَنْبٌ أَغْفِرُهُ وَقُلْ لَهُمْ لَا يَتَعَرَّضُوا مُعَانِدِينَ لِسَخَطِي وَلَا يَسْتَخِفُّوا بِأَوْلِيَائِي
فَإِنَّ لِي سَطَوَاتٍ عِنْدَ غَضَبِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ خَلْقِي یعنی خدا عز و جل یکی از
پیغمبران خود را بسوی قوم خود مبعوث گردانید و وحی نمود به او که بگو به قوم خود که هیچ اهل قریه و جماعتی
نیستند که بر طاعت من باشند و حالت سرور و فرح ایشان را رو داده باشد پس بگردند از آنچه
من محبوب میدارم بسوی آنچه مکروه میدارم مگر آنکه من نیز میگردانم از برای ایشان از آنچه دوست میدارند
بسوی آنچه نمیخواهند و هیچ اهل قریه و اهل بیتی نیستند که بر معصیت من باشند و ایشان را تنگی و آزار
رسیده باشد و از آنچه مکروه میدارم بسوی آنچه محبوب من است بگردند مگر آنکه من نیز
میگردانم برای ایشان از آنچه مکروه میدارند بسوی آنچه محبوب ایشان است و بگو به ایشان که رحمت
من پیشی گرفته است بر غضب من پس ناامید نشوید از رحمت من زیرا که هیچ گناهی
در نزد من عظیم نمیباشد که بیامرزم و بگو به ایشان که متعرض خشم من نشوند در حالتی که
در مقام عناد باشند و اولیای مرا خوار و سبک ندانند زیرا که مرا سطوتها و عذابها است که هیچ آفریده تاب مقاومت
آن ندارد و نیز در کافی به سند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرمود شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الضَّعْفَ
فَقِيلَ لَهُ اطْبُخِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ فَإِنَّهُمَا يَشُدَّانِ الْجِسْمَ یعنی یکی از پیغمبران شکایت کرد
به خدا از ضعف و سستی بدن خود پس وحی شد که گوشت را با شیر بپز که آن بدن را محکم

تا اندام سوار شود و نیز از ابن قیس روایت از آن حضرت علیه السلام روایت است که إنّ نبیّاً من الأنبیاء شکی
إلی الله الضعف وقلّة الجماع فأمره بأکل الهریسة یعنی یکی از پیغمبران به خدا شکایت کرد از ضعف بدن
و قلت جماع پس از شکایت حق تعالی او را فرمود که هریسه بخورد [illegible]
[illegible] لذت و تقویت قوت [illegible] و حفظ [illegible]
چنانکه در حدیث [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام که ثلاث الطیب والنساء [illegible]
في الصلوة [illegible] در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام روایت است که شکی نبیّ من الأنبیاء إلی الله
عزّ وجلّ قلّة النسل فقال کل اللحم بالبیض یعنی یکی از انبیاء به خداوند عز وجل از قلت نسل
و اولاد شکایت نمود [illegible] در آن کتاب از آن حضرت روایت است
که شکی إلی الله عزّ وجلّ قسوة القلب وقلّة الدمعة فأوحی الله عزّ وجلّ إلیه کل
العدس فأکل العدس فرقّ قلبه و کثرت دمعته یعنی [illegible] از قساوت قلب و قلت گریه
شکایت [illegible] عدس بخورد [illegible] و نیز در آن
کتاب از [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که شکی نبیّ من الأنبیاء
إلی الله عزّ وجلّ الغمّ فأمره عزّ وجلّ بأکل العنب یعنی یکی از پیغمبران به خداوند عز و
جل از غم و اندوه شکایت کرد خداوند [illegible] انگور بخورد و هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است ما بعث الله نبیّاً ولا وصیّاً إلّا سخیّاً خداوند [illegible] هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری را
مبعوث نفرمود مگر [illegible] و هم از آن حضرت صلوات الله علیه در
آن کتاب روایت است ما بعث الله عزّ وجلّ نبیّاً إلّا [illegible] خداوند عز و جل
هیچ پیغمبری مبعوث نکرد [illegible] و هم در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام
روایت است ثلاث أعطیهنّ الأنبیاء علیهم السلام العطر والأزواج والسواک
سه چیز به خداوند به پیغمبران علیهم السلام عطا نمود عطر و زن و مسواک و هم در آن کتاب
از آن حضرت روایت است العطر من سنن المرسلین [illegible] پیغمبران است
[illegible] و اخلاق حمیده و اوصاف [illegible]
و از [illegible] و احادیث مذکوره [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] عطر و مسواک [illegible]

[illegible]



[illegible] و [illegible] و اقدام [illegible] مقاصد [illegible]
دیگر در آن کتاب از [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است أنّ قوماً
مضی لهم نبیّ فقالوا لنبیّهم ادع لنا ربّک یرفع عنّا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم
الموت فکثروا حتّی ضاقت علیهم المنازل وکثر النسل ویصبح الرجل یطعم أباه و
جدّه وأمّه وجدّ جدّه ویوضّیهم ویتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا
سل لنا ربّک أن یردّنا إلی حالنا التي کنّا علیها فسأل نبیّهم ربّه فردّهم
إلی حالهم در زمان گذشته گروهی [illegible] پیغمبر [illegible] دعا کن [illegible]
[illegible] پیغمبر دعا کرد [illegible] مستجاب گشت و خداوند [illegible]
[illegible] و نسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن قوم از طلب معیشت [illegible] از پیغمبر خود [illegible]
[illegible] بخشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] قلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قساوة القلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
فارغ [illegible] و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت است که خداوند تعالی

برنجاند آن را که از امم گذشته عذاب نفرستادم بر ایشان مگر در وقتی که ... و ... ایشان ... حق سبحانه
تعالی بسوی پیغمبری از پیغمبران در ... فلق ... که ... ازدکان ... بود ...
که بود ... و دیگر ... کتاب الانوار ... القلوب و بعضی کتب اخبار نقل کرده
عادل از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام روایت است که ان الله عزّ وجلّ اوحی الی نبیّ
من انبیائه فی مملکة جبّار من الجبابرة ان ائت هذا الجبّار فقل له انّی
لم استعملک علی سفک الدماء و اتخاذ الاموال و انما استعملتک
لتکفّ عنّی اصوات المظلومین فانّی لم ادع ظلامتهم وان کانوا کفّارا
... ازین ... سلطنت ... از سلاطین جابر بود ... ظلم
... جابر ... داد ... سلطنت ...
... که ... سلطنت ... سلطان ...
... ترک ... ایشان ...
... دیگر از ... حضرت ابی‌جعفر علیه السلام
... حتی ما بین الرکن الذی فیه الحجر الاسود سبعون نبیا ماتوا جوعا
... درین ... حجر الاسود ... نفر ... انبیا لا ... جوع ...

باب ... طاعت ... از حضرت
صادق علیه السلام ... سوار ... پیغمبران

در کتاب الانوار ... از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام ... کان فی بنی اسرائیل
رجل ... یقول الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین فغاظ ابلیس
ذلک فبعث الیه شیطانا فقال قل العاقبة للاغنیاء فجاءه فقال فتحاکما الی اوّل
من یطلع علیهما علی قطع ید الذی یحکم علیه فلقیا شخصا فاخبراه بحالهما فقال
العاقبة للاغنیاء فرجع وهو یحمد الله ویقول العاقبة للمتقین ... در ...
... بود ... و ... در ... و ... نکو ... 
شیطان ... از ... و ... شیطان ... عابد ...
... عاقبت نیکو ... شیطان ... در ...
... اما ... نفر ... و ... بر ... شیطان ...





یک بود که تصدیق ... آن دیگر ... پس آن شخص ... عاقبت
نیک ... توانگران است لاجرم ... عابد ... برگشت ... عاقبت
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین شیطان گفت ... آن را ...
... هر که اول ... تصدیق ... دست آن یک بریده شود
پس ... تصدیق شیطان ... آن دست ... عابد ... بریده ...
... عاقبت نیکو ... شیطان ... این ...
... هر کسی که اول ... بریده ... زد ... پس ...
... صورت ... بر سر راه ... دست ... ایمان ...
عابد ... دست ... صحت ... 
شیطان ... عاقبت نیکو ... کاران است ...
در ... از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ... پیغمبری ...
و ... ادع لنا ربّک یمنع عنّا السماء اذا اردنا فسأل ربّه ذلک
فوعده ان یفعل فامطر السماء علیهم کلّما ارادوا فزرعوا فنمت زروعهم
وحسنت فلمّا حصدوا لم یجدوا شیئا فقالوا انّما سألنا المطر للمنفعة فاوحی
الله تعالی الیه انّهم لم یرضوا بتدبیری لهم او نحو هذا ... هر وقت
... آن پیغمبر ... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
... 
...

برخواند درخت بر من و به جاه بودم کردمی و غفران کردی به سبب آن تصدق سالم ماند و نزد [illegible]
کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که ان رجلا کان فی بنی
اسرائیل قد دعا الله ان یرزقه غلاما یدعو ثلث و ثلثین سنة فلما رأی ان الله
تعالی لا یجیبه قال یا رب ابعید انا منک فلا تسمع منی ام قریب انت فلا
تجیبنی فاتاه آت فی منامه فقال له انک تدعو الله بلسان بذیّ و قلب
علق غیر صادق فاقلع عن بذائک و لیتق الله قلبک و لتحسن نیتک قال ففعل
الرجل ذلک فدعا الله عز و جل فولد له غلام یعنی مردی در بنی اسرائیل سی و سه سال
[illegible] دعا کرد [illegible] دعای ایشان [illegible]
[illegible] از [illegible] ودعایم [illegible] و دعایم را مستجاب [illegible]
[illegible] بخواب او [illegible] گفت [illegible] به زبان [illegible]
[illegible]
[illegible] آن مرد چنان کرد
دعایش مستجاب گشت و خدا او را پسری کرامت فرمود دیگر در آن [illegible]
صلوات الله علیه منقول است که در بنی اسرائیل مردی بود [illegible]
[illegible] در طلب رزق [illegible] فابتهل الی الله فی الرزق فاتاه آت فی النوم
[illegible] الیک درهمان من حلال او الفان من حرام فقال درهمان من حلال
فقال تحت رأسک [illegible] در حضرت [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] درهم حلال [illegible] درهم حرام [illegible]
حلال [illegible] آن دو درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است ان عابدا کان
فی بنی اسرائیل فاضاف امرأة من بنی اسرائیل فهمّ بها فاقبل کلما هم بها

تمت



قرب اصبعا من اصابعه الی النار فلم یزل ذلک دأبه حتی اصبح قال لها اخرجی
لبئس الضیف کنت لی مرد عابدی در میان بنی اسرائیل بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سطور است که حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که کان عابد فی بنی اسرائیل لم
یقارف من امر الدنیا شیئا فنخر ابلیس نخرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] فانطلق الی موضع الرجل فاقام حذاءه یصلی قال و کان الرجل ینام و
الشیطان لا ینام و یستریح و الشیطان لا یستریح فتحول الیه الرجل و قد تقاصرت
الیه نفسه و استصغر عمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرتبه دیگر توبه شکستن نیز دشوار است [illegible] که خداوند در بهشت [illegible] کمال بنده خدا که او
گفت توبه کنم و هر وقت آن معصیت بنظر آید [illegible] بنماز برده بخیزد و نشیند عابد گفت چه گناه
کردی گفت نیز آن گناه کم و شاید بتوبت گرایم و ترک توراه یابم و اینک توانائی آن ندارم [illegible]
حاصل که شخصی در شهر اندر بود و از برای فلان زن نا بکار بر سبیل نیاز و او بود درهم چند و بود در
آنجا [illegible] که درهم بود از کجا یافت که هیچ نداشت و درهم چند [illegible]
شوهر نبود [illegible] شیطان از ره برد و درهم بر [illegible] عابد بآن جا
عبادت آمیز [illegible] آن فاحشه رسید [illegible]
[illegible] عابد بقصد حاجت آن زن نا بکار [illegible] عابد بسر آن زن اندر
آمد [illegible] درهم [illegible] آن زن بر [illegible] و عابد [illegible]
إنك جئتني في هيئة ليس يُؤتى مثلي في مثلها فاخبرني بخبرك فاخبرها فقالت
له يا عبد الله ان ترك الذنب اهون من طلب التوبة وليس كل من طلب
التوبة وجدها وانما ينبغي ان يكون هذا استنباطاً مثل لك فانصرف
فانك لا تؤتى شيئاً فانصرف وماتت من ليلتها فاصبحت فاذا على بابها
مكتوب احضروا فلانة فانها من اهل الجنة [illegible]
[illegible] که از گناه [illegible] بتوبه [illegible]
[illegible] آن زن [illegible] بنده خدا بنا ترک گناه کردن از توبه [illegible]
[illegible] توبه و باز گشت [illegible]
[illegible] شیطانی [illegible]
در [illegible] دید پس عابد بازگشت و آن زن نابکار [illegible]
و چون صبح بر دمید بر در [illegible] نوشته شده بود بر جنازه فلان زن حاضر شوید از اهل
بهشت [illegible] مردمان در این کار [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت صادق
از حضرت موسی علیه السلام [illegible] فلان فاحشه [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و بهشت [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] آن معصیت [illegible]

تحقیق در طلب

بجز اختیار



[illegible] از عصمت الهی [illegible] گشت و چون آن زن نابکار [illegible] بنده عابد بود که
از [illegible] لذت [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible] شده [illegible] گشت و از [illegible] علم [illegible]
اگرچه [illegible] معصیت [illegible] لذت [illegible] معصیت [illegible]
لذت [illegible] آن کار [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] و شاه [illegible]
[illegible] از ملوک [illegible]
[illegible] آن کار [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] عیب [illegible] بر سیاه آن [illegible]
[illegible]
[illegible] عیب [illegible]
[illegible] ملک و ملک و دولت و سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] حالت [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
لاجرم حضرت [illegible] ترک دنیا و سلطنت [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
كان ملك في بني اسرائيل وكان له قاض وللقاضي اخ وكان رجل صدق
وله امرأة قد ولدتها الانبياء فاراد الملك ان يبعث رجلاً في حاجة فقال
للقاضي ابغني رجلاً ثقة فقال ما اعلم احداً اوثق من اخي فدعاه ليبعثه
فكره ذلك الرجل وقال لاخيه اني اكره ان اضيع امرأتي فعزم عليه فلم يجد بداً

حکایت قاضی و زن برادر

من الخروج فقال لاخيه يا اخي اني لستُ افعل شيئاً اهمّ عليّ من امر الحق فاخلفني
فيها وتولّ قضاء حاجتها قال ثم خرج الرجل وقد كانت المرأة كارهة لخروجه
برادر ... [illegible]
وصلاح آراسته بود و آن برادر را زنی صالحه از اولاد پیغمبران بود ... [illegible]
امین بود ... [illegible]

[illegible]





پس برادر ... [illegible]

[illegible]

دکشتیها در دریا روان کرد فبعث الله عز و جل علیهم ریاحاً فغرّقهم ونجت السفینة التی کانت فیها
حتی انتهت الی جزیرة من جزائر البحر فربطت السفینة ثم دارت فی الجزیرة فاذا فیها
ماء وشجر فیه ثمر فقالت هذا ماء اشرب منه وثمر آکل منه اعبد الله فی هذا
الموضع و چون در میان دریا رسیدند بادهای مخالف بوزید و جمعی غرق شدند و کشتی زن در آن [illegible]
[illegible] دید آن کشتی بجزیره بازرسید پس از کشتی فرود آمد و گشتی بر آن جزیره زد و چون [illegible]
جزیره را دید [illegible] آب [illegible] و درختان میوه دار دید با خود گفت [illegible]
[illegible] دارانم آب و میوه بخورم و عبادت خدا کنم [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و بگو در فلان جزیره [illegible]
[illegible] تو [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تبلیغ [illegible] برادر [illegible] آن [illegible]
ملکه [illegible] آن جزیره [illegible] آن زن بود [illegible] و [illegible]
[illegible] زوجه برادرم [illegible] [illegible] تا [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] بامرزد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] برادرم [illegible] [illegible]
[illegible] برادرم [illegible] [illegible] در حق آن زن تقصیر
[illegible] [illegible] بامرزد [illegible] بامرزد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قبول نکرد [illegible] [illegible] [illegible] استغفار
[illegible] زن [illegible] بامرزد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن زن [illegible]
[illegible] [illegible] در حق [illegible]
[illegible] [illegible] بامرزد [illegible]
آن مرد [illegible] [illegible] آن زن در حق او [illegible]
خداوند ترا بیامرزد [illegible] آن مرد [illegible] آن زن [illegible]

[illegible]



[illegible] زن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جزیره [illegible] [illegible]
روز [illegible] [illegible] مردم روزگار [illegible] [illegible]
[illegible] احوال [illegible] [illegible]
و حکایت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] احوال و [illegible] [illegible]
او به تبلیغ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از عبد الله بن [illegible]
[illegible] [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
حدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اما سمعت [illegible] کفی بالمرء کذباً ان یحدث بکل ما سمع
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کان [illegible] الکتاب [illegible] کان فی بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] کان فی هذه الامة [illegible] [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

بعضی کم و زیاد در داستان نامهٔ خداوند حق یا باطل که خبر [illegible] زیرا که زنادقه [illegible] گذشته و [illegible] فرصت
رفته هم است به خلاف قصص شریفه از انبیا صلی الله علیه که باز گوید چه آنکه از آنها خبر داده آیات
شنو مبرا از آن بوده و بعضی روایات آن در [illegible] را از [illegible] شده و بعضی گفته اند
منشأ آن این بوده و حدیث را نقل از بنی اسرائیل [illegible] زیرا که قول رسول خدا
صلی الله علیه و آله در اول حدیث [illegible] علی الوجوب از قبیل [illegible] و در مطلع
کند و این کلام [illegible] و حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج فرموده
و حرج نیست اگر از بنی اسرائیل حدیث [illegible] چنانکه در بعضی کتب اخلاق و
تنقیح و حکایات این داستان [illegible] در بنی اسرائیل در
[illegible] ابو صالح [illegible] و زوجه بی عفیفه و [illegible]
داود عفیفه نام [illegible] و [illegible] داشت [illegible]
[illegible] و در [illegible] زوجه [illegible] نمود [illegible]
به ترغیب آن [illegible] بقیه حکایت [illegible]
مسطور [illegible] از طرز داستان [illegible] برطریق [illegible]
زیرا که مردم بنی اسرائیل [illegible] عفیفه [illegible]
و نام [illegible] حکایت [illegible] صادق علیه السلام
نسبت [illegible] زیرا که اگر حدیث رسول خدا صلی الله علیه
و آله [illegible] از بنی اسرائیل حرج نیست [illegible] مقرر داریم [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] از حق
در [illegible] منسوب [illegible] رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] صدق [illegible] نظم عالم [illegible]
در [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] سایر [illegible] و از کذب [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] حکایت [illegible]
ابو سفیان [illegible] مردم [illegible] حال [illegible]
[illegible]

بونی

حکایت جابر [illegible] در زمان سفیانی [illegible]



بنی اسرائیل آنچه در آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] به زبان عربی [illegible]
[illegible] جز صاحب [illegible] موسی بن عمران علیه السلام [illegible]
یا ابن موسی الاکبر فلما انقضی بنی اسرائیل فانهم قد تواکلوا الحکم وعکفوا بالهوی
و دعوا الرشاد و ترکوا المنهاج الذی کانوا علیه [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] حکم حق [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] منهاج [illegible]
[illegible]
دیگر در آن کتاب از حفص بن غیاث [illegible]
حضرت [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] اما علمت انما اهلکت القرون
الاولی [illegible]
[illegible] قرون گذشته [illegible]
[illegible]
[illegible]

باب [illegible] حکایات [illegible] غریبه
که از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت

در [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] ان تبعا قال للاوس والخزرج
کونوا ههنا حتی یخرج هذا النبی اما انا لو ادرکته لخدمته و لخرجت معه
تبع [illegible] در مدینه [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] حکایات [illegible]
[illegible] در مدینه [illegible]

حکایت تبع و کعبه معظمه

نجس گفته اند ... حضرت فاطمه ... و حرف گفته از مردم ... که تو ترجیح میکردی تا که
حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و آن حضرت در سایه در حرم نشسته بود ... که از راه
... سوال کنیم ... از طرف عراق آمده بود ... و اولاد ...
... حجج ... بیرون آمده از قبیله ... رسیده ... و آمده و گفته تو
... مردم ... ظلم ...
... فاطمه ... گفت ...
که ... مردم ... و فرزندان ... بودیم ... و فاطمه ...
... آب ... و بر روی ... اولاد ...
و ... در ... گفت ... علت ... بلد ... از
گفتن سبب آن ... گفته ... هر چیز ...
... مردان ... 
و ذریه ... گفته ... علت ...
از ... اراده ... گفت ... 
... فرزندان ...
... خویش ... برداشتم ...
... عزم ... بلاد ...
پس ... تعظیم ... معظمه ... بر ... 
... دلالت ...
... روز
مردم ... هر روز ... مردم ... از
... و علف ... دانه در ...
... معظمه ... 
دیگر ... از قبیله ... نظاره ... مبارک
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ... و جماعت انصار ... بوده باشد
و در روایة اخری ... بر ... نمود ...



هلاکت اهل سدوم

در کتاب فرج الهموم از کتب معتبره روایت کرده است از ابوحاتم ... از مردم ... نوشته از نحو
از حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیهما حدیث روایت کرده است که اهل سدوم
... مجوس ... هلاک شدند ... 
قوم لوط ... در حقیقت ... سبب هلاک ... 
در ... آن ... مردم سدوم ... آن
... از ... 
... از مردم سدوم ... 
... از ...
... زن ... 
... آن مجوس ... 
... مجوس ... 
... 
... 
نیز ... آن مجوس ...
... حکم ... 
... مجوس ... 
پس ... مجوس ... خدا ... 
... 
حضرت آن ... 
خشم خدا ... مجوس ... 
آنها ... 
... 
این ... مجوس ... 
آن ... خداوند ... مسلمان
... 

... ... ...

دمنع حقوق ضعفاء حق بندگی و هر خداوند نظم را ظالم است متفرق و هرج است و اگر فرقه
داده شود عدل از میان برود و چون نظام عالم بحکم عقل سلیم بظهور عدل مربوط است این
در هر کسی ظالم شده در مقام هوا خواهی در بودن ما تمام مخصه آمد و اگر ملاحظه در کار زیر کار
عدم انتظام و ظهور فتنه و فساد سبب وجه همه خیر کرده باشیم و خدا و انبیاء و شیرها
از بدخواهان جهان و فرمان روایان و دوران و هر کسی در صوب هوا خواهی بسیاری از خلق
گمان نعمت است و در آن ملک فرمان روایی و ... و بودن و هیچ گاه
فرق نکرده است و بزرگان سو از مردم کوچک معنی زیر است چه در وقت دراز سلطنت
و مملکت او هم هست اگر چند کافر بود است مثل انوشیروان و امثال سلطنت
و بعضی هرمز و بعضی سلاطین دیگر و از سلاطین اسلام مثل برسیان و سلطان محمود
غزنوی و بعضی سلاطین سلجوقیه و صفویه ملکه تا زمانه و بسیار ایشان حکایت
عدل و تاریخ آن در تواریخ مذکور است و هر کسی بظلم رفته و جانب عدل را فرو گذاشته
رعایت نکرده است چگونه او را دولت و دنیا و قدرت و حشمت از سلطنت و مملکت و عمر
و عزت او برفته و روزگار زندگانیش تلخ و کاهیده شده است مثل اولاد هرمز بن
نوشیروان و مثل خسرو پرویز و بعضی سلاطین و خلفا بنی امیه و بنی عباس الی ما
هذا بلکه در زمان حال در حکام و ولایات و کدخدایان دولت و رعیت نیز واضح است
لا نه نیز محسوس و دلیل عقل و تجربه بر آن موجب است مثلا حکایت از آن فرقه
رقیه چنین است عدل نوح مثل ابو الفدا از ... نزهت رحمت و از سلاطین
مثل شده و بعضی سلاطین اگر چه ... فروع منصوب و بخشنده بودند ابتدا چون
حسن خلق و عطوفت و رأفت و رحمت و جود و احسان ایشان و وزرا و امرا و ارکان
دولت ایشان بود و فتنه و فساد در ایام ایشان نظام و تمام نبود از آن بعقب صورت آمال
و سعی دست بسته و ایامی که از هوای رغبت و سپاه بجز هر ... کار آخر الامر
تیره گاهی که هر کسی کوه شوند صبح و هر روز سلطنت ایشان شده و تیره روزگار
و سنن احوال او شد و غضب و نحوست دوران دولت و ملکت زیرا که هر چند آن بدحکم
خود حکام و ظلم پیشه شده اند مقلوب و ... سلطنت و تنزل او
این ظلم و جور در ایام بودند تا چاره رسیده است تر نکنند ... سلطان ...

بی فاصله



پس فایده نتیجه دو ضرر قریب و بعید می شود نسبت بدو صاحب اصل جهان و سستی در ملک بسیار و وزراء و دیگر عشر
و اراده و قدرت سلطنت دارای منصب و مشاغل عظیمه کرده اند و اتفاق بر آنهاست در این ظلم و ستم از هر
و قلوب ایشان شود در حق سلطان تزلزل و رنجیده می شوند تا نفوذ امر آن کس و ضد داده و بنیه دارای
سلطنت شود همه در افکنده و حالت ایشان و رحمت سوء از قلوب کسانی و در سلطان سلب نیز و ضعف
و بی نوایی شود و اجرای این زینت کرده بدو بود کار داد و حرمت کاری و تغییر خواهد کرد در سلطنت و مملکت
حاصل شود ضعف و اوضاع مملکت تغییر کند و اتفاق هر کسی خلاف جسته و ضعف و نقص اکثر و اراده
در وقت خود شده و ... شده در این وقت و گذران ... و نعمت اختلاف بر همه سلطنت
غالب شده و خصوصیت در دیر نروند این قسم اعمال این احوال اعمال و افعال را در صورت ...
و مردمان سوار کار کرده و حالت ایشان سوار برخاسته مقهور شده بیشتر و خود سوار دلها بر حد
سلطان شدند نتیجه اخص احوال ایشان سوی مرضی ... و ایشان خارج الکل بعضی صورت آن حضرت
الحمد که این مجموعه ... کار ... این حدیث مبارک حضرت ولی عصر ... کاری که
کشیده ... عمران است صلوات الله و سلامه علیه و من بعده ... حکم مصلح صاحب
دولت و دین و حرمت و خلاف ترتیب است از ایشان و بدایه و کافه و بعضی ... هر

بیان خبر که مشتمل بر چهار صد باب فواید دینی
و دنیوی است و خبر مشهور که بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... است

در کتاب خصال از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت شده از حضرت ابی عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و هو حدیث که
پدرانم از جدم از آباء عظام خود امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در یک مجلس چهار صد باب
بیان فرموده اند ... که مسلم بود در دین و دنیا او را اصلاح کند تعلیم فرمود ... علیه السلام
الحجامة تصحّ البدن وتشدّ العقل والطيب في الشارب من اخلاق النبي صلى الله
عليه وآله وكرامة الكاتبين والسواك من مرضات الله عزّ وجلّ وسنّة النبي
صلوات الله عليه ومطيبة للفم والدهن يلين البشرة ويزيد في الدماغ ويسهل مجاري
الماء ويذهب القشف ويسفر اللون وغسل الرأس يذهب بالدرن وينفي
القذا والمضمضة والاستنشاق سنّة وطهور للفم والانف والسعوط مصحّة
للرأس وتنقية للبدن وسائر اوجاع الرأس والنورة نشرة وطهور للجسد استجادة
الحذاء وقاية للبدن وعون على الطهور والصلوة تقليم الاظفار يمنع الداء
الاعظم ويدرّ الرزق ... موجب ... که هر ... از نور ...

حدیث ... و ...

امور یکی ... ۱۵

سوره شود بسبب ازخلاق پیغمبر صلی الله علیه وآله و تکریم کند [illegible] و مسواک نمودن از
جمله مرضات الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و پاکیزه داشتن و خوشبوی [illegible]
و [illegible] دوست [illegible] بر [illegible] و بر [illegible] [illegible] آب بود دهقان
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
رنگ [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
میکرد [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
و دارو [illegible] موجب صحت [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و روزی
و روزی [illegible] کرد و ثقب الاذن ينفي الرائحة المنكرة وهو طهور وسنة
فيما امر به الطيب صلوات الله عليه غسل اليدين قبل الطعام وبعده زيادة في الرزق
ودواء للعين عن الرمص تخللوا [illegible] والقيام [illegible] الاكل صحة للبدن ومرضاة للرب
عز وجل [illegible] للرحمة [illegible] بأخلاق النبيين اكل التفاح [illegible]
نضح [illegible] يشد الاضراس وينفي البلغم ويذهب بريح الفم والجلوس في المسجد
بعد طلوع الفجر الى طلوع الشمس اسرع في طلب الرزق من الضرب في الارض
واكل السفرجل قوة للقلب الضعيف ويطيب المعدة ويزيد في الفؤاد ويشجع
الجبان ويحسن الولد [illegible] احدى وعشرين زبيبة حمراء في كل يوم على الريق يدفع
جميع الامراض الا مرض الموت يستحب للمسلم ان يأتي اهله اول ليلة من شهر رمضان
لقول الله تبارك وتعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم والرفث المجامعة
لا تختموا بغير الفضة فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما طهرت يد فيها
خاتم حديد ومن نقش على خاتمه اسم الله عز وجل فليحوله عن اليد التي يستنجي
بها في المتوضأ هر کس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] طعام [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

نصایح [illegible] وحفظ [illegible]



و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
طلوع فجر تا طلوع خورشید [illegible] طلب [illegible] [illegible] [illegible]
قوت قلب ضعیف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اول ماه رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ان دلیل [illegible] [illegible] اذا نظر احدكم في المرآة فليقل الحمد لله الذي
خلقني فاحسن خلقي وصورني فاحسن صورتي وزان مني ما شان من غيري
واكرمني بالاسلام ليتزين احدكم لاخيه المسلم كما يتزين للغريب الذي يحب
ان يراه في احسن الهيئة صوم ثلاثة ايام من كل شهر [illegible] وصوم
شعبان يذهب بوسواس الصدر وبلابل القلب [illegible] الاستنجاء بالماء البارد
يقطع البواسير وغسل الثياب يذهب الهم والحزن وهو طهور للصلاة لا
تنتفوا الشيب فانه نور المسلم ومن شاب شيبة في الاسلام كانت له نورا يوم
القيامة لا ينام الرجل وهو جنب ولا ينام الا على طهور فان لم يجد الماء
فليتيمم بالصعيد فان روح المؤمن ترفع الى الله تبارك وتعالى فيقبلها ويبارك
عليها فان كان اجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمته وان لم يكن اجلها قد حضر
بعث بها مع امنائه من ملائكته فيردونها في جسدها لا يتفل المؤمن في القبلة
فان فعل ذلك ناسيا فليستغفر الله عز وجل منه لا ينفخ الرجل في موضع
سجوده ولا ينفخ في طعامه ولا في شرابه ولا في تعويذه لا ينام الرجل على المحجة
ولا يبولن من سطح في الهواء ولا يبولن في ماء جار فان فعل ذلك فاصابه
شيء فلا يلومن الا نفسه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

فان للماء اهلا وللهواء اهلا

[illegible]



در فضیلت آنکه بوده در دیگران موجب نکوهش گفته اند و [illegible] سه روز [illegible]
روز چهارشنبه [illegible] بعد از [illegible] ماه [illegible] [illegible]
در رطوبت [illegible] و [illegible] آب سرد [illegible] قطع [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] سوزان [illegible] [illegible] میان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] [illegible] [illegible] در روز قیامت موجب نور
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و اگر آب [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] زیرا که [illegible] [illegible] پروردگار [illegible] [illegible] [illegible]
در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رحمت خدا
[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] خداوند تعالی
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پروردگار استغفار
[illegible] [illegible] در [illegible] در طعام و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آب [illegible] [illegible] لا ینام الرجل علی وجهه ومن رأیتموه نائما
علی وجهه فانبهوه ولا تدعوه ولا یقومن احدکم فی الصلوة متکاسلا ولا ناعسا
ولا یفکرن فی نفسه فانه بین یدی ربه عزوجل وانما للعبد من صلوته ما
اقبل علیه منها بقلبه کلوا ما یسقط من الخوان فانه شفاء من کل داء باذن الله
عزوجل لمن اراد ان یستشفی به اذا اکل احدکم طعاما فمص اصابعه التی
[illegible] قال الله عزوجل بارک الله فیک البسوا ثیاب القطن فانها لباس رسول
الله صلی الله علیه وآله وهو لباسنا ولم نکن نلبس الشعر والصوف الا من علة
وقال ان الله عزوجل جمیل یحب الجمال ویحب ان یری اثر نعمته علی عبده صلوا
ارحامکم ولو بالسلام یقول الله تبارک وتعالی واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام
ان الله کان علیکم رقیبا لا تقطعوا نهارکم بکذا وکذا وفعلنا کذا وکذا فان معکم حفظة
یحفظون علینا وعلیکم اذکروا الله فی کل مکان فانه معکم صلوا علی محمد وآل محمد

در بعضی آداب نماز و طعام و [illegible]

فان



فان الله عزوجل یقبل دعاءکم عند ذکره ویحفظکم [illegible] صلی الله علیه
وآله اقروا الحار حتی یبرد فان رسول الله صلی الله علیه وآله قرب الیه
طعام حار فقال اقروه حتی یبرد ویمکن اکله ما کان الله عزوجل لیطعمنا النار
والبرکة فی البارد اذا عطس احدکم فلا تقطعوا [illegible] ولا تستقبل الریح [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اجر و ثواب و فواید نماز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] طعام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible]
[illegible] طعام [illegible] [illegible] طعام [illegible] [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علت و مرض
[illegible] [illegible] خداوند عزوجل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خداوند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بر محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] خداوند عزوجل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] [illegible] و حقوق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طعام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خداوند تعالی [illegible]
طعام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عذاب [illegible] و عقاب الیم [illegible] [illegible]
در طعام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرفوعه بوده که راقم حروف کمتر از این نوع خبر معلوم نشده [illegible] ترجمه [illegible] معلوم شود و ادراک
و ادب و معالات [illegible] و قوه ممیزه [illegible] کنند [illegible] حضرت [illegible]
ملوند [illegible] رفته [illegible] و [illegible] و نیت بمقام ترقی و ترتیب [illegible]
و مختها [illegible] صلوا علی محمد و آله [illegible] فإن الله يقبل
عليكم المرجئة [illegible] أنفسكم [illegible] تسليما [illegible] أدوا الأمانة ولو إلى
قتلة أولاد الأنبياء عليهم السلام أكثروا ذكر الله عز وجل إذا دخلتم الأسواق
عند اشتغال الناس فإنه كفارة للذنوب وزيادة في الحسنات ولا تكتبوا في الغافلين
ليس للعبد أن يخرج في سفر إذا حضر شهر رمضان لقول الله عز وجل فمن شهد منكم
الشهر فليصمه ليس في شرب المسكر والمسح على الخفين تقية إياكم والغلو فينا
قولوا إنا عبيد مربوبون وقولوا في فضلنا ما شئتم من أحبنا فليعمل بعملنا وليستعن
بالورع فإنه أفضل ما يستعان به في أمر الدنيا والآخرة لا تجالسوا لنا عائبا ولا تمدحوا
بنا عند عدونا معلنين بإظهار حبنا فتذلوا أنفسكم عند سلطانكم الزموا الصدق فإنه
منجاة وارغبوا فيما عند الله عز وجل واطلبوا طاعته واصبروا عليها فما أقبح بالمؤمن
أن يدخل الجنة وهو مهتوك الستر لا تعنونا في الطلب والشفاعة لكم يوم القيامة فيما قدمتم
لا تفضحوا أنفسكم عند عدوكم في القيامة ولا تكذبوا أنفسكم عندهم في منزلتكم عند الله بالحقير
من الدنيا [illegible] خدا [illegible] ایمان [illegible] در ملوک [illegible]
[illegible] موجب [illegible] روز [illegible] جمیع [illegible]
و ترات [illegible] غالب [illegible] دانسته [illegible]
[illegible] و تسلیم و تکلیم [illegible] ادا [illegible] ملکت [illegible]
اگرچه [illegible] بسیار [illegible] شده [illegible]
[illegible] مشغول بذکر خدا [illegible] موجب کفاره [illegible]
حسنات است و [illegible] از [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] غافلان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] راقم حروف [illegible]
و ثواب [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

در معنی اخلاق و آداب





بزدار زیرا که آن [illegible] ماه رمضان و الحاق [illegible] مسلمانان و مومنان و حضور [illegible] موجب [illegible]
و عبادت [illegible] الاعظم و ادراک فیوضات مخصوصه [illegible] که [illegible] در
ماه رمضان [illegible] گفتم [illegible] روزه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روزه [illegible] افطار [illegible] شرع [illegible]
و [illegible] در [illegible] مسکرات و مسح [illegible] تقیه [illegible] در مقام تقیه
[illegible] تقیه [illegible]
غلو کنید [illegible] مخلوق [illegible] مقام الوهیت و ربوبیت [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] مقام [illegible] فضایل [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] نزلونا عن الربوبية ثم قولوا فينا ما شئتم [illegible]
[illegible] آیه شریفه قل لو کان البحر مدادا [illegible]
[illegible] رب الارباب [illegible]
از مقام ربوبیت [illegible] فضایل [illegible]
و صفات [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] مقام [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] خالق [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] درجات [illegible]
انوار [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] افضال [illegible] آن [illegible]
[illegible] حضرت محمد [illegible]
[illegible] ورع [illegible]
[illegible] ورع [illegible]
[illegible] بزدار [illegible]
[illegible] تقیه [illegible]

دور آن ثوابات در برزخ در حضرت خدا عز و جل بود و به رغبت کند و از جمله طاعت او باشد و بر
زحمت عبادت و ترک لذات دنیویه [illegible] که هرچه کند قبیح بود در نفس مؤمن [illegible]
ترک عفاف او [illegible] در مجلس [illegible] در [illegible]
و [illegible] در صحبت [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] دنیویه [illegible] آن [illegible]
[illegible] تمسکوا بامر کم الله برفقائهم من اصحابکم
وبين ان يغتبط ويرى ما يحب الا ان يحضره رسول الله صلى الله عليه وآله وما
عند الله خير وابقى وتأتيه البشارة من الله عز وجل فتقر عينه ويحب لقاء الله
لا تحقروا ضعفاء اخوانكم فانه من احتقر مؤمنا لم يجمع الله عز وجل بينهما في الجنة
الا ان يتوب لا يكلف المؤمن اخاه الطلب اليه اذا علم حاجته توازروا وتعاطفوا
وتباذلوا ولا تكونوا بمنزلة المنافق الذي يصف ما لا يفعل تزوجوا فان رسول الله
صلى الله عليه وآله كثيرا ما كان يقول من كان يحب ان يتبع سنتي فليتزوج
فان من سنتي التزويج واطلبوا الولد فاني اكاثر بكم الامم غدا وتوقوا على اولادكم
لبن البغي من النساء والمجنونة فان اللبن يعدي تنزهوا عن اكل الطير الذي
ليس له قانصة ولا صيصية ولا حوصلة واتقوا اكل كل ذي ناب من السباع
ومخلب من الطير ولا تأكلوا الطحال فانه بيت الدم الفاسد لا تلبسوا السواد فانه لباس
فرعون اتقوا الغدد من اللحم فانه يحرك عرق الجذام ولا تقيسوا الدين فان
من الدين ما لا ينقاس وسيأتي اقوام يقيسون فهم اعداء الدين واول
من قاس ابليس لا تتخذوا الملس فانه حذاء فرعون وهو اول من حذا الملس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بعض نسخ [illegible]

را بوقت



بوقت بامداد در خود بود ضعیف نفس حقیر [illegible] چه هرکس مؤمن بود حقیر [illegible]
ایمان بود در ابتدا [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلا ينفعه الحاح الملحين ويجيب المضطرين ويعطي قدر السؤال ويقضي حوائج
خلوقات [illegible] والاستقبال اغتناءً [illegible] الخلق وعن ذلك السؤال [illegible]
خير [illegible] صلوات الله عليهم في القعود والقيام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دهان نشر شود و آن دهان را از دهانها با عجیبه بزیرید و همچنین از قوت کوشه دهان با [illegible] آن

و لقمه را بعد بر هر کس که [illegible] محفوظ [illegible] و طعام بسیار نفع [illegible] سایه می‌شود

چرا که فرعون [illegible] عقد دوره کوشه [illegible] محفوظ [illegible] غرق [illegible] در ایمان دینی

و طعام شرعیت بقای [illegible] طلب امور و طعام [illegible] و قال [illegible]

با نیه دور [illegible] بقای [illegible] و این جهت دهان [illegible] و اول [illegible] فوق نفوس [illegible]

هرو فسکیه از [illegible] کتاب از [illegible] حضرت صادق علیه السلام با ابو جعفر [illegible]

قال [illegible] مبسوط مذکور شده [illegible] بوده این کار عواد فرعون در دعوه اول [illegible] فداء

[illegible] در مجمع البحرین مسطور است [illegible] لا تتخذوا الملس فانه عواد فرعون

[illegible] مراد غیر از [illegible] که [illegible] جبر [illegible] از [illegible]

و [illegible] آن [illegible] بجهت [illegible] علامت [illegible] شده

[illegible] این کار [illegible] فرعون در [illegible] فالقوا [illegible] کلوا

الترج فان فیه شفاء من الادواء اتبعوا قول رسول الله صلی الله علیه و آله فانه قال من

فتح علی نفسه باب مسئلة فتح الله علیه باب فقر اکثروا الاستغفار تجلبوا

الرزق و قدموا ما استطعتم من عمل الخیر تجدوه غدا ایاکم و الجدال فانه یورث

الشک من کانت له الی ربه عز و جل حاجة فلیطلبها فی ثلث ساعات ساعة

فی الجمعة و ساعة تزول الشمس حین تهب الریاح و تفتح ابواب السماء

و تنزل الرحمة و یصوت الطیر و ساعة فی آخر اللیل عند طلوع الفجر فان ملکین

ینادیان هل من تائب یتاب علیه هل من سائل یعطی هل من مستغفر یغفر له هل

من طالب حاجة فتقضی له فاجیبوا داعی الله و اطلبوا الرزق فیما بین طلوع الفجر

الی طلوع الشمس فانه اسرع فی طلب الرزق من الضرب فی الارض و هی

الساعة التی یقسم الله فیها الرزق بین عباده انتظروا الفرج و لا تیأسوا من

روح الله فان احب الاعمال الی الله عز و جل انتظار الفرج ما دام علیه العبد

توکلوا علی الله عز و جل عند رکعتی الفجر اذا صلیتموها ففیها تعطوا الرغائب لا

تخرجوا بالسیوف الی الحرم و لا یصلین احدکم و بین یدیه سیف فان القبلة

امن اتموا برسول الله صلی الله علیه و آله حجکم اذا خرجتم الی بیت الله فانه

دوا عاسب [illegible] فقر ادار

جفا و بذلک



جفا و بذلک امرتم الا بعنه مسکرات [illegible] و با [illegible] بخواهد [illegible]

درد [illegible] که [illegible] اکر [illegible] سکت

و حاجت [illegible] تعوان [illegible] از قوت [illegible] و لطف [illegible]

این کلم [illegible] این [illegible] آن و فرودین [illegible] و [illegible]

بجهه [illegible] و [illegible] آن [illegible]

دست حاجت [illegible] از [illegible] سؤال [illegible] اموال [illegible] فقیر

و حاجت [illegible] بود [illegible] فقیر [illegible] طبقه [illegible]

خواهد [illegible] آن [illegible] و [illegible]

بجهه [illegible] و [illegible] دیگران [illegible] خورسند [illegible]

[illegible] الملک لله الواحد القهار [illegible] دار [illegible]

[illegible] ناخن [illegible] کبریت [illegible] اتبعوا

[illegible] فانه [illegible] و [illegible]

اظهار قبول ذلت و [illegible] از ابواب [illegible]

و [illegible] اظهار فقر و حاجت [illegible]

[illegible] از [illegible] دشمن [illegible]

و حال [illegible] یدفع الارزاق مقسوم [illegible] از [illegible]

[illegible] مقسوم [illegible] اکثر [illegible]

را اظهار [illegible] از [illegible] در رزق [illegible]

[illegible] از [illegible] قادر [illegible]

[illegible] کم [illegible] اقلیم [illegible]

بیع [illegible] از [illegible] واحد [illegible] قاضی

[illegible] فقر و مجهول [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] استغفار [illegible] طلب روزی [illegible]

و عمل [illegible] از [illegible] حضرت [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] این [illegible]

تحقیق [illegible]

از روی خشیت خالص و طلب حق و راه حق نیست یا اگر هم هست از ادعا ادراک با حصول نقصه
برخی دشتر آن از علاج و علاج به آخر الدهر بورث تنگ دستی شوم [illegible]
دینه و عرفا نیز هست عاقبت بحرب بنیاد اتفاق و بنای بانی تنگ و کلاه سر و داد و در باب
امور است موجب حصول تنگی و ادبار و عوالم این وقت و بعضی به نظر می‌آید که بعضی
بی بر بیرون لکد و بیانیه تقیه و خلوتی بولر بیز جمع بر کسی بود که حضرت پروردگار
در پی دشمن طلب نزد تنگ بود در عجز و تنگ در مقام زوال آن است و شرح
بلا و زوال و ابواب آسمان بر گشته و رحمت خدا نازل و تیغ در او کاز است و عاقبت در بیان
شب به مقام طلوع فجر چه در آن نشانی ملت خدا ایستاده تا توبه کننده است و توبه او را در پناه
گفته تا گذاشته است و در وقت شب استغفار کننده است و آمرزیده و مغفور که تا ادای تار و جب
است و خاص به ادعیه کرده راقم حروف گیرد روایت این حدیث شریف به جهت اسارت
اشود راه آنکه در جهت سطور است به فتاوی نظر کند و رجعت و رجعت زوال الشمس تا
فتح کرده در جهان پیدا است و رجعه آخر روز جمعه تا نزدیک آفتاب جلی که حضرت صاحب
کبری سلام الله علیها در موقع اجابت دعا است و الا علم بعینه لیس اجابت کند دعای او بود در
در طلب رزق بر آیه و در بین الطلوعین هم در آن وقت در طلب روزی است و آنکه از این بیرون
رغبت بیشتر است و این حالت و عاقبت و این حال رزق و روزی وعده است منهم کالشمس قسمه
بیزار خلق کسی بود فرج بسته و از روح و رحمت خدا تا این کس بیاشد که محبوب تر نیست
احمی در نزد او حق تعالی انتظار فرج است و اداره بنده مؤمن با انتظار فرج است تا توکل الله پر خدا
عز و جل کار و رد لک تا زنده با مادام که اوراد به هر دو این وقت و رجعت بیان دارد و نعمت
بسیار بر خود روادار بیشتر و با تیغ و تیشه بسوی حق برخی که توبه و بیان جمعی از آنها در مقام نماز آید
در حضور کار بیشتر که بعد از آن وارد است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

تجربه به وادی ست که برخی بیند و هر که این کار در روزی برخورد که او همه تکرار ست
و در جای دیگر مورد است که اطلبوا الرزق ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فانه اسرع فی طلب الرزق من الضرب فی الارض وهی الساعة التی یقسم الله عز و جل فیها الرزق بین عباده

در ترغیب و اراده بعضی امور

و در جای مورد است که اطلبوا الرزق بالقبور التی الزمکم الله عز و جل حقها و زیارتها و اطلبوا
الرزق عندها ولا تستصغروا قلیل الآثام فان الصغیر یحصی ویرجع الی الکبیر
واطیلوا السجود فما من عمل اشد علی ابلیس من ان یری ابن آدم ساجداً لانه
امر بالسجود فعصی وهذا امر بالسجود فاطاع فنجا اکثروا ذکر الموت ویوم خروجکم

من القبور



من القبور وقال ما من عبد یسأل الله عز و جل ... علیکم المصائب اذا اشتکی احدکم
عینیه فلیقرأ آیة الکرسی ولیضمر فی نفسه انها تبرأ فانه یعافی ان شاء الله
توقوا الذنوب فما من بلیة ولا نقص رزق الا بذنب حتی الخدش و
الکبوة والمصیبة قال الله عز و جل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفو عن کثیر اکثروا ذکر الله عز و جل علی الطعام ولا تطغوا فیه فانها نعمة من نعم
الله ورزق من رزقه یجب علیکم فیه شکره وحمده احسنوا صحبة النعم
قبل فراقها فانها تزول وتشهد علی صاحبها بما عمل فیها من رضی عن الله
عز و جل بالیسیر من الرزق رضی الله منه بالقلیل من العمل ایاکم والتفریط
فتقع الحسرة حین لا تنفع الحسرة اذا لقیتم عدوکم فی الحرب فاقلوا الکلام
واکثروا ذکر الله عز و جل ولا تولوهم الادبار فتسخطوا الله ربکم وتستوجبوا
غضبه واذا رأیتم من اخوانکم فی الحرب الرجل المجروح او من قد نکل او من
قد طمع عدوکم فیه فاقوه بانفسکم و در اینجا هم تقدیم ... ادعیه و نوافل ... را
بیان است در عبادت حق هر کسی را که عزم در آن است که تصرف نجویند فرض حقیقی آن نقاب است از
رسیدن برخی در تنگ و برکت آن که در آنچه حکم زیارت و عبادت و طلب مغفرت و آداب اهل
و حیرانی و در جای آنکه شهر کرده در طلب ارزاق و روزی و فتوح رزق برد و درگاه نیز برای آن که
ره در نظر خدا و کسی که با توکل بنماید رجعت فقیر نیز حاصل شود که به زیارت بزرگان کرده
حضرت که از طول‌اند که باید هم چیز عطا و که او بر تلاوت کرده که تر و شدید نزد آن بنده اش
ادای بود در حالی که سجود نکند او را اگر خواهد خود قبل بطلب آنچه از وجود او را به مقصود برسانیم
گفت فرزند آدم به جز سجود حضرت نه سجود او مر که این خلعت در روز و در روزی شکار رزق و مراد تو و وظیفه
باید کرد تا در روزی بود او از تو را رزق حیثیت رسید و در تنگی و حاجت و حضور خدا در آب
السقوط نمی‌گیرد در بی‌برکتی طریقه برکت آنکه در اتیان آثار این کار است و ..
روز شمار که با هم در سبک عبادت که طلب حج در این مرحله رضوان مردم در زیارت بود آیه الکرسی
و قرائت بیند و حول الله و رسول در دعا از برکت آن آیه نیز بعد از آن در دعا نیز بعد هم به جواب
خدا است که مردم دیده او بحق عافیت رسیده در وقت رفع بلیه و سلم بی جدا از اهل الله و در همه
نظام الله و در حقیقت است که ازو تار برای تر و دعای او در هر موقع و مقصد که نتیجه آن اقرب رسیده است

شب [illegible] اما الاعمال [illegible] لذت [illegible] لطف دیگر [illegible] شود هر زمان
تواند [illegible] ظهور نور عقل و نزول روح [illegible] در
تصور [illegible] آدمی [illegible] آن تحقق شود [illegible] عقل و روح نیز [illegible]
[illegible] عقل و نفس انسانی [illegible] روح [illegible] موجب ترتیب [illegible]
و نفس [illegible] و نقصان [illegible] و در آنچه اسباب سهولت ادراک [illegible]
اقدام [illegible] آن [illegible]
از [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رزق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] زوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبادت و طاعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





وعبادت او [illegible]
و انواع معصیت [illegible] طاعت و عبادت نیز [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
طمع [illegible] نعم حقیقی [illegible]
[illegible] طمع و طلب [illegible] نعمت [illegible]
[illegible]
[illegible] خالق و رازق [illegible] نعم حقیقی [illegible]
[illegible] طاعت و عبادت [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] عبادت و طاعت [illegible] طمع و طلب [illegible]
[illegible] لطف و رحم و کرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غضب [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ترغیب به احسان و نیکی

اصطنعوا المعروف بما قدرتم على اصطناعه فانه يقي مصارع السوء ومن اراد منكم ان
يعلم كيف منزلته عند الله فلينظر كيف منزلة الله منه عند الذنوب كذلك
منزلته عند الله تبارك وتعالى افضل ما يتخذه الرجل في منزله الشاة فمن كانت
في منزله شاة قدست عليه الملائكة كل يوم مرة ومن كانت عنده شاتان قدست
عليه الملائكة مرتين في كل يوم وكذلك في الثلاث تقول بورك فيكم اذا ضعف
المسلم فليأكل اللحم واللبن فان الله عز وجل جعل القوة فيهما اذا اردتم
الحج فتقدموا في شراء الحوائج ببعض ما يقويكم على السفر فان الله عز وجل
يقول ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة واذا جلس احدكم في الشمس فليستدبرها
بظهره فانها تظهر الداء الدفين واذا خرجتم حجاجا الى بيت الله عز وجل فاكثروا
النظر الى بيت الله فان لله عز وجل مائة وعشرين رحمة عند بيته الحرام منها
ستون للطائفين واربعون للمصلين وعشرون للناظرين اقروا عند الملتزم
بما حفظتم من ذنوبكم وما لم تحفظوا فقولوا وما حفظته علينا حفظتك ونسيناه
فاغفره لنا فانه من اقر بذنبه في ذلك الموضع وعده وذكره واستغفر
منه كان حقا على الله عز وجل ان يغفره له وتقدموا بالدعاء قبل نزول

تقدم به دعا قبل از نزول بلاء

البلاء تفتح ابواب السماء في خمسة مواقيت عند نزول الغيث وعند
الزحف وعند الاذان وعند قراءة القرآن ومع زوال الشمس وعند طلوع
الفجر من غسل منكم ميتا فليغتسل بعد ما يلبسه اكفانه لا تجمروا الاكفان
ولا تمسحوا موتاكم بالطيب الا بالكافور فان الميت بمنزلة المحرم مروا اهاليكم
بالقول الحسن عند موتاكم فان فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله لما
قبض ابوها صلى الله عليه وآله ساعدتها جميع بنات بني هاشم فقالت دعوا
التعداد وعليكم بالدعاء زوروا موتاكم فانهم يفرحون بزيارتكم وليطلب
الرجل حاجته عند قبر ابيه وامه بعد ما يدعو لهما ای خدیو توانا بکوشید
و جهان [illegible] که [illegible] محفوظ بمانید از مصارع و مقامات بد و
خوب هر کسی از شما بخواهد بداند در حضرت خداوند عز و جل دارای چه رتبه و منزلت
[illegible] ببیند [illegible] منزلت [illegible] نزد او [illegible]

مرتکب معاصی



مرتکب معاصی مقبوحه منزلت او نزد حضرت خداوند [illegible] تقرب و منزلت هر کسی
نسبت بخدا [illegible] ترک طاعت و ترک [illegible] و مخالفت اوامر و نواهی
او است [illegible] طاعت و ترک معاصی [illegible] علامت تعظیم و تکریم و حرمت
[illegible] او نیز [illegible] منزلت [illegible] کرد چه [illegible]
[illegible] منزلت [illegible] طاعت و انقیاد
و ترک خلاف و معصیت [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] روی في الحديث عن ابي [illegible] ما من مؤمن يكون في بيته عنز حلوب
الا قدس اهل ذلك المنزل فان كانتا اثنتين قدسوا كل يوم مرتين [illegible]
[illegible] تقدیس کنند [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible] قوت [illegible]
[illegible] خداوند عز و جل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عز و جل [illegible]
[illegible] خداوند عز و جل [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در این موضع [illegible] در حضرت [illegible] استغفار [illegible]

*سلام مراعات برادران مومن*

*آداب سفر و دواب نگاه داشتن*

*تعویذ از گزنده و درنده*

*عقیقه اولاد*

برضای خدا عزّ و جلّ حق و ثواب او بسیار است و بدون آن زیده قبیح و شنیع خواهد بود قبل از نزول بلا در
بیع و قسمه در ایام تابستان کشف مرض بی که بهنگام نزول بلا است دیگر وقت جنس نیکو بیاید بعد
دیگر زمان اذان دیگر بهنگام قرائت قرآن و دیگر وقت زوال شمس و طلوع فجر و دیگر وقتی که از
مرده سوخته بوده خود بیرون آید کفن را آورده بر جسد او بپوشانند خود به غسل او الکه آن
مجرد و مسلوب سازند و مرد کان بوجه بلکفور بوده است بیاورید چه نیست بمنزله محرم است
که ان خود را کفن کرده و مردکان را بآنکفن نیکو برانند حضرت فاطمه دختر احمد صلی الله علیه و آله
نجس مرده کرده بهر برادر فرمود تمامت دختران بنی هاشم را گفت ساعت که فاطمه صلوات الله
علیها فرمود این کثرت عدد و جهت سوزوگداز درد برخی باید هر عام گردانی خود را ایشان
کنند چه احسن زیادت شده را نخستین نکرده و باید برد توقیر هر یک و ما در آل آن پس ادا از
برادر ازین دعا نه مست خود طلب کند المُسْلِمُ مِرْآةُ اَخِيهِ فَاِذَا رَاَيْتُمْ مِنْ اَخِيكُمْ
هَفْوَةً فَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ وَكُونُوا لَهُ كَنَفْسِهِ وَاَرْشِدُوهُ وَانْصَحُوهُ وَتَرَفَّقُوا بِهِ وَاِيَّاكُمْ
وَالْخِلَافَ فَتَمَزَّقُوا وَعَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ تَرَاءَفُوا وَتَرَاحَمُوا مَنْ سَارَ مِنْكُمْ دَابَّةً فَلْيَبْدَأْ
حِينَ يَنْزِلُ بِعَلَفِهَا وَسَقْيِهَا لَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَاِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا
وَمَنْ ضَلَّ مِنْكُمْ فِي سَفَرٍ اَوْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ فَلْيُنَادِ يَا صَالِحُ اَغِثْنِي فَاِنَّ فِي
اِخْوَانِكُمْ مِنَ الْجِنِّ جِنِّيّاً يُسَمَّى صَالِحاً يَسِيحُ فِي الْبِلَادِ لِمَكَانِكُمْ مُحْتَسِباً نَفْسَهُ لَكُمْ
فَاِذَا سَمِعَ الصَّوْتَ اَجَابَ وَاَرْشَدَ الضَّالَّ مِنْكُمْ وَحَبَسَ عَلَيْهِ دَابَّتَهُ وَمَنْ خَافَ
مِنْكُمُ الْاَسَدَ عَلَى نَفْسِهِ وَغَنَمِهِ فَلْيَخُطَّ عَلَيْهَا خَطَّةً وَلْيَقُلِ اللّٰهُمَّ رَبَّ دَانِيَالَ
وَالْجُبِّ وَرَبَّ كُلِّ اَسَدٍ مُسْتَاْسِدٍ اِحْفَظْنِي وَاحْفَظْ غَنَمِي وَمَنْ خَافَ مِنْكُمُ الْعَقْرَبَ
فَلْيَقْرَاْ هٰذِهِ الْآيَاتِ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ خَافَ مِنْكُمُ الْغَرَقَ فَلْيَقْرَاْ بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰيهَا
وَمُرْسٰيهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بِسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ
قَدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ عُقُّوا عَنْ اَوْلَادِكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَتَصَدَّقُوا اِذَا حَلَقْتُمُوهُ
بِزِنَةِ شُعُورِهِمْ فِضَّةً عَلَى مُسْلِمٍ وَكَذٰلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَائِرِ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی مسلم مرآت و آینه برادر خویش

پس از وقت



پس هر وقت از برادر خود لغزشی بینید نظر در نقصان و عیوب او نباشید بلکه از برادر نیکو
از بهر خود بیشتر و او را ارشاد و نصیحت نمائید و او بر نفس و ملایمت کارکند و لطف
این کلام مبارک که این بود از آن است که در حدیث اتبا المومن اخوه فرموده مومنان در هم
چهره به کار و به جا به هم ایشان و همچنان بشند خویش بود اگر عیبی از اد در آینه بزرگ
عکس باشند و نیک و بد بهم ظاهر گردد از هم بر نه پس هر یک نسبت بدیگری حکم آینه دارد
و چهره زشت و بد و زیبا و زشت در وی ظاهر میگردد و بدیگری بود از آینه
بلکه پس اگر روشن و لیکن بود در آینه تر از آن شده میگردد عکس او بود و آینه
و تلاوت نمود و اگر دیو مومن در آینه زنگ گرفته بکیرد عکس او در آن ظاهر نشود و توقع
کرده اگر آینه نقص از آن عیب و برکت بود از حالت انعکاس و انعکاس
منفی شود پس آینه قلب مومن نیز مرآت اعمال و افعال و اطوار برادر دینی
بحکم همین است از روی بینه پرده در صفحه کند چنانچه همه برادران بود و از عیب
و عیب بر ادیان فاعل این که در آن ازو بسبب مردم بود اگر نکو بینه
به مردم منسوب است پس اگر نسبت بزشتی بود از دل خود را و بر بوی در حقیقت برعکس
مستور و پوشیده داشته هر چند در حقیقت خویش ترکیب کرده پس که است
فایده شود چنانچه او خود مطلب و از رکه و غیر از آن او بود از سوی او ولی غفلت
دفع نمی گردد و ملامت کار که نیز بیرون از خلاف و بجهت این که از زبان
زیاد اگر فتنه کند و لعنت کنند و سخن را بر او چهره و دست بخار و قدرت و قدرت دهد
که ازین همه را لکن برخی از اهل اقتصاد و میانه روی موجب تقوی و امیدواری است
هر کس که در سفر رود باید که خود داشته باشد و در منزل اول آن از نخست چهار پای
خود را علف و آب دهد بجهت آنکه چهارپایان در تعب اند چه آن حیوان بوده در مردم شیخ
مراتب دارد این کلام که در لله ربانیان نیز تسبیح بوده و نماز روز و از حرم قلب
و آلات و اسباب تسبیح آنها در صورت آنها است پس باید که صورت آنها را ضرب و جرح
رسانید و هر کسی که در راه سفر گم را یابد شناید بر این خبر ترسد باید بخواند
صالح سوید یابد چه در میان برادران دینی از جنیان است نیز بر صلاح اند
دانا و این جنّی در بلاد و امصار سیاحت کند تا هر کدام باین خبر آن صدا بشنود اجابت

کند و هر یک از آنها راه بود که گفتیم از آنچه [illegible] او بود [illegible] باز داد و هر کسی از آنها
از شیر [illegible] بر جان خود گوسفندان [illegible] خطر بر آن برگشت [illegible]
بخواند و هر کسی از آنها از آدم و از غرق شدن [illegible] آنست و کلمات [illegible]
باید [illegible] نه حقیقه [illegible]
[illegible] نقره [illegible] صدقه [illegible] فانه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
حسن وحسین و سایر فرزندان صلوات الله علیهم برای [illegible] و فرمود اذا ناولتم
السائل الشيء فاسألوه ان يدعو لكم فانه يجاب فيكم ولا يجاب في
نفسه لانهم يكذبون وليرد الذي يناوله يده الى فيه فليقبلها فان الله عز وجل يأخذها
قبل ان تقع في يد السائل كما قال الله عز وجل ألم تعلموا ان الله هو يقبل التوبة
عن عباده ويأخذ الصدقات تصدقوا بالليل فان الصدقة تطفئ غضب الرب جل
جلاله احسبوا كلامكم من اعمالكم يقل كلامكم الا في خير انفقوا مما رزقكم الله عز و
جل فان المنفق بمنزلة المجاهد في سبيل الله فمن ايقن بالخلف جاد وسخت
نفسه بالنفقة من كان على يقين فشك فليمض على يقينه فان الشك لا ينقض
اليقين لا تشهدوا قول الزور ولا تجلسوا على مائدة يشرب عليها الخمر فان
العبد لا يدري متى يؤخذ اذا جلس احدكم على الطعام فليجلس جلسة العبد
ولا يضعن احدكم احدى رجليه على الاخرى ويتربع فانها جلسة يبغضها
الله ويمقت صاحبها عشاء الانبياء بعد العتمة لا تدعوا العشاء فان ترك العشاء
خراب البدن الحمى قائد الموت وسجن الله في الارض يحبس فيه من يشاء
من عباده وهي تحت الذنوب كما يتحات الوبر من سنام البعير ليس
من داء الا وهو داخل الجوف الا الجراحة والحمى فانهما يردان ورودا اكسروا
حر الحمى بالبنفسج والماء البارد فان حرها من فيح جهنم لا تتداووا [illegible]
حتى يغلب مرضه صحته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ادب ایطال سائل و زمان صدقه

نهی از جلوس بر مائده [illegible] خمر

معالجه تب به بنفشه

[illegible]





[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الدعاء يرد القضاء المبرم
فاتخذوه عدة الوضوء بعد الطهور عشر حسنات فتطهروا اياكم والكسل فانه
من كسل لم يؤد حق الله عز وجل تنظفوا بالماء من النتن الريح الذي يتأذى
به تعهدوا انفسكم فان الله عز وجل يبغض من عباده القاذورة الذي يتأنف
به من جلس اليه لا يعبث الرجل في صلاته بلحيته ولا بما يشغله عن صلاته
بادروا بعمل الخير قبل ان تشغلوا عنه بغيره المؤمن نفسه منه في تعب والناس
منه في راحة ليكن جل كلامكم ذكر الله عز وجل احذروا الذنوب فان العبد
ليذنب فيحبس عنه الرزق داووا مرضاكم بالصدقة حصنوا اموالكم بالزكوة
الصلوة قربان كل تقي الحج جهاد كل ضعيف جهاد المرأة حسن التبعل الفقر

دعا برای رد کردن قضای مبرم

آداب ادای نماز

اوصاف کامل مؤمن

فواید ادای زکوة

تکالیف زن و جهاد او

هو الموت الاكبر قلة العيال احد اليسارين التقدير نصف العيش [illegible]

[illegible] بر [illegible] بدلی [illegible] وفق [illegible] بر وفا [illegible]

[illegible] وطور [illegible] دارد [illegible] تعلیم [illegible]

[illegible] برکسی در عادات [illegible] ازو [illegible]

حقوق [illegible] بود [illegible] دیگران [illegible]

[illegible] عادت [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] الغم [illegible] در [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] بنده [illegible] نفسی

[illegible] مردمان [illegible] نفس [illegible]

وعادت [illegible] مردمان [illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازو [illegible] دولت [illegible]

وضع [illegible] نصف [illegible] زندگانی [illegible] کلم [illegible] نصف

الهرم ما عال امرؤ اقتصد وما [illegible] لا تقطع الصنيعة الاخذ ذي

حسب ودين لكل شيء ثمرة وثمرة المعروف تعجيل من ايقن بالخلف جاد بالعطية من

ضرب يده على فخذه عند مصيبته حبط اجره افضل اعمال المرء انتظار فرج الله

عزوجل من احزن والديه فقد عقهما استنزلوا الرزق بالصدقة ادفعوا امواج

البلاء عنكم بالدعاء قبل ورود البلاء والذي فلق الحبة وبرأ النسمة للبلاء اسرع

الى المؤمن من انحدار السيل من اعلى التلعة الى اسفلها [illegible]

سكوا العافية من جهد البلاء وان جهد البلاء ذهاب الدين [illegible]

[illegible] فانقطع [illegible] رضوا انفسكم على الاخلاق الحسنة فان العبد المسلم يبلغ بحسن

نفی درجه [illegible] و [illegible]

خلقه درجة



خلقه درجة القائم القائم من شرب الخمر وهو يعلم انها حرام سقاه الله من طينة

خبال وان كان مغفورا له لا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة الرحم

بلا تعجل [illegible] نصف [illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقتصاد [illegible] معیشت [illegible]

[illegible] اقتصاد [illegible]

[illegible] خوب [illegible]

[illegible]

[illegible] عوض [illegible] بخشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر عقوبت از عهد بلاء خالی [illegible] عافیت [illegible] عهد بلا [illegible] صاحب مجمع البحرین

یکیه در جمع دعوات [illegible] اعوذ بک من جهد البلاء و در [illegible] جهد [illegible]

اجهد جهد کذا فی هذا الامر [illegible] دعوات [illegible] در این امر کوشش [illegible]

پایان [illegible] و جهد بلاء آن حالتی [illegible] آن اختیار کند [illegible]

مال و کثرت عیال [illegible] جهد بلاء [illegible]

[illegible] و ایراست [illegible] در غلو [illegible]

را بود [illegible] درادعیه [illegible] لا تجهد بلائه

[illegible] آن کلام [illegible] هوا [illegible]

[illegible] جمال [illegible] و دچار [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] بنده [illegible]

ریاضت [illegible] اخلاق حسنه [illegible] حسن خلقی تعالی [illegible]

[illegible] آن [illegible] نفوس [illegible]

که نفوس [illegible] ملاهی و ملاعب [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] اخلاق حسنه [illegible] ادراک [illegible]

[illegible] از قبول آن [illegible] عادت [illegible]

بحسب طبعت [illegible] مقامات

عالیه [illegible] از طینه [illegible]

[illegible] در جمع البحرین [illegible]

[illegible] از زوج [illegible]

[illegible] شد [illegible]

و در بردن [illegible] سوگند [illegible] المکنی بودن

[illegible] لتغلیب [illegible] الشهید المغبون

عن عهود [illegible] و لا للمراة مع زوجها الا بجمیعه

[illegible]

سوگند [illegible] رود [illegible]



یوما الی اللیل الا بذکر الله عز و جل لا تعرب بعد الهجرة لا هجرة بعد الفتح

تعرضوا للتجارة فان فیها غنی لکم عما فی ایدی الناس ان الله عز و جل

یحب العبد المحترف الامین لیس عمل احب الی الله عز و جل من الصلوة فلا یشغلنکم

عن اوقاتها شیء من امور الدنیا فان الله عز و جل ذم اقواما فقال الذین هم عن

صلوتهم ساهون یعنی انهم غافلون استهانوا باوقاتها اعلموا ان البر

لا یبلی و الذنب لا ینسی و الله الجلیل مع الذین اتقوا اعلموا ان

صالحی عدوکم یرائی بعضهم بعضا و لکن الله عز و جل لا یوفقهم و لا یقبل الا ما کان

خالصا البر و الذین هم محسنون اطلب لاخیک عذرا فان لم تجد له عذرا فالتمس

له عذرا مزاولة قلع الجبال ایسر من مزاولة ملک مؤجل و استعینوا بالله

و اصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین لا تعاجلوا

الامر قبل بلوغه فتندموا و لا یطولن علیکم الامد فتقسوا قلوبکم ارحموا ضعفاءکم و

اطلبوا الرحمة من الله عز و جل بالرحمة لهم ایاکم و غیبة المسلم فان المسلم لا یغتاب

اخاه و قد نهی الله عز و جل عن ذلک فقال و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم

ان یاکل لحم اخیه میتا لا یجمع المسلم یدیه فی صلوته و هو قائم بین یدی الله

عز و جل یتشبه باهل الکفر یعنی المجوس لیجلس احدکم علی الطعام جلسة

العبد لیاکل علی الارض و لا یشرب قائما اذا اصاب احدکم الدابة

و هو فی صلاته فلیدفنها و تفل علیها او یصیرها فی ثوبه حتی ینصرف

الالتفات الفاحش یقطع الصلاة و ینبغی لمن یفعل ذلک ان یبتدی

الصلوة بالاذان و الاقامة و التکبیر [illegible]

[illegible] در جماعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فواید تجارت

فضیلت نماز

اوصاف مومن

المومن لا یغش اخاه و لا یخونه و لا یخذله و لا یتهمه و لا یقول له انا منک بریء

[illegible] باید طلبید

تا شب جمعه که خدا رحم به یعنی کمال و صحبت او نیابد که علم به او [illegible] انسانی
منزه بود نه هر آنچه آن معلوم بود و طالب عمر آنکه بحرمت نزد توان [illegible]
کلمه بحرمت نیست یعنی آنچه [illegible] از نفع عظیم آن کفایت نقد کن با خود در کارها [illegible]
نگار بازار [illegible] که بر هر کار با تجارت بود از براز [illegible] مردم [illegible]
و خداوند عزوجل به بنده نود [illegible] حرفت و این [illegible]
پروردگار راز نماز بردن محبوب تر [illegible] مراقب باشد [illegible]
از حفظ اوقات نماز مشغول نشود چه خداوند عزوجل [illegible]
آنکه از نماز غافل و [illegible] اوقات [illegible]
هرگز در سعی و گناه [illegible] خداوند [illegible]
باشد دانسته باشد [illegible] دشمنان
مگر نه خداوند عزوجل توفیق [illegible]
باشند [illegible] مردم [illegible]
خیانت نورزد [illegible] حوادث [illegible]
با او نکوید [illegible]
در احوال واضح [illegible]
آنکه [illegible] و سلطنت [illegible]
سعی [illegible] خواند [illegible]
این [illegible] خداوند [illegible]
و آنکه [illegible]
از هیچ حادثه [illegible] زوال [illegible] سلطنت و مملکت [illegible] ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
حضرت [illegible] صلوات الله علیه [illegible] مذکور شد
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
و عاقبت نیکو [illegible]





بگیرد و بباید بطول امل و درازی عمر و امید او امیدوار باشد [illegible] دلتنگ شود و قساوت قلب
دعا نکند [illegible] رحم کند [illegible] رحمت [illegible] از خداوند عزوجل طلب رحمت [illegible]
غیر او [illegible] مسلمان [illegible] غیبت [illegible]
برادر [illegible] خدا [illegible] باید [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] برادر [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] خدا [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
طعام [illegible] خضوع و فروتنی [illegible]
[illegible] مشغول نماز [illegible]
[illegible] توجه و التفات [illegible] موجب قطع نماز [illegible]
و [illegible] نماز [illegible] آن [illegible]
سوره [illegible] من قرأ قل هو الله احد من قبل ان تطلع الشمس احدى عشرة مرة ومثلها
انا انزلناه ومثلها آية الكرسي منع ماله مما يخاف من قرأ قل هو الله احد وانا انزلناه
قبل ان تطلع الشمس لم يصبه في ذلك اليوم ذنب وان جهد ابليس استعيذوا بالله
من ضلع الدين وغلبة الرجال من تخلف عن اهله تخبر الكتاب طهور لنا قال الله
تبارك وتعالى [illegible] يخرج
من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس وهو مع قراءة القرآن [illegible]
يذيب البلغم ابدؤوا بالملح في اول طعامكم فلو يعلم الناس ما في الملح لاختاروه على
الترياق المجرب من ابتدأ طعامه بالملح ذهب عنه سبعون داء وما لا يعلمه الا الله
عز وجل صبوا على المحموم الماء البارد في الصيف فانه يسكن حرها صوموا ثلاثة
ايام في كل شهر فهي تعدل صوم الدهر ونحن نصوم خميسين بينهما اربعاء لان الله
تعالى عز وجل خلق جهنم يوم الاربعاء فاذا اراد احدكم حاجة فليطلبها يوم
الخميس فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اللهم بارك لامتي في بكورها
يوم الخميس وليقرأ اذا خرج من بيته الآيات من آخر آل عمران وآية الكرسي
وانا انزلناه وام الكتاب فان فيها قضاء الحوائج للدنيا والآخرة عليكم بالصفق

فواید قرائت بعضی سوره و آیات مخصوصه

من الشیاب فانه من رزق قوته برزق دینه هر کس سوره اخلاص پیش از طلوع آفتاب
یازده دفعه قرائت کند و یازده دفعه سوره مبارکه قدر و یازده دفعه آیة الکرسی بخواند آن وقت
فرو خانه او اموال او از گزند هر حادثه محفوظ است و هر کس پیش از دو رشتن خورشید سوره اخلاص
ده دفعه قرائت نماید در آن روز که هر از او پرهیز نماید مگر ... شیطان که نمی‌تواند ...
بپرهیز ... و کثرت دین و غلبه رجال هر کس از ... کفته ... بلاد ... و وجوه ... و ...
از ... و فرو ... و صلاح ... جزء ... هر کس از ... آداب طعام
حلیه ... و ... جزء از ... صلاح ... دوام ... اخراف
... و بر ... و ظهور آن ... فراخ ... که ...
... که ... بر ... و ... بر ... که ... چهار ...
کافی شد ... زمین القعیه ... پسندیده عمل از هر دردی شفا بخشد و خداوند ...
از ... الوان آن مختلف است و در آن ...
... فایدة ... آب ...
در آغاز طعام نمک ... اگر مردم ... منافع و فواید در نمک ...
بر ... هر کس در ... ابتدا کند بنعمد ...
و هم ... آن ... دو ... جز خدای تعالی ... هر دفعه ... زمان ...
... آب سرد ... آب ... حرارت ... ساکن ...
... روز ... روزه ... روزه ...
پنجشنبه ... آن ... خدای تعالی ... روز چهارشنبه ... آفریده است
... عبارت ... سطور ... روز ... ماه روزه ...
... فواید ... و ...
کس از ... امراض محفوظ ... هر دفعه ... از ... حاجت ...
روز پنجشنبه ... رسول خدا ... عرض ... خدا ... روزه ...
پنجشنبه ... غایت ... از ... طلب حاجت ... آیت ...
سوره ... آیة الکرسی و سوره ... بخواند ... در آن ...
... و ... هر کس ... لطیف ...
بشرکه



... لا يقومن أحدكم بين يدي الرب جل جلاله وعليه ثوب
يشف توبوا إلى الله عز وجل وادخلوا في محبته فان الله يحب التوابين ويحب
المتطهرين والمؤمن تواب اذا قال المؤمن لاخيه اف انقطع ما بينهما فاذا قال له
انت كافر كفر احدهما اذا اتهمه انماث الاسلام في قلبه كما ينماث الملح في الماء
باب التوبة مفتوح لمن ارادها فتوبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر
عنكم سيئاتكم واوفوا بالعهد اذا عاهدتم فما زالت نعمة ولا نضارة عيش
الا بذنوب اجترحوا ان الله ليس بظلام للعبيد ولو انهم استقبلوا ذلك
بالدعاء والانابة لم تنزل ولو انهم اذا نزلت بهم النقم وزالت عنهم النعم فزعوا الى
الله عز وجل بصدق من نياتهم ولم يهنوا ولم يسرفوا لاصلح الله لهم كل فاسد
ولرد عليهم كل صالح اذا ضاق المسلم فلا يشكون ربه عز وجل وليشتك الى
ربه الذي بيده مقاليد الامور وتدبيرها في كل امرئ واحدة من ثلث
الطيرة والكبر والتمني اذا تطير احدكم فليمض على طيرته وليذكر الله عز و
جل واذا خشي الكبر فليأكل مع عبده وخادمه وليحلب الشاة واذا تمنى فليسأل الله
عز وجل وليبتهل اليه ولا ينازعه نفسه الى الاثم خالطوا الناس بما
يعرفون ودعوهم مما ينكرون ولا تحملوهم على انفسكم وعلينا ان امرنا صعب
مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد قد امتحن الله
قلبه للايمان اذا وسوس الشيطان الى احدكم فليتعوذ بالله وليقل امنت
بالله وبرسوله مخلصا له الدين اذا كسى الله عز وجل مؤمنا ثوبا جديدا فليتوضأ
وليصل ركعتين يقرأ فيهما ام الكتاب وآية الكرسي وقل هو الله احد وانا انزلناه
في ليلة القدر ثم ليحمد الله الذي ستر عورته وزينه في الناس وليكثر من
قول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فانه لا يعصي الله فيه وله بكل سلك
فيه ملك يقدس له ويستغفر له ويترحم عليه ... در ... خداوند ... نماز ...
... حیوان ... اسم ... آن ...
... رب ... محمد ... حقیقت ... خداوند ...
... توبه ... ثواب ...

در بعض (نسخ) ... و ... (margin)
لهم (margin)

جنب برادر مؤمن را به او دادن خود کرد افسوس ادای که نباید شیعه از فاروق چیزی رشته توبه ... آگاه
والقاء الله در میان آیات ترید ... بود و خدا او گوید تو از قرائت آیات الهی از شعور بخ
توفیق نصوح به صدق میکند و جز صدق از دل پشیمان شدن بنده خود را در ... خطاب کند
و ادا فرض بود و نخ ... او ... بود ... از ... بود ... کرد ... فرض
غیر موقت ... مگر آنکه ... آنکه ... به ... کند و ...
اللهم ... که ... در ... کند ... در توبه ...
که اللهم توبت ... گوید تو به کند که ... توبه نصوح ... شیخ
در آن ... و ... از ... در ... دو ... به ... برابر
... و ... ذنوب ... که ...
و ... بوده ... بخواهد ... کند ... بود ... اقبال
... زوال ... که ... خدا ... دو ... که و ... از آن ...
کرد که ... خدا عز و جل ... و ... به صدق نیت ... کند ...
... خدا ... تمام ... از ... طلوع ... در خیر ...
باز او ... کار ... که ... بود ...
... و ... بود ... به ... دو ... کرد ... بود ... خیر از ...
... طره ... از ... طره ... و ...
... کرد ... بود ... بود ...
دار ... طره ... و ... بود ... از
فرا ... که ... او ... و ...
... از ... وزیر ... که ...
... و ... بود ... صاحب ...
... توبه ... و ... در ... آن ...
... آن ... و قبول ... کند ...
... در ... آن ... آن ...
آن ... از ... آن ...





درافکنده به کنار خود برده و بگوید کنار ... از دل خلوص دینی ایمان او سعی خداوند
خداوند عزّ و جلّ ... بود ... جدید ... بود ... وضوء ... رکعت ... دو
سوره ... و آیة الکرسی و سوره اخلاص و ... بود ... قرائت ... بکرد ... 
خداوند ... عورت ... رود ... سوره ... ترتیب ... و ... داد ... 
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ... اعمال ... که ... آن ...
معصیت ... در ... فرشتهٔ ... در آن ...
... استغفار کند ... تطهّروا ... فانّ الله عزّ وجلّ
نهی عن ذلك انا مع رسول الله صلی الله علیه وآله ومعی عترتی علی
الحوض فمن ارادنا فلیأخذ بقولنا ولیعمل بعملنا فانّ لکلّ اهل بیت نجیب
ولنا شفاعة ولاهل مودّتنا شفاعة فتنافسوا فی لقائنا علی الحوض فانّا
نذود عنه اعداءنا ونسقی منه احبّاءنا واولیاءنا ومن شرب منه شربة لم یظمأ بعدها
ابدا حوضنا مترع فیه شعبان ینصبّان من الجنّة احدهما من تسنیم والآخر من معین
علی حافتیه الزعفران وحصاه اللؤلؤ والیاقوت وهو الکوثر انّ الامور الی
الله عزّ وجلّ لیست الی العباد ولو کانت الی العباد ما کانوا لیختاروا علینا
احدا ولکن یختصّ برحمته من یشاء فاحمدوا الله علی ما اختصّکم به من بادی
النعم علی طیب الولادة کلّ عین یوم القیامة باکیة وکلّ عین یوم القیامة
ساهرة الّا عین من اختصّه الله بکرامته وبکی علی ما ینتهك من الحسین
وآل محمّد صلّی الله علیه وآله شیعتنا بمنزلة النحل لو یعلم الناس ما فی اجوافها
لاکلوها لا تعجلوا الرجل عند طعامه حتّی یفرغ ولا عند غائطه حتّی یأتی علی حاجته
اذا انتبه احدکم من نومه فلیقل لا اله الّا الله الحلیم الکریم الحیّ القیّوم
وهو علی کلّ شیء قدیر سبحان ربّ النبیّین واله المرسلین وربّ السموات
السبع وما فیهنّ وربّ الارضین وما فیهنّ وربّ العرش العظیم والحمد
لله ربّ العالمین فاذا جلس من نومه فلیقل قبل ان یقوم حسبی الله
حسبی الربّ من العباد حسبی الذی هو حسبی منذ کنت حسبی الله ونعم
الوکیل واذا قام احدکم من اللیل فلینظر الی اکناف السماء ولیقرأ انّ فی

فی خلق السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد نسبت بکسی که او را بد
ظن و بد گمانی کرده باشد چه خود را از [illegible] الا اخبار صحاح اهل البیت [illegible]
و عترت [illegible] بر لب حوض کوثر [illegible] پس هر کس [illegible]
باشد به قبول و اطعام و آداب [illegible]
و برای شفاعت [illegible] شفاعت [illegible]
و اشفاق [illegible] حوض [illegible]
دشمنان [illegible] آن حوض کوثر را [illegible]
فاطمه و هر کس یک شربت از آن آب بنوشد هرگز [illegible]
در [illegible] زعفران [illegible]
و یاقوت و [illegible] حوض کوثر [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] الولادة
[illegible] یک شربت از آن [illegible] هرگز تشنه [illegible]
دانسته اگر هر کس یک شربت آبی از آب جنت بنوشد هرگز تشنه [illegible]
[illegible] حوران جنان [illegible]
رغبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] لذات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و جنت [illegible] بوستان [illegible]
و فرح بوستان [illegible]

تشنه داری بار

تحقیق در [illegible]



تشنه داری بار [illegible] لذائذ و نعمات و مقامات [illegible]
و نه در هیچ دلی خطور کرده [illegible] از عوالم مدرکات و عالم عقول بشریه [illegible]
[illegible] لذات دائمه و نعمات باقیه [illegible]
و نعمت جاویدی خلق شده [illegible] دائم اللذة و دائم النعم [illegible]
[illegible]
هر کس از این آب کوثر [illegible] تشنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] اعتقادات [illegible]
[illegible] اختلافات عقاید و طرق [illegible]
خلاف [illegible] ائمه اطهار علیهم السلام [illegible] غلو [illegible]
[illegible] در حق ایشان [illegible] بمقام خالق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان آب زمزم و آیه شریفه [illegible] الاطلاع فی بئر
زمزم یذهب الداء فاشربوا من مائها ممّا یلی الرکن الذی فیه الحجر الاسود
فانّ تحت الحجر اربعة انهار من الجنة الفرات والنیل وسیحان وجیحان وهما
نهران لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم ولا ینفذ فی الفیء
امر الله عزّ وجلّ فان مات فی ذلک کان معینا لعدونا فی حبس حقوقنا

در رعایات و حفظ بدن افعال

والاشاطة بدمائنا وحمية الجاهلية ذكرنا اهل البيت شفاء من العلل والاسقام
ووسواس الريب وحبنا رضى الرب عز وجل والآخذ بامرنا معنا غداً في حظيرة
القدس والمنتظر لامرنا كالمتشحط بدمه في سبيل الله من شهدنا في حربنا او
سمع واعيتنا فلم ينصرنا اكبه الله على منخريه في النار نحن باب الغوث
اذا بغوا وضاقت المذاهب نحن باب حطة وهو باب السلام من دخله نجا
ومن تخلف عنه هوى بنا يفتح الله وبنا يختم الله وبنا يمحو ما يشاء وبنا
يثبت وبنا يدفع الزمان الكلب وبنا ينزل الغيث فلا يغرنكم بالله الغرور
وما انزلت السماء قطرة من ماء منذ حبسه الله عز وجل ولو قد قام قائمنا لانزلت
السماء قطرها ولاخرجت الارض نباتها ولذهبت الشحناء من قلوب العباد و
اصطلحت السباع والبهائم حتى تمشي المرأة بين العراق الى الشام لا تضع
قدميها الا على النبات وعلى رأسها زينتها لا يهيجها سبع ولا تخافه لو
تعلمون ما لكم في مقامكم بين عدوكم وصبركم على ما تسمعون من الاذى
لقرت اعينكم ولو قد فقدتموني لرأيتم من بعدي اموراً يتمنى احدكم الموت مما يرى
من اهل الجحود والعدوان من اهل الاثرة والاستخفاف بحق الله تعالى ذكره والخوف
على نفسه فاذا كان ذلك فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا وعليكم بالصبر
والصلوة والتقية ترجمه آن سید [illegible] زخم [illegible] دلها [illegible] از آب [illegible]
آن [illegible] الا [illegible] آن که [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در حبس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عدم [illegible] قائم
[illegible] قائم علیهم السلام

قلادو



قلادو [illegible]
[illegible] باب غوث [illegible] باب حطه [illegible] باب السلام [illegible]
هر کس [illegible]
[illegible] در کتب [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] باب حطه [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از عراق تا شام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و احوال دنیا و آخرت و مقام و منزلت داریم و آینه جهان نمای روشن شده بود و چه [illegible]
نفعی به غیر از فهم امور و احوال دیگر و از جهت تکرار و معمول و دخل و [illegible]
بیند و آیین نفاق و ترک برهان روز و کار دنیا و آزردن [illegible] و حقیقت فهم و زاید و
چنین و آنچه بوده به جهت غرض از اعتقاد کرده و تفرقه نموده در بینا به یک شده زیاد
و تقیه و رزیدن اعلموا ان الله تبارك وتعالى يبغض من عباده المتلون فلا تزولوا
عن الحق وولاية اهل الحق فان من استبدل بنا هلك وفاتته الدنيا وخرج منها
اذا دخل احدكم منزله فليسلم على اهله يقول السلام عليكم فان لم يكن له اهل
فليقل السلام علينا من ربنا وليقرأ قل هو الله احد حين يدخل منزله فانه ينفي
الفقر علموا صبيانكم الصلوة وخذوهم بها اذا بلغوا ثمان سنين تنزهوا عن قرب الكلاب
فمن اصاب الكلب وهو رطب فليغسله وان كان جافا فلينضح ثوبه بالماء اذا سمعتم
من حديثنا ما لا تعرفون فردوه الينا وقفوا عنده وسلموا حتى يتبين لكم الحق ولا
تكونوا مذاييع عجلى الينا يرجع الغالي وبنا يلحق المقصر الذي يقصر بحقنا من تمسك بنا
لحق ومن سلك غير طريقنا غرق لمحبينا افواج من رحمة الله ولمبغضينا افواج من
غضب الله طريقنا القصد وفي امرنا الرشد لا يكون السهو في خمس في الوتر
والجمعة والركعتين الاوليين من كل صلوة وفي الصبح والمغرب ولا يقرأ العبد القرآن
اذا كان على غير طهور حتى يتطهر اعطوا كل سورة حظها من الركوع والسجود اذا كنتم
في الصلوة لا يصلي الرجل في قميص متوشحا به فانه من افعال قوم لوط تجزي الصلوة
في ثوب واحد يعقد طرفيه على عنقه وفي القميص الصفيق يزره عليه
لا يسجد الرجل على صورة ولا على بساط فيه صورة ويجوز ان تكون الصورة
تحت قدميه او يطرح عليه ما يواريها لا يعقد الرجل الدراهم التي فيها
صورة في ثوبه وهو يصلي ويجوز ان تكون الدراهم في هميان او في ثوب اذا خاف
ويجعلها الى ظهره و دانسته باشند بخدای تبارک و تعالی از جهت تنگی [illegible] ثابت
و مستقیم و [illegible] طریق نباشند و هر زمانی به عقیده و طریقی از [illegible]
حق و اهل حق و دوستی ایشان که مخالف بر دو [illegible] و اهل حق بود و از دست نگذارم
هر کس که با ما [illegible] و بر دیگر [illegible] روزگار [illegible] و دنیا [illegible]

و الدونی لعقد



آداب دخول منزل

و الدونی لعنت بر دست [illegible] و اهل خود سلام کند و اگر در آن خانه
کسی نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و در وقت دخول منزل خود سوره مبارکه قل هو الله احد بخواند
و این کار فقر را به نوای [illegible] که اطفال خود را نماز بیاموزید و چون هشت ساله شوند ایشان را به نماز
بازدارید و از نزدیکی به سگ [illegible] و هر جا که سگ [illegible] بر آن رسیده باشد آن را غسل دهید و اگر خشک باشد آن
جامه را آب بپاشید و هر گاه از احادیث ما چیزی بشنوید که [illegible] آن
باشید یعنی از فهم [illegible] و ادراک آن [illegible] آن را به ما رد کنید و [illegible] اگر
و توقف نمایید و تسلیم کنید تا ظاهر شود حق [illegible] و عجلت نکنید و [illegible]
[illegible] اهل ولایت و معرفت [illegible]
[illegible] آن [illegible] بگردد و [illegible]
[illegible] و [illegible] به ما [illegible]
و مقصر و در حقوق ما تقصیر کند با ما ملحق شود هر کس با ما تمسک کند به ما ملحق شود و هر کس به طریقی
بغیر از طریقه ما سلوک نماید در [illegible] غرق شود [illegible] از
رحمت الهی [illegible] و دشمنان ما [illegible] از غضب خدا [illegible] و طریقه ما میانه روی است
و در امر ما رشد و راستی است در پنج چیز [illegible] نماز که سهو جایز نیست یکی در نماز وتر
دیگر نماز جمعه و دیگر در دو رکعت اول از هر نماز [illegible] [illegible]
و [illegible] نماز صبح و دیگر نماز مغرب [illegible]
[illegible] و بنده [illegible] نماز [illegible] و طهارت [illegible]
نماز [illegible] و هر کس پاک و طاهر [illegible]
[illegible] و سجود را در
[illegible] در نماز [illegible] قمیص [illegible]
[illegible] القمیص [illegible] و [illegible] از [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] او [illegible] و آن [illegible]
از [illegible] [illegible]
[illegible] در آن [illegible]

کبرا بخضوع و خشوع باشد و هیچ وجه آیت و عقب کبر و تجبر که غارتگر نه دیگر از آن مجرد و شکست اند
چرا انگونه عاجل از قبل قیام بوط به

مرد باید بر صورت ... در آن صورت ... بگذارد و چون ... از آن صورت
در زیر قدمهای ... اگر در موضع محبوس باشد ... بر آن ... نکرده بوسه ... بکند باید
در حال نماز در راه ... باشد ... جایز ... در راه در میان ...
... در آن نماز کرده بود ... اگر ... هست ...
... در راه بوده ... اگر ... در آن در راه بوده در حال
اشتغال بنماز ... در میان ... محفوظ ... نماز ...
... در ... بوده ... از ... لا تجعلوا الرجل على
كور خطه ولا على شعره ولا على ثوبه ثابت كل ولا تسجد على الخمرة ولا يتوضّى
الرجل حتى يسمّي يقول قبل ان يمسّ الماء بسم الله اللهم اجعلني من التوابين
واجعلني من المتطهرين فاذا فرغ من طهوره قال اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله فعندها يستحق المغفرة
من اتى الصلوة عارفا بحقها غفر له لا يصلي الرجل نافلة في وقت فريضة
الا من عذر لكن يقضي بعد ذلك اذا امكنه القضاء قال الله تبارك وتعالى
الذين هم على صلاتهم دائمون يعني الذين يقضون ما فاتهم من الليل بالنهار وما
فاتهم من النهار بالليل لا تقضى النافلة في وقت فريضة ابدأ بالفريضة ثم صل ما
بدا لك الصلوة في الحرمين تعدل الف صلوة ونفقة درهم في الحج تعدل
الف درهم ليخشع الرجل في صلاته فانه من خشع قلبه لله عز وجل خشعت
جوارحه فلا يعبث بشيء القنوت في صلوة الجمعة قبل الركوع ويقرأ في الاولى
الحمد والجمعة وفي الثانية الحمد والمنافقين اجلسوا في الركعتين حتى تسكن
جوارحكم ثم قوموا فان ذلك من فعلنا اذا قام احدكم بين يدي الله جل
جلاله فليتحرّ بصدره وليقم صلبه ولا ينحني اذا فرغ احدكم من الصلوة
فليرفع يديه الى السماء ولينصب في الدعاء فقال عبد الله بن سبا يا امير

المؤمنين

در آداب کیفیت
در وضوء و قنوت
و غیره



المؤمنين أليس الله في كل مكان قال بلى قال فلم يرفع العبد يديه الى السماء
قال أما تقرأ وفي السماء رزقكم وما توعدون فمن اين يطلب الرزق الا
من موضعه وموضع الرزق وما وعد الله عز وجل السماء لا ينفتل العبد
من صلوته حتى يسأل الله الجنة ويستجير به من النار ويسأله ان يزوجه
من الحور العين اذا قام احدكم الى الصلوة فليصل صلوة مودع لا يقطع
الصلوة التبسم ويقطعها القهقهة اذا خالط النوم القلب وجب الوضوء
اذا غلبتك عينك وانت في الصلوة فاقطع الصلوة ونم فانك لا تدري
تدعو لك او على نفسك مرد باید بحضور قلب نماز کند ... نماز کرده بود ...
... بود ... نماز ... بود باید ... باید ...
... در آن کلمات ... بخواند ... حق
... هر کس نماز کرده بود ... نماز ... گردد باید
بکلام ... نماز ... آنکه ... آن ...
... بود ... قرائت نماز ... نماز ...
... از نماز ... در روز ... از نماز ...
در روز ... نماز ... در ... نماز ...
... از آن ... نماز ... نماز ... نماز در ...
حاصل است ... نماز ... اتفاق ... حاصل ... در ...
... در حال نماز خشوع ... هر کس ... خدا عز و جل ...
البته ... هیچ چیز ... قنوت در
نماز جمعه ... از رکوع ... در رکعت نخستین سوره حمد و سوره جمعه و در رکعت
دوم سوره حمد و سوره منافقین ... در هر دو رکعت ... 
و آرام گیرد ... اعضا ... از ... جوارح ... از ...
... یکی از ... حضرت ... بایستد ...
هر وقت یکی از شما از نماز فارغ
شود باید ... دست ... بلند ... امیر المؤمنین

سر فرو افکند در هر ملکی [illegible] و معنی آن است [illegible] بنده دست [illegible]

[illegible] آسمان بر افرازد [illegible] آیه [illegible] را [illegible] نکرده [illegible] آنکه [illegible]

وعده [illegible] شده [illegible] جز از موضعی [illegible] طلب [illegible]

آنکه موضع [illegible] و تمام [illegible] نماز [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] که از [illegible]

هر کسی [illegible] نماز [illegible] بحضور قلب

و خضوع و خشوع و مسکنت نماز [illegible] تمام نماز [illegible]

و [illegible] فضل [illegible] نماز [illegible]

[illegible] نماز را قطع [illegible]

سابق [illegible] وضو لاحق [illegible] نماز دیده [illegible]

نماز [illegible] قطع [illegible] نماز [illegible]

[illegible] دعا [illegible]

[illegible]

نماز [illegible]

این فریضه [illegible] خضوع و خشوع [illegible]

[illegible]

دائم قائم و باقی [illegible] من احبنا بقلبه واعاننا بلسانه

وقاتل معنا اعداءنا بيده فهو معنا في درجتنا ومن احبنا بقلبه واعاننا

بلسانه ولم يقاتل معنا اعداءنا فهو اسفل من ذلك بدرجة ومن احبنا

بقلبه ولم يعنا بلسانه ولا بيده فهو في الجنة ومن ابغضنا بقلبه واعان

علينا بلسانه ولا بيده فهو في النار ومن ابغضنا بقلبه واعان علينا

بلسانه ويده فهو مع عدونا في النار ان اهل الجنة لينظرون الى منازل

شيعتنا كما ينظر الانسان الى الكواكب في السماء اذا قرأتم من المسبحات

الاخيرة فقولوا سبحان الله الاعلى واذا قرأتم ان الله وملائكته يصلون

على النبي صلى الله عليه وآله فصلوا عليه في الصلاة كنتم او في غيرها ليس

في البدن

[Margin:] [illegible] نماز در ابواب [illegible]

فواید [illegible] ائمه علیهم السلام

[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] الصلوة [illegible] الاربعة [illegible] نماز [illegible] صادق علیه السلام [illegible] نماز [illegible]



في البدن شيء اقل شكرا من العين فلا تعطوها سؤلها فتشغلكم عن ذكر الله عز وجل

اذا قرأتم والتين فقولوا في آخرها ونحن على ذلك من الشاهدين

اذا قرأتم قولوا آمنا بالله فقولوا آمنا بالله الى قوله مسلمون اذا قال العبد

في التشهد في الاخيرتين وهو جالس اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان الساعة آتية

لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور ثم احدث حدثا فقد تمت

صلاته ما عبد الله بشيء اشد من المشي اطلبوا الخير في اخفاف الابل و

اعناقها صادرة وواردة انما سمي السقاية لان رسول الله صلى الله

عليه وآله امر بزبيب اتي به من الطائف ان ينبذ ويطرح في حوض

زمزم لان ماءها مر فاراد ان يكسر مرارته فلا تشربوا اذا عتق

اذا تعرى الرجل نظر اليه الشيطان فطمع فيه فاستتروا ليس للرجل

ان يكشف ثيابه على فخذه ويجلس بين قوم من اكل من المؤذيات

بريحها فلا يقربن المسجد ليرفع الرجل الساجد مؤخره في الفريضة

اذا سجد هر کسی [illegible] بزبان خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

كما [illegible] ان الله وملائكته يصلون على النبي [illegible]

[illegible]

در سجده از خشم کم تر نه لاجرم مشغولات خشم را کجه برو وعظ نکند تا او را از بلا فائده عز و جل
مشغول نکرد از تواند بعد از انتهای این کلام مکه نظام یکی از آنچه در غضب او در شرع
هر یکی از نجات والا آنکه هیچ مخصوص است و در بیان از این غضب هیچ مخصوص آن که
خشم را وا آن که از نه در عین بود هست که بلکه از نه مقلب و در دو جهت از محبوبات عقیده
و آن تنهم و تلذذ را در خشم هست به بار یکی غضب نه چنانکه شرح خشم را از جمله شار از
غضب حضرات خاتم خود بر کتاب نزول نیست زیرا که مشغول و مطلوب او و اصطلاح
آنکه گفت از شرح غفلت رو بلکه بعضی تمام غضب مبتلا گشته خشم بود او مبادا
الیقین بود او بعکس در خشم آن نگویند و نحن مع ذلک فی الحرمین و بر دقیقه آنچه
ز نیه و لولا انا آنکه بر خوانند بگویند آنا الیه اقول فرا الا مسلول خشم به در حال
نهد و در گفتن خبر حق در ما لیکن نشنید به کلمات مذکوره تو گفته از آن که بس اصوات
صدق نقل نمازی بود تمام که به تقریر طبع مجعه بود عادت نکرده از فرائض که نمز گفت
از بلاها سپرده و مصلحت کلام مبارک متولد عبارت از هم با تمام برده در صحاح
با اصلاح ملا مسلمانان با رجال اهل و عادت و اشرار انس و جن خیر و خبیه بود در شغل
نفس و حرکت مال شر و خفاف و اخلاق آن حاشیه در حال صدور و در وجوه تعلقات ظ
نامه شد بار از نیه او را سول غفار صلی الله عليه وآله که فلان وقت موزون بود از کلام بعض
او تمه بعضه در حوض زمزم زیرا که ارمغان نور بود و آن خبر بر قیمه همراه است
چه بود بر خبر نقل شد ... بود در نقل ... که دو دو طبع بود
پس ذکر بنین بود دستور بود او را بار زمزم بر در جامعه خوب برآن خورد و بود بر شعر
دا بود و در میان جمع حق نشنید هر کی خبر بر ... بجز خود برده ... بود و از دو گی ... بود
باید در مسجد تعقیب ... بر مرده که به قبضه کار را آورد
إذا أراد أحدكم الغسل فليبدأ بذراعيه فليغسلهما إذا صليت فأسمع آداب غسل کردن
نفسك القراءة والتكبير والتسبيح إذا انفتلت من الصلوة فانفتل عن آداب نماز گزاردن
يمينك تزودوا من الدنيا فإن خير ما تزودتم منها التقوى فقرات من بني
إسرائيل كانوا مذنبين في الحجر وجرى في البر فلما أكلوا الأكل عرفتم من كم وجاءا افتاده
أجابة ثلاثة أيام من الناس وشكا إلى الله كان حقا على الله أن





فما يكون منه أبعد مما كان العبد من الله إذا كان همه بطنه وفرجه لا يحج الرجل
في سفر يخاف فيه على دينه وصلوته فخطى الشمع اربعة النبي صلى الله عليه وآله
والجنة والنار وحور العين فإذا فرغ العبد من صلوته فليصل على النبي
صلوات الله عليه وآله وليسأل الله الجنة ويستجير بالله من النار و
يسأله أن يزوجه من الحور العين فإنه من صلى على النبي صلى الله عليه وآله
رفعت دعوته ومن سأل الجنة قالت الجنة يا رب أعط عبدك ما سأل ومن
استجار من النار قالت النار يا رب أجر عبدك مما استجارك ومن سأل
الحور العين قلن الحور يا رب أعط عبدك ما سأل لعنا نوم إبليس
على الجنب إذا أراد أحدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خده الأيمن
وليقل بسم الله وضعت جنبي لله على ملة إبراهيم ودين محمد وولاية
من افترض الله طاعته ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن فمن قال
ذلك عند منامه حفظ من اللص والمغير والهدم واستغفرت له الملائكة
من قرأ قل هو الله أحد حين يأخذ مضجعه وكل الله عز وجل به خمسين ثواب قرائت سوره احد
ألف ملك يحرسونه ليلته إذا أراد أحدكم النوم فلا يضعن جنبه على
الأرض حتى يقول أعيذ نفسي وديني وأهلي ومالي وخواتيم عملي وما رزقني
ربي وخولني بعزة الله وعظمة الله وجبروت الله وسلطان الله ورحمة الله
ورأفة الله وغفران الله وقوة الله وقدرة الله وجلال الله وبصنع الله
وأركان الله وجمع الله وبرسول الله وبقدرة الله على ما يشاء من شر
السامة والهامة ومن شر الجن والإنس ومن شر ما دب في الأرض وما يخرج
منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر كل دابة ربي آخذ بناصيتها
إن ربي على صراط مستقيم وهو على كل شيء قدير ولا حول ولا قوة إلا
بالله العلي العظيم فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يعوذ بها الحسن
والحسين عليهما السلام وبذلك أمرنا رسول الله صلوات الله عليه وآله
چون یکی از شما اراده غسل نماید پس از نجست بیرون ذراع خود بعد از جهت نماز گزاردن
نفس خود بشنو قرائت و تکبیر و تسبیح بشنوان چون فارغ از نماز برداری از طرف راست

روز دنیا توشه برگیرد بهترین توشه زاد تقوا زیرا که هر تقوی ... از برای ابدی مفقود
شد که در دنیا و آن کرد در جواد ... راه ... هر کس ... در
عبور رسد تا ... از زاد ... خدا ... قادر ... بفراز آواز
دعوی ... در دعا فیت ... بنده از آن ... 
باشد ... شکم ... قصد ... باید ... 
در آن ... نماز ... 
شنونده ... خدای ... دیگر ... 
پس هر وقت بنده از نماز ... صلی الله علیه و آله ...
و از خداوند ... آتش جهنم ... رحم ... بنده ... 
پروردگار ... هر کس ... 
مشغول ... پروردگار ... 
... هر کسی ... پروردگار
بنده ... آتش ...
... آن کلمات مذکوره ...
دقت ... خداوند ... 
... استغفار کند هر کس ... 
... خداوند عز و جل ... 
موکل ... 
... آن کلمات ... مسطوره ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام ... کلمات ...
... و نحن الحجة الله في الارض و نحن ...
الحليم اذا مضى منا علم قام علم لا نفضل من تبعنا ولا تسبق من أنكرنا
ولا نخو من اتانا علينا عدو يأكلنا ولا كان من اهلنا فلا تتخلفوا عنا
بطمع دنيا وحطام زائل عنكم وانتم تزولون عنه فان من آثر الدنيا
واختارها علينا عظمت حسرته غدا وذلك قول الله عز وجل ان تقول

نفس يا

در فضل ... علیه ... سلام علیهم السلام



نفس يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله وان كنت لمن الساخرين واغدوا
شيئا لكم من العمر فان الشياطين ... العمر فيقع الصبي في زيادته وتبادر
الكاتبان لكم اول نظرة الى المرأة فلا تتبعوها بنظرة اخرى واحذروا الفتنة
مدمن الخمر يلقى الله عز وجل حين يلقاه كعابد وثن فقال حجر بن عدي يا امير
المؤمنين ما المدمن قال الذي اذا وجدها شربها من شرب المسكر لم تقبل
صلوته اربعين يوما وليلة من قال لمسلم قولا يريد به انتقاص مروته حبسه
الله عز وجل في طينة خبال حتى يأتي مما قال بمخرج لا ينام الرجل مع الرجل
في ثوب واحد فمن فعل ذلك وجب عليه الادب وهو التعزير كلوا الدبا
فانه يزيد في الدماغ وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يعجبه الدبا كلوا
الاترج قبل الطعام وبعده فان آل محمد صلى الله عليه وآله يفعلون ذلك الكمثرى
يجلو القلب ويسكن اوجاع الجوف اذا قام الرجل الى الصلوة اقبل ابليس ينظر اليه
حسدا لما يرى من رحمة الله التي تغشاه شر الامور محدثاتها وخير الامور ما
كان لله عز وجل رضى من عبد الدنيا وآثرها على الآخرة استوخم العاقبة
اتخذوا الماء طيبا من رضي من الله عز وجل بما قسم له استراح بدنه خير من
ذهبت حياته وعمره فيما يأتي عدة من الله عز وجل لو يعلم المصلي ما يغشاه من
جلال الله ما سره ان يرفع من سجوده اياكم والتسويف في العمل بادروا به
اذا امكنكم ما كان لكم من رزق فسيأتيكم على ضعفكم وما كان عليكم فلن
تقدروا ان تدفعوه بحيلة مروا بالمعروف وانهوا عن المنكر واصبروا على ما اصابكم
سراج المؤمن معرفة حقنا اشد العمى من عمي عن فضلنا وناصبنا العداوة بلا
ذنب سبق اليه منا الا انا دعوناه الى الحق ودعاه من سوانا الى الفتنة
والدنيا فأتاهما ونصب البراءة منا والعداوة لنا لنا راية الحق من استظل
بها كنته ومن سبق اليها فاز ومن تخلف عنها هلك ومن فارقها هوى ومن
تمسك بها نجا انا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظلمة والله لا يحبني
الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق ايشان فرزندان دنیا ... سعد فرزندان
که هر علم در ... عمر ... بر عمر ... کرد ... 

در بعض اوراد آورده

در ثواب نماز گذار

در امر بمعروف و نهی از منکر

کلهم حکمت نظام چنین بتحریر [illegible] علم ما کسب اتقفار وقت نظام دقت [illegible] علم و معارف
و توحید است لاجرم هر زمانی در رجب اتحاد آن زمان و ابدا آن زمان [illegible] بحکم و لادیم
پس [illegible] و هر طرف بر اول کل یوم هو فی شأن هیشه تابع علم الاخره آنچه که از کار علم
همراه [illegible] در هر طبقه از نظر [illegible] و لطایف شرعیه و عرفیه [illegible] از آنکه
سراب دنیا و [illegible] از [illegible] و هر از آن عبارت [illegible] نفع هر کس [illegible] نمود
ما سوی [illegible] باید هر کس [illegible] باید هر کسی [illegible] دلشاد [illegible]
باید هر کسی [illegible] بود و دنیا [illegible] لذت [illegible] وجود [illegible] قطع [illegible] از
[illegible] از آن [illegible] تکلف [illegible] هر کسی دنیا بود [illegible] اختیار [illegible] اولاد
قیامت حق تعالی عظیم [illegible] خدا [illegible] در آیه شریفه مسطوره [illegible] کرده [illegible] در
بر آن [illegible] در بهشت [illegible] نعیم لذت [illegible] بشوق اطفال [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] در [illegible] می‌کوشند [illegible]
[illegible] از [illegible] نظاره [illegible] از [illegible] نظر [illegible]
و [illegible] از [illegible] اتفاقا نظر [illegible]
[illegible] نفس [illegible] نظر [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] در [illegible] بود [illegible]
شریعت [illegible] در شرع [illegible]
از [illegible] هر کسی [illegible] بر خدا [illegible]
ملاقات [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] بقول [illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] خدا عز و جل [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] در [illegible]





بوراه بر او بود و از آن [illegible] از [illegible] آنکه بر آن کس بود [illegible]
امور آن [illegible] نعم [illegible] و تدبیر امور آن [illegible]
خدا در آن [illegible] هر کسی [illegible] دنیا بود بر آخرت بر گزیند [illegible]
آب را [illegible] هر کسی [illegible] خدا عز و جل [illegible]
[illegible] حرص و کوشش [illegible]
حضرت [illegible] آنکس [illegible] در [illegible] بود در [illegible]
[illegible] خدا [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] از [illegible]
وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] بوده [illegible] در رزق [illegible]
ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] هر کسی [illegible] هر کسی از آن [illegible]
[illegible] هر کسی از آن [illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] إذا لقیتم [illegible]
فقضاها [illegible] الناس [illegible] من الأوزار [illegible]
ذهب إذا خلا [illegible] قالوا [illegible] الله [illegible]

آداب ملاقات اخوان

لكم ويرحمكم قال الله تبارك وتعالى وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها أو ردوها فافسح
عذر عدوك وإن كره فإنه تمام أمر الله عز وجل به عباده يقول ادفع بالتي هي
أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم وما يلقاها إلا
الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم ما تكافئ عدوك بشيء أشد
عليه من أن تطيع الله فيه وحسبك أن ترى عدوك يعمل بمعاصي الله عز
وجل الدنيا دول فاطلب حظك منها بأجمل الطلب حتى يأتيك دولتك
المؤمن يقظان مترقب خائف ينتظر إحدى الحسنيين ويخاف البلاء حذرا
من ذنوبه راجي رحمة الله عز وجل لا يعرى المؤمن من خوفه ورجائه يخاف
مما قدم ولا يسهو عن طلب ما وعده الله ولا يأمن مما خوفه الله عز وجل
أنتم عمار الأرض الذين استخلفكم الله عز وجل فيها لينظر كيف تعملون فراقبوه فيما
يرى منكم عليكم بالمحجة العظمى فاسلكوها لا يستبدل بكم غيركم من كل عقلة حي
علم ونظرة لدينه سابقوا إلى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والأرض أعدت
للمتقين فإنكم لن تنالوها إلا بالتقوى من صدى بالإثم أعشى عن ذكر الله
عز وجل من ترك الأخذ عن أمر الله بطاعته قيض الله له شيطانا فهو له قرين
ما بال من خالفكم أشد بصيرة في ضلالتهم وأبذل لما في أيديهم منكم ما ذاك إلا
أنكم ركنتم إلى الدنيا فرضيتم بالضيم وشححتم على الحطام وفرطتم فيما فيه عزكم وسعادتكم
وقوتكم على من بغى عليكم لا من ربكم تستحيون فيما أمركم ولا لأنفسكم تنظرون
وأنتم في كل يوم تضامون ولا تنتبهون من رقدتكم ولا ينقضي فتوركم أما ترون
إلى بلادكم ودينكم كل يوم يبلى وأنتم في غفلة الدنيا يقول الله عز وجل ولا تركنوا
إلى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله من أولياء ثم لا تنصرون
جز برادران دینی خود را ملاقات کنید با ایشان مصافحه و اظهار بشاشت و طلاقت وجه نمایید که از هم جدا نمیشوید
گناهان هر دو ریزد و بلاها برطرف شود بدرستیکه هر دو وقتیکه از هم جدا شوند از او لا زیست
باید مر بجوئید خواست رحمت کند واد با آنکه خداوند آنرا ابعام مرزد در رحمت خداوند را در
بارگ نمود هر وقت شما را تحیت گویند شما در جواب تحیت ایشان تحیت نیکوتر گویند و اگر نه همان
گویند باز گردانید و دشمن خود مصافحه کنی و اگرچه بر کرده دارد چه این کار از جمله اخلاق است خداوند





عز و جل باین امر فرموده است بندگان خود را بقول خود که دفع کن بآنچه نیکوتر است چه چیز خصلت فرمود پس ناگاه
آنکسی که در میان تو و او دشمنی بود گویا دوستی خویش است و عطا کرده نمیشود این
خصلت را مگر آنان که صبر کنند و عطا کرده نمیشود مگر صاحب بهرهٔ بزرگ در ملاقات دشمنی
تو هیچ چیز را که گرانتر بود بر او از آنکه اطاعت خداوند بود در کار او عنایت نکرده و کافیست از برای
تو که دشمن خود ببینی که او عمل بمعاصی خداوند عزوجل میکند و دنیا دولتها است
پس طلب کن بهرهٔ خود را بنیکوترین طلب کردنی تا آنکه بیاید ترا دولت تو و گفت مؤمن
همواره از خواب غفلت بیدار و همیشه مترقب حوادث و بیمناک و ترسناک است در
خائف و منتظر یکی از دو چیز نیکو است که از او عاقبت است و هر یکی از آنها نیکو است و
این عبارت از نصر و شهادت است و در مجمع البحرین مسطور است و در حدیث امیرالمؤمنین
علیه السلام وارد است المرء المسلم البرئ من الخیانة ینتظر من الله احدی الحسنیین
اما داعی الله فما عند الله خیر له واما رزق الله فاذا هو ذو اهل و مال و معه دینه و حسبه
یعنی منتظر یکی از دو چیز نیکو است و از بلا ترسناک است بواسطهٔ حذر داشتن از ذنوب
خود امیدوار رحمت خداوند عزوجل است خالی نمیشود مؤمن از خوف و امید میترسد
و امید بر رحمت دارد ترسیده از آنچه تقدیم داشته و سهو نمینماید از طلب آنچه
خداوند وعده فرموده و ایمن نیست از آنچه خداوند ترسانیده شما آبادکنندگان زمین
هستید که خداوند شما را در زمین خلیفه قرار داده تا ببیند چگونه عمل میکنید پس
مراقب او باشید در آنچه از شما مراقب است بر شما است که راه بزرگ را که پسندیده است بروید
خداوند عزوجل که بدل از شما نمیکند غیر شما را از مطلوب و موجب شما را و چرا بر شما
در محجهٔ عظمی و طریقهٔ بزرگ مستقیم شریعت سالک شوید پیش از آنکه غیر شما را بدل کند هر کسی که علم
کامل و نظر دارد در دین خود سبقت گیرید بسوی آمرزش از
جانب پروردگار خود و بهشت که پهنای آن آسمانها و زمین است که از برای پرهیزکاران
آماده گردیده و شما بآن نمیرسید مگر بتقوی و پرهیزکاری هر کس که
کور شد از یاد خداوند عزوجل در غفلت افتاد و ضلالت فرا گرفت هر کس که اخذ را
ترک کرد و امر را به طاعت او از دست بداد خداوند شیطان را بر او گماشت که قرین او باشد
چه در نظر غیر شما بسبب آنکس که مخالف شما است در ضلالت خود بصیرت او گشته

ذره‌ای و بدبختی در دنیا که موجب آنست از ترک آن اثر نیست از آنست این جمله که ترک [illegible] تا بدنیا و مافیها مشغول شده
لاجرم بخل و ظلم رضا داده در حطام دنیوی بخالت جسته و در آنچه عزّ و سعادت است در آن
و دیگر مرا بر دشمنان [illegible] در آن است که نقطه‌ای از [illegible] بر بینه کفران [illegible] را باشند بوده
اهل علم و طریق حق [illegible] آن [illegible] را از [illegible] و [illegible] باشند
خود از آن [illegible] در امور دنیویه [illegible] رغبت [illegible] و [illegible]
رفته [illegible] و [illegible] و جهات [illegible] دشمنان [illegible]
بدنیا برباد [illegible] از بصیرت [illegible] که از [illegible]
[illegible] و عواقب [illegible] کفران [illegible] و [illegible] برظلم
و غوایت و ظلمه [illegible] از خواب غفلت [illegible] را [illegible]
[illegible] از آن بلاد [illegible] را از [illegible] در غفلت دنیا اندر [illegible]
خداوند عزّ و جلّ [illegible] گناهکار [illegible] و [illegible] را [illegible] در دنیا [illegible]
حق فرزند را [illegible] سمّوا اولادکم فان لم تدروا
اذکر او انثی فسمّوهم بالاسماء التی تکون للذکر والانثی فان اسقاطکم اذا
لقوکم فی القیمة ولم تسمّوهم یقول السقط لابیه الا سمّیتنی وقد سمّی رسول
الله صلی الله علیه وآله محسناً قبل ان یولد ایاکم وشرب الماء من قیام علی
ارجلکم فانه یورث الداء الذی لا دواء له او یعافی الله عزّ وجلّ
اذا رکبتم الدواب فاذکروا الله عزّ وجلّ وقولوا سبحان الذی سخّر لنا هذا
وما کنّا له مقرنین وانّا الی ربّنا لمنقلبون اذا خرج احدکم فی سفر
فلیقل اللهم انت الصاحب فی السفر والحامل علی الظهر والخلیفة فی
الاهل والمال والولد واذا نزلتم منزلاً فقولوا اللهم انزلنا منزلاً مبارکاً
وانت خیر المنزلین اذا اشتریتم ما تحتاجون الیه من السوق فقولوا
حین تدخلون الاسواق اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد انّ محمداً عبده ورسوله اللهم انّی اعوذ بک من صفقة
خاسرة ویمین فاجرة واعوذ بک من بوار الایّم المنتظر وقت الصلوة
بعد الصلوة من زوّار الله عزّ وجلّ وحقّ علی الله تعالی ان یکرم زائره

ان یعطیه

تسمیه اولاد که سقط می‌شود

دعای رکوب



ان یعطیه ما سأل الحاجّ والمعتمر وفد الله ویحبوه بالمغفرة من سقی صبیّاً مسکراً وهو
لا یعقل حبسه الله تعالی فی طینة الخبال وهو لا یعقل حبسه الله عزّ وجلّ
حتّی یأتی ممّا صنع بمخرج الصدقة جنّة عظیمة من النار للمؤمن ووقایة للکافر
من التلف بماله یعجّل له الخلف ویدفع عنه البلایا فما له فی الآخرة من نصیب
باللسان کُبّ اهل النار فی النار وباللسان اُعطی اهل النور النور فاحفظوا
السنتکم واشغلوها بذکر الله عزّ وجلّ اجتنب الاعمال ما دریت القلال وهی
ما الکتب اعمال البرّ ایّامکم وعلی الصور فتسألوا فیها یوم القیمة فرزند سقط
شده خود بود [illegible] و [illegible] فرزند [illegible] دختر [illegible]
نام [illegible] موسوم دارد [illegible] سقط [illegible] را [illegible]
[illegible] علیها السلام محسن [illegible]
از آنکه متولد شود [illegible] راقم حروف [illegible] محسن [illegible]
[illegible] از [illegible] سقط [illegible]
قبل از تولد موسوم [illegible] حسین علیه السلام [illegible] جابر [illegible] از تولد
تسمیه [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] خداوند عزّ و جلّ عافیت بخشد [illegible]
سوار [illegible] خداوند عزّ و جلّ [illegible] که [illegible] از آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] از [illegible] دارد [illegible]
بخواند [illegible] از [illegible] نماز [illegible] از [illegible] خداوند عزّ و جلّ
و بر خداوند [illegible] و [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و سؤال [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ازین [illegible] این [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] رغبت و [illegible] حضور قلب و انصراف [illegible]
[illegible] در [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و خلوص [illegible] و [illegible] رغبت [illegible] از نماز [illegible] نماز [illegible]

هر کس نیکوئی که بسوی کسی رسانید حمد و آنکه بود که تعقیب نشد خداوند رحم و طینت خیال و
صنیع محو نمی کند بجز آنکه بعضی از آن تعقیب نشود و آن محسنی باشد از نعمت لقمه خرج
او بود صدقه مال پسر عظیم است بر آن موفق از حسنی و گناهان و بار گناه
هر کس مال خود را تلف نماید خلف و عوض از خدا بخواهد مستجاب نشود بلا از دفع
شود که در حرز اوست و خود نفس شنیه بسبب زبان فرو رفته اهل آتش در آتش
و به سبب زبان عطا شود باهم فرو نور کس محفوظ دارد زبان خود بخیر زبان
و نتیجه نیست در تواند سعادت ادراک و شقاوت برتری فضل کند باز او
بدارد و ذکر خداوند را مشغول دارد خبیث تر از عالمی که آن گفتار بدتر بود
ضلال لقمه و بتر از مطالب نیکو که بر هم زد ازار غیره غلاز و قصه صور
جمع در قیامت از تن کار قول خالص و از جمله گفته است و عادت آن ای
و مرده عمارت باب اشتغال مردم لهوات و ملاعب ما فراغ از عادات
و نهایت نشود خصها باشد و تشققت بانحسن نیکو کاذا اقترفت
منك قذاة فقل أماط الله عنك ما تكره إذا قال لك أخوك حياك
الله بالسلام فقل وأنت فحياك الله بالسلام وأحلك دار المقام لا
تبل على المحجة ولا تغوط عليها السؤال بعد المدح فامدحوا الله ثم سلوا
الحوائج اثنوا على الله عز وجل وامدحوه قبل طلب الحوائج يا أصحاب الدعاء
لا تسألوا ما لا يكون ولا يحل إذا هنأتم الرجل عن مولود ذكر فقولوا بارك
الله لك في هبته وبلغه أشده ورزقك بره إذا قدم أخوك من مكة
فقبل بين عينيه وفاه الذي قبل به الحجر الأسود الذي قبله رسول الله
صلى الله عليه وآله والعين التي نظر بها إلى بيت الله عز وجل
وموضع سجوده ووجهه وإذا هنأتموه فقولوا قبل الله نسكك ورحم
سعيك وأخلف عليك نفقتك ولا جعله آخر عهدك ببيته الحرام
احذروا السفلة فإن السفلة من لا يخاف الله عز وجل فيهم قتلة
الأنبياء وفيهم أعداؤنا إن الله تبارك وتعالى اطلع إلى الأرض فاختارنا
واختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون

[illegible]

اموالهم و



أموالهم وأنفسهم فينا أولئك منا وإلينا ما من الشيعة عبد يقارف أمراً نهيناه
عنه فيموت حتى يبتلى ببلية تمحص بها ذنوبه إما في مال وإما في ولد وإما
في نفسه حتى يلقى الله عز وجل وما له من ذنب وإنه ليبقى عليه الشيء
من ذنوبه فيشدد به عليه عند موته الميت من شيعتنا صديق شهيد صدق
بأمرنا وأحب فينا وأبغض فينا يريد بذلك الله عز وجل مؤمن بالله
وبرسوله قال الله عز وجل والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون
والشهداء عند ربهم لهم أجرهم ونورهم افترقت بنو إسرائيل على اثنتين
وسبعين فرقة وستفترق هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة واحدة
في الجنة من أذاع سرنا أذاقه الله بأس الحديد جز از دو فرقه هر کس بگوید
فاش کند راز ما را بچشاند او را خدا عذاب آهن و برادر دینی تو چون بگوید
طاب علیک و صحبت بگو انعم الله بک هر وقت برادر تو بگوید حیاک الله بالسلام
در جواب بگو و انت فحیاک الله بالسلام و احلک دار المقام هرگز بر گذرگاه مردمان
بول نکنید و بلید نمایید و آنچه شده بعد از مدح و ثنا را نه بعد از آن نخست مدح
و ثنا کنید از آن پس حاجات خود را مسئلت نمایید بر خدا عز و جل ثنا و ستایش
گوئید و قبل از طلب حاجات در حضرت او نیابید بر که هنا و او صاحب دعا سؤال مکن
چیزی را که نمی شود و نمی حلال است آنکه بود بود و نه ولد هرگاه رواتا طلب کنید
رد ندهید بمولود ذکور تهنیت گوئید بگوئید خداوند ترا مبارک کند و فرزند تو و
مرحوب و دهشت داد و او بکمال برساند و ترا به نیکوئی او روزی کند هرگاه
برادر دینی تو از مکه معظمه بیاید میان دو چشم او و دهان او را ببوس که با آن دهان
حجر الاسود را بوسیده و رسول خدا آنرا بوسیده و چشم او را که با آن چشم خانه
خدا عز و جل نظر کرده ببوس موضع سجود او و روی او و چون تهنیت گوئی
بگوئید قبل الله نسکک و رحم سعیک و اخلف علیک نفقتک و لا جعله آخر عهدک
ببیته الحرام از مردم پست حذر کنید مردم دون و سفله کسی است که از خداوند عز
و جل نترسد و در میان ایشان کشندگان پیغمبران باشند و در میان ایشان دشمنان ما
باشند خداوند تعالی بر زمین نظر کرد پس از جمله ایشان ما را اختیار نمود و برای ما شیعه

اختیار نمود و ما را امر کرد که در دو رکعت نافله در راه خورده با مخرقه ثمره دهان و حلق نمود
در هنگام بذل نیت این جهت از او در روایت نبوی شیخ علی از شعبان منه
در هنگام که او نیز از آن اثر کرده نقاوت کرده شده بود پس از آنکه به تیر دهان
لحوه کرده اولاد به نیت بهشت یا دو پا در فرزند یا در دهان او است که
خداوند عز و جل به ملاقات تا او بود که هر تازه شیخ و قوات بعد از اثر ارکان دوس
برد که تازه شیخ لا جرم مرگ دهان کند که بود دو تار شود که لحوه نیز شده حکم از
نبیذ بود که از جمله حیز بیرون مشغول شد بلکه از بلا یاد جان برده اند که فالهی
لحوه خیر بهشت قرار به صراف از اول اندر ثمره و به غل و غش آن دیده باشد
و قابل ذخیره خزینه نفیسه چنانچه شیخ مرکزی از شعیان ... در روایت صدقه و
شهیدان در هر شب به نصیحت هر دو بار که رسید بود و بار یا دیگر مرا بود و اثر دو دیگر
او از دو قرنیت فالهی و در بعضی مواضع خداوند عز و جل بود در اینکه کار و کردار تحویل کرده اند
در رسول او ایمان داشت چنانکه خداوند عز و جل در آیه شریفه مطویات نعمت ملک را
وعده فرموده است که کوهها مکان اد آورده اند شیخ ... شهدا و شهید در حضرت
پرورد کار شان مرا ایشان بود است اجر ایشان و نور ایشان کرده بنی اسرائیل به هفتاد و دو
فرقه شدند و همه در جهنم اند بجز یک فرقه این امت به هفتاد و سه فرقه شده و در بهشت یک فرقه خواهد
هست داخل شود که در کسی است از ما ... از آن خدا یاری قشند و تر از آتش بحث ...
اختنوا اولادکم یوم السابع لا یمنعکم حر ولا برد فانه طهور للجسد وان
الارض لتضج من بول الاغلف الشکر اربع شکوات شکر التراب وشکر
الماء وشکر النوم وشکر الملک اذا اراد احدکم النوم فلیضع یده الیمنی
تحت خده الایمن فانه لا یدری ایقوم من رقدته ام لا اهجروا النورة
الا یطلی فی کل خمسة عشر یوما من النورة اقلوا من اکل الحیتان
فانها تذیب البدن وتکثر البلغم وتغلظ النفس حسو اللبن شفاء من
کل داء الا الموت کلوا الرمان بشحمه فانه دباغ للمعدة وفی کل حبة
من الرمان اذا استقرت فی المعدة حیوة للقلب وانارة للنفس وتمرض
وسواس الشیطان اربعین لیلة نعم الادام الخل یکسر المرة ویحیی القلب

زمان ختنه اولاد

اقسام شکر چهار است

در نهی نفخ از طعام

در منافع بعض ماکولات

کلوا الهندبا



کلوا الهندبا فما من صباح الا وعلیه قطرة من قطر الجنة اشربوا ماء السماء فانه
یطهر البدن ویدفع الاسقام قال الله تبارک وتعالی وینزل علیکم
من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط علی
قلوبکم ویثبت به الاقدام ما من داء الا وفی الحبة السوداء منه شفاء
الا السام لحوم البقر داء والبانها دواء واسمانها شفاء ما تاکل الحامل من
شیء ولا تتداوی به افضل من الرطب قال الله عز وجل لمریم وهزی
الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا فکلی واشربی وقری عینا
حنکوا اولادکم بالتمر فکذا فعل رسول الله صلی الله علیه وآله بالحسن والحسین
علیهما السلام چون بیان نمودیم بعضی از آداب زمان ولادت که به تفصیل گفته
شد از گریه ... شنیده چه خفتن در بار حسب طور ... و زمین از بول اغلف
غیر مختون که خداوند تحریم نامه ... شکر و شکر چهار گونه است شکر آب
است و دیگر شکر خواب و دیگر شکر ... و دیگر شکر ... و هر ...
آنکه ... بدست راست خود بود در زیر گونه راست خود گذارد و ...
... از خفتن ... و ... بر خیزد ... روز ... ایشان
و سر ... خواهد ... بود ... و طبیع ... تن ... حیوان
گوشت ... و گوشت گاو ... داند و ... راست ...
صدا و نفس بود ... نوشیدن ... هر درد ... جز ... شفا است
کاسنی ... آن ... لطیف ... بخورد ... بسیار آن ... بود
و در هر دانه انار ... در معده ... قرار گیرد ... دل ... غربت
نفس ... شیطان ... از کسی ... بهتر ... اگر
بود ... که ... بخورد ... چیزی
چه ... بکنید ... قطره از قطرات بهشت ... آب ...
... خداوند ... و ...
... و ... شیطان ... بود ... بعضی ...
در ... و ... شیطان ... دلها ... در ... بود ... حکم ...

واقدام کامل نماید بعضی چیزها در روزینه هر که در سینه داند و از آن شفا یابد و اگر او
کوشش نماید درد و مرض و شرّ ایشان دارو و دوا و در روغن‌ها عافیت و شفاء
زن آبستن نخورد چیزی بود و ما هیچ دواء بخورد بجز این ارادت از طلب شفا و
غزه و قلب و مریم علیها السلام بفرمان رخصه در رحمت خدا بود و بسیار جنس چیزی بود تا خرما
تازه بر قوت و رنگ او بخورد باشد و چشم بود روشن بار فرزندان خوب باشند و کلام
بر دارد چه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام بوده فرمود
إذا أرادَ أحدُكُم أن يأتيَ زوجتَهُ فلا يُعجِّلها فإنَّ للنساءِ حوائجَ إذا رأى
أحدُكُم امرأةً تُعجِبُهُ فليأتِ أهلَهُ فإنَّ عندَ أهلِهِ مِثلَ ما رأى ولا يجعلنَّ
للشيطانِ إلى قلبِهِ سبيلاً ليصرِفْ بصرَهُ عنها فإن لم تكُن له زوجةٌ فليُصلِّ
ركعتينِ ويحمدِ اللهَ كثيراً ويُصلّي على النبيِّ وآلِهِ صلّى اللهُ على محمدٍ وآلِهِ
ثمَّ ليسألِ اللهَ من فضلِهِ فإنّه يُتيحُ له برأفتِهِ ما يُغنيهِ إذا أتى أحدُكُم زوجتَهُ
فليُقِلَّ الكلامَ فإنَّ الكلامَ عندَ ذلكَ يُورِثُ الخَرَسَ لا ينظُرَنَّ أحدُكُم إلى
باطنِ فرجِ امرأتِهِ لعلَّهُ يرى ما يكرهُ ويُورِثُ العمى إذا أرادَ أحدُكُم مُجامعةَ زوجتِهِ
فليقُل اللّهُمَّ إنّي استحللتُ فرجَها بأمرِكَ وقبلتُها بأمانتِكَ فإن قضيتَ لي منها ولداً
فاجعلهُ ذكراً سويّاً ولا تجعل للشيطانِ فيهِ نصيباً ولا شِركاً الحُقنةُ من الأربعِ قالَ
رسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وآلِهِ إنَّ أفضلَ ما تداويتُم به الحُقنةُ وهي تُعظِّمُ البطنَ
وتُنقّي داءَ الجوفِ وتُقوّي البدنَ استعطوا بالبنفسجِ وعليكُم بالحِجامةِ إذا
أرادَ أحدُكُم أن يأتيَ أهلَهُ فليتوقَّ أوّلَ الأهلّةِ وأنصافَ الشهورِ فإنَّ الشيطانَ
يطلبُ الولدَ في هذينِ الوقتينِ والشياطينُ يطلبونَ الشِّركَ فيهما فيجيئونَ و
يُحبِلونَ توقّوا الحِجامةَ والنُّورةَ يومَ الأربعاءِ فإنَّ يومَ الأربعاءِ يومُ نحسٍ
مستمرٍّ وفيهِ خُلقَت جهنّمُ وفي يومِ الجمعةِ ساعةٌ لا يحتجمُ فيها أحدٌ إلّا مات
حکمی که در این احادیث بود که روزه خوشبو بود تا بخورد چه آن بود از ایام اخذ هر
که دارد و داغ چه هر دو سه یک نوع ... تا بود ... در و بو که بود شفیعه و صحیح باشد
پس باید خود گفت بدیدار اهل خود و نیز محمد او در کتب چه روز چه ادبها بود دارد و آن آن را
و ببیند که درد و دل ... بود که دست دل ... نزد و به دیده آن را از دیدار آن فرزند

در آداب نکاح





که دانند داکرا و بود زوجه بار شهر بر و رکعت نماز بسیار و دعا و رسول بسیار تسبیح کند و بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله درود فرستاده و بخیر سه الکاه از فضل الله مسئلت نماید چه رسول خدا فرمود که هرگاه
به نیاز کند بنده از دیدار زنی نامحرم تسخیر علاج بود دعا نیست و پس چون نزد زوجه خوا به یاد آرد
کند چه اگر کسی بخت نیست چه چیز نکو دارد حالیه بود و شکر فرزند باید بیک
از تا بنگر آن اخلاق دردی اندرون بود که شکر چیزی بر دهد بکرد و دو رکعت
بگزارد هر دو قسمه یکی از خدا ... اوج خود در آن گرد آن دعا خوانی بخواند حضرت
که نماز صبح چهار روز چیزی جای تنقیه اندرون صبح چهار روز چهار روز نیز ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرموده بر تن دارد که بار هر هفته یک و ... رسم بود
بزرگ و درد اندرون ... و تنقیه و بدن بود و در تند کند ... و دفن نفسه بود
نیز تعریف در ضمن خود که تاپه ... نیز ... و سه روز با هیچ مستحکم ... در وقت یک
از خدا ... اوج بخود و خورد جاری داده هر ماه و نیم بر ماه در جمعه چهار دو از ...
دو قسم ... غلطه از بدن و لطافه لطف آن ... در آن ... روز نوبت ... ماه
شکر و مدینه بی ... بی و آبستنی نیکو بود ... در روز چهارشنبه از خیر ... و نوره قوا باز
دار بر چه روز چهارشنبه ... و از ... بدان شرح ... بخش ... و در آن روز
جهنم آفریده شده و در روز جمعه حضرت ... و در آن ساعت ... که کسی حجامت بکند از ... برد
راقم حروف ... جای دیده ... در این خبر ... بکرنه سلم ... ولایت
آیت ولایة الله الاعظم امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد ... لدینه الله علیهم صلوات الله
و سلم کرد و ... و ... و بیدار اهل طریقت و ... ائمه حقیقت و ... افراد
... بلکه تمام عنصر خلقت ... و دارا ظرف ... بر ... و مردم ... اند
این عصر ... چه ... از مدارک ... و آداب و اخلاق و ... و شکر
او ... فارج ... کل ... آیه ... در اعلام و افهام جزئیات
و کلیات آداب و جمع و افعال و ... و نوشته و اخروته ... که اخبار ... ابر
و دیگر علم ... این علم ... در این صدر و ... لطیفه ... که اکنون
از عطایا ... و مواهب حقه ... بوده چه ... نوع ... و بقوة ... در عالم اسرار
این علوم و ... و فنون و عوالم ... و ... منه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

تحقیق ...

و نیز دلالت بر معجزات باهره ائمه می نماید زیرا که اطلاع این طالب و علم از خوارق عادات
و بیرون از اندازهٔ افهام و عقول و اینست آداب و نیز آداب و قوانین و اخلاق
و آداب ... قیامت جاری و ساری و هر طبقه و هر مملکت به راه تو ... چند ... 
دهند مراتب ترقی و تفوق بوده باشد و اگر ثابت نگردد دو چار ضلالت هالکه
و نکبت غوایت شده خانه خراب شده اند امروز غلبه ... کفار از زمین بتصدیق عقلا
و حکمای بزرگ خود قوانین خود را از دست نداده بقانون نیاورده ... حضرت امیر علیه
السلام میرزا ... نافع و فواید و تفوق است و حاصل آنکه ذکر ... و ... مشتهر
معروف است عظم و ... و شدید البطش و قدیم الارکان و تفوق ...
و مصداق ان الدین عند الله الاسلام و معنی کل حکم بر الا ... ابرتری
آیت و دلالت صدق تفوق انبیاء بر سایر ادیان و این قانون بلا ریب از
قوانین روزگار است آنکه رشید محمد ... آل ... هدانا سبیل النعم و ... 
لم نهتد لولا ان هدانا الله الکریم فلله الحمد فی الاولی والآخرة حمدا کثیرا کثیرا
... و آفریننده است و ... بوده و تا ... از قدیم و الآن از
اساس ... و بنا ... بنیان ... خصوصاً محمد مصطفی داده مجبر است
در دعوت ... قرن ... دعوات ... عالمی ... تقدیم ... آورده
... وفق وقت قوی و بلاغت ... در این روز سه شنبه
نوزدهم شهر صفر المظفر سال یکهزار و سیصد و سوم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله الطاهرین و مطابق
سی و ششم عید نوروز و ... 
... این بنده حقیر ...
و ... این ... 
... 
... 
... سنه ۱۳۰۳

... امام جعفر صادق صلوات الله علیه ...

دارفهیم

دارفهیم قلب و نهار جان دار زمین روان از بخشندهٔ جان و آفرینندهٔ روان خالق رئوف
رازق عطوف کردگار علیم آموزگار رحیم مسألت می نماید این حقیر عباد ... چنین و چه ...
... از ... و ... اهل ... هر ... از ...
و ... از ... موقوف ... این ... و ... 
... مطبوع و ... مجموع ... 
... حضرت ... قائم آل محمد صلی الله
علیه و آله فی الازل الی الابد ... 
لطف او است بر ... ضعیف
و ناصر هر ضعیف ... 
مجید و خلاق حمید
و فعال لما یرید

در حالیکه روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر المظفر سال ... خجسته ... 
... ربیع ... و ... 
در زمین ... نبات ... این نسخه شریفه ... 
... علی ... الآل والاماکن ... مؤلف این
کتاب ... اللهم ... 
بمحمد و آله الطاهرین الاطهار
الطیبین الاخیار صلوات الله
علیهم الی یوم القرار
و سلم تسلیما کثیرا
کثیرا

اللّهمّ انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروة واهل العفو
والرّحمة واهل التقوی واهل المغفرة اسألک بحقّ هذا الیوم الذی
جعلته للمسلمین عیدا ولمحمّد صلی الله علیه وآله کرامةً وذُخرًا
وشرفًا ومزیدًا أنْ تُصلّی علی محمّد وال محمّد وأنْ تُدْخِلَنی فی کلّ خیرٍ
أدْخلتَ فیه محمّدًا وال محمّدٍ وأنْ تُخرِجَنی مِنْ کلِّ سُوءٍ أخرجتَ
منهُ محمّدًا وال محمّد صلواتک علیه وعلیهم السلام اللّهمّ
انّی اسألک خیر ما سألک به عبادک الصّالحون
واعوذُ بک ممّا استعاذ منهُ عبادُک المُخلَصُون
برحمتک یا ارحم الرّاحمین

بو ستاره‌لر قدر [illegible] طلوع [illegible] زمین [illegible]
بلیارد [illegible] فرسنگ [illegible] زمین [illegible]
یا ده بنور بلیارد [illegible]
دار کنسبت بره برابر [illegible]
صد بنور بلیارد [illegible] فرسنگ [illegible] دار کنسبت بره [illegible]
و سه بنور [illegible]
دو کرور یک ملیون بلیارد [illegible] دار که بره برابر [illegible]
نسبت دیم [illegible] ده ملیون بلیارد [illegible]
دار کنسبت بره [illegible] دیم [illegible] بنور [illegible]
صد ملیون بلیارد [illegible] دار کنسبت بره برابر [illegible] دیم [illegible]
[illegible] بنور ملیون بلیارد [illegible] دار کنسبت بره [illegible]
[illegible] ده بنور ملیون بلیارد [illegible]
بره [illegible] دیم [illegible] صد بنور ملیون
بلیارد [illegible] دار کنسبت بره برابر [illegible]
دار کنسبت [illegible] دیم ده کرور [illegible]
[illegible] ملیون بلیارد [illegible] بر ستاره [illegible]
طلوع [illegible] نور [illegible] زمین [illegible] طول [illegible]
[illegible] بنور ملیون بلیارد فرسنگ [illegible]
[illegible] بنور [illegible]

[illegible]

٧٣٨
٤٩٩

ملیون بلیون تریلیون کاتریلیون

٣٤٣ کرور بلیار ٨٠٦ کرور ملیار ١٣٠٦ کرور [illegible] کرور [illegible]

١٦٦٦٦٦

توضیح ایتدیکم اینی بنده خانه [illegible]

[illegible] جمله [illegible]

[illegible] ١٢ [illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٥٠٠٠٠٠٠٠

miliar ٢٠٠٠٠٠٠٠

٥٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠

٥٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠

٢٥٠٠٠٠٠٠٠

٢٠٠٠٠٠

٥٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠

٥٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠

١٦٦٦٦٦